باز تلاش آن می نمودند و والدین ماجدین از گلنده و باریک هر چه میپوشانیدند میپوشیدند و در زمان شباب
و مشغولی علم نیز حال چنین بود که هر چه کسی میداد می خوردند و می پوشیدند و در هنگام شیخوخت اگر چه
بعنایت الهی همه چیز از ماکل و ملابس میسر بود لیکن گاهی فرمایش هیچ خوردنی و پوشیدنی نکرده اند از خوردنی
بر پنجه مذکور شد اکتفا بود و از پوشیدنی هر چه کسی طیار کرده می آورد میپوشیدند گو مرغوب طبع نبوده باشد
چنانچه روزی خواص بادشاه بیگم یک فرد رزائی گوته دار آورده عرض کرد که بیگم صاحبه گفته اند که خوشم
من و دیر است که جناب عالی این را بپوشند و بروی او پوشیدند و بعد لحظه بمیان فتح علی صاحب خادم خاص
فرمودند که از این رزائی وضع سوال میشود کلیم با بالای آن بنیدازند مقرری الیه کلیم صوف که از موی سیاه بقید
منقط بود و در موسم سرما اکثر حضرت قدس سره آنرا میپوشیدند بالای رزائی مذکور پوشانیدند تا وقتی که سرد را
پوشیده نشسته صباح آن سید از سادات پنجاب آمده رزائی مذکور پسند کرده برد علی هذا القیاس
مسماة حیاتن ملقب بمولائی مریده میان نجابت علی شاه مجذوب قدس سره که حسب الامر مرشد خویش
عقیدت راسخه بجناب مولانا میداشت و هر روزه بلا ناغه برای زیارت حاضر میگردید بروز عید الفطر ۱۲۴۵ھ
کلاه گوته دار و پاجامه مشروع و کرته گریبان چاک تیار کرده چهار گهڑی شب باقی مانده بحضور حضرت
مولانا قدس سره آورده عرض نمود که خانه زاد این پارچه ها بدست خود دوخته آورده است بامید اینکه حضور
پوشیده سرفراز فرمایند گاهی کلاه گوته دار و پاجامه مشروع و باین وضع کرته سوای پیراهن مسنون نپوشیده
بودند لیکن برای خوشدلی مولائی مذکوره همانوقت هر سه پارچه مذکوره مخالف وضع و عادت قدیم
پوشیده بعد نماز فجر کلاه مذکور بعنایت احمد لطف میان کریم بخش که او را خبر رسیده اشتند و کرته و پاجامه
بمیان [illegible] بخش عنایت فرمودند شعر غرض از جامه وضع تحفه پرو است * ندارد میل زینت هر که مرد است
وقار استغنا آن بود که بسوی [illegible] رغبت طبع میبود در تحصیل آن عجلت و شتاب زندگی نمیکردند اگر استغنا
تعویق و تاخیر پیش می آمد [illegible] میآید درست آید چنانچه در سنه ۱۲۴۵ ہجری که تجدید بنای مسجد که پیشتر
مسجد و پس زمین احاطه مملوکه منتظم الدوله حکیم مهدی علی خان بهادر که نزدیک دیوار مسجد واقع بود و گمان
و رغبت داشتند با وصف تحریک و ترغیب [illegible] بهیچ وجه بدادن زمین مطلوب راضی نشدند فرمودند
که اگر این زمین حق مسجد و آسایش گاه مومنین شود حق تعالی اسباب آن در خاطرهم نهید آخر الامر بعد
ده سال چنان شد که زمین مذکور بهبه شرعی شامل صحن مسجد گردید و بقیه زمین مزار و خانقاه

۲۵
بیان وفا و قیام [illegible]

فہم و مراتب ظاہر بنیان ست اما در پیشگاہ ہمت بلندش سخاوت عبارت ہست از اتفاق جان
در خوشنودی حق سبحانہ تعالی و ہمیشہ بر زبان مبارک میداشتند **شعر** نان بی مہر خدا نانست و بند
جان وبی مہر خدا جانست وہند **فضیلت** چہارم از عدالت او کہ عبارتست ازینکہ ہمہ قوای ثلاثہ
مذکورہ بایکدیگر اتفاق کنند و قوت ممیزہ را امتثال نمایند تا اختلاف ہواہا و تجاذب قوتہا صاحبش را
در ورطہ حیرت نیفگند و اثر انصاف و انتصاف در وی ظاہر شود و انواع دوازدہ گانہ پیداست صداقت
الفت وفا شفقت صلہ رحم مکافات حسن شرکت حسن قضا تودد رضا و تسلیم توکل
عبادت و شکر **صداقت** کہ محبتی ست صادق کہ باعث شود باہتمام جملگی اسباب فراغت
بصدیق و رسانیدن ہر خیری کہ ممکن باشد باو چنان بود کہ برای جذب منفعت و دفع مضرت
دوستان صادق و مریدان واثق تا جان خود دریغ نمیکردند چنانچہ رنجہای و آزار روحانی و جسمانی
کہ در مقابلہ میان آنجناب علیہ شاہ صاحب مجذوب برای حفاظت و حراست مرزا عبد اللہ بیگ مرید
صادق کشیدند تفصیل شمہ ای ازان در اظہار مرزا مذکور در لمعہ اخیر نور پنجم اندراج یافتہ خلاصہ
سوال شاہ صاحب ممدوح با جناب مولانا در باب مرزای مذکور ہمین بود کہ در باغ غیر را
دسعت انداز شدید و ملخص جواب مولانا ہمین کہ در لوح محفوظ بہ بینید کہ عبد اللہ بیگ نخل بوستان
تست یا گل گلستان من و علی ہذا القیاس نسبت میان عنایت احمد و حافظ امداد احمد و ہمراہ
چودہریان ردولی کہ صداقت محبت با حضرت داشتند آنچنان مصروف بودند کہ با ستماع مکروہی از
مکروہات دنیاوی کہ لاحق حال شان میشد خواب و خور فراموش میکردند تا وقتیکہ حل مشکل ایشان
نمیشد اضطراب آنجناب رفع نمیگردید ہرچند آنحضرت رضی اللہ عنہ بجز خدا دیگری را دوست نمیگرفتند
و محبان و صدیقان آنجناب بسیار بودند مگر اجتماع مانند یکدیگر ندیدیم عند التفتیش سبب آن چنان
معلوم شد کہ حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا علی نبینا و علیہ الصلوۃ والسلام در عالم
معاملہ چودہری عنایت احمد را در سپردی حضرت مولانا کردہ حفاظت و حراست او و فریادرسی ہمہ
تنازعاتش سپرد کردہ بودند و چودہری مذکور را ارشاد کردند کہ عرض مطالب خود بخدمت مولوی
عبد الرحمن کردہ باشی صرف بنابر امتثال ارشاد حضرت سلطان المشائخ نسبت صداقت باین قدر
بکمال آنجناب مبذول بود **الفت** کہ عبارت است از اتفاق آرای و اعتقادات

بقیه روز یکشنبه و تمام شب و روز دوشنبه خلائق برای زیارت و بیعت و رخصت هجوم داشتند بعد ازان
بعنایت الهی یکسال و چند ماه زندگی از سر نو یافتند صلهٔ رحم در طبیعت شریف آنجناب بود که همیشه
احسان شماری والدین اند ینمعنی میکردند که اگر والدین مرا اجازت سفر نمیدادند هرگز سفر نمیکردم و باین مرتبه نمیرسیدم
به آنچه رسیدم و هرچند از ابتدای عمر اتفاق یکجائی خویشان و اقربا که با ایشان مراتب صلهٔ رحمی بعمل آید
نمانده مگر هر کدام که از قرب و جوار وطن بلکه از ممالک سند پیش حضرت رسید هر گونه خدمت او برذمه
خود واجب شمردند اما مکافات آنجناب بود که از هر کسیکه در مدت العمر اندک سلوک احسان
دیده بودند مکافات خیر از ظاهر و باطن انها بملحوظ میداشتند چنانچه وقت سیاحت سیاه و سیلون
اقامت داشته از سرکار حضرت شاه کریم عطا صاحب زادکم الله هر قسم آسایش و راحت یافته بودند
لهذا باداى شکر آن همیشه میپرداختند و برای بقا و ارتقای جاه و حشمت ایشان داعی و بنا بر درستی
مقدمات مرجوعه شان در سرکار ساعی میبودند اما حسن شکر آنجناب بود که هر چند ضرورت برای
مصارفت خود و متوسلان داعی میشد که از کسی قرض گرفته کار روائی کرده شود و برای دادن قرض صد با [illegible] روپیه
مردمان تمنا میداشتند لیکن آنجناب گاهی بگرفتن یک فلوس از کسی وادار نشدند مگر از سودی مرحوم الصمد
بمقداریکه در هر ماه باو میرسید میگرفتند و اگر وجه برداشت ماه گذشته ادا نمیشد در ماه آینده از گرفتن [illegible]
معمولی نیز دست میکشیدند چنانچه در اینمعنی حکایت میفرمودند که در زمان سیاحت یکبار در تنخواه خرج
بسیار بود شخصی بر این حال واقف شده گفت که [illegible] روپیه سید هم هرگاه نزد شما خواهد بود خواهید داد و اگر
نخواهید داد در هیچ آن و هم در آنجهان طلب نخواهم کرد من گرفتن قرض قبول نکردم او گفت اگر اینطور
نیز نمیگیرید خواهم دید که آسمان شگافته خواهد رسید اتفاقا همان روز شخصی آمده [illegible] روپیه نذر کرد اما حسن قضا
آنجناب بود که با هر کسیکه سلوک و احسان میکردند اگر از طرف آنکس کلمات شکر گذاری با احسانمندی
بگوشش میرسید نهایت ناگوار میگذشت و میفرمودند که هر چیز را خدا [illegible] را چرا با منسلکی که این چیز را خدا داده
من خود محتاج هستم بدیگری چه خواهم داد و همیشه موعظت اینمعنی میکردند که هر کس را از خود کمتر کردن
بدتر است از کردار بد و اثر خیرات [illegible] که بنظر رسید از اثر چشم بد خود است لوء و اما لوء آنجناب و
که عزت و حرمت سادات و خانواده های بزرگان بکمال خویش و دلی و شیرین زبانی و عطای چیزی
موجود که بقدر رتبه هر کس باشد ملحوظ میداشتند چنانچه هرگاه شاه قطب صاحب صاحبزاده حضرت

غوث الثقلین علی نبینا و علیه السلام برای ملاقات می آمدند مصلی برای ایشان خالی میکردند و روپیه طلبیده
نذر میدادند و همچنین برای شاه فقیر احمد صاحب سجاده حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبد الحق قدس سره
که شاگرد مولانا بودند و شاه هدایت احمد صاحب و دیگر صاحبزاده های اولاد حضرت مخدوم هرگاه آمده
لفظ بندگی و سلام میگفتند بجواب میفرمودند که سراپا سعادت و نهایت شادان و فرحان میشدند و علی
هذا القیاس تعظیم و تکریم سید شاه سلطان الدین صاحب و سید شاه عنایت الدین صاحب خواجه محمد نعیت
صاحب و اولاد ایشان از صاحبزاده های خواجه خواجگان حضرت سید قطب الدین مودود چشتی قدس سره
الاقدس بجامی آوردند اما رضا و تسلیم ایشان آنچنان بود که با اوامر و افعال فرموده خدا و رسول خدا
صلی الله علیه وسلم هر وقت مستعد بوده بکمال تازه روئی و خوشی منتهی اوامر بوده برعایت عذری که
رخصت شرعی باشد قضا کردن آن برای محافظت جان خود روا نمیداشتند چنانچه در ماه رمضان المبارک
همه سه گرما از شدت صفرای طبعی تمام روز تشنگی و تلخی دهن ضعف و کرب و غیر انواع تکالیف لاحق
میماند و حاضرین مشاهده آن حالت گمان میبردند که امروز تا شام نخواهند گرفت لیکن وی رضی الله عنه شاکر و
راضی بوده میفرمودند که این تکلیف بر من باغ و بهار است که لذت آن در بیان نمی آید و هر رنج و
بلا را که ظاهرا نا ملایم طبع بود عین لطف و احسان حق می پنداشتند و میفرمودند شعر ناخوش تو خوش بود
بر جان من + جان فدای یار دل رنجان من . اما توکل ایشان آنچنان بود که خود را به جمیع وجوه حواله
اراده الهی نموده تماشاکن کارخانه تقدیر میبودند و سوای آنچه در کلام و احادیث و ادعیه ماثوره
نبوی بر زبان مبارک گذرد گاهی طلب جنت یا نجات از نار تمنا نمیکردند و آنچه از غیب پیش می آمد
بیان شادی [illegible] نقصان و تعجیل تاخیر خواهش نبود و در هر امر مفید [illegible] بنای آیه کریمه و افوض امری
الی الله ان الله بصیر بالعباد ورد زبان میداشتند و میفرمودند بهتر از توکیل خدا [illegible]
و علی الله فلیتوکل المتوکلون و من یتوکل علی الله فهو حسبه اما عبادت و شکر ایشان [illegible] تعظیم
تحصیل حق [illegible] بر معالم انبیا و اولیا و ائمه دین و متابعت و التزام استقامت [illegible]
[illegible] که حقیقت طاعات رسیده بودند و تقدیم [illegible]
[illegible]
[illegible]

مسح ربع راس و در مذهب امام مالک رضی الله عنه مسح تمام سر فرض است و جناب مولانا حنفی مذهب بودند
معهذا بنابر مزید احتیاط در مسح سر بمذهب امام مالک عامل بودند تا تکمیل طهارت بالاتفاق شود و مخفی مباد
که نیت طهارت باطنی آنست که چون دست بشوید باید که دل از دوستی دنیا بشوید و چون استنجا کند
از دوستی غیر نجاست باطن جوید و چون مضمضه کند دهان از ذکر غیر خالی نماید و چون استنشاق کند بوی
غیر خود حرام کند و چون روی بشوید باید که از جمله مالوفات یکبارگی اعراض نماید و بحق تعالی روی آورد
و چون ساعد و دستها بشوید باید که از جمله اختیار خود منقطع شود و چون مسح سر کند باید که امور خود بخدا
تسلیم کند و چون پا بشوید باید که جز فرمان خدا تعالی اقامت نکند هرگاه باین نیت طهارت باطنی به تکمیل
رسانیده به تکبیر تحریمه برخیزد و خود را مذبوح و مقتول و لاشی محض تصور نماید فقط علی هذا القیاس حال جمله
ارکان عبادت تصور توان نمود و اجمال بملاحظه نور اوقات شبانه روزی منکشف خواهد شد
ازانجا که بر دانشوران اهل بصیرت مخفی و محتجب نیست که اتصاف بفضائل اربعه اصلا و قطعا که نتیجه
یافته تعبیر ازاله ام و امهات رذائل نفسانی که عبارت از بلاهت و گربزی و جبن و تهور و جمود و
شره و انظلام و ظلم و دیگر امراض نفسانی مثل حرص و طمع و کبر و نخوت و حسد و رشک و غضب
و شهوت باشد صورت نمی بندد لهذا به تشریح و تفصیل رذائل معدوده پرداختن فضولی مینماید
علاوه بر فضائل مرقومة الصدر بعضی صفات تصوف اند که بوراثت انبیا بعلمای بواطن میرسد
چنانچه صاحب کشف المحجوب از حضرت جنید قدس سره نقل میکند که التصوف مبنی علی ثمان خصال
السخاء والرضاء والصبر ولبس الصوف والسیاحة والاشارة والغربة والفقر و هر یکی ازین خصال
به پیغمبری مخصوص است چنانچه سخا به ابراهیم و رضا به اسمعیل و صبر به ایوب و لبس صوف به موسی
و سیاحت بعیسی و اشاره بزکریا و غربت بیحیی و فقر به محمد مصطفی علیه و علیهم الصلوٰة والسلام انتهی
مگر جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم جامع کل صفات مذکوره بل متمم و مکمل خصائل مرقومة الصدر
بودند و نیز بزرگان گفته اند که هر ولی از اولیاء الله قدم بر قدم یکی از انبیا و مرسلین میباشد و صفت
مختصه بنبی مقتدای خودش رشد آن ولی جلوه ظهور مینماید پس باید دانست که جناب مولانا قدس سره
الاقدس حسب پیروی حضرت قطب ربانی غوث صمدانی محبوب سبحانی شیخ سید ابو محمد عبدالقادر
جیلانی علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام بر قدم نبی آخر الزمان بودند و بسبب فنا رنگی در ذات و

مسکین فقیر و سرگردان کشیده محنت ایام و دردهای فراق + حضرت مولانا قدس سره با استماع آن چشم
پرآب شدند راقم اثیم فهمید که اینحال مولاناست از این سخن بدل کمترین رسید آنچه رسید فقط اما
بیان فقر و زهد پس اندک بسطی میخواهد حجة الاسلام امام محمد غزالی علیه الرحمه در بیان حقیقت
فقر و زهد میفرمایند که فقر آن بود که چیزی که وی را بدان حاجت بود آنچیز بدست وی نبود و آدمی را اول
بوجود خود حاجت است آنگاه بغذا و بمال و بچیزهای دیگر و اینهمه چیزی بدست وی نیست و وی بدین همه
نیازمند است و غنی آن بود که بغیر از خود وی نیاز نبود و این جز یکی نیست جل جلاله و دیگری هرکه در وجود
آید از جن و انس و ملائکه و شیاطین همه را هستی ایشان و بقای ایشان با ایشان نیست پس بحقیقت
همه فقیر اند و برای این گفت جل و علا و الله الغنی و انتم الفقراء بنیاز حق تعالی است و شما همه درویش
ولیکن نام فقر در زبان اهل تصوف کسی افتد که او خود را بدین صفت ببیند و اینحالت بروی غالب باشد
که بداند که هیچ ندارد و هیچ چیز بدست وی نیست در جهان و در اینجهان نه در اصل آفرینش و نه در دوام
آفرینش بالجمله فقیر را سه حالت است یکی آنکه مال ندارد ولیکن چنانکه تواند طلب کند این را فقیر حالی گویند
دوم آنکه طلب نکند و اگر بوی بدهند بستاند و آنرا کاره نباشد این را زاهد گویند سوم آنکه نه طلب کند
و نه رد کند اگر بدهند بستاند و اگر نه خرسند بود و این را فقیر قانع گویند انتهی ملخص کلامه پس حضرت
مولانا رضی الله عنه هم درویش زاهد بودند و هم فقیر قانع حال فقر این بود
که هیچ چیز از متاع دنیا بملک خود نداشتند بعضی کتب و قرآن و ظروف وغیره محتاج الیه هرگاه خدا
عنایت میکرد آنرا همانوقت بخادم و خانسامان حواله میکردند و مملوک خود نمیداشتند چنانچه از زمان
طالب علمی لغایت ۱۲۵۳ هجری هر قدر کتب و اسباب خیمه وغیره بتحویل مولوی رحمت بخش خانسامان
سابق بود بوقت رخصتش بوی فرمودند که اینهمه از آن تست هیچ چیز مملوک من نیست مطابق ارشاد
حضرت مولوی مذکور همه کتب وغیره برداشته برد مگر یحوشی خود و یک مثنوی شریف مولوی معنوی یک
جلد کلام الله و مجموعه شرح قصیده برده وغیره که بیشتر محتاج الیه حضرت بود گذاشته رفت آن متروکه
رحمت بخش را هر چه بعد از وی رسید مملوک میان فتح علی صاحب قائم مقام رحمت بخش مذکور
فرمودند و هرگاه چیزی فتوح میرسید نگاه داشتن آن یکساعت گوارا نکرده فوراً به مستحقین آن
تقسیم میکنانیدند روزیکه چیزی آمد خورسند و بشاش می بودند و افلاس و تنگدستی و عسرت ناداری

آنقدر عزیز میداشتند که اہل دنیا گنج و خزائن او میفرمودند ـــــہ جملۂ ناز و نعیم اینجہان + بس خوشست
از دور پیش از امتحان + مینماید در نظر از دور آب + چون روی نزدیک آن باشد سراب + مال و ملک
و اطلس این مرحلہ + ہست بر جان سکر و سلسلہ + مین بدار از مصرای فرعون وست + در میان
مصر جان صد مصر ہست + گر تو ترک این تجمل خرقہ گیتی + نیل را در نیل جان غرقہ کنی + مال چون
مار است و آن جاہ اژدہاست + سایۂ مردان زمرد و سہ او راست + زان زمرد مار را دیدہ جہید
کور گردد مار و رہرو وارہد + حال زہد اینکہ از دنیا و اسباب معیشت نفرت طبعی و کراہیت جبلی
بود و الا بسیار کسان از ارکان دار السلطنت لکھنؤ و ہم بعضے معتقدان سرکار نظام الملک حیدرآبادی
و نیز برخی از مریدان متوسلین سرکار انگریزی تمنا داشتند کہ وجہی برای مصارف حضرت معین شود
گوارا نداشتند و ہمچنین از اسباب مایحتاج با وصف تیسر اعلی اکتفا بر ادنی کردہ بودند چنانچہ ہمیشہ
از آفتابۂ گلی در طشت گلی وضو میکردند و پیالۂ گلی بجای اوگالدان میداشتند بعضے مریدان بگمان
اینکہ شاید اختیار ظروف گلی از باعث ناداری است سلفچی و آفتابہ ہا و اوگالدان مسی و برنجے
آوردہ نذر کردند لیکن حضرت آن ظروف را باستعمال خود نیاوردند و گفتند کہ ٹھیکرہ گلی پسند است
مگر در وقت اخیر بعضے خدام بجای پیالہ اوگالدان مسی یا چینی می نہادند و امام بخش برادر مشتان (?)
خواص بادشاہی یک طشت مسی آوردہ الحاح کرد کہ برای خوشی غلام درین طشت وضو میکردہ
باشند بپاس خاطر آنہا چند ایام در آن استعمال کردند لیکن گاہی بزبان خود طشت یا اوگالدان
نمیگفتند بلکہ بلفظ ٹھیکرہ نام آن میگرفتند فقط ذکر اینقدر صفات مشہورہ بقدر فہم ناقص خود
و استعداد ناتمام عوام است و الا مقامات فقر و ترک و تجرید آن وحید زمان و فرید دوران نہ
چنان است کہ در حیطہ تحریر و تقریر گنجایش پذیر باشد اشعار گر بگویم وصف آن عالی مقام
صد قیامت بگذرد وین ناتمام + زین صفات اندر فروع و در اصول + جملہ آن است گر بہشت قبول
در قبول آرند شاہان نیک نام + چون بیفتد در قبول آرند نیز (?) + قسم از الفاظ این راز تو است
قسم از انشائش آواز تو است + این بیان را [illegible] شرح دہ + صورت امثال و اوضح دہ (?)
تا حد شش جملہ عقل و جان شوند + سوی خلدستان جان پران شوند + گفتنی از لطف تو جز وی [illegible]

گفتہ سے طلبات شبیم (?)

نور اول در ولادت میلاد — نسب

نور اول مشتمل بر دو لمعه لمعه اول در ذکر میلاد و نسب و وطن و اختیار غربت و کربت برای تحصیل علوم ظاهری

به اظهار مولوی غلام احمد سندهی ابن ملا حاجی ساکن محال لیل پور که سابق مضافات صوبه قندهار بوده
بدریافت رسید که وطن مالوف قطب زمان حضرت مولانا شاه عبدالرحمن قدس سره العزیز کوت
مخدوم مولانای عبدالحکیم قدس سره متعلقه مبارک پور محال و یا متعلقه شکارپور بود که الحال
در عمل بلوچان سنده است و نیز باظهار سید شاه محمد اکرم صاحب نایب جدی حضرت مولانا که بعد
وصال حضرت در لاهور و بهاولپور تشریف آورده بودند حال نسب مشروحا دریافت گردید که مورث اعلی
حضرت مولانا قدس سره سید عرب شاه از ملک عرب در سنده آمده در شیوخ قصبه روپاه منسوب شدند
از سید عرب شاه دو فرزند بوجود آمدند یکی سید محمد که لاولد فوت کرد دوم دین محمد جد اعلی ایشان از
سید دین محمد سه فرزند بوجود آمدند اول سید حسن محمد دوم سید یار محمد سوم سید حسین محمد در اولاد
پسر دوم سید محمد اکرم هستم و از سید حسن محمد میان شیخ محمد و سید علم الهدی دو فرزند ذی اولاد شدند
چنانچه از شیخ محمد مخدوم مولانا عبدالحکیم مرشد و استاد مولانا پیدا شدند و از مخدوم عبدالحکیم [illegible]
بوجود آمدند چنانچه محمد هاشم ابن حبیب جانشین حضرت مخدوم اند و از سید علم الهدی مولوی محمد حسن صاحب
والد ماجد حضرت مولانای شاه عبدالرحمن قدس سره و سوای مولانا یک پسر دیگر پیدا شده بود باسم
سید محمد حسین که از محسن شاه بوجود آمده لاولد فوت شد و یک خواهر حضرت مولانا باسم فاطمه بود که
به یار محمد ساکن شهر [illegible] کتخدا شد چنانچه مخدوم مولانای عبدالحکیم بن شیخ محمد برادر خاله زاد حضرت مولانا
هر دو عالم و عابد و زاهد و جامع کمالات ظاهری و باطنی و مقتدا و پیشوای خاندان آن دیار و مخدوم [illegible]
امرای کبار کابل و دیگر رؤسای نامدار بودند حتی که زمان شاه بادشاه کابل سند قضا و افتاء کل علاقه
شکارپور مع پنج دیهات معافی آلتمغا بنام نامی مخدوم ممدوح فرستاده بودند جناب ایشان از راه زهد
و توکل آن را قبول نکردند و قطعه زمین دران قصبه از قدیم در کاشت اتباع ایشان بوده است از محصول
کشتکاران گذران طلبه [illegible] میشد و مخدوم مغفور را سه برادر حقیقی بودند یکی مخدوم اسمعیل دوم
شیخ پیر محمد سوم شیخ محمد صالح همه برادران عنوان علم و فقر پیدا داشتند و جناب مخدوم مرحوم [illegible]
تحصیل علوم کرده بودند و نسبت فقر باطنی ظاهر نمیکردند مگر مشهور و معروف بود که حضرت مخدوم [illegible]

بلا واسطه با رسول خدا صلی الله علیه وسلم نسبت اویسیه دارند فیض نسبت اوشان را کسی متحمل نمیشد راوی مذکور میگوید که دو کس بشرف بیعت مشرف شده بودند یکی را سینه شگافت دوم ساکت وصامت گردید از مخدوم ممدوح دو پسر بوجود آمدند یکی ابراهیم دوم طیب الحرام آنکه مولوی سید محمد حسن ابن علم الدین والد ماجد حضرت مولانا قدس سره العزیز ومیان نور محمد دو عم محترم صاحب میشدند از مولوی سید محمد حسن دو پسر بوجود آمدند یکی سید محمد حسین دوم مولانا شاه عبد الرحمن که بحساب عدد وتواریخ سیاحت بارشاد حضرت سنه ولادت شریف یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری تحقیق گردید سید محمد حسین مجذوب صفت کناره کش از دنیا بود و اکثر ساکت وصامت میماند ومولانا شاه عبد الرحمن از بدو شعور ذهن ثاقب ورای صائب داشتند وعفیف النفس جبلی بودند راوی مذکور نقل میکند که مخدوم سابق الاوصاف میفرمودند که چشم بد دور این طفل علم لدنی دارد پیش من آمده بی مطالعه کتاب کشاده میخواند مشتغل میباشم که اگر جائی در فهم مطلب غلطی نماید رفع غلطی او نمایم لیکن گاهی غلطی نشنیدم عبد الخالق وغیره دیگر طلبه هم سبق بسیار محنت ومشقت در مطالعه میکنند تاهم استفاده از عبد الرحمن مینمایند وآثار صلاح وتقوی در ایام صبی ظاهر بود چنانچه والده ماجده جناب مولانا حکایت میکردند که هرگاه عبد الرحمن بخانه می آید اگر طعام بروقت تیار می یابد میخورد والا بر میرود و باز وقت شب آمده چیزی طعام تناول میکنند مانند [illegible] دیگر وقت و ناوقت نمیخوردند ودر زمان صبی از آخون بدایت الله ماسوی خود قرآن خوانده بودند وکتب صرف ونحو وفقه وعقائد بخدمت مخدوم صاحب ممدوح خواندند ونیز زبانی مولوی غلام احمد ممدوح معلوم شد که سه منزل از مکان مولانا موضع لوئی محسن شاه است در آنجا سادات اولاد حضرت غوث الثقلین علی نبینا وعلیه السلام میباشند بزرگان مولانا را بیعت در آن خاندان بوده است چنانچه شنیده میشود که مولانای شاه عبد الرحمن صاحب نیز قبل از بلوغ اول رسم بیعت از سید محمد صالح نبیره حضرت شاه بوده است وبعد بلوغ از مولانا مخدوم عبد الحکیم نسبت آبائیه محمدیه حاصل شد چون جناب ایشان را شوق علم معقول وحکمت غالب شد از جناب مخدوم وخدمت والدین خود رضا گرفته بنا بر تحصیل تکمیل علم سفر را بدند در آنوقت عمر شریف نوزده سال بود فقط آئنده کیفیت حال بارشاد فیض بنیاد حضرت مولانا قدس سره العزیز بنحو مسموع گردید که از وطن براه اول در شهر خیرپور بمحل داود پوتران پیش حافظ محمد فاضل که عالم بزرگ بودند تا یکسال تحصیل کتب متوسطات کردند از آنجا در قصبه هاردن

لہ از خیر پور رسیده منزل است بخدمت مولوی اسد الله صاحب مخدوم مهاروی ساکن پنجاب رفتند و مولوی اسد الله
صاحب شاگرد مولوی برکت صاحب بودند که در عهد حافظ رحمت خان در ملک کیتهر آمده تحصیل علوم ساخته
در مهاروی پیش صوفی نور محمد صاحب خلیفه مولانای فخر الدین محمد قدس سره العزیز اقامت ورزیده بودند یکسال
بخدمت مولوی اسد الله صاحب مانده تا شرح سلم تحصیل نمودند از آنجا در قصبه تونسه شاه بلاول متعلقه سون
وغیره محالات که زیر دامن کوه سلیمان واقع است بخدمت مولوی کلیم الله صاحب که عالم بزرگ و متوکل
بودند رسیده چهار سال اقامت کردند تا مطول و شرح عضدی از مولوی کلیم الله صاحب خواندند چونکه
جودت طبع و ذکاوت ذهن خداداد داشتند تا حسن یکیه علمای فحول در خاطر افتاد و شهرت شهر شاهجهان آباد که دار العلم
مشهور است بگوش یافته در قصبه مهاروی [illegible] شاه محمد نظیر ملقب براهی عبد الله دستگیر که در فضل و کمال و تقوی
و اعمال شهرت داشتند [illegible] نظیر بودند اتفاقا [illegible] بمیان آمد شاه محمد نظیر ارشاد کردند که ترا برای فقط [illegible]
حکم است شاهجهان آباد بروید اگر در آنجا استاد خاطر خواه میسر نیاید در رامپور افغانان مجمع علماست
آنجا تحصیل و تکمیل [illegible] ساخت [illegible] شاه محمد نظیر از مهاروی بشاهجهان آباد رسیده اول
در مدرسه حضرت مولانای فخر الدین محمد قدس سره العزیز وارد گشته با حضرت ممدوح ملاقی شده استدعای
سلم ظاهر نمودند حضرت ممدوح فرمودند که [illegible] بیت سهمی سانیده بقیه کتب را بخوانید علم نحوی خواهد شد چونکه با
درس و تدریس سلوک و علم باطن مشتغل بودند در آن وقت خاطر حضرت مولانا بعلم ظاهر زیاده رغبت
نداشت بعد نوزده مقام بطرف رامپور راهی شدند در عهد نواب فیض الله خان مرحوم رامپور مجمع علما
و مرجع طلبه بود در آنجا رسیده بخدمت مولوی محمود صاحب جامع معقول و منقول که مدرس مشهور بودند
چهار سال و شش ماه اقامت نمود کتب معقول تا صدرا و شمس بازغه از مولوی محمود صاحب شرح [illegible]
از مولوی شیر محمد صاحب خواندند و سند حدیث نیز در رامپور کردند و رحمت بخش طالب علم در آنجا رفیق
شد بعده شهرت علم و تبحر مولانای عبد العلی محمد قدس سره شنیده عازم بنگاله شدند در آن زمان مولانای
ممدوح در قصبه بهار متصل کلکته مدرسه منشی صدر الدین میر منشی کونسل رونق افروز تدریس بودند
حضرت مولانا در ماه صفر سنه ۱۱۹۹ هجری بخدمت بابرکت مولانا عبد العلی محمد قدس سره رسیده یکسال
قیام کرده مسلم و حاشیه قدیمه و شفا و غیره که باقی مانده بود تکمیل ساختند مولانا صاحب مد ظله العالی خواستند
که بطور دیگر علما رسم فراغ بعمل آرند مستفسر شدند که [illegible] قبول نکردند بسبب [illegible] در مدرسه مذکور [illegible]

ذکر تحصیل مولوی اسد الله صاحب استاد مولانا مهاروی

ذکر مولوی کلیم الله صاحب استاد مولانا در سون [illegible]

ذکر ملاقات مولانا با مولانا فخر الدین محمد قدس سره

ذکر تحصیل علم در رامپور

[illegible]

بسبب نبودن باد همراه و چهل و دو روز بمقام مکلا بندر رسیدند و انجا هم چند ماه توقف کردید تا بعد رمضان
بر جهاز سوار شده بعرصه هفت روز در بندر کچ بهوج که در عین سرحد ملک سندها است از جهاز فرود آمده
بوطن خود رسیدند حاجی غلام محمد و مولوی رحمت بخش در رفاقت بودند بعد رسیدن خانه دریافتند که آنجا
ماجده حضرت برحمت حق پیوستند و والد ماجدش بتلاش حضرت ایشان بطرف ملک هندوستان
تشریف بردند بعد ملاقات برادران و عزیزان وطن بخدمت بابرکت مولانا عبد الحکیم سابق الاوصاف
شش ماه مستفید ماندند و اکتساب نسبت اویسیه محمدیه علی صاحبها الصلوة والتحیة از مخدوم ممدوح
کرده استجازت استفاده از خدمت دیگر بزرگان از مخدوم نمودند از آنجا که جناب مخدوم ممدوح بر استعداد
اصلی و ملکه جبلی و علو فطرتی ایشان آگاه بودند و در همه امور رضای ایشان مقدم میداشتند چار و ناچار
اجازت سیر و سفر دادند فقط حضرت تقریر نمودند که از وطن برآمده اول در پاک پتن رسیده بر مزار فائض الانوار
حضرت شیخ المشائخ والاولیا قطب الاقطاب حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر قدس سره الاکبر رسیده
پنجاه یوم مقام کردم و ذخیره سعادت اندوختم و بروز دو اخلی از بهشتی دروازه مکرر گذر کردم مراد از دو اخلی
اینکه دروازه بهشتی در هر سال دو بار وا میشود یکی بروز عید دوم بروز عرس که پنجم محرم مقرر است
از آنجا در جوده پور وارد گشتم بعضی طلبه علم در انجا هم فراهم گشته تحصیل علم شروع کردند مدت دو ماه
بشغل درس و تدریس اتفاق اقامت جوده پور افتاد چنانچه امان الطالب علم از انجا رفیق شد
بعده بعزم اجمیر شریف برخاسته چهارم ربیع الثانی سنه ۱۲۳ در اجمیر شریف رسیده در مسجدیکه بیرون
احاطه درگاه عالم پناه قطب الاقطاب و خواجه خواجگان حضرت خواجه معین الحق والملة والدین حسن سنجری علی نبینا و
علیه الصلوة والسلام واقع است فرود آمدند تقریر نمودند که بعد رسیدن آنجا هیچ خرچ نمانده بود وقت شب
چیزی خوردنی نیافته آرام کردم صباح چون بوقت چاشت چیزی نیامد نیت صوم کردم شب دوم نیز
چیزی نیامد روز دوم باز نیت صوم کردم شب سوم نیز بفاقه گذشت روز سوم باز نیت صوم کردم وقت
افطار خرمهره چند از کسی قرض گرفته دانه بریان خریده افطار نمودم تقریر مینمودند اگر آن روز هم صبر میشد خوبی بود
بعد از ان همراهیان از لنگر حضوری دلیای معمولی گرفته میخوردند و حضرت مولانا یکبار انگشت تر کرده
دلیای لنگر تبرکاً چشیده بودند بعد چند روز طعام غیر مقرر هم میرسید لیکن اکثر بفاقه کشی گذشت نماز صبح بعد
مذکور گزارده تا نماز عشا در خانقاه و مسجد خاص حضور پر نور حاضر میماندند سوای اوقات مراقبه پیش دروازه

ذکر دو اخلی پاک پتن

ذکر اقامت در جوده پور و رفاقت شاه امان الطالب علم

جنوبی نشسته اکثر مثنوی معنوی وگاه نفحات الانس میخواندند با اکثر فقرا و درویشان کامل را انجا مواصلت
میسر رسید یکی سه ماه و دو روزندا اقامت اجمیر اتفاق افتاد و بعد حصول مقاصد معنوی از حضور فیض معمور بتاریخ
هفتم رجب سنه الیه از اجمیر شریف رخصت شده یازدهم ماه مذکور در جی پور رسیده مشغولی در تقریباً یک
سه ماه در انجا مقام فرمودند دران زمان صاحب شدند در جی پور مولوی ضیاء الدین صاحب خلیفه
حضرت مولانا فخر الدین محمد صاحب قدس سره بودند روزی با اوشان ملاقات شده مگر هیچ استفاده
نکردند از انجا در ماه شوال سنه الیه در تجاره آمده دو ماه مقام کردند در انجا دریافت رسید که در الور محمد حنیف
نامی رسول شاهی درویش صاحب کمال است باشتیاق ملاقاتش در الور رسیده دیدند که مردی
بی قید شرع و برهنه تن غرقی بندنبک نوش بود با سگ مصاحبت داشت معهذا عالم متبحر و عارف
کامل بود مردم صدها کرامت و خرق عادات از و میدیدند حضرت مولانا نیز بنیت استفاده تا یکماه در الور
مقام کرده بخدمت شان حاضر میشدند مجذوب موصوف بعزت می نشانید وگاه بعنایت شربت و غیره
تواضع میکردند روزی التماس کردند که چیزی حصه ما نیز پیش شماست انگشت بر لب نهاده اشاره خاموشی
کردند بعد چند روز باز مستدعی شدند مجذوب ممدوح این شعر بر زبان راند شعر دست از طلب ندارم
تا کام من براید ٭ یا تن رسد بجانان یا جان ز تن براید ٭ از الور در ریواری آمده چهار ماه مشغولی
در ریواری اتفاق اقامت افتاد از انجا بشاهجهان آباد تشریف آوردند سه ماه در درگاه قطب الاقطاب حضرت
خواجه قطب الدین بختیار کاکی و ده یوم بدرگاه حضرت مخدوم نصیر الدین چراغ دهلوی و یکماه [illegible] ماه
بر مزار فائض الانوار حضرت محبوب الهی سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیا علی نبینا و علیهم الصلاة
والسلام و ده روز بر قدم شریف مقام کردند و در زمان اقامت شاهجهان آباد با شاهزاده عظیم صاحب خلیفه
حضرت مولانا فخر الدین محمد قدس سرهما استفاده نموده اجازت و خلافت سلسله چشتیه نظامیه [illegible]
از شاهجهان آباد در گنگوه شریف رفته در مسجد و مزار فائض الانوار حضرت قطب العالم مولانا [illegible]
رکن الدین ابن قطب العالم که در یک روضه آسوده اند و از روح مقدس بندگی شیخ محمد [illegible]
بن شیخ محمد نبیره قطب العالم و بندگی شیخ داؤد و بندگی شیخ محمد پیران حضرت شاه [illegible]
که هر سه در روضه جداگانه در گنگوه فیض بخش عالم هستند و از مزار پر انوار بندگی [illegible]
ابن شیخ علی ابن حضرت قطب العالم قدس الله سرهم که متصل روضه حضرت قطب [illegible]

ونیز از مرقد شاه شرف الدین مرید و خلیفه شاه علی اکبر خلیفه خاص شاه محمد شریف نیاولی خلیفه شاه ابراهیم
رامپوری فیوض گوناگون برداشتند تا زمان قیام آنجا شاه عماد الاسلام سجاده نشین آنجا و شاه قطب الدین
نبیره حضرت قطب العالم با جناب مولانا اخلاص و محبت ها داشتند و شاه قطب الدین علی صاحب
استفاده علمی نیز از جناب ایشان کردند بعد پنجاه روز از گنگوه بعزیمت زیارت بزرگان که در گرد و پیش
آن قصبه متبرکه واقع هستند برخاستند چنانچه در انبهیته که چهار کروه از گنگوه است بزیارت شاه ابو المعالی خلیفه
شیخ محمد صادق محبوب الهی و در دائره کرتا پور و پهسکه بزیارت سید ابو سعید عرف سید شاه بهیک
و در نیاول بزیارت حاجی محمد شریف نیاولی خلیفه خواجه ابراهیم رامپوری و در کرنال بزیارت حضرت شاه
شرف الدین بو علی قلندر و میان زنخان محبوب شان قدس اسرارهم فیضها برداشتند مگر اقامت طولانی
در مقامات مذکوره اتفاق نیفتاد جائی دو روز و جائی سه چهار روز حاضر مانده اخذ برکات کردند مگر در
تهانیسر که بیست و دو کروه از گنگوه است بر مرقد حضرت قطب جلال الدین تهانیسری قدس سره العزیز
بیست پنج روز تمام نموده مقتبس انوار شدند زیرا که قطب جلال الدین تهانیسری گل سر سبد خلفاء
قطب العالم فیض بخش و منبع سان بنی آدم چشم و چراغ خاندان چشتیه صابریه بودند از تهانیسر
بگنگوه مستفاد ضلع سهارنپور رسیده خدمت کثیر الفیض و البرکت ذبیح خنجر رضا و تسلیم جریح سکین
من الی الله اقتاب تسلیم حضرت مولوی شاه نور الهدی خلف حضرت مولانا مفتی محمد سلیم قدس سرهما
دریافتند و در حضوری شان چهل روز کسب فیض و برکت و اجازت و خلافت سلسله قادریه چشتیه
ذخیره اندوز فیوض گوناگون شدند از انجا در دیوبند آمده بسبب یکماه قیام پذیرشدند و در دیوبند با مجذوبی ملاقات شد مجذوب مرحوم از خرق
عادات بسیار میدیدند روزی روبروی حضرت مولانا مجذوب مرحوم در پیاله آب نوشیدن بول کرد و فرمود
که من بول خود ناپاک شدم مبادا مجذوب مذکور مرا بگوید که بنوش من نخواهم نوشید و عدول حکمی
درویش نیز ناگوار خواهد شد باری او پیاله بول بدست گرفته در بول نگاه کرده با نفس خود گفت تمهار کسی کام کا ہے
تمهارے ہی کو پینا ہوگا یعنی که این آب از تو برآمده ترا خوردن خواهد شد چنانچه بول خود را نوشید
در سهارنپور نیز قریب یکماه اتفاق اقامت افتاد و زیارات بسیار از بزرگان آنجا کردند از سهارنپور
در پیران کلیر آمده بر مزار فائض الانوار قطب الاقطاب حضرت مخدوم سید علاء الدین علی احمد صابر
قدس سره چهل روز اقامت ساختند در ازمان گرد نواح پیران کلیر ویران بود خصوصًا مقام مزار که در صحرا

واقع است جناب مولانا در مسجد خانقاه اقامت داشتند و قصبه کلیر از انجا بفاصله قریب واقع است میفرمودند که روزیکه بر مزار حضرت مخدوم رسیدم هیچ چیز از نقد و جنس نداشتم بجز یک گلیم یعنی لوئی سفید آنرا بر آستانهٔ مبارک نذر نهادم سه روز متواتر گذشت که هیچ چیز از خوردنی بهم نرسید روز چهارم شخصی قدری شکر آورده بر مزار مقدس نیاز کرد و عند التقسیم بقدر یک چتکی بدست من نیز نهاد آن روز از ان افطار شد بعد از ان تا بست پنج روز کم و بیش وقت شام به آب چاه افطار میشد دیگر هیچ نه هرگاه دیدم که حالت رحمت بخش و امان الله هر اسپان از فاقه های متواتر قریب بهلاکت رسیده اجازت دادم که شما برای حفاظت جان در آبادی قریب و جوار در رفتن و سوال کردن اختیار است لیکن آنها نیز نرفتند آخر روزی وقت شام شخصی از طرف وی آمده پرسید که مولوی عبد الرحمن کدام است مردم نشان دادند بر سر دیگری نان معه نانخورش بقدر سه آدم آورده بود و پیش ما نهاد سیر خوردیم و به آدم مذکور گفت که هر روز همین طور خواهی شد شخص مذکور تا سیزده روز دیگر همانقدر طعام بوقت شام آورده میخورانید دانستم که این دعوت از طرف حضرت مخدوم است بروز سیزدهم آرنده طعام مذکور گفته رفت که حسب مفوضه دعوت کننده امروز تمام شد فردا نخواهم آمد از قیاس فهمیدم که این پیام رخصت است لیکن چونکه یک روز در چله باقی بود یک مقام دیگر نموده عازم پانی پت شدم در پانی پت نیز چهار روز قیام نمودند از مزار پر انوار حضرت خواجه جلال الدین کبیر الاولیا و حضرت خواجه شمس الدین ترک و حضرت شاه شرف الدین بو علی قلندر قدست اسرارهم و دیگر بزرگان مستفیض پر انوار شدم و از انجا براه نجیب آباد در قصبه بهتور رسیده بر مزار حافظ محمد امین صاحب قادری خلیفه شاه مکین صاحب دهلوی قدس سرها با خلاص و محبت شاه غلام احمد صاحب خادم و جانشین حافظ صاحب ممدوح زیاده از یک ماه اقامت نموده در امروهه آمده در خانقاه شاه عبد الباری صاحب قریب شش ماه قیام نمودند اکثر از ارواح بزرگان امروهه اتفاق استفاده شده منجمله احیا دران زمانه خلیفه غلام غوث صاحب قادری حال خوش داشتند با وشان بیشتر اتفاق صحبت افتاد اگرچه تا خوانده بودند مگر نسبت توحیدی داشتند و حرف مو حدانه بسیار میگفتند تا تالیف این کتاب بقید حیات هستند سلمه الله تعالی و با مولوی حنیف الله صاحب نقشبندی نیز در انجا ملاقات شده بود شخص با نسبت و متقی بودند مگر چه سه سال است که در امروهه انتقال کرده‌اند از امروهه براه مراد آباد و کاشی پور و غیره به بهرائچ رسیده بر مزار فائض الانوار حضرت سید مسعود سالار غازی قدس سره العزیز سه ماه استفاده نمودند از بهرائچ در بانسه آمده بمزار

پر انوار قطب آفاق حضرت سید شاه عبد الرزاق صاحب قادری قدس سره الاقدس رسیده چند یوم اقامت نمودند
آنجا سید شاه غلام علی نبیره قطب ممدوح خلافت و اجازت سلسله قادریه رزاقیه حاصل گردید از آنجا
در ردولی آمده به درگاه عالم پناه حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبد الحق صاحب توشه علی نبینا و علیه السلام
مدت شش ماه اتفاق اقامت افتاد و چونکه خدمت جاروب کشی درگاه در آنجا مقبول است جناب مولانا
جمیل و رسوم اقربا اصلح بخدمت مذکوره استمداد نمودند احیاناً بعمل آوردند و مرتبه عنایات خصوصاً شیخ
جناب کرامت مآب شجاعت تمام و احترام تام نموده از تو باطن حقیقی استند که این عنایت عنایات
ظاهری از حضرت شیخ العالم علی نبینا و علیه السلام هست و عنایات باطنی آنحضرت از زبان شیخ گردد
بودند چنانچه ذکر لطیفه مواهب کبری و برکات عظمی از حضرت شیخ العالم قدس سره العزیز خواهند شد
خواهد آمد انشاء الله المجید از ردولی شریف در شهر اوده آمده بر مزار حضرت شاه جمال گوجری قدس سره مقام
کردند و مزار شاه جمال گوجری بهار مرقد منور است که در آن حضرت شیخ العالم رضی الله عنه خود را زنده در قبر
کنانیده شش ماه کامل زیر زمین مستغرق حضوری حق شده بودند و بعد شش ماه قبر شق کرده از آنجا
در ردولی تشریف برده رونق افزوده ولایت آنجا شده بودند و زیارت شیخ درویش قائم
رضی الله عنه که در سلسله پیران هست فایض گشتند و از اوده زیارت بزرگان آنجا نموده در کچهوچه
بر مزار حضرت سید اشرف جهانگیر قدس سره العزیز رسیده بود استفاده نموده در سلون تشریف برده بخانقاه
و خانقاه حضرت شاه کریم عطا صاحب ادام ظلهم العالی سه ماه اقامت نموده از برکات عالیات
حضرات پیر محمد و پیر اشرف و پیر عطا و پیر محمد پناه عطا قدست اسرارهم فیضیاب شدند و حضرت مولانا
مسرور می‌بودند که در آن سرکار جمیع نعمائے ظاهر و باطن و مظهر درویشی و سلطانی هست و در تعریف آنجا
سرکار کریمی همیشه این کلمات بر زبان حق ترجمان میراندند که در حق صاحبین و واردین عوام و خواص
خوشخوری و پرخوری بجز سلون جای دیگر ندیده و نشنیده‌ایم اللهم زد فزد و تمم ولا تنقص غربا پروری و
فقرانوازی حضرت شاه کریم عطا قدست برکاتهم و حسن اخلاق و سجاده نشینی و ذهن و ذکاء و جودت
استعداد مولوی شاه محمد پناه عطا صاحب ولی عهد حضرت شاه صاحب مدظله العالی از حد افزون
کمال ظاهر و باطن شان ارشاد میکردند از سلون در مانکپور رفته زیارت قدوة العارفین حضرت
مخدوم حسام الحق مانکپوری و زبدة الواصلین پیر نصیر الدین و دیگر بزرگان آنجا قدست اسرارهم در

در سه روز مستسعد گشته در کره بخدمت شاه ابراهیم علی شاه خلیفه حضرت سید اشرف جهانگیر قدس سره الله
مقام نموده از مزار پر انوار حضرت شاه کرک و دیگر بزرگان آنجا قدس سرهم فیضیاب شده در اله آباد
رفته بدایره زبدة الشیوخ شاه محمد اجمل طاب ثراه وجعل الجنة مثواه بست و هفت روز اقامت نموده از
مزارات بزرگان آنجا فیوض وافر بهره داشته در راهی بریلی رسیده بتکیه شاه علیم الله رضی الله عنه
چند روز مقام نموده زیارت روضه شاه عبد الشکور مجذوب و دیگر بزرگان آنجا ساخته در ۱۲۱۴ هجری
عهد حکومت وزیر الممالک نواب سعادت علیخان بهادر مرحوم در لکهنو رونق بخش شده سه روز بر فقرا
شاه پیر محمد قادری لکهنوی اقامت داشته در مسجد مزار قطب العارفین مخدوم شاه مینا قدس سره العزیز
سکونت ورزیدند هفت سال و چند ماه در اینجا اقامت داشته تا تاریخ هفتم محرم ۱۲۲۲ هجری در مسجد بدر
کوکب معروف به مسجد پنج زمانی شرف نزول فرمودند بسبب نجاست از مسجد حضرت مخدوم ممدوح هجرت فرمودند
که هر چند در اینجا بسبب نبودن بیت الخلاء و غسلخانه و غیره تکلیف بود لیکن فیض صحبت حضرت مخدوم ملحوظ
که بجای دیگر قیام تمام نکرد در آن زمان شاه نجابت علی صاحب مجذوب در همان خانقاه میماندند طالب
مرضی او شان برای اقامت آنجا نبود چنانچه در حالت جذبه همیشه برای خالی کردن مکان ایما مینمودند
طرح نیاوردم شبی در خواب مادر کنار خود بر داشته در مسجد مذکور نشانیدند و گفتند که اینجا باش بعد دو سه
آن در این مسجد اتفاق نقل افتاد فقط در ۱۲۲۵ هجری در ماه ذیقعده تا پنجم که یاد ندارم روزی پیش از
دو پهر حضرت مولانا رضی الله عنه اندرون مسجد در برج وسطی بر بستر استراحت بودند ناگاه بیدار شده از مسجد
بدر آمدند و دیگر خفتگان مسجد را بیدار ساخته فرمودند که زود بیرون شوید بمجرد گفتن ایشان برج وسطی
صدمه تمام گشت و چون برخواستگاه مذکور افتاد چنانچه ضربتی از آن بر سایبان و کمر مبارک حضرت رسید
و از صدمه آن در برج دیگر و دیوارها شگافتگی در آمد چون در آن زمان هیچ سبب منهدم شدن مانند باران
و زلزله و غیره نبود در وقوع این حادثه حیرتی بود مگر الا استفسار فرمودند که ساکنان مسجد سیمی که طالب علم را
متهم بوبا شی کرده بودند و با وی خصومت داشتند بنا بر قطع منازعه گفته اند او را انجا که خانه خدا است
مدر کردم با این مقصد این واقعه پیش آمده چنانچه بعد وقوع او که بمذکور... اطلاع داشته معذرت کرده
و تقصیر خود معاف کنانیدند از آن ابد ارشاد شد که آینده در بقای این مسجد خطر عظیم است بهتر است
که با زمین برابر ساخته آید گر ممکن است از سر نو بنا خواهد شد چونکه در انهدام مسجد تا خطر عرض میشدند چنانچه

ذکر اقامت ... در اله آباد

ورود بلکهنو ۱۲۱۴ هجری

زمان اقامت در درگاه شاه مینا هفت سال و چند ماه

۱۲۲۵ هجری

ذکر افتادن برج مسجد پنج ... ۱۲۲۵ هجری

بعد از نماز ظهر حسب معمول در سائبان مسجد مراقب نشسته بودند پیش دروازه مسجد که شارع عام است از آن
راه علماهی میروند از همراهیان علم قریب دو صد کس مسلح در احاطه مسجد در آمده بزن بزن گویان سائبان
مسجد را محاصره کردند و شمشیر پاک شیده بقصد قتل حضرت مولانا نمودند میرزا اکمل بیگ و میان فتح علی صاحب
نزد حضرت مولانا حاضر بودند یکی از سیاه پوشان گولی بندوق یا تپانچه سر کرد و بالای دوش حضرت گذشته
بر دیوار مسجد رسید و دیگران حربه شمشیر با بسیار راندند مگر بر جسم مبارک حضرت مولانا نمیرسید میرزا موصوف
میگویند که گویا مسیر حجابی حائل بود که حفظ از حربه آنها میکرد چنانچه بر ساق پا و دیگر اعضای میرزا کامل بیگ چند
ضرب شمشیر زدند مگر کارگر نشد و همان حال میان فتح علی و میرزا مذکور دست گرفته حضرت را از مراقبه بر داشتند
و همراه بین حفاظت غیبی در یافته متفرق شدند و بر شاه تاج الدین احمد صاحب و خادم حسین و پتو خان
و عبد الرزاق وغیره که بیرون سائبان شده بودند دست تعدی دراز کردند چنانچه بر سر میان عبد الرزاق
زخم شمشیر زدند و کلاه آلته و شمشیر و پارچه وغیره اسباب ایشان بغارت بردند و بر سر پتو خان صاحب نیز
ضرب قبضه شمشیر رسید که خون آلوده گردید بعد رفتن آنها حضرت مولانا مجروحان مذکوران را خون آلوده
دیده فرمودند که اگر بیرون حجره نمیرفتند مجروح نمیشدند و در حق ظالمه مذکورین حرفی بر زبان نیاوردند مگر اینکه
آنها اراده سلوک و احسان کرده بودند لیکن بالفعل شهادت مقدر نبوده و اگر دیگری در حق آنها بد میگفت
منع میفرمودند بعد وقوع این واقعه در سنه ۱۲۳۶ هجری در عهد ابو المظفر معز الدین غازی الدین حیدر شاه زمن
خلد مکان بحکم جناب عالیه پادشاه بیگم صاحبه محل خلد مکان باهتمام سید فضل علی خان بهادر داروغه
سرکار بیگم صاحبه مسجد مذکور از سر نو تعمیر گردیده و در سنه ۱۲۳۹ هجری مسجد مسقف دالان در دالان مرتب گشت
در همان سال کاتب الحروف از سرکار شاه زمن رخصت یافته بوطن خود رفته پنج سال در آنجا گذرانیده
بر احوال و اقوال حضرت که درین پنجسال بظهور رسیده باشد مشاهده آگهی نیافته لهذا در نور هذا بهمین
قدر اکتفا نموده از تاریخ شرفیابی حضور پرنور بعد از مراجعت وطن در نور ثانی اندراج خواهد نمود انشاء الله الودود

نور ثانی مشتمل بر سه لمعه لمعه اول در اوقات شبانه روزی و معمولات وی رضی الله عنه و ان

حضرت مولانا و مرشدنا بعد نصف اللیل از استراحت برخاسته پس از فراغ طهارت وغیره ضروریات اول
دو رکعت نفل میگزاردند و در هر رکعت بعد فاتحه اخلاص سه بار میخواندند بعده سر برهنه نشسته و چادر طول
سیاه نشمی از گلو انداخته بترتیبی که در اجازت قصیده بُرده علحده ترقیم می یابد قصیده شریفه شروع میکردند

بعد ختم قصیدهٔ میمونه اکثر هشت و گاهی بیشتر رکعات تهجد و سه رکعت وتر میخوانند در شفعهٔ اولی بعد فاتحه
والضحی و الم نشرح و در شفعهٔ ثانیه آیة الکرسی و آمن الرسول و در شفعهٔ ثالثه قل یا ایها الکافرون و
قل هو الله احد و در شفعهٔ رابعه قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس میخوانند و در وتر سبح اسم
و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله و گاه گاه بجای سبح اسم انا انزلناه میخوانند و بعد تهجد سجدهٔ طولانی
میکردند و آنچه در سجدهٔ طولانی معامله با خدا و رسول صلعم بوده باشد کسی را از آن آگاهی نیست مگر عند الاستفسار
فرموده‌اند که معمول خواندنی هر شب در سجده مختلف است چنانچه تفصیل آن بدینطور است شب پنجشنبه
اول یکصد بار خواه بست یکبار خواه یازده بار درود بدین طور میخوانند اللهم صل و سلم علی محمد و علی آل
محمد بعدد کل معلوم لک بعده در یک تسبیح اول صد دانه یا حی یا رباه و اغوثاه و در تسبیح دوم اللهم
فرج عن امة محمد علیه الصلوة و السلام اللهم اصلح امة محمد علیه الصلوة و السلام اللهم ارحم امة محمد علیه الصلوة و السلام اللهم
اغفر امة محمد علیه الصلوة و السلام اللهم انصر امة محمد علیه الصلوة و السلام و تسبیح سوم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و تسبیح چهارم فکشفنا
عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید و در تسبیح پنجم ما زاغ البصر و ما طغی و در تسبیح ششم این شعر صد بار
میخوانند شعر گفت ما زاغیم چون زاغ نے + مست صباغیم مست باغ نے + و در تسبیح هفتم
و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین صد بار میخوانند شب جمعه اول یازده بار اللهم صل و سلم علی محمد و
علی آل محمد بعدد کل معلوم لک خوانده یکهزار و یکصد بار در میان سجده درود بدین طور میخوانند بدین صفت
صلی الله علی حبیبه محمد و آله و صحبه و سلم بعده صد بار شعر بدا شعر یا حبیب الاله خذ بیدی + ما لعجزی سوا
ک مستندی + من بعد شش تسبیحات که در شب پنجشنبه نوشته شد بدستور مرقوم الصدر میخوانند شب شنبه
بعد آغاز درود مذکور یعنی اللهم صل و سلم علی محمد و علی آل محمد بعدد کل معلوم لک در تسبیح اول صد بار
یا دافع البلا یا شافی الامراض یا واسع العطا یا رازق العباد
خوانده شش تسبیح از اللهم فرج تا و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین
بدستور سابق میخوانند شب یکشنبه بعد آغاز به درود مذکور یکصد بار این رباعی میخوانند رباعی ای
در صفت ذات تو حیران که و مه + و ز مهر و جهان خدمت درگاه تو به + علت تو ستانی و شفا هم تو دهی
یا رب تو بفضل خویش بستان و بده + بعده در شش تسبیح همون اللهم فرج تا و ما ارسلناک
الا رحمة للعالمین بدستور صد میخوانند شب دوشنبه اول یازده مرتبه درود مذکور خوانده

صد بار این دو بیت بخوانند سه عقوبت مکن بدنه خواه آدمم • به درگاه تو روسیاه آمدم • سیاه مرا ہم
تو گردان سپید • نگردانم از درگہت ناامید • بعدہ ہر شش تسبیحات مذکورہ بخوانند شب شنبہ اول
یازدہ مرتبہ درود مذکور خواندہ صد بار یَا عِبَادَ اللّٰہِ رَحِمَکُمُ اللّٰہُ اَعِیْنُوْنِیْ یَا اَوْلِیَاءَ اللّٰہِ قَدَّسَ
اللّٰہُ اَسْرَارَکُمْ اَغِیْثُوْنِیْ و اسم مبارک فرید الدین گنج شکر قدست اسرارہ بعد نہصد و ہشتاد و دو
بعدہ ہر شش تسبیحات مذکورہ بخوانند شب چہارشنبہ اول یازدہ بار درود خواندہ صد بار یَا دَلِیْلَ
الْمُتَحَیِّرِیْنَ وَیَا مُجِیْبَ الْمُضْطَرِّیْنَ وَیَا غِیَاثَ الْمُسْتَغِیْثِیْنَ وَیَا کَاشِفَ الْمَکْرُوْہِیْنَ ؁
بخوانند بعدہ تسبیحات مرقوم الصدر و نماز تہجد معمول حضرت بود کہ فاتحہ بنام بزرگان
بخوانند و مقدار فاتحہ این کلام بودہ مُحَاوِلًا اِلٰی اَرْوَاحِ رِجَالِ اللّٰہِ فِی الْعَالَمِ مَشْغُوْلًا مِنَ الشَّیْخِ شِہَابِ
الدِّیْنِ السُّہْرَوَرْدِیِّ قُدِّسَ سِرُّہٗ نسخہ صہ فاتحہ اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا اَہْلَ لَا
اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ مِنْ اَہْلِ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ یَا اَہْلَ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ کَیْفَ وَجَدْتُمْ قَوْلَ لَا اِلٰہَ اِلَّا
اللّٰہُ بِحَقِّ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ اِغْفِرْ لِمَنْ قَالَ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَلَا تَسْلُبْنَا قَوْلَ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ مُحَمَّدٌ
رَّسُوْلُ اللّٰہِ ہُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالظَّاہِرُ وَالْبَاطِنُ وَہُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ ؁ ترکیب فاتحہ
معمولی این بود اکثر اوقات اول سورہ وَالضُّحٰی و اَلَمْ نَشْرَحْ و بعض اوقات بعد
اخلاص سہ بار و معوذتین و فاتحہ خواندہ و فاتحہ مختصر این طور بخوانند اَللّٰہُمَّ بَلِّغْ وَاَوْصِلْ
ثَوَابَ ہٰذِہِ الْخَتْمَۃِ ہٰذِہِ الصَّدَقَۃِ اِلٰی اَرْوَاحِ جَمِیْعِ الْاَنْبِیَاءِ وَالْمُرْسَلِیْنَ عَلَیْہِمُ الصَّلٰوۃُ
وَالسَّلَامُ مَخْصُوْصًا اِلٰی رُوْحِ سَیِّدِنَا وَمَوْلَانَا وَشَفِیْعِنَا وَمَلَاذِنَا وَمَلْجَانَا وَقُرَّۃِ اَعْیُنِنَا وَ
شَمْسِنَا وَمُرْشِدِنَا مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ وَاِلٰی اَرْوَاحِ اٰلِہٖ وَاَصْحَابِہٖ وَاَزْوَاجِہٖ وَذُرِّیَّاتِہٖ
اَہْلِ بَیْتِہٖ وَخَدَمِہٖ وَمَوَالِیْہِ وَاُمِّہٖ وَاَبِیْہِ عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْہِمُ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ وَاِلٰی رُوْحِ
وَالِدَتِہٖ اٰمِنَۃَ وَمُرْضِعَتِہٖ سَیِّدَتِنَا حَلِیْمَۃَ وَاِلٰی اَرْوَاحِ پنجتن پاک و دوازدہ امام و چہاردہ
معصوم و خلفاء الراشدین المہدیین وَاِلٰی اَرْوَاحِ جَمِیْعِ اَہْلِ بَیْتِ النُّبُوَّۃِ وَاِلٰی اَرْوَاحِ اَوْلِیَاءِ
اُمَّتِہٖ فِیْ جَمِیْعِ اَقْطَارِ الْاَرْضِ مِنْ مَغَارِبِہَا وَمَشَارِقِہَا عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْہِمُ الصَّلٰوۃُ وَ
السَّلَامُ مَخْصُوْصًا مِنْہُمْ مَحْبُوْبِ سُبْحَانِیْ قُطْبِ رَبَّانِیْ غَوْثِ صَمَدَانِیْ شَیْخِ سَیِّدِ مُحْیِ
الدِّیْنِ عَبْدِ الْقَادِرِ جِیْلَانِیْ عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ وَاِلٰی

اَرْوَاحِ مَشَائِخِ قَادِرِیَّه چِشْتِیَّه نَقْشْبَنْدِیَّه سُهْرَوَرْدِیَّه مُجَدِّدِیَّه کُبْرَوِیَّه شَطَّارِیَّه
سُکْتَارِیَّه طَیْفُورِیَّه طَبْقَاتِیَّه اَدَادِیَّه مَدَارِیَّه قَلَنْدَرِیَّه جَلَالِیَّه اُوَیْسِیَّه وَاِلٰی اَرْوَاحِ
یکصد و بست تن سه تن چهار تن هفت تن چهل تن سه صد تن چهار هزار تن عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْهِمُ الصَّلٰوۃُ
وَالسَّلَامُ وَاِلٰی اَرْوَاحِ جَمِیْعِ مَنْ ذُکِرَتْ هُمْ مُفَصَّلَةً وَاِلٰی اَرْوَاحِ جَمِیْعِ الْمُسْلِمِیْنَ
وَالْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِیْنَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْاَحْیَاءِ مِنْهُمْ وَالْاَمْوَاتِ
رَبَّنَا اِنَّكَ مُجِیْبُ الدَّعَوَاتِ اَجِبْ دَعَوَاتِنَا یَا رَافِعَ الدَّرَجَاتِ اِرْفَعْ دَرَجَاتِنَا
یَا قَاضِیَ الْحَاجَاتِ اِقْضِ حَاجَاتِنَا یَا کَافِیَ الْمُهِمَّاتِ اِکْفِ مُهِمَّاتِنَا یَا دَافِعَ الْبَلِیَّاتِ
اِدْفَعْ بَلِیَّاتِنَا فِی الدَّارَیْنِ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلٰی خَیْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِیْنَ
بِرَحْمَتِكَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ ٭ و در فاتحه مفصل اسمای پیران هر یک سلسله بترتیب شجره از مرشد خود تا
آنحضرت صلی الله علیه وسلم تمام کرده اسمای دیگر سلاسل فروع و اصول مفصلاً ذکر نموده نام اولیای که در آن روز یا شب وصال آنها
بنیت زیارت ذکر میکردند علی الخصوص اِلٰی رُوْحِ مُطَهَّرِ مُنَوَّرِ شَیْخِنَا [illegible] وَالِدَیْهِ مَاجِدَیْهِ وَصَاحِبَتِهٖ وَاَهْلِ بَیْتِهٖ
مِنْ اُصُوْلِهٖ وَفُرُوْعِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَاَحْبَابِهٖ وَخُدَّامِهٖ وَصَادِرِیْهِ وَوَارِدِیْهِ وَسَائِرِیْهِ
وَزَائِرِیْهِ وَاَهْلِ بَلْدَتِهٖ وَسَائِرِ سِلْسِلَتِهٖ وَاِلٰی مُنْتَهٰی اٰبَاءِ مَشَائِخِهٖ عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْهِ
وَعَلَیْهِمُ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ ٭ و این عبارت سه بار تکرار میفرمودند اجداد نام از مرشد آن بزرگ گرفته
تا آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرتب اسما ذکر میکردند و از آنحضرت شروع نموده تا نام صاحب عرس ترتیب
اسامی پیران سلسله را تکرار میفرمودند بعد از فراغ تهجد و فاتحه با دای شانزده تسبیح ذکر که معمول خواجگان
چشت بجهر متوسط مشغول میشدند بدین ترتیب لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه دو صد بار اِلَّا اللّٰه چهار صد بار اَللّٰه اَللّٰه شش صد بار
اَللّٰه و صد بار آن صد بار اِل صد بار حق حق چهار ضربی صد بار بعد فراغ ذکر و رد له عشق و محبت اشعار
مناجاتی مثنوی شریف و کثرت درود و کلام توحیدی تا نماز صبح بر زبان جاری میماندند و بعض اوقات
مراقب می نشستند اشعار مثنوی اینست ای کریمی وی رحیمی سرمدی ٭ در گذار از بدسگالان این بدی ٭ ای رسیده دست تو در بحر و بر ٭ خوش سلامت مان بساحل باز بر ٭ وقت تنگ آمد بیا و یک نفس ٭ پادشاهی کن مرا فریاد رس ٭ ای عظیم از ما گناهان عظیم ٭ تو توانی عفو کردن [illegible] ما ز آز و حرص خود را سوختیم ٭ وین دعا را هم ز تو آموختیم ٭ حرمت آن که دعا آموختی ٭ در چنین ظلمت [illegible]

له در ذکر چهار ضربی ضرب اول بر زانو [illegible] ضرب دوم بر زانوی چپ [illegible] راست [illegible] ضرب سوم [illegible] [illegible] [illegible]

افروختی ٭ دستگیر و رہنما توفیق ده ٭ جرم بخش و عفو کن یا ستاگره ٭ ای سعادت بخش جان انبیا
یا مگیر یا بازخواهم یا مپا ٭ خوشتر از سر و دہان آنجا بود ٭ که ترا با من سر و سودا بود ٭ ابتلاهم بکی آمده
الغیاث ٭ ای ذکور از ابتلا ست چون اناث ٭ و گاهی از یکپاس شب باقی مانده و اکثر چهار گهری
شب باقیمانده چنانکه معمول حضرت شیخ ابلی است اذان فجر همیشه بنفس نفیس خود میگفتند و تلفظ کلمات
اذان بکمال تأنی و تدریج میکردند یعنی بعد گفتن هر لفظ اینقدر توقف میکردند که سامع اجابت اذان
بخوبی کردن تواند بعد ختم اذان میخواندند اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة آت محمدا
الوسیلة والفضیلة والدرجة الرفیعة وابعثه مقاما محمودا الذی وعدته انک لا تخلف المیعاد ٭
اللهم صل و سلم علی محمد و علی آل محمد بعدد کل معلوم لک
بعد طلوع فجر یعنی نمود سپیده صبح صادق که تا رستی بعبارت بچشم خود می دیدند و بعد انجلای ظلمت
بگواهی سیاه مدار بخش که هر یک حاضر باش حضور هستند در اول وقت نماز میگذاردند کیفیت
قرائت قرآن در نماز فرائض خمسه و سنت های موکده بدین طور بود در نماز فجر روز
جمعه در رکعت اول سنة من قد ارسلنا و در رکعت دوم والضحی و الم نشرح هر دو میخواندند و بروز شنبه
در رکعت اول سوره نوح و در رکعت ثانی اذا السماء انفطرت و گاهی اذا الشمس کورت و بروز یکشنبه
در اول عم یتساءلون و در ثانی یکی از هر دو سوره مذکوره و بروز دوشنبه در اول الرحمن
و در دوم والضحی و الم نشرح هر دو و بروز سه شنبه در اول سوره ملک و در ثانی یکی از هر دو سوره مذکوره
و بروز چهارشنبه در اول عم یتساءلون و در ثانی یکی از هر دو سوره مذکوره و بروز پنجشنبه در رکعت
اول عم یتساءلون و در ثانی یکی از هر دو سوره مذکوره میخواندند و گاهی نادرا تبدیل سوره در شنبه
و یکشنبه و سه شنبه و چهارشنبه میکردند و در نماز ظهر در رکعت اول والضحی و در ثانی الم نشرح اکثر میخواندند
و در نماز عصر نیز والضحی و الم نشرح بیشتر معمول بود و در نماز مغرب الهکم التکاثر و قل اعوذ برب الناس
سوای تبت یدا اختلاف میخواندند مگر اکثر در مغرب شب دوشنبه معوذتین و در مغرب شب جمعه
قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد میخواندند و در نماز عشا شب دوشنبه و شب جمعه والضحی
و الم نشرح التزام داشتند بانکه [illegible] روح مبارک پیغمبر صلی الله علیه وسلم بطرف اینها
متوجه میباشد و در رکعت ثانی [illegible] و گاهی احزاب و گاهی محمد

رسول الله آخر انا فتحنا و گاهی ان الذین آمنوا و عملوا الصلحت کے ع اخیر سوره کهف میخوانند و در آخر
والتین بعد الیس الله باحکم الحاکمین و انا علی ذلک من الشهدین و در آخر سوره ملک
بعد فمن یأتیکم بماء معین الله رب العالمین چنانکه در حدیث وارد است در نماز با آواز بلند میخوانند و در بعض
سنن روایت سوره اخلاص حرف میخوانند تعقیبات پنجگانه نماز در فجر بعد سلام اللهم صل
وسلم علی محمد و علی آل محمد بعدد کل معلوم لک یکبار خوانده آیه لقد جاءکم رسول من
انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رءوف رحیم فان تولوا فقل حسبی الله
لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم یکبار و استغفر الله سه بار و رضینا بالله ربا
و بالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه وسلم رسولا و نبیا سه بار خوانده دست بر پشته در روز جمعه و دوشنبه و بعد نماز
عیدین نیز دعا باین عبارت می کردند بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صل وسلم و عظم
و مجد و شرف و کرم و بارک و زد و ادم علی سیدنا و مولانا و شفیعنا و ملاذنا و ملجانا و قرة اعیننا و شفاء
صدورنا محمد و علی آل سیدنا و مولانا و شفیعنا و ملاذنا و ملجانا و قرة اعیننا و شفاء صدورنا محمد صلوة تنجینا
بها من جمیع الاهوال والآفات و تقضی لنا بها جمیع الحاجات و تطهرنا بها من جمیع السیئات و ترفعنا
بها عندک اعلی الدرجات و تبلغنا بها اقصی الغایات من جمیع الخیرات فی الحیات و بعد
الممات انک علی کل شیء قدیر و المیسر لکل عسیر و بالاجابة جدیر انک علی کل شیء قدیر
والمیسر لکل عسیر و بالاجابة جدیر انک علی کل شیء قدیر والمیسر لکل عسیر و بالاجابة جدیر
ره نمائم باش و دیوانم نشو ۔ و ز دو عالم تحفه جانم نشو ۔ پرده ای ستار از ما وا مگیر ۔ باش تو
در امتحان ما را مجیر ۔ اللهم و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد و صلی الله تعالی علی خیر خلقه
و نور عرشه و مظهر لطفه و مرکز کرمه و معدن جوده و منبع احسانه سیدنا و مولانا محمد و
آله و اصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین بعد عبارت بخوانند اللهم انا نجعلک فی نحورهم و نعوذ بک
من شرورهم و سید الاستغفار یکبار میخوانند بعد فجر شنبه و یکشنبه و سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه بعد عصر
بدستور سابق دعا بدین عبارت میکردند بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صل و سلم علی محمد و علی آل محمد بعدد
کل معلوم لک بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من
الخاسرین اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار اللهم

شمشیرها گرفته حاضر میشوند و هر که از سر اخلاص اعتقاد فانی میکند بیخ ایمان و بنیاد و شاخهای دین و بنیاد برکنده
کنشان کشان بمستقر سقر میبرند خدمت مولانا فرموده که چنانست که دیدی سه مسکل ابجرف این هم در نظر
شد ممثل سرنگون اندر سقر ای حسام الدین تو دیدی حال او + حق نموودت پاسخ افعال او ++
دیگر میفرمودند که خواننده مثنوی را دوام القراءة ولی میباشد فقط و بروز تعطیلین بجای مثنوی درس نفحات الانس
وغیره کتب از جنس تذکرة الاولیا معمول بود بعد یکپاس و زبر آمده چیزی تناول فرموده چهار پنج گهڑی بستر
استراحت میکردند و دو گهڑی پیش از دو پهر بیدار شده از بیت الخلا و طهارت فراغت کرده چهار رکعت
نماز چاشت خوانده با ستقبال نماز مے نشستند و در استقبال ظهر تسبیح گرفته
هزار بار نام حضرت اویس قرنی قدس سره و اسما شیر که شجرۀ قادریه و چشتیه می خواندند و در روز
سه شنبه اسم مبارک فرید الدین گنج شکر بقدر عدد نام که نهصد و ... میشود و هر روز نام مقدس شیخ العالم
قدس سره بدین عبارت پیر کبیر شیر گیر دستگیر بیکسیان حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبد الحق علی نبینا و علیه السلام
لا اقل یازده مرتبه و اکثر احدی معین نیست میخواندند بعد رسیدن آفتاب بر نصف النهار که از روی دائره
هندی که در صحن مسجد کشیده شده است معلوم میشود اذان میشد بلا توقف برخاسته چهار رکعت سنت ادا
کرده امامت ظهر میکردند و بر فور دادن سلام اندرون مسجد رفته دو رکعت سنت و بست پنج بار اللهم
انا نجعلك فی نحورهم و نعوذ بك من شرورهم خوانده بر مصلی رو بقبله مراقب می نشستند و دیگر هر کدام که میخواست
شریک مراقبه میشد و دروازهای مسجد بند میشدند اکثر تا یکپاس روز باقی مانده و گاهی یک دو گهڑی کم و بیش
این جلسه میگردید بعده برخاسته در حجرۀ شریف سرده هر چیز خوردنی میبود تناول میفرمودند از ان بعد اگر در نماز
عصر وقفه یک دو گهڑی میبود پیش رو مصلی سجاده نشسته پاس تمام میبودند و قریب وقت عصر برخاسته
بعد فراغ استنجا و وضو انتظار اذان میکردند بعد اذان بقدر چهار رکعت وقفه ساخته ادای عصر میفرمودند
و بعد فراغ آن دست بر داشته دعا میکردند و بست پنج بار دعای مذکوره میخواندند من بعد تا مغرب منتظرانه
فارغ می نشستند اگر مردم آمده حاجت خود ظاهر میکردند و سوالها از هر یک باب میشود حضرت جواب
شافی هر یک میدادند و بعضی کسان سبق رساله آنحضرت میگرفتند بعد نماز مغرب دو رکعت سنت خوانده
و بست پنج بار دعای مذکوره خوانده بر مصلی مراقب رو بقبله می نشستند و دیگر هر کدام که میخواست درین جلسه
هم شریک میشد بعد از ان دو گهڑی شب گذشته اذان عشا میشد و ازان وقت سر از مراقبه بر میداشتند بعده

چهار رکعت فرض و دو رکعت سنت خوانده سورهٔ ملک و یکصد و بست و پنج بار اللهم انا نجعلک فی نحورهم و
نعوذ بک من شرورهم و چندبار یا بدیع العجائب بالخیر یا بدیع خوانده بر بستر استراحت در آمیشدند و شاغلان
خدمت فراهم شده بمالیدن دست و پاچپی بدن مصروف میگشتند و مقتبسان انوار و مستمعان کلام گهربار
مانند پروانه تا بر گرد شمع هدایت فراهم می شدند و اینوقت حرف و حکایات بیرون خوانده
بود اگر مخاطب صحیح می بود و دقائق سلوک و تصوف و معانی آیات و احادیث
مشکله و حل شبهات علماء فرمودند والا سماعت اخبار و اسمار که همنشینان ذکر میکردند
متوجه میماندند تا آنکه میان اسد الله صاحب مرید و خادم خاص که بخدمت پاکوبی بتخصیص سرفراز بودند
حاضر آیند همین که میان اسد الله صاحب آمده حاضر گردیده قدمبوس میشدند ارشاد میشد که آب آمدند یعنی بر خاست
یعنی دیگر بخدمت کنندگان دست بر دارند پس حاضرین رخصت میشدند و بیشتر اکثر یکپاس شب سپری گشت
اندرون پاس ثانی که برای خواب مقرر بود چندبار بیدار شده حال شب می پرسیدند همین که بجهه دوپهر
بر خاسته به بیت الخلاء رفته و طهارت نموده موافق معمول که بالا گذشت مصروف میشدند در آخر شب سوای
نمازهای مذکوره دیگر نوافل نمیگذاردند مگر چهار رکعت نفل بعد نماز عیدین بجماعت گزاردن اقرار به ترتیب
معمول بود در رکعت اول سبح اسم و در ثانی والشمس و در ثالث والضحی و در رابع قل هو الله احد
و بعد تهجد یک رکعت صلوة العشق نیز مخفی خوانده اند اگرچه بیان آن بزبان مبارک نفرمودند که چنان سکینه
مگر مخصوصین دیده اند و در وقت تعلیم صلوة و اعمال کجکول و مرقع که کمترین را حرف بحرف تلقین فرمودند
طریق آن بدینطور دریافت شد که بنیت نماز تکبیر گفته سبحانک اللهم خوانده سورهٔ فاتحه شروع نموده هرگاه
بر اهدنا الصراط المستقیم رسد تکرار اهدنا الصراط المستقیم بالتیه نماید که تاب ایستادن نماند و بزمین بیفتد
بعد افاقه باز ایستاده از صراط الذین انعمت علیهم شروع نموده فاتحه تمام کرده سورهٔ انا انزلنا ضم سازد
بعد تمام رکعت بنشیند و التحیات و درود خوانده سلام دهد معمول حضرت مولانا بود که مابین عصر و مغرب
امساک اکل و شرب و مابین مغرب و عشا امساک کلام میفرمودند و بعد الاستفسار فوائد آن ارشاد بسیار
نموده اجازت دادند که هر که این عمل کند لطف بسیار خواهد برداشت یکی از فوائد امساک بین العصر والمغرب
آنست که تمام عمر انسان بمنزلهٔ یک روز است و اینوقت اخیر خاتمه روز گویا خاتمه عمر وی است و هنگام
نزع هر کدام وقت که باشد منحصر از وقت عصر رسیده اند پس از عادت بکلی و وقت عصر به ترک اکل و شرب

چهار رکعت نفل بعد نماز عیدین ۱۲۱

بیان صلوة العشق ۱۲۲

بیان امساک اکل و شرب بین العصر والمغرب ۱۲۳

خواهد بود وقت نزع هر زمان که باشد از فریب و مکر شیطان محفوظ خواهد ماند و حسن خاتمه عبارت از همین است
زیرا که در انوقت هر چهار فرشته آب و دانه و قدم و دم الوداع میگویند و در انوقت گرسنگی و تشنگی که در تمام عمر
ندیده بود پیش می آید آنوقت ابلیس قابو یافته جام شراب و طعام حرام موجود میکند و میگوید که اگر کلمهٔ کفر
قبول کنی جوع و عطش تو بشتابم پس کسانیکه عادت ایشان امساک بین العصر و المغرب باشد در نظر ایشان
همین وقت پیش خواهد آمد و خواهند گفت که اینوقت زمان خوردن آب و طعام نیست و شام قریب است
و اگر همراه امساک اکل و شرب امساک کلام هم باشد نوراً علی نور تر و ترجمهٔ خطبه تصنیف آنحضرت رضی الله عنه
که همیشه میخواندند اینست خطبه اولی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَسْرٰی بِعَبْدِهٖ
لَیْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَی الْمَسْجِدِ الْاَقْصَی الَّذِیْ بَارَکْنَا حَوْلَهٗ لِنُرِیَهٗ مِنْ اٰیٰتِنَا
اِنَّهٗ هُوَ السَّمِیْعُ الْبَصِیْرُ هُوَ اللّٰهُ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمٰنُ
الرَّحِیْمُ هُوَ الْاَوَّلُ وَ الْاٰخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ وَ اَشْهَدُ اَنْ لَّا
اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْکَ لَهٗ وَ نَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَ رَسُوْلُهٗ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ
وَ عَلٰی اٰلِهٖ وَ اَصْحَابِهٖ اَجْمَعِیْنَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ شَهِدَ لِیْ بِالْوَحْدَانِیَّةِ وَ لَکَ بِالرِّسَالَةِ
دَخَلَ الْجَنَّةَ عَلٰی مَا کَانَ عَلَیْهِ مِنَ الْعَمَلِ اِنَّهٗ تَعَالٰی جَوَادٌ کَرِیْمٌ مَلِکٌ بَرٌّ رَءُوْفٌ رَّحِیْمٌ
و در جلسه بین الخطبتین که محل اجابت است بر انگشتان شمار کرده ده بار می خوانند اَللّٰهُمَّ اَحْیِنَا قَبْلَ
مَوْتِنَا خطبه ثانی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ لَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی وَ الصَّلٰوةُ وَ السَّلَامُ عَلٰی رَسُوْلِهٖ
مُحَمَّدٍ ذِی الْمَقَامِ الْاَسْنٰی قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی اِنَّ اللّٰهَ وَ مَلٰٓئِکَتَهٗ یُصَلُّوْنَ عَلَی النَّبِیِّ یٰاَیُّهَا
الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا صَلُّوْا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوْا تَسْلِیْمًا اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَ سَلِّمْ عَلٰی مُحَمَّدٍ عَدَدَ مَنْ صَلّٰی وَ
صَامَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَ سَلِّمْ عَلٰی مُحَمَّدٍ عَدَدَ مَنْ قَعَدَ وَ قَامَ وَ عَلٰی اٰلِهِ الطَّاهِرِیْنَ
وَ اَصْحَابِهِ الطَّاهِرِیْنَ خُصُوْصًا عَلٰی اَوَّلِهِمْ وَ اَفْضَلِهِمْ بِالتَّصْدِیْقِ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ
اَبِیْ بَکْرِنِ الصِّدِّیْقِ وَ عَلَی الشَّیْخِ النَّاطِقِ بِالصِّدْقِ وَ الصَّوَابِ الَّذِیْ کَانَ رَاْیُهٗ مُوَافِقًا
بِالْوَحْیِ وَ الْکِتَابِ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَ عَلٰی کَامِلِ الْحَیَاءِ وَ الْاِیْمَانِ
جَامِعِ اٰیٰتِ الْقُرْاٰنِ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ عُثْمَانَ ابْنِ عَفَّانَ وَ عَلٰی مَظْهَرِ الْعَجَائِبِ وَ
الْغَرَائِبِ اَسَدِ اللّٰهِ الْغَالِبِ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلِیِّ ابْنِ اَبِیْ طَالِبٍ وَ عَلَی الْاِمَامَیْنِ الْهُمَامَیْنِ

السعید بن الشهید بن ابی محمد ن الحسن وابی عبد الله الحسین وعلی امهما
سیدة النساء فاطمة الزهراء وعلی عمیه الشریفین بین الناس الحمزة والعباس
وعلی الستة الباقیة من العشرة المبشرة وسائر الصحابة والتابعین برحمتک یا ارحم الراحمین
اللهم انصر من نصر دین محمد واجعلنا منهم واخذل من خذل دین محمد ولا تجعلنا
منهم عباد الله رحمکم الله ان الله یأمر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی
عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون اذکروا الله یذکرکم وادعوه یستجب
لکم ولذکر الله تعالی اعلی واولی واعز واجل واتم واهم واکبر

ذکر مراقبه بروز تعطیل ۱۳۰۱

بروز جمعه تعطیل مراقبه ظهر میشد وبروز سه شنبه نیز نسبت دیگر ایام تقلیل در جلسه مراقبه میگشت وبعد فراغ
نماز جمعه طبع شریف متوجه سماع میگردید در محراب مسجد منتظر قوالان می‌نشستند اگر در رسیدن آنها تاخیر
میشد شیخ غضنفر علی یا نتهی خان وغیره مریدین خوش الحان با سر خوانده حافظ الوقت بی مزامیر چیزے
می سرائیدند همین که حضرت را اندک ذوق میشد حالت اکثر حضار تغیر میگشت در مسجد باشندگان
وطپان میگشتند وهرگاه قوالان میرسیدند در مسجد نشسته با مزامیر می سرائیدند بعضے علمای قشرین را
محل اعتراض وسوء ظن پیدا شد باینمعنی که مزامیر حرام اتفاقی است ومولانا باین تشرع وتقوی استماع
مزامیر در مسجد روا میدارند ومستعد باینمعنی شدند که از طرف حاکم ممانعت رسانند چنانچه بعضے کسان نزد نواب
معتمد الدوله بهادر در جناب استدادی کردند پذیرا نشد باز خواستند که بقوالان ضرری رسانند با استماع اینمعنی
حضرت مولانا فرمودند که اگرچه در اباحت مطلق غنا ومطلق مزامیر نزد محققین علما اشتباهی نیست ودر نزد
من اگر بموعظه حرمت می بود گاهی نزدیک آن نمیگردیدم ما آنرا فعل پیغمبر وخلفای راشدین وسنت
پیران طریقت خود دانسته وازوے فائده باطن مفید تر از نوافل نگاشته میشنوم وهرگاه چنین شبهی
وجهی برای امتناع آن در مسجد هم نیست لیکن چون مردم از نافهمی گناه غیبت وسوء ظن مبتلا میشوند
نمیخواهم که من موجب معصیت کسی باشم بالجمله من بقوالان کسی ایذا رسانند لهذا ترک کردم چنانچه
در یک جمعه اول عرابی وغیره قوالان را خفت کرده ملول نشسته بودند در خفیف مولوی یعقوب صاحب
رد دولوی چشتی صابری که بجناب مولانا عقیدت زیاده از ارادت میدارند مجبور شان حاضر شده پرسیدند
که آیا حضرت ترک سماع فرمودند که امروز جمعه خالیست حضرت فرمودند چه کرده آید سوای مسجد در نجا

در اینجا مکانی نیست و از صحبت سماع در مسجد مردمان غیبت میکنند و اراده ایذا رسانی بقوالان میدارند
والا من زیاده از سماع در هیچ مشغولی فائده نمی یابم قدر درویش بر جان درویش بنا بر جزا است مردمان
از گناه و حفاظت قوالان از رنج نخواهم شنید مولوی صاحب موصوف عرض کردند که نیت حضرت را
کسی نخواهد دانست و مردم منکرین خواهند گفت که در آخر کار حرمت سماع بر مولانا متحقق شد که ترک آن
گفته اند و درین امر دو قباحت عمده پیدا خواهد شد یکی مثلا اینکه خواجگان چشت علیهم الرحمة بهوای نفس
مرتکب فعل مشتبه میشدند که مولانا طریقه آنها گذاشتند دوم اینکه از ترک سماع یقینا رنج بر دل حضرت
خواهد رسید و از رنجش دل کامل غیرت الهی بجوش می آید که ضرر آن بعام و خاص میرسد الغرض چنان
است زیر مسجد نشسته استماع غنا فرمایند جناب مولانا بعد تامل بر همین راضی شدند قاسم علی کلاونت
وغیره برادرزاده های متعدد قوال که معه ساز حاضر بودند بر فرش زیر چبوتره نشسته شروع سرود خوانی
نمودند و حضرت نیز در اینجا نشستند و باستماع کلام حافظ غفر الله له ~ بر زمینیکه نشان کف پای تو بود
سالها سجده صاحب نظران خواهد بود + آنقدر رقت گردید که کیفیت آن حضار مجلس میدانند و بس
از آن روز معمول چنان شد که بوقت محفل آنحضرت در صحن مسجد بدیوار تکیه زده می نشستند و قوالان را
بر چبوتره وضو که خارج از مسجد و متصل چاه واقع است می نشانیدند از آنجا که سماع با شرائط مستحب است
و لله فضله تعالی درین صحبت تحقق شرائط آن از زمان و مکان و اجتماع اخوان و نبودن مسموع از جنس
منهی عنه و بودن قوالان نمازگذار و آمدن آنها بلا طلب و تکرار و خالی بودن محفل از شور و شغب و
کلام دنیاوی و متوجه بودن حضار بطریق ادب بطرف آفریدگار و رعایت اکرام و احترام صوفیان
صاحب حال و متمتع شدن هر یک قوال بلا طلب سوال با دیگر آداب مشروطه شریعت و طریقت
که تشریح آن در نغمه عشاق مندرج است قرار واقعی یافته میشد لهذا تاثیر این صحبت بابرکت مخصوص
بیدو پیشان ارادتمند و مریدان عقیدت پیوند نبود بلکه عوام و خواص از اهل اسلام سنی و شیعه و هنود
وجهه حظ وافر و نصیب متکاثر برمیداشتند چنانچه بعد وصال آنحضرت نیز ~ بست مجلس ان قرار
که بود + هست مطربان ترانه هنوز + و منجمله قوالان سه چوکی که اکثر آنها مرید هستند مقبول و مطبوع
خاطر حضرت بودند و حاضرباش ایشان هستند یکی چوکی محبوب بخش و حسین خان و حسین بخش دوم چوکی
لطف الله نابینا معه مرزائی و متعلو وغیره پسرانش سوم چوکی مهتاب خان و نور خان و مداری خان

سوای اینها خوانندگان غیر معین آنقدر می آمدند که نوبت مجرای آنها کمتر رسید هرگاه که وقت عصر می آمد
فوراً برخاسته ادای نماز با جماعت ساخته باز جلوس در مجلس میفرمودند تا نماز مغرب و بعد نماز مغرب [illegible]
خود بدولت مشغول بمراقبه میشدند و بعضی جماعت متصل میکردند الا آنکه کدام صوفی مستغرق حال بوده باشد
تا افاقه او سرود موقوف نمیشد تا نماز عشا

لمعه دوم در ذکر بعضی اعمال مخصوصه که معمول حضرت بود

و اجازت آن ابتدا از کلمه [illegible] و انتها بجای [illegible] مخلصین عموماً داده اند یعنی جلالی
و هم جمالی با طهارت و حضور بخوانند [illegible] بیکبار حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبد الحق
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام لااقل هر روز یازده بار و اگر [illegible] و نهایتی نیست هر روز بخوانده شود
روز سه شنبه که یوم وصال حضرت شیخ المشائخ والاولیا فرید الدین گنج شکر قدس سره است بوقت چاشت
همین اسم مبارک را بقدر عدد آن [illegible] خواندن فوائد بسیار دارد چنانچه معمول
فقیر نیست و دعای ماثوره برای دفع دشمن [illegible] بموجب حدیث شریف [illegible] بیست و پنج بار
و بعد عشا یکصد و بیست و پنج بار خواندن اثر تمام دارد اللهم انا نجعلک فی نحورهم و نعوذ
بک من شرورهم لوجهه صلی الله علیه وسلم [illegible] المهمات [illegible] مشهور که حضرت سید حسین [illegible]
تلقین کرده زیارت رسول علیه السلام میکنانیدند از نبیره سید حسین رسول نما حضرت مولانا سعید [illegible]
وقت شب یکهزار مرتبه بخوانند و کلام نکند بجز این اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بعدد کل
معلوم لک [illegible] برای دفع آسیب و [illegible] آیه کریمه التائبون
العابدون الحامدون السائحون الراکعون الساجدون الآمرون بالمعروف و
الناهون عن المنکر والحافظون لحدود الله وبشر المؤمنین اگر تنگی وقت باشد
بیست گره باید که [illegible] برای حل مشکل یا ما لا ینحل یا دلیل المتحیرین یا غیاث المستغیثین
یا مجیب دعوة المضطرین یا کاشف کرب المکروبین برای حاجت بقدر مربع اعداد یعنی
چهار صد [illegible] مجموع آن کل بیست و چهار هزار و صد و شصت و شش میشود بخواند سریع التاثیر است
اگر در یک روز ممکن نباشد در چند روز بوقت معین بخواند شغل گفتن الله حاضری الله ناظری الله
شاهدی الله معی وقت گفتن الله حاضری را در خیال از سر برداشته تا پای راست رساند و الله ناظری
از پای چپ برداشته تا پای چپ رساند و الله شاهدی را از پا تا ناف و الله معی را از ناف تا دماغ تا [illegible]

توهم در تصور همین شغل ماند در عزا ولت چند روز از آن نادر خواهد بود انشاء الله تعالی برای شخص مفقود بجهت
شنیدن خبر گم شده بجنس نفس سیزده بار آیه کریمه واذکر ربک اذا نسیت اول و آخر درود سه بار بخوانند
و دست تک زند لیکن شرط اینست که بجه و گم شدن چیز صاحب مال خبر کند هر قدر که دیر خواهد گذشت تاثیر
کم خواهد شد شفاء لکل داء اللهم صل وسلم علی محمد وعلی آل محمد بعدد کل داء و دواء و بعدد کل علة و شفاء و بالحق انزلناه و بالحق نزل سه بار خوانده
بر مریض پدم نقش تعویذ برای جمله حاجات و امراض شفاست این نقش بدست مبارک عنایت فرموده برای دوام اذن و اجازت فرموده اند
که نقش بر ا نوشته در گلو یا بازو بند و شکر نیاز حضرت گنج شکر تقسیم
و نیت نماید که بعد حصول مراد حلوا بحسب مقدور

۴	۱۰	۲	۰	۸	۰
۵	۰	۱۰	۴	۳	۱
۳		۵	۰	۲	۰
۲	۰	۲	۰	۳	۰۰

تیار کرده لله تقسیم خواهم کرد برای استدراک حال غائب و برای یافتن خبر مجهول و پیدا شدن رهبر در
صحرا و بادیه که راه گم شده باشد عمل اذان مجرب است کمتر تعداد آن سه و اکثر یازده است و اگر بنیت رسیدن
خبر غائب یا صحت مریض باشد بعد عشا التزام نماید هر قدر کثرت اذان خواهد کرد زود خبر او خواهد رسید انشاء الله
عمل سوره والضحی و الم نشرح اگر سوره والضحی و الم نشرح را در کل صلوة فرائض و واجبات و نوافل ادا کند خوانده باشد
برای محبت و عشق نبوی صلعم مجرب است و اگر عامل این عمل بصدق دل مداومت نماید و با خفای آن بکوشد
که احدی را بران اطلاع ندهد برای جمله حاجات دینی و دنیوی محتاج نخواهد ماند انشاء الله تعالی دیگر اینکه
آیه کریمه آخر سوره کهف از ان الذین آمنو و عملوا الصالحات تا آخر سوره برای دوام تاثیر بلا تخلف دارد
یکی برای درد سر هر قسم که باشد دوم برای بیدار کردن هر وقت که خواهش باشد اجازت حضرت برای رو
بدین طور است که در وقت طلوع یا غروب آفتاب که تحقیقی باشد صاحب صداع خود را بر دو دست خویش
مستحکم بگیرد اول آخر درود و آیه مذکوره خوانده بر سر خویش بدمد بعده بگذارد اگر درد باقی باشد مرتبه دوم و الا
مرتبه سوم نیز همین طور سر را مستحکم بگیرد و بخواند بعونه تعالی رفع خواهد شد و برای ایقاظ بدین طور که بوقت
خفتن آیه مذکوره خوانده بر خود بدمد و بعده کلام نکند و بدل خود بگوید که هر افلان وقت بیدار کن انشاء الله تعالی
بان وقت بیدار خواهد شد و اگر بعد خفتن و پیش از خفتن کلام کند باز اعاده آیه نماید تا در میان خواندن و خفتن
کلام فاصل نبود و دیگر اینکه اگر خواسته باشد که در شب هر گاه صبح باشد برخیزد و در بیداری آنوقت کاهل نشود
در میان مغرب و عشا خاموشی گیرد بهمین نیت کلام نکند و مشغول یاد خدا باشد فقط و من حق الله تعالی

یافته بودند مگر التفات خاطر لطیف اوراد و عزائم خوانی اصلا نداشتند بلکه سالکان طریقت را ازچنین اشتغال که ظاهرا مانع استغراق و مشغولی باطن است ممانعت میفرمودند آلا نیز بابت مبارک اعتراف انمیعنی داشتند که عامل قصیده برده و سوره یسین هستم لیکن بحمد الله گاهی برای حاجت دینی و دنیاوی خود نخوانده مگر لابتغاء رضاء الله و لابتغاء رضاء الرسول صلعم اجازت سوره یسین حضرت پیر و مرشد قدست اسرارهم را از بدا شاه سهارنپوری رسیده خواندن آن برسه طریق است زکوة سوره یسین بدین ترتیب است که یک علاقه جمالی مباح تعیین باشرایط و آداب که پیشتر برای دعا نوشته اند بنیت زکوة قصد بخواند طریق اول بدینطور که بشمار مبین اول یکبار بخواند روز دوم همان وقت دو بار و هر روز یکبار بعدد سابق زیاده کرده باشند تا چهل یکبار برساند یا بتنقیص یک یک کنند تا آنکه روز چهلم نوبت یکبار خواهد رسید بعده هر روز یکبار مداومت داشته باشد و بلا عذر ناغه نکند عامل خواهد شد من بعد اجازت همین طور بخواند طریق دوم آنکه هرگاه برای مهم خود یا دیگری خواندن منظور باشد در یکشب یا شب شصت و یکبار یا در دو یازده گانه اول و آخر بخواند انشاء الله تعالی تیر بهدف مراد خواهد رسید در زکوة و خواندن احتیاط گوشت و ماهی و ترک پیاز و لسن و غیر منتنات واجب است و در اثناء خواندن کلام نکند و بکاره دیگر سوای فرض و تر متوجه نشود مگر بضرورت بول و براز و وضو وغیره اگر برخیزد مضائقه نیست حتی الامکان در جلسه واحد بخواند و در مکان خلوت بر لب آب اگر دریا نباشد طشت پر آب کرده بجای دعوت پیش نظر دارد و در اثنای قرائت حضوری آنحضرت صلعم پیش نظر دارد صفای باطن و فتوح ظاهر بدولت این عمل میسر خواهد آمد و انشاء الله تعالی آنحضرت صلعم بذات مقدس خود کفیل حوائج عاملش خواهند بود طریق سوم بدینطور است که از آغاز سوره شروع نموده تا مبین اول بخواند بار دوم از اول شروع نموده تا مبین دوم بخواند و سوم بار از اول تا مبین ثالث برساند بار چهارم کرده تا مبین رابعه علی هذا القیاس تا مبین هفتم تکرار نموده ختم کنند ختم کردن یسین به ترتیب مذکوره برای هر مرض شفا است لیکن درین طریق احتراز گوشت و ماهی و پیاز و لسن و دیگر شرائط چنانچه سابق نوشته شد واجب است اجازت قصیده برده اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بعدد کل معلوم لک اجازت قصیده برده شریفه حضرت آنجناب را از شاه محمد نظیر برادر عبد الله دستگیر قدس سره که در پنجاب عدیم النظیر بودند رسیده بضبط ترتیب دعوة آن و ترکیب زکوة و کیفیت و کمیت قراة آن بدینطور است بر طالب صادق واجب است که اول به تصحیح نظم و معنی قصیده میمونه پرداخته حفظ نماید بعده

عمل سوره یسین

اجازت قصیده برده

غسل شب چهارشنبه اولی است و در دیگر لیالی تجدید وضو کافیست یعنی اگر با وضو باشد تاهم بنیت مدح خوانی
پیغمبر علیه الصلوة والسلام وضو تازه کند و اگر هر شب اتفاق غسل در اثنای زکوة و لیده شده باشد بسیار
اولی و انسب است و اگر ادای زکوة مذکور بر لب آب میسر آید سبحان الله و الا بمکان قرأت وقت خواندن
یک طشت پر آب پیش نظر دارد و بعد ادای زکوة حتی الامکان در قصیده طیبه یکبار ناغه نکند و اگر بعذر
بیماری وغیره ناغه شود بعده تا ناغه قضا نماید و اگر بلا عذر در خواهد گذاشت و یکبار هم نخواهد خواند تا ثیر خواهد رفت
باید که تجدید زکوة نموده با التزام قرأت نماید تفصیل اعتصام اینست ۵ الصلوة علیک یا خیر الوری
السلام علیک یا نور الهدی + یا حبیبی سیدی درمانده ام + هر کجا اندر حصن وعصیان مانده ام + رحمة للعالمین
یا رسول + هم شفیع المذنبین یا رسول + مشکلم پیش است و من در بیکسی + یا رسول الله مارا تو کسی +
یا محمد لطف آمد عام تو + پس بود مارا محمد نام تو + احمد اجز تو شفیع نیست کس + یا رسول الله بفریادم برس +
الصلوة والسلام تا قیام + بر محمد آل و اصحابش تمام + سه بار بخواند و بجای لفظ تمام در هر مرتبه ثانی کرام و در مرتبه
ثالث عظام تکرار نماید بعده اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید
بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید یازده بار بخواند استغفر الله العظیم الذی لا اله الا هو الحی القیوم
غفار الذنوب و اتوب الیه هفت بار یا شیخ عبد القادر جیلانی شیئاً لله هفت بار لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم
بالمؤمنین رؤف رحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم اللهم اجعلنی
من المقبلین الی رسول رؤف رحیم علیه الصلوة والسلام اللهم صل وسلم علی محمد و علی آل محمد بعدد کل معلوم
لک یکبار خوانده یا حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم هفتاد بار و یک بار در قصیده
خوانده و باز هفت بار حسبی الله مذکور الی آخره بخواند بعده هفت بار درود خوانده قصیده شریفه شروع نماید
تفصیل خواندن باقی هر قوم الصدر که در نوزده ابیات بعد هر شعر خواندن می باید یک یک مصرع اشعار
مذکور نوشته می آید و آن اینست مصرع ۱ عندک حالی لا یری یستتر + ۲ من لی برجاج من غوائها
یا خیر من یمم العافون ساحته + ۳ و من هو الآیة الکبری لمعتبر + ۴ سریت من حرم لیلاً الی حرم + ۵ و بت ترقی
الی ان نلت منزلة + ۶ و قدمتک جمیع الانبیاء بها + ۷ و انت تخترق السبع الطباق بهم + ۸ حتی اذا لم تدع
شاواً لمستبق + ۹ خفضت کل مقام بالاضافة اذ + ۱۰ کیما تفوز بوصل ای مستتر + ۱۱ فحزت کل فخار غیر مشترک
و جل مقدار ما ولیت من رتب + ۱۲ بشری لنا معشر الاسلام ان لنا + ۱۳ لما دعی الیه اعیننا الطاعة +

تفصیل اعتصام

ان اتت ذنباً فما عهدی بمنتقض + فان لی ذمة منه بتسمیتی + ان لم یکن فی معادی اخذاً بیدی + یا اکرم الخلق مالی الوذ به + **تفصیل محل تکرار** ابیات مقامات اجابت دعا و تبدیل اسما و صفات هو الحبیب الذی ترجی شفاعته + فمبلغ العلم فیه انه بشر + کم ابرأت وصبا باللمس راحته + ومن یکن برسول الله نصرته + یا اکرم الخلق مالی من الوذ به + کیفیت تکرار استفسار محل اجابت به تبدیل اسما و صفات بدین طور است مثلاً در مصراعه هو الحبیب الذی ترجی شفاعته هو الرسول الذی ترجی شفاعته هو النبی الذی هو النبی الذی هو الحمول الذی هو الغفور الذی هو الشریف الذی هو الکریم الذی هو الرحیم الذی هو الرشید الذی هو النجیب الذی هو الشفیع الذی هو العظیم الذی هو الرؤف الذی هو العزیز الذی هو الولی الذی هو العلی الذی هو الصفی الذی هو الحکیم الذی هو العلیم الذی هو الحلیم الذی هو السمیع الذی هو البصیر الذی هو السلیم الذی هو الصبور الذی هو الشکور الذی هو الحمید الذی هو السراج الذی هو المنیر الذی هو اللطیف الذی هو الخلیل الذی هو الکلیم الذی هو المسیح الذی وغیر ذالک الی غیر النهایت همچنین در مصراع ومن یکن برسول الله نصرته ومن یکن بحبیب الله نصرته ومن یکن بخلیل الله نصرته ومن یکن بکلیم الله نصرته ومن یکن بمسیح الله نصرته و بعد هر شعر استنصر بک یا رسول الله استنصر بک یا نبی الله استنصر بک یا خلیل الله واستنصر بک یا کلیم الله مع اختلاف لفظ اسم شریف بگوید و بعد یا اکرم الخلق مالی من الوذ به یا اشرف الخلق یا ارحم الخلق یا اجود الخلق یا احسن الخلق یا افضل الخلق یا اعظم الخلق یا اجمع الخلق یا اکمل الخلق یا اسعد الخلق یا ازهد الخلق یا انجب الخلق یا اصبر الخلق یا اشکر الخلق یا احلم الخلق یا اعلم الخلق یا اسمع الخلق یا انصر الخلق یا اعلم الخلق یا احمد الخلق یا امجد الخلق یا اسلم الخلق یا انور الخلق یا اغوث الخلق یا اجمل الخلق یا اعز الخلق یا اجل الخلق یا اولی الخلق یا اعلی الخلق یا اشفع الخلق وغیر ذالک بخواند. **اختتام** بعد ختم شعر با اعاده الصلوٰة علیک یا خیر الوری تا آخر شعر با زده مذکور بخواند بعده شعار و مناجات کند بعده این دعا مناجاتی مسطور است بخواند دعای مناجاتی انت الهی و سیدی و مولای ضاقت المذاہب الا الیک وخابت الآمال الا لدیک وانقطع الرجاء الا منک وبطل التوکل الا علیک لا ملجاء و لا منجاء الا الیک لا ناصر ولا مغیث الا الیک رب لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین یا حق انت الناصر بالحق نزل وبالحق [illegible] وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله واصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین بعده مناجات کند مناجات یا رب العالمین [illegible]

تفصیل محل تکرار ابیات

بتبدیل اسما و صفات در محل اجابت

مناجات بعد ختم قصیده

درمیان راه تنها مانده ام ؛ کس ندارم بیسر و پا مانده ام ؛ دست من گیر و مرا فریاد رس + دست بر سر
چند مالم چون مگس + از در خویشم مگردان نا امید ؛ و ز سر لطفم سیاهم کن سفید ؛ در سیاه آمد مرا زنگ گنه
تو سپیدم کن چو موهم ای کریم + رهنمایم باش و دیوانم مشو ؛ و ز دو عالم تخته بیانم مشو + پرده ای ستار از ما برمگیر باش تو در امتحان ما دستگیر
وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین فقط اجازت درود صلوٰۃ تنجینا برای
رویت النبی صلی الله علیه وسلم و برای تحصیل حاجات دینی و دنیوی بدینطور فرموده اند که بعد عشا در جلسه واحد
یکهزار مرتبه خوانده بخشید بحساب قرأت تا دوازده هزار است اگر بعذری در دوازده روز در جلسه واحد خوانده
نتواند در شبانه روز یکهزار تمام کند و اگر انهم متعذر باشد سه صد و سیزده بار هر روز بخواند تا که نصاب مذکور بپایه
ارشاد شد که در حدیث صحیح آمده است هر که بعد نماز فرض آیه کریمه لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم
حریص علیکم بالمؤمنین رؤف الرحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم اللهم
اجعلنا من المقبلین الی رسول رؤف رحیم علیه الصلوٰۃ والسلام خوانده بعد ختم درود یکبار هفت بار
حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت تا آخر بخواند و در روایتی هفتاد بار بخواند ان شاء الله تعالی خواسته او صدق
توکل نصیب میگرداند و فقیر برای جمع بین الروایتین حسبی الله تا آخر هفتاد و هفت بار بعد نماز فجر میخواند
چنانچه کمترین را رونتی بعد نماز فجر یاد فرموده حکم دادند که آیه مذکوره را بعد نماز فجر و بعد مغرب همیشه میخواند
باشی و نیز ارشاد کردند که حفظ و قرأت آیات مفصله ذیل همواره مفید توکل خواهد بود قل لن یصیبنا
الا ما کتب الله لنا هو مولانا وعلی الله فلیتوکل المتوکلون + ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره
قد جعل الله لکل شیء قدرا ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها + لا تقتلوا
اولادکم خشیة املاق نحن نرزقکم وایاهم + والله غالب علی امره ولکن اکثر الناس لا یعلمون + برای دنبل و شبوره وغیره
افسون مجرب است کرکرونی ترتیر وفی بیرون شو خدای ما بزرگ است تو بزرگ مشو بحق لا اله
الا الله محمد رسول الله سه بار خوانده بر گرد دنبل دم میکرده باشد عمل بسم الله الرحمن الرحیم که از قدیم معمول
خاندان چشت اهل بهشت است ارشاد حضرت مولانا قدس سره العزیز چنین شده است که بوقت طلوع
با طهارت نشسته بقدر عدد بسم الله که هفتصد و هشتاد و شش است خواندن مفید باطن و هم مقتضی
حاجت است اجازت خواندن حرز قمی نیز میان غلام علی باورچی که مرید حاضر باش است داده
گرفته او آن را ستفاده و هم شش خوانده داشته اند برای خلاصی از قید مولوی سید امانت علی صاحب

مرید سید شاه تراب علی خلیفه بلا واسطه حضرت شاه سید عبد الرزاق قدس سره که هم اجازت و خلافت از حضرت مولانا دارند و در ضلع حمیرپور رشید فرنگ بوب نذ نوشته بودند که لفظ آج کل پرسون ده بار خوانده سه سه شش جهات محبس و هم کرده باشند بروز شروع یا فردا یا پس فردا رهائی خواهند یافت مولوی ضیا حسب موصوف میگویند که همچنان کرده ام از آغاز بروز سوم صاحب جج خود بخود مرا طلبیده حکم داد که از کلکته حکم خلاصی شما رسید غرض از تحریر این چنین اجازتها همین است که حضرت مولانا مقید کدام عمل و عزیمت نبودند هر چه عند السوال سائل ارشاد میکردند که چنین کن همان سخن تیر بهدف بود و لمعه سوم از نور ثانی در اسامی بزرگان و پیران هر یک خانواده که حضرت مولانا قدس سره العزیز را اجازت و خلافت از انها رسیده سلسله عالیه قادریه اللهم صل و سلم علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم اجازت و خلافت رسید حضرت سلطان العارفین زبدة الکاملین قدوة السالکین مولانا شاه عبد الرحمن قدس سره را از حضرت سید شاه غلام علی قدس سره و ویرا از حضرت سید شاه غلام دوست قدس سره و ویرا از قطب الاقطاب حضرت سید شاه عبد الرزاق بانسوی قدس سره و ویرا از حضرت شاه عبد الصمد حق نما قدس سره و ویرا از حضرت شاه هدایت قدس سره و ویرا از حضرت شاه حسین قدس سره و ویرا از حضرت شاه امان الله قدس سره و ویرا از حضرت شاه ابراهیم بهکری قدس سره و ویرا از حضرت شاه ابراهیم ملتانی قدس سره و ویرا از حضرت شاه فرید قدس سره و ویرا از حضرت شاه جلال قدس سره و ویرا از حضرت شاه سید محمد قدس سره و ویرا از حضرت شاه بهاء الدین قدس سره و ویرا از حضرت شاه ابو العباس قدس سره و ویرا از حضرت شاه حسن قدس سره و ویرا از حضرت شاه موسی قدس سره و ویرا از حضرت شاه سید علی قدس سره و ویرا از حضرت شاه سید احمد قدس سره و ویرا از حضرت شاه سید محمد بغدادی قدس سره و ویرا از حضرت شاه سید عبد الرزاق ابن حضرت غوث الاعظم قدس سرهما و ویرا از حضرت غوث الصمدانی محبوب سبحانی میر سید محی الدین ابو محمد شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره و ویرا از حضرت شاه ابو سعید المبارک مخزومی قدس سره و ویرا از حضرت شیخ ابو الحسن علی الهکاری قدس سره و ویرا از حضرت ابو الفرح طرطوسی قدس سره و ویرا از حضرت شیخ عبد الواحد عبد العزیز تمیمی قدس سره و ویرا از حضرت شیخ ابوبکر شبلی قدس سره و ویرا از حضرت شیخ ابو القاسم جنید بغدادی قدس سره و ویرا از حضرت خواجه سری سقطی قدس سره و ویرا از حضرت خواجه معروف کرخی قدس سره و ویرا از حضرت خواجه داود طائی قدس سره

عمل برای خلاصی از قید

در اسامی پیران طریقت ۱۴

وبرا از خواجه حبیب عجمی قدس سره وبرا از حضرت خواجه حسن بصری قدس سره وبرا از حضرت امیرالمومنین
علی ابن ابیطالب علیه السلام نسبت دیگر به توسط دوازده امام علیهم السلام حضرت خواجه
معروف کرخی قدس سره را از حضرت امام موسی علی رضا علیه السلام وبرا از حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام وبرا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وبرا از حضرت امام محمد باقر علیه السلام وبرا از حضرت
امام زین العابدین علیه السلام وبرا از حضرت امام حسین شهید دشت کربلا علیه السلام وبرا از حضرت
امیرالمومنین علی سلام الله علیه وبرا از حضرت سرور سروران سلطان زمین و زمان خواجه خواجگان
احمد مجتبی محمد مصطفی شفیع الوری محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم وعلی آله واصحابه اجمعین و نیز
سلسله علیه قادریه بواسطه حضرت قطب العالم بندگی عبد القدوس گنگوهی
بحضرت مولانا قدس سره میرسد و آن اینست حضرت مولانا شاه عبد الرحمن قدس سره را از حضرت
مولوی شاه نور الهدی قدس سره وبرا از حضرت مفتی محمد سلیم قدس سره وبرا از حضرت شیخ محمد یوسف رامپوری قدس سره وبرا از حضرت
شیخ محمد یاسین قدس سره وبرا از حضرت شیخ ابراهیم رامپوری قدس سره وبرا از حضرت بندگی شیخ
ابوسعید قدس سره وبرا از حضرت نظام الدین بلخی قدس سره وبرا از حضرت جلال الدین تهانیسری
قدس سره وبرا از حضرت قطب العالم عبد القدوس گنگوهی قدس سره وبرا از حضرت شیخ درویش قدس سره وبرا از حضرت
قاسم اوده قدس سره وبرا از حضرت شیخ بدهن بهرایچی قدس سره وبرا از حضرت سید اجمل جونپوری قدس سره وبرا از
حضرت مخدوم جلال الدین جهانیان جهانگشت قدس سره وبرا از حضرت شیخ محمد بن عبد الغیث قدس سره
وبرا از حضرت شمس الدین عیسی قدس سره وبرا از حضرت شیخ ابو المکارم قدس سره وبرا از حضرت قطب الدین ابو الغیث قدس سره
وبرا از حضرت شیخ شمس الدین علی ابن الافلح قدس سره وبرا از حضرت شمس الدین علی الحداد قدس سره وبرا از حضرت
قطب الاقطاب غوث الثقلین میر سید محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی علی نبینا وعلیه علیهم الصلوة
والسلام باقی اسناد بدستور مندرجه شجره سابق که نوشته شد سلسله علیه چشتیه صابریه اجازت
و خلافت رسید بحضرت مولانای شاه عبد الرحمن قدس سره العزیز برا از حضرت مولوی شاه نور الهدی
قدس سره وبرا از مولوی محمد سلیم قدس سره وبرا از حضرت شیخ محمد یوسف قدس سره وبرا از حضرت
شیخ محمد یاسین قدس سره وبرا از حضرت ابراهیم رامپوری قدس سره وبرا از حضرت بندگی ابوسعید قدس سره
وبرا از حضرت نظام الدین بلخی قدس سره وبرا از حضرت جلال الدین تهانیسری قدس سره وبرا از حضرت

قطب العالم بندگی شیخ عبد القدوس گنگوہی قدس سرہ العزیز ویرا از حضرت شیخ محمد قدس سرہ ویرا از
حضرت مخدوم عارف احمد قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبد الحق قدس سرہ ویرا از
حضرت جلال الدین پانی پتی قدس سرہ ویرا از حضرت شمس الدین ترک صاحب ولایت پانی پتی قدس سرہ
ویرا از حضرت مخدوم سید علاؤ الدین احمد علی صابر قدس سرہ ویرا از حضرت فرید الدین گنج شکر قدس سرہ
ویرا از حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی قدس سرہ ویرا از حضرت خواجہ معین الدین چشتی قدس سرہ
ویرا از حضرت خواجہ عثمان ہرونی قدس سرہ ویرا از حضرت خواجہ حاجی سید شریف زندنی قدس سرہ
ویرا از حضرت خواجہ قطب الدین مودود چشتی قدس سرہ ویرا از حضرت ناصر الدین یوسف چشتی قدس سرہ
ویرا از حضرت ابو محمد چشتی قدس سرہ ویرا از حضرت ابو احمد ابدال چشتی قدس سرہ ویرا از حضرت ابو اسحق شامی قدس سرہ ویرا از حضرت علو
دینوری قدس سرہ ویرا از حضرت ابو ہبیرۃ البصری قدس سرہ ویرا از حضرت خواجہ ابو حذیفۃ المرعشی قدس سرہ
ویرا از حضرت ابراہیم ادہم قدس سرہ ویرا از حضرت فضیل بن عیاض قدس سرہ ویرا از حضرت عبد الواحد بن زید قدس سرہ ویرا از حضرت
خواجہ حسن بصری قدس سرہ ویرا از حضرت امیر المومنین علی مرتضی علیہ السلام ویرا از حضرت سلطان
زمین و زمان خواجہ خواجگان امام المتقین سید المرسلین سیدنا و مولانا شفیع المذنبین محمد رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم فقط سلسلہ عالیہ نظامیہ فخریہ اجازت و نیابت سید حضرت
مولانا شاہ عبد الرحمن قدس سرہ ویرا از حضرت شاہ محمد عظیم دہلوی قدس سرہ ویرا از حضرت مولانا محمد
فخر الدین قدس سرہ ویرا از حضرت شاہ نظام الدین اورنگ آبادی قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ
کلیم اللہ شاہجہان آبادی قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ یحیی مدنی قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ محمد قدس سرہ
ویرا از حضرت شاہ حسن قدس سرہ ویرا از حضرت شاہ جمال الدین قدس سرہ ویرا از حضرت شاہ علیم الدین قدس سرہ ویرا از حضرت
شاہ محمود معروف شیخ راجن قدس سرہ ویرا از حضرت شاہ سراج الدین قدس سرہ ویرا از حضرت
شاہ کمال الدین قدس سرہ ویرا از حضرت شاہ نصیر الدین چراغ دہلوی قدس سرہ ویرا از حضرت
سلطان المشائخ نظام الدین اولیا قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ المشائخ شیخ فرید الدین گنج شکر
قدس سرہ ویرا از حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی قدس سرہ ویرا از حضرت خواجہ معین الدین
چشتی حسن سنجری قدس سرہ ویرا از حضرت خواجہ عثمان ہارونی قدس سرہ ویرا از حضرت خواجہ
حاجی شریف زندنی قدس سرہ ویرا از حضرت خواجہ مودود چشتی قدس سرہ ویرا از حضرت ناصر الدین

سلسلہ عالیہ نظامیہ فخریہ

یوسف چشتی قدس سرہ و ویرا از حضرت ابو محمد چشتی قدس سرہ و ویرا از حضرت ابو احمد ابدال چشتی قدس سرہ
و ویرا از حضرت ابو اسحق شامی عکی قدس سرہ و ویرا از حضرت علو ممشاد دینوری قدس سرہ و ویرا از حضرت
ابو ہبیرۃ البصری قدس سرہ و ویرا از حضرت ابو حذیفۃ المرعشی قدس سرہ و ویرا از حضرت ابراہیم ادہم قدس سرہ
و ویرا از حضرت فضیل بن عیاض قدس سرہ و ویرا از حضرت عبد الواحد بن زید قدس سرہ و ویرا از حضرت
خواجہ حسن بصری قدس سرہ و ویرا از حضرت امیر المومنین علی علیہ السلام و ویرا از حضرت سید المرسلین
خاتم النبیین محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم **سلسلہ علیہ قلندریہ** اجازت وخلافت رسید۔
حضرت مولانا شاہ عبد الرحمن قدس سرہ را از حضرت شاہ فرزند علی رضؓ و ویرا از حضرت حاجی الحرمین
قاضی محمد تقی مہونوی رضؓ و ویرا از حضرت قاضی مینا قلندر رضؓ و ویرا از حضرت شاہ مجتبی عرف شاہ مجبا
قلندر رضؓ و ویرا از حضرت عبد القدوس قلندر جونپوری رضؓ و ویرا از حضرت عبد السلام قلندر رضؓ
و ویرا از حضرت شاہ قطب محمد قلندر رضؓ و ویرا از حضرت قطب الدین بینا دل قلندر رضؓ و ویرا از حضرت
شاہ نجم الدین قلندر رضؓ و ویرا از حضرت میر خضر رومی قلندر رضؓ و ویرا از حضرت عبد العزیز مکی عرف عبد اللہ
علمبردار رضؓ و ویرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم **سلسلہ علیہ اویسیہ**
اجازت وخلافت رسید حضرت مولانا شاہ عبد الرحمن قدس سرہ را از حضرت شاہ محمد علی رضؓ و ویرا
از حضرت محمد سعید خان ابن ابراہیم خان رضؓ و ویرا از حضرت ابراہیم خان والد خود رضؓ و ویرا از حضرت
حسین رسول نما رضؓ و ویرا از حضرت اویس قرنی رضؓ و ویرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین صلی اللہ
علیہ وسلم **سلسلہ اویسیہ** بواسطہ دیگر اجازت وخلافت رسید حضرت مولانا شاہ عبد الرحمن
قدس سرہ را از حضرت حاجی یحیی رضؓ و ویرا از حضرت محکم الدین اجمیری رضؓ و ویرا از حضرت عبد الرحمن
رضؓ و ویرا از حضرت اویس قرنی رضؓ و ویرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین شفیع المذنبین محمد
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم **سلسلہ چشتیہ نظامیہ مینائیہ** اجازت وخلافت رسید حضرت
مولانا شاہ عبد الرحمن قدس سرہ را از حضرت پیر بخش صفی پوری رضؓ و ویرا از حضرت شاہ قادر بخش
رضؓ و ویرا از حضرت شاہ عبد اللہ رضؓ و ویرا از حضرت شاہ بہولن رضؓ و ویرا از حضرت شاہ زاہد رضؓ
و ویرا از حضرت شاہ عبد الواحد رضؓ و ویرا از حضرت شاہ عبد الرحمن رضؓ و ویرا از حضرت شاہ بندگی
شیخ اکرم رضؓ و ویرا از حضرت شاہ مبارک رضؓ و ویرا از حضرت مخدوم عبد الصمد عرف شیخ صفی و ویرا از حضرت مخدوم شیخ سعد خیر آبادی رضؓ و ویرا

ازحضرت مخدوم شیخ محمد عرف شیخ مینا رض وبرا ازحضرت مخدوم شیخ سارنگ تھکوان والہ رض
وبرا ازحضرت سید راجو قتال رض وبرا ازحضرت مخدوم جہانیان جہانگشت رض وبرا ازحضرت نصیر الدین
چراغ دہلوی رض وبرا ازحضرت نظام الدین اولیا رض وبرا ازحضرت فرید الدین گنجشکر رض وبرا ازحضرت
قطب الدین بختیار کاکی رض وبرا ازحضرت خواجہ معین الدین چشتی رض وبرا ازحضرت خواجہ عثمان ہارونی
رض وبرا ازحضرت خواجہ حاجی شریف زندنی رض وبرا ازحضرت قطب الدین مودود چشتی رض وبرا ازحضرت
ناصر الدین یوسف چشتی قدس سرہ وبرا ازابو محمد چشتی رض وبرا ازابو احمد ابدال چشتی رض وبرا ازحضرت ابو اسحق شامی سے علی رض
وبرا ازحضرت علو ممشاد دینوری رض وبرا ازحضرت ابو ہبیرۃ البصری قدس سرہ وبرا ازحضرت ابو حذیفہ
المرعشی قدس سرہ وبرا ازحضرت ابراہیم بن ادہم قدس سرہ وبرا ازحضرت فضیل بن عیاض قدس سرہ
وبرا ازحضرت عبد الواحد بن زید قدس سرہ وبرا ازحضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علی نبینا
وعلیہ السلام وبرا ازحضرت سید المرسلین خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وسلم سلسلہ قادریہ فخریہ
بواسطہ دوازدہ امام اجازت وخلافت رسید حضرت مولانای شاہ عبد الرحمن علیہ الرحمۃ
والغفران ازحضرت شاہ محمد عظیم دہلوی قدس سرہ وبرا ازحضرت مولانا فخر الدین محمد قدس سرہ
وبرا ازحضرت شاہ نظام الدین اورنگ آبادی قدس سرہ وبرا ازحضرت شاہ کلیم اللہ شاہجہان آبادی
قدس سرہ وبرا ازحضرت شیخ محمد یحیی مدنی قدس سرہ وبرا ازحضرت شیخ محمد قطب قدس سرہ وبرا ازحضرت
شیخ محمد حسن قدس سرہ وبرا ازحضرت شیخ محمد غیاث نوربخش قدس سرہ وبرا ازحضرت شیخ محمد علی
نوربخش قدس سرہ وبرا ازحضرت سید محمد نوربخش قدس سرہ وبرا ازحضرت شیخ خواجہ ابو اسحق
جیلانی قدس سرہ وبرا ازحضرت سید علی ہمدانی قدس سرہ وبرا ازحضرت شیخ محمود قدس سرہ
وبرا ازحضرت شیخ علاء الدولہ سمنانی قدس سرہ وبرا ازحضرت شیخ نور الدین المشہور بہ الکبیری
قدس سرہ وبرا ازحضرت شیخ احمد جوزقانی قدس سرہ وبرا ازحضرت شیخ رضی الدین علی لالا قدس
قدس سرہ وبرا ازحضرت مجد الدین بغدادی قدس سرہ وبرا ازحضرت نجم الدین کبری قدس سرہ
وبرا ازحضرت شیخ عمار بن یاسر قدس سرہ وبرا ازحضرت شیخ ابو نجیب عبد القاہر قدس سرہ وبرا ازحضرت
محبوب سبحانی غوث صمدانی میران سید محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی علی نبینا وعلیہ السلام
وبرا ازحضرت ابو سعید المبارک مخزومی قدس سرہ وبرا ازحضرت شیخ ابو الحسن علی الہنکاری

سلسلہ قادریہ فخریہ بواسطہ دوازدہ امام علیہم السلام

قدس سره وبرا از حضرت شیخ ابو الفرج طرطوسی قدس سره وبرا از حضرت عبد الواحد بن عبد العزیز قدس سره
وبرا از حضرت ابو بکر شبلی قدس سره وبرا از حضرت ابو القاسم جنید بغدادی قدس سره وبرا از حضرت
خواجه سری سقطی قدس سره وبرا از حضرت خواجه معروف کرخی قدس سره وبرا از حضرت امام علی موسی
رضا علیه السلام وبرا از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام وبرا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
وبرا از حضرت امام محمد باقر علیه السلام وبرا از حضرت امام زین العابدین علیه السلام وبرا از حضرت
امام حسین علیه السلام وبرا از حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام وبرا از حضرت خاتم النبیین
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم سلسله چشتیه قدوسیه بواسطه شاه سید ه بهیک قدس سره
اجازت وخلافت رسید حضرت مولانا علیه الرحمه والغفران را از حضرت سید امیر الله تهانیسری قدس سره
وبرا از حضرت شاه فاضل قدس سره وبرا از حضرت شاه محمد حیات قدس سره وبرا از حضرت شاه
امان الله قدس سره وبرا از حضرت سید شاه بهیک قدس سره وبرا از حضرت شاه ابو المعالی قدس سره
وبرا از حضرت شیخ داؤد قدس سره وبرا از حضرت شیخ محمد صادق محبوب الہی قدس سره وبرا از حضرت
قطب العالم شیخ عبد القدوس گنگوہی قدس سره باقی بدستور سابق سلسله علیه قلندریه
اویسیه اجازت وخلافت رسید حضرت مولانای شاه عبد الرحمن علیه الرحمه والغفران را از حضرت
مولوی شاه نور الہدی قدس سره وبرا از حضرت حافظ علی اکبر قدس سره وبرا از حضرت شیخ
محمد شریف نیاولی قدس سره وبرا از حضرت شاه شرف الدین بو علی قلندر قدس سره وبرا از حضرت
امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام وبرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم
سلسله علیه شطاریه اجازت وخلافت رسید قطب زمان حضرت شاه عبد الرحمن علیه الرحمه
والغفران را از حضرت شیخ باب الله صفی پوری قدس سره وبرا از حضرت شیخ باکو قدس سره
وبرا از حضرت شیخ بدیع الدین صفی پوری قدس سره وبرا از حضرت سید دیوان راجه صفی پوری
قدس سره وبرا از حضرت مولانا شاه بازبہا گل پوری قدس سره وبرا از حضرت سید یسین منگیری
قدس سره وبرا از حضرت محمد غوث گوالیاری قدس سره باقی بدستور سلسله علیه نقشبندیه
اجازت وخلافت رسید حضرت مولانا شاه عبد الرحمن علیه الرحمة والغفران را از حضرت شاه غلام علی
امروہوی سلمه الله تعالی وبرا از حضرت شاه ابو القاسم قدس سره وبرا از حضرت مرزا مظہر جان جانان

قدس سره و یرا از حضرت شاه حاجی محمد عابد قدس سره و یرا از حضرت محمد زبیر قدس سره و یرا از حضرت
خواجه محمد نقشبند قدس سره و یرا از حضرت خواجه معصوم قدس سره و یرا از حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی
قدس سره و یرا از حضرت فانی فی الله خواجه باقی بالله قدس سره و یرا از حضرت خواجه امکنگی قدس سره
و یرا از حضرت خواجه درویش قدس سره و یرا از حضرت خواجه زاهد ولی قدس سره و یرا از حضرت خواجه
ناصر الدین عبید الله احرار قدس سره و یرا از حضرت خواجه یعقوب چرخی قدس سره و یرا از حضرت خواجه
بهاء الدین نقشبند قدس سره و یرا از حضرت سید امیر کلال قدس سره و یرا از حضرت خواجه بابا سماسی
قدس سره و یرا از حضرت خواجه علی رامیتنی قدس سره و یرا از حضرت خواجه محمود انجیر فغنوی قدس سره
و یرا از حضرت خواجه عارف ریوگری قدس سره و یرا از حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس سره
و یرا از حضرت ابو یوسف همدانی قدس سره و یرا از حضرت خواجه علی فارمدی قدس سره و یرا از
حضرت خواجه ابو الحسن خرقانی قدس سره و یرا از حضرت سلطان العارفین حضرت بایزید بسطامی
قدس سره و یرا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و یرا از حضرت قطب العالم محمد قاسم قدس سره
و یرا از حضرت محمد بن ابی بکر صدیق رضی الله عنه و یرا از حضرت سلمان فارسی قدس سره صاحب
رسول الله صلی الله علیه وسلم و یرا از حضرت امیر المومنین ابی بکر صدیق علی نبینا و علیه السلام و یرا
از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم لمعه چهارم در ذکر بیعت
و فوائد متعلقه آن باید دانست که ارادت منشاء دوستی عظیم و تخم سعادت رجوع بحضرت کریم
است تا حقتعالی بدین صفت بر روح بنده تجلی نمیکند ارادت نمی آرد و در ائمه دین و مشائخ اهل الیقین
اختلاف است در بنکه بیعت فرض است یا واجب یا سنت یا مستحب کسانیکه فرض گفته اند
بران دلیل می آرند دو آیه کریمه را یکی اینکه یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة
دوم اینکه اتبع سبیل من اناب الی میگویند که ابتغاء وسیله و اتباع سبیل کسیکه انابت بخدا
آورده است امر است و بیعت است مومنان را با رسول خدا صلعم و اصل صیغه امر برای ثبات وجوب
است و ما دامیکه دلیل بر نفی اراده فرضیت از آن امر قائم نشود صرف کردن ... ... جائز
نباشد و اینجا هیچ دلیلی بر نفی این اراده یافته نمیشود و چنانچه بعضی مفسرین ... آیه کریمه را
... تفسیر کرده اند و کسانیکه قائل بوجوب بیعت اند صیغه امر را در بن ... ... بر وجوب حمل میکنند

ومیگویند که اگر بیعت فرض بودی منکر آن کافر شدی وجاحد بیعت بالاتفاق کافر نیست وکسانیکه مستحب میگویند صیغهٔ امر را باستحباب حمل کرده میگویند که اگر بیعت فرض یا واجب بودی بر ترک آن از جانب شارع وعیدی وارد شدی وتارک آن فاسق بودی وحال آنکه چنین نیست انتهی ملخصاً

انیمقدمه حضرت مولانا قدس سره العزیز ارشاد کردند که بیعت در زمان رسول صلی الله علیه وسلم بنیات مختلفه بوده است اول بیعت برای اسلام دوم بیعت برای جهاد سوم بیعت برای ترک معاصی واستقامت بر تقوی چنانچه ذکر اول در آیه کریمه إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا وذکر ثانی در قوله تعالی لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا وذکر سوم در قوله سبحانه يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ واقع است بعد آنحضرت صلعم از زمان خلفاء راشدین وائمهٔ هادین المهدیین الی الان این سنت سنیه فیما بین مشائخ جاری ورائج بوده است ودر حدیث من مات ولم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة وعیدی نیز بر ترک آن وارد شده که در صحت معنی حدیث اتفاق محدثین کافی است سخن باشد در صورت بیعت برای مردان وزنان بموجب امر الله وسنت رسول الله از ضروریات دین است اما طالب خدا را بیعت ارادت بلا شبه واجب است زیرا که چنانکه بی اتصال زن بامرد طفل پیدا نمیشود مگر نادر مثل آدم وحوا وعیسی علیهم السلام همچنان طالب بی ارادت وشیخ بخدا نمیرسد مگر نادر مثل اویس قرنی وبعضی دیگر بلکه اوشان هم بهمت باطنی پیران رسیده اند بقول مولوی معنوی قدس سره العزیز شعر پیر را بگزین که بی پیر این سفر ٭ هست بس پر آفت وخوف وخطر ٭ هر که او بی مرشدی در راه شد ٭ او ز غولان گمره ودر چاه شد ٭ هر که تنها نادر این ره برید ٭ هم بعون همت پیران رسید ٭ فقط اکنون باید دانست که علمای صوفیه را در بیعت وارادت اختلاف است

بیان اختلاف علمای طریقت در بیعت و ارادت

صاحب اقتباس الانوار مینویسد معنی بیعت دست مرید گرفتن و مر او را پند و نصیحت فرمودن و مرید را اطاعت فرمان پیر بجا آوردن و بر گفته وی عمل کردنست و ارادت از عادت قدیم اعراض نمودن و نصیحت پیر و مرشد از گوش دل و جان شنیدن و قبول کردن و در یاد حق بودن است و بیعت و سنت شود تا دست بدست پیر نهاد و پیر بر سر مرید مقراض نراند و وی را خرقه ندهد مراد از خرقه پارچه جامه یا خرقه ارادت و کلاه هست و بعضی خرقه و مقراض از شرائط لازمی نشمرده اند اما و استعمال بجائی رسیده که ترک آن هیچکس نکرده چنانکه فرموده اند المرید لا یکون مریدا حتی لا یاخذ الشیخ شعر امته و لا یعطی له خرقه و در زمان حضرت سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیا قدس سره العزیز فتوی شده بود که بی بیعت ارادت درست نبود انتهی

دستور حضرت مولانا در بیعت

و دستور حضرت مولانا قدس سره العزیز در بیعت همین قدر بود که در روز و شب کدام وقت که کسی درخواست بیعت میکرد او را روبروی نشانیده اول فاتحه موافق معمول سند حضرت نوشابانی خوانده میبود و دست مرید به هر دو دست خود گرفته میفرمودند که انچه ما را از بزرگان ما رسیده است قبول کردی او میگفت قبول کردم دفعه دوم میفرمودند که انچه خدای سبحانه تعالی ما را به لطف و کرم خود عطا کرده است شما قبول کردید میگفت قبول کردم دفعه سوم میفرمودند انچه بطفیل بزرگان متاع فاخر ما را حاصل و وصل گشته شما قبول کردید میگفت قبول کردم بعده میفرمودند مبارک باد من بعد شیرینی اگر میبود میشد از ان بدست راست برداشته بمرید میدادند اگر او نذر گذرانید آنرا قبول کرده لفظ شاباش میگفتند و لیکن هیچ تعلیم و تلقین عند البیعة معمول نبود و در بیعت اناث حاضرات دستور این بود که گوشه چادر یا رومال کلان به هر دو دست خود می گرفتند و گوشه دیگر آن مریده به هر دو دست خود میگرفت و ایجاب و قبول بیعت بطریق مرقوم الصدر میشد و برای اناث غائبات بر داشته نشان پنجه دست از صندل ثبت کرده میفرستادند و شخص متوسط و کالتاً ایجاب قبول بیعت مینمود تا صحت بصر بحضور خود آمدن مستورات جایز نداشتند بعده بعض مستورات حضور آمده بزیارت حضرت مشرف میشدند مگر حضرت نظر قصداً بر ایشان نمی انداختند هرگاه مرید درخواست شجره میکرد میپرسیدند که شجره کدام سلسله میخواهی اگر او تعیین آن برای حضور میگذاشت حضور برای نوشته دادن شجره قادریه و الا هر کدام سلسله را که او مستدعی میشد بشاه تاج الدین احمد صاحب یا میان عزیز الله صاحب خواه نویسنده دیگر ارشاد میکردند و بعد نوشته شدن شجره بر آن بدست مبارک خود امضا ثبت

دستخط میفرمودند اجازت این سلسله عالیه بفلان صاحب از فقیر عبدالرحمن واحد بعینه بعبارت
مذکور بقلم دیگری نوشته میشد حکایت درین مقام روزی کمترین را ملحوظ شد که حضرت مولانا داخل
مجدد در خواست طالب را مشرف بقبول بیعت میفرمایند و بملاحظه حال بزرگان سلف چنین معلوم
میشود که بعد امتحان صداقت ارادت و دریافت استعداد مرید دست بدست میدادند سوال حسب
حضرت مولانا بخطره مشرف گشته در ضمن دیگر حکایات ارشاد کردند که سلطان المشایخ قدس سره
بلا تامل تا صد مرید میکردند حال آنکه طریقه حضرت شیخ المشایخ فریدالدین گنجشکر قدس سره چنین نبود
و در سبب آن سلطان المشایخ قدس سره بدین طور ارشاد فرمودند که از اول من برای عزلت بوده
پیر دستگیر من برای نوشتن تعویذ و اعطاء آن بحاجتمندان امر کردند حسب الحکم میکردم لیکن خلاف
طبع خود میدیدم حضرت گنجشکر قدس سره فرمودند که ترا اندر میان خلق میباید بود و فیض بخلق میرسانید
بدل خود متامل شدم فرمودند ترا درین باب تامل چیست اگر فرید را حکم دخول بهشت خواهند داد تا که ترا
و تمامی مریدان سلسله خود را همراه نخواهم گرفت در بهشت نخواهم رفت والامر تو در روز نخ تو نشستم
آرا چنانکه پیر من صادق القول است پس از آنوقت هر که در خواست بیعت میکند بنظر می آید که تیره و
این را بیعت کنم بعده فرمودند که در سیرالاولیا این را مفصل نوشته اند فقط چنانچه کمترین عبارت
سیرالاولیا را درین مقام ثبت مینماید — در سیرالاولیا میگوید که حضرت مولانا ضیاءالدین برنی در
حسرت نامه خود آورده که من وقتی بخدمت شیخ نظام الدین حاضر بودم از اشراق تا چاشت بسجاده
شیخ مشغول بودم آن روز بیشتر از بندگان خدا بخدمت او ارادت آوردند در اثناء این حال بخاطر
گذشت که مشایخ سلف در گرفتن مرید احتیاط کرده اند و شیخ نظام الدین بکرم عام خود عام و خاص را
دستگیری مینمایند و دست بیعت میدهند خواستم که درین باب سوال کنم شیخ نظام الدین از انجا
که بکاشفت عالمست بر خطره من واقف شد و فرمود که هر چیزی را از من سوال میکنی و این نمیپرسی که
من بی تفتیش آن بندگان را چرا دست بیعت میدهم فرمود که حقتعالی در هر عصری بحکمت بالغه خود
نهاده است تا در مردم آن عصر رسم و عادتی پیدا می آید که با طبیعت و مزاج اهل عصر دیگر نمی ماند
اصل ارادت انقطاع مرید از غیر حق است و شغل مع الله و سلف تا انقطاع کلی نمیدیدند بیعت
نمیدادند اما از عصر شیخ ابوالخیر ابوسعید که آیتی بود از آیات حق تا عصر شیخ سیف الدین باخرزی

و از عصر شیخ شهاب الدین سهروردی تا عهد دولت شیخ فرید الدین بر درهای این پادشاهان دین
هجوم خلائق میشد و از هر طائفه از ملوک و امرا و معارف و مشاهیر و طوائف دیگر می آمدند و خود را از خوف
بی‌نهایت آخرت در پناه این عاشقان خدا می انداختند و این مشائخ دست بیعت بخاص و عام میدادند
و هیچکس نخواند که معاملات محبوبان خدا را قیاس علیه سازد که ایشان همچو مریدان میگرفتند من هم
بگیرم آمدم در جواب سوال تو که در گرفتن بیعت احتیاط در لاسا میکنم یکی آنست که بتواتر میشنوم
که بسیاران از در ارادت من دست از معاصی باز میدارند و نماز جماعت میگذارند و به اوراد و نوافل
مشغول میباشند اگر من هم در اول شرائط حقیقت با ایشان بگویم از همقدار خیر که از ایشان
در وجود می آید محروم شوند دیگر آنکه در خاطر بگذرانم یا التماس و وسیلتی انگیزم یا شفیعی در میان
آرم شیخ کامل مکمل در دادن دست بیعت مرا اجازت داده است و می بینم که مسلمانی بعجز و اضطرار
و مسکینیت پیش من می آید و میگوید که از جمله گناهان توبه کرده ام من به نیت آنکه شاید سخن او درست
باشد دست بیعت میدهم خاصه زبانی صادقان میشنوم که ارادت من اهل بیعت را از معاصی باز میدارد
و سبب دیگر که اقوی اسباب است آنست که روزی شیخ فرید الحق والدین دوات و قلم از پیش
خود مرا داده فرمودند که تعویذ بنویس بحاجتمندان بده چون در من اثر ملالتی مشاهده کردند فرمودند که
تو همین زمان از نوشتن و عا ملول شدی در آن زمان که حاجتمندان بسیار پیش تو خواهند آمد حال تو
چه خواهد شد من در پای شیخ افتادم و گریه کردم که مخدوم مرا بزرگ گردانیده و خلافت خود فرموده
و من مردی حلیم از اختلاط خلق متنفر بودم این کار بزرگ است اندازه من نیست با همین اجازت
مخدوم و نظر شفقت در کار من کافیست چون عرضداشت من شنید فرمود اینکار از تو نیکو خواهد بود
من در این باب الحاح کردم و خواجه را از عذر خواستن من حالتی پیدا شده است نشست مرا نزدیک
طلبید و پیش خود نشستن فرمود و گفت نظام بدانکه فردا سعید بنده را در درگاه بی نیازی آبروی بود
یا نه اگر خواهد بود من با تو عهد میکنم که پای در بهشت ننهم تا ایشان را که تو دست داده باخود در بهشت
نبرم پس شیخ سلطان المشائخ تبسم کرده فرمود که مرا خلافت همچنین داده اند و اینکار گاهی نیکو می آید
نمیدانم آنکه همه عمر در طلب این کار اند بعلیه و چاره و ورع و تعمیه دست ... تا گرفتند از ایشان
چگونه خواهد آمد و من بارها بالعین مشاهده کرده ام که شیخ ... اصلاح درگاه الهی ... و از ...

که بایزید و جنید و دیگر مستان عشق الهی جامها نوشیده اند و هم نوشیده بود در باب کسانیکه من
الله باز او ست بیعت میدهم آنچنان سخن گفته باشد و عهد شده من نتوانم که از بیعت مانع شوم فائده
جلیله در منافع بیعت ارشاد میکردند اول فائده بیعت اینکه نزد صوفیه کرام مرید بمجرد بیعت از
گناهان ماضی پاک و صاف میشود همچو طفلی که از شکم مادر پاک از معصیت پیدا میشود چنانچه در حدیث
آمده التائب من الذنب کمن لا ذنب له و مثال مرید تائب در محو سیئات ماسبق مثل آنکس است که از کفر
در اسلام داخل میشود دوم اینکه حفاظت و حراست مرید خود بر مرشد لازم میشود و در دنیا نیز بعد المصاحبت
بمددگاری او میرسد بشرطیکه مرید در دل محبت مرشد داشته باشد سوم اینکه وقت رسیدن آثار موت
گرسنگی آنچنان میباشد که محتضر یعنی صاحب نزع میخواهد که اگر تمام جهان را در دهن من اندازند یک لقمه کنم
و تشنگی آنچنانکه اگر همه دریاها در حلق ریزند یکجرعه نمایم در آنوقت سخت ابلیس لعین شراب و طعام نموده
کلمه کفر تلقین میکند و میگوید که اگر کفر اختیار میکنی شراب و طعام بدهم در آنوقت بر گرسنگی و تشنگی صبر کردن
و از مکر شیطان ایمان بسلامت بردن دشوار میباشد در همچو وقت مرشد درمیان شیطان و مرید خود
حائل میشود و شیطان را نزدیک وی رفتن نمی دهد بفضله تعالی ایمان بسلامت میبرد چهارم اینکه
امداد مرشد در عالم برزخ نیز بمرید میرسد و شفاعت پیر مرید را در آخرت مشهور و معروف است این
فوائد در حق عامه مریدین است و برای طالب صادق و ارادتمند واثق که بخلوص محبت و تصدیق نسبت
فانی فی الشیخ شده باشد فائده جلیله اینست که بهمه احوال و کمال شیخ در ذات شیخ فانی پیدا میشود و بعده
فناء خود اولا بدولت فنا فی الرسول و ثانیاً بعظمت فنا فی الله میرسد و برای توضیح و توثیق همین مضامین
چند حکایت مناسب این مقام که نقل فرموده بودند ثبت میگردد حکایت شخصی بخدمت بزرگی حاضر شده
مرید گردید و بخدمت مرشد خود عرض کرد که از من چندین خون مردم ناحق شده است از همه اعتقاد آن
چگونه پاک شوم پیر امر کرد که سقائی مردم اختیار کن الله تعالی سبیلی برای تو خواهد کشاد چنانچه شخص
مذکور حسب الامر مرشد خود پیشه خدمت سقائی مردم اختیار کرد .. روز شخصی بر چاه در صحرا آب میکشید
یک کس اسپ سوار در آنجا رسیده آب بزودی طلب کرد در نوشانیدن آب اندک تاخیر شد سوار ایذا کرد
ضرب تازیانه برو زد و سقای مذکور ضرب تازیانه خورده آب نوشانید همینکه برای نوشیدن آب سر فرود کرد
شمشیری بر فرق سوار مذکور زد که سرش از تن جدا گردید بمجرد کشتن او حجاب از چشم قاتل برداشته شد

ولی گردید و بمرتبهٔ عالی رسید شاه وان پیش مرشد خود حاضر شده عرض حال ساخت و شکرگذاری کرد
عندالاستفسار مرشد او ظاهر کرد که سِرّ باجرا این بود که آن سوار بارادهٔ قتل یک قطب ما بحیثیت
الله تعالی این معامله در میان آورده و کشتن او سبب عفو گناهای سابق و حال که ذمهٔ آنکس بود گردید
و علاوه بران از عنایت الهی بدرجهٔ ولایت رسید فقط حکایت سخن در پیرپرستی بود ارشاد شد
که حضرت سلطان المشایخ قدس سره با پیر خود آنقدر تعشق داشتند که روزی با خواص خلفاء
خویش گفتند که هرگاه حق سبحانه تعالی لقای خود خواهد نمود اگر بصورت شیخ فرید گنج شکر تجلی خواهد شد
خواهم دید الا نخواهم دید فقط این لفظ اگرچه در ملفوظات حضرت ایشان ندیده ام مگر از ثقات شنیده ام
و مثل اینکه از دیگر بزرگان در پیرپرستی کم صادر شده باشد حکایت میفرمودند که شخصی در مکه بود او را
بچیزی احتیاج افتاد و بطرف پیر شیخ پیر خود متوجه شد آنحضرت صلعم معه چیز مطلوبش تشریف آورده فرمودند
که اینک مطلوب تو حاضر است بگیر عرض کرد که من از دست حضور نمیگیرم از دست پیر خود خواهم گرفت
حضرت صلعم فرمودند که رسائی پیر تو تا اینجا نیست اگر از دست او بخواهی دو منزل آنطرف او برسی آن
میتوانی عرض کرد که بهو بجا رفته از دست پیر خود خواهم گرفت از دست حضور نگیرم چنانچه از مکه
کوچ کرده دو منزل آنطرف رفت و عند الرجوع از دست پیر خود یافت فقط از شنیدن این اینجانب [illegible]
خانصاحب پرسیدند که بنظر علماء ظاهر درین مقام اعتراض پیدا میشود زیرا که هرگاه مرید کو خاطر پیر خود
زیاده از پیغمبر علیه السلام کرد پس اسلام او کجا باقی ماند حضرت مولانا ارشاد کردند که اعتراض علماء
ظواهر بدین سبب است که آنها شیشه کبود بر چشم خود نهاده تمام جهان را کبود می بینند فی الحقیقت
اینست که آن شخص بدولت پیر این مرتبه یافته بود که بحیثیت خواهش او پیغمبر صلعم مع مطلوبش تشریف
آوردند و انکاری که او کرد اگر خلاف مرضی آنحضرت صلعم میبود آنحضور ناخوش میشدند بلکه عین پسند
خاطر اقدس صلعم افتاد سخن درین بود که شاه شرف الدین بوعلی قلندر قدس سره را
اجازت خلافت از کدام شده است ارشاد شد که در کتاب فوائد السلوک است
دیده ام که حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس الله سره بکنارهٔ چشمه [illegible]
نشسته بودند ناگاه از میان آب پنجهٔ دست نمود ارشاد حضرت سلطان المشایخ کلاه خود بران دست
نهادند پنجهٔ دست کلاه را گرفته غائب شد مردم حضار استکشاف این سر کردند فرمودند که [illegible]

بوعلی قلندر راست که او با وصف استعداد عالی نسبت بیعت ظاهری نداشت بنا بر بیعت پیش من آمده
بودند من او را خلعت خلافت دادم از حکایت معلوم میشود که حضرت شرف الدین بوعلی قلندر
نسبت چشتیه نظامیه از سلطان المشائخ و نسبت کبرویه از حضرت شمس تبریز قدس سره داشتند
حکایت فرمودند که درویشی بخدمت عبد الله شطار اراده حضوری داشت چون بر دروازه رسید
حاجبان در ممانعت کردند و نگذاشتند که اندرون برود آن درویش کشاکشی کرده و در حضور حضرت عبد الله
رسید حضرت مذکور فرمودند که هیچ بی ادبی بخدا رسیده آن درویش عرض کرد که هیچ با ادبی بخدا رسیده
یعنی اگر ادب میکردم مرا اینها نمی راه میدادند بسبب بی ادبی در خدمت شما آمده ام فقط مولوی
ابو الحسن استفسار کردند که بیعت حضوری مرید شرط است یا نه فرمودند که حضور مرید در خدمت پیر شرط
بیعت نیست یعنی اگر شخص عقیدت و ارادت مثل مریدان از بزرگی دارد این قدر کافی در بیعت است
اگرچه در ظاهر ملاقات فیما بین نگردیده باشد چنانچه نجم الدین کبری ابوبکر سله باف را که مرید حضرت
بودند در شهری بنا بر ارشاد و هدایت خلق فرستادند و کدام پارچه مبارک خود هم دادند که طفلی بلا واسطه
از من تقصیر ارادت دارد بدو تسلیم کن چون حضرت ابوبکر سله باف دران شهر رسیدند چه می بینند
که چند طفلان لعب و بازی میکنند و یک طفل پارچه طفلان جمع کرده نگاهبانی میکند چون آن طفل
ابوبکر سله باف را دید گفت تا کی نگاهبانی پارچه طفلان کنم آنچه پارچه ما امانت آورده اید بار است
جناب شان آنچه که امانت نزد خود داشتند بدو تسلیم کردند آن طفل رفت و در کار و بار که با خدا باید
شاید مشغول گردید فقط یا اینکه کسی دیگر که حاضر است وکالتاً بیعت از طرف غائب کند بعد از ان ابو الحسن
بدو بیعت کند درست است چنانچه در حضور حضرت پیر و مرشد برحق معائنه کرده میشد که مریدان آنحضرت
از طرف زوجه و مادر و همشیره غائبات خود دست بیع شده در وطن خویش رفتند و بیعت از متعلقان
خود نامیگرفتند فقط بشارت در ماه شوال ۱۲۴۵ هجری یوم جمعه محفل سماع بود و حضرت مولانا قدس سره
در صحن مسجد جانب حجره و قوالان بر چبوتره ملحقه مسجد جانب شرق نشسته بودند و اهل محفل و دیگر شرفا
و غربا قائماً و قاعداً تماشای تجلیات ربانی میبودند و این کمترین خدام ادبا بر اندک فاصله بمواجهه شریف
وی رضی الله عنه مستعد بود و عنایت خان قوال بهان وقت مشرف بشرف بیعت گشته این بدها دا
حضرت امیر خسرو علیه الرحمه میسرائید آج رنگ ہے ای ماں رنگ ہے ای آنند بدھاوا موری گھر پیر آیو

نظام الدین اولیا وہ تو سنہ مانگی پرشن ہے ﴿ باستماع آن حال وی رضی الله عنه متغیر گردید از سوزش
دل بر چہرہ مبارک طاری و آب بر رخسارہ منور جاری گشت از عوام و خواص کمتر کسی باشد که از حظ آن حالت
ولطف آن صحبت بابرکت محروم مانده باشد در انوقت خوش فرمودند که نور الله بجائی پیش بیا خود تا از غیب
رسانیدم فرمودند که یک گوهری بها بشما میدهم عرض کردم که عنایت شود ارشاد کردند که انچه حضرت گنجشکر
بحضرت محبوب الٰہی نظام الدین اولیا قدس سرهما بشارت داده بودند ما نیز بشما وعده میکنیم که بغیر شما و همه
مریدین و مخلصین و اتباع شما بجنت نخواهیم رفت از فرط خضوع و خشوع سجده تهنیت در قدم رحمانی بود
ساخته معروض داشتم ع برین مژده گر جان فشانم رواست ﴿ شعر شکر کردن کی توانم در خور آلای تو
شکر نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تو ﴿ فطوبی للمریدین و بشری للمخلصین الحاضرین و الغائبین من الماضین
والغابرین رباعی نازم بچشم خود که جمال تو دیده اند ﴿ افتم بپای خود که بکویت رسیده اند ﴿ هر دم هزار
بوسه زنم دست خویش را ﴿ کان دامنت گرفته بسویم کشیده اند فقط نور ثالث مشتمل بر شش

لمعات لمعهٔ اول در اجابت دعا بخلوت کعبه شریفه و حصول قرب منزلت بحضرت النبی صلی الله علیه وسلم در مدینه منوره و فضائل درود و حکایات متعلقه آن

سخن در اجابت دعا در کعبه بود فرمودند که در کتابی دیده بودم که اگر طواف بیت ربی در تنهائی میسر آید
اندران ساعت هرچه دعا کنند مستجاب است الا ماشاء الله تعالی چنانچه حضرت ابراهیم بن ادهم قدس سره
در تنهائی طواف با خدای سبحانه تعالی خلوت یافته بودند حقتعالی گفت هرچه میخواهی بخواه عرض کرد بار
الہا من گناه صادر نشود ندا رسید که این نخواهد شد یعنی عصمت از گناه و همه بهم تا شان غفاری ظاهر گردد
بیده دعای دیگر خواستند مستجاب شد من نیز روزے بعد نماز ظهر با دو سه دوستان در حرم شریف بودم
هیچ کس در ان مکان نبود گفتم ببینید که کعبه خالیست این وقت هیچ بشر نیست منکه با وضو بودم
کمر بسته و دیده طواف شروع کردم یک اسبوع یعنی هفت بار طواف تمام کردم و دو رکعت نفل خواندم
و اسبوع دیگر چهار بار طواف کرده بودم که در بقیه اسبوع ثانی دو سه کسان شریک شدند گفتم حق خدا ام
رسید که درین فرصت دعا حسب خواه نموده باشند مستجاب شد یا نه ارشاد کردند که البته هرچه خواسته بودم
از کرم الٰہی مستجاب شد و اثر مچه آن این بود فرمودند که دعا کرده بودم که خداوند امر شد یہ نشان
که دانسته و احسن که اند لیکن چنان باشد که تو کامل باشد و نیز من کمال او متحقق شود و اگر نه تو

تو کامل باشد و مرا بران آگاهی نشود یا بالعکس آن پس از ان مطلب بمعنی آید او تعالی اجابت کرده مرا نصیب ملاقات مولوی عبد الحکیم صاحب که از بزرگان من بودند مشرف ساخت سخن در فوائد درود و حصول فیض از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود فرمودند که فوائد و نتائج درود از حصر و احصا متجاوز است لیکن بعضی از علما و حفاظ حدیث از جمله فوائد که باحادیث صحیحه و روایات ثبوت یافته ضبط کرده اند چنانچه شیخ عبد الحق دہلوی در رساله خود نوشته اند که اول از فوائد صلوٰة بر سید کائنات صلی اللہ علیہ وسلم امتثال امر الٰہی و موافقت او سبحانہ تعالی و ملائکه او عز اسمه منطوق آیه کریمه ان اللہ وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما دوم حصول عشر صلوٰة و رفع عشر درجات و ثبت عشر حسنات و محو عشر سیئات از جانب خدای سبحانه بعوض فرستادن یکبار سوم اجابت دعا که اول و آخر آن درود باشد چهارم وجوب شفاعت سید انبیا صلی اللہ علیہ وسلم در حق مصلی پنجم شهادت آنحضرت صلعم مصلی را ششم قرب نبوی و مزاحمت دوش شریف وی بر باب جنت هفتم لحوق مصلی با آنحضرت بیشتر از دیگران روز قیامت هشتم متولی گشتن آنحضرت جمیع امور مصلی را در روز قیامت نهم کفالت جمیع مهمات و قضاء حوائج مصلی دهم مغفرت جمیع ذنوب و کفارت جمیع سیئات یازدهم محسوب شدن درود بجای افضل صدقات دوازدهم تفریج کرب و شفای سقم و دفع خوف و جزع سیزدهم اظهار برائت منهم و تقرر اعدا چهاردهم حصول رضای الٰهی و محبت وی تعالی و رسیدن رحمت از خدا و ملائکه او بر مصلی پانزدهم پاکی و تنمیه در عمل و مال شانزدهم طهارت ذات و صفای قلب هفدهم فراخت مال و حصول برکت اسباب اموال و اولاد و اولاد اولاد هیجدهم نجات از اهوال قیامت نوزدهم آسانی سکرات موت بستم خلاص از مهالک دنیا و مضائق روزگار و تذکیر آخرت بست یکم نفی فقر و اعدام حاجت بست دوم سلامتی از التصام بخل و جفا که در حق تارک صلوٰة آمده است بست سوم تطیب مجالس به نزول رحمت بر جلسای محفل صلوٰة بست چهارم توفیر نور نزد مرور بر پل صراط و ثبات قدم و رانحلال بر آفات و نجات ازان در طرفة العین بر خلاف حال تارک صلوٰة بست پنجم عرض اسم مصلی بعینه و لذت در حضور فائض النور صلی اللہ علیہ وسلم بست ششم ازدیاد محبت حضرت سید الانام علیه الصلوٰة والسلام و استحضار محاسن نبویه در قلب و تمثیل خیال وی علیه السلام در چشم مصلی است انتهی من بعد فرمودند که کثرت درود بلا شبه موصل بحضور آنحضرت است صلی اللہ علیہ وسلم چنانچه

مهلت داد آمدم و صالح از پیش قاضی برآمده در محراب بتضرع و انکسار در حضرت پروردگار بدرود خوانی
بر سید ابرار صلی الله علیه و سلم مشغول نشست در شب بیست و هفتم از ماه در خواب دید که قائلی میگوید
حقتعالی قضای دین ترا میکند نزد علی ابن عیسی وزیری برو و او را بگو که رسول صلی الله علیه و سلم میفرماید
تا سه هزار دینار در قضای دین بدهی مرد صالح میگوید که چون بیدار شدم از خوشحالی نخوابیدم لیکن بدل گفتم که
او علامت صدق این واقعه بپرسد چه گویم آنروز نرفتم در شب دوم آنحضرت صلی الله علیه و سلم را دیدم که امر
میفرماید مرا بانچه شب اول فرموده بود بمقتضای بشریت آنروز نیز نرفتم شب سوم باز می بینم که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم از سبب نرفتن من میپرسیدند گفتم یا رسول الله صلی الله علیک و سلم علامت صدق
این واقعه میخواهم آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرا باین سخن تحسین کرده فرمود اگر علامت جوید بگو که تو هر روز بعد
از نماز فجر تا طلوع آفتاب پنجهزار بار پیش از آنکه سخن گوئی تحفه درود بر من میفرستی و این از تو هیچکس نمیداند
غیر خداوند تعالی و کرام کاتبین چون پیش وزیری رفتم و قصه خواب و علامت برگفتم خوشحال شد و گفت
مرحبا برسول رسول صلی الله علیه و سلم حقا بعد از آن سه هزار دینار بمن بیاورد که در وجه قضای دین
خود کن و سه هزار دیگر بداد که نفقه عیال خود کن و سه هزار دیگر بداد که این را مایه تجارت خود کن و مرا سوگند
داد که رابطه مودت از من قطع نکنی و بهر حاجتی که ترا افتد مرا تکلیف کنی پس آن سه هزار پیش قاضی بردم
تا بحضرت او بصاحب دین ادا کنم صاحب دین را دیدم که ملهوف و مبهوت پیش قاضی در آمده تا نیز را
شمردم و قصه را باز برایشان برگفتم قاضی گفت اینهمه کرامت ابن وزیری را چرا باشد من متولی قضای
این دین تو شدم پس صاحب دین گفت اینهمه کرامت شما را چیست من نیز او را ترسم به برات آن
از ذمه تو از دین خود درگذشتم لله و لرسوله صلی الله علیه و سلم پس قاضی گفت لیکن من از جهت خدا و رسول خدا
صلی الله علیه و سلم بیرون آوردم باز نگیرم پس با اینهمه اموال بیرون آمدم و شکر مزید نعمت حق گذاردم
فلله المنت و علی رسوله الصلوة و التحیة حکایت چهارم آورده اند که بعضی از طلبه علم حدیث را
در خواب دیدند که میگوید خدا رب العزت جل جلاله مرا بیامرزید و تمام اهل مجلس را که در وی استماع
حدیث میکردند بجهت ذکر صلوة بر رسول صلی الله علیه و سلم که از لوازم قرائت این علم شریف است
حکایت پنجم در وطن ما شخصی بود نگار زنا بینا شخص شده التزام درود کرد و بکثرت خواند شبی بحضور
آنحضرت صلی الله علیه و سلم مشرف شده و درخواست بصارت کرد فوراً بینا گشت آنکس با فقیر ملاقات داشت

حکایت ششم در ملتان شخصی از افلاس تنگ آمده بود مصلا گرفته در حجره نشست و نیت کرد که تا کلید
از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نگیرم از حجره بر نخواهم آمد و شب و روز به قرأت درود مشغول بود شب پنجشنبه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد او تشریف فرما شده فرمودند که اگر خواهی لکهه روپیه بگیر و اگر خواهی حفظ کلام الله
آنشخص گفت که حفظ کلام الله عنایت شود حکم شد که یک سیپاره پاو بالا سر خود در قرآن دیده بخوان بعد
در تراویح همین طور خواهی شنوانید چون رمضان شریف رسیده بود آنشخص ختم قرآن در تراویح تمام کرده
حافظ کلام الله شد حکایت هفتم شخصی شراب خوار بود اراده کرد که در بیت الله رفته توبه نماید باتفاق
پسر خود روانه کعبه گردید در اثنای راه آنشخص به ضعفی بیمار شده بمرد و روی اش سیاه گردید پسرش متحیر شد
که بنظر مردم سخت رسوائی گشت ناگاه شخصی آمده روی اش کشاده دست خود را بر روی سیاه اش مالید
همچو ماه شب چهاردهم درخشان شد پسرش دامن آن بزرگ گرفته پرسید کیستی که با چنین مجرم غریب
احسان کردی فرمود من رسول ام صلی الله علیه وسلم این کس اگرچه شراب خوار بود لیکن هر روز یکهزار
درود تحفه من فرستاد رسوائی او گوارا نکردم اللهم صل وسلم علی محمد وعلی آل محمد بعدد کل معلوم لک حکایت هشتم
شخصی در حالت نزع بود و بخندید امام ابوحنیفه رضی الله عنه دیده گفت چرا که یکهزار درود التزام داشته باقی
جواب داد که راست است اللهم صل علی محمد و آله بقدر حسنه و کماله حکایت نهم در کتابی دیده ام که اهل جنت
بجزای اعمال حسنه خود درجات عالیه خواهند یافت و حسرت خواهند کرد که کاش زیاده ازین عبادت
میکردیم تا زیاده ازین می یافتیم الا خوانندگان درود آنچنان جزا خواهند یافت که ایشان را طمع و حسرت
نخواهد بود حکایت دهم میفرمودند در پنجاب معلمی یک طفل را تختی زد بتقضای طفلانه طفل مذکور از سبب تختی بمرد
معلم را کمال ندامت شد بعد چند ماه روزی طفل تسلی او کرد که آنچه مقدر بود شد تو غم مخور لیکن معلم مذکور
از راه خجالت آفتابه وضو گرفته در حجره خلوت بنشست و گفت تا وقتیکه خدا عوض این طفل نخواهد داد
و همچو طفل مشوقی نخواهد شد من از خلوت بر نخواهم آمد چنانچه در حجره درود خوانی مشغول شد از غایب الغیب
بخانه شخص مذکور فرزندی متولد شد هرگاه پدرش طفل نوزاد را پیش معلم آورد از حجره برآمد حکایت یازدهم
میفرمودند که پدر رابعه بصری رضی الله عنها مبتلای افلاس بود چنانچه که شب تولد حضرت رابعه چراغ
در خانه نداشت مگر گریه در بود همین ولادت آن سعیده از لیفه حضرت صلی الله علیه وسلم خانه اش
تشریف آورده تهنیت کرده فرمودند که این بیت سیاه اسپنس فلان تاجر رفته بگو که تو رسول صلی الله

علیه و سلم یکهزار دینار مرا تنخواه کرده است و برای تصدیق این سخن نشان داده اند که تو سه هزار درود سه بار
سفر ستی و بر آن کسی را اطلاع نیست تاجر مذکور هزار دینار حسب برات حضور و دو هزار دینار علاوه بر آن از طرف
خود بوالد ابو بصری نذر کرد اللهم صل و سلم علی محمد و علی آل محمد بعدد کل معلوم لک حکایت دوازدهم سفر نمودند
شخصی از قوم بنجاره مداولت درود داشت روزی همراه قافله خود با برگاوان محموله غله میرفت اتفاقاً او دیگر
همراهیانش پیشتر رفتند آن شخص معه برگاو عقب مانده در اثنای راه که آنجا آبادی نبود پای برگاوش شکست
و در چاره سازی آن بحالت تنهائی مضطر شد و نزدیک گاو نشست و بدرود خوانی مشغول گشت بعد ساعتی
سه کسان از غیب پیدا شدند یکی بفاصله استاده ماند و دو کسان نزدیک آمده پای شکسته برگاو بدست خود
مالیدند که برگاو بر پا ایستاده و روان شد بنجاره مذکور از آنها پرسید که شما کیستید و آن بزرگ سوم کیست
گفتند نام ما حسن و حسین است و آنکه دور استاده است رسول خدا صلی الله علیه و سلم است ما را برای
فریادرسی تو فرستاده بود بنجاره مذکور با آواز بلند عرض کرد که یا رسول الله صلی الله علیک بجمال [illegible]
فرمودند ما را از قدمبوس چرا محروم داشتند و نزدیک نیامدند ارشاد شد که در دهنت تو بوی تماکو از حقه کشی می آید
لهذا نزدیک نیامدم بعده حضرت مولانا فرمودند چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم را از بوی لهسن و پیاز
تمام و دیگر منتنات نفرت است همچنان از بوی حقه حکایت سیزدهم سفر مودند زنی را پسری
حسین و جمیل بود خود بر او عاشق گردیده میخواست که پسرش با وی صحبت نماید او قبول نمیکرد روزی
او را شراب خورانیده بحالت بدمستی و بیهوشی مباشرت کنانید و بهمان وقت حامله گردید هرگاه پسرش
بهوش آمده ازین حال آگاه شد بکمال ندامت کشیده برای کفارت آن گناه راهی بیت الله گردید
در غیبت او مادرش که از نطفه او حامله بود دختری زائیده بنابر کتمان زنا بایام [illegible] حواله کرد و نفقه پرورش
او کرده دختر را جوان ساخت و از اتفاقات آن دختر را نادانسته همان جوان که بحج رفته بود نکاح کرده
داد وقتی که آنجوان را عند التحقیق دریافت شد که منکوحه از نطفه اوست فوراً او را طلاق داده چون
از فرط غضب قبر مادر خودش برکند تا استخوانش پراگنده سازد در گور لاشش و استخوان هیچ نیافت
با اطراف قبر نگاه کرده دید که در دیوار قبر دریچه است از آن دریچه نظر کرده دید که مادرش در میان باغی
که نهایت سبز و شاداب است بر تختی نشسته تلاوت قرآن میکند اینکس حیران از این معامله شده پرسید
که تو با آنچنان گناه چگونه باین درجه رسیدی مادرش گفت که شخصی درود اکبر ورد میداشت وقت

خوانند پیش من گوش نهاده می شنیدم به برکت ساعت درود اکبر حضرت ارحم الراحمین باین درجه رسانید

لمعه دوم نور ثالث در حصول فیوض و برکات از اولیای احیا و اموات حکایات اول

چون تصور کردم که بنسبت احیا اهل قبور بیشتر از نفسانیت پاک هستند لهذا رجوع به اهل قبور بیشتر افتاد و مارا هم خدا عنایت کرد بیشتر از اهل قبور عنایت کرد چنانچه در ابتدای حال از روی کلام بزرگان همچو جنید و شبلی و مولانا جلال الدین رومی و فرید الدین عطار و غیرهم میدانستیم که آنها عقیده وحدت وجود داشتند و طبیعت ما نیز مایل این عقیده بود ولیکن از کلام علمای ظواهر عدم مطابقت آن با قرآن و حدیث مفهوم میشد لهذا تردد داشتیم که اینچنین اولیا چگونه عقیده خلاف قرآن و حدیث اختیار کرده باشند باز در خاطر خطور میکرد که در آخر عمر از معتقد خود تائب شده باشند مبادا این اعتقاد خلاف مرضی خدا و رسول خدا صلی الله علیه وسلم باشد و خاتمه ما بران گردد چنانچه خوب یاد دارم که هرگاه ابتدا در خانقاه حضرت سلطان المشائخ محبوب الهی نظام الدین اولیا قدس سره الاقدس وارد شدم اولا به همت روحانیت حضرت محبوب الهی رهنمای توحید شد بدینطور که میان حبیب الدین نامی طالب علم از خدمه درگاه محبوب الهی مرید و خلیفه حضرت مولوی فخر الدین محمد قدس سره بودند و شان شاگرد من شدند روزی یک رساله ده ورقی مسمی بمقصد الشهود از خانه خود آورده بمن داده بیان کردند که حضرت مولانا فخر الدین محمد صاحب روزی این رساله باین خادم سپرده فرمودند که هرگاه کدام طالب علم در وصف و خانقاه بیاید او را مطالعه خواهی کنانید دانستم آن درویش شما هستید من آن رساله را دیدم در مقدمه رساله تمهید بدینطور بود که شرف علم موقوف است بر شرف موضوع و شرف غایت آن علم چون موضوع علم معرفت ذات سبحانه تعالی است و غایت آن نجات از شرک خفی و جلی است پس علم سلوک اشرف علوم باشد بنظر موضوع و غایت بعد غور آن رساله مطلب موحدین دریافتم ملور دریافتم که خلاف عقل و نقل نیست روزی بدروازه مسجد مقابل مرقد منور حضرت محبوب الهی نشسته آن رساله را میدیدم که در خاطرم افتاد که معنی کلمه طیبه خیلی دیر است چون در ترکیب آن چنانچه در شرح ملا و غیره خوانده بودم غور کردم در نفی وجود اله مطلقه کذب لازم می آید نعوذ بالله منه بعده در قدح تقدیر غیر اله بجای خبر بخاطر گذشت امان معنی توحید به نفی غیریت و ثبوت عینیت بخاطر نشست آخر رفته رفته نوبت تحقیقات و تصنیفات ازان باب تا کاسره الاسنان رسید فالحمد لله علی احسانه و الباء متعلق محمد و الصلوة

علی رسوله محمد و اولیائه بقدر نعمائه و آلائه و نیز میفرمودند که روزی حضرت محبوب الهی نورانی تر از آفتاب
جلوه افروز شده دست من گرفته در مقابر بدوان آورده و بزبان فارسی این لفظ فرمودند که اینجا
سفت نظام الدین خفته اند فقط حکایت دوم سخن در نسبت اویسیه بود فرمودند که از من
تا حضرت اویس قرنی علی نبینا و علیه السلام صرف سه واسطه درمیان اند بدینطور که شیخ عبدالخالق
بلا واسطه مرید حضرت اویس قرنی بودند و برادرزاده شان شیخ محکم دین قدس سره مرید و خلیفه
عبدالخالق بوده و حاجی کچی خلیفه محکم دین قدس سرا بریم اگرچه ملاقات اینجانب و شیخ محکم دین نیز
شریعت بسیار شده بود و او شان شفقت میفرمودند لیکن مرا در آن وقت شغف خاطر بطرف علم ظاهر بود
عندالاستدعای علم ظاهر شاه محکم دین فرمودند که بمراد خواهی رسید بعد رفتن شیخ محکم دین حاجی کچی
ملقب بشیخ صاحب اجمیر شریف ماندند و مشهور بود که ایشان بحضور حضرت خواجه معین الحق والدین
قدس سره در سموع و رسائی بسیار دارند لهذا من نیز استفاده از حاجی موصوف خواستم فرمودند که بدولت
اذن حضرت خواجه مرید نخواهم کرد گفتم که استجازت فرمایند گفتند پرسیده جواب خواهم داد بروقت معهود
که از اندرون روضه منوره برآمدند حال پرسیدم فرمودند که عندالاستیذان حضرت خواجه طمانچه بر روی من زده
فرمودند که عبدالرحمن لائق آنست که تو او را مرید کنی فقط بعد از آن حاجی ممدوح گفتند از نسبت اویسیه
حصه شما نزد من است اجازت آن میدهم چنانچه اجازت دادند فقط کمترین پرسید که شیخ عبدالخالق
بلا واسطه مرید حضرت اویس قرنی چگونه شدند که زمان حضرت اویس قرنی صدها سال مقدم بود
فرمودند که همین معنی از شیخ محکم دین سابق الاوصاف پرسیده بودم بجواب آن گفتند که شیخ عبدالخالق
عم من در پنجاب به فقر و زهد و تقوی مشهور بودند و خدمتگذاری درویشان مسافر شعار خود داشتند روزی
درویشی طویل القامت کلیم از پشم پوشیده در مسجد شان وارد گشته دراز کشید شیخ عبدالخالق
حسب معمول پاکوبی آن درویش شروع کرد درویش مذکور دست عبدالخالق گرفته ایجاب قبول
بیعت کنانید بعد آن عبدالخالق عرض کرد که برای ناشتای حضرت چیزی بیارم گفتا احتیاج نیست
شیخ عبدالخالق اصرار نموده برای آوردن طعام بخانه خود رفت درویش مذکور غائب شد عندالاقتضا
من محکم دین شیخ عبدالخالق ظاهر کردند که ایشان حضرت اویس قرنی بودند و زبانی شیخ محکم دین
حالات بزرگی و کمالات شیخ عبدالخالق بسیار مسموع شده از انجمله حکایت میکردند که عم من اسماع

مرشدش او را در کنار گرفته به نعمت خود مخصوص گردانید. دوم اینکه شاه نور محمد قدس سره با قافلهٔ مریدان
در سفر بودند در سواد موضع خورد رسیدند وقت طعام آمد سیح در آنجا میسر نشد ایشان از همراهیان خود فرمودند
که هر کدام را بچیزی که رغبت باشد نام مرغوب خود بگیرد و هر دو کس بطرف بچیز رغبت کنند چنانچه هر یک مرغوبات
خود جدا گانه بیان کردند و حضرت ایشان انگشت بر داشته یک نقش نوشتند بعد ساعتی از همان دهقان
جمیع اقسام طعام نفیس همه آورده حکم کردند که هر یک مرغوب خود گرفته تناول نماید حکایت سیوم فرمودند در زمانیکه
بعد مراجعت کعبه شریفه ثانیا سفر اختیار کردم و تلاش درویشان به نیت استفاده باطن میکردیم در نواح
شاهجهان آباد با درویشی ابو الخیر نامی ملاقی شدم پیش او و شان مراقب می نشستم تا عرصه سه روز تاثیر محسوس
نشد بروز چهارم تاثیر قوی بر قلب پیدا گردید که در تعبیر نمی آید بایقدر چنانکه حفرها در خشکی مثل مرده باشند
و در موسم برشکال بران آب باران میرسد یکبار آن حفرهای مرده زنده میشوند و تر و تازه گردیده بجوش
و خروش بر لب آب میمانند یا درختان خشک خزان رسیده پژمرده از رسیدن موسم بهار سبز گشته
برگ و شاخ بر می آرند همچنان حال قلب خود یافتم و در او این کیفیت آنچنان حالت طاری میشد
که هیچ یادی بر زبان اولیان و غلطان می بودم تو یک دو ده پاس حالت و کیفیت مستولی میماند تا عرصه
چند روز در صحبت شان ماندیم بعده او شان گفتند که نسبت که مقصود شماست از ایشان بخوبی حاصل شده
حالا شما را احتیاج استفاده نیست بدیگران افاده نمایند و مرضی آن بزرگ چنان دریافتم که بدیگری
القاء نسبت کرده ببینم که تاثیر میشود یا نه توجه خاطر بر جمعیت بخش رفیق قدیم بود او را گفتم که پیش من
بنشین او قبول نکرد من بعد از انجا رخصت شدم بعد رسیدن لکهنو شخصی امامیه مذهب پیش من آمده
مراقب میشد روزی القای نسبت بر او کردم میگفت از سر تا پا مالامال شدم فقط حکایت سیوم فرمودند
در شهری با درویشی تماکو فروش ملاقات کرده بودم میگفت که در تمام شهر کلی را با صورت انسان نمی بینم
کسانی را که شما بصورت آدمی می بینید بعضی از انها بصورت سگ و بعضی را بصورت خوک می بینم
مگر یک کس از قوم هنود انسان بنظر می آید شاید که او را آدم کرده است با جان هم خواهد داد حکایت
در سبب اعراض از شغل علم ظاهر میفرمودند که حضرت مولانای جلال الدین روم قدس سره العزیز نوشته اند
که عمر خود در تحصیل و درس و تدریس و مواعظ علم ظاهری بسیار صرف کردم روزی حکایتی بنظر آمد از ان روز
دل من از علوم ظاهری سرد شد و آن حکایت اینست که شخصی مالدار بود و پسرش جوان بود و مال فی

اسباب متروکه پدرش یافته بود بر یک عاشق شد مبتلا بهره یا نصد روپیه نوکر داشت و داد عیاشی داد در عرصه قلیل مفلس و نادار محض گردید محبوبه او بعد از افلاس او از عیاش مذکور کناره گرفت هر چند از جانب عاشق الحاح شد معشوقه مائل نشد آخر عاشق مذکور مبالغه کرد که یکشب دیگر پیش من باش چون محبوبه نزد او شب باش کرد به جوان خربوزه انگشتان خود در فرج او انداخته گفت که چندین دولت خود درین سوراخ انداختم و هیچ لذت نیافتم فقط حضرت مولانا نیز میفرمودند که از روزیکه این نقل دیده ام دل من نیز از علم ظاهر سرد شد خلاصه ارشاد اینکه اسباب عزت نفس خواه مال و جاه دنیا باشد خواه علم و فضل ظاهری هیچ محض بی سود و عبث است انجام کار بجز ندامت حاصل نخواهد شد فاعتبروا یا اولی الابصار حکایت میفرمودند که در ایام سیاحت شهره خاکی شاه درویش مدار به شنیده قصد ملاقاتش کردم لیکن مسکن ماوای او معلوم نشد هر چند که می پرسیدم کسی نشان نمیداد آخر چوپان چوپان زیر دامن کوهی رسیده بر جوی وضو کردم و معمول مجرب است که از گفتن اذان راه گم گشته پیدا میشود لهذا اذان گفتم در همان عرصه از بالای کوه شخصی سبوچه گرفته برای پر کردن آب از آن جو آمد از و پرسیدم که مکان خاکی شاه کجاست او گفت که برای نشان دادن مکان حکم نیست لیکن اگر شما را رفتن است بدنبال من بیائید چنانکه من بدنبال شخص مذکور بالای کوه رفته دیدم که از پرهای طاؤس نگازه ساخته اندرونش خاکی شاه جبه از پر طاؤس پوشیده نشسته است و به نزدیک او شخصی دیگر حاضر است آنکس مرا از دور دیده با خاکی شاه گفت که اینها اند که دشمن درویشان اند یعنی علما خاکی شاه تبسم شد و من نزدیک رسیده ملاقات کردم مهربانی بسیار کرد لمعه سوم نور ثالث در ذکر محبت کاملین و اکابر و اصلین حضرت رب العالمین حکایت ملاقات پیر عبدالقادر که مرده را زنده و خاک را زر میکرد در زمان طالب علمی بطلبان موضع کمهیج مشش کرده از جنگ سیال متعلقه پنجاب واقع است گذر افتاده دران نواح پیر عبدالقادر نامی شهرت تمام داشت باشتیاق او قصد آنجا کردم در جنگ سیاله حافظ رحمت الله نامی مرید پیرش بود او را با او ملاقی شدم عند الذکر گفت که شما آنجا خواهید رسید لیکن از پیر عبدالقادر هیچ فیض نخواهید یافت سخن او را و نکرده از آنجا برخاسته در موضع که بر لب دریای چنیان واقع است رسیدم در آنجا اسلام نامی جولاهه مرا دعوت کرد بعد فراغ طعام پرسید که کجا میروی گفتم برای ملاقات پیر عبدالقادر قصد کرده ام او سخن بدگمانی خود نسبت پیر موصوف گفت از شنیدن آن یک اعتقادی که با او صاف آن بزرگ در دل داشتم سرد گردید لیکن فسخ عزیمت نکردم هر گاه که عبور دریای مذکور کردیم

چنیان در ریاست [illegible] از [illegible] راوی واقع است

دیدم شخصی اشتر سواری گرفته استاده است مرا پرسید کجا خواهی رفت گفتم در فلان جا پیش فلان کس گفت
بر شتر سوار شو من آنجا میرسانم چنانچه سوار شدم و در آنوقت بزرگی پیر عبد القادر بدلم ریحان یافت زیرا که تجربه
و امتحان خودم چنین است که هرگاه قصد زیارت ولی میکنم سواری خواه نخواه بدست می آید آخر بسواری اشتر
در آنموضع رسیدیم عند التحقیق حال آن بزرگ معلوم شد که پدرش در تمنای اولاد در بغداد شریف رفته
بحضور حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی علی نبینا و علیه السلام استدعاء فرزند کرده بود حکم شد که تو نشیت خود را
بر تربت ما مس نموده یک پسر بگیر هرگاه پیدا شود او را عبد القادر نام نهی همچنان کرد و بخانه آمده با زوجه
خود صحبت نمود فوراً حامله گردید و همین فرزند که او را پیر عبد القادر میگفتند بوجود آمد حال قوت و لاتش
این بود که مردم آنجا بالاتفاق نقل میکردند که هرگاه مفلسی و حاجتمندی پیش پیر عبد القادر احتیاج خود ظاهر میکند
بلا تکلف و بی پرده او را میگوید که کلوخ بردار بسیار بران کلوخ نظر کرده زر خالص مینماید چنانچه روزی یک امیر
ذمیمه و شیعه مذهب امتحاناً کلوخی برد او شان بران چیزی دم کردند زر شد امیر مذکور زرگران را جمع کرده محک
امتحان کشید گفتند که از ملتان تا لاهور که سیرگاه ماست اینچنین زر خالص گاهی ندیده ایم امیر مذکور از آن
طلا قبضه شمشیر خود تیار کرده داشت و در همان عرصه پیشتر از رسیدن ما پیر موصوف مرده را زنده کرده بود
چنانچه آن شخص زنده شده را بچشم خود دیدم رنگ زردمردگی بر چهره او در آنوقت نیز موجود بود و کیفیت احیاء
آن مرده بدینطور شنیدیم که مادر شخص مذکور پیر عبد القادر را برادر دینی میگفت قضاءً پسرش فوت کرد
چنانچه جنازه او طیار شد پیر عبد القادر نیز بنابر نماز جنازه در آنجا رفت مادر طفل متوفی گفت که تو برادر دینی
من هستی و خدای قدیر ترا چنین و چنان بزرگی داده است پسرم را زنده گردان هرچند پیر موصوف
مجبوری البشر از تقدیر بیان کرد نه شنید بعد ازآن وضو کرده دو رکعت نفل خوانده در سجده رفته دعا کرد
پسرش زنده شد پیر قدس سره گفت این طفل جوان خواهد شد مگر من در مرضی که عنقریب پیدا میشود و از آن
خواهم مرد چنانچه در سیر من آن بزرگ و نسل پیدا شد در همان انتقال گردید پرسیده شد که ملاقات حضرت
با پیر عبد القادر سابق الاوصاف چگونه و چند بار گردید فرمودند که بقول حافظ رحمت الله مذکور چون فیض
از آن بزرگ مقدر نبود صرف یکبار از دور دیدم تقریب اینکه پسر خانه سامان پیر عبد القادر فوت کرده بود
و برای نماز جنازه او مرا نیز طلب کرده بودند در آنجا آن بزرگ بسواری رتهه ایستاده بود من و او چار چشم
شدیم مگر هیچ گفتگو میان نیامد سخن در احوال شهدا بود فرمودند که شهید دو قسم است یکی شهید مقتول

صفحہ ۸۲ بر دو ورق

مخدوم هاشم شریف کعبه و دیگر اعیان و ارکان آنجا گفت که اجتماع زنان با مردان وقت داخلی حرم
به موجب فتنه است این را موقوف کرده یک روز برای داخلی مردان و روز دیگر برای داخلی زنان معین
باید کرد مردم آنجا گفتند که سنت و طریقه که از عهد رسول صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین سنده آمده
آنرا مرو سندی تبدیل یکبار نداین گاهی نخواهد شد مخدوم خاموش ماند وقت شب آنحضرت صلی الله علیه
وسلم شریف را حکم محکم کردند که آنچه هاشم میگوید پسندیده من است همچنان بکنند تا آنچه موافق گفته مخدوم هاشم
تفریق یوم داخلی زنانه و مردانه از آنروز جاری شد الی الآن همان رائج است و دیگر رکن مقرر کرده مخدوم
ممدوح در بهر آبست که بیشتر مردم و آنجا شافعی مذهب اند و در طهارت بر حوض قلتین اکتفا میکنند و حنفی
و مالکی وغیره نیز باتباع الاقل للاکثر از آبی که نزد امام ابوحنیفه مکروه و غیر طاهر است اکتفا میکردند مخدوم
به نعتی مردم را متنبه ساخته بر حوض ده در ده تیار کنانید بعد ازان مقام های دیگر نیز حوضهای کبیر
مرتب شدند فقط حکایت میفرمودند که مولوی جامی در احوال ابراهیم آجری حنفی نوشته اند که
یهودی پیش ابراهیم آجری خشت پز آمده گفت مرا چیزی بنمائی که بآن شرف اسلام و فضل آن دین
بدانم تا ایمان آرم گفت راست میگوئی گفت آری ابراهیم گفت ردای خود را بمن ده ردای وی را
بستد و در میان ردای خود پیچیده در آتش انداخت و در عقب آن درآمد و آنرا برگرفت ردای خود را
ازان بکشاد ردای یهودی در میان آن سوخته بود و ردای او بر گرد آن سلامت ماند یهودی ایمان آورد
فقط حکایت میفرمودند که مولوی جامی قدس سره از محمد ابن خالد آجری رحمة الله علیه حکایت
میکنند که وی گفته است وقتیکه بعمل آجر مشغول بودم در میان خشت گر زده بودند من نشستم ناگاه شنیدم
خشتی مر خشتی دیگر را گفت که سلام بر تو باد که امشب با آتش در میآیم خود را ازان منع کردم از آنکه
خشتها با آتش در آرند همه را بدان حال بگذاشتند بعد ازان دیگر خشت نه پختم فقط شخص رئیس بود
که با محبت خدا نسبت محبت کسی گنجایش ندارد ارشاد شد که حضرت امام حسین علیه السلام حضور والد
ماجد خود علی نبینا و علیه السلام نشسته بودند از پدر بزرگوار پرسیدند که چه چیزی محبت من ای جناب است
یا نه حضرت امیر فرمودند انت قرة عینی و راحة قلبی باز پرسیدند که محبت خدا نیز هست یا نه فرمودند
محبت خدا چرا باشد محبت خدا که جان و ایمان من است امام علیه السلام گفت ما جعل الله لرجل
من قلبین فی جوفه یعنی دل یکیست دران دو محبت چگونه گنجایش دارد که محبت من و محبت خدا

دائما همین حالت آنحضرت باشد مرشد درویش ممدوح در ملتان بود شاه فتح محمد سرگاه وفات یافت وصیت
کرد که از اینجا سمت جنوب ملتان است مرا در قبر بدینطور خم سازید تا سرم سمت جنوب و پایم جانب شمال باشد
وقبل دفن من علما را ازین مضمون آگاه نسازند والا مانع خواهند آمد همچنان کردند بعد دریافت علمای آنجا
خواستند که قبر او را که موافق سنت لاش منقلب سازند از قبر نعره زد که همه‌ها گریختند فقط حکایت
درهمین معنی دیگر میفرمودند که مولوی نورالله ابوالعلائی در اکبرآباد بودند بر یک گاو نظر تصرف انداخته
بودند آن گاو بطور سگ اصحاب کهف کامل گردید آثار کرامت وانسانیت ازان گاو مشاهده میشد چنانچه
این حکایت در کتاب منقول است وهمچنین جناب نجم الدین کبری نوشته اند که بر یک سگ نظر انداخته
بودند آن کامل گردید چنانچه حضرت مولانا جلال الدین روم قدس سره در مثنوی شریف بسوی این قصه
ایما فرموده اند حکایت سخن در بی نیازی خداوند سبحانه تعالی بود فرمودند که مرشد قصبان
موصلی ولی کامل بود ایمانش مقهور بقهر الهی گردید طرفه اینکه پیشتر آگاهی داده بودند که مرگ تو مرگ
فلان کافر بیکروز اتفاق خواهد شد نعمت ایمان تو به آن کافر و کفر او به تو داده خواهد شد چنانچه آن بزرگ
بروز وفات به قصبان موصلی مریدان خود فرمود که جنازه من تیار کرده بطرف کوه در فلان میدان خواهند برد
از انطرف مردمان جنازه دیگر خواهند آورد و آن جنازه را شما مسلمین گرفته باعزاز و احترام دفن نمایند
و جنازه مرا حواله آنها دهم گردانند تا هرچه مرسوم آنها باشد همچنان عمل آید نعوذ بالله من غضب و سخط
و اسئله الایمان والامان والسلامه وبعد نقل اینحکایت چشم پر آب شده میفرمودند که مرشکن ما
همین حکایت است سخن در احیای اموات از اولیای این زمانه بود ارشاد شد که در
زمان تحصیل علم در رامپور حافظ محمد امین صاحب جهوری آمده بودند حال بزرگی ایشان شنیده
ملاقات کردم همراه ایشان سید طفیل علی که در موضع متصل جهوری می باشند نیز مرید ایشان بودند
عند الاستفسار از حال خود حکایت کرد که من معه زن و فرزند خود مرید حافظ محمد امین صاحب ام در
فلان روز و تاریخ بخانه خود مستقیم الحال بودم سرگاه زوجه ام دیدم که قریب بهلاکت رسیده وقت
شب در جهور رسیده بخدمت حضرت اطلاع کرده درخواست قدم رنجه نمود حافظ صاحب فرمودند
وقت شب همراه زن نخواهم رفت لیکن فردا صباح خواهم رسید زوجه ام باز گردیده مرا در حالت
نزع یافت آخر در همان شب روح من از قالب پرواز کرد همه خانه ماتم و گریه کردند و در فکر تجهیز

وتکفین شدند وقت صباح حافظ صاحب سیده مرا زنده کردند فقط غالباً سید طفیل علی مذکور زنده
باشد قصه کرامت مخنث در سیتاپور و بهاولپور ارشاد میفرمودند در سیتاپور که از مضافات بهاولپور
است در زمان طالب علمی وارد شده بودم در خانه راجپوت مسلمان که به وصیر مشهور اند زنی مبتلای
ضیق النفس بود چنانکه دهن بند کردن نمیتوانست عند الاستفسار سبب آن معلوم شد که درین خانه
شخصی که شبان خران مخنثان بود میماند همراه مخنثان دهل مینواخت وقت شب فرصت مییافت
درینجا آمده وضو میکرد و تهجد میگذارد و هنگام صاف کردن حلق آواز تنحنح گلویش شنیده این زن نقل
آوازش میساخت لهذا زن مذکوره باینحالت مبتلا گشت از انوقت معلوم گشت که آنکس ولی
کامل بود چنانچه کرامت ظاهری هم واقع گردید و آن اینست که در زمان جهانخان میرباشی احمد شاه
درانی برهمه یک راجه بطرف سند آمده بود و عند المراجعت فوج او از راه سیتاپور مذکور عبور کرد سواری
از فوج همراهی او زن یک راجپوت وصیر را که خوبصورت بود گرفته باسپ خود سوار کرده برد شوهر
در فراق زن خود بیقرار بود مدتی بگذشت پیش هر درویش و فقیر بنابر چاره سازی و التجا میبرد آخر درویشی
اورا گفت که مطلب تو از فلان ملازم مخنث که خران آنها میچراند خواهد برآمد بشرطیکه ابا و انکارش را
باور نکرده در پی شوی او همچنان کرد هر چند او پهلوتهی کرد عقب او نگذاشت آخر الامر شخص مذکور اورا
گفت که چهار گهڑی شب گذشته خواهی آمد چنانچه بوقت موعود رفت گفتا چشم خود بند کن بند کردم
گفت بکشا بکشادم خود را در شهری که تختگاه ایران است یافتم در انجا محفل رقص بود و اجتماع مردم
در وسعتی بود در ان محفل چند زنان حلقه کرده میرقصیدند مشغول آنها زوجه وصیر مذکور نیز میرقصید آن
درویش گفت که از جمله این زنان رقاصات زوجه خود را شناخته در بغل بردار و چشم بند کرده از
محفل بیرون شو او همچنان کرد گفتا چشم بکشا چون کشادم معه زوجه بخانه خویش در سیتاپور حاضر بود
این ماجرا از زبانی وصیر مذکور بسمع من سید فقط سخن در ذکر سمت حضرت شاه شرف بوعلی قلندر ر
قدس سره ارشاد شد حضرت بوعلی قلندر عالم متبحر بودند در ابتدای حال متوجه مطالعه کتب بودند
پادشاه دهلی در انوقت نکاح جدید با عروسی جمیله که نظیر خود نداشت کرده بود لیکن واقعه این بود که
هرگاه باراده صحبت نزدیک منکوحه میرفت از ذکر و فرج طرفین خون جاری میشد که نوبت صحبت نمیرسید
حکما و عقلا اندرین معامله حیران بودند آخر الامر پادشاه بر علما قدغن نمود که ایشان همه را اوراد و وظائف

صد ۸۶ قبل یک ورق

بالحدید دوم شهید مقتول سیف العشق نزد خدای سبحانه مرتبه دوم فائق از اول است چنانچه در معنی حکایت
معتبر شنیده ام که در ملک پنجاب مدرسه بود و بر دروازه آن چاهی واقع بود متصل آن درویشی سکونت داشت
روزی آن درویش بر سر چاه نشسته وضو میکرد طالب علمی پاکیزه وضوی درویش موافق ترتیب نیست
گفت تعجب است که در مدرسه میباشی و هنوز وضو کردن نیاموختی گفت ای شیخ که تو نشان بدهی وضو بکنم
طالب علم او را تعلیم نمود که چنین و چنان باید کرد همچنان کرد درویش را هدایت طالب علم مذکور نمود گفت
که از طهارت ظاهری هیچ نمی شود طهارت باطن شرط است او پرسید که طهارت باطن چیست گفت ادنی آنست
که این آب ظاهر که در وقت زدن گنده نشود و حالم چنین است چنانچه درویش دهن خود بر سر چاه نهاد
آب کشید و از راه دهن جاری کرد چنانچه آب صاف و سفید بهتر از آب نهر بر می آمد این کرامت دیده طالب علم
را هدایت شد و مرید گردید او را حکم کردند که از اینجا علم نصیب تو نیست فلان جا رفته بخوان طالب علم همانجا
برفت هرگاه وقت مرگ آن بزرگ قریب رسید به همت خود طالب علم را از آنجا پیش خود کشید آب
آمدنش وصیت کرد که بعد مردن من غسل کفن داده جنازه را بر فلان کوه بیابانی و یک اشتری تفویض کرده
که حمالان جنازه خواهی و اجطالب علم همچنان کرد و جنازه را بجای مذکور نهاده و داد از غیب شخصی پیدا شده
پیش امام گردید و طالب علم و حمالان جنازه را مقتدی کرد و عین نماز در دل مرید خطره شد که افسوس است
مرشد خود مدفون نرسیدم تا اینجا که وصیت او کردم آینده چه خواهم کرد بعد ادای نماز جنازه گروه طیور سبز
از آسمان طیران کرده بالای جنازه رسیدند جنازه نیز از چارپائی پریده در میان طیور آمیخته پرواز کرد
طالب علم مذکور دست امام جنازه گرفته پرسید تو کیستی و مرشدم که ام بود و این چه ماجرا است امام گفت
من خضرم بحکم خدا نماز جنازه خواندم و مرشد تو شهید عشق بود و این طیور نیز شهدای عشق بودند اینجا
رسیده او را همراه بردند حکایت فرمودند که از عجائب سفر یکی اینست که بدو واسطه از معاینه کننده
شنیده ام که فلان شخص ساکن جنگ سیال که نامش ... بود بطریق تجارت در ملک ... رفته بود و بعد
فروخت متاع خود هندوی زر خود نویسانیده بهم وطن گشته در شاهجهان آباد رسیده در مسجد پایه متصل
لاهوری دروازه واقع است فرود شده وقت شب شخصی متصل آن کس نشسته بود آخر شب
از بیرون مسجد آمده او را گفت این هندوی که با خود داری ... آمده ام باشد
این هندوی باطل ... تا صبح ... مقتول از

از مسجد برخاسته وضو کرده اذان گفت انگیس زیاده تر متحیر گردید از مقتول پرسید که تو بچه طور زنده شدی
گفت تو خائف مشو ترا کسی نخواهد کشت و معذور سالم بخانه خواهی رسید بعد اصرار گفت که قاتل من ملامت
هرگاه لفظ انا الحق از من میشنود مرا سر از تن جدا میکند لیکن باز زنده مینماید بارها مقتول شده ام و باز زنده
می شوم فقط **حکایت** در زمان سیر قصبه دیوبند و منگلور متعلقه ضلع سهارنپور روزی در دیوبند یک مجذوب را
دیدم محمد عظیم نامی درویش سالک با او اخلاص داشت روزی مجذوب مذکور یک بچه سگ مرده را برداشته
آنرا از آلایش وغیره صاف نموده در دیگ گلی برای پختن نهاد شخص دیگر دوست محمد عظیم او را گفت که امروز
مجذوب شما گوشت می پزد خواهی خورد گفت چگونه او ظاهر کرد که بچه سگ را صاف نموده میپزد محمد عظیم تشریف
آورده دید برنج باریک در دیگ بود چنانچه بعد پختن برنج خود بشکم خورد و به دیگران نیز داد فقط **حکایت**
فرمودند که قافله حاجیان بکعبه میرفت در اثنای راه بوزینه ها پیش آمدند یک کس از اهل قافله بضرب گولی بندوق
یک بوزینه را کشت ناگاه صدها بوزینه مجتمع شده قافله را محاصره نمودند چنانکه رهائی از آنها ممکن نبود بهم دیگر صلاح
کردند که قاتل بوزینه را از قافله علیحده نمایند اگر مقصود بوزینه ها جان است دیگر مسلمانان محفوظ باشند همچنان
کردند او از دست بوزینه ها تاب گریز نیاورده در میان شان نشست و بوزینه ها گرد او صف بسته ساعتی
بطور مراقبت نشستند شخص مذکور فوراً مرد و بوزینه ها او را گذاشته راه خود گرفتند دیگر حاجیان او را تجهیز و تکفین
کرده دفن نمودند کمترین بندگان محمد نور الله پرسید که آن بوزینه ها در حقیقت قوم بودند یا دیگر ارواح متمثل
بوزینه بجواب ارشاد شد که همین بوزینه های ظاهری بودند و بالاتفاق همت کرده قاتل بوزینه را هلاک کردند
و هرگاه اراده خدا متوجه میشود از چوب و خشت وغیره جمادات اینچنین افعال عدل و انصاف می گردد بوزینه
که حیوان ذی هوش و اقرب بمزاج انسانی است از وجه بعید است فقط سخن در همت و طاقت
اولیا بود فرمودند که در پنجاب بعلاقه جهنگ سیاله که مشهور است موضعی است [illegible] آستانه دریا
شاه فتح محمد درویشی بود لقبش فتح محمد چیله حسب کا الله کی ساتهه سیله موجب لقب چیله اینکه آن بزرگ را
نسبت اویسی بود از روح مطهر حضرت اویس قرنی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام لهذا چیله اویسی
میگویانند درویش مذکور بر درخت گز یعنی جهاؤ که متصل حجره او در آستانه واقع است نظر کرده بود و در
مذکور نسبت عشقیه آنچنان پیدا گردید که هر برگ او که بر زمین می افتاد چون مرغ نیم بسمل طپیدن و غلطیدن میکرد
چنانچه تا وقتیکه من بچشم دیدم هرگاه برگ آن درخت بر زمین می افتاد سه چهار حرکت بسملی میکرد و بعضی [illegible] است

هر دو در دل باشد حضرت امیر علیه السلام ازین سخن متحیر شده متامل گشتند شهزاده عالی تبار باز پرسید
که اگر حقتعالی درمیان محبت خود و محبت من جناب را مخیر گرداند که یکی را اختیار کن جناب محبت کدام
یک از هر دو اختیار خواهند کرد فرمودند که محبت خدا بر محبت شما اختیار خواهم کرد صاحبزاده عرض کرد
که الحکم للغالب پس معلوم شد که اصل محبت که در دل جناب است خدای راست و پامن شفقت
پدری است محبت حیثیت حضرت مرتضی علی علیه السلام بشنیدن این کلام تحسین کردند و گفتند که این
نور عقل تو از حیثیت رسول صلی الله علیه و سلم است که از من سبق بردی الحمد لله علی ذلک
لمعه چهارم نور ثالث در نکات تصوف و فوائد متفرقه سلوک تحصیل مجد و شرف سخن در حقیقت ذات بود
ارشاد شد که ارکان فقر سه چیز است اول توحید دوم نسبت سوم تبدیل صفات ذمیمه حمیده که عبارت
است از تبدیل هستی مقیده سوم هستی مطلق دیگر آنکه هر سه رکن جمع میشوند او کامل و مکمل میباشد
بعضی کسان بحصول یکی از هر سه قناعت کرده اند لیکن تلازم درمیان یکدیگر البته هست یعنی هرگاه
یک صفت بوجه کمال در سالک می آید بصفت دیگر بالاضطرار راه می یابد و نزد اینجانب ثمره آنهمه
ارکان کسر نفس و انهماک در هستی محض است اللهم ارزقنا میفرمودند که در تحصیل مجد و شرف مباحث نفحات
از ابراهیم سینه نقل میکنند من اراد ان یبلغ الشرف کل الشرف فلیختر سبعا علی سبع الفقر علی الغنا
و الجوع علی الشبع و الدون علی المرتفع و الذل علی العز و التواضع علی الکبر و الحزن علی الفرح و الموت
علی الحیات فقط حکایت شخصی از احمد خضرویه طلب وصیت کرد گفت امت نفسک حتی تحییها فقط
حکایت میفرمودند که در نفحات الانس یحیی بن معاذ رحمة الله گفته انکسار العاصین احب الی
من صولة المطیعین هم وی گفته صدق المحبة العمل لطاعة المحبوب هم وی گفته حقیقت محبت آنست
که به بر نیفزاید و بجفا نکاهد فقط حکایت میفرمودند یکی از بزرگان مشائخ عبد الله ابن محمد بود
لیکن خود را ظالم نام گفته میگفت که از من بندگی حق سر نیاید پس من ظالم باشم وی گفته هر که
راه بروی گشاده شود این سه کار را ملازمت باید کرد آرام گرفتن با ذکر حق و از خلق گریختن و کم خوردن
حکایت میفرمودند مریدی پیش ابو محمد حداد آمد وی را گفت اگر قصد این طریق داری اول برو حجابت
پابوز تا نام حجامی بر تو نهند نه از ابتدا تا عارف خوانند آنگاه اگر خواهی بکن و اگر خواهی مکن فقط
حکایت از ابو الحسین قوشنجی قدس سره منقول است من ذل فی نفسه رفع الله قدره و

ومن يعرف نفسه اذا الله فى اعين عباده ابوبكر وراق گويد انيكار كسى است كه براى خدايتعالى خرپلها بجان
روفته است حكايت از محمد منصور پرسيدند حقيقت فقر گفت السكون عند كل عدم والبذل عند كل
وجود يعنى حقيقت فقر آنست كه آرام گيرد و اضطراب نكند در هيچ نادارى وبخشد وصرف كند در هر دارى فقط
حكايت از حاتم بن اصم منقول است كه هر كه درين طريق در مى آيد بايد كه چهار موت را بر خود گيرد موت ابيض
وآن گرسنگى است وموت اسود وآن صبر كردن است بر ايذاى مردم وموت احمر وآن مخالفت نفس است
وموت اخضر وآن پاره بر هم دوختن است پوشش را او هم وى گفته هر بامداد شيطان ميگويد چه خواهى خورد و
ميگويم مرگ را و ميگويد چه خواهى پوشيد ميگويم كفن را و ميگويد كجا خواهى بودن ميگويم در گور فقط حكايت
جنيد قدس سره گفته كه از حسن مسوحى چيزى گفتم ورا ئش گفت اگر تمام خلق يكبار بميرد مرا ملالت نيايد و وحشت
نگيرد والبته انس با خدا حكايت از نفحات نقل ميفرمودند كه ابو شعيب المقفع رحمة الله عليه هفتاد حج
پياده گذارده بود و هر حجى از صخره بيت المقدس احرام بستى بباديه تبوك درآمدى بر توكل گويند
در آخر حج سگى را ديد در باديه كه از تشنگى زبانش از دهان برآمده بود بانگ زد كيست كه هفتاد حج بيك شربت
آب بخرد شخصى يك شربت آب بوى داد او آب را بسگ داد وگفت كه اين بهتر است مرا از
حجهاى من زيرا كه رسول صلى الله عليه وسلم فرموده است فى كل ذات كبد حرى اجر يعنى در تفقد حال
هر صاحب جگرى كه وى تشنگى گرفته باشد مزد هست فقط سخن در معجزه وكرامت خرق عادت
بود ارشاد كردند كه معجزه آنست كه خلاف عادت از نبى بوجود آيد واگر خلاف عادت از ولى
بوجود آيد كرامت گويند وخرق عادت عام است معجزه وكرامت را اهل استدراج را نيز كه از جوگيان
وغيره كفار صادر ميشود وليكن كرامت اوليا دو قسم است يكى عام پسند كه خلاف قياس ووهم
عوام چيزى از تقليل وتكثير يا بالعكس صادر گردد يا كشف ما فى الضمير يا خبر مستقبل وماضى
نشان دهد ازين كرامت اهل كمال را ننگ مى آيد واز مقتضاى نفس مى شمارند دوم
كرامت خواص است وآن عبارت است از قدرت بر تبديل صفات ازين طاقت بشرا ملك
ملك را چيز ديگر ميگويند فقط اللهم ارزقنا از نفحات الانس نقل ميفرمودند كه سرى سقطى
طرطوس بيمار بودند جماعتى بعيادت وى رضى الله عنه آمدند وچندان نشستند كه سرى سقطى را ملالت
ملول شد وقت جاست استدعاى ما آن بود كه سرى قدس سره دست برداشت دعا كرد اللهم علمنا كيف نعود المرضى

حضرت مولانا حال خود نقل میکردند که بنا بر عیادت مولوی شاه عبدالعزیز صاحب قدس سره رفتم و بعد جلسه خفیفه بر جاشم
ایشان فرمودند که دیگر چه می شنیدی گفتم علمنی الله کیف نعوذ المرضی فقط **حکایت** روزی رسول صلی الله
علیه وسلم جمیع صوفیان یعنی اصحاب صفه رضی الله عنهم بودند تعلیم با ایشان کردند اللهم تب علی حتی اتوب واعصمنی حتی
لا اعود اللهم حبب الی الطاعات وکره الی الخطیئات هر درویش را ورد آن می باید
سخن در **قرب فرائض و قرب نوافل** بود ارشاد شد که واسجد واقترب یعنی سجده نماز خواه فرض باشد
خواه نفل موجب قرب خدا است لیکن فرق است میان هر دو قسم قرب فرائض عبارت است ازانکه حق تعالی
فعل بنده را بخود نسبت کند گویا فاعل آن فعل خدا است و بنده آله اوست نحو قوله تعالی ما رمیت اذ رمیت
ولکن الله رمی و قرب نوافل عبارت است ازانکه فاعل فعل بنده باشد و الله تعالی خود را آله فعل عبد گرداند
چنانچه در حدیث آمده العبد یتقرب الی بالنوافل حتی کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی
یبصر به و یده التی یبطش بها و رجله التی یمشی بها فبی یسمع و بی یبصر و بی یبطش و بی یمشی یعنی
حضرت مولانای روم قدس سره میفرماید ؎ علم حق در علم صوفی گم شود ٭ این سخن کی باور مردم شود ٭
یعنی صوفی بقرب نوافل بجائی که رسیده است که علم حق در علم او گشته ای دانسته او بدانست خدا
آن علم وی علم حق گردیده ظهور علم صوفی به علم حق میشود چنانچه عارفی گفته ؎ علم صوفی خط و علم حق نقطه ٭
از وجود نقطه باشد بود خط ٭ سخن در **مراتب صوفیان** بود ارشاد شد که صوفی دو قسم است یکی
ابن الوقت که تابع وقت باشد یعنی بمقتضای وقت کار کند باشد و خلاف آن کردن نتواند گویا وقت پدر و چو
پدر غالب آمده است دوم ابوالوقت که وقت تابع او باشد یعنی اوقات لیل و نهار بحکم مرضی او باشد همچنانکه
میخواهد میدارد لکن ابن الحال و ابو الحال لیکن ابن الوقت و ابن الحال ضعیف و کم رتبه است و آنرا
صوفی صفا میگویند و ابو الوقت و ابو الحال عالی مرتبه است که آنرا صافی میگویند چنانچه حضرت مولوی
روم میفرماید مثنوی ؎ باشد ابن الوقت صوفی در مثال ٭ لیک صافی فارغ است از وقت و حال ٭
حالها موقوف عزم و رای او ٭ زنده از نفخ مسیح آسای او ٭ میر حال است نی موقوف حال ٭ بنده آن ماه
باشد ماه و سال ٭ چون بگوید حال را فرمان کند ٭ چون بخواهد جسمها را جان کند ٭ کیمیای حال باشد دست او
چون بجنباند شود مس مست او ٭ هست صوفی صفا جو ابن وقت ٭ وقت را همچون پدر بگرفته سخت ٭
هست صافی غرق عشق ذوالجلال ٭ ابن کس نی فارغ از اوقات و حال ٭ حکایت سخن ملفوظات

آداب بود ارشاد شد که حقتعالی خواص بندگان خود را هر زمان و مکان ناظر میباشد تا کدام امر بی ادبی ازیشان
سرزد نشود چنانچه در وجه تسمیه سفیان ثوری رضی الله عنه نوشته اند که در وقت دخول یا خروج مسجد تیامن فوت
کرده بود ناتف غیب ندا کرد که ای ثور یعنی ای گاو اول پای چپ در مسجد نهادی سفیان رضی الله عنه
ازان روز خود را بثوری ملقب کرد با وصف اینکه سفیان روبروی امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه عداوت مذهبی
بود بلا مبالات باوجود اصابت رای و حذاقت ذهن روبروی سفیان تو هیچ نمیداد مگر بقدر ضرورت چنانچه روزی
عجب اتفاق افتاد که در شب ولیمه شادی امام اعظم و سفیان ثوری رضی الله تعالی عنهما را بالاتفاق دعوت
کرده بودند دران صحبت مسئله پیش آمد که دو خواهران حقیقی آن صاحب ولیمه را با دو برادران حقیقی دوست او نکاح
کرده بودند بعده هر دو عروس را حواله شوهران آنها کرده دادند اتفاقا زوجه هر یک بدست دیگری افتاد
و هر یک با منکوحه غیر خود صحبت کرد بعده معلوم شد که بالعکس نکاح دختر دو بسته بودند که با دیگری برادرش
صحبت کرد سفیان ثوری فتوی داد که بسبب شبهه از زنا محفوظ ماندند مگر هر یک را باید که مدخوله خود را طلاق
بدهد و در عده بنشاند و بعد انقضای عده تجدید نکاح کند براولیای طرفین این امر بسیار شاق گذشت همه
متحیر بودند امام اعظم رضی الله عنه سر بزمین خاموش نشسته بود مردم پرسیدند که شما چیزی نمیفرمائید که این
ماجرای عجیب پیش آمده است امام رضی الله عنه فرمود که اول زوجان را پیش من بیارند تا من هم برای ایشان
ترا بخواهم گفت چنانچه هر دو شوهر پیش آمدند از هر یک جداگانه پرسید که از مدخوله خود راضی هستی یا نه هر یک
گفت که از مدخوله خود راضی هستم بعده هر یک را گفت که منکوحه خود را طلاق ده چنانچه هر دو منکوحه خویش را
طلاق دادند فورا حکم کردند که اکنون بلا انتظار عده نکاح هر یک با مدخوله او کرده دهند زیرا که طلاق قبل
دخول منکوحه هر یک را اتفاق افتاد و همچنین طلاق بلا انتظار عده نکاح درست است یعنی هر که مدخوله
زید بود مثلا منکوحه او نبود بل منکوحه برادرش عمر بود و بالعکس هر یک طلاق مدخوله خود را نداده است
بلکه منکوحه غیر مدخوله شوهر را داد اگرچه او مدخوله برادر دیگر بود فقط تحقیق ماحی سیئات بود ارشاد شد
که از روی احادیث و آثار و اخبار صحاح چنان معلوم میشود که اصل ماحی سیئات شمشیر است حتی که از
حقوق عباد نیز نجات میشود یعنی اگر کسی در جهاد فی سبیل الله شهید شود یا مظلوما بسلاح کشته شود همه گناهان
او محو شوند و حقتعالی ذوی الحقوق را بعنایت درجات جنت که مخصوص شهید است حقوق آنها معاف
خواهد کنانید و همچنین حکم حج مبرور است در حج مبرور نیز حقتعالی حقوق عباد را معاف خواهد کنانید

آمده که در حجة الوداع آنحضرت صلی الله علیه وسلم متبسم بودند صحابه رضا جو شدند یافته معروض داشتند که اضحک الله
سنک یا رسول الله یعنی خندان دارد خدا دندان ترا یا رسول الله کدام چیز متبسم ساخت ترا فرمودند می بینم
شیطان را خاک بر سر کنان واثبورا واثبورا گویان میگوید که خداوندا اگر امت محمدی اینچنین عنایت و رحمت
است که در حج مبرور تا حقوق عباد مغفور میشوند زندگی من حیف هلاک من بهر سوم توبه مقبول نیز بکفر گناهان
از قسم حقوق الله بحکم التائب من الذنب کمن لا ذنب له مگر از حقوق عباد پرسش خواهد بود و علامت
قبول توبه ندامت و آب چشم است وقت توبه و بطلان غیبت گناه است اللهم اغفرلنا حکایت روزے
ارشاد شد که در نفحات الانس مذکور است که یکی از ابدالان حق برای زیارت احمد حنبل رضی الله عنه که قبر وے
در بغداد بر لب دجله واقع است رفته بود بر دجله کشتی نبود و پای در آب نهاد و دجله خشک شد و بزیارت رفت
و بار سیمین طور راجع گردید شخصی اینحال دیده از آن ابدال پرسید که کیستی گفت کمترین حنفیانم شخص مذکور بارادهٔ
اظهار اینحال بحضور غوث الاعظم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام رفت دید که حضرت بر منبر نشسته اند حسب عادت
اظهار ما فی الضمیر نیافت و آنحضرت رضی الله عنه بضمیرش آگاه شده فرمودند که یا هذا در مذهب حنفی همین یک
ولی است که تو دیدی فقط اینچنین شیخ العالم مخدوم احمد عبد الحق قدس سره فرمودند که از شقفر تا پنجده گردیدیم
نیم مسلمان که او هم بچه گوجر بود بنظر آمد پس برای تصدیق و تطبیق اینچنین کلام بزرگان که سوهم نفی
ماسوای المذکور است تاویل اینست که مراد بر یک حسب فهم اوست یعنی اوصاف ولایت که در یک
حضرت غوث الاعظم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بوده باشد منجمله اولیای مذهب حنفی همان ولی
یافته باشند و علی هذا القیاس معنی اسلام که در زعم حضرت شیخ العالم بوده باشد در همان طفل دیده باشند
معنی قول مشهور که خدا را طلب نیابد مگر طالب یابد در منقول ناقص است در دفع تناقض بدین وجه
توان گفت که خدا را بجز طالب نیابد لیکن وقتی یابد که طلب در وی باقی نماند یعنی خواهش و آرزوی کم
ولیس هستی طالب موهم غیریت و جدائی مطلوب است بالکلیه از دل بدر رود همان وجدان مطلوب است
بل ثابت خواهد شد که طالب خود مطلوب بوده است یا یعنی مولانا اشاره فرماید ؎ آرزو بگذار
تا رحم آید بشی ۞ آزمودی کاینچنین میبایدش ۞ فقط کلام لا انتظام در تاویل اقوال
شیخ مجدد الف ثانی علیه الرحمه ارشاد شد که مردمان را در بعضے اقوال مجدد الف ثانی
رضی الله عنه اشتباه در زیادتی وی رضی الله عنه بر جناب رسالت مآب علیه الصلوة والسلام پیدا میشود

عرض کرده شد که کدام قول است فرمودند یکی اینکه وی گفته است که من خدا را رسیدم بیواسطه پیغمبر صلی الله
علیه وسلم دوم اینکه در معراج ولایت که اولیا را میشود اسپ من و اسپ پیغمبر علیه الصلوة برابر بود مگر گوش
اسپ من پیش گوش اسپ نبی بود صلی الله علیه وسلم تاویلش اینکه شیخ رضی الله عنه بکمال تقوی و اتباع
سنت فانی فی الرسول آنچنان گشته بود که ذات خود را غیر ذات آنحضرت نه پنداشت پس آنچه از
خواص آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود لا محاله در ذات فانی ظاهر گردد و از جمله صفات نبوی رسیدن بخدا
بیواسطه و همین حال هر ولی است که فانی فی الشیخ شود یعنی میان خدا و طالب مرشد او واسطه است
مادامیکه هستی طالب باقی است هرگاه که هستی خود را در هستی شیخ خود فنا کرد و هستی شیخ در خدا فنا
گشته واصل خدا شد وصل او عین وصل فانی اوست هرگاه شیخ مجدد قدس سره بدین مرتبه فانی
فی الرسول شده باشد در پیش قدمی اسپ او هیچ محذوری لازم نمی آید که آن اسپ از رسول صلی الله
علیه وسلم یافته باشند. بعد ذکر هذا فرمودند که در ذکر کمال متابعت شیخ مجدد قدس سره سنت رسول صلی الله
علیه وسلم را نوشته اند که روزی شیخ در حدیث دیده که جناب آنحضرت امام حسین علی نبینا و علیه السلام را که بچه
بودند در کنار مبارک خود داشتند اتفاقاً پیشاب امام موصوف بر پارچه مطهر آنحضرت افتاد و آنحضرت آب
کرد که جامه را بشوییم فرمودند اندک آب بریزید که بول طفل است فقط بعد مطالعه این حدیث شیخ رضی الله عنه
گفت که بجز این سنت هیچ کدام سنت از من ترک نشده است هر چند مرگ بر سر رسید مگر چون دختر حامله
هرگاه نواسه من پیدا شود و بعد چند ماه و چند روز یعنی مطابق ایام طفلی امام حسین علیه السلام پیدا او را
بر قبر من خواهند نشانید تا بول کند. و این سنت هم ادا شود هرگاه نواسه شیخ پیدا شد همچنان کردند از قدرت
خدا بچه در نشانیدن بر قبر نواسه شیخ بر قبر شاشید و بران آب ریختند فقط در ضمن این حکایت مسطور شده
که از مضمون حدیث مرقوم الصدر ابهام همین میشود که در بول صبی و بالغ فرقی باشد بجواب ارشاد شد
که البته ابهام بعلما هم شده است لیکن محققین فتوی به نجاست بول صبی و بالغ برابر داده گفته اند که حدیث
مذکور خبر احاد است بدان بخفت نجاست بول صبی فتوی نمیتوان داد فقط حکایت معامله حضرت
شمس تبریز با مولانا جلال الدین رومی قدس سرهما ارشاد شد که ابو بکر سله باف
علیه الرحمه مرشد مولانا فخر الدین عراقی و حضرت شمس الدین عرف شمس تبریز قدس سرهما بودند
سیر مقامات سلوک آنچه بر مولانا فخر الدین عراقی وارد میشد آنرا نظم کرده بحضور مرشد خود

میخواندند و شمس تبریز حال خود صحیح ظاهر نمیکردند روزی ابوبکر رضی الله عنه پرسید که ای شمس تبریز تو حال خود
نمیگوئی عرض کرد که عراقی عالم است و طلاقت لسانی دارد من اینچنین زبان ندارم پیغمبر فرمود که اسرار تو
بر زبان شخصی از مریدانت ظاهر خواهد شد که فیض او علی الدوام جاری خواهد ماند از آنوقت شمس تبریز را
تلاش و جستجوی اینچنین مرید و طالب پیدا شد شهر بشهر ده بده میگردیدند آخر بتقریب سیر بشهر قونیه
و طلوع حضرت مولانای جلال الدین رومی قدس سره رسید حضرت شمس تبریز در بازار سوداگران فرود آمده
بودند و حضرت مولانا در آن زمان مدرس علوم ظاهری و واعظ احکام بودند و علم و فضل و زهد و تقوی شان
ضرب المثل بود روزی بتقریب ضیافت بر خچر سوار شده بجای مهمانی میرفتند و طلبه و رفقا بسیار همراه
رکاب بودند نظر حضرت شمس تبریز بر ایشان افتاد از فرودگاه خود دویده عنان مرکب مولانا گرفته استاده
کرده پرسیدند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم افضل است یا بایزید حضرت مولانا جواب دادند که پیغمبر صلی الله علیه
وسلم افضل است شمس تبریز گفت که پیغمبر گفته است ما عرفناک حق معرفتک و بایزید نعره سبحانی
ما اعظم شانی میزد لیس باید که عرفان او از عرفان پیغمبر علیه السلام بیشتر باشد حضرت مولانا جواب گفتند
بل عرفان پیغمبر صلی الله علیه وسلم از عرفان بایزید بیشتر است لیکن آنحضرت صلی الله علیه وسلم حوصله بلند
و ظرف عالی داشت که با وصف اینچنین عرفان ما عرفناک حق معرفتک گفت و بایزید چون دیگ کم ظرف
و ظرف تنگ داشت که بجوش آمده نعره سبحانی ما اعظم شانی زد که چه نسبت خاک را با عالم پاک حضرت
شمس تبریز به شنیدن اینجواب بیهوش شد و بر زمین افتاد مولانا بخدام خویش فرمود که شمس تبریز را
برداشته بمدرسه برند بعد فراغ از دعوت که بمدرسه رسیدند ملاقات مفصل شد و روز بروز محبت و اخلاص
در ترقی و تزاید بود روزی حضرت مولانا بر لب حوض نشسته با شمس تبریز مکالمه میکردند و کتابی بدست
داشتند حضرت شمس تبریز پرسیدند که درین کتاب چیست مولانا گفت که ترا ازین چه خبر حضرت شمس تبریز
کتاب مذکور از دست مولانا گرفته در آب انداخت مولانا متألم و متأسف شده گفتند این نسخه تصنیف
پدرم بود نقل نداشت شمس تبریز دست در حوض برده و از ته آب آن کتاب [illegible] داشته
بدست مولانا داد مولانا این حال دیده پرسیدند که این چیست شمس تبریز گفت که ترا ازین چه خبر از آنوقت
مولانا را اعتقاد و اخلاص با ایشان زیاده شد حتی که روزی شمس تبریز گفت که شراب بیخودی هم
گفتند که طلبیدن مشغول هم فرمودند [illegible] بیار مولانا با وصف شان [illegible]

در محله میفروشان که از مدرسه دور بود رفته شراب خریده سبوی آن بر عمامه مبارک خود نهاده آوردند خوش شده
گفتند که شراب آب حالا معشوق میباید حضرت مولانا حرم محترم خود را که نهایت حسینه و جمیله بود پیش کردند گفت
زن خوب است لیکن معشوق نمیخواهم حضرت پسر خود سلطان ولد را که کمال حسین و نازنین بود دست
گرفته حواله کردند فرمودند محبوب خوب یافتم بعده شراب و محبوب گذاشته برخاستند و راه خود گرفتند
و حضرت مولانا از فراق شان بیقرار شدند بعد چند روز مولانا از روی مکاشفه دریافتند که شمس تبریز
بر فرنگی بچه عاشق شده در صفاهان جا نشسته با وی نرد و شطرنج میبازد و بازی چنین قرار یافته که اگر معشوق
مات کند طپانچه بر روی مبارک شمس تبریز زند و اگر حضرت مات کنند بوسه بر وی دهند بعده دریافت
این حال مولانا سلطان ولد را بصفاهان آگاه کرده فرمودند که برو عظمت و شان تبریز را بران فرنگی بچه آشکار نما
غالب که مشرف باسلام شود حسب الحکم مولانا سلطان ولد در انجا رفته دیدند که هر دو عاشق و معشوق مشغول
همان بازی اند سلطان ولد در پاپوش حضرت شمس تبریز اشرفی و روپیه را از نظر دیگران پوشیده پر کردند
هرگاه برخاستند از کفش حضرت اشرفی و روپیه ریزان شد فرنگی بچه دیده معتقد گردیده تائب گشت و مسلمان
شده همراه شد بعد چندگاه بقونیه آمدند و فیما بین ایشان و مولانا قدس سره همان صحبت گرم شد مولانا در اقبال
کسر نفس آنچنان کوشیدند که فرزندان و خویشاوندان را ذلت و خواری حضرت مولانا بعد چنان شان [illegible]
که داشتند ناگوار آمد چون دانستند که انحطاط دولت این فقیر یعنی شمس تبریز است در پی قتل حضرت
شمس تبریز شدند آخر کار علاء الدین پسر دوم مولانا شمشیر گرفته
با چند کسان دیگر هنگامیکه مولانا و شمس تبریز در حجره نشسته بودند رسید و آواز داد که ای شمس بیرون آ
حضرت با مولانا گفتند که مرا برای قتل میخواهد مولانا گفتند که چون شما با خدای سبحانه عهد کرده بودید که
در عوض یافتن پسر رومی سر بدر خواهم کرد الحال وقت ایفای وعده است شمس تبریز خوش شده برخاسته
و بیرون آمد علاء الدین ولد سرش بریده لاشش حضرت از نظر غائب شد مولانا که از حقیقت آگاه بودند
علاء الدین را قصاص نکردند مگر رویش باز ندیدند و هرگاه که مرد نماز جنازه او نخواندند و نیز ارشاد میکردند
که در ابتدای حال درس و موعظ مولانا بلخ بوده است و در بلخ آنچنان شد و مرجعیت قاضی و ادانی
داشتند که فخر الدین رازی که مقرب سلطان بلخ بود بحضور سلطان عرض کرد که مولانا آنچنان تالیف
خلائق و تسخیر امرا نموده است که اگر خواهد در یکساعت شما را معطل گرداند پادشاه پرسید که تدبیر چیست

بیان شهادت حضرت شمس تبریز

گفت کلیدهای خزائن سلطنت را پیش او باید نهاد و درخواست تعطل نمود و باید کرد تا حال او منکشف شود
پادشاه همچنان کرد مولانا بر خطره او آگاه شده رخت اقامت از بلخ بر داشته بقونیه رسیدند سلطان
فخر رازی بر غلطه خود نادم شده بسیار مبالغه در اقامت آنجا کردند حضرت مولانا قبول نساختند حکایت

سخن در مناقب حضرت قطب ربانی غوث صمدانی شیخ عبد القادر جیلانی علی نبینا
و علیه السلام بود شخصی پرسید که از قول حضرت غوث الاعظم که قدمی علی رقبة کل ولی معلوم میشود که آنحضرت
از همه اولیای امت افضل باشند حال آنکه در خاندان چشتیه و قادریه و دیگران غوث و قطب شدند حضرت
مولانا بعد تامل جواب دادند که هر ولی بر قدم یکی از انبیا میباشد و حضرت شیخ قدس سره بقدم پیغمبر آخر الزمان صلی الله
علیه وسلم هستند هرگاه نبی آخر الزمان افضل الانبیا هستند پس حضرت محبوب سبحانی علی نبینا
و علیه السلام بهتر از همه اولیا شدند فقط حکایت ارشاد شد که یکی از خواص مریدان حضرت غوث الثقلین
علی نبینا و علیه السلام در خواب محتلم گشته چون بیدار شد فوراً غسل کرد و باز خسپید باز محتلم شد باز غسل کرد
همین طور در تمام شب هفتاد بار محتلم شد و غسل کرد از همه معامله متحیر شده صباح بحضور پر نور آنحضرت حاضر شده
ماجرای شبینه بعرض رسانید ارشاد شد که در لوح محفوظ دیده بودم که از تو هفتاد بار عمل زنا صادر شود از
خداوند سبحانه تعالی خواستم که آن جرائم تو بخواب مبدل شود الحمد لله که از زنا محفوظ ماندی فقط حکایت
شخصی تاجر بخدمت شیخ حماد که معاصر حضرت غوث الثقلین بودند عقیدت داشت و بحضور غوث پاک
نیز حاضر میشد روزی تاجر مذکور با شیخ حماد استصواب کرد که اراده سفر دارم شیخ حماد رضی الله عنه
گفت که درین سفر مال تو خواهد رفت و سر ترا خواهند برید بعد از آن بحضور حضرت غوث الثقلین قدس سره آمد
کرد حضرت فرمودند مبارک باشد نفع در تجارت خواهی یافت و سلامت خواهی آمد تاجر مذکور حسب الارشاد
غوث پاک سفر کرده بسوی منزل شد مگر روزی در سفر تاجر مذکور بحمام رفته بود و در انجا صره دینار که همراه داشت
سهواً گذاشته آمد و در فرودگاه خسپید در خواب دید که قزاقان تاخته مال او بغارت بردند و سر بشمشیر جدا
کردند و در همان حال بیدار شده دست بر گردن مالید که هرگز هست یا نه سرش موجود بود مگر اثر خون بر
گردن نمایان دید همان وقت یادش آمد که صره هزار دینار در حمام فراموش کردم دوان رفت بجنسه
نهاده یافت بعد مراجعت سفر بخدمت شیخ حماد حاضر شده عرض کرد او من پرگفته شیخ عبد القادر قدس سره
عمل کردم سود مند شدم و سلامت آمدم شیخ حماد گفت که حال همچنان بود که من گفته بودم لیکن شیخ

برای تو بجناب الهی دوبار عرض نمود آنگاه قصد رالبسه و خواب تبدیل کنانید من بعد آن شخص بحضور حضرت
شیخ عبدالقادر رضی الله عنه رفته ماجرا بعرض رسانید فرمودند که من برای تو هفتاد بار بجناب کبریا عرض
کرده سلامتی جان و مال تو خواستم الحمد لله که مستجاب شد فقط ذکر یازدهم حضرت غوث الثقلین
علی نبینا و علیه السلام بود ارشاد شد که اصل یازدهم اینست که حضرت قطب ربانی غوث صمدانی
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بتاریخ یازدهم ربیع الآخر فاتحه چهلم پیغمبر صلی الله علیه وسلم کرده بودند آن نیاز
آنچنان مقبول و مطبوع افتاد که در هر ماه بتاریخ یازدهم فاتحه رسول خدا صلی الله علیه وسلم مقرر فرمودند و دیگر
اتباع حضرت غوث پاک بتقلید وی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام یازدهم میکردند آخر رفته رفته یازدهم
حضرت محبوب سبحانی مشهور شد الحال مردم فاتحه حضرت شان در یازدهم میکنند و تاریخ وصال غوث الاعظم
هفتدهم ربیع الثانی است بالاتفاق سخن در فضائل امت محمدی بود ارشاد شد که فضیل ابن عیاض
رضی الله عنه در ابتدای حال قزاقی میکردند چون تائب شدند مال مغروقه هر کس که موجود بود واپس دادند
و از متصرفه خود پیش مغروت منهم عذر خواهی مینمودند چنانچه از مال یک یهود هزار دینار صرف کرده بودند
پیش او حاضر شده گفتند که دینار مغروقه تو باقی نمانده که مسترد سازم اگر عفو کنی احسان است والا عوض
دینار چیزی خدمت از من بگیر یهود گفت که عفو نمیکنم مگر یکسال در خدمت من باش بعد ازان هر چه مصلحت
باشد فضیل قبول فرمودند تا یکسال بخدمت او حاضر ماندند بعد انقضای میعاد از یهود مذکور گفتند
یهود گفت سوگند خورده ام که عفو نخواهم کرد بدون گرفتن زر و برای رفع حنثیت قسم خود حیله ساخته ام که
را هزار دینار بدهم و از تو مسترد سازم برو بخانه من بر بستر خواب زیر تکیه صره هزار دینار نهاده ام بگیر و بیار و همراه بده
تا من حانث نشوم و تو خلاص شوی حضرت فضیل امتثال آن ورزند یهود گفت که دهن صره واکشاده شمار
کرده بده چون دهن صره واکرده اشرفیها خالص زر ان بود یهودی مذکور قسم یاد کرده گفت که من درین
شرط خدمت پاره ها پر کرده بودم بایقین دین تو حق است و تو در توبه خود صادقی که من در توریت خوانده ام
که در امت نبی آخر الزمان چنین کسان پیدا خواهند شد که اگر خاک را در دست گیرند زر گردد پس
تو منجمله همان کسانی این بگفت و بر دست حضرت ایمان آورد فقط حکایت احمد شاه کمبل پوش
بتاریخ یازدهم شهر محرم ۱۲۴۵ هجری حکایت ارشاد کردند که در حیدر آباد با احمد شاه کمبل پوش قلندریه
مشرب ملاقات شده بود لیکن مرا آنوقت نشه علم ظاهر چنان بود که قدر آن درویش کامل ندانستم و از

استفاده بهره‌مند ماندم و الا خرق عادات و کرامات آن بزرگ در حساب و تاب و بر بالا بود از انجا یکی اینست که
شخصی دیگ پلاو پخته بود و نمک فراموش کرده احمد شاه خاک زمین از زیر دو دست برداشته دران انداختند
طعام نمکین بحال خویش فراآمدگی شد دیگر اینکه روزی مهمان نزد شان رسید خادم گفت که چیزی خوردنی
نیست فرمودند که برگ املی شکسته بطور ساگ بپزید طیار کرده صرف برگ املی باتفاق مهمان مذکور خوردند
مهمان شناختن نتوانست که چه نعمت است دیگر اینکه خواهرزاده نواب نظام الملک معتقد شان بود و اکثر
برای ملاقات میرفت روزی بخدمت شاه موصوف وقتی رسید که دران وقت شاه صاحب پاره‌هاے
نان شب مانده در آب ترنموده میخوردند امیر در دل خود اندیشید که اگر مرا تواضع خواهند فرمود این نان خشک
خوردن خواهد افتاد بمجرد این خطره شاه صاحب اشاره فرمودند که بخور ناچار شریک شد بعد برخاست
امیر بارکان خود گفت که این لذت در هیچ نعمتی از نعمتهای خانه خود نمی یابم تصرف و طاقت آن بزرگ
زیاده ازین بود که مذکور شد اللهم اغفرله فقط نکته عجیبه ارشاد شد که هرگاه عمر آدم علیه السلام به نهصد سال
رسید ملک الموت حاضر شد تا قبض روح کند حضرت آدم علیه السلام فرمودند که تو بدین زودی چرا آمدے
عمر من هزار سال است عزرائیل عرض کرد که هرگاه در عالم مثال داود علیه السلام عمر خود را دیده بودی و عمر شصت
چهار صد سال دریافتی یکصد سال از عمر خود بوی دادی آدم علیه السلام گفت که من نداده ام یکصد سال عمر
من باقیست عزرائیل عرض این حال بحضرت حق سبحانه تعالی کرد حکم شد که اگرچه آدم یکصد سال [illegible]
بداود داده بود مگر چون الحال منکر شد صد سال دیگر بگذارند همین سبب زیادتی عمر منسوب [illegible]
فقط سخن در حال محی الدین ابن علی العربی قدس سره بود فرمودند که شخصی بخدمت [illegible] شیخ اکبر
اعتراض کرده بود مولوی جامی قدس سره السامی جواب داده اند که چون مضمون فصوص را جناب رسالتمآب
صلوات الله علیه و سلم نسبت میکنند و میگوید که حضرت در خواب فرموده اند که آنرا باید برسانم و تبلیغ نمایم
اگر معترض شیخ را در منقول راست گو میداند اعتراض بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم میشود و اگر افترا میپندارد
نسبت افترای شیخ به پیغمبر صلی الله علیه و سلم چه گمان است که تا باشد عیب دیگر در کلام شیخ میگیرد حسین خان یکی از خدام
کرام بعد استماع این سخن سوال کردند که چون تفسیر کلمه طیبه که آنحضرت کرده اند نیز با اقوال شیخ اکبر مخالف است
است پس این شبهه را آنحضرت بمردم رسانیده جواب چیست فرمودند که شبهه بی جاست معنی مراد
کلمه طیبه بین معنی او توافق است گو در تشریح و تفسیر و ترکیب معنی کلمه در الفاظ آن تفاوت و تخالف

من بعد ارشاد کردند که در رویا دیدن پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام را موافق استعداد و صفای هر کس مختلف است
زیرا که هر کس خود را در خواب می بیند چنانچه خود شیخ اکبر نوشته اند که شخصی در خواب دید که پیغمبر علیه السلام او را
شیر نوشانیده اند بعد بیداری بقصد امتحان در طشت قی نمود شیر را بدست شیخ اکبر قدس سره سپرده پرسید که آن شخص
بسبب کمی استعداد در تعبیر خواب نقصان کرد اگر تعبیر او بعلم تعبیر میکرد علم کامل حاصل میشد حکایت [illegible]
مرقوم العبد فرمودند که این تاویل کلام شیخ بدان ماند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در خواب
دیده بودند که کعبه بخشت های نقره تعمیر شده است و در آنجای یک خشت خالی مانده است
آنحضرت صلی الله علیه وسلم خشت نقره شده در آنجای خالی خود را داشته اند پس وجود آنحضرت تکمیل کعبه
کرده و شیخ اکبر خواب دیده که کعبه را بخشت های طلائی تیار کرده اند و جای یک خشت خالی ماند خود شیخ خشت طلا شده
در آنجای خالی نشست و تکمیل نا شد بعضی نافهمان اعتراض میکنند که پیغمبر خود را خشت نقره دیده و این شیخ ابن العربی
خود را خشت طلا این تفضیل او بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم لازم می آید جواب مثل اینکه خشت نقرئی عبارت از
شریعت آنحضرت و خشت طلائی طریقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد اگر طریقت نبی از شریعت وی
تفضیل باشد قباحتی نیست و از همین جاست آنچه مشهور گشته که الولایة افضل من النبوة یعنی ولایت
النبی افضل من نبوته حکایت روزی شخصی سوال کرد که اهم سبب بود که بر جسد بایزید علیه الرحمة ضربه
شمشیر کسی کاری نکرد بل زنندگان خود مجروح شدند و حضرت امام حسین علیه السلام که در مرتبه از بایزید بیشتر از
غرق توحید بود فرق مبارکش از شمشیر پلید یزید برید جواب ارشاد شد که سر در آن این بود که بایزید علیه الرحمة
هستی خود را فنا کرده بتدریج در مرتبه بقا بالله رسیده در آنجا خلعت سبحانی یافت که از آن جسم وی
قدس سره از زخم محفوظ ماند و حضرت امام علیه السلام در مرتبه بودند که حق سبحانه بذات پاک خود
بر ایشان نزول فرمود حضرت امام را واجب افتاد که در نثار آن قدوم سلطان مطلق قادر بر حق تن و
جان ظاهری خود را نثار کنند همچنان کردند تا حیات ابدی و روح سرمدی و اقبال و وصال بالکمال و
موجودیت و هستی لازوال یافتند فقط سخن در نازک مزاجی و پاس ادب مرشد بود ارشاد شد
که حضرت شیخ المشائخ والاولیا شیخ فریدالدین گنجشکر در اجودهن عرف پاک پتن بدرس عوارف مشغول
بودند حضرت سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیا نسخه عوارف را دیده عرض کردند که این کتاب غلط
بسیار است کاش نسخه صحیح بودی حضرت گنجشکر روی درهم کشیده فرمودند که آیا ما خود صحیح کردن نتوانیم

یعنی بزور علم لدنی سلطان المشائخ خاموش شدند برانیقدر سخن چند روز در معرض عتاب ماندند و بعضی
کمال شاق گذشت بعد چندی حضرت شیخ المشائخ بلطف و مهربانی متوجه شدند و فرمودند که این فیض تو
بمقتضای همان حکمت است که پیغمبر علیه السلام وحی چند روز بند شده بود و خود را ہلاک کردن میخواستند
ومیگفتند یالیت رب محمد لم یخلق محمداً فقط سخن و خوردن طعام بازاری بود ارشاد شد که حتی الامکان
از طعام پخته و غیره چیزها که در مد نظر هر کس نهاده باشد پرهیز باید کرد که مانع برکت و تاثیر زبان است چنانچه
نقل است که نجانه بزرگی طفلی ولی مادرزاد پیدا شده بود بعد چند روز زبان به بیان اسرار کشاد و مثل مردم
عاقل و بالغ کلام آغاز نهاد هرگاه والدش بر این حال مطلع شد حکم کرد تا شوربای بازاری طلب داشته
بدهن او انداختند از تاثیر آن زبانش بند شد فقط در وجه ابتدای تقریر بسنت فرمودند که خواجه
تقی و خواجه برهان همشیره زاده حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا بودند و فیما بین هر دو بسیار
محبت بود چنانچه خواجه تقی اکثر صائم میبودند حضرت محبوب الهی پرسیدند که تو صوم دائمی چرا میداری
عرض کرد به نیت اینکه عمر حضرت دراز شود ناگاه خواجه تقی را اجل موعود در گرفت حضرت سلطان المشائخ
نهایت اندوهگین شدند بعد سوم آن مرحوم حضرت امیر خسرو روز بسنت برای رفع اندوه جناب شان
کوزه های گل تیار کردند بالاتفاق صوفیان و قوالان ناگاه سرود کنان اندر آمدند نشاندند و آن
حضرت محبوب الهی بی اختیار متبسم شدند چنانچه آن دروازه احاطه بدروازه بسنتی مشهور گشته تمام سال
بند میماند بروز بسنت در سال یکبار وا میشود از انوقت مشائخ رسم بسنت را بنظر خوشنودی محبوب الهی
ازان معمول گرفتند هر چند این امر فی الجمله مشتبه بوده است لیکن نزد من اینست هر که محب سلطان
پسندد ضرر است هرگاه شعار دین نگردانند و بطور رسوم و عادت کنند عیب هم نیست فقط چونکه حضرت
مرشدی را پیروی و تقلید پیران خود محبوب و مطبوع گشته بود و در این چند سال دیدم که هرگاه قوالان
فراهم شده بسنت سرایان می آمدند و گلدسته های ثنا این که آنرا گڑوه میگویند پیشکش والا می نهادند بالاتفاق
ایستاده مبارکباد می سرائیدند دیگر مشائخ و اهل محفل نیز ایستاده میشدند و جناب مولانا نشسته میماندند
و بر وفق سنت سلطان المشائخ قدس سره متبسم شده گڑوه ها روبروی خود میگذاشتند و در آن وقت
بانعام قوالان همت می گماشتند مریدان و معتقدان حضار محفل نذر میگذرانیدند و در آن زمان
از یک تا صد روپیه نذر میگذشت حواله قوالان میکردند و آن مبلغ در میان همه جوکیهای قوالان تقسیم

مساوی تقسیم میشد بعده همه یکسان می نشستند و بجای یک یک چوکی جداگانه میشد یاد آن صحبت
هوش باهوش از سر میپاید الحال نیز بر مزار فائض الانوار آن برگزیده آفریدگار همان رویه باقی است
؎ هست مجلس بر آن قرار که بود ٭ هست مطرب بران ترانه هنوز ٭ فالحمد لله علی نعمائه
والصلوة علی رسوله واولیائه ذکر منصور حلاج بود فرمودند که سر در قتل منصور این بود که روزی
منصور در حالت مستی قرب حق چنانکه مبارز بجهت مقابله پهلوانی رامی طلبد گفت این محمد این محمد
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم تشریف آورده فرمودند انا محمد انا محمد منصور گفت رحمة للعالمین چگونه
هستی که در معراج شفاعت الکفار نه کنانیدی چرا بر شفاعت مومنین اکتفا کردی
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که ما ینطق عن الهوی یعنی مرا اذن شفاعت مومنین حاصل است
نه شفاعت کافرین انقدر گستاخی که از منصور در معامله نسبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمیان آمد مستوجب
آن شد که جان و ایمانش برباد رود لیکن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمقتضای رحمت کامله ایمانش
محفوظ داشتند آفت بر سر افتاد که در دعوی انا الحق علما کشتند اگرچه علما در تجویز قتل او خطا کردند زیرا که
در شرح حکم اینست که اگر اسمی از اسمای مخصوصه الهی بر خود اطلاق ساخته دعوی نماید انا الله یا انا
الرحمان بگوید بر گوینده قتل لازم می آید بخلاف انا الحق چه حق مقابل باطل است از اسمای مخصوصه
نیست پس بلفظ انا الحق قتل شرعاً لازم نمی آید لهذا حضرت مولانا قدس سره بر علمای مجوزین قتل منصور
لفظ غدار اطلاق کرده اند حیث قال ؎ چون قلم در دست غداری بود ٭ لاجرم منصور بر داری بود ٭
غدار صیغه مبالغه است از غدر انا ینجا که در اطلاق اسمای مخصوصه نیز اگر گنجایش تاویل باشد
علمای محققین قتل نمیکنند لان الحدود والقصاص تندری بالشهادت گفته اند اولاً حق از اسمای
مخصوصه نیست بر هر چیز واقعی و حقیقی اطلاق حق میتوان کرد و ثانیاً اگر حق را از اسماء الهی گیرند تاهم
گنجایش تاویل دارد یعنی انا لیس بباطل با وجود اینهمه که علما بلا تامل و توقف حکم قتل منصور کردند
در غدر مبالغه گشتند و آن مظلوم را بناحق کشتند و ما نقموا منهم الا ان یومنوا بالله العزیز الحمید اللهم
اغفر له و تجاوز عنه و عنهم اجمعین در ضمن همین تذکره یکی از حضار پرسید که جنید قدس سره نیز فتوی
بقتل منصور داده بودند ارشاد شد که از روی تاریخ جنید در عهد منصور نبود پس فتوی چگونه داد
حکایت روزی محمد حسن خان صاحب استفسار کردند سبب چیست که فیما بین انبیا خلافت و

تفاصیل میباشد و در میان اولیا باهدیگر خلاف میباشد. جواب این هر دو حکایت ارشاد شد اول آنکه
در بیت المقدس حمالی بود پسرانش با او میگفتند که فلان قسم حلوا ما را بخوران او وعده میکرد روزی که
مزدوری زیاده حاصل خواهد شد خواهم خورانید یکروز مزد حمالی زیاده از دیگر ایام یافت پس آمد تا میوه اسباب
حلوا آورده بزن خود داد و گفت که برای طفلان حلوا تیار بکن زنش بتیاری حلوا مشغول شد حمال
مذکور بسبب ماندگی بر بستر دراز شد اتفاقاً بخفت در اثنا هاتف غیبی گفت که این حلوا برای فرزندان تو نیست
برای مهمان ماست که در مسجد بیت المقدس است حلوا را اول پیش او ببر هر چه پس خورده او بماند آنرا بخورانی
هر کس خواهی بده بدیدن این خواب بیدار شده دید که حلوا تیار است آنرا در رومال بسته در مسجد
بیت المقدس برد و تلاش میکرد که مهمان کدام است بعد جستجو دید که شخصی مراقب نشسته است
دانست که این شخص مهمانست که برای او هاتف خبر داده بود حلوا را پیش او بنهاد آن شخص بی تکلف
و بدون گفتگو از آن حلوا چیزی بخورد و قدری بگذاشت و بحمال مذکور داد و نامبرده بقیه را در رومال
بسته روانه شد هرگاه از اندرون مسجد برآمد شخصی دیگر که در حجاب ستونی استاده بود دست حمال
مذکور گرفت و پرسید که تو کیستی و چه نام داری او گفت تو کیستی و چرا میپرسی گفت سبب پرسیدن من
اینست که من درین مسجد از پیشتر بوده ام و آنکس و بودی من درین مسجد رسیده بطرف قنادیل نگاه
نظر کرده گفت که فلان قسم حلوا بخوران و الا اینهمه قنادیل خواهم شکست من متعجب بودم که با کدام
کس کلام میکند چندان عرصه نگذشته که تو همان قسم حلوا آوردی و پیش او نهادی و او بی تکلف
خورد لهذا میپرسم که ترا چگونه بر حال این کس بخت او برین قسم خاص حلوا آگاهی شد که باین زودی
حاضر کردی او بجواب پرسش حال خود گفت و جواب اینکه در مدینه منوره دوکانداری بود صاحب نسبت او دیدا
در خواب از حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم ارشاد شد که در مسجد ما مهمانی بخو وارد شده است
از برای او فلان قسم طعام طیار کرده بخوران و بگو که از شهر ما بدر رود دوکاندار مذکور حسب الارشاد همان قسم
طعام تیار کرده در مسجد نبوی آمده دید که شخصی در گوشه مسجد مشغول نشسته است دانست که این کس
خواهد بود پیش او رفته التماس کرد که حسب الارشاد رسول صلی الله علیه وسلم فلان قسم طعام تیار است
در خانه ما بیا تا بخورانم درویش مذکور همراهش رفت چون طعام بخورانید بعد فراغ گفت حضور
صلی الله علیه وسلم ترا المهمان بخو بر زبان رانده سبب آن چیست بگو درویش گفت که هرگاه در مسجد

نبوی رسیدیم قنادیل را دیده گفتم که مرا فلان قسم طعام بخوران والا اینهمه قنادیل مسجد ترا خواهم شکست آنقدر
گستاخی از من البته شده است بعد از آن گفت حکمی دیگر است گفتا بگو گفت حکم است که از شهر من بدر شود
فوراً بدر رفت انتهی نقل سیر و حکایت مرقوم الصدر حضرت مولانا ارشاد کردند که آن مهمان خدا و این
مهمان نبوی کلام یکسان گفته بودند از جناب الهی در حق مهمان بیت المقدس هیچ عتاب نشده و از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم با وصف اینکه رحمت بودند نسبت بمهمان مسجد نبوی عتاب صادر گشت سر آن همین بود
که ترحم آنحضرت صلعم با رحمت الهی برابری نکند محض بنابر نگهداشت ادب رب العزت عتاب فرمودند همین
حال فرق میان اولیا و انبیاست یعنی در میان اولیا اگر اینقدر مخالفت هم شود در صفت لطف
با انبیا مساوات می شد اولیا را از مرتبه انبیا فروتر داشته اند فقط از همین جا گفته اند با خدا دیوانه
باش و با محمد صلعم هوشیار فاعتبروا یا اولی الابصار سخن در آن بود که کامل را معصیت ضرر نمیکند
روزی محمد حسین جان صاحب مخاطب بودند ارشاد کردند که بزرگی بخانه شخصی مهمان وارد شد صاحب خانه
بضرورت کار جائی رفت و با اهل خانه خود گفته که هرگونه خدمت مهمان خواهی کرد که او ناراض نشود چنانچه
اهل خانه او طعام خورانید و خدمت کرد آن بزرگ با اهل خانه مذکوره گفت که با من صحبت کن او انکار کرد مهمان
مذکور به جبر با وی جماع کرد و بعد فراغ بطرف آسمان پرید زن مذکوره متحیر شد بعد چندی که شوهرش آمد
حال مهمان گفت شنیده ساکت ماند بعد چند سال در مکه معظمه آمد در طواف کعبه این شخص با ولی مذکور
ملاقات گردید اینکس پرسید که تو در خانه من مهمان بودی و باز وجه من فعل بد کرده رفتی جواب داد
که در لوح محفوظ چنین دیده بودم مطابق اراده الهی کردم فقط بعده حضرت فرمودند که اگر این فعل شنیعه
با وصف میکرد او بر آسمان پریدن نمیتوانست زیرا که صورت بقای هستی اگر از سالک اندک گناه شود
آنچنان خالی میباشد که سبوی پر آب را سرنگون سازند و خالی شود سخن در جلال مرشدان بود فرمودند که
در زمان حیات حضرت مولانای فخر الدین محمد قدس سره بمحفلی شخصی در حالت بود که ادام مرید حضرت مولانا
دریافت که حالت آنشخص آمدنیست بلکه آورده است مرید مذکور آنشخص را در کنار گرفته بیرون محفل بیاورد
و گفت که بحال در وجد چرا صوفیان را بد نام میکنی این خبر بحضور مولانای ممدوح رسانیدند مولانا گفتند
که اگر چه او تکلف حال آورده آخر نقل درویشان بود چرا گشته او را او کرد باری رحمت بر غضب غالب آمد
که او را همراه خود بدرگاه حضرت محبوب الهی قدس سره الاقدس برده حکم دادند که این جا باش میگویند

که در هفته عشره انتقال کرد مگر بفضله تعالی ایمان بسلامت برد سخن در آداب صحبت بود فرمودند
که طالب صادق را صحبت مرشد کامل اگر با اخلاص باشد دیگر روز مهذب میگرداند پرسیده شد که اخلاص
صحبت چیست فرمودند باعتقاد آنچنین که حضوری مرشد کامل حضوری خداست خاموش بنشیند و طمع و
آرزوی خود بالکل بگذارد یعنی خیال نکند که این ولی در حق من چنین کند یا چنان بهر چه مرضی او باشد
بدل و جان مستعد گردد موافق و ملائم طبع انکس باشد یا مخالف آن چنانچه مولوی معنوی قده فرماید
ابیات سایهٔ رهبر به است از ذکر حق ٭ یک قناعت به که صد لوت و طبق ٭ دل مده از دابای
نوربخش ٭ کان سوارست سکندر پشت رخش ٭ سر مده از سر فراز تاج ده ٭٭ کان ز پای دل کشاید
صد گره ٭ سایهٔ او چونکه سایهٔ ایزدست ٭ سایه چه خورشید هیچ سرمداست ٭ دل نگهدارید ای بیحاصلان
در حضور حضرت صاحبدلان ٭ پیش اهل تن ادب بر ظاهر است ٭ کای خدا از ایشان نهان را
ساتر است ٭ پیش اهل دل ادب بر باطن است ٭ زانکه دل شان بر سرائر فاطن است ٭ بی ادب
گفتن سخن با خاص حق ٭ دل بمیراند سیه دارد ورق ٭ حکایت در نفحات است که خلیفه بغداد
رویم قدس سره را گفت ای بی ادب وی گفت من بی ادب باشم و یکروز با جنید صحبت داشتم یعنی
هر کس با وی یکروز صحبت داشته از وی بی ادبی نیاید فکیف که بیشتر حکایت میفرمودند چون
شنیده بودم که عمارت مزار خواجه خواجگان حضرت خواجه معین الدین حسن سنجری قدس سره در رفعت
و وسعت بی نظیر است و سقفت روضه مقدسه نهایت دلپذیر و لعل درخشان از بس کلان و حجره
منوره قبه است مرکوز خاطر بود که بعد رسیدن در انجامی مبارک دیده خواهد شد چون بمشیت ایزدی
بزیارت آنجا شریف مستفیض سعادت سرمدی شدم از فور ادب نظری بر طرحی سقفت مکانات
نینداختم که چون است و تلاشش گوهر گران بها نپرداختم که چگونه است تا اقامت آنجا که سه ماه
دوره بود نیز انداخته میسر نشد فقط پوشیده نماند که هر انسان تماشای اشیای غریبه مشهوره اهل
میکند لیکن جناب مولانا پیرو ما زاغ البصر و ماطغی بودند و رعایت مزید آداب علاوه بر آن بود
که سیر عمارت عالیه و نظاره گوهر گرانبها توجه نمودند حکایت از همین قبیل است که میفرمودند که در ایام
زمان اقامت بحضور قطب یگانه حضرت شاه عبدالرزاق قدس سره در گوشه نشسته بماندم و در گوشه
دیگر سگی سکونت میداشت ما دامیکه آنجا ماندم از حال آن سگ متعرض نشدم مرا چه طاقت بود که

که سنگ آن آستانه را بر میکردم لمعهٔ پنجم نور ثالث در ذکر صدق مقال و اکل حلال و تحاشی
عمل و محبت صادقه در ذکر کسر نفسی و مساوات پرستی مولانا المعنوی نبوی علیه الصلوة
والسلام سخن در اجابت دعا بود ارشاد شد که صدق مقال و اکل حلال هر دو پر اجابت اند
مولف کتاب هدایة العمی که او سیاح بود بطور مخدوم جهانیان جهانگشت تاثیر صدق مقال بایشیر چنین
نقل میکنند که در زمان سیاحت بموضعی رسیدیم که مسکن هنود بود در آن موضع یک بیراگی سکونت
میداشت و هنود تمام دیه از صغیر و کبیر پیش او رجوع میکردند هرگاه که مریض میشد صحت می یافتند در تفحص
کمال او بودیم که ناگاه آن شخص بمرد هنود جمع شده او را سوختند و خاکستر او را برداشته در حجره اش نگاه داشته
قفل بنا کردند بعده هر که مریض میشد از خاکستر او بر پیشانی میمالیدند صحت می یافت مرا زیاده تر حیرت شد
از خواص اهل آن موضع استفسار کردم که در شخص چه کمال بود که این چنین کمال دارد گفتند راست گفتار
بود و عهد بسته که گاهی دروغ نگوید فقط سخن و عمل صالح بود ارشاد شد که عمل صالح اگر محض شد
و باخلاص حلال بود موجب نجات در دنیا و آخرت هر دو میگردد بر صداقت این معنی بسیار اخبار و آثار
وارد است فقط حکایت از حدیث در صحیح بخاری حدیثی در قصه بنی اسرائیل مذکور است خلاصه
آن حکایت اینکه از قوم بنی اسرائیل سه کسان در کوهی رفته بودند ناگاه باران آمد آن سه کسان
در غار کوه متواری گردیدند با انتظار اینکه باران بگذرد اتفاقاً از بالای کوه سنگی کلان بر در آن غار
افتاده راه ایشان بسته شد تحریک سنگ و انفتاح در از قوت آنها بیرون بود متحیر شده گفتند که نجات
ازین قید بجز لطف خدا که به برکت اعمال می رسد یاری نماید ممکن نیست از هر یکدام که کار نیکی باخلاص
عمل آمده باشد بذریعه آن استعانت از خدا باید کرد یکی از آنها گفت خداوندا تو خوب میدانی که من
بر فلان زن جمیله که خواهر عم زاد بود عاشق بودم وصل او دست نداد آخر کار از محنت و مشقت
در مدتی صد دینار و چند سبب ساخته پیش او رفتم بعد گرفتن دینار مذکور زن در داد و هرگاه پایش بجای نا
بر داشتم زن مذکوره گفت اتق الله ولا تفض الخاتم بغیر اذنه یعنی بترس از خدا و مهر عصمت خدا [illegible]
خدا شکن من صرف بخوف تو دست بردار شدم اگر این سخن راست است مرا ازین قید نجات ده
همچو گفتن اینکه در سنگ مذکور سوراخی گردید مگر لایق رهائی نبود شخص دوم گفت که خداوندا تو
دانا و بینا هستی که من چند سال پیشتر ازین شخصی را بمزدوری مقرر کرده کار خود از او گرفتم وقت شام

او را اجرت غله بیدادم او گفت امروز مرا حاجت نیست پیش تو امانت باشد روز دیگر خواهم گرفت
چند روز بگذشت که آن مزدور گفت نیامد در موسم تخم ریزی من غله را در زمین کاشتم هرچه دران پیدا
شد برداشتم بار دوم فصل دیگر همان غله کاشتم و حاصل آن برداشتم در چند سال که انبارها پر شد فروخته
بزها خریدم و آن بزها از توالد و تناسل آنقدر افزونی گرفتند که از آن فلان وادی پر شد در مدت چهل سال
آن مزدور آمد گفت یاد داری که مزدوری یکروزه پیش تو امانت گذاشته بودم امروز حاجت دارم اگر
بدهی احسان است گفتم گله بزها که در فلان وادی است آنها از آن تست ببر گفت تمسخر میکنی گفتم تمسخر
نیست والله راست میگویم اینها از آن غله تو پیدا شده است نزد خود امانت داشتم خداوندا از صرف بنظر
تقوی تو آنهمه مال و مواشی و بزها بوی حواله کردم اگر اینعمل راستست است مرا راه بده پاره دیگر از آن
سنگ جدا شده افتاد و سوراخ را فراخ ساخت شخص سوم گفت خداوندا تو دانا و بینا هستی که من
خدمت مادر و پدر ضعیفان خود را بر خدمت زن و فرزندان خود مقدم داشته ام چنانچه شیر گوسفندان
دوشیده اول مادر و پدر را میخورانیدم بعد آنها بفرزندان فلان روز که من مشغولی کاری چند گهری
شب گذشته بخانه رسیدم و شیر گوسفندان در حلیب دوشیده به بالین والدین بردم آنها خفته بودند
بلحاظ آداب بیدار کردن نتوانستم شیر بحیات گرفته بر بالین استاده ماندم و فرزندان صغیر من از
گرسنگی گریه و زاری و فریاد میکردند آنها را هرگز ندادم تا که والدین من از خواب بیدار شدند و آنها
را سیر کردم بقیه را بفرزندان دادم اگر اینعمل راست است ما را ازین قید نجات ده بمجرد اتمام این سخن
از سنگ مذکوره پاره کلان بیفتاد که راه گذر شد هر سه کسان ازان راه بدر رفتند خلوص نیت
در اعمال اینچنین اثر دارد قطعه حکایت حضرت شیخی ارشاد میفرمودند که شاید در نواحی ملتان شخصی
بود مسمی به یوسف حسن و جمال بوجه کمال داشت و در همان موضع دختر مقدم و هم نیز جمیله و حسینه
بود اتفاقاً نظر دختر بر یوسف افتاد چون زلیخا بهزار جان عاشق او گردید هر چند رسل و رسائل و
پیغام کرد که یوسف به وی متوجه گردد او هرگز متوجه نشد دختر مردم خود مقرر کرد که هر گاه او بمکانی تنها
باشد خبر دهند تا آنکه روزی خبر او رسانیدند که یوسف در باغ بیت تنها نشسته است آن ثانی
زلیخا فوراً دران باغ رسید دروازه باغ مقفل کرد و یوسف را خواست که گرفتار کرده صحبت کند
یوسف انکار کرد دختر مذکوره گفت ترا نمیگذارم یوسف از وی گریخته بالای دیوار باغ که نهایت بلند بود

برآمد بدل خود گفت که اگر مرتکب زنا میشوم عفت میرود و در نار دوزخ خواهم افتاد و اگر از این دیوار جست
میکنم استخوانم پاره پاره خواهد شد جان میرود لیکن ایمان را بر جان ترجیح داده از دیوار جست
در آنحالت روح حضرت یوسف علیه السلام مجسم شده بر زمین ایستاده بود او را در کنار گرفت و آسیبی نرسید
و جبینش بوسید و گفت صد آفرین بر تو باد که بر من سبقت بردی میگویند که آن دختر از عشق او بیتاب
نشد تا اینکه یوسف علیه الرحمه پیر گردید حال محبت و سوز و گداز عاشقه مذکوره شنیده در تنهائی بی اختیار
میگریست و بدل میگفت که بسبب تو آن مظلومه بسیار رنج و تعب کشید اگر یکروز دلش خوش شود
میگردید چه بودی از گناه توبه ممکن بود و باز متنبه شده گفت که ای نفس در جوانی از تو رهائی یافتم و
در پیری خلاص نیافتم که خطره زنا هم مرتبه زناست و بر خطره هم بسیار میگریست ناگاه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم کالشمس فی نصف اللیل بر وطالع گردید فرمود اندیشه مکن بر تو مواخذه نیست موجب آن
خطره بعد چندین سال اینست که اول زمان نفرت از زنا با عهد من قریب بود بنسبت این زمان بعید
گشت و کل یوم بتر حکایت عجیب در قرب و بعد زمان از عهد نبوت علی صاحبها التحیة اینقدر تاثیر است
که در جوار وطن ما در قصبه مسافری وارد شد از دکان بقالی آرد خرید و متصل دکانش خانه بهتیاری
بود آنرا آرد داد تا نان تیار کرده دهد نزد بهتیاری زن دیگر نشسته بود بهتیاری زن مذکوره را گفت
که آرد را بیخته دهی تا خمیر کنم چون آرد بغربال انداخته بیختن آغاز نهاد در میان آرد یک روپیه برآمد زن
آرد بیزنده بهتیاری گفت و بهتیاری مسافر را خبر کرد که روپیه تو در آرد برآمد مسافر گفت از آن من نیست
از آن بقال بوده باشد روپیه پیش بقال برد بقال گفت که از آن من نیست الحاصل هر چهار
کسان آنوقت انکار کردند که از آن ما نیست مسافر لاچار شد آن روپیه را در گره خود بسته امانت
داشت که شاید هر مالک آن پیدا شود و آن روز یوم آخر سال یکهزار و یکصد هجری بود وقت
شام ماه محرم طلوع نمود و آغاز صدی دوازدهم شد وقت شب نیت هر یک تبدیل شد صباح آن
هر یک از آنچهار کس باهم منازعت برخاستند که روپیه ماست مسافر گفت غلط میگوئید روپیه ما بود
چنانچه مسافر بکسی نداد و خود گرفت و حالانکه مالش نبود فقط **حکایت ابراهیم ابن ادهم در اکل**
حلال مفید بود که در اثنای راه کعبه حضرت ابراهیم بن ادهم قدس سره خرما خریده بود بوقت
گرفتن خرما یک خرما از سبد خرما فروش افتاده بود ایشان گمان کردند که از خرماهای من و افتاد

آنرا برداشته در خرمای خود آمیخته از انجا بطرف بیت المقدس روانه شدند. اثنای راه از خرمای مذکور غذا کردند
هرگاه در مسجد بیت المقدس رسیدند دران مسجد وقت شب کسی ماندن نمی توانست مگر حضرت ابراهیم قدس سره العزیز
بطور خفته ماندند و خدام مسجد مقفل کرده رفتند هنگام آخر شب چندتن از ابدالان درانجا رسیده بنماز مشغول شدند
و با همدیگر گفتند که موجب چیست که امروز لذت عبادت نمی یابیم یکی از انها گفت که امشب درین مسجد ابراهیم
بن ادهم مخفی است و او لقمه مشتبه ناک خورده است بجهت آن لذت عبادت نمی یابیم و کیفیت لقمه مشتبه ناک
بدینطور بیان کردند که خرمای ازان خرما فروش بود و او ازان خود دانسته برداشته بود که از خوردن آن
برکت و لذت از عباداتش رفته حضرت ابراهیم برین حال متنبه گشته بعد طی مسافت را چند با بجهت آن
خرما فروش آمده ازو استغفار نمودند او بخشید و خود را فقیر گردید فقط حکایت حداد و در اکل حلال
منقول است که حضرت ابراهیم بن ادهم قدس سره العزیز در اثنای سفر بدوکان حدادی وارد شدند حداد
مذکور بکار خود مشغول بود در آنوقت جناب ابراهیم قدس سره سلام علیک یاد کردند او بعد دیری علیکم
السلام گفت حضرت پرسیدند که در جواب سلام اینقدر تاخیر چرا کردی گفت که من بکار شخصی مشغول بودم
اگر در اثنای آن کار بسلام علیک شما متوجه می شدم اجرت من مشتبه ناک میشد حضرت ابراهیم حال او
او دریافته با او استدعای دعای خیر نمودند گفت که اجابت دعا موقوف بر اکل حلال است مراد از اکل مشتبه
معلوم میشود زیرا که از مدت دعا میکنم که با ابراهیم ملاقات شود قبول نمیشود الحال ایشان فرمودند ابراهیم منم
آنوقت حداد مذکور بغلگیر شد و بسیار عظمت کرد فقط حکایت در اکل حلال در نفحات است
ابراهیم بن ادهم و شقیق بلخی بکار و حذیفه مرعشی و سلم خواص یاران با یکدیگر بودند بعد یکدیگر عهد کردند که هیچ چیز نخوریم
تا ندانیم که از حلال است چون درماندند از یافتن حلال بی شبه با اندک خوردن آمدند گفتند چندانکه
خوردیم که ازان چاره نبود باری شبهه اندک تر بود از امیر قاسم رحمة الله علیه منقول است سبب که شدن
معارفت از میان مردم کم شدن حلال است از میان ایشان فقط حکایت زبانی شیخ مظفر علی
در اکل حلال منقول بود که اجابت دعا و تاثیر قول منحصر بر اکل حلال [illegible] مقال است بزرگان ما را
حق [illegible] سپرده اند و بود ما را اکل حلال لائق نیستید صوفیان میسر باید کسی گفت طعامی که در حال
توکل در مسجد می رسد البته حلال [illegible] فرمودند آری حرام نیست لیکن آن حلال کجا است که صوفیان برای
کشف باطن شرط [illegible] حکایت نقل کرده اند یکی آنکه شخصی [illegible] اکل حلال [illegible]

رفیق مطابق وصیت در قبر انداخته زمین برابر کرد بعد چندگاه موج سمندر آمد و آن تخته زمین را غائب کرد فقط

ذکر فضیلت توکل و حکایات متعلقه آن میفرمودند که توکل از جمله مقامات مقربان است و درجه آن بس عالی است و عمل بر آن بنهایت دشوار و الله تعالی بنای کمال ایمان بر صفت توکل نهاده چنانچه میفرماید وعلی الله فلیتوکل المؤمنون و نیز فرموده فتوکلوا ان کنتم مؤمنین متوکلین را محبوب خود گردانیده چنانچه میفرماید ان الله یحب المتوکلین بجمیع امور خود را کفیل متوکلین گردانیده میفرماید و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا امام محمد غزالی رحمة الله علیه نوشته اند بدانکه توکل حالتی است از احوال دل و آن ثمره ایمان است و ایمان را ابواب بسیار است ولیکن توکل از جمله آن اهم بود و بنای ایمان بر دو چیز است یکی ایمان به توحید دیگر ایمان بکمال لطف و رحمت و معنی آن حالت دل اعتماد دل است بر وکیل و استقرار وی و آرام گرفتن بوی تا دل در روزی نه بندد و بسبب تخلل شدن اسباب ظاهر شکسته دل نگردد بلکه بر خداوند اعتماد دارد که روزی بوی رساند و توکل را سه درجه است درجه اول آنکه حال وی چون حال آنکس باشد که در خصومت وکیلی فرا کند جلد و هادی و فصیح و دلیر و مشفق که امین باشد بر وی درجه دوم آنکه حال وی چون حال طفل باشد که در هر چه فرا وی رسد جز مادر را نداند اگر گرسنه شود وی را خواند و اگر بترسد وی را بخواند و در وی آویزد و آن طبع وی باشد نه به تکلف و اختیار کند و این متوکل باشد از توکل خویش بی خبر از مستغرقی که باشد بوکیل اما آن اول از توکل خویش خبر بود و بتکلف و اختیار خویشتن را فرا توکل آورده بود درجه سوم آنکه حال وی چون حال مرده باشد پیش مرده شو خویشتن را مرده بیند متحرک بقدرت ازلی نه بخود چنانکه مرده متحرک بحرکت غاسل باشد اگر کاری پیش آید دعا نیز نکند چون کودک که مادر را خواند بلکه چون کودکی بود که داند که اگر چه مادر را نخواند مادر خود داند و تدبیر وی کند پس در مقام بازپسین هیچ اختیار نبود و در مقام دوم هیچ اختیار نبود مگر ابتهال و دعا و دست در وکیل زدن و در مقام اول اختیار بود ولیکن تدبیر اسباب که اسباب عادت وکیل معلوم شده باشد حکایت چون خلیل علیه السلام را بگرفتند تا در منجنیق نشاندند و در آتش اندازند گفت حسبی الله نعم الوکیل در هوا بود که جبرئیل علیه السلام رسید گفت هیچ حاجت داری گفت اما الیک فلا یعنی بتو حاجت ندارم بعده جبرئیل گفت حاجتی بخدا داری تا پیام رسانم گفت علمه بحالی حسبی عن سؤالی اینست صفت صحیح توکل حکایت دعا و همت آن زن میفرمودند که [illegible]

متوکل بود بعسرت میگذرانید. بادشاه خبر عسرت او شنیده چند دیهات بنامش فرمود و فرمان معافی پیش
آن درویش فرستاد درویش در اقبال معاش بزوجه خود استصواب نمود او گفت اگر معاش قبول میکنی
مارا طلاق بده احتیاج معاش ما را چیست زیرا که از چرخه زنی یک چادر تیار میکنم و دران تمام شهر و کسان
شدن میتواند آن درویش را از تائید زوجه همت قوی شد فرمان و دیهات قبول نکرد حکایت در بهشت زن
میفرمودند که شخصی مفلس دختر کتخدا داشت رضای دختر خود دیده بمفلسی متوکل نکاح کرده داد هرگاه زن در خانه
شوهر رفت دید که در بعضی ظروف گلی دانه غله و در بعضی پاره نان شب مانده افتاده است منکوحه مذکوره
گفت که یکچیزی برای فردا نگاه دارد متوکل نیست پس من با غیر متوکل راضی نیستم آخر وجه این است که آینده
گاهی هیچ اتفاق نخواهد شد صحبت هر دو موافق افتاد هر دو ولی شدند حکایت در اخلاص عمل میفرمودند
که بزرگی متوکل بود از سه روز فاقه داشت در انحالت یک لی مهمان وارد شد در خانه رفت تا که مهمانداری
کند هیچ چیز نیافت مگر دامنی اهلیه خود آن دامنی را در بازار فروخته چیزی چنین خوردنی آورد و طعام تیار کرده
پیش مهمان نهاد بعد طعام مهمان شخصی صره هزار اشرفی آورد که فتوحی برای شما آورده ام زوجه اش از
دروازه می دید آن بزرگ خریطه اشرفی مسترد کرد که من نخواهم گرفت زوجه اش فریاد بر آورد که بینید این ظالم را
که من از فاقه کشی هلاک میشوم و چادر ما فروخته مهمان را خورانیده است و اکنون که خدا فتوحی فرستاده است
آنهم نمیگیرد درویش مذکور بگفتن زن التفات نکرد و زر مذکور هرگز قبول نساخت مهمان بدریافت این حال
متحیر شده رفت اینحکایت بحضور حضرت جنید بغدادی قدس سره العزیز رسید حضرت جنید نزد متوکل مذکور آمد
و سبب رد فتوح در اینچنین حالت بیکسی از آن درویش پرسیدند که الهدیة لا ترد تو چرا رد هدیه کردی بجواب گفت
که هرگاه برای ضیافت مهمان دامنی زوجه خود میفروختم هاتف غیب ندا داده بود که عوض این احسان چه داده خواهم
گفتم عوض نمیگیرم پس دانستم که عوض آن هزار اشرفی خدا فرستاده است گفتم من کار خیر قصد کرده بودم نه
بطمع عوض لهذا مسترد کردم حضرت جنید بر همتش تحسین گفت و آفرین کرد حکایت مولوی جامی قدس سره
السامی در احوال شقیق ابن ابراهیم بلخی حکایت میکنند که وقتی شقیق با ابراهیم ادهم گفت که شما در معاش
چگونه میکنند گفت چون می یابیم شکر می کنیم و چون نمی یابیم صبر میکنیم شقیق گفت سگان خراسان هم چنین
میکنند ابراهیم گفت که شما چون میکنید گفت ما چون یابیم ایثار کنیم و چون نیابیم شکر کنیم ابراهیم بوسه بر سر وی داد
گفت استاد توئی حکایت در نفحات است که احمد بن عاصم انطاکی را از اخلاص پرسیدند گفت

عملی صالح کنی و نخواهی که ترا بان یاد کنند و از برای آن ترا بزرگ دارند و ثواب آن از غیر حق طلبی آن اخلاص است
و هم وی گفته اعمل علی ان لیس فی الارض احد غیرک ولا فی السماء احد غیره حکایت میفرمودند که چون
در بصره قحطی عظیم افتاد رابعه قدس سرها از احوال خبر کردند فرمود که اضطراب خلق از بیخودی است و اگر
یک دانه مثقال زر شود در باطنم هرگز اضطراب و اضطرار راه نیابد فان علینا ان نعبده کما امرنا و علیه ان
یرزقنا کما وعدنا پس بالازم است آنکه پرستیم ویرا چنانچه فرموده است و بروی است آنکه روزی رساند
چنانچه وعده کرده است پس اضطرار از حماقت و اضطراب از حرافت باشد حکایت میفرمودند که چون
مالک دینار قدس سره ایاک نعبد و ایاک نستعین خواندی زار زار بگریستی پس گفتی اگر این آیت از کتاب
خدا نبودی و حق بدین گفتن امر نفرمودی هرگز نخواندی یعنی میگویم که ترا می پرستیم و خود بنفس پرستی مشغولم
و میگویم که از تو یاری میخواهم و بدر این و آن میگردم و از هر کس شکر و شکایت میکنم حکایت نقل
میفرمودند که وقتی سلطان ابراهیم ادهم رحمة الله علیه در بادیه میرفت و تشنگی بر وی مستولی شد بر لب چاهی
رسید بغایت عمیق گفت اگر کاشکی با من دلو و رسن بودی تا قدری آب کشیدمی و این نفس معطش را
پاره تسکین بخشیدمی وی درین فکر بود که ناگاه آهوان چند تفسیده و عطشان بر سر چاه رسیدند و نظر برآب
کردند فی الفور آب بجوش آمد و چاه لبریز شد آهوان آب بخوردند و سیراب شدند و باز رفتند ابراهیم خواست
که مثل آهوان قدری آب بکار برد آب باز بقعر چاه فرو رفت ابراهیم فریاد کرد و گفت که ما عاجز و فقیریم
و درین بادیه بی تدبیریم و از غایت تشنگی میمیریم چه نکته که برای حیوانی چند آب بجوش آمد و چون
من قصد کردم آب باز بقعر چاه فرو برد از هوا آوازی شنید که ای ابراهیم این مسکینان نظر بر دلو و رسن
نداشتند و تو بر دلو و رسن نظر داشتی چون ایشان نظر بما کردند آب رسانیدم و تو نظر بر دلو و رسن
بآب نرسی حکایت میفرمودند که ابراهیم ادهم قدس سره گوید وقتی در بادیه بتوکل میرفتم سه روز هیچ
نیافتم ابلیس بیامد و گفت پادشاهی و آن نعمت گذاشتی تا گرسنه بیرون با توکل هم میتوان رفت این
گفتن او در دلم شورش آمد گفتم الهی دشمن را بر دوست گماری تا مرا بشوراند این بادیه بی مدد تو قطع
نتوان کرد آوازی شنیدم یا ابراهیم آنچه در جیب داری بیرون آر تا آنچه در غیب است بیرون آریم دست
در جیب کردم چهار دانگ نقره فراموش کرده مانده بود بیرون آوردم چون بینداختم بینداختن ابلیس از من برمید
و قوتی در من پدید آمد که باز دلم هرگز منصرف نشد حکایت عبدالله گره محمد حنیف شاه مرید سول شاه میفرمودند

که رسول شاه درویش کامل بود چنانچه شنیده ام که یک درویش باسم اشرفی شاه مشهور بود وجه تسمیه اش
اینکه هر کس که تماکو در چلم نهاده و از قلیان میکشانید کل تماکو را در چلم اشرفی میکرد اشرفی شاه مذکور برای
ملاقات رسول شاه رفت رسول شاه دریافت تصرف درویش مذکور چلم شود تا قلیان تیار کرده پیش او
نهادند چون قلیان کشید و تماکو را اشرفی کرده داد رسول شاه گفت چلم دیگر بیارید خدام چلم دیگر آوردند
مرتبه دوم اشرفی گردید باز چلم تیار کرده بردند او مرتبه سوم نیز اشرفی شد باز گفتند که یک چلم دیگر بیارید مرتبه چهارم
اشرفی نشد اشرفی شاه متامل گشت رسول شاه بطرف کوه نظر کرده اشرفی شاه را گفت که ببین چه رنگ دارد
که کوه زر خالص گردیده بود اشرفی شاه این حال دیده بر قدم رسول شاه افتاد رسول شاه بر گردن او کشیده زده
گفت که بر این قدر قدرت نام خود اشرفی شاه کردی از امروز آن درویش اظهار تصرف خود گذاشته نام
کا شاه نهاد فقط خلاصه ارشاد اینکه کامل را هر گونه قدرت میباشد مگر اظهار کرامت بی امر خدا عیب اند

ذکر کسر نفسی و سادات پروری حضرت مولانا بعشق نبی علیه الصلوة والسلام

اگرچه خود حضرت مولانا از سادات بنی فاطمه بودند رضی الله عنها لیکن از باعث عشق رسول مقبول صلی الله
علیه وسلم آنقدر پاس و ادب سادات میکردند که گاهی از کسی خواص و عوام نشنیده باشند چنانچه صدها سادات
پنجاب در خانقاه آنحضرت می آمدند قریب چهل پنجاه کس اکثر استقامت میداشتند و را تنها آنچه فتوح و نذر
مریدین و معتقدین پیش آنحضرت می آمد آن را همه میگرفتند و کسی از مرید وغیره در مقدمه او شان دخلی نبود و
صدها روپیه بذریعه رقعجات آنحضرت حاصل میکردند و هر گاهیکه فتوح وغیره نمی آمد سادات مذکورین از نزد
خود حضرت قرض داده باز بوقت آمدن وعده ادا می گرفتند و اگر کسی از مریدان عرض میکرد که اینقدر ندور
و زیادتی سادات بر آنحضرت از ما دیده نمیشود و متنفر میشوند که جور و ستم اینها را سر بیعت معلوم میشود
اگر از شما دیده نمیشود از اینجا بروید من برای همین کار مخلوق شده ام و در ابتدا این دستور بود که آنچه فتوح
وغیره نزد آنحضرت می آمد آن را بحسب حصه هر یک حصار میرسید و حصه سادات هم با و شان میدادند بعد
اینمعنی باز سادات مذکور آنقدر زیادتی کردند که آنچه فتوح وغیره پیش آنحضرت می آمد جمله تصرف خود مینمودند
و سالکان خانقاه آنحضرت محروم میماندند سکنه مسجد را خطره اینمعنی گذشت که حضرت بخاطر سادات حقوق
ما میبربایند جناب مولانا بر این خطره آگاه شده روزی از اهل مسجد ارشاد کردند که هر چند که سادات مذکور حقوق
دیگران بزبردستی از من میگیرند لیکن جوابدهی حقوق دیگران پیش خدا کردن میتوانم و بدولت خوشی

ساوات پیش رسول گفتن نمی توانم **حکایت** در همینی شبی ایام سرما پنج چهار سادات تکلیف ما
بر خود گوارا کرده در خانقاه آنحضرت قیام نمودند صبحی بعد نماز فجر سادات مذکور گرد آنحضرت حلقه بسته
نشستند و گفتند که مایان تمام شب در خانقاه تو تکلیف سرما کشیدیم و تو اینقدر اسباب سرمائی بایدن
خودداری حمله پارچهای که خود پوشیدی بمایان ده چنانچه بسخت کلامی پیش آمده یکی رضائی و
دیگری قبا و سومی فتوحی بزور از حضرت ستیده گرفتند حتی که بر بدن آنحضرت بجز کرته تن زیب
دیگر پارچه باقی نمانده از معائنه این حال شخصی از مریدان رضائی که خود پوشانید از معائنه این حال
میر خان صاحب که یکی از مریدان و عاشقان آنحضرت اند لحاف و رضائی و قبای وغیره نهایت
معقول طیار کنانیده زیب قامت با کرامت کردند بدینگونه معامله اکثر از سادات مذکور واقع میشد
و آنحضرت بخوشی تمام متحمل آن میشدند و اگر گاهی کسی از روی اهانت اینگونه کلمات در حق سادات
مذکور میگفت که نماز و روزه که فرض خداست ادا نمیکنند اینمصرعه ارشاد میشد مصراع حاجت مشاطه
نیست روی دلارام را ¶ میفرمودند هر کس که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیه الصلوة
والسلام را ندیده باشد این صاحبزادهها را معائنه نماید و پیغمبر صلی الله علیه وسلم بصورت همین صاحبزادها
در دنیا تشریف می آرند و اگر کسی میگفت که این سادات وغیره از باعث طمع نفسانی در امام باڑه ها
شهر رفته تبرا گوئی مینمایند ارشاد میشد که مرا از افعال ایشان چه سروکار بر من ادب پیغمبر صلی الله
علیه وسلم است ادا مینمایم **حکایت** روزی یکی از مریدان حضرت که سید بود گذارش نمود که
آنحضرت فقط پاس و آداب سادات پنجاب میفرمایند ما را از قوم سادات نمیدانند در جواب آن
ارشاد شد اول آنکه سادات پنجاب بعید مسافت صدها کروه طی کرده برای پیش ما می آیند دوم آنکه
این سادات در نسل سید شمس الدین صاحب که در پنجاب گذشته اند هستند تا حال قرابت
و یگانگت آنها بغیر کفو نگردیده و سادات اینجا را می بینیم که قرابت و یگانگت اینها در قوم شیخ
و مغل و افغان هم میشود ازین باعث سادات پنجاب را به نسبت سادات اینجا معتبر میدانیم و اگر
کسی عرض کرد که آنحضرت هم سید اند ارشاد میشد که ذات خود را همی شناسیم اینقدر میدانیم که خاک پای
آل رسول صلی الله علیه وسلم ام **حکایت** حضرت مولانا قدس سره العزیز میفرمودند که بنی فاطمه
رضی الله عنها را آتش دوزخ حرام گردیده است اگرچه آنها در تمامی عمر بفسق و فجور یا بدعات

خود را گذرانیده باشند لیکن از دنیا با ایمان خواهند رفت چراکه رسول صلی الله علیه وسلم برای
آن خود دعا فرموده و الله تعالی در آیهٔ لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر بشارت داده حکایت
حضرت مولانا در عشرهٔ محرم الحرام به استماع مصائب امامین علیهما السلام رغبت بسیار داشتند چنانچه از شیخ
غضنفر علی اکثر مرثیه‌ها می‌شنودند و از مولوی محمد نور الله کتاب مجالس و دیگر روایات سماعت میفرمودند
و آبدیده میشدند و میفرمودند که آنچه مصائب برای امتحان بر انبیا علیهم الصلوة حق تعالی نازل کرده
در معرکه کربلا جمله مصائب جمع گردیده بر امام علیه السلام پیش آمدند از فضل الهی آنحضرت بخوشدلی و
شکرگذاری تمام متحمل هر یک مصائب گشتند و سببش اینکه حضرت امام علیه السلام معشوق الهی بود
و الله تعالی خود بر آنحضرت نزول فرمود و حضرت امام علیه السلام شناختند آن بجز سر خود دیگر چیز قابل نذر
ندیده سر خود را نذر نمودند حکایت زبانی میان فتح علی شاه صاحب سجاده نشین تبدیل پوشاک
روز جمعه معمول حضرت بود مگر در عشرهٔ محرم الحرام روز جمعه تبدیل پوشاک نمیکردند صرف بغسل پارچه
مستعمل می‌پوشیدند چنانچه در سنه وفات بعیادت حضور بعد غسل نماز جمعه گذارده از میان فتح علی
شاه صاحب ارشاد شد که پارچه‌های که تبدیل نموده ام اگر بجا نگاه داشته باشند آورده مرا پوشانید
و سند چنانچه شاه صاحب موصوف آنچنان بعمل آوردند بعده فرمودند که گویا همین قدر تشبه ماتم نمودیم
حکایت روزی محمد حسین خان صاحب در باب رفتن بزیارت تعزیه و غیره از حضرت مولانا
گذارش نمودند ارشاد شد که این تعزیه داری اگرچه از روی شرع شریعت ناروا است لیکن در
هندوستان شعار اعظم دین است چراکه نام نواسهٔ رسول صلی الله علیه وسلم بلند گردیدن گویا
نام آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلند شدن است و علاوه بر آن نفع رسانی خلائق بسر ترویج میشود
ازین سبب علمای حق بین این را بدعت حسنه قرار داده اند و در باب رفتن برای زیارت تعزیه‌ها
ارشاد فرمودند که اگر تعزیه یا ضریح مبارک تصور نموده بهمان ادب روند مضائقه ندارد و اگر بالش
و کاغذ فقط خیال کرده برای سیر روند نباید و مقام زیارت را سیر گفتن موجب خطا است در میان
همین گفتگو شخصی عرض نمود ضریح مبارک خاص یک است و این تعزیه‌ها هزاران اند تعظیم و ادب
چگونه شود فرمودند که در کعبه شریف خانه خدا یک است و نقل آن هزارها مسجد اند چگونه تعظیم آنها بجا آرند
حکایت در مراتب تفضیل صحابه کرام هر کس که پیش سید صاحب ارشاد میشد که نزد ما همه اصحاب

دلی ہای مصری اند در مراتب اعلی و ادنی اصحاب مراتب هم تمیزی نیست و ایشان ارشاد میشد که از فرقه ثانیه
درین باب هرگز هرگز گفتگو نباید ساخت چرا که بوقت گفتگو سنی و رافضی بهم خواهد بود که آن کلام بگویم
که فضیلت خلفای ثلاثه بر حضرت امیر علیه السلام ثابت شود و شیعه فضیلت جناب امیر را بیان قبایح
قباحات اهل سنت که هرگاه سنی نام صحابه کرام رو برو شیعه بر زبان خواهد آورد فوراً آن هر دو جای اصحاب تبرا خواهد گفت
گویا باعث تبرا سنی شده علاوه بر آن از منهیات این و آن هر گروه قول نخواهد گردید لهذا امر و سلیم را
باید که درین باب اصلاً گفتگو نکنند فقط حکایات. در سال آخر عمر شریف بیست عشره محرم الحرام روز جمعه اتفاق افتاده
بود بعد فراغت نماز جمعه آنحضرت بر بستر مبارک دراز شده از مریدین و معتقدین حاضرین وقت
شهر که کربلا بیان میفرمودند چنانچه مولوی محمد نور الله کتاب ده مجلس در پیش آنحضرت میخواندند و
آن حضرت بگوش حق نیوش سماعت فرموده آبدیده میشدند درین اثنا مولوی محمد الدین [illegible]
مرید خاص را ارشاد فرمودند که اندکی خاک بیار عرض نمود که در اینجا خاکی یافتن نیاید فرمودند که جای
گل ریحان بسیار اند یک کلوخ را سائیده زود تر نزد من آر که آنحضرت را حاجت آنجا تشریف می بود
چنانچه مولوی مذکور زود کلوخی را سائیده قریب زینه مسجد شریف پیش آنحضرت نمود آنحضرت آن
خاک را از دست مبارک گرفته بر سر مبارک که برهنه بود انداختند بوقت شام میان تاج الدین صاحب
و محمد حسین خان صاحب که از مریدان خاص بودند عرض نمودند که امروز که از آنحضرت حرکتی بوقوع آمد
مایان را خیلی تعجب رو نمود فرمودند که روز شهادت امام حسین علیه السلام حضرت ام سلمه در مدینه
منوره خوابی دیدند که رسول صلی الله علیه وسلم شیشه خون در دست و برهنه سر و ریش مبارک گرد آلود
می آیند حضرت ام سلمه عرض نمودند که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من در دنیا بدین صورت
آنحضرت صلعم را گاهی ندیده بودم امروز چه واقعه پیش آمد فرمودند که اینوقت من در کربلا در مقتل
حسین بوده بودم هرگاه که خبر شهادت در مدینه منوره رسید همان وقت بود که در خواب دیده بودند
در جواب آن باز محمد حسین خان صاحب عرض نمودند که معامله خواب با سنت پیغمبر توان گفت
فرمودند که نزد ما خواب حضرت ام سلمه همین مشابهت است این سنت که از من باقی بود ادا کردم
و آنهم دستور حضرت مولانا بود تدریجی از تماشهای لنگر حسینی جلب فرموده ترک می نمودند حکایت
شب عاشوره بعد نماز تهجد که در آن وقت آواز نوحه ها بگوش آنحضرت رسید فرمودند که این نوحه

حاضرین عرض نمودند که صبح یوم عاشورا است این نوحه مومنین شیعه است ارشاد گردید که اگر حق تعالی این نوحه
اینها را قبول فرموده بهشت را بر گریه امام حسین علیه السلام موقوف داشته شیعه ها از سنیان بازی بردند
حاضرین باز عرض نمودند که نوحه اینها خلوص دل نیست فرمودند که از سنیان اینقدر هم نمیشود حکایت
روزی ارشاد گردید که علمای ظواهر را عجب دین اسلام است که هر کسی را که میخواهند کافر میسازند و هر کرا میخواهند
مومن چنانچه اگر کسی این افترا بجانب عالم بگوید که چوقی اوقی قائل این قول را کافر نوشته اند چرا که عالم
وارث النبی است در حق او این کلمه اهانت است و هرگز در شمر ملعون که نواسه رسول صلی الله علیه
وسلم را ناحق ذبح کرده اطلاق کفر کردن نمی توانند در همین تذکره میفرمودند که هر گاهی که شمر ملعون
بر سینه مبارک حضرت امام علیه السلام برای ذبح کردن سوار بود شخصی از آن مردود گفت که تو شمر این را
نمی شناسی که این حرکت بجا میکنی آخر او هم از عمامه خود کاغذ استفتا مهر و مهر علمای آن وقت پیش او
انداخت مولانا صاحب میفرمودند که اکثر کتب قدیم ازان علمای هستند حق تعالی از فضل و عنایت خود
ما را از ملاحظه آن محفوظ داشته است حکایت شخصی از مولانا پرسید که از روی خدمت و وجود
میان امام حسین علیه الصلوة و یزید پلید مغایرت هست یا نه ارشاد گردید که مثل گل و خار ذات حضرت
مثل گل است و یزید پلید مثل خار هر دو از یک درخت اند فقط حکایت روزی محمد حسین خان صاحب از
حضرت مولانا استفسار نمودند که در باب شفاعت یزید ملعون چه میفرمایند اول حکایت ارشاد فرمودند
که بروز عید الضحی امام اعظم علیه الرحمه پوشاک تبدیل نموده برای نماز عید بجانب مسجد تشریف میبردند
شخصی از بام خود توکره خاک و خاشاک بر امام اعظم علیه الرحمه انداخت چنانچه پوشاک آنحضرت بخش
بدن مبارک گرد آلوده گردید حضرت امام متحمل شده فرمودند که امروز طاقت قصاص از تو سه وجه میدارم
یکی اینکه اگر انتقام به خلیفه وقت بسازم او ترا از جان بکشد دوم شاگردان من برای تو کفایت می کنند
سوم اینکه در بازوی خود قوت دارم که ترا سزا دهم باینهمه وعده می کنم که بروز حشر اگر مرا وقتی من روبرو
خدا گویم پذیرا و منظور خواهد شد اول شفاعت تو خواهم ساخت و حضرت امام حسین علیه الصلوة بنسبت حضرت
امام اعظم هزاران هزار تحمل جور و ستم و صبر و شکیبائی و حوصله بلند و ظرف وسیع میداشتند چه عجب اگر
وهم شفاعت فرمایند لیکن عادت الهی است که هر کسی از مقبولان درگاه او خصومتی سازد حق تعالی
ایمان او را سلب میکند اگر ایمان او را حق تعالی رد کرده است حضرت امام خلافت مرضی خدا شفاعت او

هرگز نخواهند فرمودند حکایت روزی از حضرت مولانا پرسیده شد که این غذای اقل قلیل که حضرت
یکبار در هشت پاس میخورند موجب چیست رغبت نمیشود یا عمداً تقلیل میفرمایند ارشاد شد که در ایام
جوانی که زمان رغبت و قوت هاضمه می باشد شکم سیری میسر نیامد و الحال که از عنایت الهی همه نعمات میسر است
قصداً شکم سیر نمیخوریم بلحاظ اینکه مبادا در تمام عالم کدام سید گرسنه مانده باشد و همین نیت تمام عمر بچارپائی
آرام نکرده ام که مبادا در تمام جهان کدام سید بر زمین افتاده باشد فقط سبحان الله زهی همت علیا و زهی
نیت عظمی احدی را دست نداده باشد حکایت شیخ مظفر علی زبانی میان نهار حسین الخ اولاد
امجاد حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره العزیز ناقل اند در عهد یمین الدوله نواب سعادت علیخان
بهادر حضرت مولانا قدس سره در مسجد مخدوم شاه مینا صاحب رضی الله عنه سکونت میداشتند در ان زمان
مولوی ذو الفقار علی صاحب ساکن دیوی و دیگر علمای منکرین وحدت وجود استفتای تکفیر مولانا
ممهور علما طیار کرده معه عرضی خود بحضور نواب سعادت علی خان بهادر فرستاده استدعای کردند که مولوی
عبد الرحمن مردم شهر را گمراه می کند او را اخراج باید کرد نواب یمین الدوله آن عرضی را بمولوی سدن خان صاحب
استاد خود ملاحظه کنانیدند مولوی سدن خان صاحب گفتند که اینچنین عالم نادر الوجود احسن اتفاق در شهر
وارد است کسانی فتوی تکفیر شان میدهند آنها را حکم شود که پیش او شان رفته تحقیق ایمان بکنند یا او شان
را الزام دهند وزیر الممالک فرمود که اگر اینچنین عالم اند در اینجا بیایند تا که من نیز مستفید شوم مولوی سدن خان صاحب
گفتند که او شان از بادشاه و وزیر کاری ندارند بیاد خدا در مسجد مشغول می باشند وزیر الممالک گفتند که
از طرف من شما بخدمت شان رفته جواب دو سخن پرسیده بیایید ببینم که چه میگویند چنانچه مولوی سدن خان صاحب
آمده از طرف نواب وزیر الممالک دو سوال کردند اول اینکه در مثنوی مولوی معنوی در قصه پهلوان بارزن
حضرت امیر علیه السلام آمده است ۵ او خدو انداخت بر روی علی * افتخار هر نبی و هر ولی * افتخار هر
چگونه شان میتوانند پس معنی بیت مذکور چیست حضرت مولانا بجواب فرمودند که جای فخر نبی بدین طور
بوده که حضرت امیر علیه السلام فانی فی الرسول بودند و قاعده مقرری صوفیه کرام علیهم الرضوان است
که همه صفات منفی در فانی سرایت میکند اعنی فانی متصف بصفات منفی میشود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
افتخار هر نبی بالاتفاق بودند پس حضرت امیر بسبب فنا فی الرسول جای فخر نبی شدند سوال دوم
این بوده که سلطان العارفین بایزید بسطامی موحد بودند و حضرت امام حسین علیه السلام زیاده از او شان

پس بچه سبب تیر و خنجر بر جسم بایزید کارگر نشد و بر جسد مقدس و مطهر امام همام شد بجواب این سوال حضرت مولانا
ارشاد کردند که حضرت امام حسین علیه السلام دریای توحید و عرفان بودند و بایزید قطره ازان دریا لیکن فرق
دقیق است در میان مراتب عشاق بایزید خود را فنا کرده در هستی خدا پناه گرفت خدا او را محفوظ داشته
قاتلانش را مجروح کرده و در خانه هستی امام حسین علیه السلام خدا خود نزول فرموده بود که بشکرانه آن امام حسین علیه السلام
سر خود نثار کردند صلوة الله علیه و آله الکرام میگوید که نواب سعادت علی خان بهادر باستماع جواب دو سوال
بدل و جان معتقد گردید و بقصد زیارت حضرت مولانا بحیله ملاحظه مکان هوائی مهره که متصل درگاه بود تشریف
آورده حکم کردند که خبر بیارند که مولانا کجا هستند مولانا از نظر مردم غائب شدند و نخواستند که با وزیر الممالک
دوچار شوند فقط

لمعه ششم نور ثالث در ترک غذای حیوانی و طلب غذای روحانی و در بیان منافع کم خوری و مضار پرخوری و در مذمت جمع مال دنیا برای درویش

باید دانست که
گرسنگی اصل الاصول عرفان یزدانی و سبب استعداد روح برای حصول اسرار ربانی و سیری موجب سرکشی
نفس و طغیانی و پرخوری وظیفه هوای شیطانی است بحکم آنکه الجوع طعام الانبیا گرسنگی بلا ریب پرده
غفلت از بصر بصیرت برمیدارد و خلو معده باعث شده روح طالب را آماده عروج عالم علوی میسازد جناب
مولانا میفرمودند که خلاصه مثنوی شریف مدح کامل و ترغیب ترک خورش است و بس چنانچه بعضی اشعار
حضرت مولوی معنوی قدس سره العزیز درین باب نشان داده ❊ مثنوی ❊ گر تو این انبان ز نان خالی کنی
پر ز گوهرهای اجلالی کنی ❊ طفل جان از شیر شیطان باز کن ❊ بعد از انش با ملک انباز کن ❊ تا تو تاریک و
ملول و تیره ❊ دانکه با دیو لعین همشیره ❊ گر ز شیر دیو تن را وا بری ❊ در فطام او بسی نعمت خوری ❊ نان
گل است و گوشت کمتر خور ازین ❊ تا نمانی همچو گل اندر زمین ❊ آلت اشکار خود جز سگ مدان ❊ کمترک
انداز سگ را استخوان ❊ زانکه سگ چون سیر شد سرکش شود ❊ کی سوی صید شکار خوش رود ❊ نفس فرعونیست
هان سیرش مکن ❊ تا نیارد یاد ازان کفر کهن ❊ گر نباشد جوع صد رنج دگر ❊ از پی هیضه بر آرد از تو سر ❊ رنج
جوع از رنجها پاکیزه تر ❊ خاصه در جوع است صد نفع و هنر ❊ رنج جوع اولی بود خود زان علل ❊ هم بلطف و
هم بخفت هم عمل ❊ رنج جوع از رنجها آسان تر است ❊ زانکه نفس پیش خرس کمتر است ❊ جوع خود سلطان
داروهاست هین ❊ جوع در جان نه چنین خوارش مبین ❊ جمله ناخوش از مجاعت خوش شده است ❊
جمله خوشحالی مجاعت نارواست ❊ جوع مر خاصان حق را داده اند ❊ تا شوند از جوع شیر زورمند ❊ جوع رزق

جان خاصان خدا است ٭ کی زبون همچو تو گیج ترگداشت ٭ تو نئی زان نازنینان عزیز ٭ که ترا دارند بی جوز و مویز ٭ باش فارغ تو از آنها نیستی ٭ که درین مطبخ تو بی نان بیستی ٭ تنگ دار و این گلو با جهان خاک خوردی کاشکی حلق و دهان ٭ فائده در تنبیه الغافلین از ابو سلیمان دارانی قدس سره منقول است که سیری شش چیز بار آرد یکی بی حلاوتی طاعت دوم نقصان حفظ سوم قساوت قلبی و بیرحمی بر خلق چهارم کسالت و کمالت تن چنانکه عبادت بر وگران شود پنجم غلبه شهوت ششم سستی عزم و نیز فرموده که هر چیز برای نگاری است و زنگار دل سیری است و مطابق آن حضرت مولانا اشارت میفرمایند ٭ چون میشوی سنگ میشوی ٭ تند و بپیوند و بارگ میشوی ٭ چونکه خوردی سیر مرداری شدی ٭ بیخبر چون نقش دیواری شدی ٭ چون دمی مردار و دیگر دم سگی ٭ چون کنی در راه شیران همتگی ٭ پس سخن در رفتن که غذای جان چه چیز است و غذای نفس چیست و غذای روح و نفس غذای تن میشود یا نه فرموده اند که غذای جان همچو ملائک نور حق است و غذای نفس لذت از هر چیز که می یابد و غذای جسم از ماکول و مشروب هر چه جزو بدن و بدل ما یتحلل میگردد و نور که غذای جانست غذای جسم اولیا نیز میشود لهذا جسم ایشان حکم روح پیدا میکند چنانکه روح نقصان بسبب خاک در لذات نفسانی حکم جسم پیدا میکند بنابران مقوله اولیاست که اجسادنا ارواحنا یعنی جسمهای ما مثل ارواح ما لطیف میشوند و نور حق غذای آن میگردد احتیاج بغذای جسمی که ماکول و مشروب کثیف است نمیماند بعلت اینکه در گرسنگی سیری می یابد و از سیری شکم گرانی روح می بینند پس بمعنی الجوع طعام الصالحین از زبان صادق و یقین کامل حاصل میشود پس ازین یقین رغبت بغذای روحانی و لذات اخروی از عالم غیب می افزاید و نفرت از دنیا و لذات آن پیدا می آید و از همینجا مله قوت ایمانی دست میدهد و نفس از مکاید شیطانی میرهد چنانچه در بیان همین مراتب حضرت مولوی معنوی قدس سره العزیز فرموده اند مثنوی گر نگشتی دیو جسم آن اکول ٭ اسلم الشیطان نفرمودی رسول ٭ دیو زان لوتی که مرده میشود ٭ تا نباشد مسلمان کی شود ٭ دیو بر دنیاست عاشق کور و کر ٭ عشق را عشقی دگر ببرید سر ٭ از نهانخانه یقین چون میچشد ٭ اندک اندک رخت خود آنجا کشد ٭ یا حریص البطن عرج هکذا ٭ انما المنهاج تبدیل الغذا ٭ چون ملائک تسبیح حق را کن غذا ٭ تا رهی همچون ملائک از اذا ٭ در مذمت جمع مال دنیا برای درویش ارشاد شد که اصحاب صفه درویشان با تجرید و تفرید بوده اند آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را میسر می آمد برای خورد و نوش ایشان میدادند و هر گاه چیزی غنیمت یا

فتوح می آمد اصحاب صفه را و دیگر صحابه ذوالاستطاعت برای مهمانی حصه سه میداد و هر قدر که باقی میماند
آنحضرت شریک طعام خود میکردند منجمله آنها شخصی فوت کرد عند الغسل در پارچه او یک اشرفی برآمد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم را خبر کردند آنحضرت فرمودند که آن شخص را غسل و کفن داده مع اشرفی پیش من بیارند هرگاه
آوردند اشرفی را در آتش سرخ ساخته در پیشانی او داغ کردند دیگر صحابه ذوالاستطاعت ترسان و لرزان
شده عرض کردند که یا رسول الله ما زیاده ازین مال داریم ارشاد شد که شما عیال و اطفال دارند شما را بطرف
مال احتیاج است و اینکس و [illegible] نبود و حاجت لابدی او برپا بود او را نگاه داشتن خفیه و صرف نکردن در راه
خدا مستوجب وعید الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم
وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون شده لهذا خواستم که از عذاب عقبی محفوظ ماند سزای مذکور درینجا دادم
ازین حکایت معلوم میشد که نزد مرد متوکل چیزی از جنس مال برسد از صرف نماید و به نیت زاد راه حج وغیره کار خیر
نگاه دارد خود را امین شمارد و تعذیب مذکور از رحمة للعالمین بظهور آمد بنابر نفرت جبلی از مال و متاع دنیاوی
همین است انچه در احادیث از حالات آنحضرت در تخصوص وارد گشته از انجمله یک حکایت اینکه روزی
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد فراغ نماز عصر بلا توقف مضطربانه برخاستند و صفوف مصلیان را شگافته اندرون
خانه رفته بعد لحظه تشریف آورده بجای خود نشستند صحابه سبب تحرکت و اضطراب پرسیدند فرمودند که امروز
انچه مال غنیمت آمده بود همه را تقسیم نمودم اینقدر یادم آمد که یک درهم در خانه ام باقیست بر من شاق آمد
که شب در خانه ام باشد لهذا آنرا داده آمدم فقط حکایت دوم ازانجمله اینکه حضرت خدیجة الکبری رضی الله
عنها بسیار مالدار بودند هرگاه در نکاح صلی الله علیه وسلم آمدند شبی اول گذشت صباح آن حضرت صلی الله
علیه وسلم را کمال محزون یافتند یعنی که آثار ملال بر چهره مبارک نمایان بود حضرت خدیجه گمان بردند که شاید
ملال آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جهت افلاس است عرض کردند که یا رسول الله سبب محزونی چیست اینهمه
مال و متاع که نزد من موجود است فدای شما آنحضرت صلعم فرمودند که بالعکس فهمیدی ملال من صرف بتحویل شما ست
هرگاه اینمعنی بر حضرت خدیجه متحقق شد تمامی مال و متاع را الله بجارت دادند حتی که بستر خواب باقی نگذاشتند
آنروز بر بستر خالی خواب کردند تا اینکه نشان بوریا بر پشت مبارک آن معصومه نمودار گردید ازانوقت
عشق و محبت با جناب محمد صلعم روز افزون گشت چنانچه در زندگی شان نکاح دیگر نکردند با وصف اینکه
ضرورت بود زیرا که هر نبی را قوت باه چهل مرد میباشد و پیغمبر صلی الله علیه وسلم را قوت چهل نبی بود

دیگر اینکه حضرت خدیجه بعمر چهل سال بحالت بودن ثیبه در نکاح آنحضرت که بست وپنجساله بودند آمده بود تلاش و
اشتیاق زن باکره هر کس را میباشد مگر آنحضرت بنظر اینکه خلاف مرضی حضرت خدیجه نخواهد بود نکاح دیگر تا زندگی
شان نکردند فقط سوم حکایت از آنجمله اینکه در حدیث آمده است که حب الدنیا راس کل خطیئة ترک الدنیا
راس کل عبادة و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند که از زمان پیدا کردن حقتعالی گاهی بروی نظر
رحمت نکرده است و خدای عزوجل بحبیبت او خبر داده که دنیا اگر برابر پر پشه قیمتی داشتی یک شربت از آن
بکفار ندادم چون حبیبش بود در حقیقتش پیشینیان افتاد خلاصه پیچ فرکث ... بار دنیا که واقع شده است مراد
از آن حب دنیاست نه نفس مال و اسباب دنیا اگرچه اسباب موجب غفلت دنیاست لیکن بکمال متمکنان
که مرد خود را غافل نگرداند و حب آن بقدر ذره در دل نیاید **س** . چیست دنیا از خدا غافل بودن ٭
نی قماش و نقره و فرزند و زن لمعه اول در ذکر معنی و تفسیر آیات که در آنحضرت مولانا قدس سره
بر دیگر علما تفرد و استفتد از آنجمله تفسیر کلمه طیبه است اصل ملفوظ حضرت مولائی و مرشدی در
تعلیم علم توحید و مسئله وحدت وجود معنی کلمه طیبه است که در آن بر جمله علمای زمانه تفرد داشته اند و ضمن بیان
آن معنی غلطی های فاحش اکابر علما ثابت کرده اند و از مدت چهل یا پنجاه سال کلمة الحق حضرت عالم
غلغله انداخته و از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال شهرت یافته مگر احدی از علما با وصف کوشش بسیار
رفع اغلاط خود یا تخطیه صحیحه معنی مولانا کردن نتوانسته **س** . شور شیرینی لب های شکرگفتار ت ٭
ریخته بر دل مجروح نمکدانی چند ٭ قال رضی الله عنه فی رسالته عدیم النظیر کاسرة الاسنان عرفت ندان شکسته
الكلمة الطيبة لا اله الا الله رد لزعم العكس هو الكلمة الخبيثة المذكورة في القرآن اى لا شئ من جنس الا له الممكنة
غير الله وكل اله من الجنس المذكور الله فيلزم من عبارة النص ودلالتها لا موجود الا الله اى لا موجود غير الله
وكل موجود الله اذ لا فارق بين موجود وموجود آخر واعلم انه قد غلط فی لا اله الا الله اكابر العلماء شرقا وغربا
سابقا ولاحقا من المحدثين والمفسرين والمجتهدين والمقلدين والمتكلمين والمتفقهين غلطا فاحشا من وجوه
ترجمه لا اله الا الله نیست هیچ شی از اله ممکنه غیر خدا مگر خدا است یعنی این اله ممکنه غیر خدا نیست بلکه این اله ممکنه موجود غیر
الله نیست بلکه عین الله هستند و چونکه معلوم شد از عبارة النص که هیچ الهی از اله ممکنه غیر الله نیست بلکه
الله هست معلوم شد از دلالت النص که همه چیز و راه اله ممکنه غیر خدا نباشد بلکه خدا باشد بعدم الفارق
بین ممکن و ممکن آخر پس حاصل شد از عبارة النص و دلالة النص معنی کلمه لا اله الا الله یعنی نیست

هیچ معبودی محسوس باشد یا معقول شریک باشد یا بغیر الله بل الله که مبراست و در لغت فارسیه یهله وست
انتهی بلفظه رضی الله عنه هرچند شرح و بیان این کلام معجز نظام بدلائل قاطعه و براهین ساطعه در مفتاح التوحید
و تهذیب العقل و کلمة الحق و کاسرة الاسنان عرف و دندان شکن رسائل مصنفه حضرت مولانا موجود است
لیکن از آن فیضیاب نخواهد شد مگر عالم معقول و منقول و ماهر فروع و اصول که ایمان را از کتاب و سنت
فهمیده باشد و باینهمه حقتعالی او را حسن عقیدت از انبیا و اولیا داده باشد والانبیاء علیهم السلام و مقتدیان
و اکابر و تابعین به نیت رو... ... و به دولت ایمان هم نرسیدند بدیگر کمال چه رسد اگرچه راقم
درین ملفوظ شریف جرأت افزایش کلام بارشاد مرشدی و مولائی نکرده است مگر در ذکر کلمه طیبه
اجازت آنحضرت برای تشریح کلام معجز نظام می یابم اول اینکه در نور مطلق شرح کلمة الحق بقدر تفصیل احکام
و تصریح مقال که نوشته بودم جناب مولانا قدس سره العزیز آنرا پسند فرموده سبقاً سبقاً درس آن هم
میدادند دوم اینکه در آغاز کاسرة الاسنان امر میفرمایند آعدذکر ایمان لسان ذکره هو المسک ما کررته
یتضوع بنابر آن به نیت افاضه تام از کلام معجز نظام و بقصد تفهیم عوام تفصیل آن اجمال اجب افتاد
تا از آن حقیقت توحید و شرک بر عالم و غیر عالم مثل آفتاب روشن گردد باید دانست که کلمه طیبه برای
اثبات توحید و ابطال شرک نازل شده است و لفظ توحید مصدر باب تفعیل است و حد یوحد توحیداً
و خاصیت باب تفعیل نسبت است چنانکه در تصریف خوانده باشی و معنی نسبت اضافت یک شیئ
خاص است بطرف کسی کردن همچو تسبیح نسبت مقوله سبحان الله بطرف خدا کردن همچنین تکبیر الله اکبر
گفتن تهلیل نسبت لا اله الا الله بخدا کردن همچنین توحید نسبت الله واحد بخدا کردن است لیکن
این نسبت باعتبار لحاظ و حیثیت معتقدین بر سه قسم است یکی توحید ذاتی دوم توحید شرعی سوم
توحید واقعی و تحقیقی یعنی در نسبت مقوله الله واحد اعتقاد وحدت و یکتائی خدا در کدام صفت
می باید بعضی کسان موحد بتوحید ذاتی اند یعنی اعتقاد میدارند که خداوند عالم در ذات خود یگانه
و یکتاست چنانکه عوام میگویند که خدا ایک هی اور محمد برحق نبی یعنی سوبت خدا نهین هین و این قسم
توحید برای ایمان کفایت نمیکند زیرا که مشرکین و کفار نیز باین معنی اعتقاد وحدانیت خداوند وحده
لاشریک فی ذاته میگویند نتیجه و فائده توحید ذاتی اینست که موحد بتوحید ذاتی منسبت ثنویه چنانکه
که قائل بیزدان و اهرمن اند بهتر است لیکن شرعاً کافر است بسبب حاصل نکردن توحید شرعی و توحید ...

آنست که خداوند سبحانه که مدار شریعت بر کلام اوست در کلام خود خبر داده باشد که بوحدانیت من فلان
صفت ایمان باید آورد چنانکه فرمود انما الله اله واحد والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و کسی را
در فلان صفت شریک من نباید کرد چنانکه فرمود فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک
بعبادة ربه احدا و لا اله الا هو خالق کل شیء فاعبدوه یعنی هر که امید دارد دیدار رب خود را پس باید که
بکند کارهای نیک و شریک نگرداند در عبادت من کسی را درین ایات یک صفت عبادة را در توحید
و شرک خدا الله تعالی متعین کرد که نیست معبود مگر معبود واحد نیست معبود شما واحد است یعنی لائق
پرستش نیست مگر حاکم واحد که خالق هر چیز است صرف همان را عبادت کنید و کسی را در عبادت
او شریک نگردانید و هر که در معبودیت خدا دیگری را شریک گرداند او مشرک است پس توحید و شرک
هر دو درهمین صفت عبادت منحصر شدند پس سوای اعتقاد معبودیت غیر خدا شرک شرعی نخواهد بود
و در هیچ کدام فعل از افعال جوارح و نتیجه و نهایة توحید شرعی محفوظی جان و مال معتقد آن در دنیا
و امید نجات در آخرت است لیکن درین توحید شرک خفی که زعم غیریت است باقی میماند چون علما
و هابیه این توحید و شرک را از قرآن و حدیث نفهمیدند بر اکثر افعال جوارح مثل طواف قبور و سجده
تحیت و تعظیم قبر سیوم و دهم و چهلم بست و تعزیه داری و استماع غنا و غیرها اطلاق شرک نموده‌اند ندانستند
که شرک نقیض توحید است و در توحید خدا صرف یک صفت عبادة معتبر است پس شرک نیز منحصر
درانکه غیر خدا را بدل خود معبود یعنی حاکم مستقل که خالق زمین و آسمان است اعتقاد کند یا اصنام غیر
غیر خدا را اله بگوید و سوای اقرار یا اعتقاد الوهیت و معبودیت غیر هیچکدام فعل از افعال جوارح
شرک شرعی نیست پس بسبب نفهمیدن این معنی از قرآن و حدیث بسیاری از علما و عقلا گمراه شدند
و تمام عالم را بزعم خود مشرک گردانیدند ضلوا فاضلوا و اقوام کثیرا قسم سوم توحید تحقیقی و نفس الامری که
مدلول لا اله الا الله باشد عبارت است از اعتقاد وحدانیت خدای سبحانه در صفت وجود و نفی غیریت
از هر موجود یعنی بنسبت مقوله ابتدا واحد سجدا اعتقاد میکند که لا اله الا الله یعنی نیست هیچ موجودی
غیر الله و هر چه هست الله هست حضرت مولانا قدس سره الاقدس را در شرح و بیان تحقیق معنی اخیر
است که سوای مولانا احدی از علما و عرفای پیشین این معنی را از قرآن و حدیث بیان نکرده و نوشته
است اگرچه اعتقاد نفی غیریت داشته باشند چنانچه از کلام بعضی عرفا مثل شیخ اکبر و غیره بیان

نگذاشت ۞ لاجرم عین جمله اشیا باشد ۞ وعلی ہذا القیاس بسیار اقوال اند که اعتقاد نفی غیریت از کلام ایشان مفهوم میشود لیکن نمیدانند که از کلمهٔ نفی غیریت چگونه مفهوم میشود اینمعنی موقوف بر فهمید ترکیب صحیح کلمه است از قواعد نحو و اصول و معانی و بیان و علمای ظواهر آن ترکیب صحیح فهمیدن نتوانسته هرچه نوشتند در آن غلطی ها فاش کردند وجوه غلطی علما و دلائل تفرد علما و دلائل تفرد مولانا در کاسرة الاسنان و در کتاب هدایة المعلمین تصنیف اینخادم مولانا مشرح و جامع مندرج است هرکه مشتاق باشد ملاحظه نماید اما خلاصه ترکیب مجوزه علمای ظاهر و فساد معنی آن دلیل ... ترکیب مجوزه مولانا و خوبی صحت آن بیان کرده می آید ترکیب علمای که از هدایة النحو تا مسلم الاصول نوشته اند اینست لا اله موجود الا الله یعنی نیست هیچ موجود مگر الله یعنی لا نفی جنس و اله اسم آن و موجود خبر لا محذوف است پس حاصل ترکیب مذکور اینست که صفت وجود مسلوب است از هر معبود حق یا باطل و الا الله مستثنی است از ضمیر که راجع است بطرف موجود پس لازم آمد که هیچکدام معبود موجود نباشد بجز خدا و اینمعنی صریح البطلان است زیرا که معبودان باطل هیچ اصنام وغیره موجود اند پس سلب کلی وجود از هر یک موجود چگونه صحیح باشد پس کذب صریح لازم می آید اکابر علما برای رفع کذب بتصحیح معنی معبود اله را بمعنی مستحق العبادة مراد داشتند تا هم رفع کذب نگردید زیرا که از مستحق العبادة اگر مستحق زعمی مراد است اصنام مستحق زعمی کفار موجود اند سلب کلی وجود از ایشان باطل است و اگر مستحق العبادة نفس الامری مراد است مستحق نفس الامری خدای سبحانه است پس حاصل معنی این شد که نیست اله مستحق العبادت که واجب الوجود است مگر خدا که همان واجب الوجود است پس نفی و اثبات هر شیٔ واحد واقع شد در نصورت سلب الشیٔ عن نفسه لازم آمد و این صریح البطلان است پس معلوم شد که تقدیر موجود بجای خبر غلطی فاحش است از علما و ترکیب حضرت مولانا قدس سره العزیز اینست لا اله غیر الله الا الله یعنی نیست هیچ معبود ممکن غیر خدا الا الله یعنی اگر تو معبود غیر الله میدانی آن غیر نیست بلکه عین خداست پس از عبارة النص غیریت معبود ممکن با خدا ثابت شد و هرگاه معبود ممکن عین خدا شد ممکنات دیگر که معبود نیستند نیز عین خدا شدند زیرا که فارق نیست در میان معبود ممکن و ممکن غیر معبود چون هر ممکن از معبود و غیر معبود خارج نیست و آن هر دو در لفظ وجود جمع هستند پس باعتبار دلالة النص حاصل کلمه بر آمد که نیست هر موجود غیر خدا بلکه خداست و همین است مقصود از وحدة وجود یعنی همه اوست و این کلام قصری نازل شده است برای رد زعم مشرکین سلف همه نظیر او است که حاصل کلمه شهادت همین بود و اینمعنی و تفسیر حضرت مولانا مطابق کلام خدا و رسول است صلی الله علیه وسلم

تفصیل این اجمال اینکه آیات قرانی دو قسم اند یکی محکم که تاویل پذیر نباشد دوم متشابه که تاویل پذیر باشد
و دال بر توحید واجب است که محکم باشد زیرا که از محتمل التاویل حکم قطعی ثابت نمیشود پس از آیات محکمات دال
بر توحید شانزده آیة اند اول لا اله الا الله دوم لا اله الا هو سوم لا اله الا انا چهارم لا اله الا انت سبحانک
پنجم انما الهکم اله واحد ششم ما لکم من اله غیره در مواضع عدیده هفتم هو الاول والآخر والظاهر والباطن هشتم اینما
تولوا فثم وجه الله نهم والله معکم اینما کنتم دهم والله علی کل شیء قدیر یازدهم وهو الذی فی السماء اله وفی الارض اله
دوازدهم قل هو الله احد سیزدهم ما یکون من نجوی ثلاثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک
ولا اکثر الا هو معهم چهاردهم لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا پانزدهم لو کان هولاء آلهة ما وردوها شانزدهم ما کان معه
من اله اذا لذهب کل اله بما خلق ولعلا بعضهم علی بعض و از احادیث صحاح هشت حدیث دال بر توحید و
وحدت موجود اند اول حدیث آنست که صاحب مشکوة در باب الایمان بالقدر آورده اخرج احمد عن ابی بن کعب
رضی الله عنه فی تفسیر قول الله عز وجل واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم قال جمعهم فجعلهم ازواجا
ثم صورهم فاستنطقهم فتکلموا ثم اخذ علیهم العهد والمیثاق واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی قال فانی
اشهد علیکم السموات السبع والارضین السبع واشهد علیکم اباکم آدم ان تقولوا یوم القیامة لم نعلم بهذا اعلموا انه
لا اله غیری ولا رب غیری فلا تشرکوا بی شیئا انی ارسل الیکم رسلی یذکرونکم عهدی ومیثاقی وانزل علیکم کتبی قالوا شهدنا
بانک ربنا والهنا لا رب لنا غیرک ولا اله لنا غیرک دوم حدیث سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک
وتعالی جدک ولا اله غیرک سوم حدیث کان الله ولم یکن معه غیره چهارم والذی نفس محمد بیده
لو انکم دلیتم بحبل الی الارض السفلی لهبط علی الله ثم قرأ هو الاول والآخر والظاهر والباطن حدیث پنجم
قوله علیه السلام لا تسبوا الدهر فان الدهر هو الله حدیث ششم قوله تعالی فی الحدیث القدسی کنت کنزا مخفیا
فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف حدیث هفتم در صحیح بخاری است از ابو هریره قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته فکنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی
یبصر به ویده التی یبطش بها ورجله التی یمشی بها حدیث هشتم قوله علیه السلام واصدق کلمة قالها لبید
الا کل شیء ما خلا الله باطل انتهی آیات واحادیث بر صحت معنی و ترکیب مبینه حضرت مولانا نصوصا
دال اند اگر کدام لفظ در قرآن یا حدیث موهم غیریت پیدا شد بر خلاف نصوص مذکوره پس تاویل آن
بطرف مضمون کلمه طیبه واجب است زیرا که لا اله الا الله اصل الاصول ایمان و جملهٔ اختلافات مقدم

آیات دال بر توحید شانزده آیات

احادیث دال بر توحید هشت حدیث

بر فروع و دیگر اصول است سوال اگر کسی گوید که در قسم دوم توحید شرعی اسلام جمله قائلین لا اله الا الله توحید
شرعی ثابت گشته و در زعم عرب کفار و مشرکین با اہل اسلام مساوی الاعتقاد گشتند پس تناقض لازم آمد جواب شرک
در عالم در پنج صفت یافته می شود یکی شرک فی العبادت دوم شرک فی الوجود سوم شرک فی التاثیر چهارم
شرک فی التکوین و التخلیق پنجم شرک فی الغیریت و از توحید شرعی صرف نفی شرک فی العبادة و الالوہیت
میشود باقی اقسام اربعه شرک از نفی عبادت غیر خدا بہمی خیزد و از نفی غیریت بنیاد شرک با قسامه مستاصل
میگردد چه خفی چه جلی زیرا که ہرگاه غیر موجود نشد پس ہیچ صفت عبادت و وجود و تاثیر و تکوین در غیر یافته نشد
و ہمین است سبب اعتقاد غیریت را شرک نفس الامری و نفی آن را توحید نفس الامری قرار داده ایم که از نفی غیریت
نفی جمیع اقسام شرک می شود این توحید نہایت مقامات و غایت غایات است و نتیجه آن ہمین است
که در کونین مشہود سالک نگردد الا ذات واحد حق و کبعد بعین الیقین و مشاہده وحدت الہی توحید حالی و
کشفی موسوم میگردد و سالک در نیمه ربقه تقلید که در توحید شرعی باقیانده بود و از قید استدلال که در
توحید عقلی داشت نجات می یابد و الیه اشار المولوی المعنوی قدس سره مثنوی چیست توحید خدا آموختن
خویشتن را پیش واحد سوختن ٭ چون ولت آموخت شمع افروختن ٭ آفتاب او را نیارد سوختن ٭ گر ہمی خواہی
که بفروزی چو روز ٭ ہستی ہمچون شب خود را بسوز ٭ ہستیت در ہست آن ہستی نواز ٭ ہمچو مس در کیمیا اندر گداز
و بدون اثبات توحید نفس الامری و نفی ایمان بوحدت واقعی و تحقیقی و تفصیلی ابطال شرک نفس الامری
نمی شود در ینصورت با وصف اقرار توحید شرعی غیریت نمیرود و فائده و غایت ہر یک قسم از اقسام ثلثه
توحید در صدر کتاب ہدایة الہدایا بترقیم یافته که از کمال نفی و از افنای ہستی موہوم ساختن حقیقت خود که
ہمان عرفان حق است موقوف بر اذعان توحید نفس الامری و ایقان معنی مطابقی کلمه طیبه است از انجمله
معنی آیات سوره اخلاص بود حضرت مولانا قدس سره الاقدس فرموده اند که ہر چند تمام کلام اقدس معجزه و بلاغت
است لیکن ازین سوره کمال اعجاز و بلاغت قائل غیر اسمه خدا ہر میشود که سوره مذکوره با قلت الفاظ خودش
مشتمل است بر کثرت معنی و اسرار ربانی و مثبت جمله اقسام توحید و مبطل است جمیع عقائد مشرکین و ملحدین
را اول بالاجمال ترجمه لفظی مفسره حضرت می نویسیم بعده نقل کلام دیگر مفسرین تفصیل آن خواہیم کرد تا
ناظرین را بخوبی ارشاد حضرت آگہی ہمه سید شان نزول این سوره ہمین بود که کفار قریش و گروہی یہود
از رسول صلی الله علیه وسلم گفتند ای پیغمبر کسی که دعوت میکنی او صفات او بگو تا ایمان آریم که او چه چیز است

وچه چیز زود و چیزی آشامد و خدای از که میراث گرفته و میراث او که خواهد گرفت و در کارخانه عالم مددگار او کیست
در جواب آنها این سوره نازل شد قل بگو ای محمد هو الله آنکس که از وی می‌پرسید او خدای است یعنی
خود آینده است و خدای از کسی میراث نگرفته است احد در ذات و صفات خود یگانه و منفرد است
یعنی در هر دو عالم بجز ذات و صفات او دیگری نیست الله الصمد آن خدا صمد است در لفظ صمد رد کرد
همه توهمات و معتقدات فاسده سائلین را یعنی خدای نیاز است از همه و او هست پناه نیازمندان
نخورد و نیاشامد و پاینده است که فانی نشود و نزد حضرت مولانا صمد یعنی محیط کل بوجود خود است که
آنرا در هندی ٹهوس گویند یعنی همه عالم را از وجود خود پر کرده است لم یلد نزاد کسی را رد یهود است که گفتند
عزیر ابن الله است و لم یولد نه مولود شد از کسی رد نصاری است که گفتند ان الله هو المسیح ابن مریم
و لم یکن له کفوا احد و نیست و نبوده است او را همتا و همسر رد مجوس و مشرکان عرب است
که گفتند ما اتخذ صاحبة ولا ولدا چنانچه حضرت مریم علیها السلام را زوجه خدا و ملائکه را دختران خدا اقرار داده
فقط تفصیل این اجمال اینکه این سوره را سوره اخلاص از آنجهت نامند که اعتقاد معنی این سوره خالص
میکند دل مومن را برای معرفت ذات و صفات حق و خلاص میکند او را از عقائد باطله مشرکین و
مستقیم میگرداند جان مسلمان را برای اذعان توحید چنانچه در تفسیر حسینی از امام جمال الدین سیاحی
رحمة الله علیه نقل میکند که فرقه معطله گویند که عالم را صانع نیست و فلاسفه برآنند که صانع هست اما
او را نام و صفت نیست مذهب ثنویه آنست که شریک دارد و مشبهه را اعتقاد آنست که مثال مخلوق است
یهود و ترسا گویند که او را زن و فرزند است و معتقد مغان آن ست که کفو دارد و چون بنده مومن گفت
هو از تعطیل بیزار شد چون گفت الله از گفتار فلاسفه بیزار گشت چون گفت احد از روش ثنویه برآ
شود چون برزبان راند الله الصمد از مذهب مشبهه دور شد و چون لم یلد و لم یولد خواند از یهود و نصاری
بیزاری کرد و چون و لم یکن له کفوا احد گفت از معتقد مجوس دامان پاک گردید انتهی و مثبت اتمام
توحید بر وجه است که در میان شرک و توحید نسبت تضاد و تناقض است و نقیض هر شی رفع آن
میباشد یعنی از ابطال یکی اثبات دیگری میشود پس هرگاه ابطال عقائد فاسده مشرکین و کفار
کرده شد از لفظ هو الله احد یکتائی او تعالی ذاتا و صفاتا بثبوت رسید و وحده لاشریک ثابت گردید
حکایت روزی میان مولوی قدرت الله گوپاموی و حمایت الله خان [illegible]

مولانا در سوره اخلاص مباحثه و تکرار بود هر آینه آن بالمشافهه راقم آثم بحضور مولانا رسید حضرت
مولانا پرسیدند که منشاء نزاع چه چیز است مولوی قدرت الله صاحب عرض کردند که از لم یلد و لم یولد
و لم یکن له کفوا احد و همچنین از دیگر صفات سلبی تنزیه او تعالی موافق مذهب متکلمین ثابت میشود و
وحدت وجود که مسلک حضرت است بدانست ما ثابت نمیشود حضرت مولانا بطور محاکمه و قطع نزاع
آنچنان تقریر فرمودند که مولوی قدرت الله معترف شدند و بر کرامت و اعجاز کلام حضرت مولانا حمل کردند
خلاصه آن کلام بالمعنی چنین بود که شرک در عالم در پنج قسم منحصر است یکی شرک فی العبادة دوم شرک
فی الوجود سوم شرک فی التاثیر چهارم شرک انحصار او تعالی در تنزیه پنجم انحصار او تعالی در تشبیه تعالی
در آیات توحید همچو لا اله الا الله و قل هو الله احد ابطال جمیع اقسام شرک منظور است و علمای ظواهر که
تابع متکلمین اند در توحید اکتفا کرده اند بر رد شرک فی العبادة که شرک شرعی است و رد دیگر اقسام اربعه
شرک از کلام شان مفهوم نمیشود پس علمای ظواهر چنانکه در فهمیدن معنی کلمه غلطی میکنند چنانچه قول
امام جمال الدین سیاحی رحمة الله علیه در صدر منقول شد که چون مومن احد گفت از روش ثنویه برائت
نمود و در فتح العزیز نوشته اند که احد آنست که اصلا انقسام در وی جاری نباشد پس برای اشاره به کمال
بساطت او سبحانه احد آوردند انتهی و دیگر علما نوشته اند احد فی الوهیته یعنی در خدای او دیگری شریک نیست
غلطی اینمعنی بچند وجوه است اول اینکه اصل معنی توحید همان نفی غیریت است که در کلمه طیبه ثابت شده
و لازم و واجب است که معنی دیگر آیات توحید مطابق لا اله الا الله که از اصول ایمان است باشد پس
موافق کلمه طیبه و دلائل آن از قرآن و احادیث صحاح که در لا اله الا الله مذکور شده مراد از احد
وحدة ذات او سبحانه تعالی در وجود است یعنی الله تعالی یکتا ست در وجود که بغیر او موجود نیست که
معنی هندی آن اکیلا است و اینمعنی مطابق است به حدیث صحیح بخاری کان الله و لم یکن معه غیره
و گمان نباید کرد که این حدیث حکایت از الست یعنی قبل تخلیق عالم همراه خدا غیری نبود و الحال همچو هزار
عالم غیر او موجود شدند زیرا که افعال ناقصه در الهیات بمعنی دوام و استمرار مستعمل اند منسلخة الزمان
یعنی ماضی و مستقبل در ذات و صفات خدا مراد نباشد همچو کان الله علیما حکیما و کان الله سمیعا بصیرا
و در همین معنی حضرت مولانا را بر دیگر علمای تفرد است زیرا که کفار و مشرکین سوای نصاری و ثنویه که در
رد آنها سوره اخلاص نازل شد مدعی تعدد واجب الوجود نبودند بلکه وحدت واجب نزد کفار هم

هم مسلم بود و الله تعالی ابلغ البلغاست الفاظ خواهد کرد کلامیکه مخاطب منکران نباشند بلکه مزعوم کفار غیریت
عالم با خدا بود چنانچه همه علمای متکلمین تر عالم را بما سوی الله تعبیر میکنند یعنی اعتقاد آنها همین دارند که کل شیء
غیر الله و در دعوی غیریت هر شی تعدد و کثرت موجودات مقابل وجود واجب لازم آید یعنی در عالم موجود
بدو قسم گرد یکی واجب دوم ممکن در لفظ احد خدا تعالی نفی وجود دیگر کرده او سبحانه در وجود یگانه است دیگری
در وجود شریک او نیست این توحید مطابق مضمون لا اله الا الله شده باقی ماند شبه اینکه لم یلد ولم یولد معلوم
میشود که والد و مولود غیر او باشد و همچنین از لیس کمثله شیء و لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و کذا لا تأخذه
سنة و لا نوم و هو یطعم و لا یطعم از صفات سلبی مظنه انحصار در تنزیه ناشی میباشد جوابش اینکه نفی صفات
در کلام مجید بدو سبب واقع گشته است یکی بجهت دفع مظنه انحصار یعنی اگر ذات خدا در اقسام والد و مولود نام
و نقصان وحی و میت و قادر و عاجز منحصر نیست اگر بوالدیت و مولدیت متصف کرده شود لازم آید که اشیائیکه
در آن توالد و تناسل نیست مثل ملک و افلاک و حجر و شجر غیر خدا باشند پس سلب صفات مذکوره بنظر عدم انحصار
ذات در صفات منفیاست نه آنکه والد و مولود غیر خدا است دوم اینکه اتصاف او سبحانه بجمله اضداد او در دو مرتبه
است اطلاق و تقیید پس بنسبت صفات ثبوتی بنظر مجد و شرف نسبوی مرتبه اطلاق است همچو وجوب و قدم
و علم و قدرت و نبودن مدرک و محسوس و بنسبت صفات سلبی همچو لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد سوی او
بنظر تقیید است پس او سبحانه در مرتبه اطلاق منزه و بیچون و بیچگون وحی لا یموت است و در مرتبه تقیید مثبت
و حادث و میت و نائم و والد و مولود و جواز اطلاق و عدم اطلاق بعضی اسماء در بعض بامر شارع منحصر است
فقط منجمله آن آیات آیه کریمه لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر است که در معنی آنحضرت مولانا قدس سره
را بر دیگر علما ترجیح و تفرد است ترجمه علما اینست نیست مثل خدا هیچ چیز و اوست شنوا و بینا میگویند لیس کمثله
شیء دلالت میکند بر تنزیه و هو السمیع البصیر دلالت میکند بر حصر سمع و بصر در ذات او سبحانه یعنی مثل خدا چیزی
نیست و اوست بینا و شنوا فقط حضرت مولانا بر چنین اعتراض میکردند بدو وجه اول اینکه مراد از نفی
مثلیت اگر بجمیع وجوه است یعنی بجمیع صفات کمال مثل خدا دیگری نیست کلام حق است منکران
کسی نبود که در رد او کلام مذکور نازل شده باشد حتی که کفار مشرکین عرب نیز اقرار میکردند که واجب الوجود
در صفات خود کامل است و دیگری مثل او نیست پس القاء کلامیکه مخاطب منکران نباشد عبث و لغو است
و از خدای سبحانه که ابلغ البلغاست بعید و اگر مراد اینست که هیچ چیز بهیچ من الوجوه مثل او نیست که [illegible]

پر ظاهر است زیرا که ... معنی وجوب همه صفات خدا و بشر موجود است از حیات و وجود و علم و قدرت و اراده
و کلام و سمع و بصر پس سلب کلی مثلیت چه معنی دارد و بعضی کسان که علم معانی ندارند در جواب اعتراض مذکور
میگویند که مراد از نفی مثلیت انحصار سمع و بصر در ذات او سبحانه اینست که صفات مذکور حقیقتاً در او تعالی یافته
میشود و در غیر او وجود این صفات مجازاً است نه حقیقتاً و در جواب هیچ علما میفرمودند که نسبت فعل بسوی فاعل
آن حقیقت است نه مجاز پس صفات مذکوره که از بشر صادر میشود و بشر فاعل آن از روی حقیقت است نه مجازاً چنانچه
سبحانه میفرماید انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتليه فجعلناه سميعا بصيرا پس فرق نسبت بحقیقت
انحصار سمع و بصر در آفریدگار صحیح نشد و اعتراض مذکور بحال ماند لهذا حضرت مولانا قدس سره العزیز
آیت مذکوره چنین میفرمایند که ليس شيء في الوجود كمثله یعنی لیکون مثله ترجمه اینست نیست چیزی موجود
غیر او تا مثل او باشد و اوست سمیع و بصیر یعنی هر شنوا و بینا را که غیر او میدانند غیر او نیست بل خود اوست پس
سمع و بصر بشر غیر سمع و بصر خدا نباشد و این تفسیر مطابق مضمون لا اله الا الله و موافق حاصل قل هو الله
احد است بدین جهت درین تفسیر مولانا بر جمله علما تفرد دارند فقط و از انجمله آیت کریمه كل شيء هالك الا وجهه است
تفسیر علما اینست که هر چیز نیست شونده است مگر روی خدا یعنی هر چیز فنا پذیر است و در قیامت همه اشیا نیست
خواهند شد و یبقی وجه ربك ذو الجلال والاكرام و باقی خواهد ماند ذات رب تو که صاحب جلال و اکرام است
و منشای غلطی علما درین معنی همین است که هالک اسم فاعل است و در اسم فاعل زمان استقبال ماخوذ است
لهذا هلاکت و فنای حالی بخیال شان نیامد و حضرت مولانا قدس سره العزیز در تفسیر آیه مذکوره میفرمودند
هر چیز نیست و نابود است بالفعل بجز ذات خدا یعنی هر چه بصورت غیر موجود مینماید هالک است و باقی
در وجود صرف ذات خداست و دلیل مولانا بر صحت معنی مذکور دیگر آیت کریمه انك ميت وانهم ميتون
و حدیث صحیح اصدق كلمة قالها لبيد الا كل شيء ما خلا الله باطل مطابق آن موجود است بجهت جناب مولانا
در معنی همچو آیات بر جمله علما تفرد دارند و مرجع ضمیر بسوی کلمه لبید است جل شانها فقط حضرت مولانا قدس سره
در تفسیر این آیت در عهد المقل بدین مضمون تقریر کرده اند که مفسرین هالک را بمعنی سیهلک میگیرند و بعضی
تاویل میکنند کل شيء معدوم بالامکان العام و هر دو تاویل زوال بلاغت قرآن است زیرا که فنا پذیر
بودن ممکنات عالم امر محسوس و بدیهی است و کسی منکر آن نیست و بلیغ القا نمیکند چیزی را که کسی منکر
آن نباشد یا در اظهار آن فائده نباشد چه از مقررات عقلی است که مسئله علم لابد است که نظری باشد یا

نفی پس او بلاغت خدای سبحانه بعید است که اینچنین محسوس و مسلم الثبوت را در چندین آیات تکرار فرماید
اگر کسی گوید که فنا پذیر بودن افلاک و عناصر محسوس و بدیهی نبود مقصود اظهار فنای آن بود و ضمن آن فنای
هر چیز مذکور شد گوییم که این هم خلاف حال و خلاف مقتضای مقام است و بعید از بلاغت که برای نفی خاص نفی عام
مذکور شود و فقط از همچنانکه آیه کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا تفسیر علمای ظواهر کلهم اجمعین همین است اگر
بودندی در زمین و آسمان معبودان که غیر الله یعنی سوای الله باشند هر آینه فاسد میشدند زمین و آسمان چون
زمین و آسمان فاسد نشده اند از آن معلوم شد که هیچ اله غیر الله یعنی سوای الله موجود نیست پس معبودیت
منحصر شد در ذات خدا و همین است مراد علما در توحید شرعی یعنی معبود فقط الله است و سوای آن معبودی نیست
و در وجه ملازمت لزوم فساد در کتب خود با نوشته اند که اگر سوای خدای معبودی یعنی حاکمی دیگر باشد از
دو حال خالی نیست که متفق در مراد خواهد بود با خدا یا مختلف در صورت اتفاق توارد دو حاکم قادر بر مراد واحد
لازم می آید و در صورت اختلاف همدیگر تمانع و تعارض خواهد شد مثلاً یکی خواست که بقای زمین و آسمان برین
هیئت باشد و معبود دیگر خواست که برین صورت نماند پس بسبب نزاع همدیگر فساد لازم آید چون تعدد و تکثر الهه را
فساد لازم بود و فاسد نشده اند از آن معلوم شد که سوای حاکم واحد که بجمیع وجوه قادر است حاکم دیگر نیست
پس او مستحق عبادت همین بود دعوی در لا اله الا الله و این آیت دلیل بود بران مدعا تمام شد مطلب علما
در تفسیر سر و آیه کریمه که دعوی با دلیل بود فقط چون حضرت مولانا در معنی کلمه طیبه بدلائل کلام خدا و رسول
و بقواعد فروع و اصول ثابت کرده اند که مراد از اله و الهة که در آیات توحید و دلائل آن مذکور شد الهه ممکنه
و معبودان باطل اند و نفی آنها مقید بقید غیریت است نه باعتبار وجود پس معنی مفسره علما که مذکور شد اصلا
بر مدعا منطبق نمیشود زیرا که در لو کان فیهما آلهة از لفظ آلهه اگر معبودان ممکنه مراد باشد معنی چنین خواهد شد
که اگر معبود در میان زمین و آسمان هیچکدام معبود ممکن موجود هر آینه فاسد می شدند زمین و آسمان حالانکه
معبودان ممکن مثل آفتاب و لات و عزی وغیره اصنام در میان زمین و آسمان موجود هستند پس باقی
ماندن زمین و آسمان بر پا نماند چون فساد زمین و آسمان لازم نیامد تعلیق فساد بر وجود معبودان ممکنه باطل شد
و کلام خدا بلا شبه صادق و حق است پس معلوم شد غلطی علما در تعلیق فساد بر وجود معبود مجازی اگر
مراد گیرند از لفظ آلهه واجب دلیل منطبق چگونه خواهد شد بر مدعا زیرا که در لا اله الا الله که دعوی است
[illegible] مخاطب و بقرینه وقوع النکره در حیز نفی افراد ممکنه متعین شده است پس تقریب تمام آنگه شود که

دو دلیل که لوکان فیهما آلهة است نیز اله ممکنه مراد باشد لهذا حضرت مولانا قدس سره العزیز در کاسرة الاصنام

تفسیر آیت مذکوره و دیگر دلائل توحید آنچنان بشرح و بسط بیان فرموده‌اند که در هیچ کتاب از کتب مفسرین

نخواهی یافت اول تبرکاً چند سطر عبارت عربی متن در تفسیر آیت مذکوره نقل میکنیم بعده ترجمه آن برای

برای تفهیم عوام و خواص می نگاریم قال رضی الله عنه فی کاسرة الاصنام فی انطباق دلائل التوحید علی ما

دبرهن الله علی نفی الغیریة بینه سبحانه وبین المنکوبر ابین خمس ترجمه بیان آورده است خدای سبحانه بر نفی

غیریت در میان خود و در میان اله نکره بدلائل خمسه الاول لوکان معه آلهة کما یقولون اذا لابتغوا الی ذی العرش

سبیلا دلیل اول اینست اگر بودندی همراه خدا معبودان بسیار چنانکه میگویند مشرکین در آن وقت هر آینه

طلب میکردند سوی صاحب عرش راه الثانی لوکان فیهما آلهة الا الله لفسدتا دلیل دوم آنکه بودندی

در میان زمین و آسمان معبودان سوای خدا هر آینه فاسد میشدند آن هر دو الثالث لوکان هؤلاء آلهة

ماوردوها دلیل سوم اینکه اگر بودندی آن بتان معبودان غیر الله وارد نمیشدند دوزخ را الرابع والخامس

ما کان معه من اله اذا لذهب کل اله بما خلق ولعلی بعضهم علی بعض دو دلیل چهارم و پنجم اینکه اگر بودی همراه

خدا هیچ معبودی آنجا هر آینه می برد هر یک اله مخلوق خود را و هر آینه تعلی و غلبه میکرد بعضی از آنها بر بعض دیگر

وظاهر ان هذه الادلة کلها علی هیئة القیاس الاستثنائی فلا بد لها من اشتمالها علی المطلوب هو لا اله الا الله

او نقیضه و هو بعض الاله غیر الله وظاهر است که این همه دلائل تمامی بر صورت قیاس استثنائی هستند و قیاس

که اصطلاح منطقیین است مشتمل میباشد بر اصل دعوی که اینجا لا اله الا الله هست یا بر نقیض آن که بعض

الاله غیر الله هست و در لوکان فیهما آلهة نه اصل مطلوب مذکور است یعنی لا اله الا الله و نه نقیض آن

یعنی بعض الاله غیر الله مذکور است فلا بد من التوجیه للمذکور فی الاستدلال من المنکور والا الله حتی

یرجع الی نقیض المطلوب پس ضرور است از توجیه کردن چیزی که مذکور در استدلال از لفظ اله و الا الله

بسوی نقیض مطلوب که بعض الاله غیر الله است تفصیل این اجمال بعنوان است که ترجمه مشرکین [illegible]

اعتقاد علمای متکلمین [illegible] معتقد بودند که هر موجود از موجودات [illegible] معبود غیر الله است [illegible]

این [illegible] و اعتقاد را [illegible] الا الله [illegible] لا معبود الا الله [illegible] کل موجود الله [illegible]

[illegible] لوکان فیهما آلهة الا الله [illegible] است و قیاس استثنائی مشتمل میباشد [illegible]

بر نقیض مطلوب [illegible] فالمعبود [illegible] لکن [illegible] فالله [illegible]

و در مثال النهار موجود عین مطلوب مذکور است و اگر گویند لاکن الشمس لیست لطالعة والنهار لیس بموجود
نقیض مطلوب مذکور خواهد شد همچنین در استدلال توحید ضرور است که در دلیل اصل مطلوب لا اله الا الله
مذکور میشد یا نقیض آن که بعض الاله غیر الله است مذکور باشد چون دلیل مذکور خالی یافته شد از ذکر اصل
مطلوب که لا اله الا الله است و از نقیض آن که بعض الاله غیر الله است پس احتیاج افتاد که آنچه در آیت
لو کان فیهما آلهة الا الله مذکور است آنرا راجع گردانیده شود بسوی نقیض مطلوب است ایجابی لبعض الالهة
که موضع نقیض مطلوب آورده شد لفظ آلهة جمع منکور غیر محصور برای تحصیل حسن تطابق در میان مطلوب که لا اله الا الله بود و در میان
دلیل آن زیرا که در کلمه طیبه اگرچه لفظ اله مفرد و منکر بود لیکن چون نکره در خبر نفی واقع شده بود و هر نکره
که در خبر نفی واقع میشود دلالت میکند بر کثرت افراد منفی یعنی لا شئ من جنس الالهة الممکنة غیر الله و کل
اله الله پس از عبارة النص کلمه طیبه عینیت هر معبود با خدا اثبات شد و از دلالت النص عینیت هر موجود
پس ضرور است که در دلیل دعوی بر ابطال غیریت هر موجود و اثبات عینیت آن با خدا مذکور باشد پس خلاصه
دلیل اینست اگر میبودند در زمین و آسمان معبودان ممکنه غیر خدا هر آینه فاسد میشدند هر دو یعنی زمین و آسمان
زیرا که وجود حکام اغیار موجب فساد است بسبب اختلاف اراده هر یک در بقای هیئة کذائی و منشای
فساد اینکه بعد فرض وجود شریک خدا و مماثلت غیر امکان خدا لازم می آید چه هر یک از آن متصف خواهد بود
بقدرت و اراده پس ممکن است که اراده یکی برای بقای این هیئة باشد و اراده دیگر برای تبدیل این
هیئة پس خرابی لفسدتا لازم آید چون این مطلب دقیق را علمای ظاهر نفهمیدند مراد گرفتند از اله تعدد
وجوب را و تقریر کردند که اگر میبودند در زمین و آسمان چند واجب غیر الله تمانع می شدند در میان آنها حالانکه
در دعوی کلمه طیبه نفی مغایرت الهه ممکنه بود و دلیل قائم شد بر نفی وجوب پس تقریب تمام نشد که عبارت است
از سوق الدلیل علی حسب المدعا پس حضرت مولانا در تطبیق دلائل بر اصل مدعا موافق قواعد اصول و
معانی و بیان چنانکه برای تفسیر کلام الله میباید گوی سبقت بر سابقین و لاحقین ربوده اند از آنجمله آیه کریمه
لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون هر آینه نوشتیم ما در زبور پس از ذکر بدرستی که زمین وارث
شود آنرا بندگان ما که نیکوکارانند اگر معنی ظاهری مراد گیرند که مالک روی زمین بجز صالحان نخواهند شد
اعتراض صریح است که شداد و نمرود و فرعون که سلاطین جبارین و مدعی الوهیت صالح نبودند بل طالح
بودند و در دفع این اعتراض بعضی گفتند که مراد از صالحیت صالحیت دنیوی است یعنی دانائی و لیاقت

بند و نسبت ملکی گو صلاحیت وی نباشد و بعضی نوشته‌اند که مراد از ارض زمین جنت است و این همه تاویل
قرآنست بالرای نعوذ بالله منها و حضرت مولانا میفرمایند که مراد از صالحان اولیاء الله اند که انتظام مهام
تمام روی زمین سپرد آنهاست چنانچه از مولوی جامی قدس سره السامی در نفحات الانس منقول است انتهی کشف المحجوب
که خداوند سبحانه تعالی برهان هویدا باقی گردانیده است ذات نبوی و اولیا را سبب اظهار آن کرده تا پیوسته
آیات حق و حجت صادق محمد صلی الله علیه و سلم ظاهر میباشد و مر ایشان را والیان عالم گردانیده اند تا مجرد
مر حدیث وی را گشته اند و راه متابعت نفس را در نوشته از آسمان باران ببرکت اقدام ایشان آید و از
زمین نبات از صفای احوال ایشان روید و بر کافران همت ایشان نصرت یابند و ایشان چهار هزار اند
که مکتومان اند و مر یکدیگر را شناسند و جمال حال خود ندانند و اندر کل احوال از خود و خلق مستور باشند و اخبار
بدین وارد است و سخن اولیا بر این ناطق و مرا خود بحمد الله این خبر عیان گشت و اما آنانکه اهل عقد و حل
و نیز بندگان درگاه حق اند سیصد اند که مر ایشان را اخیار خوانند و چهل دیگر از ایشان را ابدال خوانند و هفت دیگر
از ایشان را ابرار خوانند و چهار دیگر ایشان را اوتاد خوانند و سه دیگر ایشان را نقبا خوانند و یکی آنرا قطب و غوث
خوانند و اینجمله یکدیگر را بشناسند و اندر امور یکدیگر محتاج باشند و بدین نیز اخبار مروی و ناطق است و اهل حقیقت
بر صحت این مجتمع اند صاحب فتوحات مکیه رضی الله عنه در فصل سی و یکم از باب صد و نود و هشتم از ان
کتاب رجال هفت گانه را ابدال بیان کرده است و در انجا ذکر کرده که حق سبحانه تعالی زمین را هفت اقلیم
گردانیده و هفت تن از برگزیدگان برگزیده ایشان را ابدال نام نهاده و وجود هر اقلیمی را یکی از ان هفت نگاه
میدارد انتهی و میر سید محمد بن جعفر مکی رضی الله عنه در بحر المعانی تفصیل اینهمه بقدر اسماء ابدال و اقطاب
نوشته و اصل نموده که حدیث صحیح از عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه مروی است ان لله ثلاثمائة قلوبهم
علی قلب ابراهیم و له خمسة علی قلب جبرئیل و له اربعة قلوبهم علی قلب میکائیل علیه السلام و له واحد قلبه علی
قلب اسرافیل علیه السلام و بروایت اخری قال علیه السلام بدلاء امتی اربعون رجلا اثنا عشر بالشام و ثمانیة
و عشرون بالعراق و علاء الدوله در کتاب خانواده نوشته که از زمان آدم علیه السلام تا ظهور عیسی و امام
مهدی علیهم السلام رجال الله برای محافظت عالم همیشه بوده‌اند و خواهند بود و قوام عالم از ایشانست و صاحب
اقتباس الانوار تفصیل این اجمال بشرح و بسط تمام نوشته من شاء فلیرجع الیه فقط از انجمله آیات

انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما

اشکال در معنی آیت ہمین است کہ انبیا علیہم السلام معصوم اند از گناہ قبل نبوت و بعد آن پس معنی ما تقدم
من ذنبک و ما تاخر چیست بعضی مفسرین تاویل میکنند کہ این کلام بطور فرض محال است یعنی اگر گناہان
از آنحضرت قبل نبوت یا بعد از نبوت میبودند مغفور میشدند و بعضی نوشتہ اند کہ مراد از مغفرت گناہان
ترقی درجات آنحضرت صلعم است چنانچہ مولوی عبد القادر صاحب بعد ترجمہ آیت مذکورہ در فائدہ نوشتہ اند
یعنی تجکو اس تحمل سے درجے بڑے اور یہ بات اللہ نے کسی نبی کو نہیں فرمائی کہ اگلے
پچھلے گناہ بخشے و حضرت مولانا میفرمودند کہ نزد من مراد از ما تقدم ذنوب آبا و اجداد آنحضرت است
صلی اللہ علیہ وسلم و از ما تاخر مغفرت ذنوب اولاد او ست علیہ السلام تا قیام قیامت و از آنجملہ آیات
مذکورہ اینست واللہ یتوفی الانفس حین موتہا والتی لم تمت فی منامہا فیمسک التی قضی علیہا الموت
و یرسل الاخری الی اجل مسمی الخ ترجمہ این آیت در تفسیر حسینی چنان میکند کہ خدا قبض میکند نفسہا را
ہنگام موت ایشان و فرو میگیرد آن نفسہا کہ نمردہ است در خواب ایشان ہنگام خواب پس نگاہ میدارد آن
نفس را کہ قبیل از این قضا کردہ است بر وی مرگ را و میفرستد دیگر نفوس را کہ آن زندگانی است
با بدان ایشان تا وقت نامبردہ کہ اجل ایشان برسد امام ثعلبی رحمۃ اللہ علیہ در معالم فرمودند کہ
ہر آدمی را دو نفس است نفس حیات و نفس تمیز اما نفس حیات مفارقت میکند از وی نزدیک
وی بزوال و نفس تمیز نیز زائل میگردد و نفس تمیز مفارقت مینماید بوقت خواب و بزوال او
نفس حیات زوال نمی یابد فقط و در سورہ احقاف از ابن عباس رحمۃ اللہ علیہ نقل میکنند کہ
حق تعالی جمع میکند میان احیاء و اموات تا یکدیگر آشنائی را ایشان میباشد فقط و تحقیق تفسیر
آیہ کریمہ و اذ قال اللہ یا عیسی انی متوفیک و رافعک الی صاحب کشاف آوردہ یعنی استیفاء
ستیفاء النفسہ یعنی بخواہم میرانید ترا بمرگ اجل و در جلالین معنی متوفیک قابضک و رافعک الی
من الدنیا من غیر موت نوشتہ حضرت مولانا قدس سرہ میفرمودند کہ تفسیر توفی بقبض جان و
اماتت چنانکہ ازکلام مفسرین مفہوم میگردد درست نیست بوجوہ چند اولا انکہ موت نیز عبارت از
قبض روح است پس اگر یتوفی الانفس حین موتہا یعنی قبض جان وقت موت باشد
در کلام بلیغ لا یعنی آید چہ حاصل معنی میمیرد الانفس حین موتہا خواہد بود تا بنا انکہ عبارت
ثانیہ کہ والتی لم تمت فی منامہا یتوفی الانفس درست نخواہد بود چہ در قبض جان تمامی شود

ثالثاً معنی مذکور در آیه کریمه یا عیسی انی متوفیک هرگز راست نمی آید زیرا که رفع حضرت عیسی علیه السلام بسوی
آسمان بالاتفاق در عالم حیات شده است وعیسی علیه السلام هنوز حی القائم اند پس اماتت و قبض نفس و
قبض روح کجا واقع شد رابعاً ورایه کریمه فلما توفیتنی کنت انت الرقیب معنی توفی چگونه درست اشد
خامساً حسب فحوای آیه کریمه ثم ان علینا بیانه مادامیکه تفسیر قرآن بالقرآن ممکن باشد تفسیر بالرای جایز
نیست و لفظ توفی و مشتقات آن در کلام الٰہی بمواضع عدیده واقع گشته همه جا ماده مذکوره بمعنی اتمام
کمال و سویت یعنی برابر و یکسان کردن مستعمل است و لغت نیز مساعدت آن میکند مثل قوله تعالی
و ابراهیم الذی وفی ای اتم امره کما ورد و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن و کذا قوله سبحانه ثم توفی کل
نفس ما کسبت یوم القیامة یعنی جزای اعمال کامل داده خواهد شد بغیر نقصان و کذا قوله عزوجل فکیف
اذا جمعناهم لیوم لاریب فیه و وفیت کل نفس ما کسبت وهم لایظلمون و کذا قوله عز اسمه و اما الذین
امنوا و عملوا الصالحات فیوفیهم اجورهم والله لا یحب الظالمین و بهذا قوله سبحانه تعالی یتوفاکم ملک الموت
الذی وکل بکم ای یسوی نفوسکم بنفوس الاموات و علی هذا القیاس هر جا که ماده توفی مستعمل است
مدلول و مراد ان همین معنی مذکور است پس معنی الله یتوفی الانفس الخ علی ما هو الملهم من الرحمان
علی عبده اینست که خدای سبحانه تعالی برابر و یکسان میگرداند نفوس را وقت مرگ و هنگام خواب
در سلب افعال و صفات بشری از انها که ستة ضروریه است یعنی نفوس همدیگر چنانکه در حالت موت
در بودن مسلوب الصفات مذکوره برابر اند همچنان در حالت نوم که النوم اخ الموت است و در سلب
و تبری از صفات مذکوره برابر اند پس رفع عیسی علیه السلام را از زمین بسوی آسمان در سلب
صفات مذکوره برابر فرشتگان گردانید چون این معنی بذهن سلیم و طبع مستقیم مستقر گردید پس بعد ازین
در معنی یا عیسی انی متوفیک و لما توفیتنی کنت انت الرقیب و دیگر آیات مرقوم الصدر اشکالی
نماند یعنی ای عیسی ترا با فرشتگان برابر خواهم کرد و در جا دادن بر ملاء اعلی و در سلب صفات بشریت
فافهم و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم از انجمله معنی ایاک نعبد و ایاک نستعین
ترجمه تیرے ہی بندگی کرتے ہیں ہم اور تجھی سے مدد چاہتے ہیں ہم علمای فرقه وهابیه در کتب و رسائل
مصنفه خود ها مینویسند که این آیت دلیل است بر اینکه عبادت و استعانت هر دو خاصه خداست چنانکه
عبادت غیر خدا شرک شرعی است همچنان استعانت از غیر خدا شرک است حضرت مولانا قدس سره العزیز

در بیان [illegible] استعانت [illegible]

مفید مویوند کہ عبادت بلاشبہ خاصہ خدا و شریک کردن غیر خدا را در عبادت شرک شرعی است لیکن دلائل
امتناع آن آیات دیگر اند ہمچو وقضی ربک ان لا تعبدوا الا ایاہ و لا الہ الا ہو خالق کل شی فاعبدوہ
فاعبدوا اللہ مخلصین لہ الدین درین آیات اختصاص عبادت برای ذات پاک خداست و در ایاک نعبد
و ایاک نستعین نہ امتناع عبادت است نہ امتناع استعانت زیرا کہ درین آیت حصر عبادت و استعانت
از طرف بندہ است بجناب خدا یعنی سبحانہ تعلیم مفید باید کہ مناسب حال بندہ اینست کہ بمضمون الہی
مناجات سپردہ باشد و خدا مفید باید کہ مدد از غیر من مطلبید بلکہ برخلاف آن امر فرمودہ تعاونوا علی البر
والتقوی یعنی مدد بکنید یکدیگر را بر کار نیک و پرہیزگاری و لا تعاونوا علی الاثم والعدوان و مدد مکنید
بر گناہ و سرکشی و قیاس استعانت بر عبادت قیاس مع الفارق است زیرا کہ اختصاص عبادت برای
خدا از آیات مرقومۃ الصدر و تعمیم عون و مددگاری از تعاونوا علی البر والتقوی ثابت گردید قیاس استعانت
بر عبادت ممکن بود اگر خدا مفید گو و استعینوا باللہ و لا تستعینوا بغیرہ یا میگفت و لا تشرک فی عونہ احدا
اگرچہ استعانت کہ از ہر کس کہ باشد عین استعانت از خداست لیکن مددگاری خدا بوسائط جاری
است و در عالم اسباب بدون وسائط چارہ نیست مثلاً طلب رزق از خدا بلا واسطہ کشتکاری
یا خرید و فروخت یا سوال ہمہ یکی متصور نیست و سیری شکم بغیر از طعام امکان ندارد اگر طعام را غیر خدا مید
استعانت دفع گرسنگی مکنید کہ بزعم شما شرک است و منشای غلطی فرقہ وہابیہ درین آیت نافہمی ضابطہ
توحید است و آن اینست کہ مدار توحید شرعی و شرک شرعی در عبادت و دیگر افعال بر اختصاص طلبی
از جانب خداست و اختصاص طلبی ہر فعل بر دو نہج باشد یکی آنکہ امر صریح باشد بتخصیص آن برای خدا
چنانکہ فاعبدوا اللہ مخلصین لہ الدین کہ اخلاص بمعنی اختصاص است دوم آنکہ نفی صریح باشد از
آن فعل بغیر خدا و وعید شدید باشد بران ہمچو فمن کان یرجوا لقاء ربہ فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادۃ
ربہ احدا درین ہر دو آیت اختصاص طلبی عبادت است از جانب خدا و نفی عبادت غیر است پس
معلوم شد کہ عبادت خاص برای خداست و عبادت غیر شرک شرعی است و سوای این صفت
برای ہیچکدام صفات دیگر خدا تعالی اختصاص طلبی نکردہ گو معنی اختصاص از کلام بندہ مفہوم شود
چنانکہ ایاک نعبد و ایاک نستعین لیکن خدا طلب خصوصیت نیست و نمیگوید کہ سوای من مدد از دیگر
مجوئید بلکہ یعنی حصر از کلام خدا ہم مفہوم میشود لیکن اختصاص طلبی از طرف خدا نیست ہمچو ان الحکم

الا اللہ ظاہر حصر صفت حکم برای خدا فهمیده میشود لیکن خدا میفرماید که سوای من دیگری را حاکم بگوئید بلکه
در آیة الیس اللہ باحکم الحاکمین نسبت حکومت بدیگران خود فرموده است چون فرقه وهابیه ضابطه اختصاص طلبی
و اقسام توحید و شرک و اجزاء آن نفهمیدند بر اکثر افعال حکم شرک شرعی کرده اند و ندانستند که در شرع شریف
فعل واحد که بحسب اعتقاد حلال بود همان فعل از بدی اعتقاد و زبونی نیت حرام میگردد چنانچه نماز از اخلاص
فرض است و از نیت ریا حرام پس استعانت از هر کس که باشد اگر مستعین مستعان را حاکم مستقل و شریک
الوهیت خدا داند شرک میتواند شد و الا فلا این بود وقت نظر در معنی ایاک نعبد و ایاک نستعین بطریقه
انچه معنی حصر از تقدیم معقول بر فعل مستفاد میشود و دال بر وحدت وجود است بر این معنی علمای ظواهر را
نظر التفات نیست ترجمه اش اینکه تیری ہی عبادت کرتے ہین ہم و تجھی سے مدد چاہتے ہین ہم یعنی
درحقیقت هر عابدی هر معبودی را که عبادت میکند آن معبود تو ئی غیر تو نیست و هر مستعین از هر مستعان که مدد
میجوید آن مستعان تو ئی غیر تو نیست گو مستعین آن با عابد غیر از حماقت و جهالت خود غیر پندارند ؎ تو ئی مقصود
گر نزد یک غیرم * تو ئی معبود گر نزد یک دیرم * خلاصه معنی توحید ایاک نعبد و ایاک نستعین این است لیکن
حجاب این معنی از روی هر کس نمیکشایند فافهم و لا تکن من الغافلین از انجمله آیه کریمه و اعبد ربک حتی
یاتیک الیقین است که در آخر سوره حجر واقع گشته مفسرین و در معنی این آیه مینویسند که عبادت بکن خدا را تا وقتیکه برسد ترا الیقین اکثر علما
میگویند که یقین کنایه است از موت بحکم کل نفس ذائقة الموت این نفس یقینیست و بعضے میگویند که یقین نام است از اسماء موت این تفسیر نه از روی
قران است و از حدیث و عقلا هم فائده او معلوم نمیشود زیرا که جمیع احکام شرع و اعمال مکلفین مشروط
بحیات است و بعد فوت عمل عامل خود منقطع میشود پس فائده خطاب این حکم خاصه برسول صلی اللہ علیه وسلم
واضح نشد لهذا حضرت مولانا اقدس سره العزیز در رساله جهد المقل این آیت را دلیل حقیه وحدت وجود
گردانیده و یقین را بمعنی حقیقی خود گذاشته نوشته اند که تاویل الیقین بالموت صرف از نام مفسرین است
از قران و حدیث بران دلیلی ندارند و منشای تاویل از معنی حقیقی اینست که ظاهرا اعتراض وارد میشود
که پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم را وقت عبادت یقین حاصل نبود پس برای دفع اعتراض از یقین موت مراد میگیرند
حضرت مولانا در جواب اعتراض مذکور فرموده که یقین را سه مراتب است اول علم الیقین پیش از دیدن
شی دوم عین الیقین بعد از دیدن شی سوم حق الیقین بعد از فنای رای در مرئی و این هر سه مراتب
در کلام اللہ مذکور است بقوله تعالی کلا لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین و در حق

کلام خود میفرماید و انه لحق الیقین هرگاه وجود هر سه مراتب در کلام الهی دریافت کردی اکنون بدانکه مراد
از لفظ الیقین در آیه حتی یاتیک الیقین فرد کامل یقین است که آن عبارت از حق الیقین است و حالت وجود با
چون این مرتبه بعد فنای کامل حاصل میشود و در انحالت سکر و بیخودی عبادت بچه طور بعمل آید سوال
اعتراض عظیم وارد میشود و آن اینکه از دو حال خالی نیست که رسول صلی الله علیه وسلم مرتبه حق الیقین
توحید داشتند یا نه اگر نداشتند نقصان در کمال نبوت لازم می آید و اگر میداشتند میبایست که عبادت
می گذاشتند که یقین مذکور بلفظ حتی غایت عبادت واقع شد و غایت از حکم مغیا خارج میباشد برای
دفع این سوال مولانا قدس سره نوشتند که پیغمبر ما و دیگر انبیا علیهم الصلوة والسلام را علم الیقین و عین الیقین
توحید دائما حاصل بود و ادای عبادت انبیا بطور احسان در مرتبه عین الیقین میباشد چنانچه در احادیث
صحاح واقع است الاحسان ان تعبد ربک کانک تراه و ان لم تکن تراه فانه یراک و این ادای
احسان در مرتبه عبدیت و بشریت است نه در فنا و بیخودی که آن حال از احوال ولایت نبی باشد که فوق
از مرتبه نبوت است و چون انبیا علیهم السلام ماموراند بکار هدایت و صلاح و فلاح خلائق که نبوت عبارت
از انست و مدار آن بر صحت و سلامت عقل معاش و معاد میباشد احتمال ندارد که حالت حق الیقین
مذکور علی الدوام نداشته باشند زیرا که قول خدای سبحانه قل رب زدنی علما و قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اللهم ارنا الاشیاء کما هی و اللهم ارنا الحق حقا و ارنا الباطل باطلا و اللهم ارزقنی فیک تحیرا و کذا قول
موسی علیه السلام رب ارنی انظر الیک و قس علی هذا دیگر ادعیه انبیا دلالت میکند بر طلب زیادتی علم
و رویت حقایق اشیا و تمنای مشاهده ذات منزه و بر ظاهر است که این طلب و تمنای دائمی در حالت
بیخودی و فنا نباشد مال مضمون اقوال مذکوره بجز استدعای حق الیقین نیست پس معنی ارنا الاشیاء
کما هی ارنا وحدت الاشیاء هالکة فی الوجود و ارنا الوجود بهویته وحدک یعنی تعدد و تکثر و تغایر اشیا که
در عین الیقین می نماید بحصول حق الیقین وحدة از نظر ما بردار تا ببینیم که نیست در وجود دیگر ذات واحد
و همچنین معنی اللهم ارزقنی فیک تحیرا دلالت میکند بر طلب مرتبه حق الیقین که موجب تحیر است در ذات
او تعالی بر صدق این معنی قوله صلی الله علیه وسلم لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل
شاهد عادل است و همچنین رب ارنی انظر الیک دلالت میکند بر طلب رویت منزه در حال بشریت
و فرق عظیم است در میان رویت تشبیه مع تنزیه و میان رویت تشبیه مع تنزیه زیرا که رویت [illegible]

رائی بجمال خود باقی بمیناند بلک چیز دیگر میگردد چنانکه دلالت میکند بران قوله تعالی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا وخر موسی صعقا واگر موسی علیه السلام در وقت سوال مرتبه حق الیقین میداشتند در جواب ان لن ترانی نمی شنیدند چه مراد از لن ترانی انکار رویت مطلقاً نیست تا باب انکار در حالت هستی وجود مستدعی است یعنی لن ترانی شاعری خوش گفته است ؎ میں نے ارنی کہا تو یوں بولا ۔ جب تلک تو ہے لن ترانی ہے ۔ وچون برای فنا مراتب لا تعد ولا تحصی است پس مراتب حق الیقین انبیا واولیا نیز مختلف ومتفاوت بحسب فنای هر یک میباشد از جمله منفردات وکمال علمی حضرت مولانا اینست که حضرت قدس سره کلمه طیبه را اصل الاصول دین یافته تفسیر ان بنفی غیریت واثبات عینیت موافق علم معانی وبیان وکلیات غیریت واصول شریعت نموده دلائل توحید ودیگر آیات کلام مجید را مطابق آن فرموده وغلطیهای دیگر علما سلفاً وخلفاً بیان نموده ودر رسائل خود دعوی همین نوشته که دلالت نمیکند بر غیریت که نقیض عینیت شده باشد هیچ یک آیت از آیات ربانی ونه حدیث صحیح نبی آخر الزمان از روی عبارت النص ودلالت النص وبر این چنین دعوی بلند علمای زمانه جرح وقدح کردن نتوانستند مگر از بعضی آیات آنها را توهم غیریت ناشی میشد بنا بر دفع توهم شان حضرت مولانا تفسیر آن آیات در کاسرة الاصنام بانی خوبی نوشته اند که مزیدی بران متصور نمیشود لیکن عبارت ومعنی آن دقیق است لفهم هر کس نمی آید لهذا برای افاضت عامه عبارت آن مقام را با ترجمه فارسی مینویسیم قال مولانا قدس سره الاقدس فان قلت ان قوله علیه السلام لا اله غیرک وقوله سبحانه مالکم من اله غیره معارض بما ورد وهو حی لا یموت ولا تاخذه سنة ولا نوم وهو یطعم ولا یطعم ولم یلد ولم یولد فالاول کما انه ای سوق فی نفی الغیر عن المنکوحة الواردة نص ای مسوق فی نفی العینیة بینه سبحانه وبین الموصوف بالموت والسنة والنوم وکونه مطعما علی المفعول والد او مولود ا ترجمه اگر گوئی که تحقیق قول علیه السلام لا اله غیرک وقول خدای سبحانه مالکم من اله غیره معارضه کرده شده است با قول الیه وارد شده اند در نفی عینیت یعنی هو حی لا یموت یعنی خدای زنده است نمی میرد ونمیگیرد او را پینکی ونه خواب واو طعام میخوراند وخود نمیخورد واو والد ومولود نیست پس اول یعنی لا اله غیرک چنانکه مسوق کرده شده است در نفی غیریت اله از خدای سبحانه پس چیز های آیات مذکوره مسوق کرده شده اند در نفی عینیت درمیان خدا ودرمیان موصوف بموت وپینکی وخواب یعنی زیست وناهم وخورنده طعام ووالد ومولود وغیر خدا هستند والیضاً معارض بصریح الغیریة لقوله سبحانه افغیر الله

تامرونی اعبد ایها الجاهلون افغیر الله ابغی ربا وهو رب کل شیء افغیر الله اتخذ ولیا فاطر السموات وقوله سبحانه
من دونی ومن دونه ومن دون الله ای من غیری ومن غیره ومن غیر الله فهذه الاقوال کلها تدل دلالة
قطعیة علی ان المنکور غیر الله سبحانه ترجمه وهمچنین معارضه کرده شده است بصریح غیریت که مفهوم میشود
از مقدر آیات یکی ازان اینست ایا غیر خدای را امر میکنید که بپرستم من ای قوم جاهلان دوم اینکه ایا
غیر الله را رب بگیرم وحالانکه خدا رب هر شی است سوم اینکه ایا غیر الله را بگیرم دوست خود حالانکه خدای
خالق سموات است وهمچنین لفظ من دونی ومن دونه ومن دون الله بمعنی من غیری ومن غیره ومن غیر الله
اینهمه اقوال دلالت میکنند بدلالت قطعی بر اینکه اله نکره غیر خدای سبحانه است قلت المراد من سلب الصفات
المذکورة ان الله سبحانه لیس منحصرا فیها لان الموت والسنة والنوم والمطعم علی المفعول والوالدیة والمولودیة
مختص بانواع الثلث من الجن والانس والحیوان فالصفة سبحانه بهذه الاوصاف یوهم انحصاره سبحانه
فی الانواع الثلث فیلزم التغایر بینه سبحانه وبین غیره کالملک والافلاک التسعة والعناصر الاربع ومایترکب
منها من غیر انواع الثلث من الاشجار والاحجار وغیرها فیلزم الوقوع فیما عنه الفرار فورد النفی علی الاتصاف
بهذه الاوصاف لئلا یلزم الوقوع فیما عنه الفرار لا لانه سبحانه غیر المیت وغیر ماخوذ السنة والنوم والمطعم
علی المفعول وغیر الوالد والمولود تغایرا حقیقیا فالمراد انه حی لا ینحصر فی من یموت او فی من یاخذه سنة
او نوم او یطعم علی المجهول ویلد ویولد فذکر الملزوم واراد اللازم ترجمه در جواب معارضه مذکور سوالا میگوییم
که مراد از سلب صفات مذکوره اینست که بتحقیق خدای سبحانه منحصر نیست دران صفات زیرا که صفت مرگ
وپنکی وخواب وطعام خورده بودن و پسر بودن و پدر بودن مختص اند باقسام ثلثه جن وانس وحیوان پس
متصف کردن خدای سبحانه را باین صفات در وهم می اندازد که خدای سبحانه درین صفات منحصر است
پس لازم می آید تغایر درمیان خدای سبحانه ودرمیان غیر انواع ثلثه چنانکه فرشتگان وآسمانهای نه گانه
وعناصر چهارگانه وانچه مرکب است ازان سوای هر سه انواع مذکوره از قسم اشجار وجمادات وغیره پس
لازم خواهد آمد وقوع درانچه ازان گریز بود یعنی غیریت بدین سبب وارد شده است نفی از اتصاف
صفات مذکوره تا لازم نیاید وقوع درانچه ازان گریز بود نه برای اینکه خدای سبحانه غیر میت وغیر نایم
وغیر مطعم وغیر والد ومولود است تغایر حقیقی پس مراد اینست که بتحقیق خدای تعالی حی است یعنی منحصر
نیست دران چیزها که بمیرند وهمچنین منحصر نیست در نایم وطعام خوری و پسریت و پدریت وچون از صفات

صفات مذکوره را غیریت لازم بود لهذا نفی کرده شد بطریق ذکر ملزوم و اراده لازم فان قلت ان التاویل
بذکر الملزوم و ارادة اللازم تفسیر بالرای وقد ورد الوعید الشدید علی من یفسر القرآن بالرای ترجمه پس اگر
گوئی تو که تاویل بذکر ملزوم و اراده لازم تفسیر بالرای است و تحقیق وارد شده است وعید سخت برانکس
که تفسیر میکند قرآن را بعقل خود قلت ان ذکر الملزوم و ارادة اللازم المذکور تفسیر للقرآن بالقرآن اذ قد
ورد نفی الغیریة بینه سبحانه وبین المنکور لا اله الا الله ای لا اله غیر الله الا الله موافقا بقوله سبحانه ما لکم من اله
غیره وقوله علیه السلام لا اله غیرک وبرهن علی نفی الغیریة بینه سبحانه وبین المنکور عبارة وبینه وبین سائر الاشیاء
دلالة بالبراهین الخمس والبراهین الخمس یحکم حکما مبنیا علی تفسیر الوارد بذکر الملزوم و ارادة اللازم المذکور
اذ لم یبرهن علی نفی العینیة بینه سبحانه وبین هذه الاوصاف من الموت الی آخرها فحملها علیه من نفی الغیریة
تاویلها الی ما برهن علیه من نفی الغیریة دفعا للتناقض ترجمه در جواب سوال مذکور گفته میشود که ذکر ملزوم
و اراده لازم مذکور تفسیر قرآن است بقرآن زیرا که تحقیق وارد شده است نفی غیریت میان خدا
و میان المنکور بکلمه طیبه که معنی نیست معبود غیر خدا مگر خدا است موافق آیه کریمه ما لکم من اله غیره و مطابق
حدیث لا اله غیرک نیست هیچ معبود غیر تو و برهان آورده شده است بر نفی غیریت در میان خدا و در میان
هر معبود از روی عبارة النص در کلمه طیبه ثبوت عینیت در میان او تعالی و دیگر همه اشیا از روی
دلالت النص بدلائل خمسه و بر هیچ دلائل مذکوره حکم میکنند حکم مبنی بر تفسیر وارد و ذکر ملزوم و اراده لازم
یعنی غیریت چراکه وارد نشده است کدام دلیل بر نفی عینیت در میان خدا و در میان موصوف بصفات
سلبی از موت وغیره پس آنچه برهان وارد نشده است بران از نفی غیریت واجب است تاویل آن بطرف
معانیکه وارد شده است بران دلیل از نفی غیریت بنا بر دفع تناقض والقرینة علی المجاز من ذکر الملزوم
تعذر الحقیقة کما فی جری المیزاب صام نهاره قام لیله وکما ان تعذر الحقیقة فی جری المیزاب صام وقام مشاهد بعین الیقین کذلک تعذر
فی الوارد المذکور هی ارادة الملزوم دون اللازم مشاهد بعین البصیرة اذ العقل یحیل ان یقع بین العالم کلا وجزءا
وبینه سبحانه لیقتضی امکان الطرفین وامکانهما یقتضی عجزها والعیاذ بالله من عجزه سبحانه ترجمه و قرینه بر مجاز
که عبارت از ذکر ملزوم و اراده لازم است تعذر حقیقت است چنانکه در قول جری المیزاب یعنی جاری شد
آب ناودان و صام نهاره یعنی روزه داشت روز او و قام لیله یعنی قیام کرد شب او پس چنانکه تعذر حقیقت
در جری المیزاب و صام و قام مشاهده کرده میشود بنظر بصارت چشم همچنان تعذر حقیقت که عبارت از اراده

ملزوم است نه لازم در آیات مذکوره مشاهده کرده میشود بچشم بصیرت عقلی زیرا که عقل مشاهده میکند این را که
تغایر حقیقی درمیان عالم از روی کل وجزو درمیان خدای سبحانه مقتضی امکان طرفین است و امکان
طرفین مقتضی عجز هر دو جانب است پس پناه بخدا از لزوم عجز خدای سبحانه والجواب عما اعطیت من اقوال الدال
علی صریح الغیریة ان هذه الاقوال لیس نصاً فی التفرقة والتغایر اذ غیر الله ومن دونه ومن ولی ترکیب
اضافی وقع مفعولاً او متعلقاً فلا یکون نصاً اولا بد للنص من کلام تام والکلام التام ههنا قد سیق فی
انکار عبادة الغیر الوهمی واتخاذه ولیاً او بعینه ربا وهو المقید فلا یصلح للمعارضة بالکلام التام المبین
علیه وهو قوله لا اله غیرک وما لکم من اله غیره ترجمه وجواب ازان شکن علما حضرت مولانا اینست که آنچه
اقوال نص نیست در تفرقه وتغایر از لفظ غیر الله ومن دون الله ترکیبهای اضافی اند که واقع شده است
بعضی مفعول وبعضی متعلق جمله پس نشد نص زیرا که ضرور است برای نص از کلام تام وکلام تام درینجا
تحقیق سوق کرده شده است در انکار عبادت غیر وهمی واتخاذ آن دوست یا گرفتن آن رب وآن مقید
است یعنی غیریت وهمی نه نفی عینیت پس صالح نخواهد بود برای معارضه با کلام تام که دلیل آورده شده است
بران وحدیث لا اله غیرک وقول ما لکم من اله غیره یعنی قوله سبحانه اغیر الله زعماً واعتباراً او دون نفس الامر
والواقع وفعلاً للتناقض والتعارض فمعنی تامرونی اعبد ایها الجاهلون وجه الجهل ان عبادة غیر الله
زعماً واعتباراً عبادة المقید وعبادته یوهم انحصار المطلق فی المقید فیلزم منه ان غیر المقید من سائر الاشیاء
غیر المطلق وهو الله سبحانه فیلزم الوقوع فیما عنه الفرار وهو الاشتراک بالله فی زعم الخلق فیکون ضلالاً
نعوذ بالله وقس علیه معنی ما سواه من الاقوال المذکورة ترجمه پس معنی قول سبحانه اغیر الله این است
که چیزی که بزعم شما غیر است یا غیر است در اعتبار نه آنکه آنچیز مغایر خدا است در واقع ونفس الامر اراده مغایرت
زعمی واعتباری برای دفع تعارض وتناقض است درمیان آیات که دال نفی مغایرت حقیقی
گذشته اند واز همین جهت خدا تعالی امر کنندگان عبادت اصنام را در قول خود تامرونی اعبد ایها الجاهلون
بجهالت نسبت کرده است ووجه جهل اینکه عبادت غیر زعمی واعتباری عبادة مقید است وعبادت مقید
موهم انحصار مطلق است در مقید پس لازم می آید از آنکه غیر مقید از سائر اشیا غیر مطلق است که
خدای سبحانه باشد پس لازم می آید ازان وقوع در انچه ازان گریز بود وآن اشتراک با الله است در
زعم خلق واین نتیجه ضلال است نعوذ بالله منه وقیاس کن بر همین دیگر اقوال را که ازان توهم

اثبات غیریت و نفی عینیت ناشی میشود و مقتطا از آنجمله همین فضیلت زید ابن حارثه از آیات کلام الله
که جمهور علما التفات بدان نکردند عقیده مشهور اهل سنت و جماعت است که افضل البشر بعد انبیا ابوبکر
صدیق رضی الله عنه است و دلیل افضلیت بعضی آیات کلام الله را ذکر میکنند مثل ثانی اثنین اذ هما
فی الغار و اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا و سیجنبها الاتقی الذی یوتی ماله یتزکی و مثل هذا
درین آیات از اشارة النص قیاساً تخصیص حضرت صدیق اکبر میکنند لیکن از روی عبارة النص آن
ثابت کردن نمیتوانند چنانچه علمای شیعه شک تخصیص از حضرت مولانا میفرمایند که تفضیل کمال و حقیقت
و حقیقت ایمان و صرف جان و مال در کار دین و عشق و محبت سید المرسلین که موجب مزید اختصاص
اقربیت و ثواب عند الله باشد حضرت صدیق اکبر را مسلم الثبوت است لیکن صراحت علمای اهل سنت
متوجه همین است که جمله صحابه کرام را افضلیت هر کدام که کتاب الله صراحةً ناطق باشد آنکس را
افضل البشر بعد انبیا باید دانست بدانست فقیر حضرت زید ابن حارث رضی الله عنه که بجز زید
هیچکدام صحابی لقب نام و احمام تمام عبارة و صراحة ذکر نیست و قصه حضرت زید ابن حارث رضی الله عنه آنکه
که زید در اصل از شهرهای عرب بود در عمر ده سالگی بدست کفار اسیر شده در شهر مکه فروخته شد آنحضرت
صلی الله علیه و سلم خرید نموده پرورش فرمودند برادر و پدر زید بحضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده
درخواست آزادی کرده پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم راضی شدند لیکن زید بعین صحبت آنحضرت صلی الله
علیه و سلم یافته عاشق شده بود صحبت حضرت صلی الله علیه و سلم را بر شفقت پدری ترجیح داده رفاقت
پدر و برادر قبول نکرده در ملازمت صحبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ماند تا اینکه بالغ شد آنحضرت صلی الله علیه
و سلم او را متبنای خود کردند یعنی لی پالک را فرزند خود گردانیده خواستگار شادی او شدند چنانچه روزی
بخانه جحش شوهر خود زینب بنت جحش که خواهرزاده آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود نسبت
زید مقرر کردند مردمان خانه جحش گمان اینکه پیغمبر خدا برای نفس نفیس خود میخواهند برغبت تمام
قبول کردند و بعد دریافت اینکه برای متبنای خود میخواهند انکار پیش کردند و این امر بر آنحضرت ناگوار
آمد برای استرضای آنحضرت صلی الله علیه و سلم حقتعالی خود متمم اینکار گردیده اوائل سیپاره بست و دوم
در سوره احزاب درین آیه کریمه حکم عام فرموده ما کان لمومن و لا مومنة اذا قضی الله و رسوله امراً ان یکون
لهم الخیرة ترجمه نمیرسد هیچکدام مرد مومن و زن مومنه را که باشد آنها را اختیار در کاری حکم کرد خدا و

رسول او در ان یعنی انچه تجویز خدا و رسول باشد مجال نیست کسی را که انکار آن کند بعد نزول این آیت همه کسان بر نسبت زینب با زید راضی شدند و آنحضرت نکاح کرده بخانه خود آوردند و باہم صحبت شد لیکن چون زینب عالی خاندان بود و زید اگرچه متبنای رسول بود زر خرید میدانست زینب رضی اللہ عنہا در زید بنظر حقارت نگاه میکرد و ازین سبب موافقت کلی نبا مد و زید اراده طلاق کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را خاطر زینب نیز عزیز بود و او حسب ارشاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم راضی شده بود و در طلاق شبک عزت شان انگاشته آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مانع شدند و زید را گفتند امسک علیک زوجک واتق اللہ نگاه دار ید بر خود زوجه خود و بترس از خدا چنانچه این قصه را حق تعالیٰ باین عبارت حکایت میکند و اذ تقول للذی انعم اللہ علیہ وانعمت علیہ امسک علیک زوجک واتق اللہ وتخفی فی نفسک ما اللہ مبدیہ وتخشی الناس واللہ احق ان تخشٰہ ترجمہ جب تو کہنے لگا اوس شخص کو جس پر اللہ نے احسان کیا اور تو نے احسان کیا رہنے دے اپنے پاس اپنی جورو کو اور ڈر اللہ سے اور تو نے چھپایا تھا دل میں ایک چیز کو جو اللہ اوسکو کھولا چاہتا ہے اور ڈرتا تھا لوگون سے اور اللہ سے زیادہ چاہیے ڈرنا فلما قضی زید منها وطرا زوجنٰکها لکیلا یکون علی المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضوا منهن وطرا وکان امر اللہ مفعولا جب زید تمام کر چکا اوس عورت سے اپنی غرض ہمنے تیرے وہ نکاح مین دی تو نرہے سب مسلمانون پر گناہ نکاح کر لینا جورو سے اپنے لے پالکون کی جب وہ تمام کرین اپنی غرض اور ہے اللہ کا حکم کرنا فائدہ حضرت زینب زید کے نکاح مین آئین تو وہ انکی آنکھون مین حقیر لگتا مزاج کی موافقت نہوئی جب لڑائی ہوتی تو زید حضرت سے آکر شکایت کرتے اور کہتے مین اسے چھوڑتا ہون حضرت صلی اللہ علیہ وسلم منع کرتے کہ میری خاطر سے اوسنے نکاح قبول کیا اب چھوڑ دینا میری ذلت ہے جب بار بار قصہ ایسا ہوا حضرت کے دل مین آیا کہ اگر ناچار زید چھوڑیگا تو زینب کی دلجوئی بغیر اسکے نہین کہ مین نکاح کرون لیکن منافقون کی بدگوئی سے اندیشہ کیا کہ کہینگے اپنے بیٹے کی جورو گھر مین رکھی حال آنکہ لے پالک کو حکم بیٹے کا نہین ہے کسی بات مین اللہ تعالیٰ نے حضرت زینب کی خاطر رکھی بعد طلاق کے حضرت کے نکاح مین دی اسکے فرمانے سے نکاح بندھ گیا ظاہر مین نکاح کی حاجت نہوئی جیسے اب کوئی لے پالک اپنی لونڈی شاہد کا

در رساله ۲۲۴ [illegible] در سوال و جواب

نکاح باندھ دے غرض تمام کر لی یعنی چھوڑ دے ما کان الله علی النبی من حرج فیما فرض الله له سنة الله فی
الذین خلوا من قبل وکان امر الله قدرا مقدورا ترجمہ نبی پر کچھہ مضایقہ نہین اوس بات مین جو ٹھہرا دی الله نے
اوسکے واسطے دستور رہا ہے الله کا اور لوگون مین جو گذرے پہلے اور ہے حکم الله کا مقرر ٹھہر چکا
الذین یبلغون رسالات الله ویخشونه ولا یخشون احدا الا الله وکفی بالله حسیبا ترجمہ وہ جو پہنچاتے ہین
پیغام الله کی اور ڈرتے ہین اوس سے اور نہین ڈرتے کسی سے سوا الله کے اور
الله بس ہے کفایت کو یعنی پیغمبر کو ایک حکم کرنا جو شرع مین روا ہو کیا مضایقہ رکھتا ہے
ہمیشہ پیغمبرون کو اوسکے سوا کسی کا ڈر نہین یا یہ کہ بعضے حکم ہمیشہ
پیغمبرون کو خاص رہے ہین جیسے عورتون کی گنتی حضرت داود کو سو عورتین
تھین اور کوئی اپنی حد سے بڑھے تو گناہ ہے اور انکو روا ہوا اونپر مضایقہ نہین اور انکی
خاص بعضے حکم ایسے ہین کہ خدا اسکے خلاف حکم نہین کرتے ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن
رسول الله وخاتم النبیین وکان الله بکل شیء علیما ترجمہ محمد باپ نہین کسی کا تمہارے مردونمین لیکن
رسول ہے الله کا اور مہر سب نبیون پر اور ہے الله سب چیز جانتا فائدہ حضرت کی اولاد یا لڑکی
گذر گئی یا بیٹیان ہین کوئی مرد ہو کسیکا اوسکا بیٹا نہ جانو مگر رسول الله کا ہے اس حساب سے سب
اوسکی بیٹی ہین اور پیغمبرون پر مہر ہے اوسکی یعنی بعد اوسکے کوئی پیغمبر نہین یہ بڑائی اوسکو سب سے
بڑی ہی و براہی دفع طعن منافقین کہ می گفتند پیغمبر زن فرزند خود را در خانه انداخت سبحانه تعالی در
اوائل سورہ احزاب نازل کردہ بود ما جعل ازواجکم اللائی تظاهرون منهن امهاتکم وما جعل ادعیائکم
ابنائکم ذلکم قولکم بافواهکم والله یقول الحق وهو یهدی السبیل ترجمہ نہین کیا تمہاری جورون کو جنکو ماں کہہ بیٹھے
سچ تمہاری مائین اور نہین کیا تمہارے لے پالکون کو تمہاری بیٹے یہ تمہاری بات اپنے منہہ کی اور
الله کہتا ہے ٹھیک بات اور سوجھاتا ہے راہ فائدہ کفر کے وقت کوئی جورو کو ماں کہتا تو وہ
ساری عمر اوس سے جدا ہو لی اور کسیکو بیٹا کر بولتا تو وہ سچا بیٹا ہو جاتا الله تعالی نے یہ دونون
حکم بدل دیے جورو کو ماں کہنا قد سمع الله آویگا اور لے پالک کا حکم آگے بیان ہے ان دو کے
ساتھہ تیسری بات یہ سنا دی کہ ایسے باتین کہنے کو بہتر ہین اونپر عمل نہین ہو سکتا جیسے مستقل مرد
کو کہتے اسکے دو دل ہین جہاتی چیر کر دیکھو تو کیسے دو دل فقط در شان آیات ذکر خیر حضرت زید بود و نشر

منعم علیه خدا و رسول و آمدن وحی مطابق رای او در قرآن مجید موجود است و در احادیث صحاح نیز فضل
و کمالات حضرت زید بن حارثه و اسامه بن زید آنچه مذکور است آنقدر در حق دیگری کمتر باشد از انجمله اینست
که در مرض الموت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اسامه بن زید لوای جهاد بدست مبارک خود داده رخصت
فرمودند اکثر بزرگان اعاظم در آن غزوه حضرت ابوبکر و حضرت عمر ابن الخطاب را تابع اسامه کردند که فرمان بردار
وی باشند زیاده ازین کدام فضیلت فخر خواهد بود و آنچه در کتب احادیث افضلیت حضرت صدیق اکبر
بر سائر صحابه نقل میکنند هیچ یک از آن متواتر نیست و از حدیث احاد نسخ قرآن و هیچ مذهب نمیتواند شد
بعد از همه دلائل حضرت مولانا فرمودند که ظاهرا وجه تخصیص ذکر بقید نام زید ابن حارثه رضی الله عنه اینست
که او تعالی بعلم قدیم خود دانست که زید را بسبب فنای هستی خود دعوی بیش بحر و بر خواهد بود
که مدح من خدا در کلام خود میفرماید بخلاف دیگر صحابه که هر یک را مقامی دیگر است تمت لمعه [illegible] در رابع
در معنی بعضی احادیث از انجمله حدیث انما الاعمال بالنیات است روزی بحضور مولانا ذکر این حدیث
بمیان آمد فرمودند که این حدیث صحیح قسم مشهور بلکه اصح و اشهر است که نزد محدثین بدرجه تواتر رسیده است
و جمله ائمه حدیث از امتیاز آن هر کدام در اوائل کتب حدیث می آرند چنانچه صاحب مشکوة از امیر المومنین
عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت میکند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات
گفت امیر المومنین عمر رضی الله عنه فرموده رسول خدا ابروی باد صلوة و سلام نیست اعتبار کارها و قبول
آن بدرگاه حق تعالی مگر به نیتهای آن و در بعضی روایات الاعمال بالنیات بی کلمه انما و در بعضی العمل بالنیة
نیز آمده مقصود از همه عبارات همین است که هیچ عمل بغیر نیت مقبول و معتبر نبود و ثواب بران مترتب نشود
شخصی از حضار پرسید که قطع نظر از مقبولیت و ترتیب ثواب عمل بدون نیت صحیح و درست میشود یا
فرمودند درین اختلاف است در میان مجتهدین بنابر آنکه اعمال دو قسم است یکی آنکه مقصود بالذات باشند چون
نماز درین قسم چون ثواب نماند صحت هم نشود و جائز نباشند بالاتفاق بی نیت مطلقا و دوم آنکه وسیله عمل دیگر باشند
چنانچه وضو درانجا نیز ثواب منحصر و منوط به نیت است و لیکن نفس عمل بی نیت جائز
میشود امام ابی حنیفه رحمة الله علیه بخلاف امام شافعی رحمه الله [illegible] بی نیت نماز
جائز نیست پرسیدند که عمل چیست فعل جوارح را میگویند یا فعل قلبی را نیز شامل است فرمودند که العمل
قلبی را نیز شامل است و اطلاق برای عبارت از احادیث دیگر [illegible] زیرا که نیة المومن خیر من عمله را اعتبار دارد

اگرچه بطور حدیث لفظ آن بدرجه صحت نرسیده لیکن بالمعنی صحیح است پس از روی این حدیث نیت قلبی را
خیر الاعمال توان گفت بچند وجه اول آنکه نیت تنها بی اقتران عمل نیز عبادت است و اجر ثواب بران مترتب
میشود بخلاف عمل جوارح که ترتیب ثواب بران منحصر بر نیت است دوم آنکه در حدیث آمده که تهجد و اراده تهجد
اجر حسنه کامله در نامه اعمال نوشته میشود و عمل بی نیت ثواب نیست چنانکه عمل اصلا بوقوع نیاید سوم آنکه
در حدیث آمده است که اگر وقت تهجد خواب بر وی غالب گردد و خفت و از غلبه نوم صبح شد که تهجد گذاردن نتوانست
ثواب تهجد خواهد یافت بسبب نیت آن چهارم آنکه محل نیت دل است و دل اشرف اعضای دیگر است
محل معرفت حق است پنجم آنکه نیت از عمل بهتر است نیت پاینده باقی است و عمل فانی و ناپایدار است
و خلود جنت و دوزخ بموجب نیت اهل آن است نه بمقتضای عمل والا بقدر زمان عمل مکث میبود ششم آنکه
در عمل خوف ریا و سمعه است و نیت محفوظ از ریاست هفتم آنکه اعمال خیر بیحد و بی اندازه است و مومن
نیت میکند که همه اعمال خیر عامل شوم پس بموجب نیت ثواب بیحد می یابد و علی هذا القیاس نیة الکافر
شر من عمله دلالت کرد که سزای اعمال جمله سیئات بنصیب او باشد که همان موجب خلود جهنم خواهد بود و عبده
ارشاد شد که ازهمین حدیث معلوم میشود که عمل نیک با فساد عقیده و نیت فاسد مقبول نخواهد شد پس
کسانیکه با اعتقاد غیریت دعوی توحید میکنند روزه و نماز میسازند اعمال آنها قابل مقبولیت نیست و کسانیکه
معتقد عینیت و مبطل غیریت اند اعمال آنها چون جهاد وغیره گو بهتر غیریت باشد لیکن بحکم نیة المومن خیر من عمله
بهتر از نسبت منکرین عینیت آنرا که لفظ خیر اسم تفضیل است دلالت میکند بر باقی خیریت در نیت از
عمل پس باطلاق نیکی در عمل باقی ماند سوال نیت نماز صرف بدل کفایت میکند یا بزبان گفتن هم ضرور است
جواب ارشاد شد که نیت صرف مقصد دل است بزبان گفتن واجب نبود بلکه خلاف سنت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم که در حدیث بزبان تلفظ کردن حضرت بجز الله اکبر ثابت نیست و اگر بزبان گفت
و دل حاضر نبود اعتبار ندارد و اگرچه فقها میگویند که مطابقت زبان با دل بهتر است محدثین میگویند که
اتباع رسول صلی الله علیه وسلم بناگاه در فعل واجب است و در ترک نیز واجب است پس بزبان گفتن
خلاف سنت باشد و انما لامرء ما نوی و نیست مرد همی النصیب از عمل ثواب مگر آنچه نیت کرده پس عمل
بی نیت صحیح و معتبر نبود و هر عملی را نیتی باید مخصوص بدان نیت ثواب می یابد پس اگر عملی باشد که دران
نیات متعدده تواند کرد در عمل واحد موافق نیات ثواب ها خواهد یافت مثلا جلوس در مسجد فعل واحد است

در ان نیات متعدده شدن میتواند یکی اینکه مسجد بیت الله است هرکه باین نیت در مسجد در آید بران اجر یابد
چنانچه تحیت المسجد بطور شکرانه دخول خانه خدا مشروع شد زیرا که الله تعالی کریم است و بر کریم واجب است
که ضیافت زائر خود کند دوم اینکه انتظار نماز بجماعت کند بموجب حدیث صحیح ما دام که در مسجد است در نماز است
سوم اینکه نیت کند در نشستن مسجد که گوش و چشم از دید و شنید نامشروع که در کوچه و بازار میشود محفوظ خواهد ماند
چهارم اینکه نیت اعتکاف کند بقول آنکه او فی الاعتکاف ساعة ثواب اعتکاف می یابد پنجم اینکه نیت کند
که اوراد و آداب مسجد و ادعیه که در دخول و خروج مسجد وارد اند بر زبان خواهد گذشت ششم اینکه
نیت کند که ذکر خدا و تلاوت قران و وعظ و تذکیر آن در مسجد شرف دارد بر مکان دیگر هفتم اینکه در حدیث
وارد شد هر که وضو کند و در مسجد نماز گذار باشد او را ثواب حج و عمره در نیت او را که همچو ثواب حج و عمره است
برای او هشتم اینکه نیت کند که در مسجد مردم بسیار فراهم می باشند امر بالمعروف و نهی منکر خواهم کرد برین نیت
ثواب دیگر است نهم اینکه نیت کند زیارت برادران دینی را که در راه خدا اند باشند برین نیت ثواب
دیگر است دهم اینکه در نیت باشد که جمعیت خاطر و رفع افکار دنیاوی و اثر توبه و استغفار چنانکه در مسجد میسر است
بجای دیگر نیست برین نیت ثواب دیگر است یازدهم اینکه بحکم واذا جاءک الذین یؤمنون بآیاتنا
فقل سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة در سلام و علیک با مسلمان جالب رحمت است برین نیت ثواب
دیگر است دوازدهم اینکه قصد نمایند که مسجد را حق تعالی بتخصیص بیت تجلی گاه خود گردانیده پس آنرا امر دل
حضور خاطر بذکر و فکر در انجا بوجه احسن میسر خواهد آمد برین نیت ثواب دیگر است آنحضرت صلی الله علیه
وسلم که جامع الکلم بودند انما لامرء ما نوی بطور کلیه فرموده آینده یک جزئیه این کلیه بطور مثال ذکر فرموده
فمن کانت هجرته الی الله و الی رسوله فهجرته الی الله و الی رسوله پس کسی که باشد برآمدن او از وطن سوی خدا
و رسول وی یعنی نیت طلب رضا و امتثال امر خدا و رسول باشد پس هجرت او بطرف خدا و رسول است
یعنی مقبول است و ثواب عظیم بران مترتب است ومن کانت هجرته الی دنیا یصیبها و در یک روایت
لدنیا واقع است و کسی که هست هجرت او بسوی دنیا و برای تحصیل آن تا برسد بدان او امرأة یتزوجها
باشد هجرت او برای زنی که نکاح کند از ان برای رضای خدا و رسول خدا
و امتثال امر ایشان فهجرته الی ما هاجر الیه پس هجرت او بسوی چیزی است که هجرت کرده است سوی آن یعنی
رسیدن بدنیا یا نکاح کردن بزن در لفظ ما هاجر الیه مجمل فرموده تا عام باشد هر یک مهجور الیه را شامل

گردد و صورت نیت مرکب را یعنی قصد کند کسی کار دنیا و دین هر دو را چنانچه هجرت کرد برای حج و در راه تجارت
هم نمود درین حال نیز ثواب هجرت خواهد یافت و در بستان ورود این حدیث نوشته اند که ام قیس نامی مغنیه بود
در مدینه مردی بطلب آن هجرت نمود و قصد او بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذکر کردند بیان این حدیث فرمود
چنانچه آن شخص مهاجر ام قیس مشهور شد متفق علیه یعنی بخاری و مسلم هر دو از یک صحابی روایت کرده اند
بعد ذکر این حدیث شریف شیخ سلامت علی ساکن چهپره متعلقه عظیم آباد که مرید خاص اند پرسیدند که آنچه
درین حدیث مذکور است که هجرت سوی دنیا باشد دنیا چه چیز است ارشاد شد اگرچه مولوی معنوی قدس سره
در مثنوی شریف میفرماید ع چیست دنیا از خدا غافل بدن ؛ نی قماش و نقره و فرزند و زن لیکن
بدانست من معنی دنیا بسیار نازک و بیان آن پیش اهل دنیا برابر زنا با مادر خود است نعوذ بالله منها از آنهم
آنهم شیخ سلامت علی را ایما کرد که اینوقت خاموش باشید که ما همه اهل دنیا هستیم مصرع این جا این بگذار
تا وقت دگر پس مسئله دیگر که دران رای مولانا بر دیگر فقها ترجیح دارد تعجیل نماز است در موسم گرما یعنی
دیگر علمای در موسم گرما در نماز ظهر تاخیر را مستحب میدانند و مولانا موافق دیگر اوقات در ظهر نیز تعجیل میکردند
دست آویز علما حدیثی است که صاحب مشکوة بروایت ابو هریره رضی الله عنه نقل میکند قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اشتد الحر فابردوا بالصلوة وقتیکه سخت شود گرمی پس سرد کنید نماز
یعنی نماز ظهر وفی روایة البخاری عن ابی سعید بالظهر و در روایت بخاری از ابی سعید خدری لفظ بالظهر
واقع شده بجای بالصلوة و برای تعلیل الحکم فرمود فان شدة الحر من فیح جهنم زیرا که سختی گرمی از جوشیدن
دوزخ و پراگنده شدن گرمی اوست حضرت مولانا معنی ابردوا بالصلوة میفرمایند که سرد کنید حرارت دوزخ را
بنماز ظهر یعنی به ادای نماز در اول وقت دلیل حضرت مولانا را یعنی اول آیت کلام الله است که در سورت
براة بدو موضع واقع شده اول فقالوا لا تنفروا فی الحر قل نار جهنم اشد حرا لو کانوا یفقهون و در همین سوره
میفرماید وعلی الثلثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت وضاقت علیهم انفسهم وظنوا
ان لا ملجا من الله الا الیه ثم تاب علیهم لیتوبوا ان الله هو التواب الرحیم شان نزول این آیت آنست
که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صحابه را برای غزای با کفار بطرفی روانه فرمودند سه کس از صحابه بسبب تمازت
آفتاب نرفتند و گفتند که فردا وقت صبح خواهیم رفت چون صبح رسید کوچ سرد و دیگر ماتوی شد اشتند تا آنکه
تخلف از ان هر سه کس واقع گردید در حق ایشان آیت مذکوره تجدیداً نازل شد و درین دلیل صاف و صریح ا

برای اینکه حرارت آفتاب سبب تاخیر تعجیل امور دین نمیتواند شد زیرا که الله تعالی تعلیلاً میفرماید که گرمای جهنم
آتش و رنج گرمتر است از گرمی آفتاب یعنی گرمی آفتاب نباید تعجیل امور دین سازند و هم حدیث جناب است که مروی
است از وی که ما شکایت کردیم آنحضرت را از گرمی [illegible] پس قبول نکرد از ما و از امام شافعی رحمة الله علیه
منقول است که ابراد رخصت برای کسانیست که در طلب جماعت بمسجد ها می شتابند و مشقت میکشند
و هر که تنها نماز ادا میکند یا در مسجد محله خود نماز میگذارد و دوست میدارم که تاخیر نکند از اول وقت که نماز ظهر
حدیث است پس تاخیر [illegible] و احادیث مذکوره رای مولانا قدس سره العزیز در باب عدم تاخیر نماز
[illegible] حدیث [illegible] دیگر علمای ترجیح وارد فقط ازانجمله یعنی حدیث است که احمد و ترمذی
از ابو هریره رضی الله عنه روایت کرده اند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی نفس محمد بیده
لو انکم دلیتم بحبل الی الارض السفلی لهبط علی الله ثم قرء هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو
بکل شیء علیم اما ترجمه فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم قسم بذاتی که جان محمد بقبضه او
است اگر شما دلو ها را بریسمان بسته بگذارید بزمین سفلی هر آئینه خواهد افتاد آن دلو بر خدا پس خواند
آنحضرت [illegible] برای تصدیق قسم خود آیه کریمه هو الاول هو الآخر الی آخره را حضرت مولانا قدس سره [illegible] عینیت
[illegible] ثابت بتشبیه اعنی ارض سفلی با [illegible] یعنی [illegible] و وجه دلالت اینکه قاعده مقرره
اهل بلاغت است که تاکید مضمون جمله بقسم نمی باشد مگر وقت شدت انکار مخاطب مضمون
[illegible] یا فرض کردن مخاطب قائم بمقام منکر پس ضرور است از بیان وجه انکار اولاً ثم تا ایراد انکار
ثانیاً بالقسم و ظاهر است که در مضمون مذکور جهت انکار نیست مگر لزوم وحدت میان زمین و خدا
از روی عبارة النص و لزوم عینیت میان خدا و سائر اشیا از روی دلالة النص چون مخاطبین
آنحضرت [illegible] منکر اند شدید الانکار لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم موکد کرد افاده جمع
و عینیت را اولاً بقسم و ثانیاً بدلیل آیه کریمه هو الاول والآخر والظاهر والباطن زیرا که در آیه مذکوره
الله تعالی حصر فرموده ذات خود را در صفات اربع که هیچ موجود ازان خارج نیست پس زمین سفلی
نیز دران داخل است درین صورت ثابت شد که هبوط دلو بر زمین سفلی عین هبوط علی الله است
و حسب اقتدای رسول خدا صلی الله علیه وسلم در موکد کردن مضمون وحدت وجود را بقسم مولوی
جامی قدس سره السامی ترقی نموده و قسم در کلام خود [illegible] رباعی [illegible] سره [illegible]

در ولق گدا و اطلس شه همه اوست ۞ در انجمن فرق و نهانخانه جمع ۞ بالله همه اوست ثم بالله همه اوست
حضرت مولانا دیگر از قسم دقیقه عجیبه رحمة المتین نوشته اند که چون جامی قدس سره السامی دید که خدا تعالی
بر تصدیق فرموده پیغمبر خود قسم یاد کرده میفرماید که والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی وما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی پس چرا مولانا جامی قدس سره السامی مضمون حدیث را لغو و بی یقین ساخته و نیز شیخ
در تحدید نوشته اند که آنچه علما تاویل کرده اند لهبط علی الله وعلی قدرته این تاویل غلط است زیرا که این تاویل
خلاف بلاغت است چه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فصیح و بلیغ بودند اگر مراد آنحضرت لهبط علی علمه و قدرته می‌بود
لهبط علی الله نمی‌فرمودند این تاویل علما را تاویل بلا معنی قائل توان گفت چنانکه در آیه کریمه آن الله علی
کل شیء محیط تاویل میکنند ای محیط علمه علی کل شیء اینقدر نفهمیدند که هر جا که بیان احاطه علمی منظور حق تعالی بود
فرموده است ان الله بکل شیء علیم و قد احاط بکل شیء علما و هر جا که بیان احاطه قدرت منظور است آنجا
فرموده است ان الله علی کل شیء قدیر و در جایکه مقصود احاطه ذاتی بوده فرموده ان الله بکل شیء محیط چنانکه
در آخر سوره فصلت فرموده الا انهم فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شیء محیط پس جای انصاف است که
در خصوص تاویل های وهمی علما درست است یا معنی مبین حضرت مولانا مطابق قرآن و حدیث است
سخن دوم معنی حدیث مثل امتی کمثل غیث لا یدری اوله خیر ام وسطه ام آخره نموده حضرت مولانا فرموده
که این حدیث صحیح است و بروایت منقول است ترجمه [illegible] است
که اول آن بهتر است یا اوسط آن یا آخر آن در تحدید نوشته است بر عقیده فاسده و ناسیه که در تفسیر آن
بدعت غلطی نوشته اند که بموجب حدیث خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم یفشو الکذب هر چه در قرون
ثلاثه واقع شد خیر محض و سنت الهدی است و آنچه بعد زمانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه و تابعین و تبع تابعین
گردید یا آینده حادث شود بدعت سیئه است یعنی در آن خیر نیست این دعوی ایشان بر خلاف قول رسول
است صلی الله علیه وسلم زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تمثیل داده امت خود را به باران و نیکی و بدی آن را
دائر کرده است در اول و اوسط و آخر و در آن صاف دلالت است بر اینکه نیکی و بدی مخصوص نیست با اول
و اوسط و آخر بلکه در هر یک زمانه مردم اخیار ایجاد سنت یعنی طریقهای نیک کرده اند چنانچه صوفیه صافیه
ایجاد شغل های نیک کردند که تحصیل آن هزارها مردم شاغل ذاکر فانی فی الله و باقی بالله شده صاحب
از عالم شدند و مردم اشرار ایجاد بدیها کردند چنانچه خوارج و روافض و معتزله وغیره فرق مختلفه ایجاد عقیده های

بد اعتقادی و بدعملی کردند که بدان امت اسلام هفتاد و دو فرقه شدند و خیر القرون قرنی دلالت میکند بر انحصار
خیریت در قرون ثلاثه و انحصار شریت بعد آن زیرا که از روی کلیات و قواعد مقرره خدا و رسول علیه الصلوٰة
والسلام ایجاد خیر و شر در یک زمانه جاری است قال الله تعالی وما تفعلوا من خیر یعلمه الله یعنی انچه میکنید
با خود همه کرده شما از کارهای نیک میداند و خواهد دانست خدا ایضاً فرموده فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل
مثقال ذرة شرا یره و نیز فرموده افعلوا الخیر لعلکم تفلحون و مطابق این کلیات الٰهی حدیث شریف در صحیح بخاری
و صحیح مسلم وارد است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و من سن فی الاسلام سنة حسنة فله اجرها و اجر من
عمل بها و من سن سنة سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها ترجمہ جسنے پہلے نئی کی بیچ اسلام کے راہ و رسم نیک
پس واسطے اوسکے ثواب اوسکا ہے اور اجر اوس شخص کا کہ عمل کیا ساتھ اوسکے اور جسنے پہلے
نئی کی رسم بری پس واسطے اوسکے بوجھ اوسکا ہے یعنی گناہ اوسکا اور بوجھ اوس شخص کا کہ عمل کیا
ساتھ اوسکے فقط و گواه بر معنی که معنی بدعت ایجاد طریقه نو است حدیث صحیح است که در صحیح بخاری و مسلم
بروایت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه وارد است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقتل
نفس ظلما الا کان علی ابن آدم الاول کفل من دمها لانه من سن القتل ترجمہ نہیں مارا جاتا کوئی
جی ظلم سے مگر ہوتا ہے اوپر بیٹے آدم کے جو پہلے تھا حصہ خون اوسکے سے اسواسطے کہ وہ پہلا
اوس شخص کا ہے کہ راہ نکالی قتل کی فقط از حدیث صاف معلوم شد که معنی سنت بر آوردن آن
رسم جدید است نیک باشد آن طریق خواه بد پس ازان باطل شدن قول علمای وهابیه که سنت نئی
کسی خیر کی رواج کو کہتے ہیں اور بدعت نئی راہ نکالنے کو کہتے ہیں فقط سخن در معنی لا تسبوا الدهر
بود فرموده بود در حدیث در صحیح مسلم بروایت ابو هریره رضی الله عنه وارد است لا یقولن احدکم یا خیبة الدهر
فان الدهر هو الله و فی روایة لا تسبوا الدهر فان الدهر هو الله و فی روایة فان الله هو الدهر و واقع است
مقصود از همه عبارات افاده دو معنی است یکی نهی سب و شکایت زمانه دوم عینیت دهر با خدا از روی
عبارت النص و دلالت کرد بر عینیت سائر اشیا از روی دلالة النص زیرا که زمانه نیز حادث و ممکن
است و دیگر اشیا سوی الله تعالی نیز حادث و ممکن اند پس ترجیح بلا مرجح است که دهر عین خدا
باشد و دیگر چیزهای عین خدا نباشند فقط سخن در معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه بود فرموده بودند که
در صحت انکلام بالفاظه از انحضرت صلی الله علیه وسلم اختلاف است بعضی بر انند که حضرت امیر المؤمنین

علی مرتضی علی نبینا و علیهم السلام از آنحضرت روایت کرده اند بعضی میگویند که قول امیر المومنین است
حجة الاسلام امام محمد غزالی این را از اخبار و آثار شمرده اند بالجمله از روی معنی اصل اصول طریقت است و مضمون
آن در کلام مجید و احادیث بسیار وارد است کقوله تعالی وفی انفسکم افلا تبصرون و ایضاً سنریهم آیاتنا فی الآفاق
وفی انفسهم و کقوله سبحانه اولم یتفکروا فی انفسهم الایه و در حدیث قدسی حکایة عن الله تعالی آمده یا آدم اعرف
نفسک تعرف ربک و قال صلی الله علیه وسلم اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه و در اخبار روایت است که اوحی الله تعالی الی بعض
انبیائه ایها الانسان اعرف نفسک فانک ان عرفت نفسک عرفت الاشیاء کلها خلاصه معنی آنکه و دیگر علمای محققین نوشته اند بمعنی که
شناختن نفس بجمیع اوصاف او و رسیدن بکنه سر حقیقتش عین معرفت رب است پس چنانکه معرفت کنه رب متعذر و ممتنع است
معرفت کنه نفس نیز مشکل و دشوار است بل متعذر و محال باید دانست که معرفت نفس بر چند اقسام است
معرفت آن بحسب معنی لغوی و اصطلاحی چنانکه میگویند که فلان شی بنفس خود قائم است مراد از آن حقیقت
و ماهیت آن شی است دیگر آنکه اطلاق نفس بر روح و جان میکنند چنانچه در حدیث وارد است والذی
نفسی بیده ای جان من و گاهی اطلاق بر دل میکنند چنانچه میگویند خطر بنفسی کذا یعنی بدلی و گاهی مراد
از نفس نفس ناطقه انسانی میباشد چنانچه در جواهر الاسرار منقول است که کمیل بن زیاد رضی الله عنه
از امیر المومنین علی ابن ابی طالب علی نبینا و علیهم السلام سوال کرد قال یا سیدی ارید ان تعرفنی نفسی فقال علی
رضی الله ای نفس ترید ان اعرفک یا کمیل فقال کمیل بل هی لیس غیر نفس واحده قال علی رضی الله عنه
بل هی اربعة نامیة و حسیة حیوانیة و ناطقة قدسیة و کلیة الهیة الی آخره دوم معرفت آن باعتبار صفات نفس است
اول نفس اماره است که مائل است بطبیعت بدنی و آن امر است بالذات و شهوات حسیه و جاذب است
قلب را بجهت سفلیه و این نفس معدن شرور و منبع اخلاق ذمیمه است بقوله تعالی ان النفس لاماره بالسوء
دوم نفس لوامه است که او منور شود بنور قلب بقدر آنچنانکه هرگاه از غفلت بگناهی مبتلا شود و متردد حال
گردد و میان حجاب ربوبیت بجهت خلقیت خود را ملامت گیرد و توبه کند و رجوع کند بحضرت غفار از اینجا است
که حقتعالی بدو قسم یاد کرد حیث قال لا اقسم بالنفس اللوامه سوم نفس ملهمه است چون از مقام لوامه ترقی
نماید ملهمه گردد کقوله تعالی فالهمها فجورها و تقویها چهارم نفس مطمئنه است که منور شود بنور قلب تا منجلی گردد
از صفات ذمیمه و متجلی گردد باخلاق حمیده و ترقی کند بعالم قدس و مواظبت نماید بطاعات و اطمینان یابد
بحضرت رفیع الدرجات تا مستحق خطاب رب الارباب گردد که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة

مرتبهٔ سوم قسم معرفت باعتبار ذات و حقیقت انسانی و بعضی اهل تصوف نوشته اند که مراد از معرفت آنست
که هر کس که ذات و حقیقت خود را بصفت فوقیت و احاطت بجمیع اجزاء وجود خود بشناسد و همه جنود ملکی
و شیطانی و حقائق جسمانی و روحانی در احاطت ذات خود مشاهده کند ذات مطلق را با جمیع اجزاء وجود موجودات
روحانی و جسمانی و ملکی و شیطانی و جنی و انسی همان نسبت بیند در عالم کبیر چنانکه روح جزئی و نفس جزئی و قلب
جزئی و عقل جزئی را در تحت احاطت ذات خود مندرج می بیند روح اعظم و قلب اعظم که عرش اعظم است و نفس
کلی را در تحت ذات واحد محاط و محوی بیند و اگر بنفس ناطقه اطلاق کنند معنی آن بود که هر که نفس خود را بصفت
عبودیت بشناسد پروردگار خود را بصفت ربوبیت بداند و هر که نفس خود را بصفت مذلت بیند خدای را
بصفت عزت مشاهده نماید فقط علی هذا القیاس اقوال عرفا در بیان آن حدیث بسیار وارد است بعده حضرت
مولانا قدس سره فرمودند که نزد این بی هیچ معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه اینست که سالک بعد طی
منازل سلوک و تهذیب اخلاق و وصول بمقام فنا خود را خواهد شناخت که وجود من غیر وجود حق نیست و
افعال و صفات را که پیش از این از راه غفلت بخود نسبت میکردم فاعل آن افعال و موصوف بآن صفات
حق است که باین صورت نمودار شده است این معرفت نفس خود و معرفت رب است تا وقتیکه خود را اعتبار
میداند باین معرفت فنا ناقص است هرگاه بکمال فنا خواهد رسید که آن را فناء الفنا میگویند یعنی علم خودی بفنا
نخواهد ماند آن وقت بمرتبهٔ معرفت ربی بربی خواهد نواخت و خود را بعلم حق خواهد شناخت اللهم ارزقنا ولسایر الطالبین
فقط سخن در معنی خلق آدم علی صورته فرمودند که حدیث را بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه
روایت کرده اند و لفظه خلق الله آدم علی صورته طوله ستون ذراعا فلما خلقه قال اذهب فسلم علی اولئک
النفر و هم نفر من الملائکة جلوس فاستمع ما یحیونک فانها تحیتک و تحیة ذریتک فذهب فقال السلام
علیکم فقالوا السلام علیک و رحمة الله فزادوه و رحمة الله قال فکل من یدخل الجنة علی صورة آدم و طوله
ستون ذراعا فلم یزل الخلق ینقص بعده حتی الآن متفق علیه اشکال در حدیث آنست که مرجع ضمیر صورته
کیست اگر الله است اطلاق صورت که از خواص جسم و جسمانیت است بر خدا لازم می آید و اگر ضمیر راجع
بآدم است فائده خبر متحقق نمیشود زیرا که پیش از خلق صورت آدم هیچ نبود پس خلق آدم بصورت آدم
چه معنی دارد چنانچه در کلام الهی وارد است خلقتک ولم تک شیئا برای دفع این اشکال اهل تاویل
دو طریق اختیار کرده اند اول آنکه ضمیر صورته را عاید بآدم علیه السلام میکنند و برای بیان فائده خبر سبب

و در و حدیث نقل میکنند که امام فخر الدین رازی رحمة الله علیه میگوید که میان امتان پیشین معروف شده بود
که هرگاه از کسی عصیان صادر میشد صورت او مسخ میگردید چنانچه شهر ایله در زمان داود علیه السلام و امم سابقه
پس نصاری که در زمان محمد صلی الله علیه وسلم بودند زعم فاسد ایشان چنان بود که هرگاه آدم علیه السلام
از جهت عاصی شده بود و بقوله تعالی و عصی آدم ربه و جبرئیل علیه السلام بر سر او نالیده بود و صورت او خلقت
اول نگشته مگر او مسخ گشته بود نعوذ بالله من جهل الجاهلین و این سخن با یکدیگر میگفتند که از ینجا بود که آدم
را از بهشت بیرون کردند تا حضرت مخبر صادق سید قول ایشان و قیاس فاسد ایشان این حدیث فرمود ان الله
خلق آدم علی صورته یعنی خلقت ثانی او در دنیا بر صورت اول او کرد که در جنت بود پس ضمیر راجع با آدم شد
و فایده خبر رد نصاری و صحت خلقت ثانی آدم علیه السلام مطابق صورت اول و صاحب جواهر الاسرار
میگوید وجهی دیگر آنست که میگویند صحابی پیش حضرت نبی صلی الله علیه وسلم بر پسر خود غضب کرد طپانچه بر روی
او زد و در هنگام طپانچه زدن گفت لعنت بر صورت باد حضرت نبی صلی الله علیه وسلم برای تنبیه و زجر و منع
این حدیث فرمود که ان الله خلق آدم علی صورته پس درین صورت ضمیر راجع بطرف پسر اعرابی باشد وجهی دیگر
میگویند که مراد مخبر صلی الله علیه وسلم از ان الله خلق آدم علی صورته عقل اول است که او را نیز عالم کبیر آدم میگویند
چنانکه در عالم صغیر این آدم خلیفه است همچنان در عالم کبیر آن آدم حقیقی خلیفه حضرت حق جل و علا اول شی که آفریده بود بقوله علیه السلام اول ما
خلق الله تعالی العقل و بجمیع صفات در وی تجلی کرده او مظهر جمیع ذات و صفات شد پس حق بجمیع صفات
مستحقات موصوف گشت و خلافت کبرای آفرینش بوی مقرر گشت حضرت بدو امر کرد که بنویس گفت چه
بنویسم گفت ما هو کائن من الازل الی الابد بیک طرفة العین اجناس کائنات را نوشت و آلت شد
که حق القلم عبارت از انست چون عکس عقل اول در آدم خاکی افتاد جامع جمیع صفات کمال گردید پس
معنی حدیث چنین باشد که پیدا کرد الله تعالی آدم ثانی را بر صورت آدم اول که مذکور شد فریق ثانی ارباب تصوف
اند که ضمیر علی صورته را عاید با الله میکنند و میگویند که در اخبار نبوی صلی الله علیه وسلم اطلاق صورت بر الله تعالی
وارد است حیث قال رایت ربی فی احسن صورة و رایت ربی علی صورة شاب امرد جعد قططه و رایت
ربی فی احسن صورة فوضع کفه بین کتفی فوجدت بردها بین ثدیی فعلمت علم الاولین والآخرین و
غیر ذالک و بر تقدیریکه اطلاق صورت بر او جایز باشد مجازا گفته اند ان الله خلق آدم علی صورته ای خلق
مظهر جمیع صفاته انتهی تاویلات جواب اشکال مذکور از فریقین بود و نزد عرفاء اهل کشف این نیست که

این احسن تقویم آینه صورت آن بی صورت است جل جلاله ؎ چو یار آمد ز خلوتخانه بیرون ٭ جهان
نقش درون بیرون بر آمد ٭ پس عارف را می باید که صورت را عین بی صورت انگاشته خود را دلیل
دهیزند اند ؎ نیرنگیون سے یار کے حیران هوجیو ٭ سب رنگ مین اوسکو منوار دیکھنا ٭ بعد صفات
قلب در همین صورت مشاهده حق خواهد شد رباعی دل را اگر تو صفا کنی همچو آینه ٭ بی شک جمال دوست
بینی معاینه ٭ او در دل من است و دل من بدست اوست ٭ چون آینه بدست من و من در آینه ٭ در شغل
آئینه از مشاهده صورت خود بزودی مستفاد میگردد لمعه دوم از نور رابع در بعضی مسائل شریعت
که رای حضرت مولانا در آن بر دیگر علما ترجیح دارد از آنجمله مسئله کراهت صلوة جنازه بر چارپائی است حاصلش
اینست که اکثر مریدین باشندهٔ شهر و بعض معتقدین اموات خود را برای صلوة جنازه پیش حضرت مولانا
می آوردند مولانا میفرمودند که تا میت را از بالای چارپائی بر فرش بوریا وغیره فرو نمی آورند و بر آن نماز
بذات خود نمی خوانند و اگر کسی فرود نمی آورد دیگری حاضران را امر میکردند که نماز جنازه بخوانند و خود شریک نمی شدند
راقم آثم روزی سبب نگذاردن نماز میت بر چارپائی پرسید ارشاد کردند که بدانست من در جواز نماز بدین هیئت
تامل است و کراهیت قطعی ست و وجه آن اینست که در متون و شروح کتب فقهی مینویسند که از شروط
نماز جنازه وضع میت بر زمین است و لهذا بر مرکب جائز نیست علمای هندوستان چارپائی را حکم زمین
داده نماز بر چارپائی رواج کرده اند و این قیاس علما خلاف کتاب است اینقدر جواب حضرت مولانا
شنیده راقم آثم تجسس این مسئله در کتب فقهی نمود مطابق ارشاد حضرت در شروح و متون یافت
استفتاء درین باب مرتب نموده پیش علمای لکهنو و رامپور و شاهجهان آباد و مرادآباد و بریلی وغیره فرستاد
احدی جواب شافی و حجت شرعی که از آن جواز نماز بر چارپائی بلا کراهیت ثابت کرده نوشت بلکه
اولویت داشتن میت بر زمین تسلیم کردند و ترک اولی را کراهت مستلزم است چون رواج هندوستان
یعنی نماز جنازه بر چارپائی بر خلاف کتب فقهی است لهذا برای هدایت خاص و عام نقل استفتا و مذکور
در ذیل مندرج میگردد استفتاء اینست ماقولهم رضی الله عنهم درین مسئله که در صلوة جنازه باتفاق فقهای
کلهم اجمعین شرط جواز است بودن میت بر دابه و بر مرکب و بر ایدی الناس و نیز شرط است نهادن میت
بر زمین چنانچه روایات مفصله ذیل بران دلالت میکنند در عالمگیری است شرط فی صلوة الجنازة
کون المیت موضوعا علی الارض فان کان علی دابة او ایدی الناس لم تجز الصلوة علی المختار الا من عذر ۱۲

في نهر الفائق ومن الشروط حضور الميت ووضعه على الارض وكونه امام المصلي فلا يصح على غائب ولا على محمول
على الدابة ولا على موضوع خلفه في الغرائب ولو صلى على دابة او الايدي لا يجوز الصلوة عليه وعليه الفتوى وفي
شرح المنية المصلي ولا يجوز صلوة الجنازة ركبانا اي اذا كان القوم ركبانا والميت على الارض او بالعكس وفي
مجمع الروايات قيل اذا كان وضع الميت على مكان نجس يجوز الصلوة عليه لان كفنه يصير حائلا بينه وبين الارض
لانه ليس بلابس بل هو ملبوس فيكون حائلا في شانا ان حاشية الهداية الاصل في الميت ان يوضع على الارض
لكن توسعوا في الجواز على السرير فقط يعني سرير را مجازا حكم زمين داده اند در جامع الرموز آمده والجنازة بالفتح والكسر
السرير كما قال ابن اثير فان لم يكن عليه ميت فهو سرير ونعش ودر صراح است كه جنازه بالفتح والكسر تخته را
گويند كه مرده را بروي بردارند وآنچه مرده بروي نباشد آنرا نعش وسرير خوانند ومروج در حرمين شريفين وديگر
ديار عرب نيز تخته سرير است الغرض از همه روايات واضح گرديد كه اصل در نماز جنازه نهادن ميت بر زمين
است ليكن شارع تخته سرير را بسبب قرب واتصال آن بزمين مجازا وتوسعا حكم زمين داده اند واين كه
واعناق رجال ودابه ومركب وكشتي ودرخت وغيره اشياء مرتفعه عن الارض را حكم مركب [illegible]
وعدم جواز نماز بران تصريح كرده اند پس قياس چارپائي سرير وحصير وغيره غير صحيح وقياس مع الفارق
است چه فقهاء در باب حلف ويمين تصريح فرموده اند كه سرير در حكم زمين نيست في الهداية لو حلف لا يجلس
على الارض فجلس على بساط او حصير لا يحنث لانه لا يسمى جالسا على الارض بخلاف ما اذا حال بينه وبين الارض
لباسه لانه تبع له فلا يعتبر وفي كنز الدقائق حلف لا يجلس على الارض فجلس على بساط او حصير او لا ينام على هذا الفراش
فجعل فوقه فراشا آخر فنام عليه او لا يجلس على هذا السرير فجعل فوقه سريرا آخر لا يحنث ولو جعل على الفراش قراما
او على السرير بساطا او حصيرا حنث في جامع الرموز من حلف لا يجلس على الارض او السطح او الدكان فجلس على
بساط او حصير فوقها او حال بينه اي بين الحالف وبينها اي الارض لباسه الذي يلبسه حنث لكن حلف لا يجلس
على هذا السرير فجلس على بساط او فراش فوقه فانه حنث فقط الجواب اصل در نماز جنازه اينست كه ميت
بر زمين يا بر آنچه در حكم زمين است باشد وبر چارپائي وتخت وغيره بلند از زمين نباشد ودر بودن ميت بر زمين
پاك بابوريا وغيره اصلا اهانت ميت نيست بلكه موافق حكم شريعت وسرير ونعش وجنازه عرب كه
تخته غير مرتفع از زمين ميباشد ديگر است وچارپائي مروج هند ديگر لهذا علماي ولايت پايه هاي چارپائي را
قبل از نماز در زمين كنده مي نهند تا ميت قريب زمين باشد ومسلمين هند در گذاردن نماز بر چارپائي

بلند بلا شبہ ترک اولی و تسامح در جواز کردہ اند و میکنند زیرا کہ میت در حکم امام است و امام از قوم بلند ہمی باید
بنا بر آن بر دابہ و مرکب و ایدی الناس نماز جائز نیست حسب روایات مفصلہ ذیل فی انشاءان الاصل فی المیت
ان یوضع علی الارض لکن توسعوا فی الجواز علی السریر و نحوہ ١٢ فی شرح نور الایضاح المشہور بشرنبلالی
وشرط فی صلوۃ الجنازۃ کون المیت موضوعا علی الارض لکونہ کالامام من وجہ فان کان علی دابۃ او ایدی الناس
لم یجز الصلوۃ علی المختار الا من عذر فی الغرائب ولو صلی علی میت علی الدابۃ او الایدی لا یجوز الصلوۃ علیہ حالیۃ الفتوی
وفی القہستانی وشرط استقبال القبلۃ المصلی وستر عورتہما وطہارۃ بدنہما والنیۃ وکون المیت علی الارض کما
فی المشہور علی دار السرور فی جامع الرموز وشرط صلوۃ الجنازۃ استقبال المصلی صدر المیت کما فی التمرتاشی
وستر عورتہما طہارۃ ثوبہما وبدنہما والنیۃ کما فی الزاہدی وکونہ علی الارض او الایدی قریبا منہا کما فی المحیط ١٢
وفی بحر الرائق قیل اذا وضع المیت علی مکان نجس یجوز الصلوۃ علیہ لان کفنہ یصیر حائلا بینہ وبین الارض
لانہ لیس بلابس بل ہو ملبوس فیکون حائلا عن ابی سعید الانصاری قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ان یقوم الامام فوق شیء والناس خلفہ یعنی اسفل منہ رواہ دار قطنی فی المجتبی ونماز آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم بر چار پائی نشدہ است بل بر تختہ کہ ملحق بزمین باشد چنانچہ از اسفار الانبیا منقول ست آنگاہ
از موضع غسل برداشتہ بر روی تختہ خوابانیدند بعد از ان پوشانیدند و بموجب وصیت در انجا گذاشتہ
بیرون رفتند تا ملائک فوج فوج بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نماز گذاردند بعد از ان افواج مسلمانان
در آمدہ ہر یک علیحدہ بی آنکہ کسی امامت کند نماز گذاردند فقط این جواب حضرت است مہور قاضی و مفتی
و علمای معتبرین رامپور مسئلہ جواز و عدم جواز اظہار وحدت وجود عند العوام درین مسئلہ نیز رائے
حضرت مولانا قدس سرہ العزیز برای دیگر علما ترجیح می یافت چنانچہ در ابتدای حال در ورود مولانا
قدس سرہ در شہر لکہنؤ مولوی ذو الفقار علی صاحب رئیس قصبہ دیوہ باتفاق بعضی علمای فرنگی محل
حکم تکفیر حضرت مولانا بعلت اظہار وحدت وجود نوشتند و استفتای در خصوص مرتب شدہ بہ
شاہجہان آباد پیش مولانا شاہ عبد العزیز صاحب قدس سرہ العزیز فرستادند و مولانای ممدوح
جواب استفتا متضمن حقیقت وحدت وجود و عدم جواز اظہار آن عند العوام نوشتند بدلائل اینکہ
چون مسئلہ توحید وجودی است و عوام آن را ہمی نفہمند و مراد صوفیہ را نافہمیدہ در احکام دین تساہل میکنند
و ترک صوم و صلوۃ مینمایند پس در اظہار آن انفتاح باب الحاد و اباحت شرور و فساد است و ہر مسئلہ

که بحث و تکرار آن منجر بفساد باشد دران سکوت واجب ست چنانچه در مسئلهٔ جبر و قدر و منازعات صحابه
همه یکدیگر حدیث وارد است اذا ذکر القدر فامسکوا واذا ذکر اصحابی فامسکوا الخ ونیز توحید سر است وافشای سر
حرام است **جواب الجواب** استفتای مذکور حضرت مولانا قدس سره العزیز در رسالهٔ کلمة الحق و
کاسرة الاسنان عرف دندان شکن نوشته اند بدینطور که جواب استفتا را در سوال فان قلت نوشته
جواب بجواب میگویند قلت سبحان الله انتم اعلم ام الله فانه سبحانه اظهر التوحید بلا اله الا الله علی اهل اللسان
وهم ادرکوا ما هو المراد منه لقوله تعالی حکایة منهم اجعل الالهة الها واحدا ان هذا لشیء عجاب واذا قیل لهم لا اله
الا الله یستکبرون الخ ولم یبال بهذا الوهم ترجمه میگوییم بکیست خدا تعالی را یا شما دانا ترید یا خدا تحقیق
شان اینست که خدای سبحانه اظهار کرد توحید را بکلمه طیبه بر اهل زبان که عرب بودند و آنها دریافت کردند
آنچه مراد خداست از کلمه طیبه چنانچه خدا تعالی فهمیدن آنها حکایت میکند بقول خود که گفتند مشرکین آیا
گردانید محمد صلی الله علیه وسلم همه معبودان را اله واحد این چیز عجب است و بجای دیگر فرمود که هرگاه گفته میشود
از مشرکین لا اله الا الله سرکشی میکنند و موجب سرکشی نبود مگر فهمیدن وحدت و عینیت از کلمه طیبه و اندیشه
نکرد خدا این وهم را یعنی عوام نخواهند فهمید و گمراه خواهند شد فقط اذ قد بعث جمیع الانبیاء علیهم السلام
بکلمة التوحید فقد اظهر سبحانه التوحید باظهار المعجزات واستدل علیه بالدلائل وملا کتابه بالتهدیدات
والحاق العار علی المنکر بالقتل والاسر واباحة النساء فی الدنیا وبخلود العذاب فی الآخرة ترجمه
وخدا اندیشه نافهمی عوام نکرد زیرا که برانگیخت جمیع انبیاء علیهم السلام را بکلمه توحید و اظهار کرد کلمه توحید را
بتائیدات معجزات و استدلال آورد بر حقیقت توحید بدلائل خمسه و مشحون ساخت کتاب خود را بتهدیدات
معجزات والحاق عار بر منکرین بقتل و اسیری و اباحت عورات آنها در دنیا و خلود عذاب آخرت
پس معلوم شد که توحید از اسرار نیست بخلاف ما امر فیه بالامساک عنه کالقدر واصحاب رسول الله صلی الله
علیه وسلم وغیرهما فانه لیس بمثابة التوحید فیکون قیاس التوحید علی القدر وغیره فی الامساک عنه قیاسا
مع الفارق ترجمه بخلاف آنچه امر کرده شده است دران بسکوت چنانکه مسئله جبر و قدر و اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم وغیر آن پس تحقیق نیست آن مسائل مثل توحید پس قیاس توحید بر جبر و قدر
وغیره در سکوت قیاس مع الفارق است والضابطة فی معرفة السر الذی یجب کتمانه او اعانة اقامة البرهان
او عدمها فالذی اقیم علیه البرهان یحل اظهاره بل یثاب علیه والا یبلغوا اقامة البرهان فان اقامة البرهان لیست

الا للتفهیم والتعلیم وکل منهما لیس الا لاظهار الحق واعلانه لا لکتمانه واخفائه پس ضابطه وقاعده
کلیه و معرفت سری که واجب ست کتمان آن یا اعلان آن اقامت برهان است یا عدم اقامت آن
پس هر حکمی که قائم کرده شد بران برهان و دلیل حلال ست اظهار آن بلکه ثواب می یابد اظهار کننده
بران واگر اینچنین نبودی اقامت برهان لغو شدی زیرا که اقامه برهان نیست مگر برای تعلیم وتفهیم وتعلیم و
تفهیم نیست مگر برای اظهار حق واشتهار آن نه برای کتمان آن واخفا فما لم یقم علیه البرهان وکان سره وفقا
عسیرا ادراکه یحرم افشاءه ویجب کتمانه فانظر ان لا اله الا الله منهما سواء قیم علیه البرهان ام لا فتامل ترجمه
واضح بین که بران اقامه برهان نباشد و باشد آن امر از قسم اسرار باریک و نازک که دشوار باشد فهمیدن آن
البته حرام است افشاء آن و واجب ست کتمان آن پس نظر بکن که لا اله الا الله از کدام قسم است
آیا اقامت کرده شد بران برهان یا نه پس تامل کن در اینکه اگر لا اله الا الله که دال بر توحید است از قسم اسرار
مستور و مکتوم میبود چرا حکم نمیکردند که در اوقات خمسه بر سر منارها استاده بآواز بلند گویند اشهد ان لا اله الا الله و شارع
حکم نکرده است که این بزبان عربی واجب الاظهار است آنرا بزبان دیگر اظهار نکنند والا تمام کلام الله
بزبان عربی نازل شده و تراجم آن بزبان فارسی و هندی در شریعت رائج و شائع است و کلمه طیبه نیز داخل
کلام الله است و اقرار و اظهار آن واجب بل فرض عین و منشای اختلاف علمای و متقدمین همین
که توحید را از کلمه طیبه فهمیده اند سوال اگر کسی گوید که مدار جواب الجواب مولانا که ترقیم یافته بر فهمیدن
وحدت وجود و عینیت اشیاء با خدای سبحانه از روی عبارة النص کلمه طیبه و تقدیر غیر الله بجای خبر
و بطلان تقدیر موجود بوده است و در همین مولانا بر خلاف جمهور علما متفرد اند پس اتفاق علما بر تقدیر
موجود بجای خبر در کلمه لا اله الا الله بمنزله اجماع است گویم و در حدیث شریف وارد است لا تجتمع امتی
علی الضلالة وعلیکم بالسواد الاعظم یعنی جمع نمیشود امت من بگمراهی ولازم گیرید سواد اعظم را یعنی جماعت
کثیر و جمهور علما را پس تفرد مولانا بمقابله اجماع است بر خلاف جمهور علما قابل اعتماد نیست که رفع توهم
مذکور حضرت مولانا در کاسر الاوثان نوشته اند لابد للاجماع من امرین کون الامر مجمع علیه امرا شرعیا
والثانی اتفاق اهل الحل والعقد علیه فی عصر واحد وانه متعذر ... پس معلوم است برای اجماع است از
دو امر یکی بودن مجمع علیه امر شرعی دوم اتفاق اهل حل عقد بران در زمان واحد یا از منه متقاربه حاصل کلام
الغرض گمان آنکه تقدیر موجود بجای خبر بجهت جمهور علما و اتفاق همه علما بمنزله اجماع است ... مولانا

که اجماع است که دلیل چهارم شریعت است نزد ابطال در کتب اصول حنفین است حکمی که بران اجماع باشد آنرا [illegible]
بودن آن شرطاست و شرط دوم اینکه اهل حل و عقد پس مجتهدین در زمان واحد یا ازمنهٔ قریبه متفق شده حکم
آن امر مجمع علیه داده باشند و تقدیر موجود در کلمهٔ طیبه نه امر شرعی است نه اتفاق مجتهدین بران در هیچ یک زمانه
شده است بلکه تاویل بالرای بعضی علما بوده در اول دیگران بران تقلید کردند چنانچه بیان آن گاه میفرمایند اما التاویل
فقوله لا اله الا الله محکم و المحکم یابی عن التاویل و اما التقدیر موجود لیس بامر شرعی بل خلاف حکم شرعی اذ الشرع الشریف
یکذب به بقوله علیه السلام لا اله غیرک و قوله سبحانه مالکم من اله غیره والبراهین خمس ترجمه اما تاویل علما در لا اله الا الله
جائز نیست زیراکه کلمهٔ طیبه آیهٔ محکم است و محکم ابا میکند از تاویل یا آنکه قرمیشود مؤول آن و اما تقدیر موجود پس نیست
امر شرعی بلکه خلاف حکم شرعی است زیراکه شرع شریف تکذیب میکند آنرا بقوله علیه السلام لا اله غیرک و بقوله سبحانه مالکم
من اله غیره و از روی براهین توحید که در قران شریف مذکور اند و اما الامر الثانی وهو الاتفاق فلم یثبت ایضا اذ لم
یتفقوا علی التاویل و التقدیر فی عصر واحد او ازمنة متقاربة کاتفاقهم علی خلافة ابی بکر رضی الله عنه بل موتقلیهم محض
کتقلید النساج بعضهم لبعض و کتقلید النصاری بعضهم لبعض علی التثلیث والعیاذ بالله ترجمه اما امر ثانی که اتفاق
اهل حل و عقد است نیز ثابت نشد زیراکه متفق نشدند اهل حل و عقد بر تاویل و تقدیر مذکور در زمان واحد یا ازمنهٔ
متقاربه نشده است مثل اتفاق صحابه بر خلافت ابی بکر رضی الله عنه بل تقدیر موجود تقلید محض است مثل تقلید
نساجان بعضی آن بعض دیگر را یا مثل تقلید نصاری بعض دیگر را بر تثلیث پناه بخدا از همچو تقلید اذ اول الاکابر کما
توهم ان الظاهر یدل علیه لا اله الا الله من توحید و الغیبیة بین المنکور و بین سبحانه خلاف ما حکم به سلطان القوا
اذ الممکن لا یصیر واجبا و بالعکس لا بعد انقلاب احدهما الی الآخر و ظاهر ان وهم انقلاب الحقیقة محال صرفت
لا اله الا الله من ظاهره الی ما حکم به سلطان القوی من التاویل المذکور و التقدیر المزبور ثم جاء آخرون و اتخذوا التاویل
و التقدیر تقلیدا ثم آخر فآخر و بلغ حتی الی ان توهموا ان التاویل و التقدیر المذکور امر مجمع علیه فهذا ای
صرف ظاهر لا اله الا الله سواد اول قارورة کسرت فی الاسلام بالتاویل و التوجیه و الصرف من الظاهر لیس فاسودوا
الیه الوهم والعیاذ بالله من ذلک ترجمه زیراکه اول اکابر علما هرگاه که توهم کردند که ظاهر کلمهٔ طیبه دلالت میکند
بر غیبیت در میان اله منکور و در میان خدای سبحانه بر خلاف آنچه حکم میکند بدان سلطان القوی یعنی دو اسمه
زیراکه ممکن واجب نمیگردد و بالعکس یعنی واجب ممکن نگردد مگر بعد انقلاب یکی بطرف دیگر و ظاهر است که انقلاب
حقیقت محال است پس گردانیدند آن اکابر کلمهٔ طیبه را از ظاهر یعنی آن بطرف معنی که حکم کرده آن سلطان القوا

او نیز وهم او از تاویل مذکور و تقدیر مزبور بعد آن اکابر آمد عالم دیگر و استحسان کرد تاویل و تقدیر او را پس مقلد او شدند
همچنین یکی با دیگری مقلد شدند تا اینجا که توهم کردند که تاویل و تقدیر مذکور امر مجمع علیه است حتی اینکه گردانیدن معنی
کلمه از ظاهر اول شنیده است که ناشایسته شد و از اسلام تا تاویل و توجیه و صرف از معنی ظاهر بسوی آنچه نسبت بطرفت
وهم آن و پناه بخدا از همچو تاویل مسئله مسئله که در آن فعل حضرت مولانا بخلاف اکثر علمای زمانه بوده اینست
که حضرت مولانا قدس سره بعد نماز ظهر و مغرب و عشا بمجرد سلام فرض آنوقت برخاستی و بادای سنت موکده که بعد
فرض در هر سه اوقات مذکوره هست مشغول میشدی و عادت مستمره دیگر علما اینست که بعد هر فرض دست برداشته
دعا میکنند و بعضی اوراد معقبات نماز هم خوانده سنت میگذارند راقم آثم سبب آن از مولانا قدس سره پرسید فرمودند
که من مقتدی فعل رسول الله صلی الله علیه وسلم و عمل آنحضرت علیه الصلوة والسلام همین بود که بعد فرض فجر و عصر
از طرف قبله پشت گردانیده و روبطرف حجره شریفه کرده می نشستند و دست برداشته دعا میکردند و بعد سلام فرض ظهر
و مغرب و عشا اللهم انت السلام و منک السلام و الیک یرجع السلام تبارکت یا ذوالجلال والاکرام گویان
بسرعت تمام برخاستی و بسنت مشغول شدی عرض کرده شد که آنچه در احادیث وارد است که بعد هر نماز سبحان الله
والحمد لله والله اکبر سی و سه بار بخوانند و آیة الکرسی متصل بخوانند و در بعضی احادیث ده بار سوره اخلاص و کلمه شهادت
و کلمه تمجید وغیره معقبات نماز آمده عمل بران نشد ارشاد شد که فصل در میان فرض و سنت بادعیه و اوراد نباید
هرچه خواندنی باشد بعد سنت بخواند آنهم عقب نماز خواهد شد چنانچه تصریح آن یعنی شیخ عبدالحق علیه الرحمه در ترجمه
مشکوة و سفر السعادت کرده اند دران به بینید فقط چنانچه بنده حسب الارشاد در سفر السعادت تصنیف شیخ عبدالحق
محدث دهلوی رحمة الله علیه دیدم ارشاد آنحضرت مطابق احادیث صحیحه یافتم و در ضمن تنبیه اینقدر تحقیق آنجا بود
که بجنسه نقل کرده می آید تنبیه بدانکه احادیث در باب اشیای متعدده واقع شده که بعد از نماز بخواند چنانچه
این ادعیه مذکوره و آیة الکرسی و معقبات وغیر آن و مراد بعدیت اتصال بنماز نیست بی فصل که آن سنت
بلکه مراد عدم فصل است بچیزی که عرف اشتغال بدان از نسبت اعراض و نسیان و تشاغل بغیر کرده و عاجز نکند
و اگر سکته کند و بجهت کثرت عرفی نرسد نیز ضرر ندارد و پس بعد از فراغ نماز هرچه بوجه مذکوره بخواند عقب
او است تا بانکه اشتغال بسنت راتبه بعد از فرض موجب فصل میان فرض و اذکار مذکوره و عدم تعاقب
گردد یا نه اینجا محل نظر است و ظاهر آنست که نگردد خصوصا بقول کسی که سنت سیار و محل سنت از فرض
و سرعت قیام برای گذاردن سنت بعد از قیام ادای فرض و در شرح ابر الهام تصریح کرده است

گر آنچه در احادیث وارد شده است آن خواندن بعضی ادعیه و اذکار و راد بار صلوٰة تقاضا میکند وصل آنها را
بفرض بلافصل بودن آنها عقب سنت بی اشتغال بانچه از نماز نیست کفایت میکند دران و اختلاف است
علما را در اولویت وصل سنتی که بعد از فرض است بعضی گفته اند که قیام بسنت متصل بفرض مسنون است
و وارد شده و مروی که در سنن ابی داود آمده است از ابی رمثه که گفت ایستاد مردی که دریافته بود با حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم تکبیر اولی را تا متصل بگذارد سنت را عمر رض دوش او را بگرفت و بجنبانید و گفت
بنشین زیرا که هلاک نگشتند اهل کتاب مگر از جهت آنکه نبود در نماز ایشان فصل پس آنحضرت صلی الله علیه
وسلم پسندیدند این سخن را از عمر رض پس کفایت میکند ادنی فصل که واقع شود چنانکه مسلم و ترمذی از عائشه رضی
آورده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون سلام میداد نمی نشست مگر آنکه میگفت این کلمه را
اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام و از حدیث بظاهر لازم نمیآید که همین کلمه
فصل کند بمقدار آنچه خوانده شود در وی این ذکر و این منافات ندارد بخواندن ذکر دیگر مثل لا اله الا الله
وحده لا شریک له الخ الحاصل ثابت نشده از آنحضرت صلی الله علیه وسلم فصل باذکار دیگر که مواظبت میکنند
بران در مساجد درین اعصار مثل قرائة آیة الکرسی و تسبیحات و امثال آن و حلوانی گفته است که
لا باس است بخواندن او میان فریضه و سنت و مختار آنست که فصل کند بذکری مختصر و بخواندن اوراد
و اذکار بعد از سنت و قول حلوانی لا باس و منافات ندارد بدان زیرا که مشهور در معنی این عبارت
اولویت خلاف اوست پس گویا گفته اولی آنست که نخواند و اگر بخواند لا باس به و در خلاصه گفته که چون
سلام دهد امام از ظهر یا مغرب یا عشا مکروه است او را مکث قاعدا و لیکن باید که بایستد بتطوع و تطوع
نکند در مکان فرض بلکه منحرف شود بدست راست یا چپ یا پس تر آید و اگر خواهد رجوع کند بمنزل خود
برای تطوع و در نمازیکه بعد از وی تطوع نیست مکروه است که در مکان خود مستقبل قبله نشسته باشد یا
برود یا برگشته مستقبل قوم نشیند اگر در مقابل وی مسبوقی نباشد و همه برابر است در سنت و لیکن افضل
رجوع بمنزل است و برای تطوع ذکر هذا کله فی شرح ابن الهمام لمعه سوم از نور رابع در تقاریر و
رضی الله عنه در مسائل طریقت سخن در تعینات الهیه و تنزلات سته بود هر چند درین باب
صوفیه کرام مثل قدوة الموحدین شیخ اکبر محی الدین ابن علی العربی و شیخ محب الله الهآبادی و شمس العلما
مولانا عبد العلی محمد و غیرهم رحمهم الله شرح و بسط بسیار کرده اند خلاصه آن انچه از صحبت بابرکت حضرت

مولانا قدس سره العزیز مستفاد شده بعلین قدر است که در حدیث شریف واقع شده است که ان الله حجابا
من نور و ظلمة یعنی ذات الله را حجابها است از نور و ظلمت مراد از نور اوصاف جمالیه و صفات فعلیه و مراد
از ظلمت اوصاف جلالیه و صفات انفعالیه اند یعنی ذات او سبحانه بعالم لاتعین که عبارت است از
احدیت ذات مطلق که معری و منزه است از جمیع صفات و نعوت و لاتعین است از تعینات و اعتبارات
و ممیزات حتی که از وجوب و امکان و قدم و حدوث و تنزیه و تشبیه و وحدت و کثرت و علم بل نیز و آن
وجود مطلق باکمال ذاتی خود غنی محض است از عالم و مستور است در پرده غیب و آن ذات مقدس از نظر همه
غیب الغیب بحجاب ظاهر نمیشود و نه بر نبی مرسل و نه بر ملک مقرب چنانچه آیه کریمه و ما کان لبشر ان یکلمه الله
الا وحیا او من وراء حجاب از آن خبر میدهد و آن ذات مستجمع کمالات بمقتضای کل یوم هو فی شان در
تعینات و شیونات غیر متناهیه ظهور است و تجلی و ظهور ذات در مراتب تعینات برای اتصاف او بکمال
اسمای خود است و از جمله مظاهر و مجالی الهیه شش مرتبه مدرک و مشهود عرفا شده از آنجمله دو مرتبه منسوب
بسوی حق گشته بمرتبه الهیه مسمی شده و سه مرتبه منسوب طرف خلق گشته بمرتبه کونیه شهرت یافته و یک مرتبه
جامع میان خلق و خالق برزخ شده بحقیقت انسانی نامزد گردیده تفصیلش اینست مرتبه اولی که مسمی به لاتعین است
که عبارت از احدیت ذات است و آن وجود محض و هستی ساده او سبحانه است که در غایت مرتبه استیلا
و استغنا است یعنی حقتعالی مستقل است بالاجمال ذات خود را و حقیقت عالم را که آن متحد است با ذات
که صالح است ظهور عالم را و در این مرتبه تکثر را راه نیست اصلا نه اعتبارا نه حقیقتا و این مرتبه را لاتعین و غیب
اول و عمی هم نامند چه ذات که کنز مخفی بود از غیب الغیب در این مرتبه اولا اراده ظهور کرده است و او سبحانه
در این مرتبه فی حد ذاته قیدی و اضافتی ندارد حتی که بقید اطلاق و تنزیه نیز مقید نمیتوان کرد بل در عین تنزیه
مشبه است و در عین تشبیه منزه و آن ذات واجب الوجود در این مرتبه نه کلی است نه جزئی و نه مطلق و نه
مقید و نه عام و نه خاص و در این مقام او را نه صفت است نه نام نه نشان نه زمان نه مکان و اضافت صفات
سلبی بسوی او پس لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و هو یدرک و لا یدرک الابصار
و هو یطعم و لا یطعم و همچنین اتصاف او بصفات بیچون و بیچگون و بی شبه و بی نمون و نبودنش بیرنگ
و بی کیف و نبودنش مصداق جوهر و عرض و نبودنش محدود و متصور بعین مرتبه است و این مرتبه را عالم لاهوت
و لاتعین و غیب الغیب و غیب اول و کنز مخفی و عین الحیات هم نامند بل آن ذات بالاستقلال

موجود است در خارج محتاج بوجود عالم نیست و در همین مرتبه ارتفاع نقیضین جائز داشته اند حدیث شریف کان الله ولم یکن
معه غیره حکایت از همین مرتبه است و در همین مرتبه موسی و فرعون و مسلمان و احمد و بوجهل همرازند هرگاه سالک اهل
هستی موهوم خود را طی کرده باین مقام میرسد از خود و از غیر خود نامی و نشانی نیابد کما قال المولوی المعنوی قدس سره العزیز

؎ چون به بیرنگی رسی کان داشتی ٭ موسی و فرعون دارند آشتی ٭ **مرتبه ثانی لاهوت** و آن
عبارت است از تعین ثانی وحدت ذاتی یعنی ذات مطلق بر وحدت غیر زائد بر خود نگاه کرد خود را بخود مستقل
با کمال حسن و جمال و نهایت عظمت و جلال متصف با مهات صفات و جامع جمله حقائق و شیون الهیه
کونیه که در مرتبه اول مندمج بودند یافت و خود را لائق ظهور آن و بمقتضای عشق و محبت ذاتی از مرتبه اطلاق
تا مرتبه شهود من الازل الی الابد انچه تفصیلا ظهور شدنی است در مرتبه اجمالا خود را دید یعنی بعلم اجمالی سیر صفات
خود کرد باین وجه که متمیز شود هر اسمی از دیگر مثلا سمیع ممیز گردد از قدیر و قدیر از علیم پس امهات صفات که از
حیوت و علم و سمع و بصر و قدرت و اراده و کلام در خود مشاهده نمود لاندراج الکل فی الذات کالمفصل فی المجمل
و کالشجرة فی النواة و درین مرتبه بجز ازدیاد ظهور و تکثر فی الاعتبار و تعین علمی هیچ افزونی بر مرتبه اولی نشده و
نام و نشان و لوح و قلم و عرش و کرسی و عقل و روح و ملک و فلک هیچ ظهور نگرفته والله غنی عن العالمین
حکایت از همین مرتبه است و چون در مرتبه لاهوتی ذات را قابلیت تجرد از جمیع صفات و اعتبار حاصل بود
پس باعتبار تجرد از ان هم مرتبه احدیت تعبیر نمایند و باین حیثیت مصداق ازلیت و اولیت و باطنیت است
مرتبه ثالثه جبروت این مرتبه شهود علمی ذات است مر خود را بجمیع تفاصیل شیونیه و امتیاز بعضها عن بعض
هر چند ذات مطلق بشهود اجمالی که کمال ذاتی اوست از تفصیل عالم مستغنی بود لیکن عشق ذاتی تقاضای
این معنی نمود چنانکه شهود علمی اجمالی خود جلوه گر شد همچنان شهود
علمی تفصیلی را که در قهر احدیت مستهلک بود جلوه باید داد بنا بر آن محبوب ازل باعتبار قابلیت اتصاف
بجمیع صفات و اعتبارات بصفت واحدیت تجلی نمود پس در مرتبه حقائق ممکنات را ثبوت علمی پیدا کرده
لهذا آن حقائق اعیان ثابته نام یافتند و این علم را اجمالا بتفصیل
ممکنات کونیه خلاف عالم است که الله تعالی این عالم را مطابق آن
عالم در خارج پیدا نمود براستعداد عین هر یک ممکن در مرتبه واجب از ممکن متمیز گشت چه ذات باعتبار اتصاف
باصفات کمالیه واجب و معبود است و همان ذات باعتبار اتصاف باصفات کونیه ممکنه و عائد است سبحانه

تعین اول که در آن مرتبه احدیت جمیع اوصاف الهیه و کونیه بود و جمیع اسما و صفات الهیه و کونیه در تعین اول
واحد بود اصلا تکثر راه نداشت اند. التعین اول را باحدیت مختصه و تعین ثانی را بواحدیت تعبیر میکنند اما این
هر دو مرتبه تعین اول و ثانی مرتبه الهیه اند و ماتحت این دو مرتبه مراتب ممکنه کونیه هستند مخفی نماند که تقدیم و تاخیر
این هر سه مرتبه کشفی و عقلی است نه زمانی و حقیقی چه ذات بی قید صفات کنز مخفی در مرتبه اول است و بعلم اجمالی
صفات و تجلیات در مرتبه دوم و بعلم تفصیلی آنها در مرتبه سوم مرتبه رابع عالم ارواح و این مرتبه ظهور ذوات است
مرجودها در خارج بصفت شئون متغایره روح و جوهر مجرد است از ماده و اعراض اجسام از الوان و اشکال و
قابل ادراک خود و اغیار خود است و قابل اشارت حسیه نیست هر چند اعیان موجودات در صورت علمی
بشهود تفصیلی مشهود حضرت حق بودند لیکن غلبه عشق بر اینقدر اکتفا ننساخته ترقی ظهور و افزونی امتیاز خواست
و ثبوت حکم غیریت را که اعتباری باشد تقاضا نمود و بمقتضای آن نور الهی تجلی ثالث را که مطابق تفصیل
مرتبه واحدیت بوجود خارجی که الطف موجودات خارجیست نزول کرد و عالم ارواح نام یافت مرتبه خامس
عالم مثال و این مرتبه ظهور ذوات حقیقت در خارج بصور و اشکال لطیفه مختلفه غیر قابل هر انقسام و خرق و التیام را
چون تجلیات روحانیه بکمال لطافت و بطون و صفائی داشت غلبه عشق ظهور زیاده تر خواست بنا بر آن
اندک کثافت بران لطافت افزوده خود را بصور مثالیه جلوه ظهور داد و این عالم بسبب لطافت خود مشابه
بعالم ارواح است و بجهت ممتد بودن شکل امتداد اجسام مشابه بعالم شهادت است پس این عالم برزخ است
میان ارواح و شهادت و مثال دو قسم است یکی مثال مقید که در خواب و تخیل نمودار میشود و آن گاهی
صواب باشد و گاهی خطا و این را خیال متصل میگویند دوم مثال مطلق که دران خطا را راه نیست و
آنرا عالم مثالی و خیال منفصل و فلک الحیات و عالم برزخ هم نامند و عالم ارواح و مثال را جمع کرده عالم ملکوت
میگویند مرتبه سادس عالم حس شهادت و این مرتبه ظهور ذوات او سبحانه است خود را در خارج بصور اجسام
و اجرام و جواهر و اعراض چون عشق ازلی در تقاضای ظهور حسن و جمال فرد است [illegible] مزید را اکتفای
که در عالم مثال بسبب لطافت باقی مانده بود نیز گوارا ننساخته ظهور اکمل را که مزیدی بران متصور نباشد
درخواست نمود بنا بر آن نور قدم تجلی خامس خود را بصور محسوسات متجلی گردانید. اول تجلی یکی بصورت
علویات که مظهر عرش و کرسی و افلاک سبعه و مافیها گردید دوم بهیئت عناصر که مظهر آب و آتش و خاک و باد
و مایترکب منها از حیوانات و نباتات و معدنیات بظهور رسید مرتبه هفتم مرتبه عالم انسان و آن ظهور ذوات است

هر خود را در یک مظهر اتم که شامل است مر جمله مراتب سته سابقه را یعنی چون محبوب ازل حسن و جمال خود را
در هر مرتبه بجلوه جداگانه مشاهده نمود کمال عشق خواست که همگی تجلیات گوناگون و تعینات بوقلمون در یک آئینه
تماشا کند بنا بر آن تجلی سادس بصورت انسان ظاهر گردید و این انسان مظهریست جامع مر جمله مظاهر را
چه مرتبه هاهوت و تعین اول در لاهوت و تعین ثانی مندمج گشته لاهوت نام یافته و عالم لاهوت با جمله
مراتب الهیه در جبروت مندرج شده عالم ارواح و امثال نام یافته و عالم ارواح و عالم مثال جمع گردیده
عالم ملکوت نام یافته و هر چه در ملکوت است در مرتبه ششم ظهور کرده عالم حس و شهادت نام یافته بود و
و عالم حس و شهادت مع ما فیها من المراتب در مرتبه هفتم جمع گشته عالم انسان و عالم صغیر نام یافت پس آدم
جامع آمد همه موجودات را از ازل تا ابد و انسان کامل که ملقب است بخلیفة الله متصرف است در همه عوالم
و فیض حقتعالی نمیرسد هیچ چیز از اجزاء عالم مگر بواسطه باطن انسان کامل خلاصه اینکه حضرت حقتعالی
بحکم ان الله خلق آدم علی صورته بصورت متجلی گشته حسن خود را بجمیع تجلیات ذاتی و صفاتی و اسمائی
و افعالی و انفعالی بطریق اجمال مشاهده میفرماید ؎ یار من با کمال رعنائی ٭ خود تماشا و خود تماشائی
در شعر روپوش گشتست آفتاب ٭ فهم کن والله عالم بالصواب ٭ از آنجا که مرتبه هاهوت وحدت محض
و اطلاق صرف است بران اطلاق تجلی و تعین روا نداشته اند و آغاز مراتب از لاهوت نموده تا عالم
انسان به تنزلات سته نام زد میکنند فقط مسئله تجدد امثال باید دانست که نزد صوفیه کرام قدست اسرارهم
دو مسئله مخالف اوهام و اخفی الخفیات عند العوام است اول مسئله وحدة وجود که از فضل الهی و همت
مولانا تحقیق و تصدیق آن کما ینبغی در صدر کتاب گردید دوم مسئله تجدد امثال آنهم نزد علما و عقلا نظری
و عسیر التجدید است و حضرت مولانا آنرا از روی عقل و نقل ثابت کرده بمرتبه شهود رسانیده اند اگرچه شیخ
اکبر رضی الله عنه در فص شعیبی در بیان آن نوشته اند که عالم عبارت است از اعراض مجتمعه در عین
واحد که حقیقت هستی است و آن متبدل و متجدد میگردد مع الانفاس و الآنات در هر آنی عالمی معدوم
و مثل آن بوجود می آید و اکثر اهل عالم ازین معنی غافل اند فقط لیکن حضرت مولانا برای تفهیم این مسئله
اول یک مقدمه عقلی در جهد المقل نوشته بعد تمهید آن آیات کلام الله را که دال بر تجدد امثال اند منطبق
کرده اند مقدمه ممهده اینست که دوام وجود دو قسم است چنانکه دوام عدم بر دو طور است اول دوام حقیقی
دوم دوام اضافی نسبی دوام حقیقی برای وجود علما و عینا مخصوص در تنزیه او سبحانه است بنفی مجوزه او تعالی

ازلی وابدی است سلب وعدم نمی پذیرد چنانکه دوام حقیقی برای عدم علماً وعیناً منحصر در ممتنع ومحال محض است
که هرگز وجود نمی پذیرد پس باقیماند برای تشبیه مگر اضافی از هر دو قسم وجود وعدم پس دوام اضافی برای وجود
در تشبیه که عبارت است از بقای مشبه از ابتدای حدوث حسی تا فنای حسی ودوام اضافی برای عدم
در تشبیه عبارت است از فنای آن مشبه بعد الوجود الی الابد دال بر مضمون از کلام الهی یکی آیه
کل شیء هالک الا وجهه یعنی هر شیء بالفعل هالک ومعدوم است مگر وجه خدا در این آیت بیان تجدد
مثلی آنی است در تشبیه وجه دلالت اینست که جمله اسمیه برای دوام ثبوت مضمون میشود وشیء بمعنی
موجود است وهالک عبارت است از عدم بعد الوجود پس مضمون کل شیء هالک دوام العدم للموجود
مطلقا من التشبیه ودوام عدم للموجود مطلقا کذبه بدیهی پس ضرور است اینکه تاویل کرده شود قول خدای
سبحانه باوجود بقای بلاغت آن از دوام ثبوت مضمون آن تا راجع گردد بطرف صدق وکلام مقید شود
پس تاویل نیست مگر اینکه گفته شود که معنی آیه کریمه اینست که هر موجود از تشبیهات موجود آناً معدوم است
دائما یعنی در آنی وجود حادث میشود ودر آن دیگر معدوم میگردد وهمچنین در آن ثالث موجود میگردد و
در آن رابع معدوم میشود چنانکه در برگهای اشجار خزان وبهار آناً فآناً طاری میشود لیکن بیننده فصل
خزان وبهار را دریکسان می پندارد واین غلطی قوت واهمه است که سرعت انتقال وجود وعدم را
نفهمیده گمان استمرار میبرد چنانکه در حرکت شعله جواله دائره مستمر می پندارد ودیگر آیت دال برین تجدد
قوله تعالی است کل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام معنا وکل من علیه الذی
توهم بقاءه فان ابدا کما عرفت سابقا پس معلوم شد هر چیز که بر زمین است از آن حدوث حسی تا
آن فنای حدوث حسی نیست مگر وهمی وهمین است مراد از تجدد آنی وقیاس کن بران قوله تعالی
انک میت وانهم میتون انهم دلالت میکند بر تجدد امثال یعنی خداوند سبحانه با حبیب خود میفرماید
که حیات تو وحیات دیگران از تولد حسی تا موت حسی نیست مگر وهمی یعنی وهم انتقال وجود وعدم وصل
عدم را در هر یک آن تمیز نمیکند وحیات مستمر می پندارد وحال این حیات اینست که بموت تعبیر کردیم
ودال است بر این مضمون قوله تعالی است بل هم فی لبس من خلق جدید یعنی مخلوق در هر آن در لباس دیگر است
تا از تشبیه گو در مشاهده عرفا وجود واحد حق مثل دریاست مستمر وطریان عدم وجود در تشبیه مثل امواج
دریاست که آمد ورفت آن دریافت نمیشود ووجود آب بر یک حال مستمر مینماید وهمین مطلب قول

شیخ اکبر بود قدس سره که عالم اعراض مجتمع در عین واحد است و همچنین قوله تعالی و هو یبدی و یعید پیدا میکند
هر چیز را آناً فآناً و باز اعاده میکند آن را در عدم در هر آن دواماً و سر در تجدد امثال نیست که اسما و صفات الهی مقتضی و
متقابل اند مقتضای هر اسم لابد است که بظهور آید پس در یک آن ظهور مقتضای اسمی شده و در آن دیگر ظهور مقتضای
ضد آن مثلاً هرگاه حقتعالی تجلی کرد باسم محیی در یک آن تمام عالم زنده و حی گردید آناً و هرگاه تجلی کرد باسم
ممیت فنا پذیر شد تمام عالم چنانکه در اصل بود اگر کسی گوید چرا نباشد اعاده اول و تکرار آن چنانکه هنود قائل
تناسخ اند و آن را آواگون میگویند گوییم که صوفیه کرام تناسخ مذکور را باطل میدانند برای لزوم دو چیز خلاف عقل
و نقل اول اعاده معدوم محض که ممتنع است و برای همین نکته در کلام کل مالک بجمله اسمیه واقع تا دلالت کند
بر دوام معدومیت کل شیء و الا هالک میفرمود دوم لزوم عجز و تضییق خداوند سبحانه از خلق جدید که حدوث
است حالانکه او تعالی خود واسع علیم میفرماید و دلیل صوفیه برین مدعا آیه کریمه است چنانچه در سوره فاطر
واقع است یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید ان یشأ یذهبکم و یأت بخلق جدید و ما
ذلک علی الله بعزیز ترجمه لوگو تم ہو محتاج اللہ کی طرف اور اللہ ہی ہے بے پرواہ سب خوبیوں سراہا اگر چاہے
تم کو لیجاوے اور لے آوے ایک نئی خلقت اور یہ اللہ پر مشکل نہیں فقط بحث دیگر این بود که وجود مطلق
که حقیقت سبحانه تعالی قرار یافت کلی است یا جزئی چون حضرت مولانا قدس سره وجود مطلق را حقیقت او سبحانه
قرار داده اند برین مسئله اعتراضات چند از معقولیان وارد میشد جواب آن شبهات در کاسرة الاسنان
نوشته اند اول اینکه هرگاه واجب الوجود حقیقت او تعالی شد و معنی واجب شیء ثبت له الوجوب است
یعنی چیزیست که ثابت است برای او وجوب پس لازم می آید ترکیب او تعالی از شیء و وجوب آن و ترکیب
خالی نیست از حاجت پس وجود مذکور واجب نماند بلکه ممکن شد در جواب این اعتراض فرموده اند که وجود
مقابل و نقیض عدم است مرکب نیست بلکه بسیط محض است و متصف است باتمامت صفات
از حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام و ازین اتصاف بساطت او زائل نمیشود زیرا که این صفات
بر وجود زائد نیستند مثلاً وقتیکه اثر حیات بر وجود مترتب شد گفته شد او را حی و هرگاه اثر انکشاف مترتب شد
علیم نام یافت و علی هذا القیاس صفت وجوب زائد نیست بر وجود بلکه عین او ست و تقیید بدین صفات
در تعبیر است نه در معبر عنه پس لازم نیامد اعتراض ترکیب دوم اینکه وجود مطلق هرگاه که حقیقت سبحانه شد
لازم می آید که در خارج موجود نباشد زیرا که مطلق کلی طبیعی است و از معقولات ثانیه که وجود آن در خارج نیست

بل صرف درویش است و در جواب این اعتراض حضرت مولانا نوشته‌اند که در وجود عقلاً سه اعتبار متصور است لابشرط شی و بشرط شی و بشرط لاشی یعنی یکی اعتبار وجود است مع قطع النظر عن اعتبار الخلق و وجود بدین اعتبار واجب بسیط است و موجود فی الخارج و متصف بصفات متضاده و این وجود را نه کل توان گفت والا ترکیب لازم می آید و نه جزء توان گفت زیرا که جزء بدون کل یافته نمیشود و نه کلی توان گفت زیرا که کلی جزء می باشد برای افراد خودش و نه جزئی توان گفت زیرا که جزئی مرکب میشود از کلی و تشخص اگرچه تعریف جزئی صادق می آید باعتبار اینکه مفهومیست که ممتنع است فرض صدق آن بر کثیرین و ثانی اعتبار وجود است مع الخلق و بدین اعتبار وجود مرکب است از موجود و غیر موجود و مرکب از این هر دو غیر موجود باشد چنانکه مرکب از مستقل و غیر مستقل غیر مستقل میشود پس کسانیکه کلی طبعی و از معقولات ثانیه میگویند مثل صاحب فتح الله آبادی این اعتبار او است مع الخلق و از این موحدین را هیچ نقصان نیست اگر موجود نباشد در خارج و باین اعتبار او را کل و جزء و کثیر میتوان گفت سوم اعتبار لابشرط شی است یعنی بلحاظ وجود او تعالی مع عدم الخلق و لا مصداق له فی الواقع خلاصه کلام اینکه وجود لابشرط شی معقول اول است در واجب و معقول ثانی است در ممکن پس لازم نیامد بودن آن کلی طبعی و نه منحصر در هیچ شی ازین تحقیقات حل شد اعتراضی که حضرت قطب العالم سید عبد القدوس گنگوهی قدس سره العزیز در شرح عوارف نوشته‌اند و مولانا رکن الدین خلف امجد آنحضرت در لطائف قدوسی نقل کرده اند بدین عبارت حضرت قطب العالم فرموده اند که اعتقاد کلیت واجب الوجود چنانکه منطقیین در کتب خود نا مینویسند نزد موحدین کفر است زیرا که اگر واجب الوجود کلی باشد ذات او تعالی جزئی آن کلی خواهد بود و جزئی مرکب میباشد از کلی و تشخص و تجویز ترکیب در ذات او تعالی که مستلزم امکان باشد کفر است و ایضاً لو کان الواجب الوجود کلیا والکلی عندهم ما لا یمنع نفس تصور مفهومه عن وقوع الشرکة فیه فیلزم ان یکون لهذا المفهوم جزئیات فی الذهن و لها اشتراک فی هذا المفهوم فاذا صدق مفهوم هذا الکلی علیها یلزم ان یکون تلک الجزئیات موجوداً ازلاً و ابداً کذات الله تعالی لان الوجود لما کان مقتضی ذات الواجب لا ینفک عنه ازلاً و ابداً و هذا کفر انتهی پس خلاصه تحقیق سه امر است که واجب الوجود نه کلی منطقی است نه جزئی آن اعتراض سوم که برین عقیده وارد میشد اینست نزد موحدین اینست که وجود منحصر است در واجب و ممکن عبارت است از همان ذات واجب باعتبار تشخص همراه آن و وجود از واجب منفک نمیشود و گاهی گاهی پس انسان وقتیکه بمیرد و خاک شد معدوم محض گردید برای انتفاء

وجود و تشخص هر دو پس لازم آمد سلب وجود از ذات واجب در جواب این اعتراض حضرت مولانا نوشته اند که در صورت مرگ و فنای شی نه انفکاک وجود است و نه انعدام مطلق تشخص بلکه انقلاب خصوصیت و هیئت تشخص است فقط مثلا زید مخلوق شد از آب جهنده منی که نطفه است این نطفه در رحم مادر مسمی شد بعلقه پس بمضغه پس بعظام پس بلحم پس بشحم بعد ازین همان نطفه صبی شد پس جوان شد پس شیخ شد پس میت شد پس خاک زمین شد و در همه صورت فکر کن بنظر انصاف که وجود نطفه در هر انقلاب باقی و موجود است هرگز معدوم محض نشد و بلکه چندین تغیر و تبدیل بر وجود همان نطفه واقع شده و در هر یک انقلاب تشخص و تعین نیز همراه ماند خصوصیت تشخص البته متبدل و متغیر گشته از آن انفکاک وجود لازم نمی آید و همین وجود باعتبار عروج و نزول تا وجود مطلق میرسد مثلا نطفه زید بود در صلب پدرش و پدرش در صلب پدر خود و جدش در صلب پدر خود تا حضرت آدم علیه السلام و آدم علیه السلام فی علم الله بل الی الازل پس ظاهر شد که وجود مع قطع النظر عن التشخص مطلقا غیر منفک است از نفس وجود و زوال و انفکاک وارد نشده است مگر بر تشخص که قائم است با وجود دلالت میکند بر این معنی که ماده جمیع ممکنات وجود بسیط است نه چیزی دیگر قوله سبحانه الله خالق کل شی وجه دلالت این است که بجز منصوص نیست وجود آن بدون تعدد و تکثر و تغایر بمقابلات ثلثه پس معنی الله خالق کل شی الله مغیر کل شی تعدده و تکثره بنفسه فی نفسه فی الاعتبار دون نفس الامر و مطابق آنست قول خدای سبحانه حکایة عن الخلیل علیه السلام انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و ما انا من المشرکین یعنی من متوجه شدم من بطرف خالقی که اعتبار کرده است سموات و ارض را در حالتیکه مائل هستم از باطل بسوی حق مراد از باطل توهم وجود اشیا در نفس الامر و مراد از حق نمود اوست آن را اعتبار است فقط سخن در تحقیق چار پیر و چهارده خانواده بود ارشاد شد که به قول مشهور چهار پیر بلا واسطه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم اول حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام دوم حضرت امام حسن علیه السلام سوم حضرت امام حسین علیه الصلوة والسلام چهارم حضرت اویس قرنی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و چار پیر که بواسطه حضرت امیر علیه السلام مشهور اند اول حضرت امام حسن دوم حضرت امام حسین علیهما السلام سوم حضرت خواجه حسن بصری رحمة الله علیه چهارم حضرت کمیل بن زیاد رضی الله عنه و چهارده خانواده منسوب اند بحضرت خواجه حسن بصری رحمة الله علیه بدین ترتیب که خواجه حسن بصری رحمة الله علیه را دو خلیفه بودند یکی شیخ حبیب عجمی

نیز خانواده بالیشان میرسد اول حبیبیان منسوب بحبیب عجمی دوم طیفوریان منسوب بخواجه بایزید بسطامی قدس سره
که نام شان طیفور بود سوم کرخیان منسوب بحضرت معروف کرخی رضی الله عنه چهارم سقطیان منسوب
به سری سقطی رضی الله عنه پنجم جنیدیان منسوب بحضرت جنید بغدادی رضی الله عنه ششم کازرونیان منسوب
به ابو اسحاق کازرونی هفتم طوسیان که منسوب اند بحضرت جنید رضی الله عنه بیک واسطه هشتم فردوسیان
نیز بواسطه حضرت نجم الدین کبری بحضرت جنید رضی الله عنه میرسد لهذا ایشان را کبرویه نیز گویند نهم سهروردیان
که بواسطه شیخ ابو نجیب سهروردی بحضرت جنید رضی الله عنه میرسد خلیفه دوم حضرت خواجه حسن بصری
رضی الله عنه خواجه عبد الواحد بن زید قدس سره بود پنج خانواده بایشان میرسد اول زیدیان منسوب بحضرت
عبد الواحد بن زید قدس سره دوم عیاضیان منسوب به شیخ فضیل ابن عیاض میرسد سوم ادهمیان منسوب بحضرت
ابراهیم بن ادهم رضی الله عنه چهارم هبیریان منسوب بخواجه هبیرة البصری رضی الله عنه پنجم چشتیان منسوب
بخواجه ابو اسحاق چشتی رضی الله عنه لیکن سید فتح الله چشتی در کتاب خود نقلاً از کشف المحجوب و طبقات صوفیه
و زینت المریدین و جواهر جلالی و تذکرة الاصفیا می نویسد که اصل الاصول جمیع سلاسل ذات مقدس
رسول مقبول صلی الله علیه و سلم است و از آنحضرت بلا واسطه فیض رسید بچهار خلفای راشدین را
رضی الله عنهم و حضرت حسنین را علیهما الصلوة والسلام و حضرت اویس قرنی را رضی الله عنه و از حضرت
صدیق اکبر رضی الله عنه بسلمان فارسی و از سلمان به قاسم ابن محمد بن ابی بکر و از قاسم بابویزید بسطامی
و از ابویزید بسطامی به شیخ عبد الله مکی علمدار رسول صلی الله علیه و سلم و از عبد الله بامین الدین شامی
و از وی بشاه طیفور شامی و از وی بشاه بدیع الدین عرف شاه مدار و از وی به سید السادات سید اجمل
و از وی به شیخ بدهن بهرایچی و از وی به شیخ درویش قاسم اودهی و از وی بقطب العالم بندگی عبد القدوس
گنگوهی و از وی به شیخ جلال محمود تهانیسری و از وی به شیخ نظام الدین عبد الشکور تهانیسری و از وی
به شیخ ابو سعید بن شیخ نور حنفی و از وی به بندگی شیخ صادق بن شیخ فتح الله گنگوهی و از وی
بسید فتح الله چشتی مصنف این کتاب این خانواده طیفوریه است که بواسطه شیخ طیفور شامی بحضرت
صدیق اکبر میرسد بدین ترتیب از ابویزید بسطامی قدس سره به شیخ محمد مغربی و از وی بخواجه ابویزید عشقی
و از وی بمولانا ترک طوسی و از وی بخواجه ابو الحسن خرقانی و از وی بخدا قلی ماوراء النهری و از وی
بمحمد عاشق و از وی بمحمد عارف و از وی بشاه عبد الله شطار و از وی بشاه قاضی و از وی به شیخ

هدایت الله سرمست و ازوی بشیخ محمد غوث و ازوی بشاه وجیه الدین گجراتی و ازوی بشیخ بایزید سرهندی و ازوی به شیخ
فرید ابن شیخ راجو صدیقی متوطن چنپته رضوان الله علیهم اجمعین خانواده سوم نقشبندیه نیز بواسطه بایزید
بسطامی بحضرت صدیق اکبر میرسد بدین ترتیب از بایزید بسطامی به ابو الحسن خرقانی و ازوی به ابو علی فارمدی
و ازوی بخواجه یوسف همدانی و ازوی بخواجه عبد الخالق غجدوانی و ازوی بخواجه عارف ریوگری و ازوی
به محمود انجیر فغنوی و ازوی به بابا محمد سماسی و ازوی بسید میر کلال و ازوی بخواجه بهاء الدین نقشبند و ازوی
بمولانا یعقوب چرخی و ازوی بخواجه محمد احرار و ازوی بخواجه محمد زاهد و ازوی بخواجه درویش محمد و ازوی
بخواجگی امکنگی و ازوی بخواجه محمد باقی و ازوی به شیخ احمد کابلی فاروقی و دیگر همه سلاسل بتوسط حضرت
امیر المومنین علی ابن ابیطالب بآنحضرت صلی الله علیه وسلم میرسد الا بواسطه حضرت اویس قرنی رحمة الله
علیه نیز یک سلسله بحضرت نبوی رسیده است بدین ترتیب از حضرت اویس قرنی بموسی ابن یزید راعی
و ازوی بابراهیم بن ادهم بلخی شاگرد حضرت امام اعظم رحمة الله علیه و ازوی به شقیق بلخی و ازوی بامام
ابی یوسف شاگرد حضرت امام اعظم رحمه الله و ازوی به ابو علی ابن خرم و ازوی به بشر ابن حارث
حافی و ازوی به امام احمد بن محمد حنبل شاگرد امام شافعی و سلسله حضرت کمیل بن زیاد رضی الله عنه در دیار
مشهور نیست و در کتاب مذکور مینویسد که بدیار یمن سلسله کمیل بن زیاد رائج است فقط سخن در معنی
حدیث کاد الفقر ان یکون کفرا بود فرمودند که معنی ظاهر اینست که فرموده نبی صلی الله علیه وسلم
که افلاس و ناداری که فقر اضطراری است قریب است که بکفر انجامد یعنی در حالت اضطرار اگر کلمه نومیدی
از رحمت خدا و شکایت رزاق از بی صبری از زبان برآید موجب کفران نعمت و ناشکری عنایت
رزاق که چندین سال یافته میگردد پس کفر بمعنی کفران نعمت باشد و نزد صوفیه کرام فقر بمعنی فنا و
بیخودی است و کفر بمعنی ستر است یعنی چون سالک از هستی خود فانی و مضمحل گردد و هستی جمیع موجودات
از نظرش ناپدید شود و در همه مجالی و مظاهر بحکم فاینما تولوا فثم وجه الله بجز شهود حقیقی منظور نظر او نباشد
و در هر مظهر ظاهر را بیند و غیر را اصلا بودی و وجودی نداند پس نتیجه فقر و فنا موجب ستر هستی موهوم موجودات
گردد و این کفر محمود است نه مذموم فقط سخن در معنی فنا و بقا که اعلی مقامات فقر است بود
ارشاد شد که فنا بر سه قسم است اول فنا فی الافعال دوم فنا فی الصفات سوم فنا فی الذات فنا
فی الافعال عبارت از خارج شدن سالک است از اختیار خود و از اختیار جمیع عالم یعنی حرکاتی که

سبحانه تعالی و افعالی که پیش ازین بخود و بدیگران نسبت میکرد و از خود و از دیگران میدانست همه را بحق نسبت کند
و فاعل آن همه حق را داند و خود را آلهٔ حق پندارد چنانکه نی بدست نائی ه نی که هر دم نغمه آرائی کند و فی الحقیقت
از دم نائی کند ه و فنا فی الصفات عبارت است از دانستن سالک جمیع صفات خود را و صفات دیگران
را صفات حق یعنی هر صفتی از صفات خود و صفات دیگران که علم و ارادت و مشیت و سمع و بصر و کلام باشند
چنانکه پیش ازین بخود و بدیگران نسبت میکرد و از آن خود و از آن دیگران میدانست همه را بحق نسبت کند
و صفات حق داند اصلا بخود و دیگران نسبت نکند که نسبت فعل و صفت بخود کفر و شرک است نزد صوفیه
کرام و بحکم و ما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون اکثر مؤمنین نیز مبتلای این شرک خفی هستند و فنا فی الذات
عبارت است از ندیدن و ندانستن سالک ذات خود و تمام عالم را ذات حق یعنی پیش ازان چنانکه
میدانست که من منم و عالم عالم است در مقام فنا فی الذات خواهد دانست به یقین که من منم و عالم چیز دیگر
نیست صرف ذات واحد حق است که او تعالی از مرتبهٔ اطلاق نزول فرموده بدین صور و اشکال متناهیه
ظاهر شده است و همه اوست و غیر او نیست بعد فنا فی الذات اگر سالک را علم و شعور بفنای خود باقیست
فنای ناقص است و اگر حالت فناء الفنا نصیب شد یعنی آنچنان بیخود گردید که شعور بفنای خود هم نماند
فنای کامل است و بهمین مرتبه اشارت رفته است اذا تم الفقر فهو الله اللهم ارزقنا و لسائر الطالبین
سخن درین بود که معنی وصول الی الله چیست ارشاد شد که اهل معنی گفته اند ه تو مباش اصلا
کمال اینست و بس ه رو در و گم شو وصال اینست و بس ه مراد از کلمهٔ تو مباش همین فنای کامل است
و آن از گم شدن علم سالک و تبدیل نسبت حاصل میشود نه بچیز دیگر و مراد از گم شدن در وا این است
که هستی خود را که از راه غلطی بخود نسبت میکرد هی و میگفتی که منم منم بعد فنا خواهی دانست که متکلم بلفظ منم
اوست نه تو پس معنی وصل تبدیل زعم غیریت ذات سالک بود از یقین عینیت و بعد سؤال اگر کسی گوید
چون ذات مطلق بحکم لا تدرکه الابصار و لا تمثله الافکار در تصور و خیال نمی آید و تعیین مشاهده نمیشود پس
مشاهدة الذات و تجلی الذات چه معنی دارد جواب فی الحقیقت ذات مطلق پاک و منزه است
از ادراک و علم کنه ذات از ممتنعات است لیکن کمال عرفان آن همین است که عقل عاجز شود از ادراک
آن و همین عجز از درک بمنزلهٔ ادراک است چنانکه قول حضرت صدیق اکبر است العجز عن الادراک ادراک
پس معنی مشاهدة الذات همین است که از نظر بصیرت سالک علم کثرت اشیا نیکه و رای ذات میدانست

گم شود و کثرت در اعتبار نماند در واقع و معنی تجلی الذات آنکه آن کثرت اعتباری هم در بصیرت نماند و مدرک
بالکسر و مدرک بالفتح حق باشد و بس فقط لمعه پنجم از نور رابع در تذکره مثنوی معنوی مولانا جلال الدین
رومی قدس سره السامی این لمعه مشتمل است بر دو افاده افاده اولی در مدح کتاب مستطاب و ثنای مصنف آن

حکایت روزی میان اسد الله مثنوی خوان که ذکر خیر شان پیشتر گذشته بحضور حضرت مولانا قدس
سره العزیز اشعار مولوی عبد الرحمن جامی قدس سره السامی که در مدح مثنوی گفته اند خواندند اشعار اینست **نظم**

مثنوی مولوی معنوی ؛ کهند افسرده را بخشد نوی ؛ مثنوی مفتاح گنج کبریاست ؛ مهر و انا مهر نادان اژدهاست
مثنوی تفسیر اسرار خفی است ؛ هادی اهل طریقت مثنوی است ؛ مثنوی بر خلق از حق نعمت است ؛ صاحبان
اشتهار ا دعوت است ؛ مثنوی معنوی دار الشفاست ؛ آز و کبر و غفلت ما را دواست ؛ مثنوی وارد و
رنج غفلت است ؛ مار گیر و مار گنج غفلت است ؛ نی همین باشد رموز ایزدی ؛ هست گنجی از کنوز ایزدی
مثنوی روح الله امراض شد ؛ اشتهای کفر را مقراض شد ؛ مثنوی در دل فرح در جان سرور ؛ مثنوی
در لب سخن در دیده نور ؛ نیست میگویند در دنیا نعیم ؛ مثنوی اسپ حبیبت ای رب کریم ؛ نیکبختان را
زخوان مولوی ؛ حبت روحانی آمد مثنوی ؛ مثنوی طور است و موسی مولوی ؛ موسی لی لن ترانی مثنوی
هر که خواند مثنوی را صبح و شام ؛ آتش دوزخ بر و باد احرام ؛ مثنوی مولوی معنوی ؛ هست قرآن در
زبان پهلوی ؛ من چگویم وصف آن عالیجناب ؛ نیست پیغمبر ولی دارد کتاب ؛ بعد استماع این اشعار
فرمودند من میگویم **ع** نیست پیغمبر ولیکن دارد کتاب ؛ یکی از حضار محفل مقدس عرض کرد که در
اطلاق قرآن بر مثنوی معنوی جای تامل است فرمودند باید وجوه ثابت شدن میتواند که در قرآن مجید
و مثنوی شریف بجز زبان عربی و پهلوی فرقی دیگر نیست اول آنکه قرآن عبارت است از کلام المنزل
من الحق علی قلب البشر بهر زبان که باشد اگر نزول آن بطور وحی بواسطه ملک است آن کلام نفسی
مفروض القرائت است و اگر بطور القا و الهام بلا واسطه ملک ست آن کلام قدسی واجب الایمان
است و قرائت آن در نماز جایز نیست پس مضامین مثنوی معنوی از حق بر قلب مولانا که پیغمبر وقت خود
بودند از قسم ثانی ست نه از قسم اول پس دفع شد شبهه اینکه قرائت مثنوی در نماز جایز نیست و قرائت
قرآن فرض است دوم اینکه چنانکه قرآن اصل الاصول دین است مثنوی نیز اصل الاصول دین است
چنانچه خود مولانا در دیباچه اول میفرمایند که مثنوی اصل اصول اصول اصول دین و یقین و فقه الله الاکبر

وشروع الله الازهر است سوم اینکه چنانکه قرآن هدی للمتقین و شفاء للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا
هست مثنوی معنوی نیز هدایت برای متقین و شفای صدور برای مؤمنین و طالبین راه خداست خدای که
در مدح قرآن بر لسان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده
من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله یعنی اگر تمام درختان روی زمین قلم باشند و دریا دوات و هفت دریا
مدد آن دوات نمایند تحریر کلمات حق تمام نخواهد شد همان خدا بر زبان مولانا در مدح مثنوی شریف میفرماید
بیت گر شود بیشه قلم دریا مدید * مثنوی را نیست پایانی امید * چهارم اینکه چنانکه در شان قرآن وارد است
یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا همان شان مثنوی معنوی است هر که آنرا باعتقاد خواند و کلام حق داند از کمال
ایمان بل بدرجه ولایت میرسد چنانچه پانصد کس بی ارشاد و بگو مرشد صرف از ملازمت و تلاوت مثنوی
ولی کامل شده اند و اگر بلا اعتقاد و بطور افسانه و هزل بخواند گو عالم معقول و منقول باشد از فیض آن محروم
بل از ایمان مسلوب خواهد شد چنانچه حضرت مولانای روم خود میفرمایند بیت این رسولان ضمیر راز گو
مستمع خواهند اسرافیل خو * نخوتی دارند و کبری چون شهان * چاکری خواهند از اهل جهان * تا ادبها
شان بجا گه ناوری * از رسالت شان چگونه برخوری * تا نباشی پیش شان راکع دوتو * کی رسانند
آن امانت را بتو * هر ادب شان کی همی آید پسند * کامدند ایشان ز ایوان بلند * پنجم اینکه در کلام مجید
قصد متکلم موزونیت کلام و ادای آن در نظم و قوافی و تکلف صنایع و بدایع متعلق نیست لیکن بلا اراده
متکلم از راه اعجاز کلام مسجع و مقفی و موزون و از فواید و عواید مشحون از بحر معانی جوشش میزند و خود بخود
حلاوت آمیز و طرب انگیز میشود و از طاقت جن و بشر بیرون است که مثل آن یک آیت بگویند چنانچه
خدای سبحانه میفرماید لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان
بعضهم لبعض ظهیرا همچنان از کلام معجز نظام مثنوی که بلا قصد فصاحت و بلاغت و صنایع و بدایع شاعرانه
بتکلف پر فصاحت و بلاغت و تمکین و با حلاوت درد آمیز و شور انگیز از قلزم سینه اسرار گنجینه حضرت
مولانا سر میزند تاثیر عجیب و حالت غریب بر قلوب سامع و قاری طاری میشود و هیچ از افراد انسانی را
بعد از مولوی معنوی آن حالت محویت و استغراق با قدرت هوشیاری دست نداده و همچنین احاطه علوم
عقلی و نقلی و مشاهدات کشفی و وجدانی نصیب نشده که مثل آن گفتن تواند چنانچه خود میفرمایند بیت
آب حیوان خوان مخوان این را سخن * روح نو بین در تن حرف کهن * قافیه اندیشم و آن یار من

گویدم تا نایدش جزو بیدا ازمن ÷ کیف یاتی النظم لی والقافیه ÷ بعد ما ضاعت اصول العافیه ÷ ششم اینکه چنانکه
خدا تعالی در قرآن اسرار معانی و حقایق الٰهی را بضرب الامثال و حکایات سلف روپوش نموده میفرماید

لقد صرفنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل همچنان مولوی معنوی معانی و اسرار غیبی را در حجاب قصه و
افسانه مستور و محجوب فرموده تا سامعین از محسوس بمعقول پی برند چنانکه میفرماید ~ خوشتر آن باشد که سر
دلبران ÷ گفته آید در حدیث دیگران ÷ ای برادر قصه چون پیمانه است ÷ اندرو معنی مثال دانه است ÷ دانه
معنی بگیرد مرد عقل ÷ ننگرد پیمانه را گر گشت نقل ÷ هر کرا افسانه بنماید افسانه است ÷ وانکه دیدش نقد خود
مردانه است ÷ هفتم اینکه چنانکه خدا در کلام خود عقائد باطله کفار و ملحدین را ذکر کرده ابطال آن بدلائل عقلی
و نقلی و الزام خصمای جبری و قدری و حکما و فلسفی مینماید همچنان در مثنوی شریف بعد ابطال عقائد باطله
اثبات مذاهب حقه ببراهین انی و لمی میفرماید ~ حق که مثنوی روح افزا مرض شد ÷ اشتهای کفر را
مقراض شد ÷ هشتم اینکه چنانکه در قرآن مجید پانصد آیات احکام امر و نهی است باقی اخبار و قصص انبیا
و منکرین ماضین و وعده مومنین بجنات و نعیم است و وعید کافرین را تهدید بقهر دین است همچنان در مثنوی
شریف تذکره صوم و صلوة و حج و زکات و تزکیه و طهارت ظاهری و باطنی و ترغیب و تحریص عاملین و
صالحین است نهم اینکه چنانکه مضامین کلام الله مختلط و بلا ترتیب واقع شده بعجائب هیچ بالا تفاوت
سیاق مثنوی معنوی است که در هر یک حکایت جمله های معترضه و دفع دخل معترضین و بیان ربط کلام
لاحق با بیات سابق و تطبیق ظاهر بباطن مذکور میشود لهذا چنانکه ربط آیات کلام الله مشکل و دشوار است
همچنان ربط ابیات مثنوی معنوی عسیر و دشوار است و خلاصه آن راجع میشود به آویزه و گریز یعنی اول
بمقتضای فهم عقلا کلام را مطابقت شرع شریف میرانند و هرگاه غلبه عشق و حالت محویت جوشش مینمایند
در دریای وحدت غوطه میخورند و در عذر میفرمایند ~ که چنین بنماید و گه ضد این ÷ جز که حیرانی نباشد کار دین
دهم اینکه چنانکه مضامین کلام الله بظاهر آسان و بنظر دقت مشکل مینماید و انتهای دقت آن تا هفت
بطن میرسد همچنان ~ وحدت اندر وحدت است این مثنوی ÷ از سمک رو تا سماک ای معنوی
و نیز در مدح کتاب مستطاب مولانا فرموده‌اند که مثل این کتاب گاهی نشده است و نخواهد بود بعد از کتاب الله
اینچنین کتابی در نظر ما نگذشته تا الی وفاتی این کتاب را ماواسیکه مشغول بدان است عرصه ولایت
بر وطاری میباشد گو بعد از ان حال نماند و نیز فرموده‌اند که حضرت مولوی معنوی علی نبینا و علیه السلام

فرموده اند که هرگاه فقیر من النقرس خواهم مرد گشت تعجیل از مثنوی آن وقت زیاده خوانده شد فقط بعده فرمودند که مرا علم شده ست که
قبر مولانا نقره گردیده است دیگر ارشاد کردند که مولانا خود میفرمایند که لذت از خواندن مثنوی که می یابید آن
لذت منم دیگر ارشاد کردند که مثنوی وقت شب تصنیف شده است خواندن آن بوقت شب زیاده مفید است
نسبت روز دیگر ارشاد کردند که اگر بقدر یک جزو از مثنوی معنوی هر روز خواندن التزام نماید نفس خفته بیدار
چنانچه عمل من مدتها همین بود فقط دیگر ارشاد کردند که مثنوی آب حیات درویشانست بسبب مشغولی آن
دل مرده زنده میگردد چنانکه درخت خشک از کثرت آب تر و تازه میگردد دیگر ارشاد کردند که برای مثنوی دانی
علاوه بر مهارت همه علوم مروجه علم تصوف هم باید و با وجود اینهمه نسبت باطن و صحبت استاد
کامل ضرور است هر که جامع این صفات نخواهد بود مثنوی را چیزی نخواهد فهمید زیرا که درین کتاب بعضی اشعار
آنچنان اند که حل معنی آن تو حضرت مولوی میکنند یعنی اجمال سابق را در کلام لاحق تفصیل میفرمایند
یا سخن ظاهر را بر باطن تطبیق میدهند چنانکه فرمودند ه کار خود کن کار بیگانه مکن * بر زمین غیر خود خانه مکن + بعده گفتند
کیست بیگانه تن خاکی تو * کز برای وست غمناکی تو * و بعضی اشعار که بر اصطلاح یا بر قصه موقوف است
و تشریح آن شارحین نموده اند حل آن از ملاحظه بشرح یا تفسیر میشود و بعضی اشعار آنچنانست که معنی
آن بجز مولانا یا هر که پیرو ایشان باشد نفهمیده است همچو ه باغ سبز عشق کو بی منتهاست * جز غم
و شادی درو بس میوه هاست * چه غم و شادی نقیضین محیط همه اشیاست فهم نمی آید که سوای آن چیز
خواهد بود مگر فانی فی الله میداند که در مقام فنا و بیخودی نه غم است نه شادی و در بعضی اشعار مقصود
مولانا معنی دیگر است و آنرا بغرضی من الاغراض بلفظ غیر مقصود ذکر کرده اند از آنجمله اینکه ه هر کجا
که عشق هم افزود درد * بوحنیفه شافعی درسی نکرد * مقصود اینست که بوحنیفه شافعی درس کی نکرده مگر او با
درسی نکرد و گفتند از آنجمله اینست ه حج زیارت کردن خانه بود * حج بیت الله مراد نبود * مصرع ثانی
نداسیکند که مراد از خانه در مصرع اول زنانه است بنظر آداب بجای زنانه لفظ خانه فرموده و بعضی اشعار
را مفهوم شراح نافهمیده مراد مولانا سببش غیر خود شرح کرده اند حالانکه آن معنی غلط محض است همچو ه عاشقی
گر زین سر گر زان سر است * عاقبت ما را بدان سر رهبر است * شارحین مینویسند که مراد از این سر
عشق مجازی و از آن عشق حقیقی است و این تاویل بما لا یرضی قائله است زیرا که در ابیات آینده
میفرمایند ه عشقهای کز پی رنگی بود * عشق نبود عاقبت ننگی بود * از نفهم بسیار غلطیها مشهور

شده است پس ضرور افتاد که در افادهٔ ثانیه معنی مخصوصه حضرت مرشدی و استادی علیه الرحمه بنویسم

افادهٔ ثانیه در شرح ابیات مثنوی معنوی که از خدمت حضرت مولانا و مرشدنا قدس سره مستفاد شده
هرچند مولانا عبد العلی محمد رحمت الله علیه در شرح خود معنی ابیات مشکله نوشته اند و اقوال دیگر شراح
نقل کرده اند لیکن خیر الکلام ما قل و دل معنی رحمانی است که موافق مرضی و مسلک مولوی معنوی
بی تکلف و بلا تاویل از عبارة النص مثنوی شریف می براید اگرچه لطف تقریر مرشدی و مولائی بعبارت نیاید
معنی معین دیگر شارحین واضح میشود لیکن از نقل کلام دیگران کتاب مبسوط خواهد شد و ملفوظات خاص
نخواهد ماند لهذا بذکر معنی خاصه اکتفا میکنم بسم الله الرحمن الرحیم بشنو از نی چون حکایت میکند ٭ از جدائیها
شکایت میکند ٭ امر بشنو خطاب است بهمه بزبان مولوی و مامور طالب حق و مراد از نی عموماً انسان
کامل و خصوصاً ذات مقدس مولوی معنوی است و مراد از جدائی دوری و مهجوری روح از مرتبهٔ احدیت
ذات و بیرنگی و مراد از شکایت ابتلای آن در کثرت و رنگ ناسوتی است یعنی نزول وجود مطلق
بمراتب تنزلات نزولی موجودات مقید است چنانکه در قوله تعالی رفیع الدرجات ذی العرش
بطرف تنزلاتهم اشاره است و مراد از نای نی دل سالک عشق است که عین حق باشد هرگاه معنی
مفردات الفاظ معلوم کردی پس معنی بیت چنان باید فهمید که مولوی معنوی میفرماید که منصب من
سخن سرائی مثنوی بیش از نی نیست هرچه از لب من بر می آید آواز نای عشق است که در من می دمد
ع از وجود خود چو نی گشتم تهی ٭ نیست از غیر خدایم آگهی ٭ با لب دمساز خویشم گر جفت همی نیا ... لب
الا آنچه گفت **قوله** کز نیستان تا مرا ببریده اند ٭ از نفیرم مرد و زن نالیده اند ٭ مراد از نیستان مرتبهٔ احدیت یا
ارواح یا ذات مستجمع صفات در پردهٔ غیب بود چه ارواح بلکه تمام عالم در آن مرتبه در ذات مندمج و مندرج
بود چنانکه در تخم درخت شاخ و برگ و بار و گل مندرج میباشد یعنی ذات استعداد اینچنین داشت که ظهور فرماید
که بخواهد خود را ظاهر نماید و مراد از نفیر درد جدائی اعتباری که در ظهور اسما و صفات پیش آمد و مراد از مرد اسما
و صفات فاعلی و مراد از زن اسما و صفات انفعالی است ع چون همه اسما و اعیان بی قصور داره
اندر مرتبهٔ انسان ظهور ٭ جمله را در ضمن انسان نالهاست ٭ که چرا هر یک ز اصل خود جدا است ٭ شد
گریبان گیر شان حب الوطن ٭ این بود سر نفیر مرد و زن ٭ **نظم** گر کسی گوید که کامل واصل است ٭
واصلان را قرب جانان حاصل است ٭ پس ز مهجوری حکایت بهر چیست ٭ و از جدائیها شکایت بهر چیست

در دفع این سوال سه وجه کرده‌اند اول اینکه هرچند کامل فانی و واصل باشد لیکن تا بقای حیات وصل روح
با جان جان بر وجه کمال متعذر و محال است دوم اینکه عاشق هجر کشیده بعد وصل نیز ماجرای گذشته
پیش یار عرض میکند که هجر تو با من چنین و چنان کرد سوم اینکه بطور تعریض شکایت حال مخاطبین غافلین است
و نسبت آن بخود میکند چنانکه در قوله تعالی واقع است و مالی لا اعبد الذی فطر السموات والارض والیه
ترجعون قوله سینه خواهم شرحه شرحه اشتیاق ؛ تا بگویم شرح درد اشتیاق ؛ مقوله نی یعنی عارف
کامل است میگوید که سینه خود را پاره پاره از درد فراق میخواهم تا پیش طالبان شرح درد اشتیاق بگویم که ناله
دردناک اثر میکند و میتواند که مراد از سینه سینهٔ مخاطب باشد زیرا که گفتن در دل خود پیش بیدردان [illegible]
و هرچند انسان کامل سیر الی الله و سیر من الله تمام کرده واصل شده باشد لیکن در سیر فی الله نهایتی
نیست هر تجلی حق که مشاهده میکند مشتاق تجلی اسم دیگر میباشد لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم مامور شدند
بطلب زیادتی علم و عرفان بقوله تعالی قل رب زدنی علما چنانچه آنسرور علیه السلام همیشه دعا میکردند
رب زدنی فیک تحیرا و وجه حیرت در حالت وصل همین است که اسمای الهی غیر متناهی اند بعد علم هر اسم
اشتیاق علم اسم دیگر میشود و همین سبب ما عرفناک حق معرفتک است و الا آنحضرت صلی الله علیه وسلم
را علم اولین و آخرین حاصل بود فقط قوله هرکسی کو دور ماند از اصل خویش ؛ باز جوید روزگار وصل
خویش ؛ مقوله مولوی معنوی است که در سبب ناله نی میفرماید که چون روح عارف بعد تعلق بدن
از مشاهده حق که در عالم بیرنگی داشت دور افتاد البته باز طالب همان وطن اصلی خواهد بود و تذکر آن
موجب ناله و زاری خواهد گشت گو که عارف را در بیرنگی نیز وصل حاصل است لیکن مقتضای جلوه
نیرنگی گریه و زاری است چنانکه حافظ علیه الرحمه میفرماید ؎ بلبلی برگ گل خوشرنگ در منقار داشت
و اندران برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت ؛ گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست ؛ گفت
ما را جلوه معشوق در این کار داشت ؛ قوله ؎ من بهر جمعیتی نالان شدم ؛ جفت خوش حالان و
بدحالان شدم ؛ ازین بیت تا سر من از ناله من دور نیست ؛ قطعه بند است مراد از جمعیت اسما
در وجه و شانهای الهیه است که انسان کامل کل آن میباشد و مراد از ناله معرفت حال اسما و اکوان است
و مراد از جفت شدن جامعیت خوش حال و بدحال در خود است و مراد از خوشحال ظهور اسمای جمالی
در مظاهر حسنه است همچو عشق و معرفت و هدایت و مراد از بدحال ظهور آثار اسمای جلالی در مظاهر

قبیحہ باشند ہمچو ضلالت و شرور و جہالت و تفریق حسن و قبیح افعال بسبب مظاہر است والا ظہور کنندہ در
مظاہر ذات واحد است جل شانہ و الاسماء الحسنی اند چون معنی و مراد مفردات دریافتی اکنون حاصل
بیت باید فہمید عارف کامل میگوید کہ من با جمعیت اسمائی و روحی کہ در من است نالان یعنی معرفت جو
شدم لیکن کسی از سر من آگاہ نشد ہمین دانستند کہ طالب غیر خود است حال آنکہ سر من از نالہ من دور نیست
یعنی نالہ کنندہ جان است و جان عین جانان است اما ظاہر بینان جسم انسان را می بینند و جان او را
نمی بینند کہ کس را دید جان دستور نیست ع ہر کسی از ظن خود شد یار من ٭ واز درون من نجست اسرار من
حاصل آنکہ خلقی در صحبت مولوی معنوی وعظ و تذکار شنیدہ بعضی فائدہ نبرد و بعضی فائدہ و این پردہ شنیدند
و سر نالہ این بود کہ نالہ کنندہ مولوی نیست بلکہ حق است پس کلام حق را کلام مولوی دانستند و کلام حق
ندانستند و اگر کسی گوید کہ در صورت اتحاد با نالہ سر چرا محسوس نشود در جوابش بطور تمثیل میفرمایند ع
تن ز جان و جان ز تن مستور نیست ٭ لیک چشم و گوش را آن نور نیست ٭ حاصل اینکہ مشاہدہ جان
و ادراک سر او از حواس ظاہر نمیشود بلکہ از بصر بصیرت باطن میشود و آنرا صفای قلب و صیقل
آئینہ دل از زنگ تعلقات می باید قولہ ع آتش است این بانگ نای و نیست باد ٭ ہر کہ این آتش
ندارد نیست باد ٭ مولوی معنوی قدس سرہ منشای محرومی شنوندگان نالہ نی میفرمایند کہ مضامین مثنوی
را کہ بظاہر از زبان من شنیدند ہوای لب و دہان فہمیدند پس متنبہ میکنند کہ آنرا ہوا خیال مکنند بلکہ آتش عشق
و عشق عین حق است پس آواز حق شد نہ آواز مولوی چنانکہ کفار قرآن را ہوای لب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
می پنداشتند برای تنبیہ آنان فرمود و ما ینطق عن الہوی ان ہو الا وحی یوحی و در مصراع ثانی بد دعاست برای
کسی کہ عشق ندارد نیست باد قولہ ع آتش عشق است کاندر نی فتاد ٭ جوشش عشق است کاندر می فتاد
مراد از نی عاشق و مراد از می معشوق است حاصل اینکہ بمقتضای حدیث کنت کنزا مخفیا فاحببت
ان اعرف فخلقت الخلق منشای آفرینش خلق و ظہور عالم اسباب حب ذاتی معشوق است برای ظہور
چون پرتو معشوق بر آئینہ صورت انسان افتاد بر عکس خود عاشق گردید آتش عشق در خود فروزان دید
والا ع کیا ہی چین خواب عدم میں تھا نہ تھا زلف یار کا کچھ خیال ٭ سو جگا کے شور ظہور نے
مجھے کس بلا میں پھنسا دیا ٭ فقط قولہ ع در غم ما روزہا بیگاہ شد ٭ روزہا با سوزہا ہمراہ شد ٭ روزہا
گر رفت گو رو باک نیست ٭ تو بمان ای آنکہ چون تو پاک نیست ٭ یعنی کامل را در غم جدائی از زمانہ

بسیار ضایع شد چنانچه حضرت نوح نهصد و پنجاه سال دعوت خلق بخدا کردند و تمام عمر جفاها برداشتند با اینهمه
نوزده کسان ایمان آوردند پس گویا ناله‌ئی بی سود شد مبادا نیست که ساکت شود لیکن در بیت ثانی از طرف
کامل جواب میدهند که زمانه اگر ضایع شد و رفت گو برو غم نیست چون ناله عاشق بحکم و مشیت عشق است
و عشق که ذات حق است همیشه باقیست او را دعائیه میگوید که تو همیشه باش که مثل تو پاک نیست چنانکه
حقتعالی محمد صلی الله علیه وسلم را گفت یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت
رسالته ولعلک باخع نفسک ان لا یکونوا مؤمنین یعنی ترا کار با تبلیغ رسالت است در ان مشغول باش و غم
مخور که همه تا چرا ایمان نیاوردند **قوله** هر که جز ماهی ز آبش سیر شد * وانکه بی روزیست روزش دیر شد
مراد از ماهی در اصطلاح این طائفه عاشق است چنانچه بدفتر دوم در قصه جوحی و کودک میفرماید هر که دید
آن بحر را او ماهی است * هر که دید الله را اللهی است * و مراد از آب بحر معرفت حق است و مراد از سیری
رفع تشنگی و سردی شوق طالب بمشاهده بعضی کشف و کرامت یا ذوق و لذت بعضی الوان که مبتدیان را
میشود و مراد از دیر شدن روز و ضایع شدن عمر در تحصیل دنیا و جاه و غیره مناصب که غیر خدا بود و طالبین
بر سه قسم اند چنانکه در آیه کریمه بدان اشارت رفته باقسام ثلاثه قوله تعالی فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات
باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر پس مراد از جز ماهی غیر عاشق و مقتصد است که از اندک آب بحر معرفت
سیر گشت و از مقابله جز ماهی حال ماهی یعنی عاشق مفهوم شد که او را گاهی سیری از معرفت نخواهد بود که
معرفت الهی بحر بی کنار است پس اینچنین طالب سبقت کننده خیرات و نیکیها باشد باذن خدا و این فضل
بزرگ است هر کرا خدا عطا فرماید و در مصرع ثانی حال ظالم لنفسه بیان کردند که بی نصیب از عشق و معرفت
بود و عمرش ضایع گردید خلاصه ابیات بیان غفلت و بیخبری وطن اصلی و ترغیب رجوع باصل خود است
سواری مرکب عشق کما سیاتی **قوله** درنیابد حال پخته هیچ خام * پس سخن کوتاه باید والسلام * از شنیدن
تا اینجا نوزده ابیات اند که ماده و هیولای مثنوی بوده است که حضرت مولوی قدس سره بخطره حسام الدین
چلپی مشرف گشته وقت خلوت نشسته در تاریکی نوشته داشتند و صباح آن پیش از آنکه استدعا
نماید مولانا حسام الدین عطا فرمودند در بیت اشارت است که در تمام مثنوی مدح کامل است و بحکم
تعرف الاشیاء باضدادها مذمت ناقص نیز مذکور شد شارحین در معنی و بیان ابیات مذکوره تکلفات
بسیار کرده اند لیکن عطر معنی همین بود که از جناب مرشدی و استادی علیه الرحمه والغفران استفاد

نموده ترقیم نموده‌ام **قوله** با لب دمساز خود گر جفتمی * همچو نی من گفتنیها گفتمی * این شعر با شش ابیات ما بعد
دلالت میکند بر اینکه مولوی معنوی قدس سره انکار میکند از جفت بودن خود با لب دمساز که عشق است
با خدا بعد ازین هفت ابیات میفرمایند ؎ من چگونه هوش دارم پیش و پس * گر نباشد نور یارم همنفس
نور او از یمین و یسر و تحت و فوق * بر سر و بر گردنم چون تاج و طوق * پس ظاهرا در کلام منطقه تناقض میشود
برای رفع این تناقض جمله شراح بلک خود مولانا عبد العلی علیه الرحمه تاویل گر جفتمی و گفتمی نموده حکایت ماضی را
بمعنی حال ساخته اند تاهم اطمینان قلبی نمیشود و حضرت مرشدی و مولائی قدس سره فرموده اند که مولوی معنوی
ازین بیت ؎ هر کرا جامه ز عشقی چاک شد * او ز حرص و عیب کلی پاک شد * مدح عشق میکنند و شعر و سخن
که در بیان عشق گفتند دلالت میکند بر درستی عقل و هوش و در میان عقل و عشق تضاد یعنی عقل بطرف
هوشیاری میکشد و عشق بطرف مستی و بیخودی و دستور مولوی معنوی در تمام مثنوی گریز و آویز است پس
اول در حالت هوشیاری بطور عذر از مدح عشق فرموده اند که اگر من با لب دمساز خود یعنی عشق جفت بودم
اسرار عشق همچو نی یعنی عارف کامل میگفتم لیکن با عقل و هوش حالت عشق در بیان نمی آید چنانچه در ابیات
من بعد گریز است از گفتن اسرار کما یدل علیه **قوله** انچه نی میگوید اندرین دو باب * گر بگویم من جهان
گردد خراب * بعده حالت عشق غلبه کرده در آویز افتاده فرموده اند ؎ من چگونه هوش دارم پیش و پس *
گر نباشد نور یارم همنفس * جمله معشوق است و عاشق پرده * زنده معشوق است و عاشق مرده * عشق خواهد
کین سخن بیرون بود * آینه غماز نبود چون بود **قوله** بشنوید ای دوستان این داستان * خود حقیقت نقد
حال ماست آن * وجه ربط این داستان با کلام سابق اینست که در کلام سابق غافلین را هدایت رجوع
بود با اصل خود بقوت بازوی عشق خدا بران اعتراض وارد میشد که این تکلیف ما لا یطاق است زیراکه
عشق باختیار ما نیست و لا یکلف الله نفسا الا وسعها چونکه مولوی معنوی قدس سره حکیم حاذق امراض قلبی
هستند برای ازاله مرض غفلت و تبدیل صفات ذمیمه بصفات جمیله و پیدا شدن عشق در جان طالبین
داستان عشق کنیزک بر گریبان میکنند و آنرا نقد حال ما میفرمایند وجه مطابقت داستان بر حال ما اینست
که درین داستان ذکر پادشاه و کنیزک و زرگر و اطبای ناقصین و حکیم کامل است مراد از پادشاه روح و مراد
از کنیزک نفس اماره و مراد از زرگر دنیا و مراد از اطبا طبیبان ناقصین و مراد از طبیب حاذق مرشد کامل است
یعنی جان ما غافلین بر نفس اماره عاشق است که بر خواهش او میرود و خلاف نفس نمیکند و نفس بر دنیا

عاشق است از اطبای ناقص علاج آن ممکن نیست مرشد کامل می باید که نفس را از عشق دنیا برباند تا نفس
تابع شاه روح گردد و ملک هستی آباد و معمور شود اگرچه درین داستان حقیقت عشق مجازی است لیکن مجاز
را قنطرة الحقیقة میگویند از آن اسباب گرفتاری نفس و ازاله اسباب مرض غفلت آگاهی بخوبی پیدا میشود
از همه نقد حال ماست این **قوله** ترک استثنا مرادم قسوت است ٭ نی همین گفتن که عارض حالت است
حاصل آنکه حکما که دعوی مسیحائی کردند و صحت کنیز را بی انشاء الله تعالی حواله نکردند خام شدند و شامت عجز بشر معلوم
مثنوی میگویند که مراد من از ترک استثنا غفلت قلبیه است اگر با وصف غفلت قلبیه از زبان میگفتند تاهم
مقید نبود که الله ناظر قلوب است و انما الاعمال بالنیات درین مقام اعتراض وارد میشود که بعد نزول ولا
تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله ترک استثنا قولا نیز حرام گردید آنرا مولوی معنوی
حالت عارضی میگویند تو همین نهی امر حق لازم آمد در حواشیش حضرت مرشدی مولائی فرمودند که در تفسیر
کشاف و بیضاوی این نهی را نهی تادیبی نوشته اند پس ترک استثنا که مذموم و حرام باشد همان است
که با قساوت قلبی باشد ترک لسانی با وصف تذکر قلبی حرام نیست اگرچه ترک اولی باشد چنانچه در بیت ثانی
مع تذکر قلبی میفرمایند ٭ ای بسا ناورده استثنا بگفت ٭ جان او با جان استثناست جفت ٭ **قوله**
آن خیالاتی که دام اولیاست ٭ عکس مهرویان بستان خداست ٭ دفع دخل است یعنی اگر کسی گوید
که مولوی قدس سره مذمت خیال جهان و جهانیان میکند حال آنکه مدار تصوف نیز بر خیال است یعنی
هر سالک در نفی خود و اثبات خدا میباشد پس مذمت خیال مطلقا روا نباشد در دفع این اعتراض میفرمایند
که فرق بسیار است در خیال اهل دنیا و خیال اولیا که خیال اولیا عکس مهرویان بستان خدا است
مراد از مهرویان صور علمیه حق اند که درین عالم پرتو انداز صحائف خواطر انبیا علیهم السلام و عکس آن بر قلوب
اولیا می افتد پس اولیا در دام همین خیال که عکس صور علمیه حق اند گرفتار اند و رهائی ازین دام [illegible]
نخواهند بخلاف خیالات اهل جهان که سرهم موجب پریشانی باشد نه جمعیت خاطر پس خیال اهل دنیا
مثل خیال جهلا [illegible] آخرکار پشیمانی افزاست **قوله** عاشقی گر زین
سر و گر زان سر است ٭ عاقبت ما را بدان سر رهبر است ٭ [illegible] مراد ازین سر عشق مجاز نیست
و از آن سر عشق حقیقی است حضرت مرشدی مولائی میفرمودند که [illegible] تفسیر القول بما لا یرضی قائله است
[illegible] مولوی [illegible] قدس سره آینده [illegible] عشقهای ازلی [illegible] عشق نبود عا

ننگی بود ٭ کاشکی آن ننگ بودی یکسری ٭ تا نرفتی بر وی آن بد داوری ٭ پس رہنما عشق مجازی را بہر
حقیقت چگونہ گفتہ آید پس معنی بیت مذکور ارشاد کردند کہ مراد ازین سر و زان سر ہر دو عشق حقیقی است
لیکن محبت خدا بر دو طریق میشود یکی وہبی کہ دران کسب بندہ را دخل نیست دوم کسبی است کہ دران جہد
و کوشش بندہ را دخل است خلاصہ کلام اینست کہ ہر دو طریق عشق حقیقی ما را بطرف خدا رہبر است اطلاق
ہمعنی احدی از شراح نرفتہ خاص فکر جناب مرشدی است علیہ الرحمۃ والغفران و ہمچنین معنی بیت کاشکی
آن ننگ بودی یکسری ٭ تا نرفتی بر وی آن بد داوری ٭ از ہیچ یک شرح درست نمیشود مگر از قول
مولانا قدس سرہ تفصیل این اجمال برین منوال است کہ ذکر کشتن زرگر است باستعمال شربت و ادویہ مہلک
از تجویز حکیم غیبی کہ ولی کامل است و نسبت اہلاک بطرف بادشاہ است کہ او ہم ولی بود در انتقام تہمت
عشق مجازی کہ کنیز بر زرگر نوجوان داشت میفرماید ع عشقہای کز پی رنگی بود ٭ عشق نبود عاقبت
ننگی بود ٭ و باز میفرماید کہ کاشکی ننگ بودن عشق مجازی از اول تا آخر ظاہر میشدی ٭ تا نرفتی بر وی
آن بد داوری ٭ در تعیین مرجع بر وی اختلاف است میان شراح بعضی آنہا ضمیر وی بطرف زرگر
میگردانند برین تقدیر معنی چنین میشود کہ از طرف بادشاہ بد حکومت یعنی ظلم کہ بر زرگر شدہ است ٭ ازین
نسبت بد داوری مولوی معنوی در ابیات آیندہ تبری میکند و بادشاہ را عادل میگویند و نسبت ظلم
رفع فرمودہ اند و بعضی کسان ضمیر وی را بطرف کنیز راجع کردہ اند اینہم غلط است زیرا کہ بر کنیز ہیچگونہ
بد داوری نشدہ است حضرت مرشدی و استادی قدس سرہ ضمیر وی را بطرف عشق راجع ساختہ
مراد از بد داوری اطلاق لفظ عشق کہ موضوع برای عشق حقیقی است بر عشق مجازی گرفتند و ہمچنین
بادشاہ از نسبت بد داوری محفوظ ماند و آنچہ بر زرگر گذشت زبونی آن لازم نیاید زیرا کہ مولانا ہمچنین
در حق ایشان ما میفرمایند ع آن گل سرخست تو خونش مخوان ٭ مست عقلست او تو مجنونش مخوان
و در معنی این شعر ہم حضرت مولانا متفرد اند بر ہمہ شارحین و علما فاحفظہ فانہ عجیب ٭ معنی مذکور مطابق
مرضی مولوی راست گردد زیرا کہ در ابیات آیندہ میفرمایند کہ ع شاہ آن خون از پی شہوت نکرد ٭
تو رہا کن بدگمانی و نبرد ٭ تو گمان بردی کہ کرد آلودگی ٭ در صفا غش کی ہلد پالودگی ٭ آنکہ بادشاہ
مرد مرتاض بود کہ کدورت و میل اغراض نفسانی ... کجا باقی ماند پاک از ہمہ عیوب و شہوت پاک شدہ بود
از آنجملہ معنی ابیات است کہ در دفتر اول بمقام ذکر کردن خرگوش با شیر و بسر بردن او در ضمن اثبات

معجزهٔ شق قمر مذکور اند ؏ تازه کن ایمان نه از گفت زبان ٭ ای هوا را تازه کردی در نهان ٭ تا هوا تازه ‌ست ایمان تازه نیست ٭ کین هوا جز قفل آن دروازه نیست ٭ بر هوا تاویل قرآن میکنی ٭ پست و کژ شد از تو معنی سنی ٭ فکر تو تاویل کرده ذکر را ٭ ذکر ایمان و بگردان فکر را ٭ شارح عبد اللطیف نوشته که این بیت مستنبط است از مضمون آن حدیث من اتخذ الهه هواه و مولوی عبد العلی محمد قدس سره در شرح خود نوشتند که درین ابیات حکم عام میفرمایند که در اخبار الهیه تاویل نباید کرد حضرت مرشدی و مولائی قدس سره العزیز فرمودند که اینهمه حضرات مصرع چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند ٭ مولوی قدس سره العزیز برای تجدید ایمان بتصدیق چنان هدایت میفرمایند و بر تاویل کردن قرآن ملامت مینمایند و ایمان و افضل الذکر بجز لا اله الا الله چیزی دیگر نیست و تاویل علما در کلمهٔ طیبه که پست و کژ شد از ان معنی سنی ظاهر و باهر است پس آنرا گذاشته بطرف احتمالات دیگر گردیدن از ایمان بعید است و بیان تاویل علما در کلمهٔ طیبه بشرح و بسط تمام در لمعهٔ اول نور رابع گذشته است که بجای غیر الله در خبر لای نفی جنس موجود پیدا کردند و از ان کذب کلام لازم آمد برای دفع کذب دیگر تاویلات نمودند که از ان عینیت یا شرک و غیریت را توحید و ایمان انگاشتند و همین است مراد از پست و کژ شدن معنی سنی اگر تفصیل این اجمال درکار باشد در لمعهٔ مذکور باید دید از انجمله معنی بیت ؏ هر چه گیرد علتی علت شود ٭ کفر گیرد کامل ملت شود ٭ این بیت در دفتر اول در تفسیر قول حضرت فرید الدین عطار قدس سره العزیز ؏ صاحب دل را ندارد آن زیان ٭ گر خورد او زهر قاتل را عیان ٭ واقع است مولانای عبد العلی محمد علیه الرحمه در شرح خود معنی بیت چنین نوشتند هر چه گیرد صاحب علت که در قلب وی علت و مرض است که مانع شود از ادراک حقائق کماهی آن چیز علت میگردد و موجب بعد از الله تعالی میشود چنانکه تاویل قرآن در حق یاولین علت شد و عمل از حق پیدا گردید و همچنین عامهٔ عمل جوارح بی درستی نیت و اخلاص که از صاحب علت صادر میشود آن عمل علت میشود در حق این علیل و اگر کامل کفر هم گیرد آن کفر ملت و شریعت میگردد و چنانکه در کتب احادیث منقول ست که عمار بن یاسر رضی الله عنه از اکراه کفار کلمهٔ کفر گفت هرگاه عند الاستفسار رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت یا قتم دل خود را مطمئن بایمان آنحضرت اجازت دادند ان عادوا فعد یعنی اگر بار دیگر کفار اکراه کنند تو هم وی را بگفتن کلمهٔ کفر زبان تسبیب بهین که عمار برای ابقای جان کلمهٔ کفر بر زبان آورده بود در شریعت ملت گردید که کفر

باکراه ضرر ندارد در ایمان فقط حضرت مرشدی و مولائی قدس سره معنی این بیت فرمودند که مراد از کامل رسول
صلی الله علیه وسلم و مراد از کفر ضم کردن محمد رسول الله با کلمه لا اله الا الله است که نزد صوفیه کرام شرک خفی است
یعنی بحکم کلمة الانبیاء ذات احمد عین احد بود و اقرار عبدیت و رسالت توهم غیریت و شرک خفی است لیکن
آنرا جزو ثانی کلمه گردانیدند عین ایمان و شرط است گردید و تیمنی حضرت مولانا قدس سره العزیز هم متفرد اند
که احدی از سابقین و لاحقین باین طرف نرفته باشد فقط از انجمله معنی ابیات **قوله** آن دمی کز آدمش
کردم نهان ۞ با تو گویم ای تو اسرار جهان ۞ الی آخره است این بیت با سلسله ابیات دیگر در دفتر اول
بمقام حکایت تاجر و پیغام طوطی با طوطیان واقع است باید دانست که شارحین در معنی این ابیات سهو
کرده اند و در دو قدح بر یکدیگر نوشته اند خلاصه آن نوشته تقریر حضرت مرشدی و استادی خوش خوانی نگاشت
تا لطف آن مکشوف گردد شیخ ولی محمد گفته معنی آنست آن دم که از آدم و خلیل و عیسی و جبرئیل پنهان
داشتم با تو گویم بعد فنای تو یعنی با انبیای سابقین هم نگفته ام پس بحقیقت با ایشان نگفته ام که بعد فنا
ایشان نمانده بودند که با خود گفته ام تقریر دیگر آن که دیگر انبیا بحیثیتی که انبیا بودند نگفته ام یعنی بوجه اخبار
نگفته ام با ایشان زیرا که اخبار در علم ذوقی و کشفی قاصر است چنانکه عقل و فکر دران قاصر است و این
شارح تصریح کرده که مراد از آن دم تجلی ذاتی است که بی فنا متصور نیست برین هر دو تقریر اعتراض وارد
میشود بچند وجوه اول آنکه بزعم شیخ موصوف متکلم این کلام حق سبحانه است و مخاطب و سامع آن
مولوی معنوی است از دو حال خالی نیست که مولوی حین الخطاب با هستی خود بودند یا فانی فی الله
بر شق اول ستر راز از مولانا ضرور افتاد چنانکه از انبیای پیشین و بر شق دوم حجاب از شهود فانی
برداشته میشود و بحکم ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب کلام بی حجاب با شهود نیست
اعتراض دوم آنکه اگر مراد باشد که با انبیای سابقین هم اول نگفته بودم و بعد فنا با ایشان گفتم از جمله
با تو گفتم حصر فوت شد و جای افتخار نماند که دیگر رسل و خاتم النبیین را پیش شد اعتراض سوم
آنکه اگر گفته شود که با انبیای سابقین من حیث النبوة گفته نشد مگر من حیث الولایة گفته شد درین هم
مساوات سید الانبیاء و خاتم النبیین لازم می آید اعتراض چهارم آنکه تجلی ذاتی در وقت فنا متصور نیست
کما صرح به الشیخ الاکبر قدس سره العزیز این بود خلاصه تحریر و تقریر دیگر شارحین و حضرت مولائی و مرشدی
قدس سره العزیز فرمودند که الله تعالی بر لسان مولوی معنوی از خطاب سابق انتقال کرده

خطاب بروح محمدی صلی الله علیه وسلم سیفرمایند ع گفت حرف وصوت را برهم زنم ٭ تاکه بی این هرسه باتو دم زنم ٭ اشارتست بآیهٔ کریمه فاوحی الی عبده ما اوحی پس وحی کرد سوی بنده خود انچه وحی کرد اشارت بآن مضمون کرده میفرماید که آن سرکه با آدم وخلیل وعیسیٰ جبرئیل نگفتم با تو گویم محرمای تو اسرار جهان وچون تو هم ٭ این معنی بود که بطفیل آنحضرت صلی الله علیه وسلم به امت هم منکشف گردد ودفع این توهم ساخت بقوله با ما هم نگفت یعنی ما را اسکه مائی وهستی ما باقی ما نگفت بعد فنا گفت پس گویا اصلا نگفت نه در بقا نه بعد فنا زیرا که بعد نماندن فانی کلام حق با خود است نه با فانی واین قسم انتقالات خطابی در مثنوی معنوی بسیار واقع است فاحفظ فانه من معرکتها فقط بعد ابیات مذکوره میفرماید ع آن دمی کز وی مسیحا دم زند ٭ حق زغیرت نیز بی ما هم زند ٭ ماچه باشد در لغت اثبات ونفی ٭ من نه اثباتم منم بی ذات نفی ٭ شارحین برخلاف سیاق وسباق کلام مولوی معنوی در مصراع مذکور بافارسی صیغه متکلم مع الغیر فهمیده حاصل معنی بدین طور بر اوردند که آن مسیحا دم زند بدون ما که است محمدی صلی الله علیه وسلم ایم که مظهر ولایت محمدیه است حق اظهار آن نکرد وبر آنحضرت با ما سعی نوشتند که بلا وساطت آن سرور صلی الله علیه وسلم اظهار نکرد حضرت مرشدی میفرمودند که بر غلطی سر ومعنی بیت ثانی صاف دلالت میکند ماچه باشد الخ که این ما عربی است نه فارسی فقط

قوله هر که محراب نمازش گشته عین ٭ سوی ایمان رفتنش میدان تو شین ٭ این بیت در دفتر اول در تفسیر قول حکیم سنائی قدس سره واقع است وآن اینست ع هرچه از راه وامانی چه کفر آن حرف چه ایمان ٭ هرچه از دوست وامانی چه زشت آن نقش چه زیبا ٭ بعضی کسان معنی این بیت چنین فهمیدند که هرگاه صوفی بمرتبه مشاهده رسد او را بطرف ایمان بالغیب رفتن وعبادت کردن عیب است وبعد ادعای توحید ببست آویزان این قول نماز وروزه ترک میکنند حضرت مرشدی ومولائی قدس سره العزیز میفرمودند که این گمراهی زنافهمی آن کسان است بلکه مراد مولوی معنوی اینست که هرگاه صوفی از ایمان تقلیدی بالغیب ترقی کرده نوبت با ایمان تحقیقی وکشفی رسانده در اشتغال نمازش بحضور مشاهده معبود حقیقی باید که مرتبه احسان همین است گویا که می بیند معبود را واگر این مرتبه نداشته باشد بداند که او می بیند معبود را وبعد ایمان بالشهادة رفتن صوفی بطرف ایمان بالغیب .... بعد ازان اینست که پیش از ایمان کشفی که ایمان بالغیب داشت

سید الست که معبود غایب است و بعد مشاهده عین ذات خود خواهد دانست که ظاهر او باطن خود را نماز میکند
اکتفا کردن او بر غیب البته عیب است و در صورت بعد حصول ایمان تحقیقی لذت و ذوق در نماز انچنان
خواهد یافت که در ایمان تقلیدی نداشت نه آنکه احتیاج عبادت باقی نماند زیرا که زیاده از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم مشاهده ذات کسی را نصیب نشده باشد و نخواهد شد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمایند قرة عینی
فی الصلوة یعنی تسلی چشم من در نماز است معنی مذکور هر اینه ترجیح دارد بر آنچه مولانا عبد العلی قدس سره
نوشته اند که عارفان دو گروه اند یکی آنانکه بعد ایمان کشفی عمل میکنند بر مکشوف خود و عمل بر تقلید رسول
صلی الله علیه نمیکنند و اتباع از رسول متبوع مکشوف نشده و اینان ناقص العمل اند و گروه دوم عارفان
اند که با وصف ایمان کشفی عمل میکنند بتقلید رسول متبوع و ایشان را مکشوف شده است که تقلید رسول
صلی الله علیه وسلم کمال اعظم است پس قول مولوی معنوی ناظر بطرف گروه اول است فقط قوله کفر هم
نسبت بخالق حکمت است * گر بما نسبت کنی کفر آفت است * ارشاد شد که در مقام ذات و اطلاق
نه کفر است و نه اسلام بلکه معنی هر دو که انکار و انقیاد باشد در ذات معدوم بود و همان معنی در مرتبه تعین
و تقید و ما سوی موهوم گردید و علت آفرینش هر دو خلقت اینست که کفر مجلی اسلام و اسلام مجلی معنی کفر
است که بحکم تعرف الاشیاء باضدادها معرفت یکی بر دیگری موقوف بود و ذات که مجمع اضداد است
هر دو ضد موجب کمال او است فقط قوله چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد * موسی با موسی در جنگ شد *
چون به بیرنگی رسی کان داشتی * موسی و فرعون دارند آشتی * شارحین در معنی این اشعار طول کرده اند
تقریر مرشدی و مولائی قدس سره قول اول است و آن اینکه مراد از بیرنگی مرتبه اطلاق است که تعین را
دران راه نیست و مراد از رنگ کثرت اعتباری مظاهر اسماء و صفات و تعینات است و مراد از اسیر
بیرنگی در رنگ انعکاس شیشه های متکثره موجودات از نور آفتاب وحدت است یعنی چنانکه از بر
انعکاس آفتاب واحد در آئینه ها هزاران آفتاب معلوم میشوند همچنین در آئینه قوت و احد وجود واحد حق
کثرتها موجود بخیال می آیند و مراد از جنگ موسی با موسی تنوع شرعیه پیغمبر است [illegible] و دیگر را و مراد از
رسیدن مقام بیرنگی رجوع [illegible] بسوی لاهوت و مراد از موسی و فرعون حق و باطل است که در مرتبه
اطلاق هر دو معنی یکی بود [illegible] جنگ نبود و همان بیرنگ در رنگ آمده مبتلای جنگ گردید
چنانکه آب در اصل [illegible] داشت بعد [illegible] باهم اختلاف مزاج پیدا شد از [illegible]

کلام روشن گردید فقط **قوله** چون قلم در دست غداری بود ٭ لاجرم منصور بر داری بود ٭ حضرت مرشدی
و استادی فرمودند که غدار صیغه مبالغه است از غدر مولوی معنوی قدس سره العزیز علمای زمان منصور
علیه الرحمه را که فتوی بقتلش داده بودند غدار میفرمایند زیرا که درین فتوی از حد شرعی تجاوز کرده بودند چه مسئله
شرعی اینست که اگر کسی اطلاق اسمای مختصه ذات خدای سبحانه بر خود کند آنکس واجب القتل می شود
و اسمای ذاتی بجز الله و رحمان نیست دیگر همه اسمای صفاتی اند که اطلاق آن بر خدا و غیر خدا هر دو جایز است
همچو رحیم و کریم و سمیع و بصیر و کلیم وغیره و لفظ حق نیز از اسمای مخصوصه نیست و منصور بجز انا الحق نگفته بود
و حق بمقابل باطل است پس شرعاً او را انا الحق قتل واجب نمیشود و پس حکم قتل بر لفظ حق کردن حکم شرعی نبود
لهذا غدار گفتند فقط **قوله** پرتو حق است آن معشوق نیست ٭ خالق است آن گوئیا مخلوق نیست ٭
این شعر در دفتر اول در بیان حدیث غلبه زن بر مرد عاقل واقع است ارشاد شد که عارف در جمیع مظاهر
جمال حق می بیند و در آئینه زن صفات جمالی حق زیاده تر و واضح تر مشاهده میکند و جذبه معشوق را
از طرف حق میداند نه از طرف زن که مخلوق است و این جذبه خالق و موجد است مر معنی رقت و الفت
را در دل عارف و خالقیت صفت قدیم است نه حادث پس گویا مخلوق نیست و نیز ظهور صفت ایجاد
و خلق چنانکه در مظهر زنان نمایان است در مردان نیست باین توجیه پرتو حق فرموده و منشاء غلبه زنان
بر مردان عقلای با وجود آنکه بر خلاف الرجال قوامون علی النساء هست در ابیات سابق بیان فرموده اند
ــه آب غالب شد بر آتش از نهیب ٭ ز آتش او جوشد که باشد در حجیب ٭ خلاصه اش اینکه زن حکم
آتش و مرد حکم آب دارد اگر حجاب درمیان نباشد آب بر آتش غالب میشود و اگر دیگ وغیره درمیان
باشد آتش آب را میسوزد پس مهر و رقت قلبی عاقلان بمنزله حجاب است لهذا آتش زن بر اینها
غالب میشود بخلاف جاهلان سخت دل که مهر و رقت قلبی ندارند آنها بر زنان غالب میشوند چنانچه
در حدیث ان هن یغلبن العاقل و یغلبهن الجاهل از همین تناقضی که بظاهر درمیان این حدیث
و آیه مذکور بود رفع گردید فقط **قوله** این نباشد در بود ای مرغ خاک ٭ بحر قلزم را ز مرداری چه باک ٭
این شعر در حکایت طاعن شیخ بشراب خواری بدفتر دوم واقع است و مشعر است باینکه شرب خمر
شیخ کامل را ضرر ندارد چون شرب خمر گناه کبیره است و کامل از کبائر محفوظ میباشد پس خوردن
شراب چگونه روا باشد در توجیه این کلام حضرت مولانا دو تحقیق فرموده اند

اول اینکه شرب خمر از شیخ بوقوع نیامده باشد و نسبت طاعن باو تهمت باشد دوم اینکه اگر راست باشد
شیخ موصوف بر قدم اصحاب بدر باشد که در حق وی همه محرمات نیز مباحات شده اند بموجب حدیث
صحیح که در حق اهل بدر وارد است ان الله قد اطلع علی قلوب اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم لقد غفرت لکم
یعنی تحقیق خدا تعالی مطلع شد بر دلهای اهل بدر پس فرمود بکنید هر انچه خواهید هر آینه معاف کردم شما را
حاصل اینکه معصیت نیز در حق شهدای بدر مباح گردید و بعضی اولیا که بر قدم اهل بدر اند از ایشان هم مواخذه
نخواهد بود هر چه خواهند بکنند و در حق همین قسم کاملین در ابیات آینده میفرمایند ~ کفر و ایمان نیست آنجایی که
که اوست * زانکه او مغز است و این دو رنگ و پوست * فاحفظ فانه عجیب * دفتر دوم قوله بلبلی زینجا برفت
و باز گشت * بهر صید این معانی باز گشت * از اینجا آغاز دفتر دوم است وجه ربط کلام با دفتر اول اینست که در خاتمه
دفتر اول فرموده بودند ~ ای دریغا لقمه دو خورده شد * جوشش فکرت از ان افسرده شد * و در آخر خاتمه
فرموده بودند که ~ سخت خاک آلوده می آید سخن * آب تیره شد سر چه بند کن * تا خدایش باز صاف و خوش کند
آنکه تیره کرد هم صافش کند * اکنون در آغاز دفتر دوم میفرمایند بلبلی زینجا برفت و باز گشت یعنی بلبل فکر که بسبب
خوردن دو لقمه بعالم غیب راجع شده بود و بعد دو سال که تاریخ آغاز این دفتر است آن بلبل باز شکاری
گردیده برای صید کردن معانی رجوع کرد چون فکر عاشق بود و بلبل عاشق گل است لهذا او را بلبل قرار داد
قوله این دهان بر بند تا بینی عیان * چشم بند آن جهان حلق و دهان * حضرت مرشدی و مولائی علیه الرحمه
میفرمودند که دفتر دوم بلکه تمام مثنوی شرح و بیان و دلیل و برهان مضمون همین شعر است که رهائی
از تن و صفائی روح بدون ترک طعام نیست و این سیری شکم ماده صفات ذمیمه از حرص و هوا و غضب و
شهوت و کبر و نخوت بلکه سرمایه کفر و شرک همین است نه چیزی دیگر زیرا که دعوی خدائی و الوهیت از کدام
درویش گرسنه نشنیده باشی بلکه از فرعون و شداد و نمرود وغیره شکم سیران شده است فقط **قوله** ای
دهان تو خود دهان دوزخی * وی جهان تو بر مثال برزخی * نور باقی پهلوی دنیای دون * شیر صافی
پهلوی جوهای خون * ارشاد شد که چنانکه حال دوزخ در کلام الهی مذکور است یوم نقول لجهنم هل امتلأت و
تقول هل من مزید همچنین هرگاه خواهد گفت حق تعالی باری دوزخ آیا سیر شدی تو خواهد گفت دوزخ چیزی دیگر هست بیار همین حال دهان است که اگر تمام
روز بپرستی خواهد گفت چیزی دیگر بیار سیر نخواهد شد مصرع ~ وی جهان تو بر مثال برزخی یعنی عالم دنیا درمیان عالم
مثال و عالم آخرت برزخ و حجاب واقعست هرچه درینجا خواهی کار در آخرت ثمر آن خواهی برداشت لهذا الدنیا

مزرعة الآخرة وارد است یا دنیا برزخ است میان جنت و نار یعنی اگر دنیا اعمال صالحه و مشروعه خواهد کرد
آن اعمال در حق وی شراب طهور و جوهای لبن و شهد مثل جوهای جنت خواهد شد پس دنیا جنت گردید و
اگر در دنیا ظلم اعمال طالحه و غیر مشروعه خواهد کرد آن اعمال صورت مار و کژدم و آب حمیم و غیره عذاب جهنم خواهد شد
در حق او دنیا دوزخ بود و چون دنیا صلاحیت هر دو چیز داشت پس برزخ شد میان جنت و نار و معنی بیت ثانی
این است که اگرچه دنیا ناچیز و غیر باقی و در مرتبه دون است لیکن چون نهر صافی یعنی جنت یا ذات حق به پهلوی
اوست تقوی و احتیاط واجب چنانکه شیر صافی در پهلوی جوهای خون در سینه میباشد و از حکمت حق
در آمیخته نمیشود چنانکه بیان آن در آیه کریمه است ان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونها من بین
فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشاربین ترجمه بدرستیکه مر شما راست در وجود چارپایه با عبرت و بصیرت که
از آن بدانید حکمتهای خدا را که در میان سرگین و خون شیر خالص و خوشگوار برای شیرخواران پیدا کرده و
همچنین دنیا است ع چون در وکامی تو فی بی احتیاط ؛ شیر تو خون میشود از اختلاط ؛ فقط **قوله** گاه خورشید
گهی دریا شوی ؛ گاه کوه قاف و گه عنقا شوی ؛ تو نه این باشی نه آن در ذات خویش ؛ ای فزون
از وهمها و ز بیش بیش ؛ از تو ای بی نقش با چندین صور ؛ هم مشبه هم موحد خیره سر ؛ ارشاد شد که مولوی
معنوی قدس سره حقتعالی را در غلبه عشق گاه خورشید و گاه دریا و گاهی کوه قاف و گه عنقا میگویند
باز در هوش آمده گریه نموده اعتذارا میفرمایند که ع تو نه این باشی نه آن در ذات خویش ؛ که در ذات
تو هر یک حیران و خیره سر است نه من تنها زیرا که ظهور تو در شان تشبیه است یا تنزیه مشبه خیره سر است بجهت
موهم که اگر تشبیه هم جسم و جسمانی است محسوس و مبصر چرا نمی شود و اتصاف او بلیس کمثله شئ و لم یلد و لم یولد
و لم یکن له کفوا احد و لا تدرکه الابصار بهر جسمیت و موحد یعنی معتقد تنزیه بطور مشکلین بحیرت محمود خیره سر است
که اگر او منزه بحت است سلب فاینما تولوا فثم وجه الله ؛ والله معکم اینما کنتم ؛ و انه بکل شی محیط و ید الله فوق
ایدیهم و یلی بیاه سلطان [illegible] کیفیت لتنبأ چه معنی دارد فقط **قوله** تا مصور یا مصور گفتنت ؛ باطل آمد
بی ز صورت رفتنت ؛ تا مصور یا مصور پیش او ست ؛ گو همه مغز است بیرون شد ز پوست ؛ چون
در کلام سابق ذکر دو فرقه کرده بودند یکی معتقد تنزیه و دوم معتقد تشبیه اکنون فساد و قباحت و بطلان
هر دو فریق بیان میفرمایند که در هر دو قول خلاص از صورت نیست زیرا که مشبه اگرچه میگویند که حق مثل
این اجسام نیست بلکه مخالف این اجسام است در کیفیت هیچ جهات تاهم قائل جسمیت شدند و

و معتقدان تنزیه بحت نیز قائل اند که موجود مجرد است مغائر و مباین ممکنات عالم پس بر قول ایشان نیز
از صورت مجرده رهائی نشد خوشا بحال صوفی سراپا تغیر سوا از پوست صورت که حصر نمیکند خدا را نه در تشبیه
و نه در تنزیه بلکه میگوید که ظهور او در هر دو شان است در عین تشبیه منزه است و در عین تنزیه مشبه او را
میرسد مصور داند خواه نامصور **قوله** چون خلیل آمد خیال یار من صورتش بت معنی او بت شکن
بیان برزخ مرشد است یعنی از تصور مرشد در مخیله مرید صورت خیال پیدا میشود که هیچگاه از نظر او غائب
نمیشود و این صورت خیالی بظاهر بت و صنم است لیکن باعتبار اثر و معنی بت شکن است که بسبب
این برزخ نفس مرید میمیرد یعنی تبدیل صفات نفس چنانکه از برزخ شیخ میشود از چیز دیگر نمیشود چنانچه مسفر باشد
هیچ نکشد نفس را جز ظل پیر دامن آن نفس کش را سخت گیر حضرت مولانا سفر باشد که نزد اکثر صوفیه
کرام طریق تحصیل فنا همین است که اول طالب را ورزش برزخ شیخ میکنانند بعد فنا فی الشیخ هدایت
میشاید که اصورت شیخ را برزخ رسول صلی الله علیه وسلم تصور کن و بعد فنا فی الرسول تعلیم میکنند آنرا
که رسول میدانی همین خدا است بعد کثرت این شغل مرتبه سوم فنا فی الله میشود اما اینطریق کسانی هست
که استعداد ناقص میدارند و برای آنکسان که استعداد کامل میدارند مسافت فنا فی الشیخ و فنا فی الرسول
قطع کرده ابتدا تعلیم میکنند که من نیم اوست یعنی ذاکر خود نیست بلکه مذکور است بعد کثرت این شغل
سالک از دل خود نغمه انی انا الله خواهد شنید اگر کسی گوید که جسم و جسمانیت وجه و عدم قدرت لوازم
اند از نظر سالک مرفوع نمیگردد پس معنی فنا فی الله چگونه متصور شود که بسبب آن شیر او همه با الله گفته اند
جواب معرفت کنه از ممتنعات است مگر معرفت ذات باعتبار صفات همین است که عالم را مظهر
صفات حق داند و ظهور کننده در آن حق را شمارد و هستی خود را و هستی همه اشیا که پیش عرفان نیست
اکنون نیز ندانند صرف حقیقت واحد در نظر باند بعد غلبه این نسبت ماسوا از بصر بصیرت سالک غائب شود
و خواهد دانست که هیچ چیز پیدا نشده است خدای واحد چنانکه در ازل بود الآن کما کان هست همین معنی
تجلی ذات و وصول الی الذات است و در نماز که حضور و احسان شرط است عبارت از حضور همین نسبت است
که عابد بداند که من نیستم ظاهر خود و باطن خود را عبادت میکند فقط **قوله** آئینه جان نیست الا روی یار
روی آن یاری که باشد زان دیار مسفر شود ندکه از دیار آن دیار انسان کامل است لیکن آئینه حقیقی
آئینه کلی روی حقتعالی است چنانچه در بیت ثانی مسفر باشد **بیت** گفتم ای دل آئینه کلی بجو رو بدریا کار بر ناید بجو

قوله آفتابش چون برآمد زان فلک ٭ با شب تن گفت هین ما و خاک ٭ وصل پیدا گشت از عین بلا ٭
زان حلاوت شد عبارت ما قلا ٭ شراح در معنی این ابیات تکلفات کرده اند حضرت مرشدی قدس سره العزیز
فرمودند که این بیان اتصال و انفصال روح محمدی است صلی الله علیه وسلم با جسم مقدس بیان اتصال
آنکه چون آفتاب روح آنحضرت صلی الله علیه وسلم از فلک حدیث برآمد با شب تن گفت هوشیار باش
نگذاشته است ترا یعنی محمد صلی الله علیه وسلم را خدا از وصل خود جدا نکرده است بلکه وصل پیدا گشت
از عین بلا که دوری و مهجوری است یا در بلای اختلاط روح با تن وصل پیدا شد یعنی کمالات نبوت و
خلت و محبوبیت که حصول آن موقوف بر اختلاط روح با تن بود حاصل گردید و از آن حلاوت وصل
بعبارت ما قلا حکایت کرد و اما بیان انفصال آنکه چون آفتاب روح محمدی از حضیض پستی
تن باوج فلک حقیقت خود رجوع نمود با شب تن خود گفت که ترک نکرده است ترا پروردگار تو یعنی نقل مکان
را موت نه پنداری بلکه درین نقل مکانی عین وصل پیدا شد که ترا نیز با من حیات ابدی نصیب گشت
این همان وصل است که ما و خاک ریک و ما قلی حکایت بود از ان فاحفظه فانه عجیب قوله گر ضرورت
هست مرداری مباح ٭ پس منادی کر ضرورت شد صلاح ٭ این شعر در داستان صوفیان فروختن
صوفی مسافر را جهت سماع وارد است استعمال شعر بر اباحت مردار اشارت است بآیه کریمه و ما لکم الا
تاکلوا مما ذکر اسم الله علیه وقد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه ترجمه چیست شما را که نمی خورید از ان چیز
که ذکر کرده شد بران نام خدا و حال آنکه تفصیل کرده است الله تعالی آن چیزها را که حرام کرده است
بر شما از میته و دم و لحم خنزیر مگر آنچه مضطر شدید بسوی آن چیزها چون درینجا ضرورت شرعی شود از راه ظرافت
صوفیان غیر محتاط فرمودند ٭ پس منادی کر ضرورت شد صلاح ٭ شاید که معنی بیت ما سبق
٭ صوفیان درویش بودند و فقیر ٭ کاد الفقر ان یکن کفرا یبیر ٭ پس رفع شد اعتراض از کلام
مولوی معنوی که فروختن بهیمه مسافر برای سماع مباح میگویند قوله گفت پیغمبر خدا ایمان نداد ٭ هر کرا
صبری نباشد در نهاد ٭ ارشاد شد بمضمون چند جا در حدیث وارد شده است الا من لا صبر له فلا
ایمان له در حدیث آمده است که ایمان دو لطف دارد یکی صبر دوم شکر و از آیه کریمه فاذکرونی اذکرکم
واشکروا لی ولا تکفرون هم ثابت است که ذکر و ایمان مجموعه صبر و شکر است قوله آنکه او بی درد باشد
رهزن است ٭ زانکه بی دردی انا الحق گفتن است ٭ حضرت مولانا قدس سره در توجیه این کلام منصور

سیدوردا رہزن مادین سبب گفتہ اند کہ سیدروی شرک خفی است بجہت آنکہ کسیکہ در عشق نماز وجود را موجود
مستقل می پندارد و این سیدروی ہر قدر کہ زائد خواہد بود شرک خفی را جلی خواہد کرد چنانچہ فرعون و نمرود
وغیرہ جبابرین چون در عشق اصلا نداشتند مگر بر حق کردہ دعوی الوہیت نمودند پس انا الحق از زبان فرعون
نار بود و از زبان منصور نور چنانچہ مولوی معنوی بعد شعر مذکور میفرماید ع این انا بیوقت گفتن لعنت است
آن انا در وقت گفتن رحمت است ؛ آن انا منصور را رحمت بدہ ؛ این انا فرعون را لعنت بدہ ؛ **قولہ**
پس بہر دور ولی قائم ہست ؛ تا قیامت آزمایش دائم است ؛ پس امام حی و قائم آن ولی ست ؛ خواہ
از نسل عمر خواہ از علی ست ؛ حضرت مولانا فرمودند کہ درین قول رد بر زعم روافض است کہ میگویند امام
ہر زمان از اولاد علی علی نبینا وعلیہ السلام میباشد پس مراد از ولی قطب الاقطاب زمانہ خود است
کہ ہیچیک از زمان خالی از وی نمی باشد و دیگر حکام ظاہر و باطن نائب خلیفہ از طرف او میباشند و تفصیل
مراتب ولایت را حوالہ بکتاب اقتباس الانوار فرمودند لہذا از کتاب مذکور دریجا نقل کردہ می آید
شیخ مکی شارح فصوص الحکم مراتب ولایت چہارگانہ بدین تفصیل نقل می کند
بدانکہ ولی و عارف کسی است کہ بذات و صفات حق سبحانہ تعالے بقدر طاقت
بشری عارف باشد و با وجود عرفان بر طاعت و عبادت صوریے و معنوے
ملازم بود و از معاصی ظاہر و باطن محترز و اقسام ولی کہ آنرا عارف نیز باشند سہ قسم اند اول ذو العین
دوم ذو العقل سوم ذو العین و ذو العقل ہر دو و ذو العین عبارت از کسی است کہ شہود حق بروی غالب
باشد حق را ظاہر بیند و خلق را باطن اینجال موحدی است کہ خلق در نظر او بمثابہ آئینہ بود مر حق را بسبب
ظہور حق در خلق ہمچو ظہور صورت در آئینہ و اختفای خلق در حق ہمچو اختفای آئینہ در صورت ذو العقل
عبارت از کسی است کہ شہود خلق بروی غالب بود خلق را ظاہر بیند و حق را باطن پس حق در نظر او
بمنزلہ آئینہ بود مر خلق را و خلق بمنزلہ صورت منطبعہ باشد در آئینہ لاجرم حق باطن بود کما ہو شان المراۃ
و خلق ظاہر کما ہو شان الصورت المرتسمۃ فی المراۃ و ذو العین و ذو العقل قسم سوم عبارت از کسی ست
کہ حق را و خلق مشاہدہ کند و خلق را در حق و بشہود ہیچیکدام محجوب نگردد از شہود دیگری بلکہ وجود واحد را
بعینہ از وجہی خلق بیند و بوجہی حق نمود کثرت مانع نیاید شہود وحدت را و شہود وحدت مزاحم نشود کثرت را
الغرض باتفاق علمای ظاہر و باطن ظہور کرامات و خوارق عادات شرط ولایت نیست بلکہ قدرت بر آنہا

هم شرط نیست و نه عصمت شرط است اما ولی محفوظ است چنانکه نبی معصوم و رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
سه مرتبه دارد اول ولایت دوم نبوت سوم رسالت و آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که اول
ما خلق الله نوری پس جمیع انبیا و اولیا از نور محمدی پیدا شدند لهذا اهل مکاشفات ولایت شعار متفق اند
که جمیع انبیا و رسل نواب حضرت محمدی بودند صلی الله علیه وسلم چنانکه فرمود کنت نبیا و آدم بین الماء
والطین یعنی از نبوت خود آگاه بود پس حقتعالی او را خبر داده بود چنانکه او روح بود قبل ایجاد اجسام
انسانی و انبیا در عالم نواب او اند از آدم تا عیسی علیه السلام پس تا روز قیامت همه ملک ولی بوده و از
روحانیت او بر روحانیت هر رسولی که موجود بودند مدد میرسید با آن شرائع که از ایشان صادر و ظاهر میشد
در زمانیکه رسول بودند اما در عالم حس موجود نبود که هر یکی با آنکس منسوب میشد و حقیقت آن شرع محمدی
بود صلی الله علیه وسلم لهذا فرمود علمت علم الاولین والآخرین چون اولیا وارث انبیا اند پس هر که وارث
آن خصوصیت است او را محمدی گویند و هر که وارث ولایت عیسویست علیه السلام او را عیسوی گویند
و علی القیاس ابراهیمی و اسحاقی و یعقوبی و سائر انبیا علیهم السلام اینست که در اصطلاح این طائفه میگویند
که فلان ولی بر قدم فلان پیغمبر یا فلان بر قلب فلان پیغمبر است یعنی آن علوم و آن تجلیات و مقامات و
حالات که آن پیغمبر را بود این ولی را بواسطه مدد آن پیغمبر حاصل است اما از مشکوة محمد صلی الله علیه وسلم
است پس آن ولی مثلا محمدی ابراهیمی باشد یا محمدی موسوی یا محمدی عیسوی بود چون این مقرر شد
بدانکه ولایت محمدی دو نوعست اول آنست که جامع بود میان تصرف در عالم غیب یعنی چنانچه قطب را
میرسد و غیب صورت چنانچه سلاطین را و این دو نوع است نوع اول آنست که مقرون بخلافت باشد
نوع دوم مقرون بخلافت نباشد نوع دوم آنکه جامع نباشد میان تصرف صوری و معنوی اما ولایت
محمدی که عبارت از ولایت سائر انبیاست آن موافق قول صاحب فتوحات مکی بر چهار نوع است
هر نوع ازین انواع چهارگانه خاتمی دارد خاتم نوع اول از ولایت محمدی که جامع است میان تصرف
صوری و معنوی و مقرون بخلافت باشد علی ابن ابیطالب است کرم الله وجهه زیرا که آخر خلفاست
[illegible] قال علیه السلام الخلافة بعدی ثلثون سنة و قد تمت بعلی پس این خاتم خلافت
[illegible] خاتم نوع دوم از ولایت محمدی که جامع میان تصرف صوری و معنوی و مقرون بخلافت نباشد
[illegible] است علی نبینا و علیه السلام که در آخر زمان ظاهر شود و اسم او محمد است و در خلق و صورت مانند

رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد اما در خلق تحت او باشد و پس از وی هیچ ولی سلطان نشود و پس این ولایت
بادو ختم گردد و او را خاتم صغیر گویند چنانچه قدس سره در فتوحات ذکر او کرده خاتم نوع سوم از ولایت محمدی شیخ
محی الدین عربی است قدس سره او را خاتم اصغر گویند که او خاتم آن نوع ولایت است که جامع میباشد میان
تصرف صوری و معنوی مالک تصرف معنوی داشته باشد فقط و مقرون بخلافت شود و خاتم از نوع چهارم
از ولایت محمدی عیسی ابن مریم است علی نبینا و علیه السلام که بعد از وی هیچ ولی موجود نبود اصلا یعنی ولایت
عامه بدو ختم شود و او را خاتم اکبر گویند بعد از ان این دور تمام شود و قیامت قائم گردد یعنی صور موهوم برخیزد و النهایة
هو الرجوع الی البدایة آشکارا گردد کما قال الله تعالی کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون **قوله**
ای بسا کس را که صورت راه زد ؛ قصد صورت کرد و بر الله زد ؛ این بیت بدفتر دوم در داستان گرفتار
شدن باز میان جغدان واقع است شیخ عبد اللطیف مینویسد ای بسا کس را که صورت راه زد چنانکه عابدان
اصنام را و بسا کس را صورت بخدا رسانید چنانکه مومنان را که اقرار بظاهر شریعت کرده بخدا رسیدند یعنی
مناسب مقام نسبت و خلافت مدلول کلام است حضرت مرشدی و استادی ارشاد کردند که معنی آن سه وجه
میتواند شد وجه اول که مناسب مقام باشد اینکه هر کس که بحقارت چشم و صورت نبی یا ولی نظر کرده در پی
ایذای آن صورت افتاد بر احد زد یعنی قصد ایذا بخدا کرد بحکم ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله
فی الدنیا و الآخرة و من یحادد الله و رسوله فان له نار جهنم ترجمه هر که ایذا داد خدا و رسول او را لعنت کند
خدا در دنیا و آخرة و هر که محاربه کرد با خدا و رسول و برای آن آتش دوزخ است دوم اینکه بسیار کسان تا هم
مشغول ذکر باسما و دعوات مانند و از معنی آشنا نشدند یعنی اسماء الله را وسیله و بنا ساختند و از خدا محروم
مانند سوم اینکه بعضی کسان قصد صورت کردند و بر الله زدند یعنی بخدا رسیدند همچو آن کسان که ابتداء
بعشق مجازی مبتلا شدند و آخر کار جذب الهی بطرف خود کشید و عشق مجازی آنها مبدل بعشق حقیقی
حق گردید و این کمتر و نادر است فقط **قوله** یا تبر برگیر و مردانه بزن ؛ تو علی وار این در خیبر بکن ؛ ور نه چون صدیق
و فاروق مهین ؛ هین طریق دیگر انرا برگزین ؛ یا به گلبن وصل کن این خار را ؛ وصل کن با نار نور
یار را ؛ تا که نور او کشد نار ترا ؛ وصل گلبن کند خار ترا ؛ این ابیات در دفتر دوم در داستان بر کندن
خار بن از راه وارد است شارحین در معنی این ابیات طوالت کرده اند خلاصه مقصود و حظ معنی
که از تقریر حضرت مولانا مستفاد گردیده اینست درین ابیات هدایت نفس کشی است

وکشتن نفس وکندیدن خوی بد را که مثل خار بن در راه طریقت است و آنرا دو سبیل است یکی آنکه بمجاهده و
عمل خود نفس را بکشد و خوی بد را بکند و این سبیل نیز دو شق دارد یکی آنکه طریق ریاضت از اجتهاد خود
بملاحظه اشارات کتاب و سنت بعقل خود برآرد و بدان عمل کرده نفس خود را بکشد و اخلاق ذمیمه را زایل
سازد تا انوار محمدیه بروی فائض گردد و بمشاهده حق رسد و سیر کامل کرده و بوساطت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و شق دوم از سبیل اول آنکه طریق عمل و مجاهده که مقطوع الصحت است و مقرر کرده انبیا و اولیاست و در آن
سلطان عمل بمنوال کرده با خود باشد آن نیز از کتاب و سنت تقلید آن کرده عمل بدان کند تا نفس
کشته شود و قلب مصیقل گردد و انوار محمدیه بروی فائض شود و بواسطت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بمقصود رسد و سبیل دوم آنست که از مجاهده و عمل وی نفس کشته نشود لیکن خود را بدست شیخ کامل سپارد
و شیخ در وی تصرف کند و از تصرف شیخ نفس کشته شود و دل مصیقل گردد تا انوار محمدیه بروی فائض شود
و بتوسط آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمقصود رسد. پس مولوی معنوی قدس سره درین چهار بیت هر دو سبیل
کشتن نفس بیان فرموده در دو بیت سبیل اول لیکن بیان سبیل اول است آن هر دو شق یعنی بیت اول در بیان شق اول سبیل اول بیت دوم
در بیان شق ثانی سبیل اول و دو بیت آخرین در بیان سبیل ثانی تفصیلش اینکه در بیت اول از خیبر نفس را مراد است چنانکه در خیبر قلعه کفار بود همچنین
نفس در قلعه شرور و اخلاق ذمیمه است حاصل آنکه تو نیز مجاهده مردانه وار پیش گرفته بی تقلید احدی از اجتهاد
خود این در خیبر را مثل علی وار از بیخ برکن تا قلب مصیقل قابل انوار گردد و بطفیل آنحضرت بمقصود برسید و رتبه
[illegible]ان صدیق و فاروق همین طریق دیگر ریاضت را برگزین یعنی مراقبه و ذکر و نسبت این طریق بکلیه اول
و ثانی تعلیمی است یعنی اگرچه شیخین نیز طریق مجاهده نفسی و قالبی داشتند لیکن طریق قلبی مختار شان بود
و سبیل دوم اینست که وصل کن این خار نفس را به گلبن شیخ و وصل کن نار خود را با نور یار تا که نور او بکشد
نار ترا و وصل او گلبن کند خار ترا و این سبیل دوم وصل الی المطلوب است بشرط رضا و تسلیم کامل به
تصرف شیخ یعنی سالک مثل میت بدست غسال شود و هوا و هوس خود را بالکل بگذارد و این طریق
نیز تعلیم آنحضرت است مر امیر المومنین علی المرتضی علی نبینا و علیه السلام را چنانچه در دفتر اول گذشت
بقوله گفت پیغمبر علی را کای علی ٭ شیر حقی پهلوانی پر دلی ٭ لیک بر شیری مکن هم اعتمید ٭ اندر آ
در سایه نخل امید ٭ قوله اصل آب نطفه اسفید است و خوش ٭ لیک عکس جان رومی و حبشی
[illegible] احسن التقویم را ٭ تا باسفل میبرد آن نیم را ٭ این قطعه [illegible] دفتر اول در داستان [illegible]

رضی الله عنه واقع است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از زید پرسید کیف اصبحت یا زید قال اصبحت مؤمنا
مراد از رومی سفید و از حبش سیاه و سیاه و سفید کنایت است از شقی و سعید چنانکه حق تعالی فرماید فمنهم
شقی و سعید معنی ظاهری همین که آب نطفه هر یک آدمی از رومی و حبشی سفید میباشد اما از عکس جان
والدین مولود نطفه حبشی سیاه و نطفه رومی سفید میگردد و در معنی این قطعه در میان شراح اختلافست
شیخ محمد رضا گفته که در مصراع اول بیت اول اشارتست باول حدیث ما من مولود الا یولد علی
فطرة الاسلام و در مصراع ثانی بیت اول اشارتست بفطرت ثم ابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه
و شیخ ولی محمد شارح آنحقی را غلط گفته زیرا که برین تقدیر لازم می آید که رومی نیز چو حبش کنایت از شقی
باشد و حال آنکه رومی کنایه از سعید است و جناب مولوی عبد العلی محمد قدس سره در شرح خود می نویسد که
در حقیقت شیخ ولی محمد از معنی حدیث غافل است معنی حدیث این نیست که هر مولود را ابوین یهودی و نصرانی
و مجوسی میسازند بلکه معنی اینست که هر مولود بر فطرت اسلام زائیده میشود و بعد از ان ابوین بعضی را
یهودی و نصرانی و مجوسی میکنند و بعضی بر فطرت اسلام باقی میمانند فقط برین تقدیر نیز دو اعتراض
لا حل وارد میشود اول آنکه الله تعالی میفرماید فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله پس
ابوین را چه مقدور است که تبدیل فطرة الله نمایند ازین معلوم شد که معنی اسلام که در حدیث واقع است
علمای ظاهر تفسیر نموده اند دوم آنکه از بیت ثانی قطعه معلوم میشود که رنگ سیاهی و سفیدی باختیار
میان رومی و حبشی است که تبدیل رنگ احسن التقویم اسفل باید و در مصراع چهارم علت غائی آن سفر
تا باسفل برد آن تقویم را و این دلالت میکند که بردن اسفل السافلین هم باختیار ابوین باشد و اگر فاعل
سیر و سفر را گویند در سیر و طبیعت مذکور آن نیست این بود قباحات معنی دیگر علما اکنون معنی صحیح عرفت
مثنوی مولانا باید شنید که از ذوقی آن همه شهادت رفع میگردد ارشاد شد که لفظ اسلام که در حدیث مذکور
واقع است از آیات اسلام مراد نیست بلکه معنی لغوی اسلام مراد است که عبارتست از فرمانبرداری و انقیاد کقوله تعالی اذ قال
له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین یعنی هرگاه گفت خدای ابراهیم را که فرمانبردار شو گفت منقاد شدم
رب العالمین را و فطرت و خلق بمراد حق تعالی است و مراد از حدیث ثم ابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه
تبدیل فطرت و خلق نیست بلکه تعلیم و تلقین بر دین و عقاید خود است اکنون معنی حدیث و آیات مذکوره
باید شنید تا احتمال تعارض بین الحدیث و الآیات باقی نماند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که هر مولود

پیدا کرده میشود بر فطرت اسلام یعنی استعداد تسلیم و فرمانبرداری که هرچه پیدا بشنا شید از روی عقل آن را می فهمد
و تسلیم میکند آن را چونکه در جبلت او چنین استعداد بود لهذا از تعلیم و تلقین والدین طریقه و دین آنها قبول
میکند و یهودی و نصرانی و مجوسی میگردد و اگر تا آخر عمر بران عقیده ماند معلوم شد که فطرت او در علم الهی همین بود
ازین تفسیر رفع شد تعارض که درمیان حدیث و آیات بود الحال بدانند که معنی قطعه مولوی معنوی
قدس سره مطابق آیه کریمه است لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین
آمنوا وعملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون ترجمه هر آینه پیدا کردیم انسان را در بهترین صورت خلقت
پس رد کردیم او را با سفل رتبه دوزخ مگر آنکسان که ایمان آوردند و عمل صالح کردند برای آنها اجر غیر
منقطع است خلاصه معنی قطعه اینست یعنی اصل نطفه انسان مطلقاً سفید و خوش بود
که احسن التقویم عبارت از انست لیک پرتوی خالق که بر جان رومی و حبش افتاد رنگ سپید و سیاهی
یعنی سعادت و شقاوت بران احسن التقویم انداخته دو قسم گردانید قسم شقی و سعید از آن خبر رسید بود
مقصود از گردانیدن دو قسم اینست تا با سفل سیر آن نیم را و نیم ثانی را برای جنت استثنا کرد
بقوله الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات برای آن نیم در جنت اجر غیر ممنون فقط و قسم سوم در تفصیل کجا
چند ابیات واقع اند که ربط کلام و استخراج مرام از هر کس نشود از تقریر مرشدی و استادی قدس سره
بخوبی حل مقام میشود لهذا بعد نقل ابیات تشریح آن میکنم قوله هر زمان نزعیست جزو جانت را
بنگر اندر نزع جان ایمانت را ❊ عمر تو مانند همیان زراست ❊ روز و شب مانند دینار اشمراست ❊ می شمارد
میدهد از بی توقف ❊ تا که خالی گردد و آید خسوف ❊ خلاصه ابیات اینکه غفلت از یاد خدا و مشغولی دنیا
عمر را برباد میدهد بحکم حدیث الناس نیام اذا ماتوا انتبهوا یعنی مرگ برین غفلت متنبه خواهد شد
لیکن آن تنبیه مفید نخواهد شد زیرا که من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی هرگاه در دنیا غافل ماند
نذکر در آن جهان هیچ سود و بهبود نمی باید که پیش از موت آید در وقت دم را نگاه دارد که بغیر یاد خدا
دمی نه برآید و نه زیر رود که شاید همین دم واپسین باشد پس خود را هر وقت در حالت نزع انگارد و
درین حالت نزع ایمان خود را نگاه دارد با ذکر خدا اگر دم برآید از دنیا با ایمان رفت و الا بی ایمان رفت معنی
قول عارف است ❊ هر آنکه غافل از حق یک زمانست ❊ همان دم کافر است اما نهانست ❊ و درین باب
وعید شدید در حدیث آمده یا ابن آدم انفاسک انفاسی فمن یخرج بغیر ذکری فقتلت انفاسی خداوند

قدسی فرمود ای بنی آدم دمهای تو ابنیای من اند پس هر دم که خارج شود بغیر یاد من پس قتل کردی تو ابنیای
مرا ایضا یا بنی آدم انفاسک معدودة فمن یخرج بغیر ذکری فهو میتة ای بنی آدم دمهای تو شمار کرده شده است
پس هر دم که خارج شود بغیر ذکر من پس آن میت است و در قران مجید میفرماید واذکر ربک فی نفسک
تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول بالغدو والاصال ولا تکن من الغافلین ترجمه و یاد کن رب خود را
در نفس خود از روی زاری و آهسته و کمتر از جهر گفتار صبح و شام و مباش از غافلین و معنی بیت ثانی آنکه
عمر تو مانند همیان زر است حال همیان اینست که هر چه از آن صرف شود بهمان قدر عوض در وی دیگر اندازند ختم شود
همیان گاهی خالی نخواهد شد و اگر بلا عوض صرف خواهد شد در چند روز همیان خالی خواهد شد و عمر تمام خواهد شد
و مراد از عوض بر آمدن دم با ذکر خدا است یا هر نفسی که فرو میرود ممد حیات است و چون بر می آید مفرح ذات در هر دو
فائده تنفس مزید عمر بود و در عقبی عوض عمر لقای الهی آنهم میسر نخواهد شد و تذکر ذکر بود در گور موجب روشنی
و راحت و غفلت موجب عذاب خواهد گردید و در ابیات ما بعد علاج آن میفرمایند ؎ خاک او گردی و مدفون
غمش ٭ تا دمت یابد ز باد و بال دمش ٭ گور خانه قبه ها و کنگره ٭ نبود از اصحاب معنی آن سره ٭ یعنی بکار
نخواهد آمد اگر با ایمان نرفت **قوله** قول پیغمبر شنو ای مجتبی ٭ گور عقل آمد وطن در روستا ٭ هر که روزی باشد
اندر روستا ٭ تا بماهی عقل او ناید بجا ٭ این ابیات در دفتر سوم اندر داستان روان شدن خواجه و
قومش بسوی ده وارد است ترجمه حدیث است قال النبی صلی الله علیه وسلم من سکن فی القری یوما [illegible]
شهرا و من سکن فی القری شهرا حمق ٭ مراد مولوی معنوی قدس سره مراد از شهر شیخ کامل و از ده پیر ناقص و اشتباه چنانچه میفرمایند ؎
ده چه باشد شیخ کامل نا شده ٭ دست در تقلید و حجت زده ٭ پیش شهر عقل کلی این حواس ٭ چون خران چشم بسته
در خراس ٭ بعده میفرمایند ؎ این رها کن صورتی افسانه گیر ٭ رو بهل دردانه گندم دانه گیر ٭ ظاهرش
گیر ارچه ظاهر کژ بود ٭ عاقبت ظاهر سوی باطن رود ٭ باید دانست که حضرت مولوی معنوی در این ابیات
بطریق آویزه گریز تعلیم میفرمایند راه حقیقت را اصل دعوی در حکایت آشنایی و دهقانی با شهری بیچ شهر
و مذمت ده بود چنانچه فرمودند ؎ ده مرو ده مرد را احمق کند ٭ عقل را بی نور و بی رونق کند ٭ بعده فرمودند
که مراد از ده پیر ناقص و مراد از شهر شیخ کامل است یعنی صحبت کامل اختیار کن و صحبت ناقص را ترک کن
بعد از آن فرمودند ؎ این رها کن صورتی افسانه گیر ٭ یعنی بظاهر افسانه که نسبت سکونت شهر و ترک
بود و باشش ده باشد اکتفا کنی هم مفید عقل و دانائی است سخن بعد میفرمودند ؎ ظاهرش گیر ارچه

ظاهر گشته بوده این دفع اعتراض است باین که حضرت مولوی همیشه امر میفرمایند برای ترک صورت ظاهر و
در رجوع بمعنی و در اینجا بخلاف آن ارشاد کردند موجب این چیست حاصل جواب اینکه تحذیر از صورت و ترغیب
بمعنی برای کسی است که او بصورت دل بسته از معنی محروم میباشد اما عارفی که صورت را غیر معنی نمیداند
بلکه صورت را وسیله معنی می پندارد برای او تعلیم اینست که صورت ظاهری از معنی پیدا شده باز
این صورت بباطن میرود و ابیات مابعد بطریق تمثیل و دلائل این مطلب اند خلاصه اینکه حضرت مولانا میفرمودند
که مولوی معنوی اگر افسانه ظاهر بزبان می آرند برای تفهیم معنی است و به معنی میروند غلبه حال و جوشش
عشق نمیگذارد که حکایت سابق را تمام کنند فقط **قوله** عاشق صنع خدا با فر بود عاشق مصنوع او کافر بود
این شعر در وقت سوم در بیان توفیق دو حدیث متضاد المعنی واقع است و آن دو حدیث اینست الرضا
بالکفر کفر و حدیث دیگر اینکه من لم یرض بقضائی فلیطلب ربا سوائی تقریر سوال اینکه در عقاید کلامیه است
که جمیع افعال عباد بمشیت و قضای حق است کفر نیز بقضای او باشد و رضا بالقضا واجب است
چنانچه مضمون حدیث ثانی است و بحکم حدیث اول رضا بالکفر کفر است و نتیجه [illegible] نتیجه
اگر بکفر و نفاق که قضای حق است راضی شود کافر است و اگر رضا ندهد ترک واجب کرده باشد حضرت
مولوی معنوی جواب این سوال داده اند فرق درمیان قضا و مقضی یعنی مقضی بصیغه اسم مفعول آنچه
علیه القضا شده است و صادر شده القضا حق است لهذا فرموده اند ه راضیم در کفر زان رو که قضاست
نی ازان رو که نزاع و خبث ماست ه کفر از روی قضا خود کفر نیست ه حق را کافر مخوان اینجا مایست ه
حاصل جواب اینکه کفر از حیثیت که مشیت حق است عین کمال و حکمت الهی و ظهور کمال اسلام است
از حیثیت رضا بالکفر کفر نیست و کفر باعتبار مقضی و انتساب بشر با فرعونی و طغیان را واجب الترک است
با این حساب از کفر راضی نیستیم پس توفیق شد میان هر دو حدیث متناقض المعنی و در مصراع ثانی
بیت نعت عاشق صنع خدا فر است حضرت مولانا قدس سره در بیت تقریر فرموده بودند که عشق صورت بر
دو وجه است یکی آنکه عاشق را شاهد حق بدون تقید صورت حاصل است و صورت او را [illegible]
ارشاد [illegible] لیکن با وجود آن در معنی [illegible] جمال و کمال حق [illegible] چنانچه حضرت نبی صلی الله علیه و سلم
[illegible] آنکه عاشق صورت مقید باشد که شاهد حق در آن صورت [illegible]
[illegible] اگر چه عشق حق است [illegible] لیکن [illegible] اهل کمال [illegible]

وسوم آنکه عشق صرف بصورت ظاهری معشوق مجازی متعلق باشد قطع نظر از آنکه حق دران ظاهر است
یا نه این قسم سوم را مولوی معنوی قدس سره ننگ عشق میگوید زیرا که این عشق بتغیر رنگ صورت ظاهر
زایل میگردد و همین عاشق مصنوع را کافر گفته اند وجه کفر لغة اینست که کفر بمعنی ستر است و این عاشق
ساتر صانع است بمعشوقیت مصنوع و کفر اصطلاحی مشغولی بصورت است با صنعت اعتقاد غیریت
چنانچه عابدان اصنام فقط قوله عجز از ادراک ماهیت عمو ۞ حالت عامه بود در باب تو ۞ زانکه ماهیات
وسر سر آن ۞ پیش چشم کاملان باشد عیان ۞ این اشعار بنظر سوم در معنی فرق دریافتند و محقق
موارد اند ظاهرا در کلام مولوی معنوی قدس سره درین مقام ورد اشتن کاملین کنه ماهیات مخالفت
حدیث ما عرفناک حق معرفتک والعجز عن الادراک ادراک معلوم میشود و شارحین بنا بر تایید کلام
ماتن اقوال امیر المومنین علی المرتضی علی نبینا وعلیه السلام مثل لم اعبد ربا لم اره ولو کشف الغطاء
ما ازددت یقینا ترجمه اگر کشاده شود حجابها بیش نشود یقین من و قول امام اعظم ابن حنیفه رحمة الله
علیه ما عبدناک حق عبادتک ولاکن عرفناک حق معرفتک وقوله تعالی واعبد ربک حتی یاتیک الیقین
نقل کرده اند لیکن از آن همه اقوال رفع مخالفت حدیث ما عرفناک حق معرفتک نمیشود حضرت مرشدی
واستادی علیه الرحمة والغفران فرموده اند که حدیث ما عرفناک حق معرفتک در کنه ماهیت حق وارد است
واعتراف عجز عن ادراک کنه ذات حق بمقتضای عبدیت و رسالت از هر یک نبی و ولی شده آمده است
ومطلب مولوی معنوی قدس سره اینست که عدم وصول کنه حقائق اشیاء از خواص عوام و علماء
معقول است و در حق عرفا و پایه اهل کشف از آن برتر است و مولوی معنوی قدس سره قطب وقت خود
بوده اند موافق مشاهده و کشف خود میفرمایند ع زانکه ماهیات وسر سر آن ۞ پیش چشم کاملان باشد
عیان ۞ یعنی ادراک چیزی که نزد عقل محال است پیش کاملین ممکن بل محسوس و مبصر است چنانچه
از ابیات ما بعد این مطلب بخوبی واضح میشود فقط بنظر سوم در شرح بیت عاشق لاابالی [illegible]
پیش معشوق اشعار وارد اند که از [illegible] تا فهم را توهم تناسخ ارواح چنانکه معتقد هنود است پیدا می شود
چنانچه در زمان سلطان غازی الدین حیدر شاه زمن سید اشرف صاحب از اولاد امجاد حضرت سید
اشرف جهانگیر سمنانی صاحب ولایت کچھوچھہ آن شش ابیات در [illegible] نوشته بخدمت مولانا قدس سره
فرستاده استفسار معنی آن کردند حضرت مولانا بعد ملاحظه آن خط را حواله راقم آثم کردند که جوابش نوشته

بجا خطه من بگذرانند هرگاه گذرانیدم ارشاد شد شاباش شاباش شاباش آن جواب بکچوچهه فرستاده شد و نقل
آن بجنسه در ذیل مینویسم بسم الله والحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی یعنی اشرف و امجد احباب
استکشاف معنی چند ابیات حضرت مولانا جلال الدین رومی قدس سره الاقدس نموده اند هرچند درک و
کشف معنی آن ابیات موقوف بر رسالت و تصفیه باطن است و تشریح آن طوالتی میخواهد اما اجابة السوال
بمقتضای خیر الکلام ما قل و دل مختصری نوشته می آید در کیفیت استحالات و انتقالات وجود تعینات
بسوی اصل خود که عدم تعین است متکلم برحق بزبان حق ترجمان مولانا میفرماید **قوله** از جمادی مردم و
نامی شدم ٭ وز نما مردم بحیوان بر زدم ٭ یعنی هرگاه بصورت نطفه بودم نشو و نمای که لوازم نباتیت
و حس و حرکتی که مقتضای حیوانیت و عشق و معرفتی که خواص انسانیت است هیچ نداشتم بعد از تغیر
استحالت که موت عبارت از آنست در هر انتقال ترقی کردم و نام دیگر یافتم چنانچه هرگاه از جمادیت یعنی
صورت نطفه نشو و نما کردم مصداق لفظ نامی و بالنده شدم پس در موت اول بیک درجه ترقی یافتم
و از نما مردم یعنی از نمای محض درگذشته ترقی کردم حس و حرکتی پیدا شد و بعد موت ثانی بحیوان مسمی شدم
قوله مردم از حیوانی و آدم شدم ٭ پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم ٭ یعنی چون صفت حیوانیت در گذشته
عارف و عاشق شدم و بعد موت سوم بآدم مسمی گشتم و هرگاه در سلسله انتقالات جز ترقی و ازدیاد مرتبه
هیچ زیان ندیدم پس از مرگ چرا ترسم زیرا که از مردن کی ناقص شدم بلکه بهر مرتبه ترقی یافتم و کامل
شدم **قوله** حمله دیگر بمیرم از بشر ٭ تا برآرم با ملائک پر و سر ٭ یعنی بعد موت سه گانه مذکوره دیگر از بشریت
بمیرم یعنی در موت چهارم از حرص و هوا و رنج و راحت و غیره صفات بشریت بگذرم و با ملائک پر و سر
برآرم و در صفت یفعلون ما یؤمرون و کل شیء هالک الا وجهه و در موت پنجم از خود عادت ملک هم
گذشتن و جستن بایدم زیرا که بحکم کل شیء هالک فرشته نیز هالک است پس در انتقال ششم میفرماید
قوله بار دیگر از ملک قربان شوم ٭ آنچه اندر وهم ناید آن شوم ٭ یعنی هرگاه از مرتبه ملکی بگذرم متجلی
جمیع صفات که الله اسم اوست شوم که حقیقت آن در وهم تو نیاید **قوله** پس عدم گردم عدم چون ارغنون
گویدم انا الیه راجعون ٭ یعنی پس از انتقال و استحاله ششم با اصل خود که عدم تعین است واصل شوم
چنانکه اسم الله و اعتبار وجود و غیره صفات و اسما نیز از آن مرتبه مرفوع گردد و لیکن واصل شدم با اصل خود
گردیده در حق من نغمه انا الیه راجعون چو ارغنون سراید و در تشبیه قابل ترجیع با ارغنون اشارتست

بسوی آن معنی که گوینده انا الیه راجعون نیست هم دیگری نیست چنانچه ارغنون خود بخود آواز میدهد همچنان قالب ترجیع
برحال خویش خود بخود انا الیه راجعون بخواند پس غرض مولانا از بیان انتقالات مذکوره همین است که در حقیقت از
مرتبهٔ نطفه تا وصول بسوی حق غیر تعین اسمای حجابی نیست و بجز غفلت بر چشم غافل نقابی هم نیست همان آب است
که در خاک نامش طین بود هرگاه از خاک بر شده صورت واشد پیدا کرد نامش نطفه شد و چون از آن حال
تغیر یافت و از معده بصلاب رسید نامش منی گردید و هرگاه از انجا انتقال کرده در رحم مادر رسید باسم نطفه
ملقب شد و پس از تغیر آن حال بعلقه مسمی گشت و بعد از تبدیل آن صورت بمضغه نامیده شد پس از انتقال
این هیئت بعظام تسمیه یافت و بعد از تشکل جسمیت کسوت لحم پوشید و بعد از تلبیس بلباس جسمیت روح در خود
رسید و باز بر جادهٔ زمین جلوه گری نموده بحضرت انسان مخاطب گردید و بشکل جبرئیل بر صورت محمدی علیه السلام
نازل گشته در کیفیت انتقالات مسطوره خود فرموده و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه
نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما
ثم انشاناه خلقا آخر فتبارک الله احسن الخالقین ثم انکم بعد ذلک لمیتون هو الاول والآخر والظاهر
والباطن وله الحمد من الاول الی الآخر بر ضمیر روشندلان کوشش نفس و حقیقت عیان یعنی رس مخفی
والمحجوب نماند که هرگاه از ابیات مرقوم الصدر کیفیت انتقالات وجود بسوی تعینات موجودات دریافت
گردید معنی دیگر اشعار حضرت مولوی معنوی قدس سره و بعضی عرفای دیگر که مشتمل بر عروج یا نزول
وجود مطلق است نیز حل گردید و مظنهٔ تناسخ روحی که از همچو کلام ناشی میشد مرتفع گشت مثال عروج
ع همچو سبزه بارها روئیده ام ✽ هفتصد هفتاد قالب دیده ام ✽ مراد از بروئیدن همچو سبزه تبدیل صورت
هر یک تعین است به تعین دیگر چنانچه در ابیات مذکور فهمیده شد و عدد و هفتصد و هفتاد در محاورهٔ اهل سخن
برای کثرت می آید از آن عدد معین مراد نیست و بیننده صور و قوالب همان وجود مطلق است که بزبان
قائل ناطق و ظاهر است نه روح انسان چنانکه معتقد هنود است و مثال کلام که مشتمل بر نزول باشد مثل
ترجیع بند مولوی معنوی قدس سره واقع دیوان شمس تبریز رضی الله عنهما که جمیع ابیاتش بر همین شکل آن
بت عیار برآمد دل برد و نهان شد ✽ هر دم بلباس دگر آن یار برآمد گه پیر و جوان شد ✽ گاهی بدن طینت
صلصاله فرو شد غواص معانی ✽ گاهی ز تک کهگل فخار برآمد ✽ زان شاه جهان شد ✽ گه نوح شده کرد جهانرا
بدعا غرق خود رفت بکشتی ✽ گاهی چو خلیل از دهن نار برآمد ✽ آتش گل از آن شد ✽ یوسف شده از مصر

فرستاد قمیصی + روشن کن عالم ۰ از دیدهٔ یعقوب چو انوار برآید ۰ تا دیده عیان شده حقا که همان بود که میکرد
شبانی وا اندر ید موسی + و چوب شده بصفت مار برآمد ۰ زان سحرزدان شده حقا که همان بود که میگفت انا الحق
در صورت منصور ۰ منصور نبود آنکه بران دار برآمد ۰ آن بگمان شده بالله همان بود که می آمد و میرفت بهر قرن که دیدی
تا عاقبت آن شکل عرب وار برآمد دارای جهان شد ۰ رومی سخن کفر نگفته است نگوئید منکر شوید ش ۰ کافر بود آنکس که بانکار برآمد از دوزخیان شد
دفتر چهارم قوله نفس مومن اشتری آمد یقین ۰ کو بزخم رنج زفت است و سمین ۰ زین سبب انبیا رنج و شکست ۰ از همه خلق جهان
افزون ترست ۰ این ابیات بدفتر چهارم در حکایت واعظی که در سر خانه وعظ دعا کرد میگفت و ظالمان
و سخت دلان را دعای خیر میکرد واقع اند خطا هر اشکال و معنی آن همین است که نفس کسی از رنج و ریاضت
فربه نمیشود و ملک نفس مومن از رنج و ریاضت ذلیل و خوار میگردد و نه فربه و زفت پس تشبیه آن
باشتر که در هندی ساهی میگویند چگونه درست آید حضرت مرشدی و استادی قدس سره میفرمودند که تشبیه نفس
مومن باشتر ازین مناسبت است یعنی در تحمل رنج و ضرب است نفس مومن چو اشتر است و مصراع ثانی
مصراع کو بزخم و رنج زفت است و سمین حال اشتر است و در بیت ثانی اشاره است بحدیث قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اشد بلاء الانبیاء ثم الامثل فالامثل یبتلی الرجل علی حسب دینه فان کان دینه
صلبا اشتد بلاؤه وان کان فی دینه رقة هون علیه فمازال کذلک حتی یمشی علی الارض ماله ذنب
رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح ترجمه سخت ترین از روی بلا انبیا علیهم السلام اند بعد ازان
کسیکه امثل در دین با انبیا باشد بعد از وے کسیکه امثل باو باشد مبتلا کرده میشود مرد بحسب دین او
پس اگر باشد در دین وی صلابت شدید میشود بلا او و اگر باشد در دین وی نرمی پس نرم کرده میشود
بروی بلا پس همچنین مبتلا باشد تا آنکه میرود بر زمین بحالتیکه او را گناه نباشد یعنی این بلا کفارت ذنوب
او کرده و گفته ترمذی که این حدیث حسن و صحیح است فقط پس ازین حدیث معنی اشعار مذکور واضح گردید
که چون انبیا در دین قوی ترست عالی دارند سخت مصائب و رنج و بلا برای انبیا نازل میشود بعد از انبیا
متعلق شدائد بلا اولیا اند که پیرو قدم انبیا بوده اند بعد ازان کسانیکه مقلد اولیا و تابع ایشان باشند پس نفس مومن کامل
در تحمل رنج و مصیبت مثل جانوریست برای آنکه هر قدر زد و ضرب مصائب بر وی آید خوش و صابر و شاکر میشود
بحکم ان شکرتم لازیدنکم درجات قرب و لذات باطن کامل تر میگردد و وجه ربط این اشعار با کلام واعظ است
که خود واعظ بیان کرده است که دعای خیر در حق ظالمان بدین سبب میکنم که ... بنا ... از ظالمان

حفاها میدهد تا اینکه از ظلم ظالمان دنیا متروک کردید و رو بآخرت آوردم پس بلا و مصیبت دنیا رهبر است
بسوی دین **قوله** ور نمی تانی رضا ده ای عیار ۞ که خدا ارنجنت وهد بی اختیار ۞ کان بلاهای دوست تطهیر
شماست ۞ علم او بالای تدبیر شماست ۞ این اشعار متمم و مکمل مطالب سابق اند یعنی اگر اینچنان قوی الایمان
و بلند همت نیستی که بر بلای دوست خوشنود شوی پس راضی بقضای رب باید شد تا او تعالی که مصالح عباد
از فضل خود ترا ابتلای رنج گرداند و کفارت ذنوب سازد حضرت مولائی و استادی قدس سره میفرمودند
که اینهم اشارت است بحدیث صحیح که در مسلم و بخاری شریف مروی است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما یصیب المسلم من نصب ولا وصب ولا سقم ولا حزن ولا اذی ولا غم حتی الشوکة یشاکها الا کفر الله بها من خطایاه
ترجمه نمیرسد مسلمان را از تعب و نه از جع یعنی مرض و نه از سقم و نه از حزن و نه از رنج و نه از غم تا اینکه خاریکه بخلد
او را مگر اینکه بخشند بآن رنجها گناهان آن مسلم را **قوله** پس بصورت عالم صغری توئی ۞ پس بمعنی عالم کبری توئی
این شعر در شرح بیان اختلاف حکما و عرفا در اینکه انسان عالم صغیر است یا عالم کبیر واقع است مراد از حکما
اهل یونان که دعوی اشراق دارند مثل سقراط و افلاطون نه حکمای فلاسفه که آنها را مشائین گویند چراکه
نزد مشائین انسان نه عالم صغیر است نه عالم کبیر و مراد از حکما الهی عارفانند که نظر شان بر حقیقت انسان
افتاده و آنرا عالم کبری اعتقاد کردند زیرا که جامع اسمای الهیه و حقائق کونیه است نظر حکما بر صورت انسان افتاده
و علم شان بحقیقت آن نرسید لهذا عالم صغیر گفتند بنظر ظاهر اشکال درین شعر همین است که عالم صغری جزء
عالم کبری کل پس شی واحد عالم صغری و کبری هر دو چگونه شدن میتواند دفع این اشکال از کلام مولوی معنوی
قدس سره پیداست خلاصه اینکه انسان کامل را اصل همه عوالم قرار داده دیگر اشیا را از کواکب و ملائک و فلک
آنچه در میان آسمان و زمین است فرع انسان کامل قرار داده اند باعتبار آنکه علت غائی ظهور جهان است
اگرچه در وجود متاخر باشد اما بنظر علیت مقدم است چنانچه ابیات آینده در بیان همین مطلب میفرمایند
ــه پس بمعنی آن شجر از میوه زاد ۞ گر بصورت از شجر بودش ولاد ۞ مصطفی زین گفت کادم و انبیا
خلف من باشند در زیر لوا ۞ بهر این فرموده است آن ذوفنون ۞ رمز نحن الآخرون السابقون ۞
گر بصورت من ز آدم زاده ام ۞ من بمعنی جد جد افتاده ام ۞ پس ز من زائید در معنی پدر ۞ پس ز میوه زاد
در معنی شجر ۞ حضرت مولائی و مرشدی میفرمودند که رمز نحن الآخرون السابقون اشارت بحدیث است
عن ابن عباس رضی الله عنه قال جلس ناس من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فخرج اذا دنے

منهم سمهم يتذاكرون قال بعضهم ان الله اتخذ ابراهيم خليلا وقال آخر كلم موسى تكليما وقال آخر فعيسى كلمة الله و
روحه وقال آخر آدم اصطفاه الله فخرج عليهم رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال قد سمعت كلامكم وعجبكم ان ابراهيم
خليل الله وهو كذلك وموسى كليم الله وهو كذالك وعيسى روحه وكلمته وهو كذلك وآدم اصطفاه الله وهو
كذلك الا انا حبيب الله ولا فخر وانا حامل لواء الحمد يوم القيامة تحته آدم ومن دونه ولا فخر وانا شافع واول
مشفع يوم القيمة ولا فخر وانا اول من يحرك حلق الجنة فيفتح الله لي فيدخلنيها ومعي فقراء المؤمنين ولا فخر
وانا اكرم الاولين والآخرين على الله ولا فخر رواه الترمذي والدارمي مشكوة ترجمه از ابن عباس رضي الله عنه
روايت نموده كه گفت نشسته بودند مردم از اصحاب پس برآمد پيغمبر عليه الصلوة والسلام از خانه مبارك خود
تا آنكه چون قريب شد ازين جماعت شنيد ازين مذاكره ايشان را كه مذاكره ميكردند وگفتگوي مينمودند از تفضيل انبيا
عليهم السلام بعضي گفتند كه ابراهيم خليل الله را حقتعالى دوست خود گرفته و او را خليل الله نام كرده بواسطه
آنكه محبت حقتعالى در دل وجميع جوارح وقواي او سرايت نموده بنوعيكه در دوستي حق جميع مال خود را صرف
فرموده چنانچه مشهور است و ديگري گفته كه موسى بزرگست كه كلام كرد با او خدا تعالى كلام كردني ولهذا او را
كليم الله ميگويند و ديگري گفته كه عيسى كلمة الله است كه وجود او بكلمه كن است از غير پدر و القا كرد او را بسوي
مريم و روحي است از خدا كه مخلوق اوست تعالى شانه و اضافه بسوي حق از جهت شرافت و تعظيم است مثل ناقة الله
و تسميه او بروح الله بواسطه احياء موتى است و ديگري گفت كه آدم از جهت آنكه برگزيد و برداشت او را خدا تعالى
چنانچه فرموده ان الله اصطفى آدم پس برآمد و ظاهر شد برايشان رسول خداي عليه السلام و فرمود كه بتحقيق
شنيدم كلام شما و تعجب كردن شما را و حقيقت امر چنين است چنانچه ميگوئيد و هرچه گفتيد همه راست است آنكه
ابراهيم خليل خدا است دوست خدا و آن چنين است و موسى مناجات كننده است با خدا و راز گوينده است
و آن چنين است و عيسى روح خدا و كلمه اوست و آن چنين است و آدم برگزيده خدا است و آن همچنين است
بعد از ان سيد عالم و مقتداي اولاد آدم عليه السلام از جهت اداي شكر نعماء الهي موهبت و اما بنعمة ربك فحدث از انبيا
بكمالات خود متنبه نمود و فرمود آگاه باشيد آنكه محبوب خدا ام چنانچه در قرآن آمده قل ان كنتم تحبون الله [illegible] كامل
فاتبعوني يحببكم الله و محب چنانكه اطاعت محبوب ميكند همچنان اطاعت محب محبوب نيز ميكند و [illegible]
[illegible] افضل است از محب و حال آنكه هيچ فخر نيست مرا يعني از روي تفاخر و مباهات نميگويم [illegible]
[illegible] بر دارنده لواي حمد و علم او روز قيامت و لواي حمد آن روز در دست من خواهد بود و تخصيص لواي حمد

بآنحضرت علیه السلام از جهت آنست که آن سرور محمد حق را چنانچه حق او بود بجا آورده و حمد چنانکه شایان او بوده تعالی شانه ثنا فرموده آنست زیر آدم وکسی که دون او و ورا او است از پیغمبران در زیر لوای من خواهند بود و این کلمه از روی مفاخرت نمیگویم چنانچه عادت عرب است ومن اول شفاعت کننده ام برای عصات مومنان ومن اول از آن کسی ام که شفاعت او قبول کرده میشود در روز قیامت این گفتن از فخر نیست بلکه از قبیل تحدث نعم الهی است ومن اول از آنکسی ام که بجنبانند زنجیر در بهشت را و می کشاید برای من در بهشت پس می آرد مرا حقتعالی دران بهشت و حال آنکه با من فقراء مومنان باشند و این سخن از روی فخر نمیگویم ومن اکرم خلائق اولین و آخرین ام نزد خدا تعالی یعنی من نزد او افضل موجوداتم و اکرم مخلوقات ۞ آنچه بیان اقسام میکرد **قوله** دین بشیر هم زامتحان قسمت شدند ۞ آدمی شکل اند سه امت شدند ۞ یک گروه مستغرق شده ۞ همچو عیسی با ملک ملحق شده ۞ نقش آدم لیک معنی جبرئیل ۞ رسته از خشم وهوا و قال وقیل ۞ از ریاضت رسته و زهد و جهاد ۞ گوئیا از آدمی او خود نزاد ۞ قسم دیگر با خران ملحق شدند ۞ خشم محض و شهوت مطلق شدند ۞ وصف جبرئیلی در ایشان بود رفت ۞ تنگ بود آنخانه و آن وصف زفت ۞ مرده گردد شخص کو بیجان شود ۞ خر شود چون جان او بی آن شود ۞ این ابیات با قسم چهارم در تفسیر حدیث آن الله تعالی اخلق الملائکة ورکب فیهم العقل وخلق البهائم ورکب فیها الشهوة وخلق بنی آدم ورکب فیهم العقل والشهوة فمن غلب عقله شهوته فهو خیر من الملائکة ومن غلب شهوته عقله فهو ادنی من البهائم **ترجمه** بتحقیق الله تعالی پیدا کرده است فرشتگان را و نهاده است در ترکیب آنها عقل را و پیدا کرده است چارپایها را و نهاده است در ترکیب آن شهوت را و پیدا کرده است بنی آدم را و مرکب کرده است دران عقل و شهوت را پس هر که غالب شد عقل او بر شهوت را پس آن بهتر است از فرشتگان و هر که غالب شد شهوت آن بر عقل او را پس آن کمتر است از چارپایها و مطابق حدیث مذکور الله تعالی در سوره واقعه میفرماید وکنتم ازواجا ثلاثة فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة واصحاب المشامة ما اصحاب المشامة والسابقون السابقون اولئک المقربون **ترجمه** بودید شما سه گروه در هر سه پس اصحاب دست راست کدام اند یاران دست راست این تکرار بجهت تعظیم است و اصحاب دست چپ چه اند یاران دست چپ ایشان بوقت اخراج ذریات در شمال آدم بودند و آن کسانیکه سابق شده اند به ایمان و طاعت بعد از ظهور حق سابقانند بجهت خدا تعالی پس مولوی معنوی قدس سره درین ابیات هر سه گروه بنی انسان را

تفصیل میفرمایند اول مقربان که در بیت دوم و سوم و چهارم اوصاف آنهاست و در بیت پنجم ہے
قسم دیگر با آخران ملحق شدند ؛ مصداق اصحاب المشأمه است و در ابیات ما بعد اوصاف این قسم دوم است
و قسم سوم را در آخر این مثنوی بیان فرمودند ہے ماند یک قسم دگر اندر جهاد ؛ نیم حیوان نیم حی با رشاد ؛
روز و شب در جنگ اندر کش مکش ؛ کرده چالش اولش با آخرش ؛ بعضی مردم برین ابیات اعتراض
کردند که مولوی قدس سره سه فرقه ذکر کردند یکی آنها که ملحق بملائکه اند و یکی کالانعام و یکی ازانها که در کش مکش
افتاده اند پس اگر اصحاب میمنه اول را گفته آید و ظاهر است که اصحاب مشأمه گروهی ثانی اند و آنها گروهے
ثالث باشند پس سابقان مقربان داخل درین سه و نمیتوانند شد و اگر سابقان گروهی اول باشند
پس اصحاب میمنه در اول و ثانی داخل نمیتوانند شد پس یک قسم از اقسام آیه مطابق کلام مولوی نیست
پس تفصیل مندرجه ابیات مطابق آیه کریمه کلام الله نشد حضرت مولانا در جواب این اعتراض میفرمودند
که مراد در آیه کریمه از سابقان مقربان اهل الله اند که عارف بامور اند و مطیع محض اند و عبادت بر بصیرت
و مشاهده میکنند لهذا اینها را الله تعالی فرمود ثلة من الاولین و قلیل من الآخرین یعنی مقربان گروهی عظیم اند
از اولین و قلیل اند از آخرین زیرا که عارفان بالله و عابدان با مشاهده در صحابه کثیر بودند از آنکه بعد ایشان
آمدند و بعد ازان در تابعین زیاده بودند از من بعد ایشان بعد ازان در تبع تابعین زیاده بودند از من بعد
تا آخر و آنچه بعضے مفسران از اهل ظاهر گفته اند که امم پیشینیان تا اند این است قول مرجوع و مخالف
احادیث صحاح است و از اصحاب میمنه مراد عوام مومنان هستند لهذا الله تعالی میفرماید ثلة من الاولین
و ثلة من الآخرین یعنی مومنان گروهی عظیم اند در هر وقت و این عامه مومنان همانند که مولوی معنوی
فرمودند که قسم ثالث آنهاست که نیم حیوانند و نیم حی با رشاد و در جنگ و کش مکش اند که بجهت بودن آنها
مومن و در رشاد اند و ایمان بسوی طاعت حق میکشد و چون نفوس آنها مرده او بسوی مخالفت میکشد
بطرفت لذات حیوانی و در جنگ و ترمض اند و اصحاب مشأمه کافرانند چنانچه حقتعالی در حق آنها میفرماید
یصرون علی الحنث العظیم یعنی مصر اند بر حنث عظیم و این شرک است پس دفع شد اعتراض مذکور قوله
هیچ پیغمبر ز گفتن و ز نثار ؛ تو به آرم روز من هفتاد بار ؛ لیک آن مستی شود توبه شکن ؛ مستی است
این مستی تن خانه کن ؛ حکمت اظهار تاریخ دراز ؛ مستی انداخت بر دانای راز ؛ راز پنهان با چنین
طبل و علم ؛ آب جوشان گشته از جف القلم ؛ این اشعار بدفتر چهارم در تفسیر انی لاستغفر الله ہے

کل یوم سبعین مرة ترجمه هر آینه استغفار میکنم الله را هر روز هفتاد بار مقصود مولوی معنوی ازین ابیات
آنست که هرچند از اظهار اسرار درین کتاب توبه و استغفار میکنم لیکن مستی عشق و تقاضای غیب توبه شکن است
وخواه نخواه اظهار اسرار میکند باز میفرماید که مستی بر دو قسم است مستی تن و مستی جان مستی جان مقتضی سکوت
است و استغراق زیراکه جان را کار با مشاهده است و بس و مستی تن مقتضی نطق و کلام زیراکه زبان متعلق
تن باشد حاصل معنی آنکه مستی تن غفلت و فراموشی آرد و توبه از یاد رود. باوجود این مستی جان تن را
برهم میزند و اسرار بی اختیار بر زبان می آرد یعنی جان را که مشاهده غیب است بسبب جمال ازلی و ابدی
مستی عارض میشود که اسرار را مکشوف کردن میتوانند بیت اخیر تمثیل بمنزله دلیل است ے راز پنهان
با چنین طبل و علم ؛ آب جوشان گشت از جف القلم ؛ یعنی جوش و خروش غیبی و هجوم اسرار الهی بمنزله
طبل و علم است با وجود آن ضبط اسرار نتوانند شد و هرچند قلم از تحریر خشک میشود اسرار مثل فواره آب
از قلم خشک میجوشد و بیرون می تراود قوله حیرت اندر حیرت آمد این قصص ؛ بیهشی خاصگان اندر اخص
بیهشیها جمله اینجا بازی است ؛ چند جان داری که جان پردازی است ؛ این اشعار در داستان بیهوشی
مصطفی صلی الله علیه السلام مشاهده صورت اصلی جبرئیل علیه السلام واقع اند مراد از خاصگان جبرئیل
وغیره ملائک و مراد از اخص ذات مقدس آنحضرت صلی الله علیه وسلم است بنظر ظاهر مردم را درین مقام
اشکال پیش می آید که درین داستان ذکر بیهوشی پیغمبر علیه السلام بود از صورت اصلی جبرئیل و پیغمبر
صلی الله علیه وسلم اخص بودند از جبرئیل عم و درین بیت بیهوشی خاصگان را اندر اخص موجب حیرت
گردانیده اند حضرت مولانا قدس سره درین مقام فرموده اند که معترض را بنظر آغاز داستان اشتباه
افتاده که جبرئیل از پیغمبر بیهوش نشده بودند بلکه معامله بالعکس بود و حقیقت اینکه مولوی معنوی
در ابیات ماقبل فرموده اند ے احمدا ار بگشاید آن پر جلیل ؛ تا ابد بیهوش باشد جبرئیل ؛ درین
بیت بطور شرطیه بیهوشی جبرئیل از پر جلیل پیغمبر صلی الله علیه وسلم مذکور است بنظر آن بیت فرموده اند
بیهشی خاصگان اندر اخص ؛ و وجود بیهوشی ظاهری که بر جسم مطهر آن سرور علیه السلام واقع شده دال
بودن پیغمبر در خواص بودن جبرئیل از دیدن مقام واضح است احتیاج تشریح ندارد آغاز دفتر پنجم
قوله سست چشمانی که شب جولان کنند ؛ کی طواف مشعلهٔ ایمان کنند ؛ نکتهای مشکل و باریک شد
بند طبعی کو ز دین تاریک شد ؛ تا بر آرد بنه را تا رو بود ؛ چشم در خورشید نتواند گشود ؛ همچو نخلی نیارد

شاخها گرده موشانه زمین لرزها ٭ این اشعار دیباچهٔ دفتر پنجم واقع اند اول خطاب بضیاء الحق حسام الدین
قدس سره فرموده و ترغیب هدایت و افاضهٔ خلق نموده‌اند قوله نور حق و بحق جذاب جان ٭ خلق در
ظلمات وهم اند و گمان ٭ بعده فرمودند که استفاده از کامل مشروط بر تعظیم کامل است چنانچه فرمودند
؎ شرط تعظیم است تا آن نور خوش ٭ گردد این بی دیدگان را سرمه کش ٭ نور میکشش از خدا
ای تیزگوش ٭ گر نگیری چون موش در ظلمت مکوش ٭ بعد این تمهید بر چهار ابیات مذکور الصدر آورند
مراد از مست چشمان شب گرد حکمای فلاسفه اند و مراد از طوامع شعلهٔ ایمان اعتقاد بنور ایمان و
تسلیم عقائد حقهٔ معاد است و مراد از نکته های باریک مشکل دقائق فلسفیه است که از افکار و اطلاع
غائرهٔ فلاسفه مینماید اگرچه بغیر صواب باشند و قید طبائع ظلمانی فلاسفه شده که بسبب آن چشم آنها نور خورشید
دین نمی بیند بلکه در ظلمت افکار تار و پود هنر آراسته میکنند و این صاحب افکار مثل موش است
در زمین که سوراخ میکنند یعنی فکر و نظر خود را در ظلمت مطالب ناصواب مشغول میدارند و هیچ محلی
که شاخها بر نیارد و بیخ آن در زیر زمین سوراخ میکنند و آخر الامر خشک میگردد و این تقریر درین مقام
مولانا عبد العلی قدس سره نوشته اند حضرت مولائی و استادی قدس سره میفرمودند که قول مولوی
معنوی ؎ که خلق در ظلمات وهم اند و گمان ٭ نداء میکند با اینکه مراد از مست چشمان که شب جولان
کنند علمای ظاهری منکر عینیت و مبتلای غیریت هستند و مراد از نکته های مشکل و باریک [illegible]
آنها که مخالف عینیت که بند طبعی شده اند که بسبب آن نور ایمان نمی بینند یعنی ادراک عینیت و
احساس وحدت بسبب ابتلای اوهام کردن نمی توانند قوله حرفهای طرفه بر لوح خیال ٭ بر نوشته
چشم و ابرو و خد و خال ٭ بر عدم باشم نه بر موجود مست ٭ زانکه معشوق عدم وافی تر است ٭ عقل را
خط خوان آن اشکال کرد ٭ تا دهد تدبیرها را زان نورد ٭ این اشعار بد تقریر در حکایت انکار
اهل تن غذای روح را و لرزیدن ایشان بر غذای خسیس و ضمن مناجات واقع اند اشکال درین
ابیات بدو وجه است یکی رابط کلام با اصل استان دوم بیان اینکه معشوق عدم چگونه وافی تر است بیانش
وجه ربط با کلام سابق اینست که در سرخی ما قبل بود تو ریکه غذای جانست غذای جسم اولیا میشود
و آن جسم حکم روح پیدا میکند چنانچه فرموده بودند ؎ اغتذی بالنور کن مثل البصر ٭ وافق الاملاک
یا خیر البشر ٭ و برای تفهیم اهل تن که عاشق غذای خسیس اند گفتند ؎ هذا اخوانی نهاده در جهان ٭

لیک از چشم خسیسان بس نهان ❊ وان خوان نعمت سیری است و در گرسنگی تصریح آن پیشتر کرده بود ❊
آن فی الجوع طعاماً واقرأ تعداد ازان ورضمن مناجات کمال صنعت خدا بی نظیر بیان کرده که در عدم
که عالم غیب است چند حرف رقم کرده که عکس آن در عالم ناسوت بر صورت انسانی تافته چشم و ابرو و
خد و خال بوجود آمد و عقل را خطا خوان آن اشکال کرد یعنی عقل را فریفتهٔ آن نقوش محسوسه خط و خال
گردانید تا در این مبتلا گشته از مطالعه نقوش غیبی که در عدم مرقوم است ماند زیرا که مطالعه آن معشوقان
غیبی کار روح و جان است نه کار عقل و سیات و افی بودن معشوق عدم علی ما افاده مولانا قدس سره
اینست که عشق و طلب عموماً متعلق بعدم است نه بوجود یعنی هر عاقل طالب معدوم میباشد. والا طلب
موجود و تحصیل حاصل عقلاً باطل است مثلاً طالب علم تحصیل ان علم میکند که حاصل نیست و معدوم است
سائل سوال آن چیز میکند که حاصل نیست عاشق تا وقتیکه معشوق ندیده است طالب دیدار است
و چون دید طالب هم آغوشی که معدوم است بعد هم آغوشی طالب بوسه و کنار شد که نداشت علی هذا القیاس
گرسنه طالب نان است که معدوم است و تشنه راغب آب است که نیافته پس معلوم شد که عشق متعلق
بشی معدوم است و آن معدوم بعد طلب موجود گردد ازین متحقق گردید که معشوق عدم وافی تر است
از موجود لهذا آینده میفرماید ❊ بر عدم تو حرف نابین با بیان ❊ وان سوادش حیرت سود الیان ❊
همتها را سوی پس افگنده اند ❊ نیستیها را طالب کرده اند ❊ زانکه کان و مخزن صنع خدا ❊
نیست غیر از نیستی در انجلا ❊ چون انیس طبع تو آن نیستی ست ❊ از فنا و نیست این بیم تو چیست
قوله چون ز مرده زنده بیرون می کشد ❊ هر که مرده گشت او دارو رشد ❊ چون ز زنده مرده بیرون می کند
نفس زنده سوی مرگی می تند ❊ مرده شو تا مخرج الحی صمد ❊ زنده زین مرده بیرون آورد ❊ این ابیات
در قصه حکیم که طاؤس ار از کند بدین پر با نقش و نگار مبالغت کرده واقع اند حاصل این اشعار آیه کریمه
یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی مرده از زنده بیرون میکشد چنانکه بیضه را از جانور زنده
را از مرده چنانکه از بیضه بچه جانور پس تو نیز نفس خود را مرده ساز تا مخرج الحی صمد از مرده تو زنده
بیرون می آرد یعنی نفس تو بعد تبدیل صفت امارگی و طمع مطمئنه گشته حیات جاودانی یابد **قوله**
حاکمی بر صورت بی اختیار ❊ هست هر مخلوق را در اعتبار ❊ تا کشد بی اختیاری صید را ❊ تا برد بگرفته
گوش بید را ❊ لیک بی هیچ آلتی صنع صمد ❊ اختیارش را کمند او کند ❊ این ابیات بدفتر پنجم در حکایت

در حکایت جبری و قدری واقع اند و در معنی این اشعار مردم را تامل بدینوجه میشود که در بیت اول قدرت
و حکومت آدمی بر مخلوق بی اختیار مذکور است و در بیت ثانی نسبت فعل اختیاری آن مخلوق ذی اختیار
بیان میفرمایند و در بیت ثالث اختیار آدمی را کمند آدمی میگیرد و انکه از ان مجبوری او ثابت میشود از بیان
حضرت مولانا معنی ابیات آنچنان حل شد که در فهم مطلب قباحتی نماند حاصلش اینکه در حکایت ماقبل اثبات
قدر و جبر هر دو بوجود انسان و درین ابیات بیان فرق است میان اختیار بنده و اختیار خدا تعالی
بدو وجه یکی آنکه هر انسان را صورت بی اختیار حکومت و قدرت است مثلاً تیرانداز بر تیر و شمشیر زن بر
سیف و سنان وغیره که جمادات بیجان اند قدرت میدارند و آهنگر و درودگر وغیره بر آلات صناعت
خود ها که بی اختیار اند حاکم اند که تیر و گولی و بندوق وغیره می کشد و صید و زنجیر وغیره قید میکند همچو زید پس
قدرت انسان بر مثل خود که کم زور باشد و بر مثل جمادات که اصلاً اختیار ندارند مقصور شد دوم اینکه از اختیار
و قدرت انسان منحصر است بر اسباب آلات بخلاف اختیار و قدرت خدای سبحانه که قدرت او نزد ذوی الاختیار
و بر جمادات هر دو برابر است و در قدرت تام خالق و قدرت ناقص مخلوق فرق اینست که اثر قدرت حق
بر اسباب و آلات منحصر نیست بلکه بی هیچ آلت صنع اختیار آدمی را کمند آدمی گرداند یعنی آدمی باختیار خود
وزید که رو قید میشود و باختیار خود خون کرده در قصاص کشته میشود آنچه میفرمایند تا روا باشد که چندین اختیار ساجد آید ز اختیار ش
سجده وار یعنی تا در عجب اینست که اختیارات جمله بندگان بی آنکه فتوی در ان راه یابد پیش اختیار او
اسیر سر فرود آرد چنانچه پیشتر میفرمایند ۵ قدرت تو بر جمادات از نبرد کی جمادی را از آنها
نفی کرد قدرتش بر اختیارات آنچنان نفی نکند اختیاری را از ان یعنی با وجود قدرت حکم او
که ترا بر جمادات است سلب جمادیت از ان جمادی نمیتوانی کرد همچنین قدرت و غلبه حق بر اختیار تو
نفی اختیار از تو نمیکند پس انبیا و اولیا که با وجود قدرت تام و تصرف عام خود را پیش قدرت حق
عاجز و بی اختیار میگویند ازین کسر نفسی شان اختیار او شان زائل نمیشود بلکه زائد میگردد چنانکه
قدرت شما جمادیت را از سنگ و چوب زائل نکرد همچنان غلبه حق بر قدرت اولیا قدرت ایشان را زائل
نمیکند فافهم قوله تا نخوانی لا و الا الله را در بیابان منهج این راه را بهر او انخواندن الیقین کامل و بردن
بمعنی لا و الا الله یعنی تا وقتیکه هستی موهوم خود را نفی نکنی در اثبات وجود حق نرسی خلاصه اینکه وجود
تو همین وجود حق است لیکن توهم انی موجود سوی الله حجاب از دید حق شده است اگر این حجاب خیزد

حق ماند تو نمانی برای تشریح آنمعنی حکایت مردن عاشق بر حکم معشوق آورده اند مراد از موت موت اختیاریست
که از لوازم بشریت که حرص و هواست هیچ میت شو تا بوجود حق زنده شوی چنانچه میفرمایند ع گر بمیرے
زندگی یابی تمام ؛ نام نیکو تو نماند تا قیام ؛ من سر هر ماه سه روز ای صنم ؛ بیگمان باید که دیوانه شوم ؛
هین که امروز اول سه روزه است ؛ روز پیروزیست نی سه روزه است ؛ این اشعار در قصه محمود و ایاز و چارق
و پوستین او بدفتر پنجم واقع است حضرت مولوی معنوی قدس سره درین داستان کنایت می کنند از جناب سبحانه
بشاه محمود و از محبوب رب العالمین صلی الله علیه وسلم به ایاز وجه مناسبت اینکه چنانکه شاه محمود با وصف قدرت تام
و تصرف عام با کمال جلال و جمال که در خود داشت عاشق بر غلام خود شد بی نیازی و ناز را گذاشته راه نیاز
اختیار کرده استرضای ایاز در هر امر میجوست همچنان خدای سبحانه ذو الجلال والاکرام با وجود مستجمع بودن
بجمیع صفات و منزه بودن از جمله نقص و زوال شان بی نیازی گذاشته بر محمد صلی الله علیه وسلم عاشق
گردیده محبوب رب العالمین خطاب بخشیده و در حدیث قدسی فرموده من فوق العرش الی تحت الارضین
کلهم یطلبون رضائی و انا اطلب رضاک یا محمد ترجمه از بالای عرش تا تحت الثری تمام مخلوق
طلب میکنند رضای من و من طلب میکنم رضای تو یا محمد و علی هذا القیاس آنحضرت صلی الله علیه وسلم
با وصف تقدس ذات و متخلق بجمیع بودن بصفات حق که او تعالی تمامی بندگان عالم را عباد او گفته
خود را مثل ایاز عبد مسکین انگاشته و با وجود محبوبیت مطلقه لباس عاشقی پوشیده پس فیما بین او نیاز مندی
کوشیدند پس درین داستان چون ظهور کمال عشق از طرفین است در تذکره آن مولوی معنوی
خود را مجنون میگویند و قاعده صاحب جنون است که در هر ماه سه روز طغیان جنون میشود مراد از ماه
تذکر قصه عشق است چنانچه فرموده اند ع هر دلی را که سر آن شه بود ؛ مه بدم او را سر این سه بوده بعده
میفرمایند ع هین که امروز اول سه روزه است ؛ روز پیروزیست نی سه روزه است ؛ قصه محمود
و اوصاف ایاز ؛ چون شدم دیوانه رفت اکنون ز ساز ؛ زانکه پیلم دید هندوستان بخواب ؛
از خراج امید بر ده شد خراب ؛ یعنی از یاد این قصه مستی عشق آنچنان غالب شد که هستی موهوم متکلم
ده ویران شد و بر ده ویران خراج نمیباشد پس امید خراج یعنی سخن گوئی از متکلم نباید داشت ع کیف
یاتی النظم لی والقافیه ؛ بعد ما زالت اصول العافیه ؛ ما جنون واحد لی فی الشجون ؛ بل جنون فی جنون
فی جنون ؛ و مراد از چارق و پوستین ایاز در حکایات یاد داشت هستی نا پایدار و موهومه خود است

بر جاه و مال دنیا و هستی مستعار مغرور نباید شد قوله با محمد بود عشق پاک جفت * بهر عشق او را خدا لولاک
گفت * مطابق مضامین ابیات مرقوم الصدر در تفسیر لولاک لما خلقت الافلاک این کلام فرموده و بطور
استدلال گفته‌اند ؎ منتهی در عشق چون او بود فرد * مر ورا از انبیا تخصیص کرد * گر نبودی بهر عشق پاک را
کی وجودی دادمی افلاک را * من بدان افراشتم چرخ سنی * تا علو عشق را فهمی کنی * قوله در خرد جبر از
قدر رسواتر است * زانکه جبری حس خود را منکر است * منکر حس نیست آن مرد قدر * فعل حق حسی نباشد ای پسر
منکر فعل خداوند جلیل * هست در انکار مدلول دلیل * این ابیات در جواب مولن سنی مر کافر جبری را
و اثبات اختیار بنده بذ فقیر نجم واقع اند مقصود مولوی معنوی قدس سره درین مقام بیان اختلاف مذاهب
و ترجیح یکی بر دیگری هست یعنی قدریه میگویند که افعال ما مخلوق ماست و باختیار ماست و شرور و قبائح
بغیر ارادت خدا در عالم صادر میشود و جبریه میگویند که ما مثل سنگ و چوب هستیم اصلا اختیار نداریم افعال ما بارادت و
اختیار خدا صادر میشود و اهل سنت و جماعت میگویند که بنده باعتبار تکوین و ایجاد مجبور است و باعتبار
ارتکاب افعال و صدور آن مختار است و درین مقام میفرمایند که اگرچه قدریه و جبریه هر دو فرقه ضاله هستند
لیکن مذهب قدریه بر مذهب جبریه ترجیح بسیار دارد زیرا که غایت شناعت قدریه آنست که چون بنده را خالق
افعال خود میدانند و شرور و قبائح بغیر اراده حق در عالم صادر میشود عجز خدا لازم می آید و بر مذهب جبری جهل
و سفه خدا لازم می آید که آن بدتر از عجز است بلکه عند التامل عجز هم در عقیده قدریه لازم نمی آید زیرا که قدرت
عباد بر خلق افعال از حق سبحانه میدانند و شرور و قبائح را که مراد حق نمیگویند نزد ایشان مشیت دو قسم است
یکی مشیت تفویضی است برای امتحان لیبلوکم ایکم احسن عملا از روی آن عجز خدا هم لازم نمی آید دوم مشیت
قصری است اگر بر خلاف آن امری از بنده صادر شود البته عجز لازم آید پس خلاصه کلام برآمد که نزد عقل
عقیده جبر از قدریه رسواتر است که جبری منکر قدرت محسوس خود است و قدریه فعل خود را فعل حق نمیدانند
فعل حق محسوس نیست پس قدریه گویا اقرار دود میکند و نار مدلول دخان را منکر است و جبری خود نار را
می بیند و آن محسوس را منکر است قوله تیغ لا در قتل غیر حق براند * در نگر زان پس که بعد از لا چه ماند
ماند الا الله باقی جمله رفت * شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت * این قطعه بذ فقیر نجم در بیان آنکه
ثواب عمل عاشق از حق غیر حق نباشد واقع است در آغاز سرخی فرموده بودند ؎ عاشقان را شادمانی
و غم اوست * دست مزد و اجرت خدمت هم اوست * غیر معشوق ار تماشائی بود * عشق نبود هرزه

سودائی بود ** عشق آن شعله است کو چون بر فروخت ** هر چه جز معشوق کلی پاک سوخت ** یعنی قطعه مذکور
سوای مولوی معنوی و حضرت مولانا قدس سرهما از سلامت تا خاتمت احدی نفهمیده است زیرا که مولانای
عبد العلی محمد قدس سره و سرا باسم الکرام خاتم الشارحین و ماهر مثنوی و جامع ظاهر و باطن اند درین مقام اینقدر
نوشتند که درین قطعه ترکیب کلمه طیبه بیان می کنند پس دیگر شراح
چگونه درک آن می کردند هر چند معنی و ترکیب کلمه طیبه همانست که در لمعه اول از رابع
مشروحاً اندراج یافته لیکن درینجا بالاجمال عادت ترکیب آن واجب افتاد باید دانست که خدا تیغ لا در کلمه طیبه
بر غیر حق رانده است یعنی لای نفی جنس اسم و خبر میخواهد اسم لا اله است و خبر آن غیر الله است [illegible]
ازاله منکور یعنی هیچ اله غیر الله نیست هرگاه غیر الله نشد عین الله شد و الا ارتفاع نقیضین لازم آید [illegible] در بیت ثانی
فرمودند ع در نگر زان پس که بعد از لا چه ماند ** ماند الا الله و خبر اثبات باقی جمله رفت و [illegible] آنکه
لا اله الا الله کلام قصری یعنی استثنائیست و استثنائی مرکب باشد از نفی و اثبات و در کلام قصری رد زعم
مخاطب می باشد پس کلمه طیبه برای رد کلمه خبیثه نازل شده است که آن لا اله الا غیر الله بود و تشریح این آنکه مشرک
گمان میدارد که هر چیز غیر خدا است و الله تعالی میفرماید که هیچ چیز غیر خدا نیست هر چه هست عین او ست پس
کلمه طیبه باطل کرد زعم مخاطب مشرک را که معتقد غیریت هر چیز بود با خدا او ثابت ساخت عینیت هر چیز را
نسبت او سبحانه بخلاف ترکیب دیگر علما که بجای خبر لا موجود مقدر ساخته مراد میگیرند که هیچ معبود موجود نیست
مگر خدا که درینمعنی کذب صریح لازم می آید که سوای خدا هیچ چیز موجود نیست حالانکه معبودات باطل و زمین
و آسمان و ما بینهما موجودات غیر متناهی موجود اند معدوم نیستند و ازینجا که درینمعنی احتمال سوال بود که کسی
گوید هرگاه غیر موجود نیست و نبود پس ضرورت رد آن چه بود برای دفع این سوال فرمودند ع خود همو
بود اولین و آخرین ** شرک جز از دیده احول مبین ** اگر کسی گوید در صورت نفی [illegible] غیر
غیر او نباشد پس دو بینی هم [illegible] شد در جواب گوییم البته ظهور کثرت بدون غیریت یافته نمیشود مگر برای
تحقیق کثرت غیریت اعتباری کافی است و آن به اراده الهی بود آن [illegible] اعتباری را مشرک
از راه غلط اندازی قوت واهمه غیریت حقیقی می پندارد و غیریت عشق [illegible] حقیقی در وجود
باشد لهذا بکلمه طیبه رد کرده شد چنانچه اشاره بدان در بیت ثالث گذشت ع عشق آن شعله است
کو چون بر فروخت ** هر چه جز معشوق کلی پاک سوخت ** همچنین باید فهمید مقام را و آنچه مولانا [illegible]

قدس سره درین مقام نوشته اند بدانکه غیر حق سبحانه از نظر و شهود عارف منتفی میگردد اگرچه در واقع این غیر منتفی
نمیشود چنانچه شیخ اکبر قدوه محققان بآن تصریح کرده فقط تفسیر للقول بما لا یرضی قائله است زیرا که معتقد صوفیه
معنوی اینست که غیر در واقع نیست و تیغ لا در قتل غیر وهمی خدا نمانده است نه آنکه عارف بحالت فنا چنان
تخیل میکند و از واقع غیر مرتفع نمیشود و لیکن عجز خطای بزرگان گرفتن خطاست قوله طالب او ئی نگردد
طالبت ؛ چون بمردی طالبت شد مطلبت ؛ زنده ئی کی مرده شو شوید ترا ؛ طالبی کی مطلبت جوید ترا ؛
اندرین بحث ار خرد ره بین بدی ؛ فخر رازی رازدار دین بدی ؛ این ابیات بدفتر پنجم در تفسیر قول ساحران
فرعون لا ضیر انا الی ربنا منقلبون واقع اند حاصل کلام اینکه ما دامیکه تو طالب هستی و بقای خود هستی
خدا طالب تو نیست و اگر نیستی خود اختیار کنی مطلوب خود طالب تو گردد و بیت ثانی بمنزله تمثیل است
تا وقتیکه انسان زنده است مرده شو او را نمی شوید چون بمیرد زندگان ترا پاک و صاف می کنند همچنین
بعد موت اختیاری هست مطلق ترا زنده خواهد کرد و حیات جاودانی نصیب خواهد شد لیکن موت
در زندگی بر کس اختیار نمی کند چنانچه حال فخر الدین رازی میفرمایند ۵ که اندرین بحث ار خرد ره
بین بدی ؛ فخر رازی رازدار دین بدی ؛ درین بیت اشارت است بطرف اینکه فخر رازی در علوم
عقلیه صاحب مذهب و امام علما مشهور بود و یک هزار و یک دلیل بر اثبات وجود واجب تعالی از خود
اقامت نموده بود آوازه کرامت شیخ نجم الدین کبری شنیده شرف صحبت ایشان را دریافت بعد مباحثه
و مناظره خود را در جنب دانش علم لدنی شیخ نادان محض دانسته طالب فیض شد چون بخلوت نشانیدند
از باطن خود آواز هیبت ناک شنیده از خلوت برآمد و عرض حال نمود شیخ فرمود که نقوش فلسفی را
از لوح سینه تو میخراشند اگر صبر میکردی بجای آن نور معرفت پر میکردند گفت نخواهم که معلومات تمام عمر
من سلب شود و از آن صحبت رو گردانیده در وطن آمده بیمار شد و حین احتضار ابلیس لعین با او
معارض شد و یکهزار دلائل پیش کرده امام رد کرد یک دلیل باقی مانده بود که فخر رازی مضطر گردید
حالت اضطرار او را شیخ نجم الدین بنور باطن دریافته بیاران صحبت فرمودند که فخر رازی روزی چند
صحبت ما دریافته بود اکنون شیطان برو غالب شده میخواهد که ایمانش برد از امداد او باز ماندن مروت
نباشد همت شیخ بر سرش رسیده فرمود بگو که محمد صادق صلی الله علیه وسلم را بوحدانیت خدا خبر داد
در خاتمه کار بدین اقرار ایمان بسلامت برد مگر رازدار دین نشد و قصه ششم قوله گفت پیغمبر که جنت از الله

گر همی خواهی ز کس چیزی مخواه ؛ چون نخواهی من کفیلم مر ترا ؛ جنت المأوای و دیدار خدا ؛ ور بامر حق بخواهی
آن رواست ؛ آنچنان خواهش طریق انبیاست ؛ بد نماید چون اشارت کرد دوست ؛ کفر ایمان شد چو کفر
از بهر اوست ؛ این ابیات بدفتر ششم در بیان آنکه این غرور نه تنها آن هندو را بود بلکه هر آدمی بدین
غرور مبتلاست واقع اند در بیت اول هدایت به ترک سوال بود و در بیت ثانی فائده ترک سوال و
آن کفالت حضرت صلی الله علیه وسلم است برای جنت و دیدار خدا برای تارک سوال و در بیت ثالث
دفع و حل آن معنی است اگر کسی گمان برد که در دعا نیز از خدا و مقربان خدا سوال میشود پس باید که دعا کننده
از کفالت آنحضرت صلی الله علیه وسلم محروم ماند در جواب این سوال فرمودند ع ور بامر حق بخواهی
آن رواست ؛ حاصل جواب اینکه دعا بحکم ادعونی استجب لکم مامور به است و هر کدام امر که بحکم خدا باشد
اگرچه بظاهر بدنما باشد آنهم نیک میشود همچو جهاد که بظاهر قتل نفوس مذموم است مگر بحکم حق بدی آن نماند
بلکه نیکی آن از نیکیهای عالم درگذشت و معنی ع کفر ایمان شد چو کفر از بهر اوست ؛ اینست که اگر مسلمانی
برای خوف جان از اکراه کفار کلمه کفر بگوید آن کفر عین ایمان باشد لقوله تعالی من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره
وقلبه مطمئن بالایمان الی آخره آن کفر اکراهی به ایمان ضرر ندارد چنانچه در اخبار آمده که قریش بعد از هجرت
حضرت صلی الله علیه وسلم از اله باطل در و ایشان صحابه را ایذا میرسانیدند و صحابه را در رجوع بکفر اکراه
میکردند تا حدی که والدین عمار بن یاسر شربت شهادت چشیدند و عمار از بیطاقتی و ضعف بدن که تحمل
ایذا نداشت کلمه که رضای آن قوم بود گفت خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسید که عمار کیش
کفار اختیار کرد حضرت فرمودند نه چنین است عمار از سر تا قدم پر از ایمان است و ایمان بگوشت عمار
برآمیخته است عمار گریه کنان بجناب نبوت مآب آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدست مبارک اشک
او پاک میکرد و میفرمودند که ترا چیست اگر کفار باز گردند تو باکراه باز گرد به ایشان همان کلمه حق تعالی
این آیت فرستاد و حضرت مولانا و بهمین نام فرمودند که کفر چه بلکه شرک ایمان است چو از بهر دوست
یعنی اقرار بغیر معبودیت نزد موحدین عینه متضمن شرک خفی است چون بامر خدا شد عین ایمان گردید
قوله پس ز نقش لفظهای مثنوی ؛ صورتی ضال است و هادی معنوی ؛ در نبی فرمود کین قرآن
و دل ؛ هادی بعضی و بعضی را مضل ؛ این ابیات بدفتر ششم در تفسیر حدیث ان الله تعالی اعطا
لاولیائه اذا شئتم اسکروا و اذا اسکروا تابوا واقع اند در تمثیل قصه استدعای امیر ترکی مخمور مطرب را

وستی او بر قول مطرب که دران اپن ندانم وآن ندانم بود خلاصه سخن این بود ؎ مطرب جان مونس
مستان بود ؛ نقل وقوت قوت مست آن بود ؛ مطربا ایشان را سوی مستی کشد ؛ باز مستی از
دم مطرب چشید ؛ درین ابیات انتقالست ذکر مطرب ظاهری بسوی مطرب حقیقی که جان است
یا جان جان پس معنی آنکه الله تعالی مونس مستان است که جان مستان کلام از وشنیده در طرب
می آید و حال مصراع ثانی آنکه نقل قوت وقوت مستان همین مطرب جانست وحاصل بیت ثانی
آنکه این مستان در سیر گاهی بسوی مطرب روند وگاهی از مطرب سوی مستی آیند حاصل مطلب آنکه
مستی دو قسم است یکی مستی جان و دوم مستی تن چنانچه در بیت سابق فرمودند ؎ مطربا ایشان را
سوی مستی کشد ؛ باز مستی از دم مطرب چشید ؛ و در مصرعه اول بیان مستی جان است و در مصرعه ثانی
بیان مستی تن مراد است چونکه ترکیب انسان از جان و تن است لاجرم در ظهور هر دو قسم مستی میباید
گاهی عشق در جان جوش میزند و طالب قوال و مطرب ظاهری میگردد و گاهی بمقتضای مستی تن
اول از باعث نغمه سرائی قوال جان را بطرف مستی میکشد و چون نقش را مانند جسم و معنی را مانند جان
قرار داده اند و اثر هر دو متفاوت است لهذا الفاظهای مثنوی را صورت مثال و معنی آنرا ادبی قرار
داده اند [illegible] تفهیم یافته که مثنوی موافق قرآن مجید یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا لهذا مستی جان را
شراب حق گفته اند که حق بدان بمطرب جان می برد و مستی تن را شراب تن فرموده و گفتند ؎
آن شراب حق بدان مطرب برد ؛ وین شراب تن ازین مطرب چرد ؛ یعنی بمقتضای تن طالب
قوال و مطرب ظاهری چرد و فقط قوله چون ز حد بشد [illegible] از شگفت ؛ ترک ما از این خرابل
گرفت ؛ بر تهید آن ترک و تیغی کشید ؛ تا علیها سر مطرب رسید ؛ این اشعار بدفتر ششم در حکایت
آن مطرب و در [illegible] امیر ترک آمین غزل آغاز کرد ؎ گلی یا سوسنی یا سرو یا ماهی نمیدانم ؛ وزین
آشفته بیدل چه میخواهی نمیدانم ؛ مرادا امیر مخمور مست جان است و مراد از مطرب مست تن که جان
عاشق که از شراب حق مستی مطلق بود اول و از نفی ماسوی کاره شده بر آشفت و بر مطرب [illegible]
شده خواست او را بکشد و گفت ؎ این عجب کین مستی از من جدا ؛ می ندانم من کجایم
[illegible] حرش ؛ گرفت [illegible] من سرش ؛ قلتبانا می ندانم که مخور ؛
[illegible] مقصود [illegible] جان مطرب [illegible] که از نفی ماسوای که سوچه ونیست چه [illegible]

وانچه موجود مطلق است آنرا نگو شارح عبد اللطیف مینویسد که در تشخیص لفظ معنی علیها که درین بیت واقع
شده مدقی بر سبیل لزوم از ضمیر بسیار دانایان که اظهار مضمرات عالم مظهر و مضمر از طبع دراک شان
مظهر میگردد استدعا کرده شد هیچ صاحب ضمیری در مطلب رجاع ضمیری که مقصد را بهر باشد ننمود الا از یکی عزیز
اعزه الله فی الدارین نادر حکایتی ونایاب داستانی که صفحه ضمیر را از استماع آن بسا تلخی حاصل آمده مسموع شد
که الحق در محل ارجاع ضمیر محل نحو داعیست وآن اینکه در مدارس ماوراء النهر ایام تعطیل بلاگزاری مینمایند و یکی
از ساده لوحان طلبه یا احمقان گیج مدرسه را دستار کلان و عمامه گران بر سر نهاده او را بر مسند تدریس مشیخی
میگردانند وجزو بدست گرفته مطالعه ها حاصل میکنند و سراسری چند رفته این یاران می نهند بعد از خرافات مسرش
چند بحث تحقیق مباحث وتشخیص مطالب پیش بلاگزاری می آیند و از مقدمات مضحکه که لطایف بحث نما
می باشد استفسار نموده آخر بر سر آن می آیند که چون در هیچ مبحثی تشفی ما از تو حاصل نشد بگو که ضمیر علیها
بکجا راجع میشود و چون ضمیر مشیش از ینها خبری ندارد بر سر آن کوتک مضبوط کوفته دستار وجامهاش را
می کشند و از مسند افتاده بخاک نالتش می اندازند و این علیها در قصه ترک و مطرب اشاره بان سنت
در مقامات حضرت مولوی قدس سره الشریف چندین جا لفظ علیها بمعنی حاصل کلام آمده معلوم میشود
که در محاوره آن عصر بمعنی علی الجمله مستعمل شده است چنانچه لفظ فیها در محاوره حال بی سبق مرجع استعمال می یابد
ولفظ نعمت بصیغه تانیث ماضی معروف ملا سعد الدین تفتازانی در تلویح این دو لفظ را چنین شرح
نموده فبالخصلة الخسة اخذ ونعمت الخصلة مدار این چیزها را استعمال است گاهی که خلاف ظاهر در محاوره
شایع میگردد بر طبع گرانی نمیکند چون شارحان برین محاوره مطلع نشده اند از خرافات نقلیه و عقلیه
اراده حل عبارت نموده اند کمیر نورالله الاحراری **قوله** از سوی معراج آمد مصطفی ۞ بر بلالش حبذا لی حبذا
حبذا ۞ این شعر در قصه بلال رضی الله عنه واقع است ماقبل این بیت دو بیت مقوله بلال است ع
تن به پیش زخم خار آن جهود ۞ جان من مست وخراب آن ودود ۞ بوی جانی سوی جانم میرسد ۞ بوی
یاری مهربانم میرسد ۞ تشبیه سپید آمدن بوی یار را که تجلی حق باشد برجعت حضرت نبوی از معراج و مصرع
ثانی اشاره بآنست که چون حبیب الهی از معراج باز آمد گفت حبذا یا بلال مرا در جنت دیدم که پیش
پیش من میرفتی آواز نعلین تو شنیدم و از جبرئیل پرسیدم کیست این گفت غلامست بلال نام حبشی
برخاسته ولفظ بر بلال متعلق حبذا است اگر بمعنی تحسین و آفرین ملاحظه نمایند این جمله حال آمده است

از زبان بلال یعنی هرگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم از معراج باز آمد بر بلال وحبذا الی حبذا بود و اگر لفظ سبقتهین یا بتقدیر داخل اصل قول نموده آید اشارت بقصه معراج است که آنحضرت علیه الصلوة از معراج تشریف آورده فرمودند حبذا یا بلال و بعضی از شارحان چنین تقریر نموده اند که حبذا اول متعلق ببلال است و حبذا دوم متعلق لی یعنی بر بلال آنحضرت حبذا و بر من حبذا که مدح او میکنم و این تقریر بغایت عجیب و غریب است کما لا یخفی قوله چون بود آن چون که از چونی رهید ؛ در حیاتستان بیچونی رسید ؛ گشت چونی بخش اندر لامکان ؛ گرد خوانش جمله شیران چون سگان ؛ او ز بیچونی و بدشان استخوان ؛ در جنابت تن زن این سوره مخوان ؛ تا ز چونی غسل ناری تو تمام ؛ تو برین مصحف منه کف ای غلام ؛ این اشعار بدفتر ششم در بیان قول مصطفی صلی الله علیه وسلم در حق عیسی علیه السلام لو ازداد یقینه لمشی علی الهوی واقع اند ربط این کلام از سابق اینست که ماقبل این سرخی ذکر عیادت پیغمبر بود علیه السلام مر بلال صحابی ولی خدا را که در اصطبل امیری بیمار بود هرگاه آن ماه نبوت مر بلال را که بدر کمال بود زار و نزار دید پرسید چونی ای بلال ؎ گفت چون باشد خود آن شوریده خواب ؛ که در آید در دهانش آفتاب ؛ چون بود آن تشنه کو گل چرد ؛ آب بر سر نهدش خوش می برد ؛ همچو عیسی بر سرش گیرد فرات ؛ کای مینی از غرقه در آب حیات ؛ گو بدی احمد گر یقینش افزون بدی ؛ خود سوارش مرکب و ناموس بدی ؛ همچو من که بر هوا راکب شدم ؛ در شب معراج مستصحب شدم ؛ قول لو ازداد یقینه لمشی علی الهوا دال بر تفاوت مراتب یقین است در انبیا علیه السلام نه بر نقصان مرتبه عیسی علیه السلام و شان ورود قول مذکور اینکه از حضرات صحابه معجزه عیسی علیه السلام بحضور آن سرور حکایت کرد که روح الله بروی آب بی تکلف میرفت و بی غرق پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود لو ازداد یقینه لمشی علی الهوی یعنی هوا به نسبت آب لطیف است بر هوا سوار شدن مشکل است به نسبت آب چون یقین من از عیسی علیه السلام زائد بود من بر هوا سوار شده بمعراج رفتم اگر یقین عیسی علیه السلام نیز برابر یقین من بودی او را هوا نیز خود سوار کردی و حاصل ابیات [illegible] الصدر که مقوله بلال رضی الله عنه در عشق آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود [illegible] باشد [illegible] آفتاب در دهانش در آید چون بود حال و در بیت اول [illegible] ؎ چون بود آن [illegible] از چونی رهید ؛ در حیاتستان بیچونی رسید ؛ تا اینجا استفهام بود و بیت ثانی بیان حال آن [illegible] است ؎ گشت چونی بخش اندر لامکان ؛ گرد خوانش جمله شیران

چون سگان ❊ یعنی کسیکه فانی شده از چونی به بیچونی رسید او چونی بخش دیگران در لامکان میشود مراد او
از چونی بخشی کامل گردانیدن ناقصان است و معنی بودن شیران مثل سگان بر گرد خوانش اینست
کسانیکه در دنیا طالب مال و کمال نفسی مثل شیران شهرت داشتند بر خوان نعمت آن فانی بیچونی مثل
سگان طالب لقمهٔ نعمت اند و او با وصف بیچونی ذات استخوان پیش هیچ شیران می اندازد یعنی نعمت دنیا
میدهد و در حضور خود راه نمیدهد آنها را زیرا که مرتبهٔ بیچونی همچو مصحف مجید است که در حق او لا یمسه الا المطهرون
وارد است لهذا ناپاکان سگان دنیا را فرموده در جنابت تن زن این سوره مخوان ❊ تا ز چونی
غسل ناری تو تمام ❊ تو مزن مصحف منه کف ای غلام ❊ اینچنین باید فهمید مقام را قوله پس قیامت شو
قیامت را ببین ❊ دیدن هر چیز را شرط است این ❊ این بیت در دفتر ششم در تفسیر حدیث موتوا قبل ان تموتوا
واقع است بملاحظه آن مقام معنی بیت شرح طلب نیست برای غائبین از آن مقام بالاجمال بیان
کرده می آید لیکن مستحسن اینکه بحکم ثم ان علینا بیانه شرح معنی بیت از متن مثنوی شریف بکنم باید دانست که
دنیا دار الغرور است در آن حقیقت هر شی بالعکس مشهود میگردد و قیامت را حقتعالی آئینهٔ حقیقت نمای
گردانیده است و مدار آن بر دو نفخهٔ صور نهاده یعنی خدا در نفخهٔ اول همه احیا را بمیراند و در نفخهٔ دوم همه اموات
را زنده گرداند بعد از آن بحکم خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا امتحان اعمال خواهد کرد پس معلوم شد
که قیامت عبارت است از بقا که بعد از فنا حاصل شود و فنا دو قسم است یکی اضطراری که موت باجل است
دوم اختیاری که عبارتست از تبدیل حرص و هوا و کبر و کینه و غضب و حسد و غیره صفات ذمیمه بصبر و قناعت و
تواضع و تسلیم و توکل و غیره صفات حمیده که از آن تبدیل در عالم انسان زنده بمنزلهٔ میت میگردد پس بنا
همین موت اختیاری در حدیث شریف امر است به موتوا یعنی ای طالبان خدا اگر میخواهید وصول خدا را
در عالم پس بمیرید پیش از موت اضطراری که هر یک را بحکم کل نفس ذائقة الموت چشیدنی است یعنی
چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد فنای کلی بقای حق یافته قیامت شده است کما قال النبی صلی الله
علیه وسلم انا والساعة کهاتین فرمود پیغمبر علیه السلام که من و قیامت چنین ایم دو انگشت ایما اشاره نموده یعنی
وسطی و سبابه یعنی با هم متصل هستیم از این هم است که وجود آنحضرت صلی الله علیه وسلم با علامت کبری
قیامت نوشته اند دیگر علامات صغری هستند و نیز قیامت شدن سالک عبارت است از رسیدن
او به مرتبهٔ حق الیقین تا مشاهد قیامت شود پس تا وقتیکه انسان از خودی خود نمیرد و بسبب جدید از حق بیند

ناقص نشود و دیدن قیامت او را میسر نیست زیرا که دیدن هر چیز به حق الیقین همین است که آن چیز شود چنانکه
انگشت هرگاه انگشت سرخ میگردد او را انا النار گفتن رواست و تبدیل صفات فانی و باقی شدن او به چو حق
این را در اصطلاح صوفیه ولادت ثانیه میگویند هرگاه تمهید این مقدمات دانستی اکنون معانی ابیات مثنوی
شریف که درین مقام فرموده اند واضح خواهد شد. قال قدس سره ؎ تا نگشتند اختران ما نهان ٭ وانکه پنهانست
خورشید جهان ٭ یعنی مادامیکه اختران حواس و قوای نفسانی با مختفی و معطل نشوند مثل هست نیست و
بی ادراک نگردند بدانکه خورشید جهان یعنی ذات خدا پنهان و پوشیده است ازما ؎ بی حجاب
بایدان ای ذو لباب ٭ مرگ را بگزین و بر دران حجاب ٭ نی چنان مرگی که در گوری روی ٭ مرگ
تبدیلی که در نوری روی ٭ هرکه خواهد کو ببیند بر زمین ٭ مرده که میرود ظاهر چنین ٭ مر ابوبکر تقی را گو ببین
شد ز صدیقی امیر المحشرین ٭ اندرین نشاه نگر صدیق را ٭ تا بحشر افزون کنی تصدیق را حدیث من سره ان
ینظر الی میت یمشی علی الارض فلینظر الی ابن ابی قحافه ؎ پس محمد صد قیامت بود نقد ٭ زانکه
حل شد در فنای حل و عقد ٭ یعنی ذات مقدس آن سرور علیه الصلوة والسلام را در مرتبه فنا حل و
آسان شده است بست و گشاد که درین عالم شد زیرا که هر که بحضورش آمد از خودی خود مرده شد
و بحق زنده گردید و کار قیامت همین است که بعد مرگ زندگی جاودان بخشد ؎ زاده ثانی است
احمد در جهان ٭ صد قیامت بود او اندر عیان ٭ زین سبب گفت آن رسول باپیام ٭ رمز موتوا قبل
موت ای کرام ٭ همچنانکه مرده ام من قبل موت ٭ زانطرف آورده ام این صیت و صوت ٭
پس قیامت شو قیامت را ببین ٭ دیدن هر چیز را شرط است این ٭ عقل گردی عقل را دانی کمال
عشق گردی عشق را بینی جمال ٭ خلاصه آنکه مشاهده و فنا بی حق عبارت از غیبوبیت و فنای هستیست
؎ تا تو هستی خدای در خواب است ٭ چون بمیری خدا شود بیدار ؎ تو مباش اصلا کمال اینست
و بس ٭ رو در گم شو وصال اینست و بس ٭ در خانه اگر کس است یک حرف بس است
فقط قوله همچنین اجزای مستان وصال ٭ حامل از تمثال های حال و قال ٭ در جمال حال
وا مانده دهان ٭ چشم غائب گشته از نقش جهان ٭ آن موالید از ره این چار نیست ٭ لاجرم منظور این ابصار
نیست ٭ آن موالید از تجلی زاده اند ٭ لاجرم مستور پرده ساده اند ٭ این ابیات در وقت چشم در حکایت
پرسیدن عارف از کشش ... انصاری که تو بزرگ تری بسال یا ریش تو واقع اند رابطه این تمثیل

بداستان ماسبق که در بیان آنکه صبر در رنج کار سهل تر از صبر در فراق یار نیست در آخر آن داستان
گفته بودند که ای تو جویای نوادر داستان ؛ هم فسانهٔ عشق بازان را بخوان بعد ازین تمثیل بیان
عشق بازان شروع کردند از قول خود که باری اکنون تو هر جزوت بپرس ؛ صد زبان دارند این اجزای
مخرس ؛ روز و شب افسانه جویائی تو چست ؛ جزو جزو تو فسانه گوی تست ؛ چنانچه کیفیت فسانه گوی بز
زبان حال در ابیات من بعد بیان کرده‌اند و قال اجزای تن را مشبه گردانیدند بحال اجزای بستان
وصال که کیفیت آن در ابیات مذکور است یعنی چنانکه شکوفه و غنچه از تهها ز آب و آتش هیچ شده
کف بیرون میکند صور حال و قال از عارفان حق می تراود و در بیت ثانی تصویر صاحب حال بیان
میکند که عارف در حال حال دهان وا مانده و چشم او از دیدن نقش جهان غائب گشته است یعنی
از دهان چیزی گفتن نمیتواند و از چشم مشاهدهٔ غیب که کرده است از دیدن محسوسات جهان غائب گشته
یعنی بند شده و بیت ثالث بمنزله دلیل بیت ثانی است یعنی موالید که عبارت از آثار هستی و موجبات
حال و قال ست آن موالید از اربع عناصر پیدا نشده تا که این بصارت ما که مخلوق از اربع عناصر است
آنرا بدین تواند یافت آن موالید از تجلی حق پیدا شده است لاجرم در پرده ساده یعنی پردهٔ غیب مستور است
پس این چشم ظاهر که مرکب از اربع عناصر است چگونه بیند آن صور حال و قال را بعد ازین دو بیت میفرماید
ــه هر دو کون تمثال پاکیزه مثال ؛ شاهد عدل اند بر سر وصال ؛ هر دو کون حسن لطیف مرتضی ؛ شاهد
احیا و حشر ما مضی ؛ یعنی حسن حال و حسن مقال لطیف و پسندیده عارف شاهد انست که او بموت اختیاری
مرده و از خود فانی گشته و الله تعالی احیا و حشر ما مضی کرده یعنی فنای او را به بقای خود مبدل ساخته قوله چون
فرو گیرد غمت گر چستیی ؛ زان دم نا امید کن واجستیی ؛ گفتیش از غصهٔ منکر بحال ؛ راتبهٔ انعامها زان ملک مال
هر دمت کرده بهار خرمیست ؛ همچو جانش گل تنت انبار چیست ؛ چاشت گل تن فکر تو همچو گلاب ؛ منکر
گل شد گلاب اینت عجاب ؛ این قطعه با قشم در داستان پرسیدن عارف از کشتیش که تو
بزرگ تری یا ریش بود واقع است اصل سخن اثبات نعمتهای خدا در اجزای بدن بود که در ابیات
سابق مذکور شد یعنی جزو جزو تو فسانه گوی تست ؛ و در بیان حیا نه گوی تمثال دل حال و قال عارفان از در واردات حق
که بر جان شان طاری میشود فرموده‌اند که ــه هر دو کون تمثال پاکیزه مثال ؛ شاهد عدلند بر سر وصال
یعنی تمثال حال و قال عارف بمنزله دو گواه باشد بر وصول او بمرتبه وصال و پیش از قطعه مذکور فرموده بودند

ـــہ حال رفت و نماند جز وقت یادگار ؛ یا از و واپس یا خود یاد آر ؛ و ابیات این قطعه بمنزله دلیل
مذکر حال از یاد رفته است در الفاظ هر دو بیت اول و ثانی قطعه مذکور اختلاف نسخ است موافق هر نسخ
معنی جداگانه باید فهمید بدینطور ـــہ چون فرو گیرد غمت گر چستی ؛ بجیم فارسی و همزه است در مصرعه اول
و احستی بجیم عربیت و همزه و یای در هر دو برای خطاب است و لفظ را در مصرعه ثانی بیت ثانی برای
مفعول است و یا برای سببیت و ناامید کن یک لفظ است بمعنی ناامید کننده حاصل آنکه چون ترا غم
فرو گیرد اگر تو چست و چالاک هستی از اندهم ناامید کننده از انعام حق سبحانه جست جوی بکن و گفتی او را
که ای غصه انکار کننده بجال هستی انعامها را که از حق تعالی میرسد اگر هر دم ترا بهار نو نمیرسد پس تن تو همچو
انبار گل از چیست این تقریر بنسخه ای غصه است بجای از و منکر بصیغه اسم فاعل است بجای منکر صیغه نهی و
بتقدیر نسخه از مصرع چنین میشود ـــہ گفتش از غصه منکر بجال ؛ اتبه انعامها را زان کمال ؛ ترکیبش اینست
که لفظ چون در اول قطعه برای شرط فرو گیرد فعل و غمت فاعل آن گر چستی فعل با فاعل بمنزله شرط ثانی
و احستی فعل فاعل و ز اندهم موصوف و ناامید کن بمعنی ناامید کننده صفت هم موصوف با صفت خود متعلق و احستی شده
شرطیه ثانی گردیده و در بیت گفتش از غصه منکر بجال گفتی فعل فاعل و ضمیر شین راجع بدهم ناامید کن از غصه گفتی
متعلق منکر صیغه نهی بجال مضاف بار اتبه مضاف و انعامها مضاف الیه مضاف مع مضاف الیه
خود مضاف الیه جال شده و جال مفعول منکر زان کمال متعلق انعامها گردید این هر دو مصرعه بیان
و احستن شده هر دو جمله شرطیه شدند جزای آن بیت سوم است ـــہ هر دست گر نه بهار خرمی است
همچو چاش گل تنت انبار چیست ؛ و در بیت چهارم مولوی معنوی بیان مراد خود از الفاظ مذکوره
میفرمایند که مراد از چاش گل تن است و قوت متفکره که از اجزای تن متولد میشود بمنزله گلاب یعنی
عرق آن گلهاست تعجب اینست که آن فکر تن بمرتبه گلابیت آمده اصل خود را که گل بود فراموش کند
عطر این گلاب یعنی لب لباب کلام اینست که نشو و نمای تن از لطف و انعامهای حق گردیده بود
و لذت آن انعامها در وقت نشو و نمای هر یک جزو را یاد بود و بعد از اختلاط روح با تن و انهماک نفس
در لذات جسمانی آن حال در لذتها از یاد فرو رفت و غفلت از حق پیدا شد و بعد غفلت حق غم بر دل هجوم
می آرد میفرمایند که اگر تو از چستی و چالاکی در سوچیات غم که ناامیدی مراد است جستجو خواهی کرد هر
جزو تن تو بیاد لذتهای نو که هر دم یافته بود اعتراف انعام حق خواهد کرد یعنی بزبان حال گواهی

خواهد داد برافضال وانعام حق پس ثابت شد آن دعوی که در بیت سابق کرده بودند ه هر دو کون
ممتاز پاکیزه مثال * شاهد عدلند بر سر وصال قوله عجل با آن نور شد قبله کرم * قبله بی آن نور شد
کفر و صنم * هست اباحت کز هوا آمد ضلال * هست اباحت کز خدا شد کمال * کفر ایمان گشت و دیو
اسلام یافت * آنطرف که نوری اندازه تافت * این ابیات بدفتر ششم در شرح جواب گفتن
مرید و زجر کردنش زوجه شیخ ابوالحسن خرقانی را رحمة الله علیه واقع اند مطالب بدون دیدن آن مقام
بفهم نمی آید بعد دیدن مقام نیز در میان شارحین اختلاف است * خلاصه داستان اینکه مریدی
برای زیارت شیخ ابوالحسن خرقانی از سفر دور دراز آمده حلقه در کوفت شیخ در خانه نبود زنی از
اندرون خانه بدروازه آمده حال پرسید و معائب شیخ بیان کردن شروع نمود تا او بد اعتقاد از
زیارت شیخ محروم باز گردد مرید صادق الاعتقاد بود لهذا آن طاعنه را زجر کرد و هرچه او نسبت شیخ
گفته بود از آن او ساخت چنانچه منجمله مطاعن این هم گفته بود که شیخ همچو عجل است معتقدانش
گوساله پرست هستند ه آل موسی کو دریغا تاکنون * عابدان را عجل را ریزند خون * مرید مذکور
از رو آن طاعنه میگوید که شیخ از حق نوری میدارد که عجل با آن نور شد قبله کرم در معنی این شعر
شارح محمد رضا گفته که سامری بطفیل نور حضرت موسی علیه السلام جبرئیل را دید و خاک مرکب او
برداشته در بطن گوساله زرین انداخت گوساله بانگ کرد مسجود بنی اسرائیل گردید و بربام کعبه
مشرکان اصنام نصب کردند تا آنکه حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم علی مرتضی کرم الله وجهه را بکتف
نازک خود برداشت و حضرت امیر کسر اصنام نمود تا بدانی که نور انبیا و اولیا را اینجا صفت است فقط
و میر نور الله در شرح این شعر نوشته یعنی اگر آن نور در پرستش عجل مقارن پرستنده باشد عجل قبله
کرم میشود و گر در توجه بقبله آن نور مضاف (نسبت) عابد نبوده باشد روی آوردن وی بقبله فی الحقیقت
کفر است و آن قبله حکم صنم دارد و این از آن عالم است که فرموده اند ه با خدا اگر بت پرستی
کعبه ات سنگ آورد * بی خدا اگر کعبه باشی بت ز تو ننگ آورد * و بعضی از متاخرین چنین آورده و
یعنی عجل ببرکت نور مردان قبله کرم شد که ببرکت خاک پای جبرئیل علیه السلام عزیز و محترم شد و قبله
کرم که عبارت از قبله موسی است بی نور حضور موسی جای عجل و صنم شد اگر حضرت موسی در آن
جای حاضر بودی هیچ کس گوساله پرستی نمودی انتهی کلامه و مخفی نیست که عجل سامری چند

قبله اهل ضلال شده بود اما قبله کرم بران نمیتوان اطلاق نمود و از قبله قبله موسی علیه السلام گرفتن و باز قبله
کرم عبادت ازان داشتن و بمعنی جای و مقام موسی علیه السلام گفتن از فهم بغایت بعید است و مولانا عبد العلی
قدس سره در شرح خود نوشته اند آنست که زوجه شیخ گفته بود که شیخ مثل عجل است و معتقدان او مثل
عابدان عجل اند و حاصل آنکه شیخ مظهر جامع حق است و چنین نور دارد که اگر این نور در عجل بودی عجل قبله
کرم بودی و اگر قبله که کعبه شریفه است خالی ازان نور بودی قبله نبودی بلکه مثل صنم بودی خلاصه آنکه قبله
مظهر الله است و الله با جمیع اسما و صفات خود دران متشهود و متشبه و برای همین قبله عبادت گردیده و گرنه این تمیز
بودی پس حق در همه جهات است و عبادت سوی همه جهات مشروع نیست مگر بسوی کعبه شریفه و انسان
کامل که شیخ ابو الحسن قدس سره باشد فردی است از افراد او و مظهر اسم ناسیت با جامعیت است خلافت
عالم را و اسمار انفعالیه را و جامعیت او کامل است لهذا خلیفه گردید اگرچه بصورت عنصریه خود مظهر اسم ناسیت
لیکن بنظر حقیقت و باطن خود مظهر همه اسماء است پس در انسان کامل مرتبه الوهیت است و ظاهر انسان
کامل عابد باطن خود است فقط نزدیک حضرت مولانا معنی اخیر که مولانا عبد العلی محمد علیه الرحمه نوشته اند
مرجح اند زیراکه مناسب مقام و مربوط با سیاق و سباق است و از قبله کرم قبله موسی مراد گرفتن و بیهوده
آنرا جای کفر و صنم گفتن مستحسن نمی نماید فافهم فانه دقیق قوله آن حکیمی را که جان از بند تن ❊ باز رست
شد روان اندر چمن ❊ یا روان شد خوبسوی ناویه ❊ هیچ پوشش [illegible] زاویه ❊ دو لقب را او برین
هر دو نهاد ❊ بهر فرق ای آفرین بر جانش باد ❊ در بیان آنکه بر فرمان نبود ❊ گرگی را اختیار خواهد آن شود
این اشعار بدفتر ششم در سرخی حکمت انی جاعل فی الارض خلیفة واقع اند مولانا عبد العلی محمد علیه الرحمه
در شرح می نویسند که مراد ازین حکیم شیخ فلاسفه ابو علی ابن سینا است و لفظ آن حکیم مبتدا است و خبر آن بیت
ثالث است یعنی دو لقب را او برین هر دو نهاد ❊ بهر فرق ای آفرین بر جانش باد ❊ حاصل آنکه شیخ نفس
ناطقه را روان و نفس حیوانی را جان لقب نهاده برای فرق درمیان هر دو و بدین لقب شیخ مستحق
آفرین شد معهذا حضرت مولوی شک میدارند درانکه شیخ از اهل جنت است یا از اهل نار چونکه
شیخ در کتاب مبدا و معاد حشر اجساد را منکر شد و این کفر است بلا شبه لیکن در کتاب شفا گفته که
حشر [illegible] ضروری است یکی شرع اسلام که این را شریعت مصطفویه بوجه اکمل بیان کرده و دیگر حشر ارواح آنرا
بیان [illegible] سابق [illegible] ازین ظاهر شد که انکار حشر اجساد رجوع نموده قائل حشر اجساد گردیده باشد و نیز شیخ

در کتب خود بقدم عالم بایں وجه قائل است که انواع بتولد اشخاص قدیم است یعنی افراد نوع انسان بسبیل
تعاقب همیشه بوجود می آیند و نیز شیخ منکر علم خدا بجزئیات ما و لیست اینهمه وجوه کفر شیخ نوشته اند ازین سبب
مولوی معنوی در کفر و ایمان شیخ ابو علی سینا شک دارند فقط و مولانای عبد العلی قدس سره ناقل اند که
شیخ مجد الدین بغدادی قدس سره فرموده اند که در واقعه از آن سرور صلی الله علیه وسلم پرسیدیم که ما تقول فی
حق ابن سینا قال صلی الله علیه وسلم هو رجل اراد ان یصل الی الله بلا واسطتی فحجبته بیدی هکذا فسقط
فی النار ترجمه شیخ مجد الدین بغدادی میفرماید که در واقعه پرسیدیم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چه میفرمایی
در حق ابن سینا فرمود آن سرور صلی الله علیه وسلم که او مردی بود میخواست که برسد بخدا بلا واسطه من پس
حاجب گردانیدم او را بدو دست خود بدینطور که در افتاد در آتش ازین قول ترجیح بودن او در بادیه
دوزخ است فقط و حضرت مرشدی و مولائی در همه فرمودند الله عالم بعواقب الامور و لعنوا المومنین
طریق احوط است و ربط این ابیات با اشعار ما سبق بدین مقام ظاهر میگردد که در ابیات سابق ذکر
این معنی بود که ابوجهل و غیره کفار معجزات پیغمبر علیه الصلوة والسلام دیدند و ایمان نیاوردند پس معلوم شد که
نظر بعقلی بکار نمی آید زیرا که امعان نظر عبارت از آنست که بصحبت مرشد حاصل شود لهذا ابیات فرمودند
ه زین همی گوید نگارنده فکر ۰ که بکن ای بنده امعان نظر ۰ آن نمیخواهد که این کوب سره لیک ای
پولاد بر واگرده ۰ مراد از پولاد طالب و مراد از داود مرشد است فافهم قوله چونکه حرفی بر تابد این وصال
واجب آمد که کنم کوته مقال ۰ چون سیکی حرف فراق سین و بی است ۰ خاموشی
اینجا مهم تر واجبی است ۰ چون الف از خود فنا شد مکتنف ۰ بی و سین بی او همی گوید
الف ۰ ما رمیت اذ رمیت بی وی است ۰ همچنین قال الله از صمتش بجست ۰ تا بود دارو ندارد او علل چونکه فانی شد
کنند علاج این ابیات بذر ششم و در شرح معجزه هود علیه السلام در تخلیص امت خود بوقت نزول باد قهر
واقع اند در ضمن کل شیء هالک الا وجهه فرموده بودند ه از وجوه وجهه در شرح شود ۰ چون الف در
بسم در رو درج شود ۰ حاصل معنی اینکه در بسم الله بدین حذف همزه وصلی که در لفظ اسم بود وصل میم
با سین صورت نه بست چونکه الف اسم وصل را مانع شد پس وجود متکلم اسرار خواه نخواه موجب دوئی
و مغایرت خواهد بود و سین احب آمد برای اظهار دوئی که گفتم کوته مقال چونکه حرفی یعنی الف اسم سبب
فراق سین و بی است پس خاموشی اینجا مهم تر واجبی است که الف از خود فنا شد مکتنف بی سین و بی او

یعنی بدون ذکر الف میگوید الف یعنی محذوف خود فهمیده میشود احتیاج وجود او نیست بعده این مطلب را
از آیه کریمه بطور نظیر می آرند یعنی قوله و ما رمیت اذ رمیت بدون ذکر خدا دلالت میکند بر اینکه قائل این قول
خداست چنانچه فرموده اند که همچنین قال الله از ضمنش بحث بعده میفرمایند تا بود دارد نداردا و عمل یعنی
تا وقتیکه بنده خود را موجود پنداشته نسبت فعل بخود میکند عمل حق مفقود است چونکه شد بنده فانی
و رفع کند علل وجود غیر و نسبت فعل بغیر خدا بالکل فعل او فعل خدا است چنانکه وجود پیغمبر را درمیان ندیده
نسبت رمی بحجاره بخود فرمود فافهم فانه دقیق **قوله** چون شود بیشه قلم دریا مدید ٭ مثنوی را نیست پایانی امید
چار چوبه خشت زن تا خاک هست ٭ میدهد تقطیع شعرش نیز دست ٭ چون نماند خاک و بودش جفت کند ٭
خاک سازد بحر او چون کف کند ٭ چون نماند بیشه و سر درکشند ٭ بیشها از عین دریا سر کشند ٭ بهر این گفت
آن خداوند فرج ٭ حدثوا عن بحرنا اذ لا حرج ٭ چون در افاده اولی تذکره مثنوی شریف ترقیم یافته که حال
مثنوی بعینه حال قرآن مجید است و در وصف کلام الله در سیپاره اتل ما اوحی الیک در سوره لقمان
واقع است ٭ ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله
ترجمه اگر باشند درختان تمام زمین قلمها و باشند دریا سیاهی و مدد آن دریا کنند هفت دریای دیگر
تمام نخواهد شد تحریر کلمات خدا مطابق آن مولوی معنوی قدس سره حال مثنوی بیان کرده بر
میکنند بر ان و میفرمایند تا زمانیکه خاک یعنی زمین باقیست چارچوبه ای قالب خشت زن خشت طیار
میکند تقطیع شعر مثنوی دست خواهد داد از آن توهم اینمعنی پیدا شد که هرگاه دنیا فانی خواهد شد و قیامت خواهد آمد
اسرار مثنوی هم تمام خواهد شد در رفع این توهم فرمودند چون نماند خاک و بودش جفت کند ٭ یعنی زمین
دنیا فنا پذیرد آنوقت بحر من لدن عشق بجوش آمده کف خواهد کرد و از ان کف زمین دیگر پیدا خواهد شد
و بر ان زمین تقطیع شعر مثنوی موزون خواهد گردید چنانچه الله تعالی خبر میدهد یوم تبدل الارض
غیر الارض یعنی قیامت نام آن روز است که در آن روز بدل کرده خواهد شد زمین از زمین دیگر خلاصه اینکه
مثنوی بحر آن اسرار است که ابد الآباد ماند این عالم ماند یا نماند و اگر قلمهای بیشه نخواهند ماند از عین
آن بحر بیشهای دیگر سر خواهد کشید یعنی چون بیشه دار دنیا نماند بیشه دیگر در دار آخرت پیدا شود پس
فیض مثنوی برین دنیا موقوف نیست در ان عالم دیگر ارواح عارفان از فیض اسرار مثنوی
نفعی خواهند برداشت و آنچه ملی محمد وغیره شراح گمان برده اند که بعد قیامت باز دنیا پیدا شود و آدم

از سر نو پیدا شود و دران عالم فیض مثنوی جاری خواهد شد این گمان خلاف شریعت است تغمده مولوی
معنوی قدس سره العزیز میفرمایند ه بازگرد از بحر و در خشک نه ٭ هم ز لعبت گو که کودک راست به
تا ز لعبت اندک اندک در صبا ٭ جانش گردد با یم عقل آشنا ٭ عقل زان بازی همی یابد صبی ٭ گرچه با عقلست
در ظاهر ابی ٭ حاصل اینکه اگرچه فکر در اسرار خاموشی میخواهد لیکن چون این دنیا کار با اطفالست و برای اطفال
مشغولی لعبت راست و موافق است پس از بحر حقیقت رو گردانیده سخنهای خشکی که موافق مزاج کودکانست
باید گفت میتوانند شد که ازین لهو و لعب یعنی از گفتگوی ظاهری اندک اندک کودکان دنیا بدریا آشنا
شوند چنانچه اطفال در ضمن بازی بکار و بار عقل ماهر میشوند و لعبت را گذاشته کارهای دنیا قرار واقعی میکنند
پس چه عجب است که از سخنهای مجازی پی بحقیقت برند بنظر طوالت ملفوظ بر همین قدر ابیات در نقل تقاریر
حضرت مولانا قدس سره اکتفا رفت ازینقدر اجمال ما هو المذکور ما هو الباقی مکشوف خواهد گردید انشاء الله المجید

تتمه لمعه ششم از نور رابع باید دانست که نسبت بعضی اشعار بطرف مولوی معنوی قدس سره العزیز
مشهور است اگرچه در نسخ صحیحه مثنوی شریف یافته نشدند مگر مردم شامل اشعار مثنوی مستفسر معنی آن میشوند
از انجمله است قوله من ز قرآن مغز را برداشتم ٭ استخوان پیش سگان انداختم ٭ نافهمان درین بیت
اعتراض میکنند بدو وجه یکی اینکه ازین کلام مفهوم میشود که در قرآن مجید مغز و استخوان هر دو ست حال آنکه
مضمون قرآن سراپا مغز مغز است دوم اینکه در انداختن بعضی مضامین قرآن که معبر باستخوان شد پیش
سگان کمال بی ادبی است حضرت مولانا قدس سره فرموده اند که نافهمان معنی سخن خود نمی فهمند و الزام
و طعن بر بزرگان می نهند مطلب شعر اینست که شرف علم باعتبار موضوع آن میباشد پس علوم در
عالم دو قسم اند یکی علم معرفت ذات و صفات خدا که آنرا الهیات میگویند بمنزله مغز علوم است دوم علم
طبعیات و فلکیات و نیرنجات وغیره که موضوع آن غیر ذات و صفات خداست آنرا بمنزله استخوان
قرار داده اند حاصل اینکه مثنوی شریف سراپا مغز است و من آنرا از قرآن شریف برداشته ام و دیگر
فلسفیات و طبعیات وغیره که بمنزله استخوان علوم اند پیش اهل دنیا و حکما و عقلا که بحکم حدیث الدنیا جیفة
و طالبها کلاب اند انداختم سوال اگر کسی گوید که در مثنوی شریف که همه علوم الهیات مضمون قرآن است خواهش اینکه در مثنوی شریف ذکر دیگر
علوم بسبب ابطال عقائد فاسد معتقدین آن علوم آمده است چنانکه در قرآن مجید بحکم لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین ذکر همه علوم
حکائیه و ابطال دلائل حکما موجود است موضوع و مقصود کتاب بیچ عشق و معرفت ذات و صفات خدا

و این کامل نیست و بمقتضای تعرف الاشیاء باضدادها ضمناً مذمت ناقص بمقابله آخرت ذکر دنیا و اهلها
سیفرماید از انجمله کور کورانه عرو در کربلا ؛ تا نیفتی چون حسین اندر بلا ؛ خطاب است سالک شاغل فنا را
که قبل از وصول بمقام فناء الفنا و پیش از رسیدن بمنزل حقیقة الحق نعره انا الحق و انا الله بر ملا زند تحذیر
اینکه سالک طریقت را ترقی درجات بقدر زیادتی یقین و فنای صفات و ذات موهوم خودش در وجود
مطلق حاصل میشود مثلاً مبتدیان و عوام الناس را ایمان بخدا همین قدر میباشد که خالق ما و خالق زمین
و آسمان و مافیها کسی هست که قدرت تمام و تصرف عام در عالم میدارد لیکن گفتن نمیتوانند که کجا و چگونه هست
بالاتر ازین ایمان حکمای متکلمین و علمای مقلدین ایشان است که از روی عقل ضرورت صانع برای
مصنوعات دریافته دلائل عقلی آن قائم کرده‌اند و نقلاً در نص قرآن دیده‌اند ان الله خلق سبع سموات و من الارض
مثلهن فی ستة ایام ثم استوی علی العرش و لیس کمثله شیء و لا یدرکه الابصار حاصل اینکه خالق منزه بعد
ایجاد آفرینش طبقات آسمانها و زمین بر عرش قرار گرفت از روی علم و قدرت همه جا حاضر و ناظر است
نه از روی ذات بالاتر ازین فرقه ایمان موحدین شهودیه است که وجود او را ذات واحد حق حصر میکنند و
عالم را ظلال و میگویند و میفرمایند که ظل نیز بمقام فنا هستی موهوم خود را و هر موجود را جدا می بینند لیکن این
شرک است او را و درین مقام بنا باید ایستانید هرگاه ازینمقام ترقی ساخته معتقد عبدیت خود و معبودیت رب
باشد ایمان او بهتر است و اعلی تر از همه فرق ایمان صوفیه صافیه موحدین وجودیه است که
ذات خدا را از تنزیه حصر میکنند و نه در تشبیه و هیچ چیز را شریک و جز او نمیگردانند و غیر او را ممتنع میدانند
این ایمان چون بکمال رسد و هستی موهوم سالک فنا پذیرد در استغراق شد از زبان این سالک
انا الحق یا انا الله میگوید اگر استغراق او دائمی است و از انگشتی شعل اخگر قائل انا النار شده است معذور است
شرعاً مواخذه نیست اگر استغراق وقتی باشد و وقت دیگر نباشد فنای او ناقص است اینچنین کس را
میفرماید که ای کور باشد تا بینایان در کرب و صحرای لاهوت تا نیفتی تو هیچ همچو مقصد که حسین نام داشت در
بلای بلا کشته شد یعنی مقصود اگرچه فانی بود مگر فنای کامل و هستی دائمی نداشت و الا جسم او نیز محفوظ
ماندی بجنابکه [illegible] مانند ناقصان که بایمعنی میرسد از لفظ کرب الا دشت کربلا و از لفظ حسین
امام سید الشهدا علیه السلام فهمیده اعتراض می کنند که سفر امام همام بطرف کربلا کورانه نبود بلکه بوده
[illegible] گفته شده بود از روی وحی شنیده در کربلا رفته بودند و انچه امام را پیش آمد بلا نبود بلکه ابتلا

شهادت کبری بود پس هیچ اعتراض بسبب نا فهمی مراد بود لمعه خامس مشتمل بر سه لمعه لمعه اول در ذکر
بعضی رویای آن بیدار دل که مطابق واقع بظهور رسیده و سعی رویای صالحه در حدیث شریف است
الرویا الصالحة جزء من ستة وثلثین اجزاء النبوة و رویای صالحه عبارتست از آنکه آنچه بزرگان در خواب بینند
یا دیگران بزرگان را در حالت نوم دیده فیض و فائده بردارند و ظهور آن هرگز تفاوتی در میان نیاید چنانچه
محمد حسین خانصاحب و مرزا کلن بیگ صاحب و دیگر مخلصین بیان میکردند که آنچه از حضرت پیش از وقوع
در بیداری شنیده ایم مطابق آن همیشه بظهور آمده و همچنان تجربه بار در خواب هست یعنی آنچه آنجناب را خود
در حالت منام رو نموده یا بعضی از مریدین از آنجناب در رویا دیده اند و فیض بر داشته اند بارها امتحان
شده که مطابق واقع بوده است و گاهی خلاف آن بظهور نرسیده و تفاوت نشده اگرچه برای نقل
آن دفتری باید لیکن بعضی از آن که وقت اقتضای آن میکند تحریر مینماید حکایت اول یکسال پیش
از انتقال غازی الدین حیدر شاه میر بیان سید الله تیر انداز از طرف بادشاه بیگم خاص محل بادشاه ممدوح
بحضور مولانا آمده حال عسرت بیگم صاحبه و تنگدستی مرشدزاده بیان کردند ارشاد شد که من در خواب دیده ام
که انگریزان معتمد الدوله را گرفتار کرده اند و همه اسباب و مکانات را محاصره ساخته اند و سابق در حیدرآباد
مقدمه نظام الملک والی حیدرآباد هم خوابی دیده بودم و بعد سه سال همچنان بظهور رسیده بود گفتند تو هم
که ظهور این خواب تا کی خواهد شد مگر خاطر جمع کرده باید داد که هر قدر رنج و عسرت که برداشته اند همچنان خوبی
و خوشی پیش خواهد آمد و مالک همه ملک و مال مرشدزاده است اگرچه امر اطاقت داده است که امروز
معتمد الدوله را زیر و زبر سازم لیکن او سید است هیچگونه نقصان او روا نمیدارم والا امر اپیش پیغمبر صلی الله
علیه وسلم جواب خواهد بود و بعد یکسال تعبیر خواب مذکور همچنان بظهور رسید یعنی مرشدزاده نصیر الدین حیدر
بر تخت پدر نشست و مالک همه ملک گردید و لیکن معتمد الدوله را صاحبان انگریز گرفتار نموده مقید
داشتند لیکن بسبب حضرت و لحاظ سیادت او عزت آبرو و مال و اسباب او ساخت حکایت ثانی
زبانی بنو خانصاحب در عهد غازی الدین حیدر شاه زمن روزی بعد نماز فجر حضرت مولانا قدس سره [illegible]
رو بروی مرزا کلن بیگ صاحب و بنو خانصاحب ارشاد کردند که عند السحر امروز شب خوابی دیده ام
که موجب تشویش شده در بازار رسید که خیر باد چه چیز موجب تشویش حضرت شده فرمودند که دیده ام که
بادشاه وقت بمرده و انگریزان برای بندوبست آمده و من نیز آنجا رسیده ام انگریز مرا نیز دانند [illegible]

میرزا کلن بیگ عرض کردند که سبحان الله این خواب بسیار مبارک است که افسران انگریزی گرامی شدند و پست
آمدند و در لکهنو بگذرانیدند ازین معلوم شد که موافق مرضی حضرت که این شخص از اولاد بادشاه مالک بیت
گردد حضرت مولانا میرزا موصوف را تحسین کرده فرمودند که تعبیر همین است الحمد لله که تشویش رفع شد
بعد چندگاه همچنان واقع شد **حکایت سوم** مولانا میفرمودند که هنگام اقامت بر مزار فلان بزرگ
بسبب نبودن وجه کفاف بکمال عسرت میگذشت شبی در خواب دیدم که من در اثنای راه میبینم
حضرت شیخنا مولانا فخرالدین محمد قدس سره بر اسپ سوار معه چند سواران همراهی خود در رسیدند چون بیدار
شدم فهمیدم که حضرت ممدوح مدد ما رسیده اند صباح آن فلان کس از مریدان حضرت مولانا همین ملاقی
گشته بعض خوراک معه چند فلوس روزینه برای خرچ از جای مقرر کنانید تا بودن آنجا بلا تکلف وصول میشد
حکایت چهارم خیرات علی نامی سپاهی مرید و خادم حضرت بود او بیمار شد و حضرت برای او فکرمند
بوده دعای صحت میکردند بوقت شب خبر آمد که خیرات علی قریب الموت است صباح آن بعد نماز فجر
حضرت فرمودند که امشب من در خواب خیرات علی را دیده ام که فلان آیه کریمه تعلیم کردم یا صحت یافته
یا خاتمه او بخیر شده باشد خبر او بگیرید بعضی از حضار دویده رفت خیرات علی را صحیح یافته حال پرسید و گفت
امشب حضرت پیش من تشریف آورده فرمودند که تو تندرست هستی برخیز و این آیت بخوان چنانچه خواندم
و تندرست شدم بعد چند سال انتقال کرد **حکایت پنجم** قبل از ارتحال حضرت مولانا فرمودند که من در خواب
دیده ام که همه مکانات این احاطه از بیخ و بن برکنده زمین هموار شده است و هجوم خلائق در ان همین است
و یک جنازه بالای سرهای مردم میگردد و فقط بعد چند روز همچنان بظهور رسید چنانچه کیفیت آن وقائع
ارتحال آنحضرت در نور پنجم اندراج یافته و مطابق همین معامله سه سال پیشتر فرموده بودند که می بینم که در
این احاطه یک مقبره کلان طیار شده و محاذی آن چمن مرتب گشت و خوب جای دلچسپ شده است
شیخ خیرات علی مرحوم و دیگر خدام خدمت عرض نمودند که شاید مقبره کدام امیر درینجا خواهد شد فرمودند خدا داند
که مقبره امیر خواهد شد یا فقیر بعد سه سال تعبیر خواب ظهور یافت که مقبره آنحضرت مرتب گشته و چمن نیز
محاذی آن طیار گردید **حکایت** در همین حال زبانی شیخ غضنفر علی ایست که پنجروز قبل از وصال
آنحضرت در نماز صبح یوم دوشنبه مولوی محمد نور الله صاحب ایشان امام نموده خود اقتدا فرمودند و نماز
[illegible] شیخ عبد القادر ساکن دهلی که مرید میر مجهدی بودند در حجره آمده استفسار مزاج حضرت

نمودند بعد ذکر خیر حضرت مولانا فخر الدین محمد صاحب قدس سره شروع کردند و دران وقت حضرت که دراز بودند
برخاسته نشستند و پرسیدند که شما را معلوم هست که مولانا فخر الدین محمد صاحب بچه طور برخاستند شیخ مذکور
عرض کرد که من خورد سال بودم حضرت بیان کردند که بحکم کوتوال شهر یازده کسان میواتی جنایت پیشه را سر بریده
بدرگاه حضرت خواجه قطب الدین قدس سره العزیز بردند شیخ مذکور تصدیق نمود که فی الحقیقت آن روز چنین
هنگامه در شهر برپا بود و لهذا آن روز هیچ اتفاق بوده است بعده حضرت [illegible] مولانا چهره سرخ کرده ریش مبارک از دست گرفته فرمودند
که من دیده ام که در بین احاطه هجوم خلائق است و یک جنازه را مردم بطرف مسجد میکشند و جنازه بطور پرنده بالا
شده بر سر مردم جهان فیض مسجد بود و در آن احاطه گشت میکنند ذکر حکایات متعلقه لمعه اول حیات در رؤیای مریدین که حضرت
مولانا بجهت حیات خود بود آنها در خواب رسیدند و آنها بعد بیداری فورا اثر آن دیدند و دیگر معاملات کشفی
که در حیات بوقوع آمدند حکایت اول محمد حسین خان صاحب میگفتند که شبی در خواب دیدم که گویا
حضرت مولانا قدس سره العزیز بر مزار سید شاه عبد الرزاق علی نبینا و علیه السلام تکیه زده نشسته اند و
چند مردم گرد و پیش از حضار مجلس اند و در آن حال مرتضی خان برادر کوچک من که مرید حضور است روبرو
بپایه پا ایستاده است و چنان معلوم میشود که یک پای او ماؤف است ناگاه نظر حضرت بر وی افتاد زجر
فرمودند که بیرون شو یعنی آن آفت که در جسم مرتضی خانست او را خطاب کرده زجر میفرمایند که از بدن این مسکین
بیرون شو و این کلمه را مکرر سه کرر بکمال خشم نمائی فرمودند بعده از مرتضی خان پرسیدند که چه حالست او
عرض کرد که صحت کلی یافتم حالا هیچ اثرا و در من نیست من ابد بطرف من مظهر متوجه شده ارشاد کردند که صحبت
مردان در اینچنین وقتها بکار می آید بعده بیدار شدم صباح بمکان خود رفته از مرتضی خان مستفسر شدم
معلوم شد که پاشنه پای او متقرح شده بود از سه روز آنچنان الم داشت که تمام مردمان خانه خواب و خور
حرام گشته بود و همان شب اندرو رویا تخفیف شد من او شان را مبارکباد صحت دادم و آنچه در خواب دیده بودم
بیان کردم مرتضی خان خوشنود شده گفت که الحمد لله که صحت یافتم حکایت دوم مرزا اکلن بیگ صاحب جنت [illegible]
میگفتند که تخمیناً عرصه بیست سال میگذرد که سید غلام مصطفی نبیره و سجاده نشین سید شاه لعل صاحب بلخی
قدس سره در لکهنو آمده بودند از لکهنو به اله آباد میرفتند بسبب کمال محبت و اتحاد مرا نیز همراه خود بردند در انجا بدائره
شاه اجمل صاحب فروکش بودیم که در بیخ ران من دنبل پدید آمد و تپ وغیره عوارض آنچنان مرا گرفتند
که اطبا جواب دادند و همه دوستان را از زندگی یاس کلی شد و مرا نیز از حیات خود مایوسی گردید

شبی در حالت یاس بحضور پیر مرشد برحق حضرت مولانا رجوع نموده گفتم که اکنون امید زندگانی نمانده
وقت دستگیری است همان وقت در خواب دیدم که نزد جناب مولانا حاضرم و یک درویش سر و پا برهنه آمده
بحضور مولانا نشست حضرت مولانا بدرویش مذکور گفتند که برای اینکس یعنی مظهر علی چیزی بخوانید اینقدر دیده
بیدار شدم صباح آن افتاده بودم و دیگر مردمان همراهی حاضر بودند که همان درویش بهمان شکل و لباس
که در خواب دیده بودم در آن مکان رسیده بطرف چارپائی من نظر کرده پرسید که اینکس بیمار است مردمان
گفتند که بسیار بیمار است نزدیک من آمده دست خود بر سر من نهاده چیزی میخواند که بفهم و سمع من بنام
نام حضرت جنید و شبلی شنیدم درویش مذکور دست از سر کشیده تا ناخن پا برده گفت که بلای تو دفع شد
و مرض رفت همچنین سه بار کرد بعده دست مبارکش خود را صحیح و تندرست یافتم و همه بیماری من فوراً
زائل شد چنانکه بروز چهارم آن به لکهنو مراجعت نمودم حکایت سوم شیخ غضنفر علی روایت میکنند
که بعد چند سال میگذرد که من در سلطنت نصیر الدین حیدر شامل سپاهیان تیالن بر محبوسخانه شاهی
متعین بودم در آن محبوسخانه بر جمیع قیدیان میرزا عاقل بیگ نامی حافظ کلام الله بعلت خون از عرصه
هفده سال مقید بود تا مرده زبانی امام بخش داروغه محبوسخانه که مرید حضرت مولانا است اوصاف حضرت
شنیده نیت کرد که اگر من از قید رهائی یابم خود را بحضور حضرت مولانا رسانیده مرید شوم بعد دو سه روز عاقل بیگ
مذکور پیش داروغه ظاهر کرد که من در خواب دیده ام که بزرگی در ینجا آمده فرموده که رحمان رحمان بخوان انشاء الله
انشاء الله تعالی رهائی خواهی یافت مطابق آن عاقل بیگ خود بخواندن رحمان رحمان مشغول شد
بعد از آن میگوید که در خواب دیده ام که حضرت مولانا تشریف آورده میفرمایند که رحمان رحمان
چه میکنی تو که حافظ هستی سوره رحمان بخوان چنانچه من بقرأت سوره رحمان مشغول شدم داروغه
امام بخش من غضنفر علی را بر این حال مطلع نموده بحضور حضرت مولانا فرستاده من بحضور حضرت حاضر شده
کیفیت مرقوم الصدر گذارش نمودم حضرت مولانا قدس سره الاقدس شنیده خاموش شدند و مولوی ابوالحسن
و مولوی کرم علی حاضر حضور بودند فرمودند که انشاء الله عاقل بیگ مذکور رهائی خواهد یافت بعد پانزده روز
حکم سلطانی از دیوان شد که فلان قیدی حافظ کلام الله را فوراً بگذارند چنانچه مظفر علی خان داروغه
او را بموجب حکم رهائی داده همان روز بحضور حضرت مولانا آمده روبروی راقم آثم مرید
شده کیفیت مرقوم الصدر بزبان خود شرح بیان کرد حکایت چهارم حضرت مولانا را هفت کس

پیش از ارتحال در پانزدهم ذیحجه عارضه سرسام طاری شده بود یکروز آنچنان غشی و بیهوشی مانده بود که
هیچ حس و حرکت باقی نمانده اگر در انحالت احتیاج بول براز میشد یا وقت نماز می آمد بی اختیار بیتاب میشدند
و تجویز کردن بول در طشت بلحاظ ادب مسجد نشدند و تعظیم سادات و پاس امور شرعی در عین بیهوشی
میداشتند نوبت طیاری تجهیز و تکفین شد در انحالت حمایت الله خان نواسه کاظم علیخان خانسامان
که مرید و عاشق حضرت بود و از ابتدای قدوم حضرت درین شهر خدمت بسیار کرده بود و نزد دیوار مسجد
در احاطه قیام داشت بود او بحال مرشد خود با تضرع و نیاز بدرگاه خداوند سبحانه سجده کرده دعا نمود که الهی
من واقعه رحلت حضرت بچشم خود نه بینم اینقدر حضرت را شفا ده تا من روبروی حضرت بمیرم و حضرت نماز
جنازه من بگذارند بعده هفت بار گرد حضرت قربان گردید بفضله تعالی حضرت را شفا شد پنو خان میگویند
که روبروی حضرت حال دعای حمایت الله خان ذکر نمودم حضرت فرمودند که قضای ما را حمایت الله خان
برخود گرفت و خود را بر ما تصدق کرد همین که حضرت را صحت شد حمایت الله خان بیمار شد حضرت تاکید فرمودند
که ازین مکان منحوس برخیزد اوشان نقل مکان کرده قریب فرنگی محل مکان گرفتند طاقت آمد و رفت
نماند حضرت مولانا پنو خان را برای عیادت فرستادند حمایت الله خان گفتند خوابی دیده ام که پیش
حضرت حاضر شدم در مسجد بستر حضرت گسترده است حضرت فرمودند که بر بستر ما بنشوید من عذر کردم که بی ادبی
است حضرت فرمودند الامر فوق الادب پنو خان که چیزی پاسیکوندیر گفتند که حسب ارشاد عمل [illegible]
برابر حضرت بر بستر در آمدم پنو خان گفتند که من مطابق آن حرف بحرف دیده ام فقط روز دیگر باز
حضرت مولانا پنو خان را فرستادند در آنوقت حالت شان سقیم بود مگر شادان و فرحان میگفت
که حالا مرا از مرگ خود خطره نمانده است من دیده ام که حضرت روبروی درگاه حضرت مخدوم شاه مینا
قدس سره برپا نشسته برای من سفارش می کنند من نیز در آنجا وارد شدم هرگاه از آنجا برخاستم پایم
لغزش کرد بزرگی سفید ریش خواست که دست من بگیرد حضرت سبقت کرده دست من گرفتند حاضران
حیران شدند هر روز که برین حالت سکرات میشود حضرت را نزدیک نشسته می یابم همین قدر مطلوب بود
آن حاصل شد آخر آن مرحوم بتاریخ ربیع الاول فوت کرد و نماز جنازه او حضرت ادا کردند
بعد سوم مادر حمایت الله خان پیغام فرستاد که حمایت الله خان وصیت کرده است
که اگر بعد مرگ من حال من دریافت کردنی باشد از حضرت مولانا استفسار خواهند کرد حضرت بجواب [illegible]

تسلی گفته فرستادند که حمایت احمد خان ذیکمال لطف الهی است خاطر جمع دارد و نیز منو خان روایت میکنند
که در انحالت سرسلام هرگاه مردم میگفتند که حضرت تیمم اکتفا فرمایند و نماز نشسته بگذارند میفرمودند که تا هنوز من را
باقیست ان شاء الله تعالی در معمولات فرق نخواهد شد حکایت پنجم زبانی مولوی یعقوب صاحب ردولوی
مولوی موصوف نقل میکنند که حافظ لباون صاحب والد ماجد من بخدمت شاه عبد الکریم صاحب
گنگوهی چشتی صابری بیعت داشتند و شاه غلام غوث صاحب صاحبزاده شاه عبد الکریم صاحب به لکهنو
وارد شده بودند و مرا خبر نبود حضرت مولانا قدس سره العزیز روزی بمن فرمودند که پیر شما آمده است گفتم
من هنوز پیر نگرفته ام فرمودند شاه غلام غوث صاحب پیرزاده والد شما نیستند عرض کردم بلی پیرزاده
هستند لیکن پیر من نیستند فرمودند که آخر خواهند شد پرسیدم که کجا هستند همین وقت میروم فرمودند
در ردولی با اوشان ملاقات خواهد شد چون زمان عرس حضرت شیخ العالم قدس سره العزیز رسیده بود
شاه صاحب ممدوح در ردولی رفتند من نیز در انجا رسیدم عند الملاقات معنی کلمه طیبه پرسیدم حاصل تقریر
مطابق فرموده حضرت مولانا بیان کردند مرا اعتقاد بخدمت شان زیاده شد همونجا بیعت کردم و کرامت
مولانا بخدمت پیر خود حکایت کردم اوشان فرمودند که مولانا عبد الرحمن صاحب مرشد من تصور
میکرده باشند بعد مراجعت ردولی بحضور حضرت مولانا حاضر گشته حال بیعت ذکر کردم بسیار خوشنود
شده فرمودند خوب ہے خوب اچھا ہے اچھا حکایت ششم مولوی صاحب ممدوح
نقل می کنند که در عهد نواب سعادت علیخان بهادر مرا در عدالت تعلقی بود حسب افترای بعضی مفتریان
نواب ممدوح چند سواران برای طلبی من در ردولی فرستادند در حالت غضب حاکم حاضر شدن مصلحت
ندیده من از ردولی بطرف بنارس رفتم و بدل خود اندوهناک بودم که در عهد حکومت نواب سعادت علیخان
باز در لکهنو رفتن محال گشت در همین اندیشه شبی در خواب دیدم که من در لکهنو آمده بحضور مولانا مسجد
حاضر شده ام حضرت مولانا در گوشه مسجد نشسته چیزی مشوره کرده اند هرگاه از خواب بیدار شدم فی الحقیقت
خوف و اندیشه از دلم رفت صبحی از بنارس روانه شده در لکهنو آمده اول بحضور حضرت مولانا حاضر شدم
چنانکه در خواب دیده بودم همان طور مرا درون مسجد بگوشه جنوبی نشانیده کلمات تسلی فرموده همراه
خود طعام خورانیدند از ان زیاده تر تقریب بدل خود یافتم که بخوف و اندیشه سابق در مجالس وغیره بپا
نمیرفتم روزی حضرت مولانا مرا بالتخصیص یاد فرموده خربزه ها عنایت کرده فرمودند که این تحفه ها ارزانی شد

حضرت مخدوم شیخ العالم علی نبینا و علیه السلام است همین حال نشسته بجز اندیشه از دل گو بالکلیه جدا بارت
همچنانکه خوردم خوف و خطر بالکلیه از خاطر بدر رفت چنانچه همانوقت در محفل عرس شاه نندر محمد صاحب فهیم
باز کسی مزاحم حال من نشد ذکر حکایات متعلقه لمعه اول بعد از وصال در بیان آنکه معاملات فیض و صرف همت حضرت مولانا
بعد از وصال زیاده از حال حیات هستند حکایت اول در ماه ربیع الثانی سنه ۱۲۸۶ هجری راقم
آثم بجهت گم شدن تفسیر فتح العزیز از ان غلام حیدر رضا صاحب که برای نقل به کاتب داده بودم
و او آن کتاب را گم کرده روپوش شد تشویش مفرط داشتم و هرچند بنده کوشش ساخت سراغی نیافت
بحالت مایوسی بر مزار حضرت نشسته بروحانیت وی رضی الله عنه عرض کردم که حضرت حاجت روای
خلائق هستند. از من اینقدر تشویش رفع نمیکنند من چه تقصیر کرده ام بعد این گذارش بر بستر خود
دراز شده بخواب رفتم آنوقت دیدم که حضرت در نماز عصر پس من اقتدا کرده اند بعد ادای نماز
عرض کردم که یا حضرت کتاب مفقود هنوز دستیاب نشده فرمودند که خاطر جمع دارید میرسد و همین
سرور بیدار شده در صحن مسجد بر آمده بودم که پسر جعداد خان مع یک شخص دیگر آمده پرسید که کدام
کتاب شما گم شده است گفتم که عند الاستفسار مشار الیه بیان کرد که احمد علی کاتب کتاب تفسیر ابتیس انگریز که
نهایی میکند بنابر فروخت پیش بوا الیاس الفضال قیمت بتجویز والدم ملتوی داشته یک تهان پارچه قیمتی
چهار روپیه پیشش آنها داده است حق داد و خان پیش شما فرستاده است چنانچه همانوقت چهار روپیه
پیشش آنها داده کتاب مذکور گرفتم و بمالکش رسانیدم و شکرانه مولانا ادا کردم حکایت دوم
میان غضنفر علی و بنو خان نقل میکنند که شیخ رمضان ساکن فتحپور یکی از ملازمان نواب معتمد الدوله
بهادر روزی بوقت یکپاس روز برآمده همشیره زاده خود را که بعمر چهار پنج ساله خواهد بود و بمرگ مفاجات
روح از قالب او پریده بر سر و دست بر داشته گریه کنان در مسجد آورد آنوقت حضرت مولانا
اندرون مسجد به استراحت بودند و بنو خان چپی پا میکردند چون معلوم شد که در طفل چیزی باقی نیست
حضرت را بیدار کردن مناسب ندانستند رمضانخان مذکور طفل را در کنار گرفته گرد حضرت طواف کردن
شروع نمود دو بار گردیده بود که آنجناب از خود بیدار شده برخاسته نشستند و پرسیدند که چیست
بنو خان و میان غضنفر علی عرض کردند که طفل انگلیس هیچ مرده شده است حضرت رضی الله عنه برو دم
کرده تعویذ از حجره مبارک دهانید تا همین که از مسجد بیرون برد طفل از رمضانخان مذکور آب طلبید

آب نوشانید و هوشیار شد. رمضان خان میگوید که همشیره زاده من از همت مولانا زندگی دوباره یافته است

حکایت سوم حسین بخش ساکن موضع رسول پور متعلقه سلطانپور سرکار لکهنو بتاریخ بست و ششم شوال سنه ۱۲۴۴ هجری بکنیم پاس شب گذشته در مسجد حاضر آمده عند الاستفسار بیان کرد که من از سه سال مرید حضرت مولانا هستم و از سیزده سال در پلٹن انگریزی بارن جنگی کمپنی چهارم نوکر بودم شش ماه هست که بمیعاد یک ماه از کانهپور رخصت گرفته بخانه آمده بودم برای مراجعت دلم نخواست بخانه نشسته ماندم و عرضی عذر هم بسرکار نفرستادم بعد چند ماه نوشته آمد که بسبب غیر حاضری تو بی عذر نام تو از زمره سپاهیان کلرا بدر شد هر چند اسباب من قریب صد دو صد روپیه در پلٹن مانده بود لیکن بسبب خوف نرفتم اسباب را هم صبر نمودم چهار پنج روز است که بحضور حضرت مولانا حاضر شده ماجرای خود عرض نموده گفتم که حالا لائق نوکری سرکار نمانده ام اگر حکم شود در جنگل یا مسجدی رفته بنشینم فرمودند از نوکری خبرگیری اهل و عیال نموده باشید و یاد خدا هم بکنید گفتم نوکری هیچ عمر رفته باز بدست نمی آید فرمودند که خدا قادر است که بدستور خود بحال شوی عرض کردم که نوکری در سرکار انگریزی ممکن نیست و درین سرکار شاهی تلاش کردم هیچ جا نشد فرمودند که بر نوکری خواهیم خود برو خطره مکن گفتم در آنجا نخواهم یافت الا صاحب کلان بهادر لکهنو چٹھی بقصوری من نوشته و به بذریعه آن میتوانم رفت حکم کردند که از صاحب کلان درخواست چٹھی بکن انشاء الله تعالی خواهد داد هر چند که پیشتر بعد درخواست از چنین هم مایوس شده بودم لیکن حسب ارشاد در کوٹھی رفته عرضی دادم بمجرد دیدن آن صاحب کلان چٹھی بنام کرنیل پلٹن مذکور بدین مضمون نوشته داد که این سپاهی نزد من حاضر بود قصورش نیست بدستور بکار نوکری بحال دارند چنانچه چٹھی بدست دارم فردا خواهم رفت کرانی وغیره در حیرت اند که اینچنین مضمون انگریز گاهی نمینویسد. و نیز حسین بخش مذکور بیان میکرد که همعنانم همراه و عینه پیشتر هم گذشته بود که یکبار بعد چهار ماه و یکبار بعد سه ماه از میعاد گذشته بود مایوس شدم مرشدم گفت که بلا خطر برو یا حی یا قیوم خوانده پیش انگریز حاضر شو ترا هیچ مواخذه نخواهد کرد و همچنان کردم او موافق میرا اراده برای معزولی من کرد چون روبرو شدم خنده کرد و هیچ نگفت و من بحال شدم

حکایت چهارم بزبانی حسین بخش مذکور است که شیر کار زمیندار شی یعنی انو خان زمیندار موضع بهائین بابت سرحد موضع بهادرپور در پی هلاک من شد و جمعیت آنها از دو هزار مردم زیاده بوده جانب من مردم قلیل بودند من مضطر شده بحضرت مولانا آمدم و ماجرا عرض نمودم حضرت برشت

دست زده گفتند که خدا فتحیاب خواهد کرد در ماه کنوار که از بنجار رفتم روزی من و بازخان و لعل خان و نعمت خان
همقوم من و مرزا بادل بیگ مغل در خانه ویران شکسته که متصل بهادرپور است بودیم یکپاس روز
برآمده انورخان مذکور بجمعیت دو هزار کس بلوه کرده موضع رسول پور و بهادرپور که بطور محله آباد اند محاصره
کردند هر جا که ده و بست بست کس از وبه من بودند بمقابله پیش پرداختند و زیاده از یکصد بند و قچی دران مکان
ما را محاصره کرده تفنگ اندازی نمودند بازخان در اول گولی کشته شد ما چهار کسان تا دو پهر مقابله کردیم
قریب دو پهر لعل خان و نعمت خان و بادل خان نیز تاب گولی نیاورده بحیله رفع تشنگی راه خود گرفتند
من تنها ماندم صدها گولی بر من می رسید و کار نمیکرد حتی که در شاخ باروت یعنی سنگره سوراخ شد آنوقت بدل خود
گفتم که یا مولانا حالا یک رفیق هم نمانده جان من میرود و دو سه هم رفت بمجرد خیال همین نظر کردم که قریب
یکصد بند و قچی مددگاری من پیدا شدند و تعاقب اعدا همین کردند و اعدا رو بهزیمت نهادند سیزده کسان را
از انها مقتول و مجروح گذاشتند تا موضع مهائین رسانیدم و فتحیاب شدم بعده تحقیق کردم که این مردم
از غیب کجا پیدا شدند و کیستند معلوم شد که حسین علیخان راجه حسن پور بند و با استماع آواز تفنگها از عقب
بر خاست و مردم همراهی او از فاصله یک کروه باین زودی رسیدند و آن جماعت کثیر از برکت نام مولانا
بمجرد دیدن مدد قلیل رو بفرار نهاده شکست فاحش یافتند مصرعه نام رحمان اینچنین یاری کند حکایت پنجم
حافظ قاسم علی صاحب ساکن ردولی از اولاد امجاد امام اعظم علیه الرحمه یکی از مریدان با اختصاص که
از چند ماه بخدمت مولانا حاضر بودند در ماه شوال ۱۲۴۴ هجری روز جمعه در مسجد نشسته بودند بخاطر گذشت
که نکاح ثانی باید کرد بمجرد این خطره حضرت مولانا حافظ صاحب مذکور را طلب داشته فرمودند که در حق شما
مناسب است که نکاح دیگر بکنید حافظ صاحب موصوف گفت که وقت تهجد عرض خواهم کرد چنانچه وقت
تهجد حافظ صاحب موصوف عذر معاشی و عدم استطاعت خود بیان کردند فرمودند و ما من
دابة فی الارض الا علی الله رزقها هیچ تردد نباید کرد حافظ مذکور میگویند که جرأت نکردم و نادم گشته بعد چند سال
باز استجازت نمودم ارشاد شد که وقت همان بود گذشت حکایت ششم حافظ قاسم علی صاحب
نقل میکردند که برادرم شیخ طفیل علی از چند سال بطرفی رفته بودند خبر خیریت شان نرسیده از غیبت
اضطرابی تمام لاحق حال من بود روزی بخدمت مولانا قدس سره الاقدس عرض حال خود نمودم فرمودند
که بعد سه نماز اذان گفته باشی چون بموجب فرموده بعمل آوردم خطی متضمن خبر خیریت برادر مذکور رسید

و باعث رفع اضطراب خاطر شد بعد از آن عرض کردم که اگر بعنایت حضور بدیدار ایشان مسرور شوم
نهایت متمنیات قلبی است فرمودند که باز از آن گفته باشی عرض کردم چند بار فرمودند که هر قدر شکر بنمائید
حلاوت زیاده خواهد شد باید که همین و یکبار گفته باشی چون حسب الارشاد بعمل آوردم چندان عرصه نگذشته بود
که برادر مذکور از طرف لاهور آمده این مهجور را مسرور ساخت **حکایت هفتم** حافظ قاسم علی صاحب
نقل میکردند که برادرم مولوی قدرت علی در باب بیعت خود متردد بودند چون بخدمت مولوی مظهر علی استاد
خود حقیقت اینحال بیان نمودند مولوی مذکور گفتند که در مزار حضرت شیخ العالم حضرت مخدوم احمد عبد الحق
قدس سره رفته بنشینید آنچه از آنجا القا شود بعمل آرید چون برادر مسطور حسب گفته مولوی صاحب ممدوح بمزار
حضرت شیخ العالم قدس سره ساعتی نشستند همان زمان القا شد که مرید مولانا عبد الرحمان باید شد چون
بخدمت حضرت مولانا حاضر گشتند جناب مولانا قدس سره الاقدس تبسم فرموده بشرف بیعت مشرف ساختند
حکایت هشتم حافظ قاسم علی صاحب نقل میکردند که وقتی برادرم مولوی قدرت علی بیمار بودند و آنچنان
اشتداد مرض شد که از زندگی یاس بهم رسید و استمالت بجناب حضرت مولانا قدس سره عرضی حال خود
ارسال داشتند چون عرضی بحضور حضرت مولانا گذشت بجواب آن مرقوم قلم فیض رقم شد که زود صحت
میشود هرگاه نامه عنایت آمود ورود فرموده از همان وقت آثار صحت ظاهر شدن گرفت و بالکل امراض
فرشده روبه تنزل نهاد **حکایت نهم** حافظ قاسم علی صاحب نقل میکردند که در قصبه رودولی کلواری متصل
خانه من دوکان می فروشی داشت از آنجهت ظهور فتنه و فساد میشد و رنج تمام بخاطر داشتم بنا بر آن
روزی بجناب مولانا قدس سره الاقدس اظهار اینحال نموده عرض داشتم که بنام منشی رونق علیخان
رقعه سفارش صادر شود تا آنچنان سعی موفور بکار برند که خانه کلوار از بیخ و بنیاد برکنده شود مولانا
ارشاد فرمودند که از من نمیتوان شد که برای خانه بربادی شفقتی سعی نمایم مگر خاطر جمع دارید رفع رنج شما
خواهد شد اتفاقا چندان عرصه نگذشته بود که چه اشیاء بحضور گذشت و آنچنان تدارک بظهور رسید که
کلوار مذکور بغایت خود از آن زمین برداشته برد و آنجا چبوتری بطرز مسجد قائم کردند **حکایت دهم**
حافظ قاسم علی صاحب نقل میکردند که روزی عند التذکره حضرت مولانا قدس سره العزیز ارشاد فرمودند
که حال پیر و مرید باید است که چنانچه کشتی نشین را از رفتار کشتی آگاهی نیست همچنین مرید را از تکفل پیر خود
اطلاعی نمیباشد و پیر او را بمقصد میرساند اتفاقا در همان هفته بخواب دیدم که همراه حضرت مولانا قدس سره الاعلی

برکشتی سوار یم و کشتی در دریا روان است علی الصباح که بجناب حضرت مولانا قدس سره الاقدس مشرف
شدم بیان نمودم که اگر کسی خود را با پیر خود بر کشتی سوار بیند تعبیرش چیست فرمودند که بهتر است و یک پیچ باقی ماند
حکایت یازدهم مولوی عبد الغفور متوطن بنگاله از شاگردان مولوی محمد مبین مرحوم گاه گاه بحضور
حضرت مولانا حاضر میشدند و سبق مثنوی شریف شروع کرده بودند مولوی مبین صاحب موصوف بعبد الغفور
مذکور گفتند که از صحبت مولوی عبد الرحمان گمراه خواهی شد در آنجا نرفته باشی عبد الغفور اظهار اضطراب و حال
عقیدت خود بحضور مولانا گذارش کرد حضرت مولانا فرمودند که بحکم استاد خود عمل باید کرد آخر کار مشار الیه
درخواست بیعت از حضرت مولانا قدس سره العزیز نمود حضرت مولانا فرمودند که با مولوی انوار الحق صاحب
و دیگر بزرگان فرنگی محل بیعت نمائید عبد الغفور گفت سوای آنحضرت بر دیگری عقیدت ندارم ارشاد شد
که صاحبان فرنگی محل را توسل بحضرت سید شاه عبد الرزاق بانسوی قدس سره است بهتر آنکه در بانسه رفته
از روح پر فتوح سید صاحب استجازت و استصواب نمای هر چه ایشان رہنمای شود همانجا رجوع کن چنانچه عبد الغفور
در بانسه رفته چهل روز بر آستانه فیض کاشانه حضرت قطب زمان سید شاه عبد الرزاق قدس سره خلوت گزین
شد از حضور فیض ظهور ارشاد شد که پیش مولوی عبد الرحمان رفته بیعت کن عبد الغفور مذکور از آنجا در حین
مسجد آمده اظهار حال نمود بعد از آن روز دوم یا سوم مشرف بشرف بیعت شد چونکه حضرت مولانا را در
باطن آگاهی از آن معامله شده بود هیچ انکار نکردند حکایت دوازدهم شیخ غضنفر علی نقل میکنند
که مولوی خیرات علی الهآبادی مرید و شاگرد حضرت مولانا بودند و رسائل تصنیف حضرت مولانا سبقاً
می خواندند در زمان معتمد الدوله بهادر در همراهیان فقیر محمد خان بهادر اخوندزاده محمد انور خان رامپوری
نهایت منکر مسئله وحدت وجود بود و مولوی هادی علی شاگرد مولوی ذو الفقار علی صاحب دیوبندی قصبه بوده
با خوندزاده مذکور صحبت داشتند مولوی خیرات علی نیز پیش اخوندزاده آمد و رفت میداشتند و همدیگر
گفتگو در رد و قدح وحدت وجود میشد روزی اخوندزاده مذکور همراه بعضی سواران و کدام رفیق خود خوان
شیرینی بحضور حضرت مولانا فرستاده گفته فرستاد که مولوی خیرات علی از مولوی هادی علی ملزم و قائل
شده از مسئله وحدت وجود و هم از مریدی حضرت توبه کرده بودند و این شیرینی فرستاده اند حضرت مولانا
از اشراق باطن بر سوء ظنی اخوندزاده مطلع شده خاموش ماندند و شیرینی را میان حضار تقسیم کنانیدند
صباح که مولوی خیرات علی موصوف برای سبق رساله کاسرة الاصنام آمدند حضرت مولانا متوجه حال شان

نشدند وکلام نکردند مولوی خیرات علی بار بار حال می پرسیدند که امروز مزاج حضور چگونه است آخر الامر من
غضنفر علی میان خیرات علی را اندرون مسجد طلب داشته بر ماجرای دیروز مطلع ساختم مولوی خیرات علی
کمال خجل وشرمنده در پای مبارک افتاده بقسمهای شدید گفتند که اخوندزاده فریب کرده حال مغلوبی من
وغلبه مولوی نادی علی در مناظره وتهمت انحراف عقیدت من گفته فرستاد اگر من منحرف شده باشم
جای من دوزخ باشد والا از سمت حضرت اخوندزاده ازین شهر بدر گردد حضرت خاموش شدند بفردای
آن بر اخوندزاده عتاب معتمد الدوله بهادر شد واز شهر بدر گشت **حکایت سیزدهم** در حالت جذب شیخ
غضنفر علی میگویند که پنج روز پیش از وصال روز دوشنبه وقت چاشت حضرت مولانا در حجره بر بستر دراز بودند
و من پا کوبی میکردم دران وقت دیگری در حجره نبود چهار یا پنج کسان که من آنها را نمی شناختم بدر حجره
رسیده سلام علیک کردند حضرت بحال خود مشغول بودند جواب ندادند من وعلیکم السلام گفتم آنها بعد
یک لحظه روان شدند وهمان وقت حضرت بکمال سرعت برخاسته بر بستر نشستند وریش مبارک خود را بدست گرفته
مکرر بسه کرر فرمودند که منم که روی وپشت او برابر باشد وحالت جذب طاری شد من حضرت را درکنار گرفتم فرمودند
بگذار تو کیستی عرض کردم که من غضنفرام فرمودند غضنفر کیست عرض کردم که غضنفر عبد رحمان فرمودند
کدام عبد رحمان ازین حالت من ترسیده گریان شدم وبدل گفتم که حضرت در دنیا مرا فراموش کردند بعده از انحطاط
هر دو دست من گرفته تسلی کردند که تو از آن منی از آن من بعده باز بر بستر افتاده مشغول باستغراق شدند
همان وقت مرزا کلن بیگ در حجره آمدند من آن ماجرا ذکر کردم مرزای موصوف گفتند که مبارک باد شما
که اینحالت همان بود که بر رسول الله صلی الله علیه وسلم طاری شده بود ودر انحالت حضرت عائشه صدیقه
رضی الله عنها آنحضرت را درکنار گرفتند آنحضرت فرمودند بگذار کیستی عرض کردند که عائشه فرمودند کدام
عائشه عرض کردند بنت ابی بکر فرمودند کدام ابی بکر عرض کردند که عاشق محمد فرمودند کدام محمد الخ
حکایت چهاردهم در تصرف مولانا وثنا ومدح و ذم زبانی پنو خان صاحب و شاه غلام ذکریا صاحب
صفی پوری از اولاد شیخ حضرت شاه صفی خلیفه مخدوم شیخ سعد قدس سره الفقیر ومولوی قدرت الله
صاحب گوپاموی که هر دو مخلص ومعتقد خاص حضرت مولانا بودند روزی پنو خان آمده عرض کردند که حضرت
مدعا خواست اهل غرض رقعه با بنام کسی ناکس میدهند بعض مردم از بدگمانی گهگاهی میشوند وسینه وقصه
بمراد نمیرسد چنانچه دیروز یک سید پیش غلام علی خان داروغه باورچیخانه رقعه حضرت برده او ناپی ومرید سید احمد

صاحب است رقعه را دیده گفت که شاید این سادات چهارم مولانا سید هند بر این سخن فیما بین ما و او بسیار
مکابره شد تا آنکه نوبت مجادله رسید و سید را یک حبه و سیتاب نگرید این کلام شنیده فرمودند که هر چه کسے
در حق من گوید شما را بیان تکرار و نزاع نمی باید کرد و نه از مدح کسی خوشنود میشوم و نه از ذم احدی ناخوش میشوم
و این حکایت بداروغه مذکور نیز رسید بعد دو سه روز یک سید دیگر رقعه حضرت پیش غلام علی خان مزبور برده
فوراً نسبت پیچ و پیچ داده گفت که اگر مولانا را ذره نفسانیت می بود گاهی نام من نمیگرفتند حکایت پانزدهم
در فریادرسی و همت باطنی و رهائی احمد خان میواتی که مرید بود شیخ غضنفر علی حکایت میکنند که احمد خان میواتی
برادر وهبی خان ساکن لکهنو که ترک دنیا نموده بحضور حضرت شب و روز حاضر باش بود او برای آوردن زوجه
بجانب خود وطن خویش رفته بود در انجا فیما بین او و خسر او قضیه و فساد شده و نوبت زد و کوب رسید خسر او در کوتوالی
مستغاثی شده احمد خان را مقید کنانید و بر دست خود چیزے زخم زده خون چکان بحضور حضرت مولانا
برای فریاد آمد اهل مسجد که با احمد خان چشمک داشتند حال دریافته گفتند که احمد خان حضرت مولانا را همیشه
تنگ میکرد خوب شد که بسزا رسید و حضرت مولانا مرا فرمودند که پیش کوتوال رفته بگو که احمد خان را فوراً بگذارد
عرض کردم که بر گفته من نخواهد گذاشت باز فرمودند که اگر اشتباه است عرض احمد خان می آید ساعتی نگذشته بود
که احمد خان را کوتوال رخصت کرد و بحضور حاضر گردید فقط حکایت شانزدهم کرامت حضرت مولانا
در اشراف خطره زبانی نجو خانصاحب مریدان ساکنه مسجد خفیه باهم گفتند که بیشتر فتوح از نقد و جنس که می آمد حضرت مولانا
حق ما مردم دانسته بما تقسیم می کنانیدند از وقتیکه سادات پنجاب آمده اند هر چه می آید بالکل باوشان میدهند
و خیال حق ما مردم نمیفرمایند روزی حضرت بعد نماز صبح همه ساکنه مسجد را یاد فرموده رو بروی خود نشانیده
اول حکایت کردند که در خانقاه حضرت مولانای جلال الدین رومی علی نبینا و علیه السلام پانصد کسان
از طلبا و فقرا متوکلین بطور اصحاب صفه میماندند از انجمله بعضی مردم را خطره گذشت که مولانا در محل حفظ
مذمت دنیا و اهل دنیا بدرجه کمال میفرمایند و هرگاه وزرا و امرا می آیند اخلاق و هم التفات بحال شان
میکنند و هر چه نذر و فتوح می آید قبول میفرمایند پس این فعل مخالف قول است حضرت مولوی معنوی برین
خطره مشرف گردیده فرمودند این عالم اسباب است اگر من نذور و فتوح نگیرم سامان خوراک و پوشاک
و ضروریات شما پانصد مردم چگونه شود بعد ذکر این حکایت ارشاد شد که جواب حق تلفی شما مردم بجا
گفتن میتوانم و جواب ناخوشی سادات نزد رسول الله علیه الصلوة والسلام گفتن نمے توانم

حکایت هفتدهم مرید معتقد باخلاص ولی شیخ انور علی بجنوری روایت می کند چون در زمان قرب
انتقال حضرت مولانا که حالت استغراق داشتند اتفاق بیعت مرا شده بود و بعضی صاحبان می گفتند که
بیعت در همچو حالت معتبر نیست در دل من ترددی پیدا میشد شبی بخواب دیدم که عمارتیست نهایت مصفا
و پاکیزه و دران چهارپائی مرتاض مرتب است حضرت مولانا در انجا تشریف میدارند آنوقت بنده را طلب فرموده
طوریکه دستور بیعت شریف بود مکرر سرفراز نموده معنی کلمه طیبه لا اله الا الله از من پرسیدند بنده حسب فهمید
ناقص خود عرض نمودم ارشاد شد که این معنی توحید نمیرود آخرش آنحضرت به تعلیم و ارشاد معنی نفی غیریت
بنده را سرفراز فرموده لفظ شاد باش بحق بنده فرمودند از افضال و عنایت ربانی با وجود کم علمی از آنوقت
مرا در عقیده توحید شکی و شبهی باقی نمانده حکایت هیجدهم زبانی شیخ انور علی مذبور از حافظ علیم الله
نگرامی که عالم و فاضل و مرید خاص حضرت مولانا بودند منقول است که درینگا که حضرت مولانا قدس سره العزیز
بدرگاه حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره العزیز تشریف میداشتند من و قاضی عبد الکریم صاحب بلکه
بخدمت حضرت مولانا اکثر حاضر میشدیم روزی از قاضی صاحب گفتم که دل من برای مرید شدن میخواهد
اوشان از من گفتند که درین زمانه دو شخص در علم و زهد و تقوی شهره آفاق اند یکی مولانا عبد الرحمن
دوم مولانا عبد العزیز دهلوی لیکن در علم معرفت الهی مولانای شاه عبد الرحمان را اوشان فوقیت
دارند چنانچه شبی خوابی دیدم که شخصی مرا همراه خود گرفته در فرنگی محل بمکان لطیف و پاکیزه برده و در مکان
مذکور زینگی اندرون پرده رونق بخش اند آنکس عرض نمود که علیم الله موجود است از اندرون پرده
حکم قضا شیم شرف نفاذ یافت که این را نزد عبد الرحمان ببرد و نزد شیخ عبد القادر نخواهد برد فقط چنانچه
من همان روز بخدمت حضرت مولانا حاضر گشته خواستم که اظهار خواب ساخته مشرف به بیعت گردم
حضرت مولانا فرمودند که احتیاج اظهار ساختن خواب نیست هرگاه وقت بیعت تو خواهد رسید ترا
اطلاع خواهم ساخت چنانچه بعد عرصه سه چهار ماه روزی بگوشه صحن مسجد مخدوم شاه مینا قدس سره العزیز
مرا علحده طلبیده فرمودند که امروز وقت بیعت تو است من عرض کردم که شیرینی بیارم فرمودند که
هیچ احتیاج شیرینی نیست چنانچه همونوقت بدون شیرینی مرا مشرف به بیعت خود فرمودند حکایت نوزدهم
زبانی میان محمد غوث صاحب که مرید خاص و معتقد قدیم حضرت مولانا اند منقول است که روزی حکایت
فرمودن آنحضرت بروز چارم بوقت شب من تنها بر مزار شریف قیام نموده به قصیده برده خوانده

سر بخواب بردم خوابی دیدم که حضرت مولانا از من میفرمایند که مریدان را روبرو مرشدان بجز خاموشی
هیچ خواندن نشاید یعنی بخیالم هیچ نیامد شبی دیگر هم بیتوار اراده خواندن قصیده شریف و دیگر وظائف خود
بر مزار شریف کردم آن شب چنان خواب بر من غالب گردید که تمامی وظیفه من قضا گردید آنوقت بر
ارشاد آنحضرت آگاه شدم **حکایت بست و ششم** زبانی میان محمد غوث صاحب منقولست که بعد رحلت
فرمودن آنحضرت بعرصه ده پانزده روز خوابی دیدم که حضرت مولانا از مزار شریف خود برآمده در صحن مسجد
استراحت میفرمایند و من بخدمت پای چپی حاضرم چنانچه ساق مبارک اندکی ضرب رسیده دیده عرض نمودم
که این ضرب بر ساق مبارک از کجا رسید فرمودند که بوقت برآمدن از مزار من عرض کردم که
آنحضرت در اینجا که مکانهای بسیار موجود اند چرا تشریف نمی آرند فرمودند که هر کس با شریعت مغرور است
حکایت بست و هفتم در استخلاص رستم علی چیله شاه سلطان صاحب مسمی رستم علی چیله شاه سلطان
در باغ شان که بیرون شهر لکهنو متعلقه موضع چتوره واقع است می ماند وقت شب مردم سیتل پور
موضع مذکور او را گرفتار کرده در چوکی و پهره مقید داشتند خواجه محمد شریف صاحبزاده شاه سلطان معروف
سید صاحب که معتقد حضرت مولانا بدل و جان بودند بر مزار شریف آنحضرت آمده گریه و زاری کرده
استمداد خواستند همان روز حضرت مولانا همت کردند که چیله مذکور نجات آمد از وی پرسیدیم که چگونه رهائی
یافتی او بیان کرد که بعد نیم شب حضرت مولانا شاه عبد الرحمن قدس سره العزیز دران مکان تشریف آوردند
اکثر مردم خفته بودند و دو سپاهی بر پهره من نشسته بودند از تصرف حضرت آنوقت بر آنها نیز غنودگی
طاری گردید حضرت دست من گرفته فرمودند که همراه من بیا همراه شدم هر گاه اندر شهر آمدند تا دم
همراه من کردند که این راه مسجد شاه سلطان صاحب برسان و خود غائب شدند **حکایت بست و هشتم**
روزی محمد حسین خانصاحب که مرید خاص حضرت مولانا بودند بیان میکردند که ابتدای حضوری من
بخدمت حضرت پیر و مرشد برحق فقط از تائیدات رحمانی گردید که ناگاه ولوله شوق قدمبوس
آنحضرت بدل پیدا شده مستفید خدمت شدم و فراوان سعادت دارین حاصل نمودم و مسمی
مرتضی خان برادر حقیقی کوچک من که معتقد و شاگرد حافظ وارث علی صاحب بوده از عقیده
توحید مثل حافظ مذکور او را هم نفرت کلی بوده آخر گشتن همراه بخدمت آنحضرت نهایت ناگوار خاطر داشته
هر روزه بکلمات لاطائل پیش می آمد روزی عجیب و غریب ماجرا رو داد که دران اثنا حافظ مذکور

از والد خود رنجیده شده از اینجا بسمتی رفته بود برادرم که محبت و عقیدت از حافظ مذکور میداشت از باعث
رسوخیت خود حایل کمر بسته بسمت کاشغر پور برای تلاش او راهی شد بعد عرصه دو سه روز مراجعت کرده
بخانه خود آمده از من گفت که طرفه واقعه بر من رو داده وقتیکه از شهر بیرون شدم آنحضرت یعنی پیر و مرشد
از حق همراه من بوده بانواع عنایات سرفراز فرمودند و در عرصه سه روز آنحضرت یکساعت و یک لحظه
از من مفارقت نفرمودند حالا آنجناب مرا همین وقت بخدمت حضرت مولانا صاحب تعینیه چونکه او را ولوله
شوق قدمبوسی بدرجه کمال بود مرا یکساعت فرصت نداده همونوقت بخدمت حضرت آورده بعد
قدمبوسی ... عرض نمودن حال برادر خود از زبانش نمودم فرمودند که گذارش نمودن حالش را چه احتیاج
چنانچه او را همونوقت بشرف بیعت خود مشرف فرمودند و خلافت و ستودا او را اجازت خواندن تسبیحات
هفت روزه که بلا واسطه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بآنحضرت رسیده اند دادند و بانواع
فیوضات توحید وغیره سرفراز فرمودند **حکایت بست و سیوم** زبانی ... صاحب روزی حضرت مولانا
ارشاد میفرمودند که مردی پیر سال مسمی ... بر دروازه حرم شریف مدام نشسته تاس ... می
فروخت ... پرسیدم از چند مدت درینجا هستی گفت هفتاد سال گذشته که همین جا می نشینم و
تاس میفروشم گفتم که مردم آیند و روند از ینجا فیض میبرند تو که از هفتاد سال مقیم این درگاه هستی کرامت
حاصل کرده باشی چیزی نام خدا اما ... گفتا که درین مدت صورت مردم هزاران هزار برای طواف کعبه
آمدند و رفتند الا یک انسان صورت بنظرم آمده او را هم هنوز زنار شکسته انشاء الله تعالی عنقریب خواهد شکست
گمان کردم اشاره بمن میکند **حکایت بست و چهارم** اجازت قصیده برده از شاه محمد نظیر ... عند الله
... مستجاب بودند حضرت مولانا قدس سره العزیز میفرمودند که بسبب عمل قصیده شریفه صاحب
قدرت و برکت بودند و حضوری رسول صلی الله علیه وسلم داشتند چنانچه یکبار بدریا غسل میکردند
و کوه مد نظر بود کوه مذکور یکبارگی طلا شد مردم حضار دیدند ایشان التفات بران نکردند بار دیگر نظر کردند
بحال خود گردید و نیز میفرمودند که در حالت قصیده خوانی ماری در پایجامه شان در آمد و ایشان بهمان
حضور قلبی که میخواندند قصیده شریف را تمام کرده در روشنی چراغ دیدند ماری مرده از پایجامه بدر افتاد و
... گشته چنان بودند که من بنا بر استجازت قصیده شریفه بخدمت شان رفتم پیش از در رسیدنم
... آنحضرت صلی الله علیه وسلم دوش شب صورت شما نمائیده ارشاد کرده بودند که فردا شخصی خواهد آمد

ورا اذن قصیده باید داد بعده اجازت دادند یک روپیه نذر گذرانیدم قبول کردند و پرسیدند که اراده اقامت
در بغداد وغیره ممالک حجاز در دل شماست عرض کردم بلی فرمودند که حکم حضور اینست که در هندوستان در
هر کدام جا که پسند باشد استقامت نمایند بمجرد شنیدن این معنی خیال طرف دیگر از خاطر بدر شد و عازم هندوستان
شدم **حکایت بست و پنجم** بزبانی خلیفه فتح علی شاه صاحب سجاده نشین که شبی حضرت مولانا و مرشدنا
در تاریکی مشغول بقصیده خوانی بودند ماری بر مصلای شریف رسید چنانچه دست مبارک حضرت بران افتاد
همچنین دست مبارک تکیه کردند و بدستور بیان حضوری قلبی مشغول ماندند بعد فراغت که در روشنی چشم [illegible]
دیدند آن مار بر مصلا افتاده بود **حکایت بست و ششم** باظهار حاجی محمد معظم صاحب لکنوی مرید خاص
که در عهد سلطان غازی الدین شاه اوده خواجه سرا شیعه متعصب بود با سنیان عداوت قلبی بسیار داشت
خصوصاً با این عبد ضعیف که در باورچیخانه خاص ملازم بودم عناد اینخواست که بزور ترک مذهب کناند
یا بکدام حیله ذلیل و بیعزت گرداند چنانچه چند بار بحضور سلطان زمان بدگوی کرده موثر نشد آخر الامر روزی
بر ملا از من گفت که عنقریب شما را بیعزت میکنم از زمین [illegible] نهایت اندوهگین میماندم روزی باتفاق شیخ
محمد عظیم تحویلدار که ایشان هم مرید حضرت مولانا بودند بحضور حضرت رسیدم محمد عظیم و غلام محمد طالب علم
مصاحب ملکه بحضور عرض کردند که محمد معظم سخت متردد است جناب مولانا صاحب پرسیدند خیر است من حال
تعدی خواجه سرا مذکور عرض کرده باستدعا نمودم که هر اثر که روزگار شاه منظور است مگر طلبیده از بسبب حضور
آبروی و ایمان سلامت ماند خواجه سرا در مزاج سلطان نهایت دخیل است و هر وقت در فکر آبروریزی
من میباشد بشنیدن این کلام حضرت مولانا ساعتی سر فرو کرده فرمودند که خاطر جمع دارند هر که در فکر ایذای آ
مست هانکس خراب خواهد شد فقط همینکه من و محمد عظیم از حضور رخصت شده بطرف باورچیخانه میرفتیم
خبر یافتیم که همانوقت خواجه سرا مذکور بغضب سلطانی گرفتار شده پابزنجیر مقید گردید و همه خدمات مفوضه او
بیاره غلام علیخان متعلق شد **حکایت بست و هفتم** در اشراف بخطره بزبانی شیخ نور علی صاحب
از مرزا فاضل بیگ داروغه پوشاک خاص شاهی که نهایت ذی علم و صاحب زهد و تقوی اند منقول است
که در ایام طالب علمی [illegible] اکثر برای نماز جمعه بمسجد مولانا شاه عبد الرحمان قدس سره العزیز میرفتم روزی
از روز های جمعه بدل خود اراده [illegible] کرد انشاء الله تعالی امروز بعد نماز از حضرت مولانا صاحب در معنی
کلمه طیبه لا اله الا الله بار دیگر بسیار مناظره خواهم نمود چنانچه حضرت مولانا بر اراده من آگاه شدند هرگاه

بعد فراغ نماز نیت رد و قدح در معنی کلمه طیبه بخدمت حضرت مولانا نشستم ناگاه لرزه بر اندامم افتاد و زبانم از
طاقت گویائی بیافت بدل خود نهایت نادم و شرمنده شدم از آن وقت عظمت و جلالت حضرت مولانا
قدس سره العزیز بدلم نشست حکایت بست و ششم در کشف حضرت مولانا قدس سره العزیز میر کرامت حسین
صاحب رئیس رای بریلی که مرید خاص حضرت مولانا هستند زبانی قاضی عبدالکریم صاحب نگرامی که اجازت
و خلافت از حضرت مولانا داشتند نقل میکنند که روزی قاضی صاحب موصوف از بریلی در لکهنو آمده بخدمت
جناب مولانا حاضر بودند در آن وقت شخصی از ساکنه لکهنو بحضور حاضر آمده عرض کرد که من سوالی دارم و اینهم
میدانم که جناب صادق القول اند معهذا میخواهم که حضرت جواب آن بفرمایند و از کسر نفسی انکار حق
نکنند جناب مولانا فرمودند که آنچه پرسیدنی است بپرس او پرسید که حضرت کشف میدارند یا نه حضرت
اقرار یا انکار گشتن هیچ نکردند اندک تامل کرده فرمودند که تو پریروز نیز اراده آمدن اینجا داشتی ملک تا
فلان مقام آمده پس پا شدی و دیروز نیز تهیه اینجا داشتی شخصی ترا بجای دیگر کار برد و امروز در اینجا آمده
امتحاناً سوال کنی چون سائل مذکور تصدیق کرد که حق همین است که بحضور مکشوف شد فرمودند یک سخن برای
بهتری خود و دیگر بشنید که باز دیگر امتحان کدام فقیر نخواهی کرد و الا خطا خواهی یافت حکایت بست و هفتم
زبانی میر موصوف قاضی صاحب ممدوح نقل میکردند که بالمشافه من یک عالم شیخ نامش یاد نمانده
سیاح بود شاید از طرف مشرق آمده بود کتب بسیار همراه داشت مقدمه وحدت وجود چند روز
بحضور حضرت مولانا بحث و تکرار داشت آخر از قوت جاذبه حضرت مولانا قدس سره العزیز ملزم شد معتقد
گردید و گفت که از خروار کتب تا این چند سال تسلی من نمی شد آنچه از صحبت حضرت در زمان قلیل تسلی
من شد الحمد لله علی احسانه خوب یاد نیست که مشرف به بیعت از حضرت مولانا قدس سره العزیز شد یا نه
حکایت بست و هشتم زبانی خلیفه فتح علی شاه صاحب جا نشین حضرت مولانا قدس سره العزیز نقلست
سید عبدالله [illegible] ساکن گنج پور بعد وفات [illegible] سال [illegible] و شهرت در خانقاه حضرت مولانا
می آمدند و از حضرت مولانا [illegible] اولاد نمی شد روزی سید صاحب موصوف بهر ارادت الحاح در آرزوی
اولاد کرده سر خود را بپای مبارک آنحضرت نهادند حضرت مولانا بخنده در آمده [illegible]
از آن مهر و کرم بر پشت سید موصوف زده فرمودند که برو انشاء الله تعالی تو صاحب اولاد خواهی شد چنانچه
بعد چند سال معلوم شد که از سید موصوف دو فرزند و یک دختر بوجود آمد حکایت سی و یکم زبانی خلیفه

فتح علی شاه صاحب ممدوح حسب ارشاد مولانا منقولست که وقت استقامت در مسجد کلان بلده حیدرآباد
قریب نیم شب عجیب و غریب ماجرا رو داد که بزرگی از بالای مسجد مذکور بزیر آمد و بحوضی که در صحن مسجد واقع است
غسل نمود و باز بر بالای مسجد پران میشود و دفعات این حرکت ازان بزرگوار دیدیم و مولوی رحمت بخش که در آنجا
نزد هم موجود بودند گفتم که تو این بزرگ را شناختی او گفت من نشناختم گفتم که این بزرگ ابدال است که
طاقت پرواز هم دارد و بعد آن هنگامیکه من برای زیارت کعبه شریفه رفتم و در آنجا همان شخص را دیده از مولوی
سابق الذکر گفتم که تو این بزرگ را شناختی این بزرگ همان ابدال است که ترا در مسجد حیدرآباد بوقت شب هم
معائنه کنانیده بودم او شان گفتند که درست است **حکایت سی و دوم** شاه صاحب موصوف
نقل میکنند که بعد وفات حضرت مولانا قدس سره روزی بر طبیعتم نهایت تردد پیش آمده بود بجناب
حضرت مولانا و مرشدنا بطور عرض کردم که تا رفع تردد آب و طعام نخواهم خورد روز سوم گذشته بود
و من در روضه بودم که در حالت مراقبه دیدم حضرت مولانا میفرمایند که شیرینی پیڑه بخور عرض کردم که تا
رفع ملال دل خود هیچ نخواهم خورد چنانچه همون وقت شخصی دونه پیڑه های تازه بدست خود گرفته و در دروازه
روضه شریف کشاده بدست من داد من هیچ نخوردم و بر طاق مقبره شریف نهادم بعد آن هم چیزی
غفلت بر دلم طاری شد دیدم که حضرت مولانا از من میفرمایند که اگر پیڑه های نخوری چیزی شیر بنوش
من بطور سابق گذارش نمودم که ناگاه یک زن اهیر که از همسایه باشد چیزی شیر معقول در ظرف گلی آورده
و در دروازه مقبره شریف کشاده پیشم نهاد و شیر را نیز بر طاق نهادم و باین عنایت بغایت سجده شکر رحمانی
بجا آوردم و شیر و پیڑه های عطیه حضرت مولانا و مرشدنا خوردم بمجرد خوردن آنچه تردد است بر دلم بود
بالکل مندفع گردید **حکایت سی و سوم در تعلیم بعالم رویا و مطابق آن در ظاهر و حلیه**
سید شین علی ساکن شیخ پور علاقه فتح پور هسوه نقل میکنند که در آخر زمانه سلطنت غازی الدین حیدر
شاه اوده در لکهنو آمده مشرف ببیعت حضرت مولانا قدس سره العزیز مشرف شدم و شجره چشتیه صابریه
بدستخط حضرت یافتم لیکن چیزی دیگر تعلیم و تلقین نفرموده بودند بوطن خود رفتم در موضع مسکن من
اتفاقاً خیراتی خان مرید شاه مراد الله صاحب نقشبندی سهرائچی مهمان وارد شدند وقت شب او شان
مرا دوستانه تعلیم نمودند که در مراقبه نشسته بر دل نقش الله برنگ طلائی تصور نموده بذکر خفی الله الله
میکرده باشند و خیال نمایند که در میان قلب یک شمع روشن است که شعاع آن تا بدماغ میرسد

مطابق گفته خان مذکور شغل مذکور شروع کردم بعد یک ماه ماده جنون در من پیدا شد و خیالات فاسده
و رغبت بطرف فسق و فجور پیدا گشت گاهی اراده زناکاری و گاه شراب خواری و گاهی غارتگری وغیره
خطرات فاسده بخاطر میگذشت و در نماز وغیره رغبت نمی شد لیکن نماز تهجد و درود وظائف هم میکردم روزی
وقت شب بجلسه نماز نشسته درود میخواندم و رجوع بحضرت مولانا نموده بدل خود گفتم که پیش از بیعت در
طبع من هیچ خیالات نبود حالا نوبت جنون رسیده مولانا خبرگیری نمیفرمایند همان وقت غنودگی آمد بخواب
دیدم که حضرت در مسجد خود نشسته وضو میکنند و میان فتح علی شاه صاحب وضو میکنانند من سلام کردم
حضرت پرسیدند که خیر است پریشان خاطر چرا هستی عرض حال کردم فرمودند که بعد هر نماز یک تسبیح فلک
فی الافلاک میخوانده باشی چشم بیدار شد همانوقت این لفظ نوشته داشتم بعد نماز صبح شروع کردم
بمجرد خواندن آن خطرات فاسده رفع شدن گرفت بعد چندروز افاقت کلی یافته در لکهنو آمده قدمبوسی
حضرت حاصل کردم بعد نماز عصر بحضور عرض کردم که من مشرف بیعت شده بودم مگر چیزی شغل اشغال
ارشاد نشده بود امیدوار تلقین هستم حضرت در حجره تشریف برده مرا در تنهائی یاد فرمودند و دروازه حجره را
بند کنانیده پرسیدند که گاهی شما را چیزی برای خواندن گفته بودم عرض کردم که گاهی نه به تکرار پرسیدند و
فرمودند در خواب یا بیداری چیزی گفته بودم عرض کردم که در خواب که بحالت جنون بودم ارشاد شده بود
که لفظ فلک فی الافلاک میخوانده باشی تبسم شده پرسیدند که از آن چیزی فائده بر داشتی یا نه عرض کردم
که من مجنون شده بودم بدولت آن لفظ بحضور رسیده ام حضرت فرمودند که مرشد طبیب حاذق میشود
موافق مزاج مریض تشخیص علاج میکند شغل قلبی که از آن جذبه پیدا میشود ابتدا مناسب حال شما نبود
بعده ترتیب اشغال ذکر نفی و اثبات تعلیم فرمودند حکایت سی و چهارم زبانی میان کریم بخش
صفی پوری شیخ موصوف ناقل اند که چودهری عنایت احمد رودولوی که معتقد و متوسل حضرت مولانا
بودند در عهد نواب سعادت علی خان بهادر مقید شدند بحضرت مولانا متوجه استخلاص او بودند چنانچه
روزی من کریم بخش را پیش محمد علی شاه صفی پوری که در لکهنو وارد بودند فرستاده پیغام گفتند
که آنصاحب بحضور پیران خود رجوع نموده استخلاص عنایت احمد موصوف نمایند چنانچه من پیغام
رسانیدم روز دیگر میان غلام ذکریا صاحب پیرزاده صفی پوری را فرمودند که از طرف من بخدمت
شاه کفایت الله صاحب رفته بگویند که بحال عنایت احمد رحم فرمایند چنانچه میان غلام ذکریا رفتند

شاه کفایت الله صاحب از دو روید پیش از کار ایشان پیام رسانند از خود گفتند که میان ذکریا آیند
یا میان یحیی آیند من عنایت احمد را نخواهم گذاشت چونکه یحیی نام والد غلام ذکریا بود او شان را این سخن
ناگوار آمد پرسیدند که شاه صاحب چه فرمودند شاه صاحب گفتند که یحیی نام پدرم نیز هست هرچه گفتم به پدر خود گفتم
بعده گفتند که مولوی عبدالرحمان صاحب همین جواب بگویند غلام ذکریا بحضور حضرت مولانا آمده آنچه ماجرا
گذشته بود بیان کردند حضرت فرمودند که شما بار دیگر رفته از طرف من بگویند که تقصیرش معاف فرمایند
و از قید بگذارند غلام ذکریا عذر کردند که میترسم که از زبان مجذوب حرفی بد در حق من برآید فرمودند که تو
فرستادهٔ من میروی ترا چه خطر است حسب الارشاد ما که در رفتم شاه ممدوح باز بصورت ایشان دیده پیش از
بیان پیام گفتند که تا زندگی خود نخواهم گذاشت غلام ذکریا آمده بیان کردند حضرت مولانا شنیده اندک
تامل کردند بعده سر از جیب بر داشته گفتند که اگر در زندگی نخواهد گذاشت بعد مرگ خود خواهد گذاشت در
همان هفته شاه کفایت الله قدس سره راهی ملک بقا شدند و جانه و ز عنایت احمد مخلصی یافت حکایت
سی و پنجم شیخ کریم بخش مذکور روایت میکنند که مولوی نصرت الله متخلص بذاتی در مذهب تشیع
غالی بود اکثر به خدمت مولانا آمد و رفت میداشت بعد چندگاه معتقد شده مرید گردید و تعصب مذهبی گذاشت
تا اینکه شعری تصنیف کرده بحضور مولانا گذرانید و آن اینست ذاتیا چون تمام معبود را درشان عبد
من که رحمان را بشکل عبد رحمان یافتم * حضرت پسند نموده تاج خود در صلهٔ شعر مولوی نصرت الله
ذاتی عنایت فرمودند سعادت فراوان نصیب او شد و خوش اعتقاد گردید حکایت سی و ششم
زبانی خلیفه فتح علی شاه صاحب و هم زبانی بنو خان صاحب در زمان وزارت نواب معتمد الدوله بهادر
دل سهمن داروغه عمارت سرکار نواب ممدوح غلام حسین تاجر لشه تارا ناگاه طلب داشته مقید ساخت
و پایش در کاٹھ انداخت چونکه غلام حسین مرید و معتقد با اخلاص بود قاسم علی برادرش قریب یک پاس
شب گذشته بحضور حضرت مولانا قدس سره العزیز حاضر آمده فریاد و فغان کرد حضرت فرمودند که مضطر
نباید کرد الله تعالی فضل خواهد کرد قاسم علی که مرید فداییان بود عرض و معروض گستاخ است گذارش کرد
که فضل خدا همین است که حضور حکم ناطق مخلصی او فرمایند والا غلام حسین تا فردا زنده نخواهد ماند
که دل سهمن طمع گرفتن پانزده هزار روپیه از و میدارد و برای تهدید بیحرمتی خواهد کرد و غلام حسین
بدست خود کارد گرفته نشسته است و عزم بالجزم کرده که یکحرف بیحرمتی خود اگر خواهم شنید در شکم خود زده

جریده دران مجمع رفتم دیدم که آنجا مردم مسلح بسیار فراهم نشسته‌اند وعند المکالمت مخالفان من در کشتی
شروع کردند بر فساد نیت شان متنبه شده اضطراری بخاطر من پیدا شد بدل گفتم که آخر هلاک خواهی شد
اگر موت با وضو باشد بهتر است گفتم که یاران وقت نماز عصر می رود اگر اجازت باشد من ادا کرده بیایم
آنها گفتند نماز را کدام مانع است برخاسته وضو کردم و در گوشه مکان رفته نماز عصر ادا ساختم و بعده در سجده
رفته بروح حضرت مولانا رجوع نموده گفتم که اینوقت نوبت بر جان و آبروی من است بجز آنحضرت یاری
ومددگاری نیست همانوقت صورت مثالی حضرت مولانا بر آمده گفت که هیچ اندیشه مکن ترا بحفظ و امان خدا
سپردم ازین مجمع بخیر و بروی بمجرد این مشاهده دل قوی گردید بعد فراغ نماز از مخالفین گفتم که امروز رخصت میشوم
بروز دیگر فهمیده خواهد شد از همت مولانا هیچکس هم نزد صحیح و سالم بخانه رسیدم حکایت سی و نهم
حاجی محمد معظم صاحب ناقل اند که روزی برای قدمبوس حضرت مولانا قدس سره العزیز از خانه خود می آمدم
در اثنای راه دو خطره بخاطر گذشت یکی آنکه من اکثر بوقت تناول طعام حاضر شدم مولانا چیزی عنایت
نکرده اند دوم آنکه مولوی رحمت بخش رفیق سفر و حضر حضرت مولانا مرد فاضل است مولانا اوشان را
همراه خود طعام نمیخورانند سوختیش چیست هرگاه در مسجد رسیدم دیدم که حضرت مولانا در گوشه جنوبی مسجد
نشسته تنها طعام میخورند سلام کردم فرمودند محمد معظم پیش بیا نزدیک خود نشانیده چند جلیبی داده فرمودند
که بخور ادب بجا آورده خوردم و بدل خود گفتم که جواب یک خطره حاصل شد بعده فرمودند که یک حکایت
نقل میکنم بشنو چنانچه نقل کردند که پیش یک صوفی صوفی دیگر مهمان آمد وقت شب صوفی میزبان
ماحضر خود پیش مهمان داشت که بخورید مهمان دریافت که همین طعام بخانه صوفی بود که پیش من گذاشته
مبالغه نمود که شما هم بخورید و در نیت میزبان بود که من نخورم تا مهمان سیر شود و آخر از مبالغه باهم نشسته
خوردن طعام شروع کردند و چراغ که در آنجا بود خاموش کردند صاحب خانه دست کشید تا که مهمان بخورد
و مهمان نیز دست کشید تا میزبان بخورد طعام همچنان نهاده ماند و هر دو صوفی گرسنه ماندند فقط ارشاد
کردند اگر اینچنین نیت هر دو یکسان باشد آنها را باهم طعام خوردن درست است والا بر صوفیان که
نه اینچنین نیت داشته باشند حرام است فقط ازین حکایت خطره ثانی رفع گردید حکایت چهلم زبانی
سپوتان غوثی نامی همیار جانب جنوب از مسجد سکونت داشت چنانکه راه بعرض دو سه گز در میان هر دو
و دیوار جنوبی مسجد در میان است و بطرف مکان او دروازه جنوبی مسجد کشاده سپاه غوثی مذکور در میان

دروازه می خفت و از بیم شب بیدار می ماند چهتو خان روایت میکنند که شبی من در دروازه جنوبی نشسته بودم
شخصی از غوثی مذبور گفت که چرا در ڈیوڑهی افتاده میمانی اندرون خانه چرا نمی خسپی او بجواب گفت که درینجا
فائده اینست که بالای آن مکان در مسجد مولوی عبدالرحمان صاحب میباشند که غوث و قطب وقت اند از نصف شب
بر خاسته مشغول ذکر و شغل میباشند و آخر شب اذان میگویند آواز ذکر و اذان می شنوم محبت اوشان
در دلم می افزاید مثلیکه هر و گنهگارم شاید همینقدر سبب نجات من باشد فقط حکایت علی اصغر غوثی که مرید حضرت
مولانا است میگوید که پدرم با مولانا کمال اعتقاد و محبت داشت از قدرت خدا همراهی مولانا در انعام
نیز کرد یعنی بتاریخ ششم ذیقعده روز جمعه بعد دوپهر برگ مفاجات فوت کرد و وصیت کرد که جنازه من
طیار کرده جلد بحضور مولانا به برید چنانچه در طرفة العین جنازه او طیار شد تا آنجا که آنروز نماز جمعه بود کل
حضرت مولانا بجمع خلائق درین محله بود و گرد و پیش مسجد بزار با مردم منتظر نماز جنازه حضرت بودند ناگاه
جنازه پدرم برداشتند هر و هم گمان بردند که جنازه مولانا میرود از هر چهار طرف دویده مشایعت جنازه کردند
و درین مسجد شریک نماز او شدند درآن وقت حضرت مولانا را غسل میدادند بعد عصر که حضرت مولانا مرقد را
منور کردند همان وقت غوثی نیز دفن شد و هر خاص و عام را بر مغفرت و نجات غوثی مذکور اذعان کلی
گردید غرض اینکه محبت بزرگان اینچنین کارها میکند حکایت چهل و یکم در بشارت جنت پیربخش نامی
سقه و در اندرون خانقاه حضرت سکونت داشت ظاهراً شراب خوار و قمار باز و متصف بعیوب شرعی بود
روزی حضرت مولانا بطریق بیت الخلا میرفتند بر زینه مسجد پیربخش آمده بر قدم افتاده گفت من گنهگارم
نمیدانم که سر انجام من چه خواهد بود حضرت پرسیدند کیست گفت بهشتی ارشاد شد تو بهشتی دیگر چه میخواهی
این سخن از زبان حضرت شنیده سقه مذکور برا یقین کلی گردید که نجات من شد دعای و ثنای بسیار گفت
و سر بر دست مقطوع گردید بعد چند ماه سقه مذکور تائب شده بخوشحالی تمام فوت کرد جنازه او بر دروازه مسجد آوردند با وجود آنکه
ترشیح بود حضرت بنفس نفیس خود بیرون مسجد رفته نماز جنازه او خوانده فرمودند که بهشتی است حکایت
چهل و دوم از میرزا صادق بیگ صاحب مرید حضرت مولانا قدس سره العزیز منقول است که روزی
میر رمضان علی صاحب که از مریدان حضرت مولانا بودند از حضرت مولانا مستفسر شدند که جناب علی
شاه صاحب مجذوب اند یا نری سودائی حضرت مولانا قدس سره ارشاد فرمودند که شاه صاحب صاحب عروج
سلطان الحیا مجذوب اند از حال گشتن اوشان بخوبی آگاه هستم و بیان کردند که هنگام اقامتم درینجا

حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره شخصی هر روزه بوقت دوپهر روز بر آمده آب نوشیده منفعت روزی آنکس را
در آنجا آب بهم نرسید تشنه بخواب رفت حضرت نجابت علی شاه از کشف باطن خود دریافته یک آبخوره
آب بدست یک طفل داده بقید نام گفتند که فلان را بده چنانچه طفل مذکور او را بیدار کرده آب نوشانید شخص
آب خورده باز بخواب رفت چنانچه همون روز من صادق بیگ معه میر رمضان علی و میان غلام ذکریا
صاحب برای زیارت بدرگاه حضرت مخدوم صاحب رفته وقت مراجعت پیش شاه صاحب موصوف
رفتیم بمجرد دیدن آن بجانب میر رمضان علی مخاطب گشته فرمودند که روبروی مرشد خود مرا بطی سودائی میگفتی
از آنوقت بر ما پایان کشف اوشان ظاهر گشت بود فرموده حضرت مولانا بیقین پیوست مثل مشهور است
که ولی را ولی می شناسد حکایت چهل و سوم زبانی میان محمد غوث صاحب مرید خاص مولانا
قدس سره منقولست که در ابتدای تشریف آوری حضرت مولانا قدس سره در مسجد بڈائن لکهو نامی مردیهه
مرید حضرت مولانا بدون اطلاع آنحضرت بجناب حضرت نجابت علی شاه رفته چیزی گستاخی نموده از تاثیر
شاه صاحب ممدوح در بدنش نهایت سوزشی پیدا شد نامبرده از آنجا فرار شده نزد حضرت مولانا حاضر گشته
اظهار حال نمود فرمودند که چرا بجناب شاه صاحب گستاخی و بی ادبی نمودی چونکه همون وقت حضرت مولانا غسل
نموده بودند و در سقاوه اندکی آب باقی بود فرمودند که ازین آب او را غسل کنانیده و بمجرد غسل
آن آتش فرو شد بعد ازان فرمودند که آینده گاهی در خدمت بزرگان گستاخی نخواهی نمود حکایت
چهل و چهارم زبانی فتح علی شاه صاحب جانشین حضرت مولانا قدس سره العزیز منقولست که روزی
در ایام برشگال در کوٹهری که سابق قریب حجره مبارک واقع بود حضرت مولانا طعام میخورانیدند و قریب بود
که سقف و دیوار آن منهدم گردد و خدمات حاضرین از بیرون کوٹهری بالحاح تمام عرض میکردند که آنحضرت
زود از کوٹهری بیرون شوند و آنحضرت بخوشحالی و دلجمعی تمام نشسته ماندند و فرمودند که تا بودن من نخواهد افتاد
وقتیکه از طعام وغیره بخوبی فراغت کرده بیرون کوٹهری تشریف آوردند فوراً کوٹهری مذکور منهدم گردید فقط
حکایت چهل و پنجم زبانی پنچو خان صاحب حضرت مولانا قدس سره العزیز میفرمودند که شخصی هر شب
دزدی میکرد بدرگاه خدا تعالی او را هدایت فرمود پیش فلان بزرگ حاضر آمده توبه کرده مرید شد و بخدمت
وضو کنانیدن مرشد سرفرازی یافت شبی وقت نیم شب در خانه همسایه یک زن آه و ناله ساخت
مرید مذکور بر دروازه آن زن رفته پرسید که حال چیست دو عورت یکی پیر و دیگر جوان در انخانه بودند آن

پیر سال گفت که پسرم زوجه خود را همین گذاشته بسفر رفته است و زوجه او اینوقت درد زه میدارد و مارا غوغ
چراغ هم میسر نیست که در روشنی بزاید دیگر خورد و نوش چه رسد پدر آن شخص سحر آمد و با خود گفت که صد با در درد
برای نفس خود کرده یکبار دیگر هم باید کرد چوب دست خود که پیکان مرشد نهاده بود برداشت و بالای سقف
یکخانه رفته اندرون خانه خرید بقدر ضروریات یکماهه روغن و جنس وغیره دزدی کرده یا نها رسانید که
کارروائی خود سازید بعد ازان بکار مفوضه خود حاضر شد وقت وضو مرشد پرسید که کجا رفته بودی او حقیقت حال
بعرض رسانید فرمودند که خدا ازین دزدی تو راضی شد و من نیز راضی شدم و کار تو تمام کردم آن دزد
همانوقت ولی شد فرمودند که معنی اولئک یبدل الله سیاتهم حسنات همین است حکایت چهل و ششم
در حکومت قطبیت حضرت مولانا ربانی بنوخا نصاحب چون نواب معتمد الدوله بهادر
از وقت صاحبزادگی رفیق غازی الدین حیدر بودند در حیات نواب سعادت علی خان بهادر بسیار کوشش
جان بیلی صاحب استحکام جانشینی غازی الدین حیدر بعد انتقال سعادت علی خان بهادر خفیه ساخته
نائبت خود قبول کرانده بود چنانچه بعد جلوس غازی الدین حیدر معتمد الدوله نائب گردید بعد یکسال که
همراه مرشد زادهٔ آفاق بنا بر استقبال لارڈ صاحب تا فتح آباد رفتند و در غیبت معتمد الدوله مخالفش
مزاج غازی الدین حیدر منحرف ساختند و خبر گشت که بعد رخصت مرشد زاده معتمد الدوله دو گهڑی در تخلیه
با لارڈ صاحب مشوره کرد یعنی بعد مراجعت فتح آباد معتمد الدوله معاتب شده خانه نشین گردیدند
و مرزا حاجی صاحب و آقا زین علی خان و میر خدا بخش در پیش گشتند و او تعصب سب اوند و سنیان
را نهایت تنگ کردند معرفت فقیر محمد خان بهادر رجوع معتمد الدوله بخدمت مولوی انوار الحق صاحب
شد مولوی صاحب قدس سره راضی شده فرمودند که بحال شدن میتواند بشرطیکه مولانا ای شاه عبد الرحمن
صاحب منظور فرمایند چنانچه شاه سید گلزار احمد صاحبزاده شاه محمد اسمعیل صاحب رزاقی را پیش مولانا
فرستادند سید گلزار احمد شاه صاحب بعد سلام نیاز مولوی انوار الحق صاحب بیان کردند که مولوی صاحب
گفته اند که معتمد الدوله بیاست و از دارنا شایسته خود تائب گشته رجوع آورده است و عهد میکند که از تخ
میر خدا بخش [illegible] تبرا [illegible] شروع کرده اند آنهم موقوف خواهم کرد و احدیرا ایذا نخواهم
[illegible] تقصیر او معاف کرده هم آنجناب نیز تقصیرش معاف کرده بحال فرمایند مولانا بعد تامل فرمودند
که در انجا خوشی و رضای مولوی صاحب است چشم ما روشن سید گلزار احمد شاه عرض کردند که برین کاغذ

حضور دستخط منظوری کرده وسند ارشاد شد که مرا خوشی مولویصاحب منظور است همین نوشته خواهند داد
سید موصوف مکرر عرض کرد که مولویصاحب گفته اند که بدون دستخط خاص مولانا هیچ نخواهد شد
بران مولانا ساعتی تامل کرده فرمودند که اگر از من دستخط می کنانند بخدمت مولویصاحب لطیف گفته دهند
که معتمد الدوله بناتها اور بن کے بگڑ گیا اور پھر بنتا ہے اب بنکر نہ بگڑ جاے غرض گفتن این سخن کاغذ
مرسله مولوی انتظار الحق دستخط کردند فردای معتمد الدوله باز بحال شده مختار کل زیاده از سابق گشتند
و میر خدا بخش وغیره روافض مقید شدند و پلٹن حیدری تبرائی موقوف شد و سبحان علی خان وغیره از راه
تملق گفتند که معتمد الدوله بهادر سنی شدند بنابر رفع مظنه مردم و رنجیده آینده غلو بسیار کردند با همه تا نسبت
سنیان و خصوصا بر فرنگی محل چنانچه فقیر محمد خان و میڈو خان سرداران اهل سنت بحضور مولانا پیام کردند
که آنحضرت در مسجد بی قید سر راه نشسته اند مناسب است که در عشره محرم مکان قلب و مسجد دیگر سکونت فرمایند
حضرت در جواب گفته فرستادند که اگر الله تعالی را عزت عبد الرحمان در نظر است اگر در بازار خواهد نشست
کسی او را بیعزت کردن نمیتواند و اگر بیعزت کردن منظور خدا باشد در قلعه آهنی محفوظ نخواهد ماند بعد ازان
هرگاه معتمد الدوله حکم کنی عمارات شهر شروع کرد و مخالفت با مرشدزاده و بادشاه بیگم برملا کردند بسیار مردم
شکوه و شکایت معتمد الدوله پیش مولانا می آوردند و عالمی در خرابی او شد مولانا فرمودند که حالا یکسوی
او هیچ نخواهد شد هرچه مرضی او باشد بکند لیکن مکانات وغیره که منهدم میسازد بعد خرابی از سر نو معمور آباد خواهد شد
هر مقام را میکند و گویا قطب و غوث وقت کار بازگرفته همراه اوست هرگاه تواتر نالشها پیش کردند صاف
فرمودند که معتمد الدوله و غازی الدین حیدر دو نرد چوسر اند باهم پیوسته که آنرا جگ میگویند بدون موت
احدهما جگ نخواهد شکست چنانچه بعد فوت غازی الدین حیدر فرمودند که اقبال معتمد الدوله تمام شد
مردم گفتند که مرشدزاده زیاده از پدر خود فرمانبردار او شدند ارشاد شد که عنقریب اثر فرمانبرداری ظاهر
خواهد شد چنانچه بعد شش ماه نصیر الدین حیدر فردوس منزل معرفت صاحب کلان بهادر او را
مقید کردند و مطابق ارشاد حضرت بوقوع آمد ازین معلوم شد که مالک عزل و نصب حضرت مولانا بودند
بعد محبوسی بعضی دولتخواهان معتمد الدوله باز رجوع کرده بودند حضرت مولانا فرمودند که پاس سیادت حرمت
او نگاه باید داشته شد لیکن آن است که مع مال اسباب از اینجا بدر شود فقط حکایت چهل و ششم مرزا صادق بیگ
مرید صادق حضرت مولانا قدس سره ناقل اند که روزی بحضور حضرت مولانا حاضر بودم شخصی آمده پرسید

که تصویر ذی روح دیدن جائز است یا نه حضرت فرمودند که حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه در خلافت خود
وحیا کلبی رضی الله عنه را که حضرت جبرئیل علیه السلام نیز بشکل وی تنزل میکردند برای دعوت یک پادشاه
کافر بطرف اسلام فرستاده بودند هرگاه وحیا کلبی پیش پادشاه رفته تبلیغ رسالت کرد پادشاه مذکور
پرسید که شما پیغمبر خود را دیده اید گفت بلی دیده ام پادشاه مرقعه تصاویر انبیا علیه السلام طلبیده پیش حیاکلبی
نهاد که ببین درین تصویر پیغامبر شما هست یا نه وحی رضی الله عنه همه تصاویر را دیده تصویر پیغمبر صلی الله علیه
وسلم برآورده نشان داد و زار و زار گریست بمجرد مشاهده تصویر پادشاه معه توابع و لواحق خود مشرف
باسلام شد بعد نقل اینحکایت فرمودند که اگر دیدن تصویر ذی روح حرام و ممنوع بودی وحیا کلبی که از اصحاب
جلیل القدر بود هرگز ندیدی فقط **حکایت چهل و ششم** مرزا صادق بیگ مذکور روایت میکند
که روزی احمد حسین خان کاشمیری بحضور حضرت مولانا قدس سره روبروی من حاضر شده عرض کرد که
تعزیه داری کفر است پس حلوا که روبروی تعزیه می نهند خوردنش نیز حرام خواهد بود و اصل تعزیه در
شرع چیست حضرت اول سکوت فرمودند احمد حسین خان رخصت شده دو سه قدم رفته بود او را باز
طلب کرده پرسیدند که چیزی از مسائل فقهی آگاهی میداری گفت بلی فرمودند من نه برای تعزیه داری
اجازت میدهم و نه منع میکنم لیکن اینقدر میگویم که در شرع از تصویر ذی روح البته ممانعت آمد از تصویر غیر ذی روح ممانعت نیست چنانچه
نقل مکانات و تصویر کعبه وغیره می کشند همان قسم تعزیه نقل روضه است پس حلوا وغیره که در انجا نهاده
بران درود و قرآن خوانده شود دران وجه حرمت چیست فقط **حکایت چهل و هفتم** حافظ سعدالدین
صاحب خوشنویس مرید شاه نجابت الله صاحب هستند لیکن بحضور حضرت مولانا عقیدت و اخلاص
بدل میدارند و پیر مرشد خود میگویند حکایت میکردند که از ابتدای ورود مولانا و مسجد مخدوم شاه
مینا صاحب قدس سره العزیز ام حاضر میشدم و نماز مغرب عشا عقب حضرت مولانا قدس سره خوانده
تا وقت استراحت حضرت حاضر مانده بسعادت پاچپی وغیره حاصل میکردم و عنایت حضرت بحال من
روز افزون بود روزی حضرت مولانا استفسار کردند که مقصود شما از حاضر باشی پیش من هرچه باشد
بگویید عرض کردم که مقصود من لقای جمال باکمال و مس جسم مبارک است و بس حضرت تحسین کردند
که حسن نیت همین قسم می باید و نیز میگویند که در مراقبه مولانا قدس سره دیده ام که از نسبت قلب مولانا با نسبتهای
[illegible] شاید دیگری هم دیده باشد **حکایت پنجاهم** زبانی حافظ سعدالدین صاحب

حافظ صاحب ممدوح ناقل اند که روزی از حضرت مولانا پرسیدم که مردم میگویند که دعوی مولانا اینست
که آنچه در توحید من فهمیده ام از متقدمین و متاخرین کسی نفهمیده بود فرمودند که البته میگویم عرض کردم
که چندین علما و عرفا بدون فهمیدن توحید چگونه اولیا شده اند و در قدما جامع علوم ظاهر و باطن بودند چگونه
باور کنم که نفهمیده بودند ارشاد شد که مطلب من این نیست که آنها عقیده توحید نداشته باشند بلکه مقصود
من اینست که معنی کلمه طیبه و عقیده وحدت را از قرآن و حدیث بلا تاویل از روی عبارة النص چنانکه
من فهمیده نوشته ام هیچکدام ننوشت اگر می فهمیدند البته می نوشتند حافظ موصوف میگویند عرض کردم
که من علم ندارم که دعوی حضرت را تسلیم نمایم لائق فهمیدن من ارشاد فرمایند فرمودند که در فهمید شما نمی
آید میگوئی عجب است که خدا چندین بزرگان را این فهمید نداد و باین حقیر ضعیف داد در مثال این تعجب
یک حکایت نقل میکنم از آن تعجب تو رفع خواهد شد بعده فرمودند که خدای سبحانه حضرت بایزید بسطامی
علی نبینا و علیه السلام را خطاب کردند که ترا سلطان العارفین خطاب بخشیدیم و پیش از خطاب حضرت
بایزید برای یک زن پیر سال هر روز طعام میرسانید بعد حصول خطاب روزی بخیال شان گذشت
که چندین مدت شد که من برای این عجوزه طعام میرسانم گاهی در دل و نیامد که من خود رفته طعام میرسانم
آنروز چند ساعت انتظارش کردند چون نیامد بعد دو ساعت خود بردند عجوزه مذکوره از دور دیده گفت
که بر پیش من چرا آمدی حالانکه تو سلطان العارفین شدی ترا از طعام آوردن پیش من ننگ آمد
نمیدانی که حقتعالی سه چهار بار از من استشاره کرده بود که اگر تو بگوئی بایزید را سلطان العارفین خطاب بدهیم
تا وقتیکه اجازت ندادم خطاب نداد بعد استجازت سه چهار بار اذن دادم که سلطان العارفین شد
پس ای حافظ عنایت خدا را ازین حکایت فهم کن فقط حکایت پنجاه و یکم حکیم کریم رضا خان صاحب
ولد حکیم حسین رضا خان صاحب متوطن قدیم اکبرآباد و اردحال لکهنؤ ساکن محله مینا بازار مرید حضرت
مولانا قدس سره العزیز ناقل اند که روزی بروز جمعه باجازت والد خود مع محمد رضا برادر خورد حقیقی
خود در عیش باغ رفته بودم چنانچه برادرم زیر درختی بول نموده بمجرد فراغت بول یکایک درد شدید
پیدا شد بعد از فراغت نماز عصر بخانه خود آمدیم و درد سر برادرم هر لحظه ترقی مینمود و علی الصباح والدم بخدمت
حضرت مولانا قدس سره العزیز حاضر شده حال مفصل عرض نموده درخواست دعا و تعویذ کردند چونکه
دستور حضرت مولانا قدس سره العزیز این بود هر کسی حاجتمند که می آمد آنرا تعویذ عنایت میفرمودند و ان

برکت آن فوراً حاجت برآری او میشد لیکن از والدم حضرت مولانا قدس سره العزیز همین کلمه ارشاد فرمودند
که میان حسین رضا خان بر رضای خدا راضی باش چنانچه والدم هر روزه گذارش حال میکرد حضرت
همان جواب میدادند آخرش برادرم از ابتدای مرض بعد عرصه بست و نه روز رحلت نمود بعد فوت شدن
دریافت شد که بر حضرت مولانا قدس سره العزیز مکشوف شده بود که رشته حیات او باقی نیست ازین باعث
همان کلمه متواتر ارشاد میفرمودند فقط حکایت پنجاه و دوم میر خان صاحب حاضر باش مرید حضرت
مولانا قدس سره العزیز ناقل اند که سایلی رقعه سوال بنام سبحان علی خان کنبوه از حضرت مولانا قدس سره العزیز
نویسانیده پیش خان مذکور برد خان موصوف بعد مطالعه رقعه را از دست خود انداخته از سایل گفت
که رقعه عبد الرحمان ابن ملجم قاتل جناب امیر علیه السلام پیش من چرا آوردی سایل را از مکان خود بدر
کشانید سایل مذکور همان وقت بخدمت حضرت مولانا قدس سره العزیز حاضر شده حال من و عن گذارش
نمود حضرت مولانا قدس سره العزیز متبسم شده ارشاد فرمودند که باز رقعه دیگر بر دستش ببر سایل عرض نمود
که آنحضرت مرا از دست او بیعزت خواهند گردانید فرمودند که انشاء الله تعالی کار برآری تو از و بخوبی خواهد شد
چنانچه حضرت مولانا قدس سره العزیز بارشاد زبان مبارک خود باین مضمون رقعه نویسانیده داد که
در حق این فقیر گفتی همه راست و درست فهمیدی لیکن ترا بخوبی معلوم است که آقای تو جناب علی مرتضی
علی نبینا و علیه السلام بقدر عنایت بحال قاتل خود مبذول فرمودند ترا نیز پیروی آقای خود واجب
هرگاه سایل رقعه دیگر حضرت مولانا قدس سره العزیز نزد خان مذکور برد بمجرد معاینه مبلغ بیست و پنج روپیه
بار داده گفت که فی الحقیقت مولوی عبد الرحمان اصلاً نفس ... از اثر و عظمت حضرت مولانا قدس سره
برون و شان منقبض گردید فقط حکایت پنجاه و سوم شیخ محب الدین ناقل اند که سعد الله خان
مرید حضرت مولانا که اکثر حاضر خدمت پیر و مرشد بود و گاه گاه بحضور حضرت علی شاه صاحب مجذوب
نیز میرفت روزی بیان کرد که هرگاه پیش مجذوب صاحب میرفتم بمجرد دیدن من فحش شیرانه میگوید
... روزی همراه ... غیب می آید چنانچه فردای
آن سعدی خان ... شاه صاحب معظم الیه آمدن از حضرت قدس سره استجازت کردم
و ... مولانا متبسم شده فرمودند تو خواهی رفت ... کردم
نخواهم رفت ارشاد شد بسم الله ... چهار گھڑی روز برآمده همراه سعدی خان رفتم شاه صاحب

بجز دسلام کردن مادست برداشته فرمودند برو برو در جواب گفتم ازجاییکه آمده ام برای نشستن آمده ام
نه برای رفتن بعد تامل یک لحظه فرمودند که از پیش عبد الحکیم آمدی بیا بیا بنشین بنشین چنانچه ما هر دو بر بوریای
اوشان تا دیر نشستیم شاه صاحب بکلام مستانهٔ خود مشغول ماندند بعد ساعتی بملایمت فرمودند که حضرت
نجابت علی شاه صاحب نام مولانا عبد الحکیم می گفتند و همدیگر موافقت نبود معهذا ولی را لحاظ ولی اینچنین
می باشد **حکایت پنجاه و چهارم** در حال منکر توحید بعد از یکسال از وصال حضرت مولانا
قدس سره العزیز بتاریخ یازدهم شهر شوال سنه ۱۲۳۶ هجری جناب سید حسین ابن سید محمود بغدادی قدیمی
از اولاد سید عبد العزیز برهی فرزند قطب ربانی غوث صمدانی محبوب سبحانی حضرت سید محی الدین ابو محمد
شیخ عبد القادر جیلانی علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام در لکهنو آمده بر مزار فایض الانوار حضرت مولانا فاتحه خوانده
کمترین خدام را بقدوم برکت لزوم خود سرفراز ساخته بعد تعزیت حضرت مولانا فرمودند که تخمیناً بیست سال
گذشته باشد در عهد اخیر نواب سعادت علی خان بهادر من در همین مسجد بخدمت حضرت مولانا مستفید
شده بودم حال این بود که من مرد سیاح ام از حرمین شریفین تا ملک بنگاله اکثر بلاد شرق و غرب
گردیده بودم و فقرا و مشائخ زمانه را دیده بودم و از هر یک فقیر استفاده داشتم لیکن از احدی تاثیری
نیافته بودم لهذا از صوفیان بد اعتقاد شده می گفتم که مشائخ زمانه بجز قال حال ندارند و دعوی شان
در باب توحید و وحدت وجود بجز کفر و زندقه نبوده است و حالت وجد و طرب ایشان دروغ محض است
چنانچه بعد رسیدن لکهنو در صحبتیا باغ فروکش شده با مولوی مستعان و علمای فرنگی محل ملاقات
نمودم و پرسیدم که درین شهر کدام درویش صاحب حال هم هست مردمان بیان کردند که مولوی
عبد الرحمان در مسجد تنبه این مدعی توحید و مجاهر وحدت وجود هستند مگر بر قال و شان با علما اعتقاد
ندارم گفتم که من پیش او رفته قال و را از قرآن و حدیث رد میکنم چنانچه بهمین اراده از صحبتیا باغ
همراه خواجه باقی صاحب درین مسجد آمدم هرگاه مولانا از دور دیدند از جای خود برخاسته بر مصلای
خویش نشانیدند و را توقت حال من این بود که هر دو دست رنگین بحنا و در دندان رنگ مسی و
موی سر بسر و پوشاک گوته و کناری در بر و در ساعد هر دو دست چوری های طلائی و در گلو زنجیر طلائی
داشتم و در انگشتان دست و پا چهله های طلائی و نقرئی پوشیده بودم از حضرت مولانا پرسیدم
که من باین حالت رندانه آمده ام و هرگاهی ندیده بودید پس اکرام و احترام من بچه سبب است فرمودند

که من اولاد پیر دستگیر را یعنی حضرت غوث الاعظم علی نبینا وعلیه السلام میدانم آنوقت دانستم که
این بزرگ از راه کشف نسب من دریافتند آنوقت عزم مصمم کردم که تحقیق مسئله وحدت وجود
از ایشان خواهم کرد هنوز هیچ نگفته بودم که مولانا از خود فرمودند که بزرگان شما عقیده توحید داشتند
شما را نیز چیزی از توحید رسیده است پرسیدم که آپکا حال ہے یا قال مولانا فرمودند قال گفتم پس
تو کافر ہستی پس میان دہری ہو و این گفته برخاستم و تا دروازه مسجد رسیده بودم که مولانا تعاقب
من کرده مرا بر پالکی سوار شدن ندادند و دست من گرفته گفتند که آپکا حال ہے یا قال پس میان دہری رہو
از این سخن بر قلب من آنچنان تاثیر کرد که من بر پالکی سوار شدن نتوانسته همراه مولانا باز گشتم
تا رسیدن مسجد حال من متغیر گردید عمامه من کشاده در گلویم افتاد مرا بر مصلای خود نشانیده دست بر داشته
دو سه بار گفتند که آپکا حال ہی یا قال پس میان دہری رہو من مثل مرغ نیم بسمل در صحن مسجد می غلطیدم
مولانا در جوش آمده تکرار همان الفاظ میکردند تا پانزده نسبت کسان حضار مسجد همه بوجد آمدند حتی که کهاران
پالکی من بی اختیار میگریستند تا سه چهار گهڑی اینحالت گرم بود بعده قدری آب طلبیده مرا نوشانیدند
بهوش آمده در قدم افتادم از آنوقت موحد کامل و معتقد صوفیان شدم و مرا الحال نیز یاد آن الفاظ
جوشش می آید تا سه ماه در این شهر بصحبت مولانا اقامت داشته بروز دوم یا سوم حاضر میشدم بعد
پنج سال باز در این شهر آمده شنیدم که مولانا از چشم بصیر شده اند چون بحضور حاضر شدم پیش از آنکه
حال خود گویم باستقبال من برخاسته مرا بر مصلای خود نشانیده عزت بسیار کردند لیکن دوباره اقامت نتوانستم
اگر مستفید میشدم این بار مرتبه سوم که رسیدیم حال وصال حضرت شنیده بر مزار شریف زیارت کردم
همان تاثیر دیدم از قوالان حضار فرمایش کردم که همان بگویند که آپکا حال ہی یا قال پس میان
دہری رہو باز همان کیفیت یافتم فقط حکایت پنجاه و پنجم زبانی مولوی شمس الدین همشیره زاده حضرت
سید حیدر شاه نامی باشنده پنجاب از اولاد امجاد حضرت غوث الاعظم علی نبینا وعلیه السلام در عهد
غازی الدین حیدر شاه زمن وارد این مسجد شده بودند حضرت مولانا بسیار تعظیم و تکریم شان میکردند
چون نازک مزاج بودند اندک خلاف مرضی غضبناک میشدند مولانا دست بسته بخدمت ایستاده
و کلاه بر قدم می نهادند و بدست خود طعام میخورانیدند و در ماه صفر عرس حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره العزیز
بود میان حیدر شاه در بارگاه شاه مینا صاحب رفته حال وجد درویشان مشاهده ساخته بخدمت مولانا

گفتند که مرا حالت نمی آید این درویشان را چه حال میشود فرمودند که صاحبزاده گاوان وسگان شمارا حال خواهد آمد روز دوم اوشان باز در مجلس عرس رفتند آنچنان حالت آمد که از خود رفتند و از آنجا نعره زنان و گریه کنان بحضور مولانا آمده گفتند که این تاثیر حضرت بود که باین دولت رسیدم **حکایت پنجاه وششم** بزبانی شاه محمد غوث صاحب شخصی از حضرت مولانا سوال کرد که منجمله امامین علیهما السلام امام حسن افضل اند یا امام حسین که در اولاد ایشان تا امام مهدی علیه وعلیهم السلام همه امام شده اند حضرت مولانا بعد تامل فرمودند که هر دو امامین نور عینین پیغمبر اند علی نبینا وعلیهما السلام لیکن نسبت فضل امام حسن با امام حسین همچو نسبت فضل آنحضرت است صلی الله علیه وسلم بر انبیاے بنی اسرائیل علیهما السلام که فضائل وکمالات حضرت اسحاق علیه السلام بر اولاد امجاد ایشان که اکثر نبی شدند منقسم گردید وفضائل وکمالات حضرت ابراهیم وحضرت اسمعیل علیهما السلام در ذات واحد احمد مجتبی ومحمد مصطفی صلی الله علیه وسلم منتقل شدند همچنین حال اولاد امجاد امامین است که فضائل وکمالات حضرت امام حسین در ائمه اولاد ایشان منقسم گردید وفضائل وکمالات حضرت امام حسن تماماً از طرف والد ماجد وحصه کمالات حسینی نیز از طرف والده ماجده جمع شدند در ذات قدسی صفات حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی حضرت ابو محمد شیخ عبد القادر جیلانی وعلی آبایه الکرام الف الصلوة والسلام **حکایت پنجاه وهفتم** شخصی از مولانا سوال کرد که در حق انبیا فضلنا بعضهم علی بعض آمده است پس فضل پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم بر دیگر انبیا چه قسم بوده است حضرت فرمودند که پیغمبر ما آفتاب ودیگر انبیای مثل نجوم هستند بلکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اصحاب خود را نیز نجوم فرموده اند در حدیث اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم ودر حق اولیای امت نیز علمای امتی کانبیاء بنی اسرائیل آمده است **حکایت پنجاه وهشتم** شخصی پرسید که مرتبه محبوبیت الهی یکسانست یا متفاوت ارشاد شد که متفاوت است چنانچه حضرت غوث الاعظم علی نبینا وعلیه السلام از ابتدای تولد محبوب شدند وحضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا قدس سره بست سال پیش از وصال وحضرت بندگی شیخ صادق گنگوهی قدس سره دو نیم سال قبل از وصال درجه محبوبیت یافتند وعلی هذا القیاس حضرت ابراهیم رامپوری قدس سره پیش از وصال محبوب الهی شدند فقط **حکایت پنجاه ونهم** در حال اخوی شیخ سلامت علی شاه میان سلامت علی صاحب ساکن مادهوپور متعلقه ضلع چهپره علاقه عظیم آباد که در زمان استقامت

حضرت مولانا بدرگاه حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره بشرف بیعت مشرف شده بودند و درمیان
ایشان اکثر اوقات حاضر بحضور فیض معمور بوده اند نقل میکنند که روزی بحضور مرشد ما سوال کردم که دنیا
چیست و ترک دنیا عبارت از کیست و دیگر حضار هم بودند حضرت سکوت نمودند روزی دیگر در تنهائی
همین سوال پرسیدم فرمودند که جواب این سوال مشکل است گفتنی نیست باصرار عرض کردم ارشاد شد
که بیان آن پیش اهل دنیا آنچنان است که گویا با مادر خود زنا کرده باشد عرض کردم که برای خود
می پرسم از اهل دنیا چه کار است آنزمان ارشاد شد که دنیا همین سه چیز است حیوانات و نباتات و
جمادات و در حیوانات ناطق زن و فرزند و یگانه و بیگانه و همه افراد انسان داخل اند یعنی حب احدی
در دل نباشد و در حیوان مطلق جمله مراکب از اسپ و فیل و حمار و شتر وغیره که ماکول و مرکوب اند
داخل شدند و در نباتات جمیع اقسام غلات و اثمار و آنچه ازان مرکب میشود داخل اند یعنی لذت هیچیکی
ازان در دل نماند و در جمادات جمله اقسام روپیه و اشرفی و زر و نقره و ملک و دولت و زمین و انهار
و معادن و فلزات آمدند یعنی حب و قدر و منزلت هیچکی ازان در قلب جا نگیرد زیرا که سوای هیچ ها
کوه و دریا و املاک و افلاک و انجم دیگر اند در عالم کسی طالب و عاشق آن نمیشود و اصح باد که ارشاد
حضرت مولانا که معنی دنیا و بیان ترک آن مشکل است و گفتنی نیست شاید که بدین توجه بوده باشد
که ظاهرا عمل بر معنی مفسره آنحضرت تکلیف مالایطاق است خصوصا اهل دنیا با در نحو اسهد ساخت
که هیچ نبی و ولی ترک دنیا بمعنی مذکور شده باشد بلکه اعتراض خواهد کرد باینکه زیاده ازان حضرت
صلی الله علیه وسلم زاهد و تارک دنیا هیچ فرد بشر مخلوق نشده است معهذا احب الی من الدنیا ثلاثة الطیب
والنساء و قرة عینی فی الصلوة ترجمه یعنی محبوب شده است مرا از دنیا سه چیز خوشبو و زنان و خنکی چشم
من در نماز و بحدیث شریف وارد است حب الدنیا راس کل خطیئة و ترک الدنیا راس کل عبادة
ترجمه دوستی دنیا سر کل گناهان و ترک دنیا سر همه عبادت است تحریر فرموده اند پس ازو حال خالی نیست
که رسول الله صلی الله علیه وسلم بمعنی مفسره مولانا تارک دنیا بودند یا نه اگر بودند اتباع نبی بر ایشان لحظیها
لازم می آید و اگر بودند حدیث حبب الی من الدنیا ثلاث الی آخره چه معنی دارد اگرچه جواب این اعتراض
[illegible] میتوان گفت که رسول صلی الله علیه وسلم تارک دنیا بمعنی همین مولانا بودند یعنی
محبت ماسوی الله از حیوانات و نباتات و جمادات در دل آنحضرت اصلا جا نگرفته بود و محبت خدا

بر هر سه اقسام مخلوقات مذکوره بل بر جمله کائنات غالب بود و دوستی خوشبو و لباس و خنکی چشم
در نماز بمقتضای محبت خدا بود یعنی در آن هر سه چیز جلوه حق سبحانه میدیدند و آنرا غیر خدا نمیدانستند
بخلاف دیگر انام که آنها حیوانات و نباتات و جمادات را غیر خدا میدانند و محبت آن از دل نمی گذارند
لهذا در حق آنها حب دنیا راس الخطیات و ترک آن راس العبادات شده است پس بجز انبیا و اولیا
عشاق که در عین حیات حکم اموات پیدا کرده اند ترک دنیا حسب الارشاد مولانا مشکل بل متعذر است
فافهم فانه دقیق از توضیح مذکور واضح گردید وجه وعیدیکه در حق مظهر معنی مذکوره پیش اهل دنیا بازانی
مادر خود و مثل آن شان مولانا بعیداست بجوابش میگوییم که این تشبیه مطابق کلام الهی است ایحب احدکم
ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه واتقوا الله ترجمه آیا دوست میدارد یکی از شما اینکه بخورد گوشت برادر خود
مرده را پس ناگوار آید بر شما و نیز بترسید از خدا و وجه مناسبت درمیان مشبه و مشبه به اینست که هرگاه
اهل دنیا باستماع معنی مذکور نسبت انبیا و اولیا سوء ظن پیدا خواهند کرد و مظهر معنی مذکور مستحق عذاب
خواهد بود مثل عذاب زانی الام و وعید غیبت کننده و اظهار کننده معنی با اهل دنیا مطابق برآمد
سوال اگر کسی گوید که حقتعالی ملک و دولت و حکومت دنیا بحضرت داؤد و سلیمان پیغمبران
علیهما السلام داد و بحضرت عثمان غنی و دیگر صحابه عظام رضی الله عنه و خواجه بهاء الدین نقشبند و
حضرت سلطان المشائخ وغیره اولیای کرام رحمة الله علیهم نیز اسباب دنیا بسیار از بسیار عنایت ساخت
پس آنها اهل دنیا بودند یا نه اگر بودند از راس العبادت که ترک دنیاست محروم ماندند زیراکه ترک
فرع اختیار است اگر بودند بمباشرت دنیا که راس الخطیات است عاصی شدند جواب گوییم حسب تفهیم
و معنی حضرت مولانا مدار ترک و اختیار دنیا و محبوبیت آن در قلب است نه دخل و تصرف در آن
لاسترضای الله چنانچه بعضی از آیات قرآنی که در ذکر دنیا وارد اند روشن و هویداست قال
الله تعالی منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة یعنی بعضی از شما اراده دنیا میکنند و بعضی اراده
آخرت میکنند و در آخر سوره شورا میفرماید من کان یرید حرث الآخرة نزد له فی حرثه یعنی هرکه خواهد
نفع و کشت خیر آخرت را میفزاییم او را در کشت خیر او یعنی خیر و ثواب عقبی زیاده کنیم و من کان یرید
حرث الدنیا نؤته منها و ما له فی الآخرة من نصیب ترجمه و هرکه خواهد بهره از خود نیکی دنیا را و سعی کند
در حصول متاع آن بدهیم او را از دنیا از آنچه نوشته ازلی نصیب او باشد و نیست مر او را

دران جهان هیچ بهره و نصیب ؎ دنیا طلبی بهرهٔ دنیات دهند * عقبی طلبی هر دو بیکجات دهند * و نیز فرموده
قل متاع الدنیا قلیل و ما الحیوٰة الدنیا الا متاع الغرور و ایضاً بجای دیگر میفرماید انما الحیوٰة الدنیا لعب و لهو
و همچنین در حدیث الدنیا سجن المؤمنین و جنة الکافر الدنیا جیفة و طالبها کلاب وارد گشته پس از همهٔ آیات
و احادیث معلوم گردید که بحکم هو الذی خلقکم فمنکم مومن و منکم کافر یعنی حقتعالی پیدا کرده است بندگان
خود را دو قسم مومن و کافر و پیدا کرد آخرت را برای مومنین و دنیا را برای کافرین و جمع کرد مومنین و
کافرین را در دنیا برای امتحان و آزمایش چنانچه انما اموالکم و اولادکم فتنة یعنی هر که را الله تعالی
مومن آفریده است او با وصف مبتلا شدن تا ز نعیم دنیا دل بر و نخواهد بست و طالب آخرت خواهد شد
چنانچه انبیا و اولیا کلهم اجمعین اختیار آخرت کردند و هر کرا او تعالی کافر آفریده است او در لذات
شهوات و حب مال و جاه دنیا مبتلا شده از آخرت محروم خواهد ماند چنانچه مشرکین و کافرین و منافقین
هر چند اعمال آنها مثل اعمال مومنین بوده باشد لیکن حب دلی و مقصود اصلی آنها تحصیل متاع دنیا
بود چنانکه غرض منافقین از جهاد تحصیل مال غنیمت بود و سبب و غرض کفار از صدقات و خیرات شهرت و
دنیا باشد نه ثواب آخرت که بر آن یقین ندارند پس کفار دنیا را اختیار کردند چنانچه بل تؤثرون الحیوٰة الدنیا
علی الآخرة از آن خبر میدهد در حق آنها وعید دخول نار و عذاب وارد گشته مولوی معنوی قدس سره میفرماید
؎ اهل دنیا کافران مطلق اند * روز و شب در زق زق و در بق بق اند * اهل دنیا از کهین و از مهین
لعنت الله علیهم اجمعین * و مومنین و صالحین از اولیا و انبیا با وصف ابتلای دنیا رنج و مصائب
آن اختیار کردند و از ناز و نعمت آن پرهیز کردند اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون در حق شان
نازل گشت هرگاه این دریافت گردید پس باید دانست که بود و باش مومنین کاملین از انبیا و
اولیا در دنیا و دخل و تصرف آنها در آن صرف بنا بر امتثال اوامر و نواهی الهی طلب خوشنودی
خدا بوده است نه برای حظ نفس و تمتع از دنیا پس از نفع و ضرر دنیا هم محفوظ خواهند ماند چنانچه
فرشتگان متعینه دوزخ و عذاب ابد الآباد در دوزخ خواهند ماند و مضرت دوزخ که عبارت از سوزش
نار یا سردی یا گرمی طبقات یا بدبوی نتنات جهنم باشد ایشان اثر نخواهد کرد همچنین انبیا و اولیا که در دنیا
دخل و تصرف بحکم خدا کردند نفوس شان از نفع و ضرر مامون و مصئون خواهند ماند پس بر آنها لقب
اهل دنیا نشده است چنانچه مولوی معنوی قدس سره میفرماید ؎ کافر از انکار دنیا اختیاره انبیا را

کار عقبی اختیار ۀ وازتحقیق مذکور حکمت و سر من کان لله کان الله له واضح گردید آنکه چون کاملین
در دنیا برای امتثال امر الهی واجرای احکام آمده می آیند دنیا و ما فیها من المفردات والمرکبات بل من
العلویات والسفلیات کلهم تابع آنها میشود و موذیات عالم ضرر خود را بآنها رسانیدن نمیتوانند نه آتش
سوزد و نه آب غرق کند و نه باد تندی ورزد و نه درنده درد و نه گزنده گزد بلکه بر اهل کار آب حیات میکنند
و بالعکس ۵ چون ازو گشتی همه چیز از تو گشت ۀ چون ازو گشتی همه چیز از تو گشت ۀ لمعه دوم
در ذکر بعضی خلفا و مریدین که باجازت و خلافت ممتاز شده اند یا در صحبت بابرکت حضرت فیضیاب
نعمت باطن گشته اند خلیفه جانشین ۀ اولین ممتاز بالطاف خفی و جلی شاه فتح علی صاحب
ابن محمد فاضل خان الله وطن قدیم بزرگان ایشان فتحپور بسوه و مولد شان قصبه امیٹھی ده کروه
از لکھنؤ است در زمان خانساهانی مولوی رحمت بخش صاحب رفیق قدیم و محب صمیم حضرت مولانا
بعمر هیجده سالگی ملازم خدمت مولانا قدس سره شده بودند هرگاه مسجد تند پایین منهدم گردید و مولانا
از انجا نه برخاستند مولوی رحمت بخش ترک رفاقت کرده معه شمس الدین برادرزاده خود برخاست
میان فتح علی صاحب حسب ارشاد مولانا بجای مولوی رحمت بخش مقیم شدند و بعد صحت از عارضه
سرسام ایشان و بنو خان در یک تاریخ بیعت حاصل کردند و هر چهار برادران حقیقی ایشان یعنی
میان کریم بخش خان و قادر خان و محمد علیخان و رحیم بخش از سابق مرید حضرت شده بودند میان
فتح علی شاه صاحب و رحیم بخش مدام شبانه روز حاضر میماندند و دیگر صاحبان گاه گاه آمد و رفت داشتند
الغرض حضرت مولانا از حسن خدمت و عقیدتمندی میان فتح علی صاحب بدل راضی شدند حتی
که روزی بطور مشوره از راقم آثم فرمودند که فتح علی بدل خود تمنا این معنی میدارد که در حیات ما چیزی
درستی معاش در وطن او گردد عرض کردم که اگر همت حضور باین طرف متوجه گردد بخوبی شدنی است ارشاد
پرسیدند بچه طور عرض کردم که در سرکار بادشاه عماد الدوله میر فضل علی خان بهادر اختیار میدارند
و بدربار میر صاحب معظم الیه مولوی سید امانت علی صاحب خادم حضور دخل کلی دارند اگر
ارشاد شود از طرف حضور رقعه بنام بهادر ممدوح بدین مضمون بنویسم که یکصد بیگه پخته زمین بطریق
مدد معاش در قصبه امیٹھی معاف کنانیده دهند فرمودند که برای ذات و صفات خود گاهی سوال
نکرده ام فتح علی در صفات من محسوب است مگر عرض کردم که بر تمام عالم ثابت است که حضور

میکنند و نه میکنند غرض نفسانی نیست شب روز برای دیگران صدها رقعه نوشته میشود میان فتح علی که
حق خدمت میدارند ارشاد شد که هرچه مرضی شما باشد نوشته دهند چنانچه بنده رقعه مضمون مذکور بنام
سید فضل علیخان بهادر بخط خود بنام مولوی سید امانت علی صاحب نوشته بمیان فتح علی صاحب
حواله کردم و اوشان بوقت شام پیش مولوی امانت علی صاحب که در مفتی گنج فروکش بودند رسانید
مولوی موصوف وعده کردند که انشاء الله تعالی فردا جواب باصواب حاصل کرده حاضر خواهم شد
معلوم نیست که وقت شب بخاطر حضور چه خیال گذشت یا از غیب چیزی حکم شده که بعد نماز فجر از میان
فتح علی صاحب ارشاد شد که رقعه دیروزه را از نزد مولوی امانت علی فوراً مسترد کرده بیار چنانچه ایشان
دویده رفتند هرچند مولوی موصوف باصرار گفتند که همین وقت بخدمت میر صاحب می‌برم و انشاء الله تعالی
امروز اجرا میکنانم مگر حسب ارشاد حضور میان فتح علی صاحب نگذاشتند و واپس آورده بدست مولانا
دادند آنحضرت فوراً رقعه را چاک کردند راقم آثم بدل گفت که درین چیزی مصلحت عمده خواهد بود همانروز
که غالباً روز یکشنبه بود وقت دوپهر میان فتح علی را یاد فرموده ارشاد کردند که وقت ظهر رسید
وضو کرده بیا چنانچه حاضر شدند بعد خواندن سنت میان فتح علی صاحب را پیش امام کردند و دستار
از سر خود برداشته بر سر ایشان نهادند و خود در مقتدیان ایستادند میان فتح علی متحیر شدند فرمودند که
والضحی و الم نشرح ترا یاد است امامت بکنید حسب الحکم لرزان و ترسان نماز گذاردند و همین طور
در نماز عصر و مغرب و عشا حضرت مولانا در پس ایشان اقتدا فرمودند بعد فراغ عشا میان فتح علی
صاحب عرض کردند که حضور از راه غلام نوازی فدوی را سرفراز فرمودند لیکن من ناخوانده و
نالائق محض هستم بعد حضور مرا که خواهد پرسید فرمودند که هر که مرا خواهد پرسید ترا هم خواهد پرسید بنده
عرض کرد که هر که تابع حضرت است تابع ایشان خواهد ماند اول من خود نذر جانشینی سید هم حضرت
بدست خود نذر برداشته بدست ایشان دادند و مرا بسیار تحسین و آفرین کرده فرمودند که مولوی
صاحب بسیار دانا اند بعده حافظ رحمة للعالمین بعده مرزا کلن بیگ و مخدوم بخش و مچو خان و دیگر حضار
نذور گذرانیدند و مبارکباد گفتند از فجر دوشنبه حضرت مولانا خود بدستور سابق پیش امام شدند
[illegible] چند سال پیش از وصال گذشته بود و آنچه یکسال پیش از وصال شد و بران [illegible]
[illegible] انتظام از دوله حکیم مهدی علیخان بهادر بنام فتح علی شاه خریده شد شهرت کوچه حضرت

حضرت سه روز متواتر ماند و دران ایام راقم آثم مامور به امامت نماز گردید و حضرت اقتدا کردند کیفیت
آن در وقائع ارتحال اندراج یافته است درین یکسال مذکور میان فتح علی صاحب از حجره نجاوت
نشانیده مکرر در مراقبه القای نسبت خاص کردند و ایشان بدولت آن صاحب ذوق و شوق و الہام
افاضه مریدین شدند چنانچه از عنایات الهی صدها مردم بحلقه بیعت درآمده بمراد قلبی رسیدند و میر سید و شاه
رحمان بخش فرزند یگانه خود را نیز مرید و ولیعهد خویش گردانیدند اللهم زد و زد فی عمرهما و ارشادهما و توکلهما و
چگونه نباشد که همت حضرت بر انقطاع تعلق و تفویض امر بخدا مصروف بود چنانچه خلیفه صاحب سالک
الاوصاف ناقل اند حکایت که مرزا افضل علی خان تنخواه دار قدیم دهلی در عهد سلطان غازی الدین حیدر
موقوف شده بحضور مولانا رجوع آورده فرد نذرانه معافی یکموضع بجمع یکهزار و چهار صد روپیه سالانه خرچ
باورچیخانه حضرت مولانا نوشته گذرانید حضرت آن فرد را بمن سپردند و اورا فرمودند که انشاء الله تعالی
بحال خواهی شد چنانچه بعد سه روز تنخواه دار مذکور بحال شده مخلع گشته بحضور مولانا آمده دو اشرفی و پنجروپیه
نذر گذرانید و ادای شکر کرد که صرف از همت حضرت بحال شدم آنوقت حضرت فرد نذر را از من طلب
کردند من بدل خود خورسند شدم که اینقدر معاش برای مصارف حضرت معین میشود و بکمال فراغت
بسر خواهد شد هرگاه فرد آوردم ارشاد شد که اینخیال از دل خود بدر باید کرد رزاق ما و شما خدا است
و از مرزا افضل علی خان فرمودند که اکنون این کاغذ را چاک سازم عرض کرد که غلام برای ایفای عده
و ادای نذر حاضر شده است اگر ارشاد شود ماهواری میرسانم یا فصل بفصل خواه سال بسال
حضرت فرمودند که من نذر برای خود قبول نکرده ام این نذر حضرت شیخ العالم صاحب ولایت آنجا
علی نبینا و علیه السلام است سجاده نشین آنحضرت اند از جمله موضع معافی شاه علی احمد صاحب و
چهار صد چهار روپیه تا انکار شاه بخشش احمد صاحب نسلاً بعد نسلاً میرسیده باشد مطابق ارشادشان فوقیت
پروانجات جاری گردید مطابق آن بدفتر معلی شاهی نیز معافت و منها گردید الحمدلله تعالی همیشه
جاری خواهد ماند فقط یکی از مریدین پنجخان صاحب ابن رحمت خان قوم افغان
ساکن محله ملکینا ٹوله من محلات بیت السلطنت لکهنؤ از اول عمر بسرکار سلطان
غازی الدین حیدر شاه زمن در زمره شاگرد پیشه ملازم بودند اول نماز جمعه در پس مولانا میگذارد
بعد رفتن مولوی رحمت بخش و شمس الدین برادرزاده او که موذن مسجد مولانا بود باذن آنحضرت

خدمت موذنی اختیار کرده سوای وقت فجر که اذان فجر بنفس نفیس حضرت مولانا می گفتند بیرون که
اذان ظهر عصر مغرب و عشا اول وقت از سرکار آمده میگفتند بعد جلوس سلطان نصیر الدین حیدر [illegible]
عمله چاه یا فی برخاست شده ملازم خدمت حضرت مولانا گشتند اکثر بکار پاکوبی و بادبیزن رانے
مشغول می ماندند تا ده سال بدین حال گذشت بعده مشرف به بیعت شدند چون والدین فوت
کرده بودند با دیگر اقربا ترک ملاقات نموده در صحبت پیر و مرشد قدس سره حاضر بوده اکثر حرف و حکایت
بزرگان می شنیدند و آنرا یاد داشته همت بر عمل می گماشتند چنانچه روزی حضرت مولانا تذکره کردند
که شیخ المشایخ والاولیا حضرت فرید الدین گنج شکر علی نبینا وعلیه السلام تا چهل سال بی غسل نماز
نگذاردند پس خان صاحب عرض کردند که نماز با غسل بسیار مقبول است فرمودند سبحان الله عز فکرکم الله
تعالی من التزام غسل هر وقت نماز خواهم کرد فرمودند که هر گاه خدا همت دهد لیکن استقامت مشکل است
از آن روز ایشان التزام غسل هفت بار در شبانه روز شروع کردند تا امروز که عرصه سی سال گذشته یکبار
ناغه نکرده اند نه در صحت نه در بیماری دیگر از حضرت شنیده بودند که مارا هر چه خدای داد از مراقبه
و شب بیداری داده است خان موصوف از آن روز ترک خواب و التزام مراقبه نمود و اجتناب کرده اند
پهلو بر زمین ننهادند و اکثر اوقات شبانه روز در مراقبه صرف کردند دیگر آنکه از حضرت شنیده بودند
که مولوی معنوی قدس سره در مثنوی شریف مدار فقر بر ترک طعام نهاده اند و فرموده اند که جمله
صفات ذمیمه حتی الکفر والشرک از سیری شکم پیدا میشوند ایشان نیز ترک طعام قاطبةً کرده بودند
بعد هفته عشره وقت اذان آواز بر نیامد حضرت پرسیدند که این را چه شد که آواز پست گردید
کسی از حضار گفت از ده دوازده روز مطلق نخورده است حضرت مولانا شنیده فرمودند که تو بغیر
اذن من قصد هر یک ریاضت میکنی من ازین فعل راضی نیستم اگر تو با ما تن است هر چه میسر آید
هر روز بخور والا از تو دا بیروا از آن روز التزام طعام یکوقتی در میان عصر و مغرب کرده اند و در آن هم
پابند لذیذ و غیر لذیذ و مقید خشک و تر نیستند هر چه از غیب پیش می آید میخورند و هر چه از تکلف زاید [illegible]
لباس است هیچ جائی نا بر داشته هیچ عمل بر ذلک القیاس درباره پوشش از حضرت شنیده بودند که ستر عورت
در نماز فرض است بنابر آن یک پاجامه نکرده و کلاه کفایت میکنند زیادتی بر آن اسراف است ایشان
دیگر می بر جان سه پارچه مذکوره و در سرما با اضافه یک چادر اکتفا کرده اند بروز جمعه بعد نماز فجر

ته بند چادر بسته بر سه پارچه بر دریا فرستاده شور میکنانند و پیش از نماز جمعه می پوشند. از مدت مدید بر سه پارچه
مذکور تو طیار کرده غلام حسین للّٰه والا بر وز عید الفطر می آورد الحال محمد اسمعیل پسرش می آرد کهنه را
همانوقت می اندازند هر کس که خواهد برد و در ما بین عید الفطر اگر نقد یا جنس یا پارچه دوخته و نادوخته
از کدام جا فتوح می آید حق سادات است پیش خود هیچ چیز نمیدارند و اگر براهی تند کدام بزرگ یا نیاز
مولانا خواه بضرورت سوال سایلی احتیاج می افتد از سادات بطور قرض میگیرند و هرگاه خدا میفرستد
ادا میکنند القصه صفات فنا فی الشیخ بلا تکلف ظاهر و باهر است و حال باطن هر چند از بشر است
مگر بعضی احوال زبانی منشی یحیی علی خان صاحب و باقر علیخان اخلاف منشی ثابت علیخان نبیرهٔ
منشی رونق علیخان بهادر میر منشی بیت الانشاء این سرکار دولتمدار بسمع راقم آثم رسیده آنرا نقل
منشی صاحب موصوف که مرید خاص و معتقد تمند باختصاص حضرت مولانا اند و در سخن ایشان ریب
کذب و فضولی اصلا غیبت نو بیباشیده درج میسازم منشی موصوف ناقل اند **حکایت** روزی در
سنه ۱۲۴۱ هجری پنو خانصاحب از منشی یحیی علیخان گفتند که امشب معامله عجیب دیدم که جناب مولانا گلهای
مسهری خود بر سر تو می بندند و شیرینی و خرما پیش مزار شریف انبار است آنرا تقسیم میفرمایند معلوم میشود
که متوجه شادی و خانه آبادی شما هستند گفتم باید پرسید که کجا خواهد بود و چه صورت آن عقیقه خواهد بود
گفتند که امروز عرض خواهم ساخت شب مراقبه دیدم که جناب مولانا بمحراب نشسته وضو میکنند و پنو خان
آفتابه بدست دارند و شاه فتح علی صاحب هم حاضر اند و پس پشت عورتی ایستاده است صبح زینهار
و این حکایت را اراده کردم که از پنو خانصاحب اظهار سازم همین که قصد کردیم پنو خانصاحب خود
من شروع کنم با شما معامله شبینه بیان خواهید کرد زیرا که معاینه کنانیده واند خاموش بوده گفتم ای برادر
کجا خواهد بود گفتند در دیهات و در مکان که تراه یافته چبوتره پیش دروازه بلند دارد و در جا یا گرد اگرد
آباد است و من و شما در آنجا رفته بطی آب تاله پای دگل و ا نشسته ایم الغرض بی فهم جناب
والد ماجد باستعجال تمام شادی اختر در صبیه چودهری یجانه محبوب عالم پیرزاده صفوی النسب قرار دادند
و تمام امور حسب نشان یافتم و اعتقاد من بخدمت پنو خانصاحب هم زائد شد منجمله مریدان مرزا
خدابخش خلف مرزا محی الدین بیگ قوم مغل ساکن قصبه جهونه متعلقه سرکار لکهنو است مرزا صاحب
در حین حیات حضرت مولانا در لکهنو آمده بودند باستماع انیجنی که ملفوظ شریف پیر و مرشد نوشته میشود

از راقم اثم گفتند که ماجرای غلامی من بحضور نیز قلم بند سازند من ما نوقت قلمبند ساختم و میرزای ممدوح
کیفیت مریدی خود باین طور ظاهر کرده که من مظهر را مادر و پدرم صغیر السن گذاشته فوت کرده بودند میرزا
عصمت الله بیگ ماموی من پرورش و تربیت ساخت هرگاه سن بیست سالگی رسیدم خال موصوف
گفت که من در لکهنو پیش مولوی شاه عبد الرحمن صاحب آمد و رفت دارم از سعی و سفارش ایشان
عالمی کامیاب میشود بیا تا ترا نیز بسفارش ایشان نوکر کنانم گفتم که بهتر چنانچه همراه خال خود هم در مسجد
پنجابین حاضر شده شرف قدمبوس حضرت مولانا مشرف گشتم میرزا عصمت الله بیگ عرض نمودند
که حضرت برای پرورش خدا بخش نام کسی رقعه سفارش نوکری بنویسند حضرت بابا لچهمن لال
فرمودند که بنام سرفراز احمد چودهری ردولی رقعه نوشته میدهند در آنجا نوکری بخوبی خواهد شد بعده
حسب معمول قبل از عصر بطرف حجره رفته چیزی تناول میکردند من نزدیک ماموی خود در مسجد در
پیشگاه نظر حضرت نشسته بودم از اشاره دست مرا نزدیک طلبیده نیم نان خمیری و بالای آن قدری
گوشت عنایت کردند که بجز تسلیم بجا آورده همه بجا خوردم بمجرد خوردنش در باطن من حرارت چند
پیدا گردید لیکن چون از معامله باطن محض بیگانه و ناآشنا بودم هیچ کیفیت آنرا امتیاز نکردم و بکسی
نگفتم صباح آن بذریعه سفارش نامه حضرت مولانا راهی ردولی گشتم چودهری سرفراز احمد بمجرد دیدن
رقعه مرا سرکار میرزا افضل علیخان چکله دار ردولی بمشاهره پنجروپیه بابا شرط خدمت نوکر کنانیده طعام
از خانه خود مقرر کرده دادند بدین تقریب در ردولی شریف اتفاق اقامت افتاد و در آنجا درگاه شیخ العالم
مخدوم احمد عبد الحق قدس سره مرجع و مآب خلائق است من نیز بطور زیارت و دلچسپی اکثر بدرگاه
عالم پناه آمد و رفت میکردم هرگاه در آنجا می نشستم در دل خیال عظمت درویشان و تحقیقی دنیا
و اهل دنیا خطور میکرد و چون بیرون میرفتم آنخیال نیز از خاطر بدر میرفت بعد یکسال از نوکری در لکهنو
آمده بحضور حضرت مولانا شرف بیعت شدم حضرت برخلاف عادت خود انکار کردند و فرمودند که
برای خود مرشدی بهتر از من تلاش کن اگر شوق یاد الهی داری طریق دیگر تا تعیین میکنم چنانچه ذکر
دوازده تسبیح که معمول حضرت بود تعلیم نموده ارشاد کردند که در صحرا رفته در تنهائی ذکر میکرده باشی
و در آنسال نیز رخصت شده بردولی رفتم و مطابق ارشاد بذکر و شغل مشغولی کردم محبت خدا و
جوشش قلبی پیدا شد بعد یکسال باز در لکهنو آمده اظهار حال کردم و استدعای بیعت نمودم

باز قبول بیعت اقدس موبند بدل خود گفتم که هر کدام که باراده بیعت می آید حضرت فوراً دست به بیعت او
بسید بند آیا در من کدام عیب و قصور است که بغلامی خود قبول نمی فرمایند برین حسرت زار زار گریستم
حضرت تسلی من کرده اشارت بجلیس بدم کردند و گفتند که جاروب کشی درگاه عالم پناه حضرت شیخ العالم
علی نبینا علیه السلام میکرده باشی کار تو اسلوب خواهد شد حسب الارشاد باز در ردولی رفته مشغولی میکردم و اکثر
حاضر باشی درگاه شریف می نمودم غلوله عشق و غیرمیت ترک دنیا بیش از بیش پیدا شد سال چهارم بازگشته در
آمدم مرا از دور دیده فرمودند بیا بیا تا ترا هم بیعت سازم بعمل آوردن وضو نموده حاضر شدم در حجره شریف نشسته
بشرف بیعت مشرف کردند فردای آن وقت صبح درس مثنوی شریف میدادند پرسیدم که راه وصول
کدام است ارشاد شد ؎ تو مباش اصلا کمال این است و بس ٭ رو در و گم شو وصال این است و بس
پرسیدم که فنای خود بچه طور حاصل شود ارشاد شد که مثنوی از اول تا آخر در همین معنی مشحون است کدام
بگذار و بگذاشتن خورش آنچه لوازم هستی است همه ترک خواهد شد این سخن شنیده باز بردولی رفتم
چودهری سرفراز احمد گفت که شروع سال از سر نو نگاهداشت ملازمان تحصیل میشود بیا تا جائزه شما کنانیده
نام نویسانیم گفتم حالا نوکری نخواهم کرد خدای رزاق مرا بس است بعد ترک روزگار آنچه سلاح و پارچه وغیره
اسباب نزد من بود همه را در راه خدا تقسیم کرده لنگوٹی بستم و در مسجد چودهری مزبور نشستم و طعام بالکلیه گذاشتم
ابتدا از تا بست روز بگشت جوجوش ساخته آب زلال آن بی نمک و شیرینی میخوردم بعد بست روز آن هم
متروک گردید بدین طور یک چله گذشت دران گونه صفای باطن و سبکی تن و لاغری جسم وغیره حاصل شد
لیکن از کمال ضعف طاقت استادن در نماز و محنت و مشقت دیگر باقی نماند در چله دوم یک آثار
شیر مقرر کردم و در باغ چودهری مزبور سکونت اختیار نمودم وقت شب بدرگاه حاضر شده مراقب می نشستم
سی و نه روز گذشته بود وقت شب مشغول نشسته بودم که روشنی و شور و شکوه سواری کدام امیر
جلیل القدر معلوم شد پیش پیش آن سواری شخصی بر هوا پران میگذشت او از هوا فرود آمده نزد من رسید
پرسیدم این سواری کیست گفت سواری حضرت مخدوم احمد عبدالحق قدس سره است ترا حکم فرموده اند
که از بیجا برخیز و بدرگاه ما حاضر باشی گفتم ادب من بحضور رسان و بگو که یک روز در چله باقیست از فردا
همونجا حاضر خواهم ماند چنانچه بهار روز بچودهری سرافراز احمد صاحب گفته فرستادم که ایام چله من سپری شد
قدری حلوا تیار کرده بفرستند چنانچه اوشان فرستادند وقت نصف شب موافق معمول حاضر شده قاب حلوا

بر مزار فائض الانوار رو داشتم و اندر حجره کوچک که اندر درگاه شریف جانب مشرق واقع است صحن اقتب نشستم
در آنوقت نوری که کیفیت آن در بیان نمی آید نمودار شده و در تمام حجره مستولی و محیط گردید اول بدلم
اندیشه و خوف پیدا شد در همان روشنی شخصی پیدا شد از من پرسید که این روشنی از کدام طرف نمودار
است گفتم از پیش رو و جانب راست گفت نور ذات و روشنی جمالی ست اندیشه مکن اگر از طرف چپ و پس
پشت ظهور میکرد روشنی جلال و محل خطر بود بعد وقوع این ماجرا لطف عنایت حضرت شیخ العالم
بحال خود روز افزون دیده بنا بر اظهار حال بحضور حضرت مولانا آمدم حال شنیده فرمودند که این ک
لباس چرا کردی عرض کردم که بهر چه خدا خواست شد بعده فرمودند که مبارک باد مرا نیز زیارت حضرت
مخدوم ابتدا همین طور شده بود مگر اینحال پیش کسی اظهار مکن چند روز در اینجا ماندم حضرت پرسیدند
که کدام عزیز و اقربا داری عرض کردم که صرف یک کنیز است دیگر کسی نیست و اقربای من با دختر
عم من نسبت کرده بودند هنوز شادی نشده است فرمودند که بآنها اطلاع ده که نکاح منسوبه با دیگر کدام
که خواسته باشند بکنند عرض کردم که پیش از این بشما بحضور اطلاع کرده بودم بعده باستماع شهرت شاه نهال الدین صاحب
اول در سندیله رفتم یک هفته به نیت استفاده پیش شاه نهال الدین صاحب حاضر ماندم گفتند که من
برابر کفش پای مرشد شما نیستم از من چه میخواهی بعده باستماع اوصاف مولوی شاه نیاز احمد صاحب
در بریلی رسیده یکماه بخدمت شان حاضر ماندم اگرچه گفتگو و بعضی صفات در صحبت شان دیدم لیکن
مقام حضرت که بذات بحت تعلق داشت از اوشان اعلی و ارفع بود لهذا شاه صاحب موصوف
فرمودند که اول مقام مرشد شما عالیست دوم اینکه بدون اذن مرشد در اینجا آمدید مرا حضرت
مولانا الٰهی داده اند که اینکس جای دیگر رفتن نتواند پیش ما باز گردانید پس بهتر است که بذریعه
خطاست بحضور مرشد خود استدعا شوید چنانچه بذریعه خط اوشان بحضور پر نور حضرت مولانا باز حاضر گشتم
ارشاد کردند که ترا بحضور حضرت مخدوم و پیش مرشد خود کدام چیز میسر نیست که بطلب آن جا بجا
میگردی ندامت کشیدم در همان زمان روزی بعد ظهر دیگر مراقبین را از صحبت مراقبه بر کرده
تخلیه نموده مرا روبروی خود نزدیک مصلی نشانیده توجه کردند و القای نسبت دل من بحیثیت
گل شگفته و مرا بیخود ساخت به پشت در افتادم حضرت سر و زانوی من مهر و دست گرفته نزدیک
خود کشیده فرمودند که ثابت باش بعد ساعتی باز چار شانه در افتادم و بیخود شدم بعد بهوشیاری

فرمودند که آنچه مقسوم تو پیش من بود من سپرد کردم این را ضائع مکن مگر آنکه طالب خدا و عاشق خدا
باشد از و دریغ مدار آینده بحضور حضرت مخدوم حاضر باشی باید کرد ترقی خواهد شد چنانچه باز در دهلی
رفتم و اندر مسجد درگاه شریف یک چله نشستم بست روز گذشته بود شبی در مسجد مراقب نشسته بودم شخصی
دوش من گرفته مرا متنبه ساخت که اذان بگو گفتم شما نیز مسلمان هستید خود چرا نمیگوئید در همین وقت حضرت
شاه علی احمد صاحب سجاده درانجا رسیده فرمودند خبردار با کدام کس کلام میکنی پرسیدم کیست فرمودند
حضرت شیخ العالم هستند من بدحواس شده برخاستم و در قدم مبارک افتادم حضرت دست حق پرست
بر پشت من زده فرمودند شاباش اندیشه مکن اذان بگو چنانچه حسب ارشاد اذان باواز بلند گفتم حضرت
امام شدند من و شاه علی احمد صاحب اقتدا کردیم بعد ادای نماز حضرت متوجه درگاه شریف شدند
من و شاه علی احمد صاحب تا دروازه اندرونی دنبال بودیم من بعد حضرت از نظر غائب شدند روزی
دیگر من اندرون درگاه پیش حوض سنگ آب که پائین مزار مقدس متصل واقع است مراقب نشسته بودم
بعد ساعتی حضرت مخدوم ظاهر شده سنگ پاره زده مرا متنبه کردند برخاسته آداب بجا آوردم ازان حوض
مذکور حضرت یک کتوره آب پر کرده قدری تناول فرمودند و بقیه بمن عنایت کردند نوشیدم آنچه کیفیتی
که از خوردن آب مذکور بر دل جاری گردید در بیان نمی آید همین عنایت و نوازش حضرت شیخ قدس الله سره
چله تمام کردم و نیز صد چاند خان نامی نوجوان ساکن سهدولی اکثر درانجا سخنان انکار بزرگان
بر زبان میراند روزی او را گفتم که در عالم بسیار کسان اند که در یک نظر ترا از خودی تو گم کنند
انکار مطلق خوب نیست گفت اگر طاقت دارید شما بجان من توجهی گمارید او را ده پانزده روز فاقه
داده روبروی خود مراقب نشانیده توجه کردم در سه روز حالت او متغیر گردید آنچنان مست شد که هشیار
گشت که غیر سر از پا نماند بعد بست روز بحضرت مولانا آمدم چاند خان مذکور نیز بهمان حالت مستی و فاقه
همراهم آمده حالش بحضور عرض کردم حضرت مولانا بحالش ترحم فرموده طعام خورانیدند اندک افاقت
پیدا شد زان بعد او از خویش و بیگانه بریده تارک دنیا شده عرصه هشت سال تا دم تحریر گذشته هنوز
بسلوک تیار داده است و انقدر همت و طاقت او را ابتدا شده بود که روزی در برسات همراه من
از دهلی بطرف بانسه می آمد بهرگاه قریب بانسه رسیدیم ندی کلیانی طغیانی داشت ملاحان جهیما
عبور میکنانیدند و اجرت میگرفتند ما هرچند بار سوال کردیم نوبت ما نرسید و هیچ نداشتم که باو داده

وهمانجا غرق شده بود چاند خان گفت که منت این پول تا کجا کشیم همت بفرمایند تا به پای خود عبور
کنیم گفتم بسم الله ومن وا وانزد دریا قدم نهادیم آب که از پاسن زیاده بود برابر ساق پا آمد ملا حاتن
و دیگر حضار دیده حیران شدند هرگاه بحضور حضرت مولانا حاضر شد اظهار ما جرا کردم ارشاد شد که اینچنین
تصرفات خوب نیست هرچه شد شد اظهار آن پیش کسی نباید کرد و تعریف استعداد چاند خان بسیار میفرمودند
هرگاه اقامت ردولی را هفت سال گذشت برادران عم زاده من بحضور حضرت مولانا مستغاثی
شده عرض کردند که والدین مرزا خدا بخش نسبت او با خواهر ما کرده بودند آنحضرت برای ترک نسبت
امر کردند مرزای مزبور ترک کرد موجبش چیست حضرت مولانا فرمودند که از وکسب دنیا هیچ نخواهد شد
خواهر خود را چرا خراب میکنند بجای دیگر نکاح کرده دهند اقربای مرزا صاحب عرض کردند که منسوبه او
بجای دیگر هرگز کدخدا نخواهد شد حضور همت فرمایند که مرزا خدا بخش راه سلوک نماید دران هنگام مرزا
خدا بخش نیز سر و پا برهنه از ردولی خاص حاضر حضور مولانا شده بودند حضرت حسب التماس اقربای شان
فرمودند که خدا بخش در هموند برو و همونجا باش و حسب صلاح بزرگان خود نکاح هم بکن معزی الیه
عرض کرد که در هموند نشسته چه خواهم بخورد و منکوحه را چه خواهم خورانید فرمودند که خدا همه جا رازق است
گفت که من بی‌ذاقی او توکل کردن میتوانم هرچه پیش آید صبر کردن میتوانم لیکن متعلقان مرا
تنگ خواهند کرد و مرا هیچگونه کسب نمی آید که ازان چیزی پیدا کرده بخورانم ارشاد شد که آب چاه
و برگ املی وغیره بسیار است همان بخور و بخوران و بیاد خدا مشغول باش مرزا صاحب عرض کردند
که اگر مرضی چنین است یک مسجد پخته رانجا طیار کنانیده دهند و همت فرمایند که مسلمان آنجا اطاعت
من نمایند ارشاد شد که تو از طرف خود طمع مسجد و رجوع خلق وغیره هیچ مکن توکل کامل بر خدا کن
خدا اهل اسلام و هنود و همه را معتقد تو خواهد کرد و در آنجا از سنگ شیر خواهد برآمد برای تو بافضل
بر دیوار خام چهپر انداخته نماز بکن بنا هیچ مسجد پخته هم خواهد شد عرض کردند که بنام کسی یک دو رقعه
عنایت فرمایند که در بنای مسجد امداد کند حضرت یک رقعه بنام مولوی سید امانت علی صاحب
تحصیلدار موده متعلقه ضلع بانده و رقعه دیگر بنام شیخ جعفر علی ناظر عدالت جونپور نویسانیده دادند
مرزا صاحب بدست چاند خان مرید خاص خود بهر دو جا فرستادند چنانچه چاند خان مذکور چهل روپیه
از مولوی امانت علی و یکصد روپیه از ناظر جعفر علی آورده داد مرزا صاحب حسب الحکم پیر و مرشد

بر حق در ضمن استقامت نموده نکاح کردند و صاحب اولاد شدند در ابتدای حال امتحاناً صعوبات بسیار
برداشتند و در ماه رمضان المبارک آمده بحضور مولانا قدس سره اظهار حال میکردند همین جواب
می یافتند که هیچ مهمونه باش و هرگز حرکت مکن و پیش من نیز میا و هرچه گذرد با حدی اظهار مکن و ببین
که انجام کار چه میشود در اوائل منشی دیپ چند و راده‌ی لال و ماتادین و جهنگی پرشاد و لعل بهادر پسران
دیپ چند و دختر شان معه اهلیه دیپ چند و اهلیه جهنگی پرشاد و اهلیه ماتادین و دخترش قوم کایسته که
سکنه آنجا معتقد شده اکثر درک صحبت کرده مائل باسلام شدند از برکت صحبت و نظر توجه شان
لاله دیپ چند منشی سرکار فقیر محمد خان بهادر شد اقتداری پیدا کرده و امداد مصارف مرزا صاحب معین
با تعمیر مسجد و درستی مکان وغیره شده مرید باخلاص گردید و در پرده نماز و روزه و ذکر و شغل خدا اپنی
را اجازت یافته عامل آن شده زن و فرزند و برادران موافق را همرنگ خود گردانیده حتی که در اکل
و شرب با شاه صاحب شریک میشدند از ترغیب و تحریص منشی مذکور دیگر تا مگرفتگان از کفر و شرک بیزار
گشته مستعد اظهار اسلام در ماه رجب ١٢٥٣ هجری که مرزا صاحب ممدوح اراده نقل ازین عالم بعالم
بقا نمودند آن هنود همه معتقدین را امر باظهار اسلام کردند و منشی دیپ چند را جانشین خود گردانیده
باسم شاه محمد بخش موسوم ساختند و مرزا فدای حسین پسر کوچک خود را که بسیار عزیز بود ولی عهد خلیفه
مزبور نمودند و راده‌ی لال موسوم باسم غلام محمد و ماتادین موسوم به غلام رسول
و جهنگی پرشاد باسم محمد علی و لعل بهادر باسم حسین علی مخاطب شدند هرچند منشی دیپ چند
از روی وراثت آبائی نیز ذی مقدور بود و بذات خود لکها روپیه از نقد و جنس و مکانات و دهات
املاک منقوله و غیر منقوله در میان اقوام داشت و در اظهار اسلام بسبب اختلافات یقین محرومی از حظ
قطعی بود و کس و کوی بسیار مخالف اسلام بودند لیکن از تائید الهی و همت حضرت مولانا و فیض
صحبت مرزا خدابخش صاحب عشق اسلام و محبت الهی آنچنان غالب شد که از مادر و زن و فرزندان
و برادران گفت که اگر شما همه با بردین ما بوده شریک اسلام نمیشوید من از شما همه با و از فیلان و
اسپان و شتران وغیره و از نقد و جنس اثاث البیت دست بر داشته لنگ بسته بگور مرشد خود
می نشینم و اگر شما همه با شریک اسلام و متفق با میشوید بپاس خاطر شما ترک لباس نکنم و به تدبیر
معاش کی بصرف اسباب کرده میدهم چنانچه مادر و عمه و برادران شان بدین نمودند قائم

ماندند میرزا صاحب قدس سره در ماه جمادی الثانی در دهلی شریف رفته از عرس حضرت شیخ العالم
علی نبینا و علیه السلام فارغ شده از همه دوستان رخصت شده گفتند که باز اتفاق اینجا نخواهد شد
چنانچه بعد رسیدن ممو ته از غره ماه رجب بیمار شدند بتاریخ شانزدهم رجب روز دوشنبه بجوار رحمت
رحمانی پیوسته بتاریخ هفتدهم دفن شدند در پیشگاه مسجد شان مکانی بسیار عریض و طویل لیکن
خوش فضا واقع است دران مکان مقبره شان مرتب شده و شاه محمد بخش صاحب متولی خانقاه و نشان
بکمال همت و خوش وضعی بطور مشائخ دیندار معاش میکند و خدمت صادر و وارد بخوبی مینماید
اللهم زدنی توفیقه و عرفانه و معنی کلام حضرت مولانا قدس سره که سابق از میرزا صاحب فرموده بودند
که ترا درانجا از سنگ شیر خواهد برآمد بخوبی ظاهر گشت که از منو که مقابل سنگ بود کلمه لا اله الا الله
که مراد از شیر بود پیدا شد یعنی اینقدر هنود داخل اسلام گردیدند فقط از جمله مستفیدان فیض
صحبت بابرکت حضرت خواجه محمد شریف عرف سید صاحب خلف الصدق خواجه
سید شاه سلطان الدین محمد است از اولاد امجاد خواجه قطب الدین مودود چشتی علی نبینا و
علیه السلام آبا و اجداد ایشان همه مرجع ملوک و سلاطین زمان بوده اند عزت و اعتبار ظاهر
و باطن در خاندانش شده آمده است و معاش فراقی پیدا کرده سید شاه سلطان صاحب والد
ایشان نیز کافی کفاف امیرانه بود لهذا سید صاحب که فرزند یگانه در خانه والد خود بودند بناز و نعمت
پرورش یافته و بلهو و لعب پرداخته بعد تجاوز چهل سال درک صحبت مولانا قدس سره کردند
سید صاحب حقیقت حال بزبان خود میگفتند که از سن تمیز صحبت با بدان قمارباز و نشه خوار و طواف
کوچه و بازار و خوش خوراکی و خوش پوشاکی بود و کشف و کرامت بزرگان را معتقد نبودیم در عهد
نواب آصف الدوله وزیر الممالک محمد کاظم علیخان بریلوی که سابق سالار پلٹن بودند در مکان
ما فروکش بودند خان مذکور عاشق رسول مقبول و ذاکر و شاغل بود بحکم اینکه صحبت صالح
ترا صالح کند صحبت طالح ترا طالح کند در صحبت کاظم علیخان لذت ذکر قلبی پیدا شد حسن عقیدت
اولیا و فیضان صحبت درویشان در دل جا گرفت روزی بدرگاه مخدوم شاه مینا صاحب رفته بودم
و در مسجد حضرت مخدوم نشسته و کتابت الله صاحب که مشهور گشته بودند نزد شان سلام علیک
کردم ایشان در جذبه آمده ملامت و نصیحت شروع کردند که بدنام کننده خاندان مودودی است

و تماشا بینی و بدوضعی میکند و چنین و چنان لباس میپوشد و در شوا از ینجا و برو از شهر من غم و غصه
بسیار خوردم و هیچ نگفتم نگرید ل نادم شده عزم بالجزم کردم که ازین شهر بدر شوم و بطرف شاهجهان آباد
روم چنانچه از والدین خود گفتم که بسیر شاهجهان آباد خواهیم رفت و آنها راضی شده تیاری سفر کردند لیکن
والده را مفارقت من ناگوار بود و تجسس کردند که بچه سبب ناگاه اینکس از شهر خاسته دل شد کسی
مقوله کفایت الله شاه صاحب بآن موضوع نقل کرد والده ماجده معرفت میان مجذوم بخش پیش
سید شاه کفایت الله صاحب گفته فرستادند که در بیست و دو فرزندان یک سید صاحب روشنی چشم
باقی مانده است تو این را از شهر بدر میکنی اگر یک موی او کج خواهد شد حضور رسول مقبول صلی الله
علیه وسلم گریبان گیر خواهم شد سید شاه کفایت الله عرض کرده فرستادند که غرض من همین است که
راست کردار شوند و اطاعت والدین نمایند و الشان بخیر و خوبی مراجعت خواهند نمود آنجناب
مطمئن خاطر باشند و مراد از نصیحت خیرخواهی وین است بعد این رود کد شاهجهان آباد رفتم و
از انجا باجمیر شریف رسیده بزیارت حضرت خواجه بزرگ مشرف شده باز به لکهنو رسیدم تا حیات
مولوی انوار الحق صاحب قدس سره رجوع سید شاه سلطان صاحب و شاه غیاث الدین صاحب
بمولوی صاحب ممدوح بود و بعد وصال شان بطرف مولانا قدس سره راجع شدند لیکن التجای
والدین این بود که برای نکاح صاحبزادی از سلطان غازی الدین حیدر شاه زمن دو هزار روپیه
ماهانه مقرر التعینات کردند که بعد دو چهار روز بخدمت مولانا حاضر شده سلام من برسانید تا اوشان
نیت من یاد مانند بدین بهانه که چند بار حاضر شدم حضرت مولانا بچشم عنایت مرا دیدند و در دل من
طمع استغنی پیدا شد که ازین بزرگ طلب خدا باید کرد و عرض کردم که طالب هم راه خدا هدایت فرمائید
دو سه بار خاموش ماندند یک روز اندرون مسجد تنها یافته تنگ گرفتم که از نام خدا چرا دریغ میفرمایند ارشاد
شد که صاحبزاده اگر یک لکه روپیه بخواهی شما را بدهم مگر خدا را طلب مکن عرض کردم که هر یک لکه
روپیه خدا را میفروشم بشرطیکه از ان یک لکه هر قدر صرف کنم کم نشود فرمودند این نخواهد شد گفتم
پس من لکه روپیه نمیگیرم نام خدا میخواهم فرمودند قبول کردم در مراقبه پیش بنشینید شدی فرمودند عرض
کردم که از بستن چشم دل من آشفته میشود بلکه چشم کشاده بحاضر خواهم ماند فرمودند که اگرچه از زمان آدم
تا ایندم بزرگان چشم بسته مینشانند مگر من بخاطر شما چشم کشاده خواهم داد الا اینکه انچه نسبت بالفعل

در قلب شماست خواهد رفت عرض کردم که چنان نشود که بامید موهوم موجود هم از دست رود و
خالی مانم فرمودند آنچنان خواهد شد ابدالآباد همراه جان شما ماند بعد این گفتگو هر روز آنرا هم حاضر باشی
وقت مراقبه کردم بعد چند روز ارشاد شد که شما به نشه افیون عاشق هستند و در نشه بی کیفی و نشه کیفیت
تباین است اگر مستی حق مطلوب است نشه را بگذار گفتم که دو توله افیون در شب و روز میخورم و میدانم
که در گذاشتن آن نوبت بر جان خواهد رسید بلکه زیست نخواهد گردید فرمودند که بتدریج کمی کرده بگذارند
عرض کردم اگر امداد حضور باشد یکبار بگذارم اگر جان برود مردن قبول است فرمودند انشاء الله تعالی
جان نخواهد رفت و متروک خواهد گشت مگر اسهال خواهد گردید عرض کردم که از اسهال می ترسم
شدت دیگر هر چه شود فرمودند که در اسهال صفای میشود خطره نیست عرض کردم که متحمل اسهال
نمی شوم مگر فصد مضائقه ندارد فرمودند هر چه مرضی شما باشد از همان وقت توبه کردند و شدائد این کیفیت
هجوم کرد و نوبت باحتراق دم رسید فصدهای هر دو دست و پا کرات و مرات گرفتند سید شاه
سلطان صاحب بحضور مولانا آمده گریه و زاری کردند که در لیست و فرزند همین سید صاحب باقی بود
حالا زندگی او بنظر نمی آید فرمودند اصلا خطر بر جان او نیست هر چه تکلیف بود گذشت آینده خوبی
پیش خواهد آمد چنانچه بعد پنج روز غسل صحت نموده باز در صحبت حاضر شدم در صحبت یکسال هر چه
صفات شهوت رانی و حرص و هوای دنیا و محبت خوش خوری و خوش پوشاکی و رغبت لهو و لعب
و تماشا بینی در طبع بود زائل گردید و رغبت روزه و نماز و ذوق و شوق سماع و ذکر و شغل غالب
شد و عشق و محبت حضرت مولانا بر خاطر مستولی گشت و نسبت توحید جوش کرد و صفای قلب
و عروج روح بمقام فنا و سیر ملک و ملکوت و مناسبت با عالم جبروت ناشی شده بود که حضرت
مولانا بجنت شتافتند مگر حجاب از چشم ظاهری ایشان برداشتند که بمزار شریف آمده هی میشنید
هر معامله که در عالم برزخ میشد چشم گشاده میدید بل بعضی حال تفصیلان را میگفتند چنانچه حکایت
از معاملات مشهوره ایشان بگوش راقم رسیده که در ذیل می نگارم حکایت اول آنکه
بمزار حضرت مولانا نشسته بودند چشم کشاده ناگاه حضرت مولانا فرمودند که قمر الدین نبیره شما
هم متغیر گشته گذشت این از نظر اشهم ارشاد شد که بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیدیم که یک گلدسته
از طرف عالی تر و افتاد و آنحضرت بدست مبارک خود گرفته فرمودند که روح قمر الدین فرزند میراست

مشاهده این ماجرا در باغ خود اند و غمگین فتادم میر صاحب گفتند که قمر الدین از صبح غائب شده است حالا او را
کجا رفت یافته نمیشود خاموش ماندم و دو سه گهری شب گذشته خبر کردند که قمر الدین بخانه آمد لیکن استغراق
شده است و مظنهٔ سکته میشود از میر صاحب گفتم که بر مزار مولانا رفته چیزی نذر بگذارند و دعا کنند شاید
خدا رحم کند میر صاحب گفتند که پیش من روپیه کجاست گفتم صبر کنید همان شب قمر الدین جان بحق تسلیم
کرد و انا لله و انا الیه راجعون صباح بدستور بر مزار آمده گفتند که هرچه شد خوب شد بر دل من غم نیست حکایت
دوم زبانی منشی محمد یحیی علیخان صاحب است ناقل اند که روزی حاضر آستانه مکرمت نشانه
بودم و سید صاحب نیز بر مزار شریف تشریف میداشتند فیما بین من و سید صاحب در تصوف رمز و اشارات
میشد بعضی حرف گستاخانه از زبان من بر آمد سید صاحب بطرف مزار مقدس اشاره کردند دانستم که روح
مولانا ساختند وحشت ناک شدم صبح بدربار میرفتم معلوم شد که کسی مرا بر داشته بر زمین زد صدمه
تا دست و پا رسید و سواره بر مکان رسیدم دیدم که خواجه میر محمد صاحب برادر زاده سید صاحب
نشسته اند گفتند که سید صاحب برای خیر و عافیت فرستاده گفته اند که شب از من خطا شد و مولانا تعرض
کرده ام احوال شما بیاید که خود معائنه کنم حکایت سوم زبانی منشی صاحب ۱۲۵۵ هجری
حسب تاکید والد ماجد خود منشی ثابت علی خان باراده خدمت اخبار نامه خود بخدمت نواب شرف الدوله
بهادر که وکیل سلطنت بودند رفته جواب تلخ شنیدم و کلمات شیرینی گفتم لیکن رنج بردم و از وقت
بخیال آمد مصرعه سهم در تو گریزیم ار گریزیم ؛ و بر مزار حضرت مولانا حاضر شدم سید صاحب سر سینه پائین مزار
نشسته درود میخواندند همین که حسب معمول تسلیم و تعظیم بجا آوردم سید صاحب گفتند که مکرر آداب بجا آر
دست من گرفته برخاستند سبب پرسیدم متبسم شده گفتند که اینوقت حضرت مولانا خلعت اخبار نویسی عنایت
کردند و شما ایستاده اند از همینجا ما متحیر بودم که همانوقت آدم والد ماجد رسید که شمارا نواب منور الدوله
بهادر یاد کرده اند همین که از سید صاحب رخصت شدم فرمودند که هر چند دستور نیست که در بر روی پدر
پسر مالک و مختار امور شود لیکن اینهم عطا کرده اند الغرض همچنان بوقوع آمد خدا تعالی انجام حال احقر
بخیر گرداناد فقط حکایت چهارم زبانی منشی صاحب موصوف مولوی سید یوسف صاحب
مرید خاص حضرت مولانا در مرض الموت بخواب دیدند که مولانا میفرمایند که ای یوسف علی قبل از
عرس حضرت شیخ العالم علی نبینا و علیه السلام نزد ما بیا ایشان که حساب کردند روز جمعه قرار یافت

پس از اظهار این معنی از نپو خان صاحب رخصت شدند و بعد از ظهر یوم جمعه انتقال کردید جنازه او شان تیار شد و قبرش
دروازه شرقی روضه حضرت کنده شد هرگاه مولوی یوسف علی صاحب را در قبر فرود آوردند سید صاحب
گفتند معاینه میکنیم که مولانا از مرقد منور خود برآمده از راه دروازه شرقی مقبره برآمده فرمودند که سید صاحب
ببینید که حالا من به تلقین مولوی یوسف علی مرحوم پرسیدیم که سبب اشاره شما چه بود گفتند که روزے
از مولانا پرسیده بودم شنیده ام که جناب امیر المومنین علی مرتضی علی نبینا وعلیه السلام مخلصین خود
تلقین میفرمایند در جواب فرمودند که مرشد بهر تلقین مرید میرود و حضرت امیر مرشد کل اند چه عجب است
اگر تلقین فرمایند حکایت پنجم منشی صاحب موصوف راوی اند که برادرم باقر علی خان مرحوم در خواب
دیدند که یوم جمعه است و جنازه مولانا قدس سره نهاده است نماز جنازه میخوانیم بعد شنیدن این خواب
از برادر خود دانستم که این جنازه سید صاحب است که فانی فی الشیخ بود و سلطان کار شان تمام کرده است
باقر علیخان همان وقت سوار شده برای عیادت سید صاحب رفت بسیار تعظیم کرده فرمودند که مقبول مولانا
هستی بهر سلامتی ایمان من دعا بکن و نیز فرمودند که از سه روز برای من جمعه دیگر در هیچ ... کرده اند
فردا کوچ است چنانچه فردای آن یوم جمعه تاریخ دوم شهر جمادی الثانی ۱۲۸۵ هجری عاشق ربانی
بجوار رحمت رحمان پیوست انا لله و انا الیه راجعون حکایت ششم نپو خان صاحب ناقل اند در حین حیات
حضرت مولانا شاه غیاث الدین صاحب عم بزرگوار سید صاحب در شاهجهان آباد انتقال کرده
سید صاحب برای تعزیت شان استجازت کردند حضرت فرمودند که هرچه شدنی بود شد و اینجا فرزندان
شان موجود اند بالفعل رفتن شما ضرور نیست فسخ عزیمت کردند بعد وصال حضرت مولانا در شاهجهان آباد
رسیده روزی به بارگاه عالم پناه حضرت سلطان المشائخ نظام الدین محبوب الهی قدس سره رفته بودند
همین که اندر روضه منوره قدم نهادند از مزار محبوب الهی مولانا برآمده گفتند که اینجا هم دیگری نیست
سید صاحب می گفتند که در بدن من لرزه افتاد و از عرق تر گردیدم خدام حضرت محبوب الهی برای من
دستار وغیره آوردند گفتم مرا بیرون روضه رفتن رسید که بهوش نبود ... سبحان الله زهی کمال
مولانا و زهی نسبت سید صاحب قدس سرهما و مقتضای همین عشق و محبت بود که جوار بزرگان خود را
گذاشته و از نهاده باغ و گل و گلزار خود قطع نظر ساخته وصیت کرده که مرا زیر قدم مولانا دفن سازند
تا نشود ... در هوس روضه تو باشم ... در خاک شوم خاک سر کوی تو باشم چنانچه پهلوی ... مرقد مولانا ...

شرقی مقبره مرقد شریف خواجه محمد شریف گردیده است بر لوح مزار کندیده است در سنگ مرقطعه تاریخ
آن محمد شریف سید پاک ؛ نقل خود کرد زین سپنج سرای ؛ شد ز روی ولایتش تاریخ ؛ واصل حق
شد آن ولی خدای ؛ فقط سنه ۱۲۵۵ هجری یکی از خلفای راشدین مولوی ابوالحسن صاحب
رودولوی هستند بن شیخ ریاض احمد صاحب از اولاد امجاد امام همام ابی حنیفه رحمة الله علیه
جد امجد شان مخدوم شیخ صفی قدس سره مصنف دستور المبتدی والد مولانا محمد اسمعیل و القطب العالم
بندگی شیخ عبد القدوس گنگوهی بودند در خاندان شان دولت علم ظاهر و باطن تا مولوی ابوالحسن شده
آمده است ایشان چهار برادر حقیقی بودند اول مولوی نجف علی دوم مولوی اشرف علی سوم مولوی
ابوالحسن چهارم حکیم حسین علی هر چهار برادر مرید حضرت مولانا بودند تحصیل علم نیز هر چهار برادران از لکهنو
کرده بودند و در مدرسه رائجه تکمیل رای تحصیل مولوی ابوالحسن تا شرح سلم رسیده بود که طبع شان در
عنفوان جوانی راغب سلوک فقر گردید مثنوی معنوی از حضرت مولانا شروع کردند بعد چندی دیگر مشاغل
گذاشته مرید شدند بعد تحصیل مسائل مولانا و مثنوی شریف حالت جذبه بر ایشان غالب شد بطرف
رودولی رفتند و باز آمدند هر گاه در این حالت افاقت میشد بطرف صوم و صلوة متوجه میشدند بالک
رعایای دکان خود و دیگر مردم را تعلیم و تلقین ارکان دین و هدایت راه یقین میفرمودند و خدمت مسافرین
میکردند در حین حیات حضرت پیر و مرشد پنج شش سال سالک میماندند در زمان وصال آنحضرت در رودولی
بحالت محو بودند روز جمعه وقت عصر در مسجد حضرت شیخ العالم قدس سره خبر دادند که امروز مولانا [illegible] روز سوم از خطا لکهنو در یافت کردند
که همانوقت دفن حضرت مولانا بود تصرفات و کرامات مولوی ابوالحسن صاحب در رودولی بسیار مشهور اند و چرا نباشد که حضرت مولانا بارها فرموده بودند که ابوالحسن
خرقه ماست بعد از وصال حضرت مولانا باز در سلوک آمده اند لیکن از جذبه شان [illegible] ایشان بجای شیخ غلام قدس حقیقی شده بود و از آن [illegible] شده اند
یکی در سلوک و در زمان حق تا حیات والده خود از رودولی بیرون تشریف نبردند بعد وفات والده خود در سنه ۱۲۶۶ هجری از رودولی غائب شدند
احدی نشان نداد که بفلان سمت رفت البته مسموع میشود که آنطرف گهاگره بعضی کسان
دیده اند عریان محض و سر و پا برهنه میگردند چند حکایت در حال مولوی صاحب ممدوح مولوی
لطافت علی صاحب برادر بنی عم ایشان ناقل اند حکایت اول آنکه در خانه خود و برادران خود
شیرینی وغیره هر جا که مییافتند بر داشته تقسیم میکردند بنظر حفاظت هیچ اشیاء را هر وقت در خانه صاحبی
مخفی داشته دروازه کوشهرا مقفل میکردند هر گاه ایشان را برای اطفال وغیره احتیاج شیرینی

در خانه هر کدام که آن چیز مخفی از راه کشف دریافت میکردند در همان مکان رفته از اشاره دست قفل
کشاده اندرون ظرف که آنچیز مخفی بوده باشد دست انداخته برآورده میبردند مردم خانه حیران میشدند
از همین معامله چنان مفهوم میشود که حاضر و غائب قریب و بعید نزد اوشان مساوی و مکشوف است حکایت
دوم اینکه محمد نظر علیخان الهابادی داروغه سابق دواب جهان پناه خلد الله ملکه در ردولی رفته
خواستگار ملاقات مولوی ابوالحسن شدند بنده لطافت علی گفت که جای اوشان تعین نیست گاه
بشهر و گاهی بصحرا میگردند مگر بخت شما دریافته بعید نیست که در باغ وغیره ملاقی شوند همچنان شد که در باغ
ملاقی شدند اول بسیار اخلاق و پرسش حال خان موصوف ساختند بعد اندک تامل پرسیدند
که تو بطرف رسولی چرا رفته بودی عرض کرد که پیش میان کریم شاه درویش رفته بودم روبرو پیش
کرده فرمودند که در آستانه مرشد شما کدام چیز نیست که پیش دیگران میگردی نذر علیخان پیش زند خان موصوف هرگز قبول نکردند
خان موصوف از کشف ایشان نادم شد اخوی میان محمد غوث صاحب ناقل اند حکایت دیگر
که مولوی ابوالحسن بر حال من بسیار شفقت میفرمودند در زمان قیام من بردولی میان حسن احمد
صاحب برادر شاه هدایت احمد صاحب بیمار علیل بودند امید زیست نماند همه مردم مرا پیش کردند
که از مولوی ابوالحسن صاحب ما بگنانند من باصرار گفتم مولوی بطرف آسمان دیده گفتند که از
ده سهم یک سهم امید ماند از همان روز میان حسن احمد را آرام شد معنی آن لفظ بعد صحت شان معلوم شد
که شاه هدایت احمد هشت برادر و دو خواهر یکی ده بودند همه مردند آنوقت شیخ محمد و هدایت احمد
و حسن احمد باقی بودند ایشان از خدا عرض کردند که منجمله ده سه را هم نخواهی گذاشت حکایت دیگر
راقم آثم در سنه ۱۲۲۹ هجری بعرس حضرت شیخ عالم علی نبینا و علیه السلام در ردولی رفته بود در قیام
من در انجا مولوی ابوالحسن صاحب از راه شفقت اکثر اوقات پیش من میماندند در عین عرس
شنو نامی ملهری لکهنو که مرید شاه علی احمد صاحب قدس سره بیمار گردید خواستم که او را در ردولی
انداخته روانه لکهنو سازم چنانچه کهاران وغیره طلب کردم مولوی ابوالحسن صاحب گفتند که
شما خواهید رفت و اینکس همین جا خواهد ماند خیر او همین جاست همچنان شد که بیمار گذاشته آمدم
بعد [illegible] روز همونجا مدفون گردید خلاصه اینکه سیف زبان و آینه مصقول دست خداست ۵
که پیدا و پنهان بنزدش یکی است یکی از مریدین راسخین حضرت مولانا قدس سره

حرمت خان افغان ساکن جهان آباد متصل کوڑه است میان کریم بخش صاحب اورنگ
خلیفهٔ شاه فتح علی صاحب حکایت میکنند که حرمت خان از سن تمیز متقی و پرهیزگار و فقیر دوست بود وگاهی در
پلٹن بعهدهٔ جمعداری نوکر شده بود و من در پلٹن دیگر ملازم بودم در پرتابگڈه هر دو پلٹن جمع شدند و از نوبت
با جمعدار حرمت خان ملاقات میشد حرمت خان حکایت میکرد که من بتلاش مرشد تا بالای فلان کوه
رسیدم بالای کوه جنگل لق و دق بود هیچ حیوان و انسان نبود مگر یک درویش بالای کوه در کاره
سکونت داشت مشغول بیاد حق بود من قریب بیکپاس ایستاده ماندم التفات نکرد هرگاه هر دو نشست
سلام کردم گفت برو برو اینجا چرا آمدی شیر یا گرگ ترا خواهد خورد گفتم هر چه شدنی باشد شود حالا بهر چیم
گفت اینجا چه اسپی خورد گفتم هیچ نه بسیار تهدید کرد لیکن نترسیدم و همینجا نشستم وقت شب پوست کدام
درخت که آنجا افتاده بود بر داشته در آوندگلی جوش کرد قدری از ان خورد و باقی در یک دونه گیاه
نهاده مرا داد خوردم و حیران شدم که آن لذت در هیچ نعمت دنیا ندیدم صباح گفت که نعمت تو پیش
مولوی عبد الرحمان است در لکهنو رفته مرید شو پیش من نصیب تو نیست جهت هدایت آن درویش
بحضور حضرت مولانا مشرف ببیعت شدم از اثر و حب دنیا و ما فیها از دلم سرد گردید چنانچه درین پلٹن
آمده خواستم که نام خود از سلک ملازمین موقوف کنانم تمنداران و افسران وغیره نمیگذارند و میگویند
که عوض شما خدمت و نوکری ما خواهیم کرد نوکری ترک مکن میان کریم بخش روایت میکنند که هرگاه از لکهنو
بطرف پرتابگڈه که پلٹن با تعینات آنجا بود عازم شدم حضرت مولانا فرمودند که حرمت خان جمعدار
آنجاست با او ملاقات میکرده باشی حسب الارشاد اکثر با اوشان ملاقات میکردم پیوسته و اشتغال
باقی مانده بود مدام چله و فاقه کشی میکرد رسول خان گولنداز در پلٹن معتقد بزرگی و کرامات
خان مذکور بیان میکردند ابتدای جدائی او از پلٹن باین طور ذکر میکردند که از پرتابگڈه بفاصله
شنگروه ندی سیلانی است بطرف ندی برای غسل وغیره میرفت یکروز از پلٹن غائب شده بکنار
ندی رفته بود و بارش باران شروع گردید سه روز متواتر گذشت و حال معلوم نشد هرگاه رسول خان
وغیره بکنار ندی رفته دیدند که از هر دو دست سر گرفته لب دریا بر پاشنه پا نشسته است چون نزدیک
رفته حال پرسیدند از چشم میدید مگر چیزی گفتن نمیتوانست معلوم شد که سه شبانه روز متواتر باران
بروی شده بود لهذا جسم او را تشنج ساخت چند مردم از آنجا برداشته زیر درخت انداختند تا آنکه

کردند آن وقت حرکت و بدن ساکت شد گفت که گلّه از جسم من بکنید جسم بسته کرده کم کردند و دست پاکشادند گفتند پلنگ ها گفت از بیماری بمیرم
هرچند مبالغه کردند از انجا بر نخاست مریدون تا یکده روز دوستان پلنگ برای دیدن او همه بجا می آمدند خواستند که برای او
مکان آرام درست نمایند و چیزی زمین بطور باغ وغیره هرچند قبول نکرد و گفت برای من بزرگین
جای کنده بدهند که دران دفن شوم بطور تهخانه زمین کنده یک حجره درست کردند و متصل آن یک چبوتره
برای نماز درست کرده گرداگرد دیوار پخته بوضع مسجد قناتی تیار کرده بودند دران مستغرق بذکر و شغل
مینماند هرچند از پتاب گذره و دهات گرد نواح مردم طعام وغیره نعمات حاضر آوردند لیکن او بحیرت
التفات نمیکرد آخر از فاقه کشی و ریاضت طاقت نگذشت و برخاست نماند و نماز وغیره متروک شده
من کریم بخش همه بجا بودم روزی گفت که لوته وضو و کتاب لطیفه من در طاق که اندر ته خانه
است بگذارند و همه رخصت شوند و پس فردا خبر بگیرند پس فردا که مردم دیدند جان بحق تسلیم
کرده بود انا لله وانا الیه راجعون روز و تاریخ وصال آن مرحوم کسی بیان نکرد تا ثبت کرده آید معلوم
که ازین بزرگ دیگری مستفاد شد یا نه غرض اینکه در مقام فنا کامل بود یکی از مریدین مخلصین
حضرت مولانا مولوی امیر علی شاه صاحب اند ابن شیخ محمد بخش ابن شیخ امام الدین
ابن شیخ نور الحق ابن مولوی شیخ محمد خلف الصدق ملا شیخ احمد عرف ملا جیون قدست
اسرارهم ملا جیون صاحب استاد و پیش امام عالمگیر بودند و بعد عالمگیر از عهد بهادر شاه تا فرخ سیر
مقتدای انام و شیخ الاسلام ماندند بعد وفات در امیتهی مدفون شدند روضه متبرکه و مدرسه
عالیه شان در قصبه امیتهی موجود است مولوی امیر علی صاحب از لکھنؤ تحصیل علم ظاهر نموده
بعمر هجده سالگی در سنه ۱۲۳۶ هجری بحضور حضرت مولانا حاضر شده مدت هفت سال و سه ماه و هفده روز
صحبت بابرکت دریافتند درس مثنوی معنوی و رساله کلمة الحق و کتاب کنه الابد شیخ
محی الدین ابن علی العربی معه شرح عبد الکریم جیلی و ربع اول مشکوة شریف با شیخ عبد الحق
دهلوی از مولانا گرفتند و کتاب نور مطلق سبقاً سبقاً از راقم آثم خوانده استفاده سلوک و تصوف
بسیار کردند و در سنه ۱۲۴۲ هجری بروز عید الضحی اشرف بیعت مشرف گشته اجازت و خلافت جمیع
سلاسل یافتند. از مزاج ایشان از ایام طفلی صلاح و تقوی و همت علیا جبلی بود چنانچه حضرت
مولانا مکرر فرمودند که امیر علی کو سرفی سیاست مطابق ارشاد دیده شد که همت ایشان شهید

خلق الله وجهاد با اعدا الله مصروف گشت هزارها مردم از فیض صحبت شان توفیق صوم و صلوٰة و
ترک بدعات یافتند و صدها مسلمین بحلقه بیعت درآمده مستفید شدند هرگاه شوق بیت ربی غالب شد
بی زاد و راحله برخاستند و پیاده پا طی مراحل و منازل نموده حاجی الحرمین شدند و دو سال و ماند
در مکه معظمه و مدینه منوره اقامت ساخته اخذ فیض و برکات کردند و زیارت عتبات عالیات انبیا و
اولیا اثنای راه استحصال سعادت کردند و مرتبه ثانیه با قافله کثیر و جم غفیر از وطن بدین جهت رفتند
که بر هر قدم دو رکعت نماز گذرانند و در چند ماه تا تونک که از اینجا بست کروه است مصرعه هر خطوه
کردی دو رکعت نماز ؛ و در این سفر نان و نفقه هزارها مردم همراهی شان بی اسباب ظاهری
از غیب میشد بعده حسب ایمای حضرت مولانا راجع وطن گشته ترک دنیا بالجمیع وجوه کردند و در صحرای
بیرون شهر جانب شمال یک مسجد خام طیار ساخته و از جمله قبائل و عشائر طرح بیگانگی انداخته
معتکف مسجد شدند و با احدی سروکار نداشته و از توکل میسر شد و اما بنعمت ربک فحدث دو حکایت
بیان کردنی حکایت اول اینکه در اولاد امجاد بندگی میانجی صاحب قدس سره شاه غلام محمد
صاحب والد ماجد منشی غلام امام شهید در زمانه سابق با شاه حسام الدین صاحب که مزار شان
در گوگهات مشهور است بیعت داشتند مردم شهر او شان طاعن شدند که احدی از اولاد بندگی میان
نظام الدین خارج از خاندان خود بیعت نکرده است و اگر کسی کرده باشد فیضیاب نشد و فی الحقیقت
شاه صاحب موصوف را از بیعت شاه حسام الدین صاحب چیزی فائده ظاهر نشد لهذا باستماع
اوصاف حضرت مولانا غائبانه عقیدت پیدا کرده روزی بحضور حضرت مولانا پیام کردند که من
از چشم معذورم و استطاعت حاضر باشی حضور ندارم پس تا بدان مقصد عالی نتوانیم رسید
بان نگاه لطف شما بیش نگاهی چند ؛ بعد استماع این پیام حضرت ساعتی تامل کرده با مولوی
امیر علی صاحب فرمودند که حضرت بندگی نظام الدین صاحب قدس سره العزیز مرا اجازت داده اند
که شاه غلام محمد را مرید کرده راه خدا تعلیم فرمایند لهذا شما اجازت میدهم که در اینجا رفته از طرف
من بیعت شاه غلام محمد بگیرید و این کلاه من بر سر او شان بنهند و ببینید که چه قسم برکت میشود حسب الارشاد
حضرت از شاه صاحب موصوف بیعت گرفتم و تاج بر سر او شان نهادم بمجرد پوشیدن کلاه
عشق و محبت در دل او شان جوش کرد و ذوق سماع پیدا شد با وصف اینکه در خاندان بندگی

میانجی صاحب سماع شنوده در عالم رویا بندگی میانجی صاحب رضی الله عنه خوشنود سبے نمود
ازین بیعت بیان کردند دوران هفته مولوی اکرم علی و مولوی افضل علی و حکیم نعمت علی
صاحب با شاه صاحب ممدوح بیعت کردند و بعد ازان قریب پنجاه کسان بحلقه ارادت شان
درآمدند قریب ده سال گذشته باشد که شاه غلام محمد صاحب بکمال عشق و محبت مولانا انتقال
کردند و در الهٰ آباد دفن شدند فقط حکایت عجیب و اسد فقیر بیت الله هنگام ورود بمبئی تمام
ماه رمضان در آنجا اتفاق اقامت افتاد حکیم مولوی عبدالاحد شاه خلیفه باریاب شاه که از
مشاهیر مشائخ عظام آن دیار بودند و دران نواح رجوع خلائق باوشان بسیار بود رئیس آنجا است
لیکن متکلم محض و زاهد خشک بودند و منکر وحدت وجود و مکفر سامعان غنا بودند و بدریافت اینکه
اینکس یعنی بنده خلیفه مولانای شاه عبدالرحمان موحد لکهنوی است باتباع خود میگفتند که این فرقه
دجالیه رسیده است مگر بمقتضای اخلاق عمیم دعوت اینجانب کردند و هرگاه در محفل اوشان
رسیدم واعظان زبان طعن و تشنیع صوفیان و سامعین غنا کشادند نهایت منغص شده میخواستم
که طعام او نخورم لیکن حکیم مولوی عبدالله چنیا پٹنی برادر حقیقی میر صادق نائب سلطان ٹیپو و عبدالله
مغربی ساکن دکن خلیفه سید احمد صاحب مرزا چهاپه مدار شاهزاده دهلی مرید شاه غیاث الدین صاحب
سوداوی نیز دران صحبت شریک بودند گنجایش بیرونی نشد چار و ناچار طعام خورده بمکان فرودگاه
خود رفته بعد قیلوله برای نماز ظهر برخاستم بعد فراغ نماز دیدم که مولوی عبدالاحد و صوف خوان
شیرینی بر دست خود نهاده زار و نزار گریان می آید و نزد من رسیده گفت که برای خدا مرا در طریقه
مولانای شاه عبدالرحمان صاحب مرید کن والا ایمان من برباد رفت پرسیدم که دو گهڑی پیشتر
تو منکر بودی این وقت کدام چیز ترا برین معامله برانگیخت عرض کرد که بعد برخاست شما چون خفتم
در مجالس وارد شدم که دران حضرت صدیق اکبر و دیگر صحابه کرام و مرشد من باریاب شاه حاضر
بودند چهره من مسخ گردید همه بزرگان بر من عتاب کردند که تو مرید و خلیفه مولانای شاه عبدالرحیم
صاحب را دجال گفتی در ملحدان و مشرکان داخل شدی تا که بر دست خلیفه اوشان توبه نکنی
و تجدید ایمان بعقیدت مولانا نکنی نجات تو ممکن نیست لهذا امیدوارم که تقصیر من معاف فرمایند
و مرا از زمره مسلمانان سازند از بسیار و نزد دعوت با سماع غنا قبول فرمایند بعد ظهور این کرامت

نجابت علی صاحب را با حضرت مولانا تقیض افتاد و مجوز اقامت مولانا مسجد درگاه نشدند چنانچه شبی
نجابت علی شاه در معامله حضرت مولانا را در کنار خود برداشته در مسجد نهادند این شما بودید که اینجا باشید
از صباح آن حضرت مولانا در مسجد مذکور مقیم شدند مرزا عبدالله بیگ ناقل اند که بحضور مولانا عرض کردم
که نجابت علی شاه صاحب یک دایره آتشین بقیمات من کرده است هرگاه از انجناب علیحده میشوم
محیط من میگردد و مرا خوف معلوم میشود حضرت فرمودند که امروز در مراقبه خواهی نشست چون در
مراقبه نشسته چشم بند کردم مرا دربار معلی حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی
علی نبینا و علیه السلام برده فرمودند کنار سیدنا چه می بینم که بحضور آنجناب بسیار اولیا حاضر اند و نجابت علی
شاه نیز دور ایستاده بطرف من بنظر قهر می بینید حضرت مولانا بحضور پرنور عرض کردند عبدالله بیگ بیعت این فقیر
کرده است و نجابت علی شاه این را نمیگذارد چنانچه در اینجا نیز حاضر است به تقاضا حکم شد که این نجابت علی شاه
را از دربار بدر کنند و تاکید سازند که از ینچو ان غرض نکنی حکایت دیگر زبانی مرزا موصوف
میگفت که روزی بخاطرم گذشت که در صحبت مولانا مقدر بود نصیب تو شد قصد کعبه باید کرد در
اثنای راه دیگر بزرگان را باید دید شاید از کسی فائده دیگر شود پیر و مرشد من بین خطره آگاه شده وقت
رفتن بیت الخلا دست من گرفته ایستادند و پرسیدند کسی دیگر اینجا هست عرض کردم کسی نیست
فرمودند در چه خیال افتادی اگر از شرق تا غرب بشغل گرفته تلاش خواهی کرد مثل من
نخواهی یافت در قدم او افتادم که فی الحقیقت در خاطر من اینچنان آمده بود آینده عهد میکنم

تا عمر بود در هوس روی تو باشم ۰ ور خاک شوم خاک در کوی تو باشم ۰ چنانچه مرزا
موصوف تا بقیه عمر درین خانقاه افتاده ماندند و چند روز پیش از مرگ سپرشان همگان خود
برد در کمال عشق و محبت خود جان بحق تسلیم کردند تاریخ وصال شان معلوم نیست لیکن
است انا لله و انا الیه راجعون مرزا صادق بیگ ابن خدایار بیگ ساکن قدیم شاهجهان آباد
است مولد ایشان لکهنؤ است در سواران نوکر بودند در عهد غازی الدین حیدر بحلقه ارادت
مولانا در آمده مدام حاضر باشی میکردند و گاه گاه در مراقبه می نشستند صاحب موصوف
که روزی خطره گذشت که در مراقبه حضرت گاهی زیارت رسول الله صلی الله علیه وسلم نصیب نشده
در مراقبه بعد مغرب اندک غنودگی آمده دیدم که در صحرای وسیع یک چوکی نهاده است و هجوم

بزرگان آنجاست ناگاه جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم آنجا ایستادہ بنظر آمدند کسی مرا گفت کہ درود
بخوانید چشم واگردید و از عنایت حضرت نسبت توحید و فنا حاصل ست فقط و منجملہ خلفائے
راشدین فانی نور مطلق مولوی نور الحق صاحب خلف الصدق مولوی انوار الحق
بن مولوی عبد الحق خلیفہ بلا واسطہ قطب آفاق حضرت سید شاہ عبد الرزاق قدست اسرارہم هستند
مولوی نور الحق صاحب فرزند کلان مولوی انوار الحق از زوجہ اولی بودند برادر حقیقی شان مولوی
علاء الدین و اسرار الحق بودند و از زوجہ ثانی مولوی انوار الحق صاحب کہ ہمشیرہ نجابت علی شاہ
بودند مولوی محمد احمد صاحب مولوی عبد الصمد بودند مولوی نور الحق صاحب شاگرد مولانا عبد العلی
صاحب خلف ملا نظام الدین صاحب قدس سرہما بودند در قصبہ سہالی متصل کلکتہ [illegible] منشی
صدر الدین میر منشی کونسل کلکتہ تحصیل علوم نمودہ دستار فراغ پیش جد امجد ممدوح بستند بعد از آن
در لکھنؤ آمدہ تدریس جملہ کتب میکردند بسیار کسان از ایشان فارغ التحصیل شدند چنانچہ مولوی
سراج الحق و مولوی برہان الحق صاحب دو فرزند شان از جناب ایشان تحصیل کردہ بودند
بعد فراغ درس و تدریس مرید رشید مولوی انوار الحق صاحب والد ماجد خود شدند مگر ایشان
مقلد متکلمین بودہ اذعان عقیدت وحدت وجود نداشتند مولوی انوار الحق صاحب بدلائل
ظاہر و باطن تعلیم و تلقین توحید ہمیشہ میکردند چون اطمینان کلی نشدہ بود مولوی انوار الحق صاحب
بطرف مولانای شاہ عبد الرحمان صاحب ہدایت فرمودند کیفیت آن مولوی محمد یعقوب صاحب
ردولوی شاگرد مولوی نور الحق صاحب کہ ہم طعام و ہم کلام شان بودند بمنظور بسمع کاتب الحروف
رسانیدند مولوی محمد یعقوب صاحب ناقل اند کہ روزی مولوی نور الحق صاحب از من یعقوب
گفتند کہ ہر چند من از والد ماجد خود بیعت کردہ ام لیکن میدانم کہ والدم پیش از بلوغ مرید والد خود
شدہ بودند و بیعت کہ قبل از بلوغ باشد معتبر نیست لہذا میخواہم کہ تجدید بیعت از مولانای شاہ
عبد الرحمان صاحب بکنم شما درین باب استمزاج مولانا بکنید عرض کردم کہ مولانا از اکثر نفسی
در اجابت آن تامل خواہند کرد اگر آنجناب خود تشریف بردہ مستدعی خواہند شد جای عذر
نخواہد ماند چنانچہ ہمان وقت برخاستند و بندہ ہمراہ بود بعد نماز ظہر بحضرت مولانا آمدہ مستدعی
[illegible] از والد خود مستفید شدہ اند

احتیاج دیگر چیست مولوی نور الحق صاحب اصرار نمودند مولانا دست دراز کرده هر دو دست ایشان گرفته
مصافحه ساختند و ایجاب و قبول بعمل آمد در همین عرصه حمایت الله خان حاضر شدند مولانا از حمایت الله
خان گفتند که اینجانب مولوی نور صاحب را اجازت و خلافت همگی سلاسل و ادیم شجره های
جمله خاندان ها شما نیز دهید بعد چندگاه مولوی نور الحق صاحب بمن محمد یعقوب فرمودند که من از طرف خود
اجازت و خلافت همه خاندانها بشما میدهم عرض کردم که مزید احسان حضور است والا هم از طرف
مولانا نیز بلا واسطه اجازت عامه است بعد چند سال در حین حیات مولانا مولوی نور الحق صاحب بعارضه
بعد ده دوازده روز بتاریخ   شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۸۴ هجری جان بحق تسلیم کرده پاینده از مولوی
نور الحق صاحب قدس سره بجوار رحمت حق پیوستند وقت اطلاع این حادثه حضرت مولانا فرمودند
که مولوی نور صاحب سراپا نور و از والد خود فائق بودند منجمله مریدین مخلصین مولوی یعقوب
صاحب ردولوی ابن حافظ بساون بن حافظ غلام حسین از شرکاء زمینداری قصبه ردولی
است در زمانیکه حضرت مولانا در درگاه عالم پناه حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبد الحق قدس سره
اقامت پذیر بودند مولوی موصوف بعمر بیست ساله کتاب شرح وقایه از مولانا میخواندند و هرگاه
آنحضرت در لکهنو آمده در درگاه حضرت مخدوم شاه مینا صاحب مقیم شدند مولوی یعقوب صاحب
نیز در لکهنو رسیده در مدرسه راجه تکیت رای اقامت کرده سبق از مولانا شروع کردند تا نصف شرح
وقایه و قدری حسامی اصول خوانده بودند که مولانا فرمودند که مارا فرصت تدریس کتب درسی نیست از
مولوی نور الحق صاحب سبق شروع نمایند مگر کلمة الحق وغیره رسائل توحید از من بخوانید چنانچه از مولوی
نور الحق صاحب شرح وقایه و حسامی خواندند و رسائل بحضور مولانا شروع کرده هر روز حاضر میشدند
طعام هر دو وقت همراه مولوی نور الحق صاحب میخوردند و سکونت در مدرسه داشتند عند الاستدعای
بیعت حضرت مولانا فرمودند که اینچنین اخلاص و محبت شما بیعت است و از طرف ما همه وجوه اجازت
است مگر رسم بیعت بجای دیگر خواهند کرد مولوی صاحب ناقل اند که بعد چندگاه فرمودند که مرشد تو
آمده است عرض کردم که من هنوز سوای حضور مرشد نکرده ام فرمودند که شاه محمد غوث فرزند شاه
عبد الکریم صاحب در اینجا آمده اند مرشد تو هستند من سه وقت بتلاش او شان برخاستم فرمودند که
در ردولی ملاقات خواهد شد چنانچه در ردولی رفته باو شان بیعت کردم و بحال عنایت حضرت

مولانا نسبت خود ذکر کردم شاه محمد غوث صاحب فرمودند که مولانا صاحب را مرشد من باید دانست
از بزرگان آن … عرض کردم که حسب الارشاد رسم بیعت کردم فرمودند اچھا ہے اچھا سلسلہ شاه عبدالکریم
والد ماجد شاه محمد غوث صاحب نیز بواسطه بندگی ابوسعید به قطب العالم بندگی عبدالقدوس گنگوہی
میرسد و سلسله مولانا هم به قطب عالم قدس سره میرسد بایجاد مولوی یعقوب صاحب اگرچه حاصل و اصل شد
از نسبت و فیض صحبت مولانا شده است و با پیر بیعت صحبت طولانی هم میسر نشد از عنایت الهی در
صفات فقر و فنا و تجرید و تفرید و توکل و تسلیم کمال پیدا نموده مدت پنجاه سال است که از خویش و
اقارب جدا شده آزادانه بسر میکنند و هر سال بتاریخ دوازدهم ربیع الاول را عرس حضرت سلطان
مشائخ و هم سید علاء الدین علی احمد صابر علی نبینا و علیه السلام باشاده پیشانی میکنند و بروز آن محفل مجلس
مولود شریف می‌آرایند و جمله مشائخ و قوالان شهر را طعام میدهند سلمه الله تعالی و زید فی عرفانه یکی
از خلفای حضرت مولانا سید مولوی امانت علی بن سید عباد الله نیشاپوری است وطن
قدیم بزرگانش قصبه جرول بوده است خودش در قصبه روناهی سکونت ورزیده حال خود بدینگونه
حکایت میکردند که من از سن تمیز بحضور سید تراب علی شاه صاحب قدس سره که بلا واسطه خلیفه
ارشد قطب آفاق حضرت شاه عبدالرزاق صاحب بانسوی قدس سره الاصفی بودند پرورش
و تربیت یافتم و چونکه سید تراب علی شاه صاحب جامع کمالات صوری و معنوی بودند مرا ابتداءً
تعلیم کتب فارسی و قواعد صنائع و بدائع و عروض و قوافی مستفید نظم و نثر ساختند و بعد از ان در
سلسله … مرید ساخته سالک راه طریقت کردند دوازده سال در خدمت شان حاضر
… و جلوت مشغول اذکار و افکار به ریاضات شاقه کردم بعد وصال حضرت سید
تراب علی شاه صاحب بتلاش روزگار در لکهنؤ آمده برای زیارت حضرت مخدوم شاه مینا صاحب
قدس سره العزیز رفته بودم در انزمان شاه نجابت علی صاحب مجذوب در دالان محاذی درگاه
و حضرت مولانا قدس سره اندرون مسجد درگاه تشریف میداشتند اول برای سلام نجابت علی شاه
رفتم آنوقت طعام تناول میکردند نیم یک نان قدری گوشت نهاده بمن عنایت کرده فرمودند که
پیش … همین قدر بود بخور چنانچه همه تناول کردم بعد از ان اندرون مسجد رفته بدولت ملازمت
حضرت مولانا … تذکره وحدت وجود آنجناب … کردند که کیفیت توحید بر من طاری

شد که بیخود شدم و تا سه روز نشهٔ آن در سر داشتم بروز چهارم حواس درست کرده باز بحضور حاضر شدم
و بر پای آنحضرت افتادم آنحضرت دست شفقت و عنایت بر سرم گذاشتند و براهی حاضرباشی [illegible]
مجاز ساختند در صحبت حضرت اکثر حاضر مانده تحقیقات مقامات فقر و فنا و وجود و بقا میکردم و بحقایق
توحید و اسرار تجرید مستفید میشدم هرگاه از عنایت آنحضرت استعداد کامل شد در خاندان چشتیه
بیعت از مولانا نموده اجازت و خلافت سلسلهٔ چشتیه نظامیه و صابریه و قلندریه و اویسیه یافته
بعنایت خلافت سرفراز شدم و مولوی صاحب موصوف نوشته اند که بیست و پنج شغل از مولانا
بمن رسیده اند اول ذکر دوازده تسبیحات نفی و اثبات دوم اخص الخواص سوم ذکر اسم الله [illegible]
چهارم شغل هویت ذات پنجم شغل تجلیات ششم شغل محویت ذات فی الذات هفتم ذکر کلی هشتم
علم روح نهم فنا فی الافعال دهم شغل آئینه یازدهم شغل دریا دوازدهم شغل آفتاب سیزدهم شغل
آواز سلطان الاذکار چهاردهم شغل لطائف سته پانزدهم عروج و نزول جلی شانزدهم عروج
و نزول اختیاری هفدهم ذکر منصوری هژدهم شغل حضوری نوزدهم تصور نور الانوار بستم کلمه [illegible]
نسبت یکم شغل تشبیه نسبت دوم شغل تنزیه نسبت سوم تصور خاص نسبت چهارم شغل جامع نسبت پنجم
ذکر هو حال فیض و اجرای سلسله که از سید صاحب موصوف شد و میشود از مریدین اوشان
باید پرسید اینقدر بلاشبه مشاهده آمده که این بزرگ استعداد قوی و عزم درست میدارند هر شغل
که متوجه میشود در اندک زمان مشاق آن شغل میگردد و در رسائل سلوک مصنفهٔ آن معلوم میشود
خدا ایشان انجام بخیر گرداناد و بمقصد اصلی رساناد فقط منجمله خلفای راشدین مولوی
حاجی سید یوسف علی صاحب ابن سید حسن علی ابن سید محمد وارث متوطن قدیم جایس
مولدش لکهنؤ است سید محمد وارث جد و پدر الشان معتقد شاه محمد فاضل صاحب قدس سره [illegible]
از جالنهر در لکهنؤ آمده در محله ارادت نگر اتطرف گومتی سکونت ورزیدند مولوی سید یوسف علی
در ینجا پیدا شدند و آثار سعادت و نجابت شان از طفلی هویدا بود چنانچه از سن تمیز شوق تحصیل
علم پیدا شده و بنا بر تحصیل علم صرف و نحو پیش مولوی رحمت بخش صاحب رفیق مولانا می آمدند
فضل و کمال مولانا دریافته در آغاز جوانی خود مرید حضرت مولانا شدند و رساله کلمة الحق وغیره
از مولانا ناخوانده مستفید شدند و تحصیل دیگر کتب معقول و منقول از مولوی قدرت علی تلمیذ مولانا

عبد العلی صاحب قدس سره العزیز و تحصیل کتب حدیث از مولوی مرزا حسن علی صاحب ہاشمی
کردند ذہن ذکی آنچنان بود کہ ہر کدام عالم ایشان را درس دادن نمی‌توانست و از برکت مولانا زہد
و توکل و صبر و قناعت آنچنان حاصل کردہ بود کہ گاہی در عمر خود با امیر و وزیر ملاقی نشدند و ہیچگونہ
فکر معاش نکردند و بی اسباب ظاہر مستغنی مزاج بودند بعد تحصیل علوم در سنہ ۱۲ ہجری بدون زاد و راحلہ
بعزم کعبہ معظمہ برخاستند یک کلام اللہ و یک جوڑہ پارچہ ہمراہ بود و محمد عظیم ماموں شان کہ تحویلدار
باورچیخانہ شاہی بودند وقت رخصت سہ عدد اشرفی در پیراہن شان دوختہ بود و قضا کار آن کلام اللہ
و پیراہن معہ اشرفی ہا در اثنای راہ بدزدی رفت ایشان را باعتماد رزاقی رزاق مطلق و تائید
مرشد برحق اندیشہ ناداری و بی اسبابی اصلا بخاطر نگذشت و ہر جا کہ رفتند معزز و ممتاز ماندند در
حرمین شریفین مشہور شد کہ مولوی یوسف علی خلیفہ مولانای شاہ عبد الرحمان از ہندوستان
آمدہ است مردم ذی علم را بعقیدت مولانا شبہات بود بخوبی رفع شبہات آنہا کردند و رد
عقائد فاسدہ و با بیان از روی کتاب و سنت کردہ رسالہ درین باب تصنیف کردند و سرکہ
فیما بین ایشان و سید احمد صاحب غازی و علمای ہمراہی شان پیش آمد حکایت آن بذیل
مندرج است بعد مراجعت حجاز در حیدرآباد رسیدند و در آنجا حافظ سید محمد علی عرف حافظ محمد علی
صاحب خیرآبادی قدس سرہ العزیز رشد تمام داشتند چنانچہ نائب نواب آنجا و دیگر عمائد
با ایشان ارادت و عقیدت میداشتند حافظ صاحب ممدوح مدرسی مدرسہ حیدرآباد بمشاہرہ
ہزار روپیہ برای ایشان تجویز نمودند ایشان در رد و قبول آن استخارت بحضور مولانا کردند
حضرت در جواب فرمودند کہ یوسف علی چرا خود را در گل آلودہ میکنی صباح آن انکار مطلق کردند
حافظ صاحب سابق الاوصاف مبالغہ کردند کہ اگر روزگار نمیکنی چندی توقف باید کرد تا از
عنایات اینجا خدمت و منفعت معقول بکنانم و یقین بود کہ اگر ایشان چندگاہ قیام میکردند کراز
دہ ہزار روپیہ متمتع میشد لیکن ایشان طمع مال کثیر مطلق نکردند بلکہ بدون اطلاع و رخصت
ارکان دولت سمت سست روانہ شدند و خود را در اجمیر شریف رسانیدہ بمزار فائض الانوار
حضرت خواجہ بزرگ اجمیری علی نبینا و علیہ السلام یکسال سعادت حضوری حاصل کردند و مورد
مراحم شدند و درین یک سال بمحنت شاقہ حافظ کلام اللہ شدند و در رمضان ختم شنوانیدند و در ہمان

مکان برکت نشان رساله در جواز تحیت و تعظیم بدلائل عقلی و نقلی از روی کتاب و سنت تصنیف
کردند که تا الیوم احدی از علمای هندوستان آنرا رد کردن نتوانست هرگاه خبر ورود شان در اجمیر شریف
بحضرت مولانا رسید مولانا بطلب ایشان خطی نویسانیدند بعد رسیدن آن خط عزیمت بغداد شریف
ملتوی کرده بجناح استعجال در حضور مولانا رسیدند مولانا از قدوم شان نهایت مسرور شده فرمودند که
زمان نقل ما از دنیا قلیل مانده است لهذا انتظار داشتیم که شما چند گاه در صحبت ما حاضر باشید و آنچه
نصیب شما از ماست اخذ نمائید بشرطیکه درس و تدریس علوم ظاهری گذاشته سالک راه طریقت باشید
مولوی صاحب ممدوح عرض کردند که هر چه ارشاد شود غلام حاضر است ارشاد شد که کتب خود بدریا اندازند
و لوح سینه را از نقوش معقول و منقول شسته پاک و صاف سازند تا مطرح انوار حق گردد ایشان
عرض کردند که جرات نمیشود که سرمایه علوم که باین محنت حاصل کرده ام یکبار از دل بدر کنم فرمودند
که در طلب کردن حقیقت کار از خدا شرم دار و شرم مدار اگر کسی ترا جاهل یا کافر خواهد گفت گفتن هیچ
نقصان تو هیچ نیست ایشان خاموش شدند حضرت فرمودند افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد
چند ماه مولوی یوسف علی صاحب در این مسجد اقامت کرده بخدمت حاضر ماندند و استفاده میکردند
هرگاه رمضان شریف رسید ایشان منتظر بودند که اگر حضور سماعت قرآن من فرمایند ختم هیچ جا
نسازم لیکن آنحضرت که همیشه از حافظ غلام علی می شنیدند و ترک عادت خود و اتلاف حق او را
بیوفائی می پنداشتند لهذا مولوی یوسف علی صاحب را امر نفرمودند بنا بر آن مولوی ممدوح
عرض کردند که من در مسجد محله خود اقامت کرده ختم و اعتکاف خواهم کرد و بعد رمضان بحضور
حاضر خواهم شد هر چند این امر خلاف مرضی حضور بود مگر فرمودند که هر چه مرضی شما باشد بعد نماز
عید الفطر آمدند مگر التفات سابق و آوبه حضور بحال خود نیافتند لهذا در مسجد محله خود نشسته
درس و تدریس میکردند و در تعطیلین بحضور آمده شریک سماع میشدند و ذوق می یافتند
و بعد چند مدت عزیمت مولوی یوسف علی صاحب بطرف بغداد شریف تصمیم یافت در حضور استجازت
کردند ارشاد شد که تا زندگی من جائی مرو بعد وفات من اختیار شماست ایشان فسخ عزیمت
کردند چنانچه یکسال دیگر گذشت در رمضان دوم آمد پیش از رمضان حافظ غلام علی برای
گرفتن تنخواه خود در پلٹن متعینه کدام محله رفته بود اراده کاتب الحروف بود که اگر احیانا حافظ

غلام علی نایب در حضور عرض کرده ختم قرآن مولوی یوسف علی خواهید شنوانید از اتفاق حافظ محمد حسن خان
رامپوری که مرید صادق و عقیده مند ذات مولانا هستند از طرف مشرق وارد شدند و بلال رمضان شد
و حافظ غلام علی نایب اند حضرت مولانا حافظ محمد حسن خان را بر ختم قائم کردند و در همین سال جانشینی
خلیفه فتح علی شاه هم مقرر و مسلم گردید آن زمان بر عامه مردم واضح گردید که پیشتر طلبی مولوی یوسف علی صاحب
همین مطالب شده بود مگر ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و در نصیب فتح علی شاه صاحب بود و بعد
گذشتن عید رمضان در ماه ذیقعده حادثهٔ ارتحال حضرت مولانا ازین دار فانی بعالم باقی پیش آمد
از اثر زور عشق و محبت حضرت مولانا در قلب مولوی سید یوسف علی صاحب بجوش آمد و ناله و زاری بیش
فانی فی الشیخ و صاحب حال شدند و مدام بسماع با شوق و لمو قوالان چو ماهی بی آب در پیچ و تاب جان خراب
و دل کباب می ماندند و ترک درس و تدریس نموده در مسجد حضرت اقامت ساختند و حضور سه
شبانه روزی بر خود واجب انگاشتند و تحریر شرح کابرة الاسنان عرصت دندان شکن شروع نمودند
افسوس که عمر ناپایدار وفا نکرد و شرح تمام نشد و بمرض اسهال و غیره مبتلا شده بتاریخ نهم جمادی الثانی
سنه ... هجری بجوار رحمت رحمان جانب شرق از روضه مقدسه پیوستند انا لله و انا الیه راجعون حکایت
سفر حجاز که مولوی یوسف علی صاحب بحضور حضرت مولانا مظهر شدند این است
می گفتند که در شهر مخا قافله سید احمد صاحب غازی از جهاز فرود شده بود و من بر جهاز دیگر بودم نیز
در مخا فرود شدم در مسجد کلان وقت نماز رفته بودم و سید صاحب ممدوح نیز در آنجا برای نماز
تشریف آوردند وقت اقامت خواستم که با سید صاحب اقتدا نمایم سید صاحب ممدوح فرمودند که
اقتدا به عالم سپاهی درست نیست و خود دست گرفته مرا پیش امام ساختند و بعد فراغ نماز
پرسیدند که نماز من در عقب شما درست شد یا نه زیرا که شما مرید و پیرو مولوی عبد الرحمان هستی
لهذا هر چه را خدا میگوید و سماع غنا با مزامیر میکنید گفتم که تحقیق این مسئله از علمای همراهی خود چرا
نکردند که در عقب نماز گذارده از من می پرسند اگر جناب را سرمایه علم می بود جواب می گفتم
درین سخن برهم شده برخاستند و دست من گرفته به مکان فرودگاه خود که در آنجا مولوی عبد الحی صاحب
و مولوی محمد اسمعیل صاحب مشغول وعظ بودند و خلق بسیار فراهم بود بردند و از ایشان گفتند که مولوی صاحب
دیگر تذکره موقوف کرده با این کس مباحثه کرده ملزم سازند که عقیده فاسده میدارد و چون زبان صحبت

علما و فضلای شهر و مجاهدین بسیار و من تنها بودم و از وقت حضور را یاد کردم می بینم که جانب
راست من برزخ حضرت غوث الثقلین علی نبینا و علیه السلام و جانب چپ برزخ پیر و مرشد برحق
موجود است مشاهده ابتهال دل من قوی گردید و بلا اندیشه با مولوی محمد اسمعیل صاحب مکالمه شروع
کردم هر مقدمه که ذکر کردند از قرآن و حدیث جواب شافی از من یافتند آخر الامر لاجواب شده گفتند که این
نیز از قرآن و حدیث دلیل می آرند گفتم اقرارنامه هر طرفین نوشته شود که بشنیدن عقائد جانبین کفر و الحاد و جانبین
هر کدام که بفتوای قاضی و مفتی مکه معظمه ثابت شود او را بر خر نشانیده تشهیر کنند و بعد تحریر این اقرارنامه
فیصله ما و شما در محکمه عدالت بیت الله خواهد شد آنوقت بحکمت عملی کلمات صلح آمیز پیش کردند که
ما و شما اخوان اسلام هستیم و مباحثه و مناظره فیما بین علما از سلف شده آمده است هر چه رفت
در گذر سازند در میان محفل بیاید فلان تا چه پیش من رسید که مرکب طلبا راست و سیر قافله منتظر شما
هستند من فوراً برخاسته جازم مکه شدم و همانوقت از طرف سید صاحب پیش قاضی محضر نالش
استغنی گذشت که یوسف علی نامی ملحد واجب القتل است و روبروی چندین شهود معتبرین علما و فضلا
کلمات کفر و الحاد قائل شده است این استغاثه طلبی من از طرف قاضی شد و کاغذ مشتمل مضمون نالش پیش قاضی قافله رسید و قافله مذکور
خود و بگیر شهود معتبر هیچ ثابت نشد که مقدمه بالعکس است مولوی سید یوسف علی سید سنی حنفی خوش اعتقاد است و مرید حضرت مولانا شاه
است که از عرب تا عجم ولایت شان مشهور علیه خاص و عام است فرقه ثانی وهابی العقائد اند و منکر مجتهدین اربعه هستند و با اولیا
شرک میکنند بر این حاکم صحیح مطلع گشته مواخذه از من نکرد و بعد سید که خواستم که قاضی و مفتی مکه را بر عقائد فاسده
شان مطلع گردانم همت و خوش آمده پیش آمده گفتند که عزت ما بدست شماست منجمله مریدان
راسخ الاعتقاد و خلفای با استعداد اخوی مولوی محمد خان صاحب ابن عبد الرحمان
خلف حاجی محمد یوسف خان قندهاری است جد امجد ایشان از قندهار در لکهنو آمده در رساله
عبد الرحمان خان قندهاری ملازم سرکار شاهی شده مدتی در کاس گنج متعین بودند چنانچه مولوی
محمد خان در کاس گنج بوجود آمدند از سن تمیز صلاح و تقوی و ذوق تحصیل علوم و صحبت علما
و صلحا در دل داشتند چنانچه اکثر کتب رسمی از مولوی محمد حیات صاحب گوپاموی و مولوی
سید یوسف علی صاحب و بعضے کتب از مولوی حاجی ابو البرکات عرف حاجی شیخ تراب علی
صاحب تکمیل ساختند بهدایت مولوی سید یوسف علی صاحب بیعت مولانا مشرف گشتند

و بروز التعطیلین همیشه و بعضی اوقات سوای تعطیلین بحضور آنحضرت حاضر مانده استفاده فقر و فنا
میکردند و رسائل مصنفات حضرت مولانا بخدمت مولوی سید یوسف علی تحقیق و تصحیح ساخته ملکه
راسخه در باب توحید و تصوف حاصل کرده صاحب ذوق و شوق شدند چونکه سرمایه توکل وجه معاش
اهل و عیال نداشتند در سرکار سلطانی بعهده منشی گری در بیت الوزارت تعلقی اختیار کردند
مگر در حقیقت آزاد و بی تعلق اند که نظر بر رزاق حقیقی دارند و همچنین دنیای دنی بی حقیقت بی اعتبار
می پندارند اللهم اوصله الی معارج الکمال یکی از مریدان خاص و معتقدان با اختصاص
انتوی شیخ حمایت الله خان ابن خواجه هدایت الله خان نواسه محمد کاظم علیخان خانسامان
سرکار شاهی است موطن بزرگانش خطه کشمیر و مولدش لکهنو از سن تمیز بناز و نعمت آبای
پرورش یافته تحصیل علم ضروری نموده بصفات حمیده و اخلاق پسندیده آراسته و پیراسته
میل طبعی بسبب عقیدت بزرگان و خدمت علما و فقرا بود از ابتدای ورود حضرت مولانا در لکهنو
با اخلاص و عقیدت تمام حاضر میشد چنانچه هنگام قیام حضرت مولانا بدرگاه حضرت مخدوم شاه مینا صاحب
قدس سره ادراک صحبت کرده بشرف بیعت در خاندان چشتیه مشرف گردید از زمانیکه مولانا
در مسجد تیله پایین اقامت پذیر شدند ایشان نیز در جوار مسجد اندر احاطه منتظم الدوله حکیم مهدی علیخان
بهادر بجائیکه اکنون مزار فائض الانوار مولانا است سکونت ورزیدند اکثر اوقات در خلا و ملا بحضور حاضر
بوده محرم راز شدند و بانی مبانی ملفوظ هذا و ضبط اکثر احوال ایشان اشتغال حضرت مولانا خان صاحب ممدوح
بودند کاتب الحروف را با وصف رقابت در عشق مولانا بدل و جان دوست میداشتند بعد رحلت
اقدس نور مطلق شرح کلمة الحق این غزل گفته بکاظم علی و قاسم علی قوالان تعلیم ساخته بر آن شیوه
نوا خوانی میکردند غزل مطربا اسرار ما را باز گو * قصه های جان فزا را باز گو * کلمة الحق را که جان گفته است
نور مطلق شرح آنرا باز گو * مستجاب آمد دعای عاشقان * ای صبا گو این دعا را باز گو * چند
خصائل ایشان مقبول و پسندیده حضرت مولانا قدس سره بوده است یکی اینکه تواریخ وصال
پیران سلاسل نوشته پیش خود میداشتند اول شب وصال و بار دوم روز عرس هر یک بزرگ
شیرینی بحضور حضرت مولانا آورده فاتحه میدهانیدند دوم آنکه در مجالس عرس هر یک پیر طریقت
حاضر شده شریک سماع میگردید و بوقت وجد و ظهور کیفیت از نقد و جنس و پارچه هرچه میداشت نثار قوالان

می ساخت سوم اینکه مرشد خود را بر جمله اولیای احیا و اموات ترجیح میداد چهارم اینکه از شیخ و مشایخ
هر کدام طریق که اجازت عمل دین و دنیا میرسید آنرا بطفیل مرشد خود دانسته تجدید اجازت از مولانا
میگرفت پنجم اینکه از مولانا گاهی مستدعی فائده دنیا نشده ششم اینکه بر روشن ضمیری مرشد خود یقین
کلی داشت هیچگونه عیب و ثواب خود مخفی نمی کرد ازین وجه حضرت مولانا نیز خان ممدوح را بجان
و دل دوست میداشتند و هیچکدام دقیقه فقر از ایشان مخفی نساختند و باجازت و خلافت جمله
سلاسل ممتاز و سرفراز فرمودند چندسال پیش از وصال حضرت مولانا را عارضه سرسام شدید
لاحق گردید حمایت الله خان در تدابیر معالجه طبیبان ظاهری و رجوع باطبای باطنی و قبول
نذر و نیاز و صرف زر بصدقه و خیرات دقیقه از دقائق فرو نگذاشت و شبی که حالت ردی گردید
و مایوس از حیات گردید بکمال تضرع و زاری گرد مولانا قربان گردیده بجناب کبریا التجا نمود که
مرو وفات مولانا نه بینم اگر عمر حضرت تمام شده باشد عمر من بمرشد هم عطا کرده تندرست گردان و روح
من قبض فرما تا نماز جنازه من مولانا بخوانند صباح آن مولانا صحت یافتند و بملا فرمودند که
حمایت الله خان خود را بر ما فدا کرد و از انوقت محبت ایشان در قلب مولانا مضاعف گردید و آثار
عشق و محبت خدا و رسول و مرشد خودش که عبارت از فنافی الشیخ است در ایشان ظهور
گرفت چونکه هیچ اولاد نداشت یک طفل همشیره خود را یعنی غلام سادات را در فرزندی گرفته
پرورش کرده بود و در دنیا بجز او دیگری را عزیز نمیداشت قضا کار در عمر پنج و شش سالگی
او بمرض چیچک مبتلا گردید و حالت خان ممدوح از مرض او تباه شد حضرت مولانا انجام کار
دریافته سر زور نصیحت میفرمودند که ترا رضا بقضا می باید داد شاید خدا رحم فرماید از ایشان تسلیم
[illegible]ل کلی نشد خواه مخواه زندگی او خواستند حضرت مولانا نهایت ملول شده فرمودند که خدا چه
[illegible]س آرد حمایت الله خان از خدا جنگ می کند و راضی بقضا نمیشود آخر الامر روز دوم
[illegible]ن طفل قریب بصبح سکرات اجل را لبیک اجابت گفت حمایت الله خان گریبان چاک
[illegible]ته مجنون گردید و برای دفن او در احاطه شاه حفیظ الله صاحب رضی الله عنه از خواجه
[illegible] صاحب جا گرفته [illegible] دو قبر مرتب ساخت یکی قبر طفل مذکور و دوم برای خودش
[illegible]شت و از انروز تمنا نفس همین بود که زود برابر این طفل دفن شوم اگرچه حضرت مولانا

بقوت باطن حالت جنون او دفع کردند مگر خان مذکور خود از مردم سودا است چنانچه بعد چند ماه بعارضه
نقرس باستیلا گشته صاحب فراش گردید سبب ابتلای حضرت مولانا تبدیل مکان متصل فرنگی محل ساخت
تا لقای طاقت سواری میانه حاضر میشد هرگاه طاقت نماند مولانا پنوخان را برای پرسش میفرستادند
پنوخان ناقل اند که روزی در خواب دیدم که حمایت الله خان بحالت بیماری آمده اند و حضرت
مولانا ایشان را میفرمایند که بر بستر من دراز شوند ایشان از راه ادب عذر میکردند گفتم الامر فوق الادب
آرام کنید اوشان دراز شدند بروز دیگر برای خبر رفتم حمایت الله خان گفت که من در خواب دیده ام
که بدرگاه مخدوم شاه مینا صاحب رفته ام و حضرت مولانا بر آستان مخدوم صاحب نشسته سفارش
من میفرمایند هرگاه بیرون درگاه شدم بزرگی خواست که در صحبت دست من بگیرد مولانا برخاسته
دستگیری من کردند دل قوی شدم و اندیشه موت از خاطر من بدر رفت حالا بحضور سعد و شفق دارند
که من راضی بقضا شدم خاتمه بخیر میخواهم دگر هیچ بروز دیگر مولانا گفته فرستادند که غنی احمد خان
برادر کوچک شماست که کدورت خاطر از طرف او دور کرده او را پیش خود حاضر دارید چنانچه کردند
پنوخان حکایت میکنند که بتاریخ ششم ماه ربیع الثانی سنه ۱۲۴۳ هجری وقت یک نیم پاس شب گذشته
غنی احمد خان خبر انتقال حمایت الله خان آوردند و وصیت برادر خود ذکر کردند که بعد غسل کرته
و پاجامه و کلاه مرشد من پوشانیده کفن دیگر دهند چنانچه همان وقت حضرت مولانا هر سه پارچه
خود فرستادند و از استماع انتقال حمایت الله خان حالتی بر حضرت مولانا گذشت که در گفتن نمی آید
بعد ساعتی که حسن خاتمه شان دریافتند الحمد لله گفته انا لله و انا الیه راجعون خواندند یکی از
مریدان خاص و معتقدان با اخلاص افصح الفصحا و ابلغ البلغا سر دفتر شعرا
کشاف غوامض فائق مولوی غلام محمد متخلص بفائق است این برگزیده کونین
مولوی غلام حسین ولد مولوی محمد عظیم شهید ابن محمد شرف ابن ملا عبد الرشید نبیره ملا عبد المجید
صدیقی ارادلا و اصحابا زبدة السالکین شیخ کبیر الدین ترمذی متوطن قدیم قنوج و ساکن دیوتانه
من مضافات ضلع اله آباد و ساکن حال قصبه امیٹھی از توابع بیت السلطنت لکهنو تحصیل علوم
از والد ماجد خویش نموده در نظم و نثر و تحقیقات کتب فارسی عدیم النظیر بود کیفیت بیعت
شان حسب التحریر منشی عبد الاحد خلف آخوند میر نیمتوال است که والد ماجد مولوی فائق صاحب

عند الوفات وصیت کرده بودند که من از روح مطهر رسول الثقلین وحضرت محبوب سبحانی علیهما السلام
بطریق اویسیه فیض برداشته بودم لهذا قطعا بر دست ارادت بدامن احدی نزدم مگر شما را
وصیت میکنم که در سلسله قادریه دست بیعت بکدام مرشد کامل بدهید لهذا مولوی صاحب ممدوح
ره نورد وادی تلاش مرشد کامل بودند و در خفا و ملا از جناب حضرت غوث الثقلین استدعای
مرشد کامل میکردند چنانچه از روحانیت حضرت غوث پاک علی نبینا وعلیه السلام بطریق قطب
زمان جناب مولانای شاه عبد الرحمان علیه الرحمه والغفران هدایت یافته در سنه ۱۲۲۵ هجری
دست بیعت قطب الزمان در طریقه قادریه دادند و باشغال اورا و ممتاز و سرفراز گشتند و از
فیض و برکت حضرت مولانا بارشادات هدایت آیات مداومت و مواظبت نموده از صبح
تا چاشت و از ظهر تا عشا مشغولی میکردند و از همه اشغال و اذکار پاس انفاس را بانتهی
رسانیدند که هنگام تفویض نقد حیات بتقاضای اجل همراه تنفس ذکر اسم ذات باواز بلند بسمع
حاضرین میرسید از عنایت الهی و برکت نامتناهی مرشد محمود الخاتمت گردیدند حکایت نادر
آنکه یکی از تلامذه آنمرحوم مسمی حسن علی را در دست بیعت استاد خود خلجانی در دل بود
که اینچنین شیخ وقت که خود قابل ارشاد بود در دست بیعت مولوی عبد الرحمان چرا داد و درهمین
وسوسه خاطر پس پشت مسجد تکیه شاه عبد النبی صاحب سهل قدمی میساخت ناگاه آوازی
بگوشش رسید که ای نادان درین کار چرا حیران هستی چون مولوی فائق از دل بجناب ما
مستدعی مرشد کامل بود لهذا هدایت ما باینچنین درویش کامل فائض گردید که مثل او در زمان
نیست حسن علی مذکور باستماع این آواز عجب و راست و نشانی از گوینده نیافت آن زمان
از خطره خود منفعل گشته پیش استاد خود آمده بعد اظهار ماجرا استدعای عفو تقصیر خود [illegible]
ساخت القول مولوی صاحب سابق الاوصاف در سنه ۱۲۶۳ یکهزار و [illegible] و شصت و سه هجری
بود چنانچه غلام محمد اسم تاریخی ازان [illegible] و وصال آن نیکو خصال از عمر پنجاه و هفت سال تاریخ
بست و ششم شهر رجب سنه ۱۲۴۰ یکهزار و دوصد و چهل هجری واقع گردید در قصبه [illegible] بمقابر آبای کرام
خودش باول منزل رسید انا لله وانا الیه راجعون منشی محمد الاحد صاحب خلافت ارشد آن مغفور
که بحکم الولد سر لابیه جامع کمالات و موصوف الصفات والد قدسی صفات است [illegible]

حضرت مولانا شرف ارادت یافته مجاز و مرخص بخاندان قادریه است الهم زد فی احواله و کماله فقط یکی از
مریدان صادق و معتقدان واثق مولوی سید محمد آصف متوطن چھپیا پور
از توابع سرکار خیرآباد است حال حسب و نسب و کیفیت مبلغ علم شان تا وقت تحریر ہذا به کاتب الحروف
معلوم نگردید مگر اینقدر بتحقیق رسید که از روسا و شرفای چھپیا پور بود اول مذہب امامیه داشتند
در زمان حکمداری منتظم الدوله مرزا مهدی علیخان بهادر بتائید غیبی میل صحبت فقرا پیدا گردید پیش ہر یک
شیخ و مشائخ اعتقاداً خواه امتحاناً گردید برہنمونی طالع وقت در لکھنو آمده در ہمین مسجد ٹیڑہ پائین بصحبت
مولانا دریافتند چند روز آمد و رفت کرده در خلوت عرض کردند که اگر از ہمت حضرت نسبت خدا
در قلب حاصل شود من از عقیده فاسده توبه کرده دست ارادت بدامن مرشد زنم حضرت فرمودند
ان الله علی کل شی قدیر بعد نماز ظهر در مراقبه نشانیده توجه فرمودند از فضل الهی و برکت نامتناهی
حضرت فنای کامل نصیب شده و ذکر قلبی جاری گردید و بزبان خود پیش خاکسار و دیگر جهنارا اعتراف
نمودند که از سر تا پا از نسبت پر شدم و در بدن رعشه پیدا شد چنانچه رعشه سر تا دم مرگ نرفت ہمان روز
بشرف بیعت مشرف شده مجاز و مرخص گردید شنیدم که در چھپیا پور بجوار رحمت رحمان پیوست خلیفه
مولوی محمد آصف صاحب مولوی غلام الاولیا و میر فضل حسین عرف قل ہو الله شاه ساکنان
چھپیا پور صاحب ارشاد شدند چنانچه مولوی غلام اولیا صاحب تارک دنیا شده مدتی برکناره گنگ
تعلاقه یک راجه بسر کرده در چھپیا پور آمده فوت کردند و قل ہو الله شاه سیاحت اختیار کرده بودند
در اضلاع شمالی ہمچو کیرت پور و نجیب آباد و نگینه وغیره صدہا مردم مرید اوشان ہستند اغلب که
در گڈھی سلیم پور ضلع مرادآباد دفن شدند فقط یکی از مریدین مخلصین حاجی قدرت الله
ابن حاجی نعمت الله متوطن گوپاموَ است بعد تحصیل و حفظ قرآن شریف تحصیل علم باطنی غالب
ابتدا اگر یا بیعت کرده اشغال و اذکار ہر یک خاندان مشغولی داشتند و نسبت عشقیه در قلب ایشان
پیدا شد درین مسجد ٹیڑہ پائین بصحبت مولانا حاضر شده تحقیقات توحید و معنی کلمه طیبه میکردند بعد اثبات
حقیقت عقیده بنیت بحضور مولانا مستعد تجدید بیعت و اجازت و خلافت شدند حضرت مولانا
فرمودند که اخلاص و محبت با ینجانب بمنزله بیعت است و نسبت در قلب شما حاصل است [illegible]
اوشان با جازت و خلافت ہم ممتاز فرمودند و حاجی صاحب [illegible] ذاکر و شاغل و صاحب حال

وطرب ستند و ایام جوانی حسن پرستی غالب بود تنها بمکان غلام علیخان داروغه مطبخ سلطانی
قیام داشتند بعده بمکان حکیم محمد شفیع قیام کرده پسر شان مولوی نعمت علی را درس میداد و نام مولوی
حیات الله صاحب برادر حقیقی شان مفتی عدالت نظامت بهرایچ بودند بعد وفات مولوی
حیات الله صاحب بجای آنمرحوم مولوی قدرت الله صاحب در بهرایچ ماندند بعده محمد حسین نوابسه
خود را بایان اسامی قائم کنانیده خود پیش راجه منور علیخان راجه نان پاره قیام کردند راجه مذکور
شاگرد ایشان شد و موضع محمد پور بر کناره گهاگهره معاف کرده داد و شادی ایشان در قصبه کمیری بخانه
شیخ امام بخش شده بود سه دختر را ولاد خود میدارند با وصف تاهل از اد وش میمانند در مراقبه وغیره
اکثر مشغول می باشند در سماع غنا بسیار وجد و طرب میکنند از پیری و شیخیت کناره اند باصرار بعضے مردم
چند کسان را مرید کرده اند یکی از مریدان خوش اعتقاد صفوت سها دمرزا حسین بیگ
متوطن لکهنو است از عنفوان جوانی در سواران رساله ملازم سرکار شاهی بود بعد بیعت بحضور
حضرت مولانا قدس سره مشغولی ذکر و شغل شروع کرد چون لوح دل صافی و استعداد وافی داشت
اثر ذکر و شغل جلد بظهور رسید بعد چند سال از وصال حضرت در خانقاه حضرت مولانا سکونت
داشت و اسپ ایشان در یک مکان باورچی ٹوله میماند و سائیس پنجابی بران متعین بود
بسبب لاغری اسپ قصور خدمت سائیس دریافته او را در خانقاه زد و کوب شدید نمودند این معامله
بر آنحضرت ناگوار گذشت فوراً بر مرزا حسین بیگ بظاهر صورت عتاب ظهور گرفت اسپ ایشان
مرد و نوکری از سرکار موقوف شد و ایشان در حضور استقامت کردن نتوانسته از لکهنو بدر رفت
بعد چندگاه معلوم شد که در نان پاره چند سال اقامت داشت و منور علی خان راجه نان پاره
خدمت میکرد و بعد فوت راجه مذکور در ملاپور علاقه خیرآباد متوکلانه اقامت پذیرا ند بسیار کسان
بحلقه ارادت ایشان در آمده اند فقط یکی از خلفای باارشاد و موحدین عالی نژاد
شاه حسین بخش خانصاحب فرخ آبادی است موطن ایشان فرخ آباد و پیشه ایشان
معلمی بود رغبت فقر وقتا از جوانی داشتند خان موصوف حال خود در دیباچه رساله خود مسمے
سایف الحق نوشته اند چون این فقیر طالب بزد متعال کینز بسلسله قادریه رحمانیه مرید گردیده
یعنی در حلقه حضرات صوفیه وجودیه علیهم الرحمه والسلام در آمده خواست که اول تکمیل طریق

پیشوایان خود نماید و حقوق متابعت و لوازم تبعیت ادا سازد چندی در شریعت ظاهر مشغول روزه و
نماز و ورد و وظائف بماند بعده چون نظر بتحصیل چند ساله خود انداخت از حصول مقصود مثل عوام
کالانعام مطلقاً بی بهره یافت ناچار قدم پیشتر نهاده در میدان طریقت از ذکر و فکر و شغل و زهد و
ریاضت طالب مطلوب خود گردید غیر از آهن سرد کوفتن و ریگ صحرا بانگشت شمردن ندید از
استمداد مجاهده کمر همت قوی بر میان جان بسته در وادی حقیقت در آمد البته تماشاهای عجائب
وشت ناسوت بنظر آمد چیزی مطمئن گردید که ازینجا بدست توان رسید از تلاوت قرآن دل برداشته
تا تلاوت وجود شغل ورزید که از هر ذره کائنات نوری از انوار جمال یار بر دل نیاز منزل متجلی
بلکه از ذی روح و غیر ذی روح آواز مطلق بگوش میرسید لیکن وحشت دل درین مقام نیز رخصت
قرار نداد مثل مشهور است ؎ وعده وصل چون شود نزدیک * آتش شوق تیزتر گردد * قانع
به تجلی نشود سائل دیدار * پروانه بمهتاب تسلی نتوان کرد * پس بضرورت مسافر منزل معرفت
گردید چون در اینجا رسید غیر حق ندید یعنی دران مقام خود را خدا دید پس از روزه و نماز و شغل
و اذکار بکلی بیزار است وقتیکه خدا از میان برخاست عبادت کجاست چون کار باینجا رسید
مشغله سگان دنیا لعین تشنیع از چار سو بلند گردید یعنی نابینایان ازلی و راندهای بارگاه
لم یزلی چون روی مشاهده حقیقت در خواب هم ندیده بودند اسلام اینکس را منسوب بکفر و ضلالت
نمودند حجت لایعنی و تقریرات بیمعنی در حاضر و غائب آغاز نهادند فقیر در حالت تنزل تسکین
دل مسکین خود را باین بیت میکرد ؎ جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه * چون ندیدند حقیقت
ره افسانه زدند * و در حالت ترقی داد انصاف میداد که رنجش چیست و شکایت از کیست تا
که ریاست انتهی بلفظه بالجمله شاه صاحب ممدوح حسب اصرار عنایت حسین خان تلمیذ و مرید
سعید خود و نیز برای هدایت طالبین رساله سیف الحق تصنیف فرمودند و دران معنی کلمه طیبه
و روزه و نماز و حج و زکوة بطور خود نوشته اول را معنی شریعت دوم را معنی طریقت و سوم
را معنی حقیقت و چهارم را معنی معرفت قرار دادند هرچند برای تصدیق و تطبیق بعضی آیات
و احادیث و اقوال [illegible] چون سرمایه از علم و تفسیر و حدیث و اصول و فروع
ندارند [illegible] جهال و رندان مشکل علما نوشتن نتوانستند کاش اوقات عزیز خود را تحریر

و تقریر هیچ سطحیات ضائع نمیکردند و بر طعن و لعن کوره باطنان صابر بودند و انتقید رمی نوشتند که ؎
هر یکی را بهر کاری ساختند ٭ مهر آن را در دلش انداختند ٭ مشیت مرید مطلق آنچه خواسته است از ما
سر زد میشود مصرعه گر تو نمی پسندی تغییر کن قضا را ٭ زیرا که عارف کامل و فانی شناختن را از رد
و انکار خلق چه کار در نظر شان اقرار و انکار هر دو مساوی است بقول قائل ؎ اگر با دگری
اقرار حق است ٭ و گر منکر شوی انکار حق است ؎ دنیا کے نیک و بد سے کام ہم کو نیاز
کچھ نہیں ٭ اپنے سے جو گذر گیا پھر اوسے کیا جو ہو سو ہو ٭ الحمد لله علی احسانه که همت والا
حضرت مرشدی و مولائی شاه صاحب ممدوح را طائر بلند پرواز و شهباز عنقا شکار گردانیده و نسبت
متعدی عطا کرده است که بفیض صحبت شان صدها مردم عارف بالله و فانی فی الله شدند و از بعضی
مریدین ایشان تصرفات نمایان و کرامات فراوان بظهور آمده و می آید اگرچه ظهور کشف و کرامات
ظاهری نزد صوفیه صافیه بچیزی نمی آرد لیکن بنظر اهل دنیا صاحب قدرت تمام و تصرف عام معزز
میباشد فقط حکایت زبانی میر نجف علی مرید شاه حسین بخش خانصاحب شاه صاحب ممدوح [illegible]
وقتی که چند سطر از رساله سیف الحق نوشته بودم مجذوبی نزدم آمد و دستم بگرفت و گفت
که این چه سیکی را ز افشا خواهد شد گفتم حلوا خوردن تنها نباید آخر الامر مجذوب مذکور خاموش شد
و بعد چندی سیف الحق طیار شد و پس ازان مثنوی نکته اسرار و رساله های سبع و معاد و
رد الخلافت وغیره تصنیف شود بروزی مریدی از شاه صاحب موصوف عرض کرد که کاش
بچشمه آب حیات رسیدی و دران غسل کردمی چه خوش بودی چنانچه در همون شب آن شخص
پیش شاه صاحب موصوف در مراقبه نشسته بود که ناگاه محو شد در آن حالت می بیند که حضرت
خضر علیه السلام آمدند و مرا همراه خود بر چشمه آبحیات برده گفتند که درین غسل کن مرید مذکور دران
غسل نموده بعد بهوش آمدن دو سه مریدان شاه صاحب دیدند که موی آن مرید چنان تر بود
که گویا همین وقت غسل کرده است چنانچه جمله حال بیان کرد یکی از جمله خلفای راشدین
قاضی عبد الکریم صاحب ابن محمد مقیم رحمة الله علیه هستند قاضی صاحب ممدوح [illegible]
رای بریلی تا سالها نشان قصبه نگرام متعلقه نظامت بیسواره بحلیه علم و فضل آراسته و بصلاح
و تقوی پیراسته بوده ابتدائی در خاندان نقشبندیه با مولوی عبد الکریم خلیفه شاه لال [illegible]

بیعت کرده بودند و باشتغال و اذکار نقشبندیه مشغولی کرده فیض برداشتند هرگاه با حضرت مولانا
قدس سره در مقام لکهنو بمسجد شاه مینا صاحب قدس سره اتفاق ملاقات شد محبت و اخلاص
بجناب حضرت مولانا قدس سره پیدا گردید چنانچه در لکهنو نیز تا بر مواصلت و برای تحقیقات بعضی
مقدمات سلوک بخدمت حضرت مولانا قدس سره می آمدند و رسائل مصنفه حضرت را نقل گرفتند
و در باب حقائق حق و تحقیق وجود مطلق همت قوی و عزم درست داشتند چنانچه روزی از
حضرت مولانا شنیدند که در مقدمه وحدت وجود حضرات نقشبندیه و چشتیه و قادریه اتفاق دارند
فرق اینقدر هست که نقشبندیه وحدت را بطور شهود میگویند و دیگر حضرات بعینیت وجود قائل اند
برای تصدیق این معنی از لکهنو در شاهجهان آباد رفته بخدمت مولانا شاه عبد العزیز صاحب که خلیل
نقشبندیه بودند عقیده مولانا ذکر کرده حال پرسیدند شاه صاحب قدس سره العزیز فرمودند که عقیده
من و پیران ما نیز وحدت وجود است لیکن مسئله دقیق است اظهارش عند العوام نمی بایست
و مولانای شاه عبد الرحمان صاحب مغلوب الحال اند لهذا بر اظهار شان طعن میرسد بعد تحقیق
این معنی باز بخدمت حضرت مولانا قدس سره حاضر شده اجازت و خلافت دیگر سلاسل چشتیه و قادریه
و سهروردیه و اویسیه و قلندریه گرفتند و فیض تام برداشتند چنانچه صدها مردم از برکت صحبت
شان صاحب باطن شدند خصوصا خاندان رفیع المکان سلالهٔ اولاد علی و خلاصهٔ عترت نبی
سید غلام علی خان مغفور اکثر از صحبت شان فیض و برکت یافته اند چنانچه میر کرامت حسین
صاحب همشیره زاده خان موصوف میر و آنچه از فضائل قاضی صاحب کیفیت احوال شان
بیان کردند در ذیل اندراج یافته حکایت زبانی میر صاحب ممدوح شیخ حیات علی ساکن قصبه
تهولیدی [illegible] در آغاز جوانی مرید قاضی صاحب شده بود اکثر حاضر باشی خدمت قاضی
میکرد و در پلتن شاهی ملازم بود اگرچه جوان چهل ساله بود ناگاه بعارضه نزول یکبارگی نابینا گردید که اصلا
نمی دید از کار و خدمت معذور شده بعلت کوری موقوف از نوکری گردید چون نفقه اهل و عیال
کثیر فقط بنوکری او بود در چند سال پریشان احوال و محتاج نفقه عیال گردید روزی در مسجد
مذکور برای نماز مغرب وقت بر ادای نماز مغرب و عشا بسبب دلتنگی تنها خود را [illegible] کرده در
مسجد ماند شاید بعد نماز تهجد در مسجد [illegible] متوجه شده [illegible] بسیار کرده تا آنکه شب

گریست و مجبوری و معذوری خود و تنگی اہل و عیال اظہار کرد چنانچہ در ہمان حالت غفلت آمد
در خواب دید که بحضور قاضی صاحب در مسجد بریلی حاضر است قاضی صاحب بطرف او متوجه شده
فرمودند که ای حیات علی ببین که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تشریف آوردند و سواری حضرت
استاده است حیات علی بی اختیار سر برداشته برخاست و دید که صبح قریب است چشم او خود بخود
بینا گردید چنانچہ بدستور سابق نوکری کرد و خبرگیری اہل و عیال خود کرد میر صاحب میگویند که
من حیات علی را چند سال نابینای محض دیده‌ام و بحالت بینائی نیز دیده این کرامت از زبان
او شنیده‌ام والده ماجده سید کرامت حسین صاحب نیز مرید قاضی صاحب مغفور اند بعد ازان
در حلقه ارادت قاضی صاحب در آمده بفیض ظاهر و باطن رسیدند بتاریخ بست و دوم رجب سنه [illegible]
در عہد نصیر الدین حیدر بجنت شتافتند و در رای بریلی مدفون شدند مرقد شان زیارت و تبرک به
منجمله مریدان راسخ الاعتقاد و شاگردان عقیدت نہاد مولوی سید خیرات علی
ابن الہ آبادی است ایشان در عنفوان جوانی بنابر تحصیل علم در لکھنؤ آمده در مسجد مخدوم
شاه مینا صاحب قدس سره بخدمت مولانا صاحب قدس سره حاضر شده سبق کدام کتاب شروع
کردند بعد چندی حضرت مولانا فرمودند که اگر طلب خدا منظور است مثنوی بخوان ایشان مثنوی شریف
شروع کردند و مرید حضرت مولانا شدند و در حجرها شب وغیره می نشستند و تقلیل غذا می نمودند و مہربانی
حضرت بحال شان روز افزون بود بعد چند سال برادر شان از الہ آباد آمده مولوی خیرات علی
را بجبر و اکراه برد شاه محمد غوث صاحب ناقل اند که مرضی حضرت نبود که خیرات علی برود و بعد
چند سال که حضرت نقل مکان در مسجد پائین کردند مولوی خیرات علی نیز در اینجا آمده مستقل اقامت
ساختند و خوراک از سرکار مولانا می یافتند باز مثنوی و رسائل تصوف شروع نمودند و ضبط اوقات
بطور سابق کردند بعد چندگاه رغبت شان بنابر تحصیل علوم درسی شد حضرت مولانا قدس سره
مانع شدند ایشان خفیه از حضرت بجای دیگر سبق دیگر کتاب هم شروع کردند ازان هنگام استقامت
شان از خانقاه موقوف شد چند سال نوکری بطور جاگیر بخانه مرزا ولی بیگ صاحب مغفور داروغه
پوشاک خاص شاهی و چند سال بخانه حسن علی داروغه فیلخانه سلطانی کرده بعد وصال حضرت
مولانا از لکھنؤ رفتند شنیده میشود که هر جا که ماندند مشغول ذکر و فکر و مزاول مثنوی شریف ماندند

چنانچه مدت مدید در اکبرآباد برفاقت شیخ محمد شفیع صاحب وکیل سرکار عدالت نظامت اگره بدرس و تدریس مثنوی گذرانیدند حال مستفیدان ایشان معلوم نیست بالجمله هرکه صحبت مولانا دریافت از فیض عام محروم نماند؎ شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار ❊ که اگر خار و گر گل همه پروردهٔ تست
ملا از انجمله مریدین اولین و سابقین عقیدتمند با اخلاص مولوی کرم محمد صاحب
ابن   از اولاد امجاد برادر صاحب مخدوم شاه مینا قدس سره اند از زمان ورود حضرت
مولانا بدرگاه مخدوم صاحب مولوی صاحب موصوف حضوری و صحبت مولانا دریافتند و در تسوید
رساله حبل المتین و مفتاح التوحید وغیره محرر رسائل بودند و همگی مصنفات حضرت را سبقاً سبقاً خوانده
و شنیده مرید و موحد شدند و استفاده مثنوی معنوی نیز از مولانا و تحصیل کتب دیگر علوم از دیگر علمای
لکهنو ساخته جوهر قابل و ناظم و ناثر بی عدیل شدند بعد ادراک لذت فقر و فنا اراده ترک دنیا کردند
حضرت مولانا فرمودند که حقوق اهل و عیال ذمه شماست از پا بیردی قوت حلال پیدا کرده بخورید
تجویز انید حسب الحکم تعلق اختیار کرده معزز ماندند چنانچه از طرف نواب ذوالفقار الدوله بهادر
در ایشی مانده وکیل بودند و بعده مختار کاری حقیقی خرد محل نواب معتمد الدوله بهادر بودند در
همین تعلق در لکهنو آمده بودند باظهار خلیفه شاه فتح علی صاحب معلوم شد که روزی اول وقت
بحضور حضرت مولانا حاضر بودند در تذکره کدام سخن که بارشاد حضرت شنیدند ایشان را حالتی پیدا شد
گریبان دریدند و آه و ناله کشیدند تا یکپاس بیهوش خود بودند خلاصه سخن اینکه با وصف تعلقات
دنیاوی از برکت حضرت مولانا قدس سره طبع پرجوش و خروش داشتند و از ذکر و شغل معمولی
غافل و عاقل شده بتاریخ   سنه   انتقال فرمودند احسن نیت شان مولوی
طالب حسن و عنایت حسین و امیر حسن هر سه فرزندان شان صاحب علم و فضل هستند و زیاده
از والد ماجد خود شان عزت و اعتبار و سلیقه کار پیدا کردند تذکره مریدین اهل خانقاه چونکه
حضرت مولانا فانی فی الرسول بودند جمله معاملات آنجناب باقتدای آنحضرت صلی الله علیه
و سلم بوده اند از انجمله خانقاه آنحضرت مثل صفه نبوی و درویشان اهل خانقاه قائم مقام اصحاب
صفه بوده اند که کفالت جمله امور شان ذمه مولانا بود ذکر خیر هر یک از ان بالاجمال مینویسیم
منجمله آنها شاه محمد غوث ابن سید نصیر الدین از اولاد امجاد شاه عبد الرحمان صاحب

ولایت و ہٹی سید علوی است مولد شان قصبہ و ہٹی بود گاه گاه در لکھنو آمده در تکیہ شاه
عبد النبی صاحب فرود شده بدرگاه مخدوم شاه مینا صاحب آمد و رفت میکرد و در انجا با حضرت مولانا
ملاقات شد میان معصوم علی پھوپھای ایشان بخدمت حضرت مولانا عقیدت داشتند زبانی ایشان
و ہم از شاه تاج الدین و میان فقیر محمد که حصه دار درگاه مخدوم شاه مینا قدس سره بوده حاضر باش
حضور مولانا بودند احوال فضل و کمال حضرت مولانا شنیده بعمر چهارده سالگی مشرف بیعت شدند
و شجره چشتیه صابریه و قادریه که بواسطه قطب العالم بندگی عبد القدوس گنگوہی است عنایت کردند
و در اصحاب صفه خود داخل کردند که هیچ جا رفتن جایی نمیشدند بضرورت ملاقات والده خود به پیرنگار
میرفت چون مرضی آنحضرت نبود والده خود را نیز در لکھنو طلب داشته در باورچی محله مقیم کنانیده
در ہمین مسجد والده ایشان نیز به بیعت حضرت مولانا مشرف شد ہر چند والده تمنا داشت که نکاح
فرزند خود کند مگر ایشان مرضی مولانا نیافته قبول نکردند خورد و نوش ایشان از سرکار حضرت مولانا بوده
است ہر دو وقت مراقبه شریک جلسه میشد اکثر بکار درستی کلوخ استنجای حضرت و شستن و مالیدن
رنگین برو بر تعطلین مامور بود و خدمت بادبیزن رانی ذمه ایشان بود و ہر گاه شیرینی وغیره لائق
تقسیم می بود از دست ایشان تقسیم میکنانیدند زیرا که از صفت صلاح و تقوی و امانت و
دیانت و راست گفتاری اش بسیار راضی بودند و اکثر بعنایت خلعت ملبوس خاص سرفراز میکردند
یکبار لباده عنایتی حضرت بیک سید دادند حضرت عتاب کردند و دو سه بار در حالت سماع سه
پارچه بدنی بقوالان دادند حضرت شنیده خوشنود شدند و پارچه دیگر طیار کرده دادند یکی از خصوصیت
شان اینست که حضرت اجازت خوردن توشه حضرت شیخ العالم گنج شکر شان نداده بلکه فرموده
الا محمد غوث که او را خوردن و تقسیم کردن توشه جائز است که او حاضر باش اینجا است و ایشان را
سوای رودلی و بانسه برای رفتن جایی دیگر ہرگز اجازت نبود چنانچه یکبار ہمراه میرزا خدا بخش
در مہونه رفته بودند نهایت عتاب شد دیگر از خصوصیت شان این بود که حکم شده بود که وقت شب
در تنهائی یکبار پیش من حاضر میشده باشی و ناغه نکنی چنانچه ایشان در حاضر باشی ساعی بودند یا پیچ
میکردند مقصود تخصیص استحقاق شان بود از جمله اصحاب صفه میرزا کلن بیگ این
ساکن قصبه مہونه بودند از اول عمر در سواران ملازم سرکار دنیا المالک بوده

در رای بریلی تعینات بودند و حضرت مولانا عند السیاحت در بریلی وارد شدند در انجا میرزا اکلن بیگ
ملاقات حاصل کرده بر آنحضرت عاشق شدند هرگاه حضرت مولانا در مسجد شیخ وهم شاه مینا قدس سره
اقامت پذیر شدند در لکهنؤ آمده مرید شدند و فیض صحبت دریافتند هرگاه در مسجد پنڈاین آمدند درینجا نیز
میرزا اکلن بیگ از حضار خدمت بودند هرگاه بحالت بیماری بحضور حضرت مولانا میآمدند مولانا ازینجا
بخود که از عنا شد مولوی نظام الدین ابن مولوی مدن صاحب می آید یعنی طعام حضرت ازو
سیدا وند بعد ازانکه ایشان احمد بیگ پسر خود همراه آورده مرید کنانیدند حضرت بآنها را روزه و فاقه
از دوکان شیخ [illegible] اقبال مقرر کردند و هرگاه میرزا اکلن بیگ طالب خدا شدند حکم شد که طعام بکدام
پرسیدند که برای بقای جان چیزی بخورم یا نه ارشاد شد هرگاه گرسنگی غلبه کند کنار صحرائی بخورده باشی
و دیگر تکلفات که بوجه حلال میسر آید مضایقه ندارد چنانچه ایشان تا چهار سال درست نان ندیدند
سبزی میوه های جنگلی خورده بودند کنار دشتی من بعد خربوزه یا تربوز میسر می یافتند پوست و تخم
میخوردند و مدام برای مخالفت نفس مامور بودند و ازعمل مخالفت نفس ایشان مرد [illegible] چنانچه
شیخ غضنفر علی ناقل اند که حضرت مولانا در حق میرزا اکلن بیگ بیان فرموده اند که پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم در حق حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه فرموده بودند که هرکه مرده
را بر زمین راه رفتن دیده باشد میرزا اکلن بیگ را ببیند و دیگر فرمودند [illegible] بیگ
خود را بر من فدا کرده است در میان من و قاتلان من حائل گردید
و حضرت پاسبانی شمشیر بر خود گرفته الحمد لله که حافظ حقیقی او را هم محفوظ داشت میرزا اکلن بیگ
را هم [illegible] اسرار توحید و دیگر [illegible] که لائق شنیدن [illegible] بود
پیش میرزا [illegible] چنانچه ذکر آن در ضمن حکایات رویای آنحضرت گذشت
حکایت میان [illegible] غوث ناقل اند که یکبار [illegible] میرزا صاحب ممدوح گذشت که [illegible] و دیگر سپاهیان
کرده با بزرگان [illegible] ملاقات باید کرد آنحضرت بخطره شان مشرف گشته فرمودند که
در چه خیال افتادی کسی [illegible] بجای دیگر برو میرزا صاحب موصوف ازان خطره
تائب شدند بعد چند سال از وصال حضرت میرزا اکلن بیگ از نان [illegible] پیش [illegible]
[illegible] بخدمت ایشان میکرد و درانجا بیمار شد از مرض الموت در لکهنؤ آمده

از خانقاه حضرت جانب شرق از روضهٔ مطهره مدفون شدند همین تمنا داشتند و مدام می‌خواندند ؎
تا عمر بود در هوس روی تو باشم ٭ در خاک شوم خاک سر کوی تو باشم ٭ فقط از جملهٔ مریدین اصحاب
صفه مولوی شمس الدین ولد امان علی ابن لطف علی است وطن قدیم بزرگان ایشان که
از اولاد سلطان پیر غیب صاحب ولایت مرادآباد بودند قصبه اعظم پور متعلقه ضلع مرادآباد بود چون
شاه شاکر علی صاحب مرشد شاه کالی جد مادری ایشان در قصبه ستر که متعلقه بیت السلطنت لکهنو
مدفون اند شاه کالی موصوف بود و باش ستر کرده و برزیده مجاوری درگاه مرشد خود اختیار کردند
و شادی امان علی شاه والد مولوی شمس الدین با دختر شاه کالی شد و از ایشان شش فرزند
بوجود آمدند کلانتر از همه مولوی شمس الدین بودند ایشان را والد ایشان بعمر سیزده سالگی در لکهنو
آوردند بنا بر تعلیم و تربیت بخدمت مولانا سپرد نموده چون نظر شفقت و رحمت حضرت مولانا بحال ایشان
روز افزون بود استعداد و صلاح و تقوی جبلی حسن عقیدت بزرگان ترقی کرد چنانچه بعمر نوزده سالگی
مرید حضرت مولانا شده و دوام صحبت بر خود لازم گرفتند و تخم عشق و محبت بدل کاشتند و فیض صحبت
برداشتند و بعد وصال مولانا ملازمی راقم هیچمدان اختیار کرده شش دفتر مثنوی معنوی و رسالهٔ
کاشفة الاستار وغیره سبقاً سبقاً خوانده عارف باللہ شدند و نوکری جاگیر وغیره هم گذاشتند
ساکن بیت الرحمان شدند از تاهل کناره بودند و در سنه ۱۲۶۳ هجری بایمای حضرت مولانا در
گوسائین گنج شادی کتخدائی کردند چنانچه یک فرزند باسم محمد یوسف بوجود آمده بعمره بارک الله
فی عرفانه و حسن احواله و افعاله فقط از جملهٔ مریدان اصحاب صفه شیخ عزیز الله ابن شیخ
سینگا بن شیخ امان الله ساکن قصبه کرسی است جد و پدرش پیشه معلمی داشتند چنانچه شیخ سینگا
در سرکار صاحب عالم ملازم بود و شیخ عزیز الله از صغر سن همراه پدر خودش همیشه بخدمت حضرت
مولانا در مسجد بنا پایین پا آمده می‌نشست در صحبت مولانا شوق مثنوی معنوی پیدا شد جناب مولانا
سبق مثنوی شروع کنانیدند بعد بلوغ مشرف به بیعت شد و بمکان لاله لکهن لال اکثر آمد و رفت
داشته باشتی با بال پسر کلان لاله لکهن لال دوستی پیدا کرد و بعض خوراک بطور وظیفه طلبا
از سرکار حضرت مولانا می‌یافت عنایت حضرت بحالش بیش از پیش بود لهذا شش دفتر
مثنوی از حضرت مولانا خوانده و نسخه برده بعد تصحیح حقه کرده اجازت آن حاصل کرده

ادای زکوة خدمت قصیده قرار واقعی بجا آورده و هر شب سه بار میخواندند و بدولت صحبت و برکت حضرت
مولانا نسبت عشقیه و عقیده وحدت وجود حاصل ساختند چونکه کم سخن و کم گو و مسکین وش بودند
حضرت عزیز پسند افتادند و در حق او بشارت دادند که روشنی کرسی عزیز اللہ است عزیز اللہ عرض کرد
که در کرسی رشد شاه نجات اللہ صاحب است هر که خواهد پرسید حضرت فرمودند که پرستش تو
زیاده از او شان خواهد بود و بعد وصال حضرت مولانا عزیز اللہ در لکهنو بیمار شد همان سال در کرسی
رفته فوت کرد و همونجا دفن شد بعد انتقال قبرش پخته شد و سکنه آنجا را اعتقاد عزیز اللہ شاه زیاده
از شاه نجات اللہ صاحب پیدا شد و نذر و نیاز بر قبرش شروع گردید چنانچه الحال مزار او نیز
و تبرک به تاریخ وصالش بتاریخ بست و دوم محرم سنه ۱۲۴۶ هجری است اللهم اغفر وارحم منشی [illegible]
صاحب بپاس دوستی آنمرحوم دو روپیه مشاهره به بیوه او و سید بنده و شیخ مظفر علی و گلزار علی [illegible]
او را ملازم خویش گردانیدند چنانچه تا حال ملازم اند منجمله مریدین اصحاب خانقاه مولوی
حمید الدین و مولوی مجید الدین هر دو برادران حقیقی ابن شیخ معظم الدین متوسلند هم جد قاضی محمد تقی
صاحب قلندر قدس سره اند نسبت بزرگان ایشان بقاضی داود ولد قاضی معین الدین عرف
قاضی مینا صاحب خلیفه شاه مینا قلندر لکهنوی قدس سره میرسد قاضی محمد تقی قلندر بودند میرسد
بعد وفات والد خود برای تحصیل علم در لکهنو آمده چندی در مسجد خرد که ملحق مسجد بند پایین است
اقامت داشتند و بحضور حضرت مولانا آمد و رفت میساختند چون حضرت را از قاضی محمد تقی صاحب
علیه الرحمه اجازت و خلافت طریق قلندریه بود هر دو برادر را بپاس جدی قاضی صاحب قدس سره
دلفته عزیز داشتند و در مسجد خود جا دادند و خوراک هم مقرر نمودند بعد چندگاه بخانه حکیم فرزند حسن
صاحب جاگیر طعام مقرر کنانیدند و سبق از مولوی سید یوسف علی صاحب شروع کردند مولوی
حمید الدین بعد تحصیل صرف و نحو و تحقیقات کتب فارسی جاگیر بطور معلمی گرفتند مولوی حمید الدین
صاحب که اولو الفهم و ذکی الطبع بودند تحصیل علوم نیز از مولوی قدرت علی صاحب شاگرد
مولانای عبد العلی قدس سرهما ساخته فارغ التحصیل شدند در عربی و فارسی ناظم و ناثر گشتند
مولوی مجید الدین از اول معتقد صادق و عقیدتمند واثق حضرت مولانا بودند و مولوی حمید الدین
یکسال پیش از انتقال [illegible] در راغب کتب سلوک گشتند و رسائل حضرت مولانا دیگر

کتب توحید فراهم ساختند حتی که در عالم رویا برای تکمیل شرح ناتمام کاسرة الاصنام از حضرت مولانا
قدس سره مجاز شدند مگر بجهت معاش از تعلق نوکری فرصت تکمیل هنوز نیافته اند مگر طبع وقاد و سلیقه زیاد
و مذاق وحدت چشیده اند انشاء الله تعالی هرچه خواهند نوشت از همت علیای مرشد خود کافی و وافی
خواهد بود و هنوز نوبت تکمیل ملفوظ هذا نرسیده بود که اجل مولوی حمید الدین موصوف سبقت نمود
چنانچه بمرض استسقا مبتلا گردیده بتاریخ سوم جمادی الاولی ۱۲۶۶ هجری یوم جمعه جان بجان آفرین
سپرده بجانب شرق از روضه منوره حضرت مولانا قدس سره مدفون شدند فقط منجمله مریدین
خوش اعتقاد و معتقدین صفوت سمات محمد حسین خان ابن حاجی
محمد خان قوم غلزئی موطن بزرگانش قندهار بود حاجی محمد خان و کامران خان
جمعدار سواران و علی محمد خان برادران حقیقی از قندهار آمده در رساله عبد الرحمن
خان قندهاری ملازم سرکار شاهی شده بودند از انجمله علی محمد خان در پیلی بهیت ضلع بریلی سکونت
ورزیده و کامران خان در لکهنؤ یک دختر گذاشته فوت کردند و از حاجی محمد خان محمد حسین خان
و محمد حسن خان و مرتضی خان سه پسر پیدا شدند محمد حسین خان و مرتضی خان هر دو برادر مرید حضرت
مولانا بودند و مرتضی خان از ابتدای سن تمیز عابد و زاهد بود و هیچگونه تعلق دنیا نداشت و نکاح هم
نکرد و در صحبت بزرگان مدام حاضر میماند و خدمت میکرد چنانچه در خدمت حافظ سید محمد علی عرف
حافظ محرم علی صاحب تا حیدرآباد دکن سیاحت کرد و همونجا بیمار شد و فوت کرد لیکن تا دم
واپسین نماز قضا نکرد چنانچه در سجده نماز جان بحق تسلیم کرد و محمد حسین خانصاحب از عنفوان
جوانی شوق علم و ذوق صحبت علما بسیار بود چنانچه در وعظ حافظ وارث علی صاحب وغیره
واعظین مدام حاضر میشدند و در مثنوی خوانان هم می نشستند و در محله بنجاری ټوله بمکان ذاتی
خود سکونت ورزیدند و زوجه منکوحه داشتند از یکی علی حسین خان و از زوجه ثانی علی حسن خان
دو فرزند موجود آمدند چون حاجی محمد خان والد شان نیز فقیر دوست بودند و از وعظ و نصیحت
علما ترک نوکری کرده خانه نشین شده بود و محمد حسین خانصاحب در ابتدا اسامی اسامی عمومی
خود بودند آن اسامی نشد اسامی دیگر همشاهره بیست روپیه میشد آنرا قبول نکردند در زمان غازی الدین حیدر
شاه زمن حضور مولانا حاضر شدند اکثر مقدمات شکوک و شبهات وحدت وجود استفسار میکردند

ودرس مثنوی معنوی می شنیدند چون بیشتر وحدت وجود را کفر والحاد میدانستند وخلاف عقل می پنداشتند
در صحبت حضرت مولانا آنهمه مقدمات نظری بدیهی شدند وانچه محال بود ممکن گردید لهذا اعتقاد جازم
پیدا کرده خود مرید شدند ومرتضی خان برادر علی حسین فرزند کلان وهر دو خواهر وزوجه خود یعنی والده
علی حسین خان ومیر بنده علی نانای علی حسین را مرید کنانیدند. درچند سال از تاثیر صحبت مولانا دل
از تلاش دنیا بر داشتند وجمله اهل وعیال را بر توکل خود گذاشته در صحبت مولانا نشستند وانچنان
ترک اختیار کرده که با وجود اهل وعیال ونبودن هیچ معاش ووجه کفاف اصلا اضطراب بخاطر
نگذشت وافلاس وتهیدستی را نعمت عظمی انگاشتند وگاهی حال نادار ی خود وعسرت عیال
خویش پیش احدی اظهار نساختند وامتحاناً عسرتهای گوناگون پیش آمد وبران صابر وشاکر
ماندند تا اینکه بعد ده سال از وصال حضرت در همین مسجد پنج ماه بیمار مانده بتاریخ چهارم ذیقعده
یوم جمعه سنه بجوار رحمت رحمان پیوستند چنانچه جانب شرق از روضه منوره حضرت مولانا زیر
درخت کهرنی مدفون شدند قریب پانزده سال در حیات مولانا وتخمیناً ده سال از وصال ایشان
مقتبس انوار رحمانی ماندند وهرچه از انحضرت می شنیدند آنرا حرف بحرف یاد داشتند وبلا کمی وبیشی
لفظی بیان میکردند ولطف کلام لالی نظام حضرت انچه ایشان بر داشتند دیگری نه برداشته باشند
هرچند ایشان را صدها کرامات ومعاملات کشفی مولانا معلوم بود لیکن حکایت کشف وکرامت حضرت
بر خود گذشته بیان میکردند ودر انزمان کاتب الحروف نیز در لکهنو ملازم بود بچشم خود آنحال دیده
بودم لهذا نوشته می آید وآن اینست که از نطفه محمد حسن خان برادر کوچک محمد حسین خان
از یک کسبی که در خانه اوشان بود دو دختر سه ساله وچهار ساله بودند محمد حسن خان در مرض الموت
وصیت کرد که بعد مرگ من این هر دو دختر را از مادرشان جدا کرده پرورش باید کرد وبعد بلوغ
نکاح آن با هر دو پسران خود کرده وهند ایشان وصیت قبول کردند که انشا الله تعالی تا زندگی
حفاظت انها خواهم کرد هرگاه محمد حسن خان قریب بهلاکت شدند محمد حسین خان ومرتضی خان هر دو برادر
متفق شدند لیکن در دل متردد بودند که انمقدمه از حمایتان طوائف طول کشد ونوبت کشت و
خون رسد این صورت چه قسم است پس خواستند که درین مقدمه از مولانا استجازت گیرند لیکن بسبب خجالت
گفتن نمی توانستند روزیکه اراده نقل مکان محمد حسن خان مسعد ختران کردند وطن غالب بود که

کشته خواهند شد و بروی حضرت آمده نشستند و از زبان هیچ نگفتند جناب مولانا از راه کشف
بر ماجرای پیش پا افتاده واقف شده فرمودند که هر دو دختر را مالک محمد حسن خان برادر شما است
کسبی که اجرت خود یافت ملکیت او بر دختران نمی‌رسد در نصورت شما را بر وصیت برادر خود عمل می‌باید کرد
وانچه خطره بر زحمت حامیان طوائف و مواخذه سرکار در دل شما است انشاء الله تعالی کسی ضرر نخواهد رساند
محمد حسین خان می‌گفتند که عرض کردم که کسی از هم قوم و بیگانه و بیگانه بجز مرتضی خان و علی محمد خان
مرید حضرت شریک من نیست در نصورت اگر در نمی‌شود مه کشته شوم موت چه قسم است حضرت فرمودند
که خدا همراه شما است شما را کسی کشتن نمی‌تواند بلا خطر دختران را از مادر آنها گرفته بیرید محمد حسین خان
می‌گفتند که از ارشاد حضرت آنچنان دل قوی گردید که اگر تمام فوج بادشاه خواهد آمد من مقابله خواهم کرد
چنانچه همانوقت بر مکان محمد حسن خان رفته بر میانه برادر بیمار را سوار کردم و هر دو صبیه را از مادر شان
گرفتم و همراه برادر خود در میانه نشانیدیم و ما هر سه کسان مسلح همراه شده در مکان خود که قندهاری بازار
واقع است بردیم در انزمان ممن خان خواص سلطان نصیر الدین حیدر داروغه چکله بود
مادر صبیه‌ها باتفاق دیگر طوائف پیش داروغه مستغاثی گشتند و داروغه به نواب نیز اطلاع ساخته
فوجی طلب کرد که بر قندهاری بازار تاخته دختران را رهانیده آرند و در تمام شهر تلاطم افتاد که امروز
از قندهاریان و فوج سرکار کشته خونی خواهد شد حضرت اینحال شنیده بداروغه ممن خان رقعه نوشتند
و محمد حسین خان را حکم دادند که بلا خطر در سرکار رفته حقیقت حال راست راست بگو هیچ جای
اندیشه نیست ایشان در سرکار رفته راست راست بیان کردند که اگرچه نکاح نشده بود مگر دختران
از برادر ما است نمی‌خواهیم که طوائفان از انها کسب کنانند ما سه برادر جان خود را نثار خواهیم کرد و بعد
کشتن ما سه کسان سرکار مالک است از کرامت حضرت مولانا حکم شد که کسی از انها متعرض
نشود محمد حسن خان بعد چند روز انتقال کردند و هر دو صبیه را محمد حسین خان بخانه خود پرورش
نمودند لیکن پیش از بلوغ هر دو فوت شدند نوبت نکاح آنها نرسیده بود فقط یکی از رفقای
قدیم در سفر و حضر حاجی غلام محمد ابن حمید خان قوم افغان ساکن قدیم اورنگ آباد
متعلقه بیت السلطنت لکهنو است قریب بیست سال در ترک سواران سرکار انگریزی در کانپور
ملازم شده بود بعد هفت ماه از نوکری شوق حج غالب شد نوکری گذاشته در حیدرآباد رسید

بحضور حضرت مولانا که در ینجا مدرس بودند رفیق شدند نماز و روزه وغیره امور دین آموخته همراه مولانا
روانه بیت الله شدند در انوقت مولوی رحمت بخش رامپوری و حاجی مزبور رفیق بودند بعد زیارت
حرمین شریفین در بندر کچ بوجهه از جهاز فرود شدند مولانا در کچ بوجهه مقیم شدند و حاجی مذکور میگویند که مرا
در وطن خود که از انجا یک صد کروه است بنابر دریافت حال اقربای وطن فرستادند چنانچه در کوشش
سعی و هم وطن حضرت آمده باز در کچ بوجهه رسیده مطلع کردم که مولوی سید محمد حسن صاحب والد ماجد
آنحضرت بتلاش مولانا بطرف هندوستان رفتند و والده ماجده حضرت بجنت شتافتند مولانا
از بندر کچ بوجهه در وطن رسیده از مولانا مخدوم عبد الحکیم صاحب برادر خاله زاد خود و از میان الله بخش
ماموں خود و دیگر اقربا ملاقی شده پنج شش ماه اقامت نمودند مردم باعث شدند که شادی مولانا بکنند قبول
نکردند و از مولانا عبد الحکیم صاحب بیعت در سلسله اویسیه کردند و براه اجمیر شریف در شاهجهان آباد
در هندوستان آمده بر مزارات بزرگان استفاده ساخته در لکهنو رسیدند هرگاه در مسجد بند پائین
اقامت ورزیدند حاجی غلام محمد مزبور مشرف بیعت شدند حکایت میکردند که بعد مراجعت حرمین
شریفین مخدوم عبد الحکیم صاحب آنقدر آداب لحاظ مولانا کردند که در بیان نمی آید دیگر برادران
برای اقامت مولانا در وطن از مخدوم استدعا کردند که از ارشاد مخدوم عذر نخواهند کرد مخدوم
در جواب مستدعیان فرمودند که من برایشان حکم کردن نمیتوانم هرچه رضای او باشد بکنند چنانچه
مولانا رخصت شدند مخدوم صاحب خود ایستاده میدیدند چون از نظر مخدوم غائب شدند آدم
را بالای درخت متعین کردند تا مد نظر مخبر و بند هرگاه از بالای درخت دیده نشدند فرمودند
که زهی قسمت آن شهر که دران عبد الرحمان رونق افزوده باشد چون حضرت مولانا بعمر شصت
و پنج سال در سنه ۱۲[illegible] هجری بجنت شتافته اند و حاجی غلام محمد موصوف بهمسن حضرت مولانا بوده
بهم نسبت سالگی رفیق شده بودند وقت تحریر این سطور حاجی صاحب مزبور یکصد ساله تخمیناً
شده باشند در ین کبر سن همت بجان است که در هر ماه از اورنگ آباد پیاده پا آمده حضوری
حضرت مولانا حاصل میکنند و حاضری عرس و عیدین وغیره گاهی قضا نکرده اند سلمه الله تعالی
منجمله مریدین این خانقاه شیخ امام علی ابن   صفی پور پست از اقامت مولانا
در مسجد پائین مرید شده و دوام صحبت یافتند در ایام جوانی در پلٹن نجیبان ملازم سرکار

شاهی بود بعد پیرانه سالی ترک نوکری ساخته در خانقاه داد توکل دادند از برکت صحبت
آنحضرت در طریق فقر و فنا راسخ دم و ثابت قدم بوده باوجود افلاس و تهیدستی از اهل دنیا
التجا نکرده صبر و قناعت و غنای نفس داشت راقم آثم بعد معذوری شیخ امام علی از مصارف
ظاهری خواسته بود که نام ایشان در مستحقان نویسانیده از صدقه جاریه سلطان نصیر الدین حیدر
که برای مساکین معذورین یکهزار روپیه مشاهره خیرات دائمی مقرر فرموده سرکار کمپنی را متولی
آن کرده رفته اند چیزی مشاهره مقرر کنانیده دهم شیخ موصوف اقبال نساختند که رزاق مطلق
بس است برای حیات مستعار چند روزه پیش انگریز نخواهم رفت چنانچه بهمان حالت رضا و
تسلیم بتاریخ ماه سنه ۱۲۶۶ هجری برحمت رحمان پیوست و در خانقاه شریف زیر درخت
املی دفن گردید هادی علی پسر ایشان بجای پدر سکونت گرفتند در پلٹن ملازم سرکار گردیدند
انا لله و انا الیه راجعون منجمله مریدین سابقین و معتقدین راسخین شیخ کریم بخش
این صفی پوری است ایشان نیز دوام صحبت با حضرت مولانا داشتند و در عین جوانی
مرید شده بود نسبت فقر و فنا کماینبغی حاصل کردند چون عیالدار بودند در جوانی نوکری هم کرده
بودند بعد از وصال حضرت متوکلانه گذران میکنند هرچند تکلیف و احتیاج اکثر لاحق حال
میماند پیش آمد اظهار احتیاج باکسی نمیسازد و قانع و صابر میباشند یکی از مریدین راسخ الاعتقاد
و خادمین صادق الوداد مسمی کریم خان قوم افغان ساکن بهوپال بود بطور
سیاحت در لکهنؤ آمده مرید شده و یک حجره از حجره های خانقاه باو عنایت کردند در آن سکونت
داشته بروزه و نماز و ذکر و شغل مشغول میماند چون حقه کش بود خدمت حقه برداری وابستگان
خانقاه ذمه خود کرده حقه های سی و تماکو و گل و انگشت وغیره سامان حقه مهیا داشته
تواضع صادرین و واردین میکرد خصوصاً در ایام عرس شریف اهتمام سبیل آب و حقه و پان
و تماکو قرار واقعی میساخت پانزده بیست روپیه را تماکو در هر یک عرس خرچ میکرد از پیر و مرشد خود
پرسید که طریق وصول خدا ارشاد فرمایند فرمودند که مصرعه راحت بدل رسان که همین مشرب است
و بس دیگر فرمودند که درمیان بنده و خدا یک قدم راه است کریم خان پرسید که آن کدام
قدم است فرمودند که قدم بر طمع نفس بنه و بخدا برس کریم خان همین دو سخن اختیار کرد و تمام عمر

از کسی سائل و طامع نشد و راحت رسانی خلق شعار خود ساخت که هر که را بیمار یافت معالجه او میکرد
و دوا و غذا میرسانیدش و هر که مقید میشد استخلاص او می ساخت و هر که به تهمت گرفتار میشد ضمانت او میکرد
از هیچو مصارف سلفه وازسوز و ساز او و یه و کشته وغیره برای دفع امراض مردم را گمان کیمیاگری
بر او بود چنانچه در پیشگاه نواب معتمد الدوله بهادر که متلاشی اکسیر بود گرفتار گردید حضرت مولانا فرمودند
که الحق سخنی آنچه راست باشد بلا خطر خواهی گفت هیچ ضرر بتو نخواهد رسید خان مذکور پیش نواب
ممدوح راست براست ظاهر کرد که اکسیر را نمی آید مگر کشته ادویات تیار کرده به رضا امید بهم رسانی
یافت بعد دوازده سال از وصال حضرت مولانا قطعه زمین احاطه دولت رای بدست او
آمده بود دران بدست خود چاه تیار کرده و زمین کندیده ترکاری وغیره می کاشت و فقد بهم و هم
میداد و در همان محنت بیمار شد و به سرسام مبتلا گشته انتقال کرد و بجوار پیر و مرشد خود مدفون گردید
انا لله وانا الیه راجعون منجمله اصحاب خانقاه مرید قدیم الخدمت و عاشق حضرت
مولانا شیخ خادم حسین ابن   ساکن موضع   متعلقه باڑی است ایشان
بعد ورود مولانا قدس سره العزیز در مسجد شاه بتحصیل علم آمده سکونت ورزیدند و خوراک از سرکار
حضرت مولانا می یافتند و بشرف بیعت مشرف شدند حضرت پیر و مرشد بشنیدن اسم ایشان
فرمودند الاسماء تنزل من السماء اینکس اسم بامسمی است یعنی خادم بدل است بمقتضای سعادت
ازلی و بهمین ارشاد حضرت مولانا میان خادم حسین خدمت بادبیزن رانی حضور و آبکشی مصلیان و
تاق ساز مستحیان برخود لازم گرفتند و سامع قاریان حضور شدند چون دران زمان میان اسد الله
صاحب شیخ نزیر احمد صاحب مثنوی معنوی میخواندند و بعضی کسان رسائل وحدت وجود و
تحکوال وغیره ایشان سماعت سبق هر یک میکردند و دایما مقتبس انوار رحمانی بودند بشبابه حسن حلت
و صدق نیت و خلوص عقیدت نظر عنایت حضور بحال ایشان مبذول بود چنانچه در چند سال
بمرتبه رسیدند که لقب چهنو لقب ایشان گردید و وجه این لقب از حکایت حفاظت مکان لاله
ملهن لال مندرج است الغرض از برکت صحبت پیر و مرشد برحق نسبت فقر و فنا در ایشان
راسخ گردید و تهذیب اخلاق و تبدیل صفات رذیله با حمیده شد لهذا مقبول الخدمت و منظور
نظر حضرت گشتند تا حین حیات پیر و مرشد برحق جانفشانی نمودند و بعد وصال آنحضرت نیز بقدیم

خدمات مذکوره احیاناً و در ایام عرس شریف التزاماً قائم و دائم هستند بنظر خدمت والده ماجده خود شان و
ادای حقوق اهلیه وغیره لبعضی اوقات نوکری هم کرده بودند لیکن از ذکر و فکر و مراقبه و عبادت فرائض
در اوقات مقرری و معمولی باقتدای پیر و مرشد خود عاطل و غافل نشده اند و مدام با برزخ شیخ عشق
می بازند و حظی می بردارند اللهم زد فزد یکی از مریدان اولوالعزم و قوی الهمت انور شاه خان
ولد احمد خان ابن ممریز خان قوم افغان ساکن کورائی که از بهوپال سه منزل است پدرش با نواب
ولیل خان و ایزد خان والیان بهوپال قرابت قریبه داشت جدا و ولایت زا بود و بخدمت میر سید [illegible] خان
که در ولایت پیرزاده کامل بودند پدرش و نور خان عم او نیز مرید شده بودند انور شاه میگوید که در
خاندان ما یک کس از اولاد مست و مجذوب شده می آید چنانچه جدم و نور خان عم من مست و مجذوب
الحال بودند درگاه شان در شهر کورائی مشهور است از احمد خان سه فرزند بوجود آمدند نام برادر کلان
ولیل خان و برادر اوسط بایزید خان و برادر کوچک انور شاه خان بعمر بیست سالگی معه جدا آدم
بهوطن در گوالیار آمده در فرقه سواران نوکر شده بودم در آنجا نجم الدوله پسر مظفر علیخان نیز نوکر
بودند با او شان ملاقات و دوستی داشتم از لکهنؤ خبر رسید که بجای غازی الدین حیدر شاه زمن
نصیر الدین حیدر مرشد زاده بادشاه شد. باستماع این خبر نجم الدوله مذکور معه دوازده سواران که در
فن سپه گری و نیزه بازی وغیره کمال داشتند در لکهنؤ رسید شامل آن سواران من انور شاه
ساکن کورائی و روهو خان و کابل خان و ساهو خان سه برادر و پردیز خان پسر کابل خان ساکنه
رات گده بودند که در سرای معتمد الدوله بهادر فروکش شدند و بتقریب نجم الدوله ملازمت نصیر الدین
حیدر شد و ملازمان سلطان امتحان سپاه گری و تماشای نیزه بازی وغیره فرموده یک فیل
و دو هزار روپیه انعام دادند و فی سوار دو دو روپیه یومیه مقرر کردند و منشاء ارادت من بحضور
حضرت مولانا این بود که در وطن ما یک پیرزاده از اولاد حضرت غوث الثقلین آمده بودند که اکثر
زن و مرد خاندان ما مریدشان بودند اقربای من گفتند که تو نیز مرید شو گفتم که بدون هدایت غیبی
و دیدن صورت مرشد خود مرید نمی شوم او شان یک درود تعلیم کردند که آنرا خوانده استخاره کن
صورت مرشد بنظر خواهد آمد چون استخاره کردم در خواب صورت مولانا دیدم همان پیرزاده هم
پرسیدند که صورت ما دیدی گفتم صورت بزرگ دیگر دیده ام فرمودند که نصیب تو پیش شان بزرگ است پیش من

نیست چنانچه بروز رسیدن لکهنؤ درین مسجد آمده صورت حضرت شناختم که همین بزرگ را در خواب دیده بودم
لهذا در ماه جمادی الثانی مشرف به بیعت شدم و بعده بعرس ردولی رفتم بعد مراجعت از انجا در سرای
مذکور از دست سرور خان پسر کابل خان بچهار ضرب شمشیر مجروح شدم بعد صحت بسبب بدخلقی سپاهگری
نوکری گذاشته بحضور مولانا آمده در مسجد سکونت گرفتم و میخواستم که عوض خود از افغانان ساکن
رات گده بگیرم و از مولانا استجازت کردم حضرت مولانا منع فرمودند که اراده قتل کسی مکن انتقام
خود بخدا بگذار حسب الارشاد حضرت صبر کردم بعد یکنیم سال آنها نیز نوکری گذاشته در بهوپال رسیده
یک سید را برقابت طوائف قتل کردند در قصاص او نواب بهوپال هر چهار کسان را قتل کنانید
به پیروی حضرت مولانا مدام صائم می بودم و بشب خدمت پا دبیدن رانی وغیره حضرت مولانا
مشغولی میداشتم و اجازت عمل تسبیحات ذکر و بعضی آیات قرآنی حاصل میکردم بعده حضرت
اذن عام دادند که از طرف ما اجازت است از مادر و خواهر وغیره اقربای خود بیعت خواهی گرفت
بعد مشغولی ذکر و شغل مستی و حالت شروع شد سه ماه پیش از وصال حضرت جذبه غلبه کرد آمد و رفت
بیرون مسجد متروک شد و طبع راغب چله کشی گردید بعد وصال حضرت در شش یا هفت چله
صرف شربت نوشیدم و هیچ نخوردم و در سه چله متواتر مطلق نخوردم و نه آب نوشیدم بعد اتمام
چله تا هرگاه افطار میکردم سه چهار سیر کهچری وقت افطار میخوردم و علی هذا القیاس در شب چهار
پنج دفعه نوبت ده سیر سیر رسید و بوقت روز صائم میشدم و بوقت شب به همان وضع خورش
میکردم تا چهل روز گرسنگی باین کثرت میماند الغرض در انوار شاه مذکور از ریاضت پوست و
استخوان میماند معهذا هفت مرتبه غسل میکرد و بدست خود آب میکشید از کیمیای صحبت حضرت مولانا اکسیر
هشت چیز حاصل شد یکی صبر و توکل بر رزاقی رزاق مطلق که سوال نکرد دوم قدرت بر ادای
صوم و صلوة و غسل وغیره باوصف نخوردن ماه تا سوم صدق مقال چهارم طلاقت زبان
و کثرت مقال پنجم ذهن و ذکا و فهمید نکات تصوف ششم یقین صادق عقیده وحدت وجود
هفتم بدون کسب نوشت و خواند قدرت بر تعویذ نویسی و فال بینی و دفع آسیب وغیره هشتم
موزونیت طبع بشعر و سخن اگرچه بسبب ناخواندگی آشنائی به لغات هیچ زبان نیست و ادای
حروف از مخارج و قدرت به تلفظ الفاظ صحیح نمیدارد مگر در هر چیز که اراده میکند دخل کردن میتواند فقط

یکی از مریدین صادق الوداد و راسخ الاعتقاد مولوی امام علی صاحب مینائی اند
که ایشان نیز از ابتدای ورود حضرت مولانا قدس سره العزیز بدرگاه مخدوم شاه مینا قدس سره اخلاص
و محبت پیدا کرده مرید شدند و بعد آمدن این مسجد نیز پائین نیز روزانه تا نماز عشا حاضر میماندند از مولوی
رحمت بخش تحصیل کتب درسی هم میکردند و بخدمت مولانا حاضر می ماندند و با وصف پیرزادگی صاحب
درکار و خدمت صادر و وارد هیچ عیب نمی دیدند و بذکر و فکر تعلیمی حضرت مولانا مشغولی کرده و به عقیده
وحدت وجود ایمان آورده موصوف بضرورت عیالداری و هم بخیال گوشه نشینی از مدت مدید
بتقریب معلمی و مدرسی پسران پاتهک ستیارام در موضع سرسنده عزلت گرفته مرد باخدا و متقی و پرهیزگار
اند در ایام عرس حضرت مولانا و مخدوم شاه مینا صاحب خواه نخواه می آیند و دیگر ایام حسب ضرورت
یکی از عقیدتمندان خاص و مصاحب و مقرب با اختصاص شاه تاج الدین احمد
ابن شاه برهان الدین متوطن قدیم بلگرام از اولاد امجاد محمد بن ابی بکر رضی الله عنه
وارد حال قصبه باون سرکار خیرآباد ایشان نیز از ابتدای قدوم حضرت مولانا درین شهر ملازم صحبت
و حاضر خدمت بوده اند اگرچه پیش از ملازمت مولانا دست بیعت بحضرت شاه کریم عطا صاحب سلونی
داده اند لیکن هرگاه کمال اتفاق و وفاق فیما بین مولانا و شاه کریم عطا صاحب دریافتند و از ایشان اجازت
بیعت یافتند که مولانا را پیر و مرشد خود دانند لهذا شاه صاحب ممدوح از صبح تا اشراق و از عصر تا عشا بلکه
تا استراحت مولانا حاضر بوده شریک حلقه مراقبه و سماعت قوالی خوانده می شدند و هر که مرید میشد شجره
تحریر شجره بر شاه تاج الدین احمد میشد اجازت قصیده و غیره اعمال مجرب از حضرت یافتند بعد وصال
حضرت مولانا از اقامت لکهنؤ دل برداشته در قصبه باون در مسجد خود نشستند و با دیگری نخاستند هیچگاه
عمرشان سپری شد بتاریخ   سنه   بجوار حق پیوستند و همونجا مدفون شدند انا لله و انا الیه
راجعون یکی از مریدان خاص و معتقدان با اختصاص مولوی لطف علی صاحب
ردولوی ابن مولوی شیخ نیاز احمد از اولاد امجاد مخدوم شاه صفی حنفی است ایشان در زمان
غازی الدین حیدر بادشاه مشرف به بیعت شدند اول برای تحصیل علم در لکهنؤ آمده شاگرد مولوی
ابوالرحم صاحب شدند تا هدایه خوانده در عدالت دیوانی سلطانی ملازم گشتند به بطوری که ایشان
بجز در حضرت حاضر باش بوده اند وقتی شکایت بیکاری و بیمعاشی خود ظاهر کردند حضرت مولانا فرمودند

که در عدالت اینجا سعی کرده نوکر شوند عرض کردند که کدام مربی خود اینجا نیست لهذا توقع ندارم ارشاد شد
که توکل بخدا کرده آمد و رفت باید کرد و در پیشرو عمده بار رشدند از تصرف وهمت مرشد برحق مولوی ولی الله
صاحب داروغه عدالت نام ایشان را خود بخود طلب کردند عذر بیماری گفته فرستادند
مولوی نعیم الله صاحب پالکی خود فرستاده پیام کردند که نام شما در عمله عدالت نوشته شد سوار شده در بخشیگری
حاضر خود نوکری نمایند و سند از آن روز تا حال ملازم عدالت اند مولوی ابوالحسن برادر خرد ایشان از پیشتر
ملازم صحبت مولانا بودند از ترغیب شان مولوی اشرف علی و مولوی نجف علی و منشی حسین علی برادران
حقیقی مولوی ابوالحسن نیز مرید شدند از فیض و برکت مولانا صاحب نسبت و متقی و صالح شدند مولوی
نجف علی صاحب در مدرسه راجه تکیت رای انتقال کردند تا دم آخرین ذاکر کلمه و مشاهده مرشد خود بودند
ومنجمله مریدان راسخ الاعتقاد و طالبان عقیدت نهاد مولوی قدرت علی اخ الحقیقی
برادر خرد حافظ قاسم علی صاحب ردولوی هستند اول برای تحصیل علم در لکهنؤ آمده از مولوی
مظهر علی صاحب خوانده کتب مافوق از مولوی عبدالواسع صاحب خوانده فارغ التحصیل و حافظ
کلام الله شدند بحضور حضرت مولانا بیعت کرده درس و تدریس میکردند و رساله کلمة الحق وغیره از حضرت
مولانا خوانده موحد و صوفی و متشرع شدند از علم طب نیز دستگاه وافی پیدا کردند چنانچه در جونپور مکان
مولوی سخاوت علی مدرس مانده مدتها استقامت داشته تدریس میکردند از آنجا که در بنارس بسرکار
راجه آنجا نوکر بودند بعمر چهل سالگی در بنارس انتقال کرده در باغ مولوی عبدالقادر خان مرحوم مدفون
شدند انا لله وانا الیه راجعون منجمله مریدین باهمت و معتقدین باعصمت بی بی خانم عرف
الله والی بنت غلام مصطفی زوجه مراد علی است وطن بزرگانش شهرستان بود پدرش با دیگر
اقربا مثل غلام ربانی وغیره در بانس بریلی آمده سکونت ورزیده و میان جهو و قادر بخش از برادران
غلام مصطفی [illegible] آمده [illegible] کوٹهی جرنیل مارکین صاحب بهادر شدند شادی مراد علی خسر پوره
قادر بخش با الله والی شده [illegible] از بریلی در لکهنؤ آمد از بطن الله والی دو فرزند بوجود آمدند یکی امام
و دوم الله [illegible] شوهرش در بریلی [illegible] با پسران خود در لکهنؤ [illegible] شادی الله بخش
پسر خود با [illegible] قادر بخش [illegible] مکانی در محله [illegible] داده بود در آن سکونت میداشت
[illegible] از پسران [illegible] اقربای خود ترک [illegible] گذاشت [illegible]

چرخه زنی قوت حلال پیدا کرده بخورم و بعبادت حق مشغول باشم در عمر پنجاه سالگی به بیعت حضرت مولانا
مشرف شده بذکر و شغل متوجه شد سوای نماز پنجگانه به تهجد و اشراق و چاشت وغیره نوافل صوم و صلوة
مداومت میداشت و بدریافت اینکه مرشد من ترک لذات نموده اند این سالک هم در طریقت نیز ترک
لذات ساخت و بنان خشک بی نمک قانع شد تا مقدور در ادای نذر و نیاز پیر و مرشد کوتاهی نکرد اینجا
در ایام عرس و انتهای اکثر اوقات درین خانقاه بمکان بالاخانه خلیفه صاحب که پیش روضه منوره
مدتها واقع است اقامت ورزیده نظاره مزار شریف و صحبت مردانه با مرشد خود عشق می باخت عطا
نه هر زن زن است و نه هر مرد مرد ؛ خدا پنج انگشت یکسان نکرد ؛ و تعلیم و تلقین بمقامات فقر و فنا
اورا از طرف حضور میشد گاه گاهی به راقم الحروف اظهار میکرد و چون افشای آنرا ممانعت کرده بود
لهذا القلم بمی سپارم اینقدر میدانم که از برکت حضرت مولانا الله والی تا دم واپسین بر عقیدت وحدت وجود
راسخ دم و بطریق فنا فی الشیخ ثابت قدم بوده است مقوله او بود ؏ تا عمر بود در هوس روی تو باشم
در خاک شوم خاک سر کوی تو باشم ؛ آخر الامر بمرض تپ مبتلا شده بتاریخ جان بحق تسلیم
کرد حسب تمنای خود بجانب شرق از روضه پیر و مرشد مدفون گردید رحمة الله تعالی علیها و برکاته هر دو
پسرانش روبروی آن معصومه فوت کرده بودند مولوی فخر الدین نبیره آنمرحومه یعنی پسر الٰهی بخش حی القائم
است به نیابت نبی بخش پسر قادر بخش کاردار و چکی کوتهی مذکوره میکند فقط یکی از مریدین باخلاص
کریم داد خان ابن شهباز خان قوم افغان ساکن کمال نگر متعلقه [illegible] پور است از سن [illegible]
در فرقه سپهگری نوکری میکرد چنانچه در عهد نواب سعادت علی خان بهادر ملازم شده متعلق [illegible]
تا [illegible] محل بود و از طرف اوشان به تحصیل نواب گنج و دیهات آن متعلق بود و در [illegible] شهاب گنج
زمینداری شیخ مسعود رسالدار اکثر اتفاق آمد و رفت می شد خان مذکور ناقل است که در اثنا
مریدان شاه امام بخش صاحب اشتغول صوم و صلوة و ذکر و شغل دیده رغبت [illegible] پیدا شد
شبی استخاره کردم در خواب دیدم که حضرت مولانا دست من گرفته مرید کرده اند [illegible]
از اهل [illegible] صحاف که در بنگالی باغ می ماند و معتقد حضرت مولانا بسیار بود ذکر کردم [illegible]
مرید کنانید مولانا تعلیم تسبیحات و ذکر وغیره کردند بران عمل کرده ذوق [illegible]
سپاهی [illegible] از قدیم سپاهی ماند و در حالت مشغولی [illegible]

میشدم گاهی من ته و بالا میشدم آخر جن مذکور مرا گرفتار کرده در سقف کوٹھری آویزان ساخت درآن وقت
نور آن حضرت مولانا مرشدنا در آنجا رسیده یک طمانچه بر روی جن مذکور زده او مرا گذاشته گریخت عشق
و صحبت حضرت در دلم افزود از شهاب پور در لکهنؤ آمده خواستم که احوال شبینه بعرض رسانم حضرت فرمودند
که احتیاج اظهار نیست عرض کردم که من نوکری میگذارم فقیر خواهم شد مولانا صاحب مانع ترک شدند
آخر حضرت مرا همراه مرزا کلن بیگ و مولوی ابو الحسن صاحب بر ڈیوڑھی ٹاٹ محل فرستادند که این
نوکر شما بود الحال فقیر شده است و نوکری میگذارد بیگم صاحبه از پس چلمن مرا فرمودند که ما خدمت معاف
کردیم پنج روپیه مشاهره تو بحال خواهد ماند هر جا که مرضی باشد بمان حضرت مولانا حکم کردند که تعیناتی تو در
شهاب پور همونجا اقامت ساخته در یاد خدا باش چنانچه بیگم صاحب تا حیات خود دوازده سال بلا
شرط ماهیه پنج روپیه دادند و من حسب الحکم در شهاب پور مانده چله کشی شروع کردم در ده دوازده چله
صفای قرار واقعی شد و عنایت حضرت روز افزون گردید صدها مردم در رام پور و بانسه و بهرائچ و بلگرام
و بنارس و جونپور مرید هستند بعده حسب ارشاد حضرت اتفاق نکاح با یک سیدانی در سلون شد و فرزند
بوجود آمدند باسم عبد الواحد خان و عبد الوهاب خان موجود هستند فقط یکی از مریدین مخلصین شاه
امام بخش صفی پوری از اولاد امجاد مخدوم شیخ صفی اند ایشان از ابتدای جوانی
در صحبت شاه صاحب مخصوص پیرزاده صفی پوری تعلیم و تربیت یافتند هم تحصیل علم کردند و هم سالک
طریقت شدند بطور سیاحت در موضع شهاب پور علاقه نواب گنج زمینداری شیخ مسعود رسالدار
رفته اقامت پذیر شدند و از آنجا آمده با حضرت مولانا بیعت کردند و اجازت خلافت یافته سلسله
ارشاد جاری کردند در شهاب پور و دیهات گرد و نواح صدها مریدشان شدند تاثیر صحبتشان
چنین بود که هر کدام را در پیش نشانیده توجه میکردند وجد و طرب می آمد و خود هم مشغول میماندند
و هم توجه بطرف ایشان [illegible] بود رجوع خلائق برای رفع امراض و آسیب بسیار بود و کریم داد خان
مرید حضرت میگویند که من در عهد نواب سعادت علیخان بهادر ملازم سرکار بودم در نواب گنج
تعینات بودم موضع شهاب پور وغیره در تحصیل من بودند بدین تقریب در شهاب پور با شاه
امام بخش صاحب ملاقات میشد تاثیر صحبت شان و تصرف از عمل عزیمت وغیره و هم همت
دست غیبی بچشم دیدم و زبانی ایشان شنیدم که اول مرا با شاه [illegible] صاحب مرید حافظ جمال

صاحب اتفاق صحبت افتاده بود و توجه و التفاتی نسبت بر من کرده بودند الغرض شاه مذکور قریب پنج
سال در شهاب پور سکونت داشته فیض ظاهر و باطن بمردم گرد و نواح رسانیدند تا پنج یازدهم
رمضان سنه   در حین حیات حضرت مولانا انتقال کردند در حین آبادی بیگان مسکن خود
دفن شدند گرد قبر پخته چار دیواری قائم است مردم شهاب پور در رمضان عرس اوشان میکنند
مگر کسی را خلیفه و جانشین خود نکرده اند مجرد بودند عقب خود نگذاشتند فقط یکی از مریدین خصوصیت
دستگاه و تلمیذان عقیدت پناه میان اسد الله ابن تاج محمد ساکن لکهنو محله نعلبندان است
اینکس تحصیل کتب فارسی نموده بعد سن بلوغ در سرکار شاهی ملازم شد چون زکی الطبع و سعادتمند
ازلی بود شوق صحبت علما و ذوق خدمت فقرا داشت در آغاز جوانی بحضور حضرت مولانا رسید
سبق مثنوی معنوی شروع کرد بخوش الحانی میخواند و در فهمیدن مطالب زیاده از استعداد خود سبق
وقت میکرد حضرت مولانا نیز بتوجه قلبی سبق میدادند بعد چند ماه بشرف بیعت مشرف گردید هر روز
بعد اشراق سبق مثنوی خوانده در اصطبل شاهی رفته بکار مفوضه خود مشغول میگردید بعد نماز عشا
باز حاضر شده بخدمت با حضرت مستفید می گشت چون قوت و توانائی جوانی و عشق و محبت روحانی داشت
خدمت او مقبول مقبول الٰهی افتاد بدل گفت ؎ غرض ز دنیا و عقبی قبول خدمت تست
بر ذخیره هیچ پاک است اگر پسند توام هر آنکه دستور حضرت بود که بعد نماز عشا لنگ بسته و پوشاک از جسم
مطهر علیحده ساخته بر بستر خواب دراز می شدند میان فتح علی شاه و پنو خان و این خادم درگاه
و محمد و محم بخش و غیره حضار مانند پروانه ها بگرد شمع جمع گشته مشغول چپی دست و پاکوبی میشدند و
شاه تاج الدین احمد و شیخ حمایت الله خان و غیره مصاحبین در آن وقت بطور افسانه گوئی حرفها و حکایات
میگفتند به نیت آنکه حضرت استراحت فرمایند لیکن چشم حضرت با انتظار میان اسد الله و چار می ماند
و هرگز بخواب آشنا نمی گردید همین که میان اسد الله آمده قدمبوس میشدند مسرور میشدند شاباش شاباش
آب آمد تیمم برخاست همه صاحبان رخصت شوند میان اسد الله کمر بسته بطور حامیان مشت مال
میکردند حضرت ازان راحت یافته بی اختیار الفاظ دعا خوبی دین و دنیا بر زبان می راندند و آنچه
ایشان را تحقیق مسئله دین یا نکته علم و یقین یاد می آمد تحقیق آن میکردند تا آنکه بر چشم ظاهر آنحضرت
خواب غلبه کند و دل بیدار مشغول استغراق شود یکنیم پاس شب گذشته و گاهی یک دو گهڑی کم و بیش

میان اسد الله ذخیره این سعادت عظمی اند وخته بجا نه خود میرفتند این دستور العمل دائمی بود که یکروز
قضا نشد مصرعه زهی سعادت آنکس که شه کند یادش ٭ فی الحقیقت اینکه همچو خدمت منقوله بیچکس را
از مریدین و مخلصین میسر نیامده که اول هر روز که مزاج اقدس در حالت عشق و ذوق مثنوی متوجه
افاضه می بود اینکس مخاطب صحیح و طالب صادق بوده استفاده تامه می برداشت و شبانه تا استراحت
آنجناب خوشنود میساخت که دیگران غبطت برا میکردند که کاش یکروز همچو استرضا و خوشنودی پیر و مرشد
را میسر آمدی طرفه اینکه حضرت را با وصف کمال استتار کشف و کرامت خود منظور بود که حال یا کمال
یا از چشم یا باطن اینکس محجوب مستور نماند لهذا در ضمن حکایت دیگران آنجناب سخن نادر و رمز دقیق
می گفتند که عقل فلاطون بان نمیرسید مگر اینکس بر حال ماضی یا مستقبل خود منطبق کرده موافق
کرامت عظمی میشنید چنانچه میان اسد الله پیش این کمترین خدام حکایت کردند که در عهد دوازده سالگی
من که حضرت مولانا صورتم ندیده بودند و چشم من نیز بنور جمال حضرت هنوز منور نشده بود وقت شب
در خانه خود در خوابگاه خویش دراز بودم و والدین در خانه موجود بودند و با نفس خود حدیث میکردم
که از قدرت خدا بعید نیست که تا علم و هنر نصیب شود و در جوانی ما یحتاج میسر گردد و وقت خوش آید
لیکن در انوقت والدین کجا خواهند بود تا دل آنها خوشنود گردد و از خدمت من راضی شوند
همین خیال و تصور محبت والدین دل من بجوش و ناله در خروش آمد و چندان گریستم که از آب
اشک بالین تر گردید و آواز گریه من مادرم شنید و مرا در کنار کشید و پرسید که خیر باد حال
چیست گفتم هیچ نیست چیزی خواب و خیال بود رفت و گذشت شاید بعد پانزده یا بیست سال از این
ماجرا شبی بوقت هشت سالی من حضرت صورت من دیده تبسم کرده میفرمودند که طفلی بر پلنگ خود
افتاده خیال میکند که وقت جوانی و خوشحالی من مادر و پدر کجا خواهند بود تا از خوشحالی من خوشنود
شوند و من خدمت آنها کنم بر تخیال چنان گریه کرد که تکیه زیر سر از آب چشم تر گردید شنیدن آنکلام
مرا ماجرای طفلی بخود یاد آمد و بدل گفتم که این علم لدنی و کشف ازلی پیر و مرشد است که آن واقعه
ماضی مرا از زبان حکایت میکنند که گویا آنوقت مشاهده میفرمایند فقط سبحان الله کجا رفته منکرین
علم غیب اولیا تا بشنیدن این حکایت ایمان آرند و اصلاح عقیده فاسده خود نمایند و صد هزار آفرین
بر ذهن و ذکا میان اسد الله که اشاره حضرت را بعلم غیب آن حلیم ذهین بر ماجرای طفلی

خود بیا آورد مثل مشهور است آمد مثل هندی هونهار بروا کے چکنے چکنے پات حکایت دیگر
متضمن مزید عنایت حضرت بحال ایشان در زمانه اخیر میان اسد الله ناقل اند که مرتبه اول مثنوی
شریف هر شش دفتر از ابتدا تا انتها سبقاً سبقاً از حضرت مولانا خواندم و تا وقت فهمیدم بار دیگر بطور
قند مکرر بحضور گذرانیدم هر جا که سهو و نسیان رفته بود رفع کردم و مرتبه سوم بوقت سبق معمولی تلاوت آن
بحضور شروع کردم یعنی با آواز بلند بخوش الحانی میخواندم و حضرت بران حفظ بود اشته بحال قاری
توجه میکردند بعد اتمام مرتبه سوم حضرت فرمودند که ترا احتیاج دیگر نیست بخانه خود میخوانده باشی چون
سینه را هر مرتبه فائده جدید حاصل شده بود و به یقین دانستم که حضرت رحمان روح مجسم حضرت مولانا
جلال الدین رومی قدس سره السامی هستند کرت چهارم نیز بوقت معمولی کتاب در بغل بحضور حاضر
شدم ارشاد شد که من گفته بودم که دیگر احتیاج سبق نیست بخانه خود میخوانده باشی بکمال گستاخی
عرض کردم که کتاب خود از اصل مثنوی صحیح میکنم در خانه من اصل مثنوی کجاست حضرت به
حاضر جوابی من متبسم شدند و من از اول باز آغاز کردم دفتر سوم تمام نشده بود که حضرت متوجه عالم بقا
شدند اسحال نیز هر گاه بهر قد منوره نشسته اشعار مثنوی می خوانم بحال اثر عنایت و التفات در
دل عقیدت منزل خود می یابم ؎ هنوز آن ابر رحمت در فشان است ؛ خم و خمخانه با مهر و نشان است
میان اسد الله مع والدین و حسین بخش و امام الدین و کریم الله برادران حقیقی و زن و دختر خود
حلقه بندگی و غلامی در گوش داشتند حتی که اهلیه و دخترش بجوار رحمت رحمان خلد مکین شدند
و خودش متمنی همین جنت است و بس فقط یکی از مریدین پخته کار و معتقدین خدمت شعار
محمد جعفر ابن   و میان ظهور علی ابن   طیا خان در محله باورچی ٹوله که
بر متصل از مسجد چپا پاین است سکونت میداشتند و در مطبخ شاهی ملازم بودند اکثر بخدمت جناب
مولانا میگذارند و محبت و عقیدت حاضر میشدند بعد چند گاه هر دو کسان مرید حضرت مولانا شدند
محمد جعفر با ظهور علی اگرچه محبت عاشقانه داشت و یکدیگر را نمیگذاشت لیکن محبت پیر و مرشد
غالب آمد و اکثر اوقات حاضر باشی حضور میکرد و تیاری دوا و غذا که خوردن حضرت شود ذمه
محمد جعفر بود و بکار گرم کردن آب وضو و تیار کردن ناس و بادبیزن رانی وغیره اکثر محمد جعفر
حاضر باش بود و تمام مرد و زن خانه این هر دو کسان مرید فدای حضرت بودند ... حیات و هم

بعد از وفات مولانا هرچه پخت طعام وغیره میشد دران این هردو کسان مع عزیزان خود مصروف
می شدند و دیگهای وغیره ظروف مسی و ضروریات متعلق باورچی خانه هر قدر که درکار باشد ذمه
آنها بوده است و سوای خدمات مذکوره محمد جعفر عامل معمولات حضرت و شاغل کسب او سلوک
است و نسبت با برزخ پیر و مرشد برحق میدارد و فقط یکی از خلفای راشدین مولوی عبد الله
ابن حکیم فرید الدین از شیوخ کرام و روسای عظام بلده شاه آباد متعلقه سرکار آره اند تحصیل علم
کتب مروجه از برادر حقیقی خود مولوی محمد صالح نمودند که مولوی محمد صالح ممدوح از عهد نواب سعادت علیخان
بهادر تا جلوس محمد علی شاه فردوس منزل ملازم سرکار شاهی بودند و داروغگی کتب خانه سرکار
متعلق اوشان بود بجهت تعلق شان و شایق تحصیل علم بودن باشش هردو برادر در بیت السلطنت لکهنو
اتفاق افتاد در محله تکیه شاه عبد الجلیل صاحب منشی محمد صالح باغ و مکان تیار ساختند در آن مکان
هردو برادران مع اهل و عیال سکونت میداشتند در عرصه بیست سالگی او سماعت حضرت مولانا شنیده
باتفاق جمال الدین و شمس الدین شده اینجا بحضور مولانا در بستی پتهاین آمده ملازمت حاصل نمودند
در اول صحبت حالت تحیر و آشفتگی دل عارض شد که نشه بیخودی معلوم میشد روز جمعه آمدند و
آمده مرید شدند و شجره چشتیه صابریه بواسطه حضرت شاه نور الهدی و قادریه بواسطه حضرت قطب الافاق
شاه عبد الرزاق صاحب قدس سره الاصفی یافتند مجاز و مرخص خلافت شدند ایشان را
درخواست برای حاضرباشی دایمی بود حضرت فرمودند که روز جمعه که شغل محفل سماع است آمده
باشند مطابق آن گاهی ناغه نشد بیست سال موافق معمول هر جمعه بیست مجلس بیان قرار نمود
مولوی صاحب ممدوح دو حکایت بحضور گذشته بیان کردند که اول اینکه محمد حسین نامی برادر
کوچک من از من آزرده شده جای رفته بود خاطرم در تردد بسیار مشغول شده من طعام نخورده
بطرف عیش باغ رفتم و بخانه رفتم از انجا بحضور مولانا آمدم و نیت کردم که بدون استفسار
حضرت هیچ اظهار نکنم حضرت از راه کشف اندوه خاطرم دریافته دست مبارک بر دوش من
نهاده پرسیدند که چرا ملول هستی آنوقت حال برادر خود عرض کردم فرمودند بخانه برو طعام بخور
او می آید چنانچه ما نوشت بخانه رفتم منشی محمد صالح طعام پیش من نهادند هرگاه دست بطعام
بردم هیچ محسوس نشد گفتم که طعام آنگاه محمد حسین آمد ... والله اعلم

حکایت دوم اینکه روز پنجشنبه قریب مغرب بحضور حضرت صاحب بودم حضرت پرسیدند که والدهٔ شما
حیات اند عرض کردم که از فضل الهی والدین حیات اند فرمودند که حال والده میدانم والده را سپردیم
بعده سکوت فرمودند روز پنجم خبر رسید که در ساعتی که حضرت حال والده پرسیده بودند همان وقت
والدهٔ احقر در شاه آباد انتقال کردند عرصه پانزده سال است که منشی محمد صالح تیر در لکهنؤ فوت کردند
و در باغ خود مدفون شدند حکایت سوم کرامت حضرت نقل کردند که برادرم مولوی محمد صالح
بحضور مولانا حاضر شده عرض کردند که مولوی آزاده مزاج از طفلی بود اکنون مرید جناب شده از کار
وارفته ارشاد شد که او از کار شما نخواهد رفت شادیهای خواهد کرد و اولاد خواهد شد خوش و خرم
خواهد ماند مطابق ارشاد سه نکاح در وقت اتفاق شد یک دختر و دو پسر از بی بی های سابق هستند
بعد وفات شان دو زوجه در لکهنؤ نکاح در آمدند که آنها نیز صاحب اولاد اند باوجودیکه سبب
معاش و جاگیر و ندارند و نوکری کسی نکرده اند مگر محتاج خود گاهی درمانده نشده اند و ظریف طبیع
و لطیفه گو آنچنان هستند که حضرت مولانا ارشاد کردند که ترا در همین ظرافت و طلاقت لسانی
کشود خواهد شد چنانچه میگویند که از کرامت حضرت قبض و بسط من در سکوت و تکلم است یعنی تا آنکه
کلام ظرافت و لطافت بر زبان من جاری می ماند دل من بسط می ماند و در سکوت قبض میشود
یکی از مریدین مخلصین خاص و معتقدین با اخلاص حکیم خیرات علی ابن شیخ
امان علی ساکن قاسم گنج از احاطه میرجان محلات لکهنؤ است ایشان و مولوی حاجی حسین علی
صاحب ابن شاه محمد فاضل صاحب در ابتدای ورود حضرت مولانا درگاه مخدوم شاه مینا صاحب
قدس سره مرید شده بودند تحصیل علم صرف و نحو وغیره از مولوی تراب علی و علم طب از حکیم آغا [illegible]
شاه جهان آبادی کرده و مثنوی شریف از حضرت مولانا سند کردند و نیز اجازت قصیده وغیره اعمال
و اشغال از مولانا گرفته عمل میکردند و کمال عشق و محبت با مرشد خود میداشتند اگرچه مکان بر فاصله
بود لیکن هر روز بعد طالبین شغل خواه مخواه حاضر میشدند و اگر چیزی هیچ مرض بملازمان حضرت میشد
هر روز حاضر میماندند و دوا از دکان عطاری خود میفرستادند و این التزام حاضرباشی و خدمتگزاری
بعد وصال آنحضرت نیز از ایشان ناغه نشد عاشق سماع بودند و در فن موسیقی هم دخلی داشتند لهذا
قدردانی کلاونت و قوالان کامل فن خوب میکردند و مقصود از سلوک هم قاصر نمی شدند بعد

هیجده سال از وصال حضرت مولانا بمرض فالج وغیره مبتلا شده بتاریخ ماه جمادی الثانی سنه ۱۲…
فوت کرده بجوار رحمت رحمان جانب شرق از روضه مقدسه پیر و مرشد خود مدفون شدند انا لله وانا الیه
راجعون شیخ عنایت علی و فضل علی فرزندان شان نیز ذی علم و نکار و باره دنیا هوشیار ماندند و شیخ
عنایت علی از حضرت مولانا بیعت سیداد و فقط یکی از مریدین اصحاب صفه عبد الله خان
ابن احمد خان رامپوری است در عهد غازی الدین حیدر شاه زمن در لکهنو آمده در خانقاه حضرت
مولانا سکونت ورزیده بشرف بیعت مشرف گردید موافق دیگر مریدین ذکر و شغل آموخته مشغولی میکرد
و نماز پنجگانه همراه حضرت بدام مسجد میخواندند و تقسیم شیرینی وغیره تبرک اختصاص یافت و محض توکل
بسر اوقات می ساخت و بعد وصال نیز از وقت تهجد تا نماز فجر ملازم مسجد است و از برکت صحبت وقت
شناسی آنچنان حاصل شده که گهریالیان و اهل توپخانه در وقت فجر غلطی میکنند و اینکس بر وقت
صبح خبر میدهد و غلطی نمیکند دیگر اینکه بعد از نماز فجر پیش از دیگر زائرین بر مرقد شریف حاضر شده تا وقت
اشراق مراقب میماند و در صبر و توکل ثابت قدم و راسخ دم است که از احدی گاهی سوال نمیکند
و از قوت بازوی خود خوش گذران میکند و عیال و در نام پور بی معاش بسر میکنند مفصل
در تذکرة المریدین که در حین حیات و هم بعد وفات حضرت مولانا قدس سره مصروف
خدمتگذاری و هم عرس وغیره همیشه میشوند منجمله مریدین خاص و مخلصین با اختصاص محمد
نذر علی خان بهادر است مولد و مسکن قدیم ایشان موضع [illegible] متعلقه صوبه اله آباد و الد ایشان
محمد رمضان علی رفیق نواب وزیر الممالک یمین الدوله سعادت علیخان بهادر از وقت صاحبزادگی
که در بنارس بودند همراه آقای نامدار ممدوح در لکهنو آمده داروغه اصطبل سرکار وزیر الممالک بهادر
شده منجمله ملازمین مقرب بودند بعد جلوس نواب وزیر الممالک بهادر مغفور الیه متعلقان خود را از
اله آباد طلبیده استقامت لکهنو کردند محمد نذر علی و رجب علی و خیر علی سه پسران شیخ رمضان علی
نیز ملازم سرکار شدند منجمله آنها محمد نذر علی خان بعد تحصیل نوشت خواند فارسی در عهده والد خویش
بتقبیل کار شد بسبب تیزی طبع و زیرکی عقلی آنچنان انتظام کار و بار سرکار کرد که بجای پدر خود در سرکار
ممتاز و ذی اعتبار گردیده حتی که بعد جنت آرامگاه یعنی در سرکار غازی الدین حیدر شاه زمن سرفراز شده
سوای اصطبل دیگر دواب نیز از ایشان متعلق کرده بدربانی مسمی امام بخش داروغه اصطبل که مقرر کرده

نواب معتمد الدوله بهادر بود حالات فضل و کمال حضرت مولانا شنیده بحضور حضرت حاضر شدند بدریافت
حسن طویت و خلوص نیت ایشان عنایت ربانی مبذول حال خجسته خصال خان مذکور شد چنانچه بعد
چندی روز مرید شدند بعده والده بهادر اش نیز آمده مرید گشتند و یوماً فیوماً در عقیده و اخلاص ترقی کردند
و از برکت و همت حضرت در اختیار و اقتدار ایشان نیز ترقی گردید پس روز تعطیلین در محفل سماع هرگاه
می آمدند نذر علی خان معه همراهیان خود نذور میگذرانیدند و معمول حضرت بود که در وقت سماع هر قدر روپیه
خواه اشرفی وغیره می آمد بقوالان عنایت میشد چون نذر علی خان دیدند که همت حضرت بر سلوک قوالان
مصروف است در هر یک جلسه سوای نذور روپیه های بسیار بقوالان میدادند از همین معنی محبوب و
مقبول حضرت رحمان شدند تا اینکه بعد شش ماه از جلوس نصیر الدین حیدر خلد منزل نواب معتمد الدوله
بهادر مقید شدند و خلد منزل انتظام امور سلطنت حسب رای خود کردند و از عنایت حضرت مولانا
خان مذکور مصاحب و مقرب سلطانی گشته بخطاب خانی و بهادری سرفراز شدند از انجا که خان مذکور
عقل سلیم بود هر کار و خدمت که تفویض ایشان شد با آن خوبی و اسلوبی انصرام کرد که شاه آن
نصیر الدین حیدر عاشق شدند و مرکوز خاطر اقدس داشتند که اگر انگلیس مستعفی شود مدار المهام کل
گردانند چنانچه مکرر بحالت خوشنودی مزاج پرسیدند که نذر علی خان بهادر هرچه درخواست کنی تو
عنایت کنیم ایشان همین گفتند که غلام هیچ چیزی نمیخواهد مصرعه لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو
فرمائی هرچند که در آنوقت دریای جواهر و روپیه و اشرفی بر همه اهل مقربین جاری بود و اگر
ایشان طمع میکردند از لکها دریغ نبود لیکن خان مذکور را از برکت صحبت مولانا آنچنان قناعت
نفسی حاصل شده که مطلق هیچ طمع نکشادند و سوای آنچه از سرکار مقرر بود یک پای حرام ملتفت نه نهاد
و با وزیر و امیر و جمله ارکان سلطنت آمیزش نکرده و بخانه احدی نرفت و با صفت [illegible]
[illegible] سلطان و وزیر و جمیع ارکان سلطنت [illegible] المذهب و صدوق المشرب ماندند باین وجه در چشم
همگنان خار بوده سعی کردند و ساعی ذلت و زوال دولت ایشان بودند لیکن از اقبال مرشد و
همت پیر ارشاد احدی یک سر مو پیش کج کردن نتوانست قضا را در سنه ۱۲۴۴ هجری از ماه
ذیقعده حضرت مولانا شهید سفر آخرت کرده مستغرق ذات بیکیف شدند وقت صبح نذر علی خان
آمده ازین کمترین خدام حال پرسید گفتم که برادرم آفتاب عالمتاب قریب بغروب است

احاطه که دران مدفن حضور تجویز است از مکانات پخته و خام و نشیب و فراز آنچنان خراب است که در
یکماه نیز هموار و لائق مزار نخواهد شد فکر اینکار مقدم امور است نذر علی خان بنفس نفیس خود کمر بسته
مستعد گردید و قریب دو صد کس از بیلدار و مزدور و ملازمان خود را درین کار شریک گردانیده
در عرصه چهار پاس جمله مکانات پخته و خام را کنده و چوب و خشت آن علحده انبار کرده و چهبچه‌ها
انباشته و قد آدم نشیبها را از گل پر کرده برابر صحن مسجد زمین هموار و دشته گلزار ساخت اگرچه این هم
از کرامت حضرت مولانا بود چنانچه در صدر ملفوظ حال آن مندرج گشته است لیکن بچشم ظاهر آنچه
از همت و شفقت خان مذکور در یک روز شد از دیگری در یک هفته نمیشد کیفیت تفصیلی آن در وقایع
ارتحال باید دید دیگر کمال عشق و محبت ایشان نیز در پیرپرستی باید شنید که خلد منزل را بدون نذر علیخان
یکدم قرار نبود و ممکن نبود که ایشان ساعتی غیر حاضر شوند لیکن سقیم الحالی ظاهر پیر و مرشد خود دیده با وشبها
وقت را ترک کرده و صاف گفته فرستاد که تا در زاد حاضر شدن نمیتوانند هرچه بادا باد حکایت دیگر هم
ایشان در پیرپرستی اینست که هرگاه نوبت طیاری سامان تجهیز و تکفین رسید و هنوز حضرت
بقید حیات بودند نواب معتمد الدوله بهادر که بمکان خود مقید بودند باعظم علیخان داروغه خویش
گفتند که یک کٹھری پارچه نفیس و پانصد روپیه نقد برای تجهیز مولانا بفرستند و مقبره و خانقاه کما ینبغی
طیار کرده دهند هر قدر که روپیه صرف شود چنانچه اعظم علی خان یک کٹھری کلان از تهانهای پارچه
نفیس و پانصد روپیه نقد بدست مردم خود همراه محمد اشرف داروغه باورچیخانه پیش خلیفه شاه
فتح علی صاحب رسانید محمد اشرف گفت که بالفعل اعظم علی خان دو هزار روپیه برای طیاری مقبره
برآورده داشته اند و اجازت معتمد الدوله بهادر تا ده هزار روپیه گرفته اند چون این هم اینجا نذر علی
خان معلوم گردید بخدمت فتح علی شاه صاحب آمده زار زار گریست و گفت که نام من از زمره غلامان
مولانا برکنند و من از همین وقت رخصت میشوم شاه صاحب موصوف سبب این رنج و ملال
پرسیدند گفت نمیتوانم دید که در کار تجهیز و تکفین و طیاری مقبره و اخراجات وصال پیر و مرشدم
دیگری شریک شود و من محروم باشم اگرچه برابری معتمد الدوله بهادر از من محالست لیکن هرچه
از اینجا تا الهآباد در قبضه قدرت من است تا لباس و زیور اهل و عیال خود همه قربان پیر و مرشد
خود خواهم کرد هرگاه از من نخواهد شد شما را اختیار گرفتن از دیگری است بیان فتح علی شاه صاحب

گفتند که اگر خوشی شما درین است که آنچه نواب معتمد الدوله فرستاده است مسترد سازم عرض کرد بلی بعد آنچه
شاه صاحب محمد اشرف مذکور را طلبیده روبروی خانم موصوف پانصد روپیه و گٹهری پارچه را کشتی و لیس
دادند و محمد اشرف برد آن وقت نذر علی خان آن خان راضی شد گویا دولت دو جهانی یافت حال عجیب
حیلی و استقلال نسبت استقامت دینی که از برکت مولانا به خان مذکور حاصل بود از معرکه عظیمه
که بتاریخ هفتم یا هشتم محرم در عهد خلد منزل پیش آمده بود از حکایات مفصله ذیل باید دریافت

حکایت چون خدمت میر تزکی و اهتمام سواری پادشاه نیز متعلق به نذر علیخان بهادر بود و در محرم
دستور خلد منزل بود که همراه علما و اهل تعزیه سر و پا برهنه از امام باره محل سرا برآمده تا دروازه جلوخانه
میرسانیدند و همراه علمهای سلطانی علمهای بیگمات و ارکان دولت در گشت میرفتند و نواب روشن الدوله و
وزیر الممالک بهادر و دیوان راجه سوارام وغیره امرا نیز پیاده پا در رکاب بودند و باوجود آنکه بتاریخ مذکور
برای تبرای اذن عام میشود و حکم است که کدام سنی گرد و پیش نیاید و اگر آید از اجتماع تبرا دم نزند
چون اهتمام نذر علی خان بحکم پادشاه بود از خوف و رعب ایشان زبان مخالفان و اکابر مومنین از
تبرا بسته بودند و دل خود هزاران پیچ و تاب میخوردند و می گفتند کاش این شخص مهتمم نمیشد قضارا هرگاه
در صحن کربلا رسیدند در آنجا یک جوان چیله الهٔ سلطانی از جمله همراهیان من تعینات بود و اورا
گفته بودم که بحکم شما چنانست که کسی تبرا گفتن نخواهد و انتقام از زبان کسی از همراهیان علم
راجه سوارام حرکت تبرا یافته آنجوان بتعینه من مخالفت کرد مستعد گرفتاری و تشبیه ستانی او شد که
آواز شور شنیده مجی نذر علیخان اسپ دوانیده آنجا رسیده رفع فتنا خواستند و او را می رهانیدند
باز نیامدند آن وقت چوبی که بدست داشتند بر سر افسر بلا ذمات راجه سوارام زدند چون هزارها جماعت
مذهب سلیم همراه بودند از زندگی خود مایوس شدیم در آن وقت طرفه مدد حضرت مولانا دیدم که زمین
هزارها مردم از جان و [illegible] مقابله کردن نخواستند لهذا ساعته شاید در نظر آمد فوج کثیر همراه
من متخیل شد تا آنکه راجه سوارام بحضور خلد منزل رفته بسیار عاجزنالی کرد و گفت که نذر علی خان
اینچنین بیحرمتی من کرده است که زندگی بر من ناگوار است و دیگر بسیار کسان گواهی بر یاد دی
نذر علیخان دادند و خواستند که نذر علیخان گرفتار شود و در غضب سلطانی مبتلا گردد میگویند که خلد منزل
فرمودند که علمهای [illegible] نسبت همراه علمها نبودند و کیف نذر علیخان سنی بود تدارک آن

بوقت کردن نتوانستند من نیز هیچ تدارک او نخواهم کرد بعد اصرار مجتهد الزمان و نواب وزیر وغیره
معرفت چوبدار حکم رسانیدند که نذر علیخان بدون طلب حضور بدربار نیاید نذر علیخان آنقدر غیور بود
که از آن روز بخانه نشست و مطلق التجای بادشاه و وزیر نکرد و از خود در خدمات مفوضه خود مداخلت
نگذاشت نواب روشن الدوله بتبدیل بعضی مواخذه و بعضی محاسبه وغیره طلب کردند و ایشان نرفتند
و او شان عرضداشت مکرر و صدور حکمی نموده از طرف بادشاه حسین بخش وغیره افسران فوج فرستاد
و محاصره مکان کردند و مشهور شد که حکم بادشاه است که از توپها بپرانند نذر علیخان با ده پانزده
رفقای خود مسلح شده بالای مکان خود بکمال استقلال نشسته ماند و هرگز خوش آمد و التجا السلطان
و وزیر نبرد آخر الامر حکم بادشاه رسانیدند که محاصره و مواخذه او موقوف نمایند مقابله و محاصره موقوف شد
مگر بجای نواب روشن الدوله یک پهره سپاهیان بر دروازه ایشان چند روز ماند آخر معرفت
راجه شیودین سنگه گفته فرستادند که نوکری سرکار گذاشتم و محاسبه کسی ذمه خود ندارم پس پهره بر
دروازه من بچه علت است و تنخواه چرا عنایت نمیشود روشن الدوله پیام کردند که اگر ازینجا اراده
رفتن خانه خود باشد تنخواه رسانیده آید ایشان گفتند که متعلقان خود اراده [illegible]
منزل رست و چکره های بار برداری و تنخواه بیباقی تا امروز بفرستند از عنایت مولانا [illegible]
چنانچه ایشان با جمله اعمال و اثقال و عیال و اطفال بکمال جاه و اقبال از اینجا روانه وطن شدند
بعد خلد منزل شدن غازی الدین حیدر و جلوس فردوس منزل درین شهر باز آمدند [illegible]
اگر مقدر خواهد بود بادشاه وقت خود یاد خواهد فرمود اطلاع خود و یا التجا ملکی کردن ضرورت
سه دوره سلطنت گذشت و انقلاب عظیم در ارکان دولت شد و انگریز [illegible] توکل بخدا [illegible]
بیکار و معطل ماند بالجمله خان مذکور به فوز [illegible] کنانیدن روپیه و پارچه نواب [illegible]
تجهیز از قسم پارچه و عطر و بخور و سرچنازه و شیشه های گلاب و کیوره و ضروریات [illegible]
و نماز گذار مهیا ساخته و محاذی در وسطی که جای نشست حضرت بود [illegible] ساخته
بیان شامیانه [illegible] استاده کردند و در همان مقام کندیدن قبر [illegible] همه [illegible] کردند
و خشتهای قبر را از آب چاه شسته بر هر یک خشت سه سطر کلمه طیبه [illegible]
انبار کردند و چونه از گلاب و کیوره سرشته و خمیر ساخته معماران با وضو بحالت درود [illegible]

کره مرقد شهید از اندرون ته خانه تا بالای زمین از پخته خشت و چونه مرتب کردند الغرض نجیه سلطان الشیخ
محبوب الهی باهزار حضرت شیخ المشائخ والاولیا خواجه فرید الدین گنجشکر علی نبینا وعلیهما السلام در
پاک پتن اهتمام کرده بودند سبحان عقیدت و اهتمام نذر علیخان مرقد منور حضرت مولانا تعمیر کنانیده
بنای روضه مقدسه انداخت و کیفیت عمل سقاط و تدفین و طیاری سوم و اطعام طعام خاصه
از قسم پلاو و قورمه و مزعفر و شیرینی و فیرینی و شیرمال و کباب و اچار و مربای نفیس برای خاص
وعوام شهر روز سوم و دهم و بستم و چهلم در وقایه ارتحال خواهند شنید بالجمله از روز وصال تا یوم
عرس شریف خان موصوف بدل و جان مصروف مانده مقبره با کلسهای طلائی و جهاز ها و دیوار گیری
و دانهی شیشه آلات و ساز و سامان و شمعی های از قنادیل و کنول و بتی های مومی آراسته ساخته
و سائبان ها و شامیانه های چپاپتی و شطرنجی های چاندنی فرش فروش تمامی مکانات خانقاه
و مسجد بعنوان شایسته و بایسته موجود و مهیا کردند و بسال دوم یا سوم مسهری نقرگی بالای قبر
شریف طیار کنانیدند و آنچه از مال طیب و زر حلال در کیسه خود داشتند در طیاری مقبره و این همه
ساز و سامان شاهانه بکمال خوشنودی و طیب خاطر در کار خیر صرف نموده باختند و والدین ایشان
و رجب علی و خیر علی برادران حقیقی و تمامی زن و مرد و اطفال صغار و کبار خاندان خود را بالعلانیه
حضرت فرمودند و مرید کردند آنچنان بی پیشی و خوش اعتقادی که از نذر علیخان بظهور آمد از دیگری
کمتر شده باشد و بسبب همین حسن عقیده و خدمات خان موصوف مقبول آن مقبول الهی چنان
گردید که برزخ مولانا در خواب و بیداری پیش نظر ایشان حاضر و ناظر میباشد چنانچه شکر گذاری
نصرت و یاری آنحضرت در حیات و بعد وفات همیشه کرده آمده اند و میکنند از انجمله چند حکایت
از زبان ایشان مسموع گردید حکایت اول خان مذکور ناقل اند که روزی بحضور حضرت مولانا در روضه
حاضر شدم که حضرت طعام تناول میکردند از راه مزید تفضلات یک لقمه نان باد دال مونگ
از انگشت خود بدهن من نهادند لذت آن در هیچ نعمای سلطانی نیافتم و تا حال لذت آن از
دل نمیرود بعد فراغ طعام یک نان دال نهاده دیگر مرا عنایت کرده عرض کردم که این را
بکجا ببرم بکنیزان و غلامان حضرت خواهم داد فرمودند شاباش شاباش هرگاه رخصت شده
بر اسپ سوار شدم در اثنای راه معامله عجیب و غریب دیدم که در بیان نمی آید شاید همچنین عنایت

او هر دو دست بر دو شانه ام آنچنان مستحکم گرفت که حرکت کردن و آواز برآوردن نتوانستم و در آن حالت
بدلم القا شد که سوره اخلاص بخوانم چون خواندم آن شخص شانه های مرا گذاشته از سینه ام برخاست
رو گشاده دیدم که بلای عظیم الصورت مهیب که پایش بر زمین و سرش بالای سقف مکان است و رنگش
سیاه کلان و دندان و آنچه پایانش همچو مشعل یا لعل سرخ روشن اند بر سر من ایستاده و متصل
دوشش راست من حضرت مولانا بر پلنگ من نشسته اند بمشاهده جمال با کمال پیر و مرشد قدس سره خوف و دهشت
از دلم رفت فوراً شمشیر کشیدم که آنرا قتل کنم همچو برق گریخت و من شمشیر برهنه بدست تعاقب او کردم
او از آنجا گریخته به مکان دیگر در گوشه خزید من تیر در آن گوشه خزیده خواستم که شمشیری زنم او غائب شد
تا آنوقت بحالت بیداری بچشم سر می دیدم که مولانا برای حفاظت من همراه بودند بعد این معامله حضرت
تیز از نظر غائب شدند. اینچنین معامله عنایت و حمایت در حیات و بعد وفات اکثر دیده ام سبحان الله
فیض تو چمن چون برای ابر بهاره که اگر خار و گر گل همه پرورده تست فقط. از جمله مخلصین قدیم
و معتقدین صمیم لاله لچھمن لعل قوم کایته ساکن قدیم لکهنو خویش راجه جهاوال ... که
سرکار وزیر الممالک نواب آصف الدوله بهادر عهده امتیاز آن با اعزاز داشته بوده است
عقیدت و حاضرباشی ایشان در اوائل ملفوظ هذا اندراج یافته است اکنون و کنهیا لال
بخش و بال فرزندانش که با عنایات حضرت مولانا در زمین حیات و هم بعد از وصال با خشیت
ادا کرده می گفتند بیان خامه عجز نگار می آید هر دو برادر مع عیال و اطفال و خدم و حشم خود مدام
حاضر باش اند و هر روز گلهای گلزار ایشان بر مزار فائض الانوار برای نثار می آید و بتاریخ ششم
هر ماه که تاریخ وصال حضرت است شیرینی و خرمی آید و بروز تعطیلین ... آن محفل سماع
شریک انعام و اکرام قوالان میشوند و در ایام عرس اهتمام مرمت خانقاه و سامان روشنی و فرش
و فروش مکانات و آرایش روضه منوره و مصارف گاگر وغیره عرس دو روزه و دو شب و محفل
و مصارف آن بر ذمه خود گرفته اند و گنبد سابق روضه مقدسه که شکسته شده بود آنرا از سر نو بکمال استحکام
طیار کنانیدند. بالجمله عقیدت و خدمت شان روز افزون است اقبال و دولت روز افزون باد چنانکه
چند منقبت کرامت و عنایات حضرت مولانا که او طفلی بحال ... مبذول شده در ذیل
نگاشته می آید حکایت اول روزی لچھمن لال که از مخلصان خاص آنحضرت قدس سره العزیز

بود حسب عادت خود بحصه فائض النور مقتبس انوار فیض بود که رامدیال خلعت شان بعمر هشت سالگی
بزیارت حضرت آن عالی منزلت بصحبت رسیده بود که حضرت رضی الله عنه از لچهمن لال ارشاد کردند که منشی ما
می آید چون قریب رسید و سلام کرد ارشاد شد مرحبا لچهمن لال این الفاظ نسبت او شنیده آو اینجا آورد
چون او بعمر سیزده سالگی رسید نزد میرزا عبدالله بیگ برادر منیژه و خان بهادر رسالدار مرحوم که به زمانست
سلطانپور و فیض آباد و بهرایچ وغیره از سرکار ممتاز بودند و امیر کبیر بودند بعهده منشی گری در حین حیات حضرت
رحمة الله علیه ملازم شد و باین لقب ملقب گردید و پس از آن به نیابت میرزا مذکور سرفراز شد که تا حال بعض
وزرا و جمیع عمائد و اکابر ملقب بمنشی مشهور است حکایت دوم زبانی منشی رام دیال صاحب منشی که
چون بعمر دوازده سالگی رسید از کتب فارسی میخواند و هدایت النحو از مولوی رحمت بخش
سربوم رفیق آنحضرت که در صرف و نحو ورای عام هم دیگر نظیر خود نداشتند میخواندند روزی برای سبق نزد
مولوی رحمت بخش مغفور میرفت و کتاب بر دست داشت همین که منزل حضرت رسید سلام شد ارشاد کردند
اینجا بیا چه میخوانی عرض کرد که سکندرنامه و هدایت النحو فرمودند که پیش من بیا هر دو کتاب بیاورد
آنحضرت بعد تسمیه سکندرنامه از آغاز مناجات اول که ع خدایا جهان پادشاهی تراست ٭
ز ما خدمت آید خدائی تراست ٭ تا مناجات دوم باین اشعار ع بزرگا بزرگی دها بیکسیم ٭ توئی
یاوری بخش و یاری رسیم ٭ نیاورده ام از خانه چیزی نخست ٭ تو دادی همه چیز و من چیز تست ٭ شعر
خواندند و او را فرمودند که تو هم بخوان و خواند و من بعد خطبه هدایت النحو خوانده ارشاد فرمودند که ترا
در فارسی و عربی و هر علمی که می باید همه دستگاه است حالا چه می باید و الا تو خبث شکوه میباید منشی
رامدیال از آنروز هر کتابی که از علوم بدرس می آرد میگوید که مرا چنین معلوم میشود که سابق خوانده ام
اینهمه عنایت مرشدی و ذهن پاکیزه وی تا قسمه گردید و از روز تعلیم آنحضرت سینه اش معمور گشت
و تفضیل او منظم شد بعد از آن عرصه بغزلی در مدح آنحضرت گفته پیش از تمام تصحیح کسر آنحضرت بعد فراغ از
[illegible] العشق وغیره تا بخاطر آمده رفت [illegible] نشسته اشعار مناجات میخواند حاضر شد و آن غزل را
[illegible] حضرت قدس سره الاقدس شنیده ارشاد فرمودند که من متعجب شنیدن این مدح نظم عرض کرد
که شنیدن مدح منظور است ارشاد شد که شاباش شاباش اکنون صله آن نزد من چیست که بدهم
جزا این که خلعتگی دنیا و عقبی ترا عطا فرماید و دست بدعا بر افراشته فرمودند که باقی او سلام کرد از نظم

طبع او منور شد و کلام نظم و نثر در فارسی و عربی و هندی وغیره دفترها گشت و نوشت که مقبول خاص و عام شد
و چون مذاق عشق یافته شده بود از جزئیات آنحضرت و مقدمات توحید بود و غیر خلائق توجهی ندارد و غزلهای
فارسیه و راگهای هندی و دیگر قوالان در محافل اهل دلان بسیار می‌سرایند که منتج ذوق و شوق می‌شود

حکایت سوم معتمدالدوله بهادر در زمان غازی الدین حیدر باوائل جلوس شاهی از مکان خود
تا رومی دروازه ساختن سرک فرموده مکانات اشخاصی را منهدم کنانیده چون حویلی سکونت
مکهن لال هم دران راه بود خطی برای گذاشتن مکان کشید و استحکام یافت مکهن لال بحضور حضرت
عرضداشت که چنین ظلم می‌شود فی است ارشاد شد که خادم حسین را که یکی از مریدان حضرت است
بپیر و سجاده حسین ارشاد شد که خبردار مکان مکهن لال کنده نشود ایشان آنجا رفته بودند نشسته
که میر روشن علی بیاید و معتمدالدوله بهادر که مهتمم سرک بود آمده حکم کندیدن داد خادم حسین باز و گفتند که
این مکان کندیده نخواهد شد پس بشد و گفت کندیده انام و نشان باقی نخواهد ماند چون شب غازی الدین حیدر
به معتمدالدوله بهادر غضب کرد که این چه ظلم است همین زمان هر دو مکان شاهی کندیده را باز احداث کنند
چنانچه معتمدالدوله بهادر خود و میر روشن علی مذکور روز دوم آمده بهر یک مکانهای که مکان آنها کندیده شد
معذرت کرده زری داد و امان گفت این خبر تمام شهر اشتهار یافت که بهیبت آنحضرت امان خلقی گردید

حکایت چهارم روزی رامدیال پسر چهارده سالگی با طفلی هم مکتب به سیر دریای گومتی رفت
آن طفل با او دشمن بود با ایشان تنهی غسل کرده پل که دریای آب عمیق است رامدیال را کشیده
بقعر دریا انداخت چون او گاهی از شناوری آشنا نبود غرق شد و زمان فرو رفتن به دریا به پایان رسیده
گفت یا مولانا گفتنش بجان و رسیدن مولانا در آنجا بجان می‌گوید که از دو دست راستای من گرفته
مرا از دریا بالا ساختند و به کناره دریا رسانیدند و آن طفل که غوطه می‌خورد آشنا ملاحان از دریا برآوردند
چون از آنجا رامدیال مذکور پیاده بحضور حضرت حاضر شد حضرت در انتظار نشسته بودند پیر و سلام
کورنش نموده که پیش بیا چون حاضر شد گوش او گرفته فرمودند که بعد ازین چنین مکن و هر آنکه یقین
او دانست که آنحضرت مرا از دریا برآورده خواست که چیزی بطرح دست گوید فرمودند که خاموش حکایت پنجم
بعد انتقال آنحضرت قطعات علاقه سانیاپور در سنه ۱۲۴۳ فصلی متعلق میرزا عبدالله بیگ بود و منشی
رامدیال نائب بود از بس خشونت میرزا عبدالله بیگ تمام رعیت دشمن شده و بارها از آنها گریخت

سوم آنکه بروز و تاریخ معین یک روز و شب وابستگان آن بزرگ می کنند کمترین خدام عرض کرد
که منکرین را در باره عرس چند وجوه اعتراض و انکار است و میگویند که اصل آن باب اصل مولد
شریف در شریعت ثابت نیست و هرچه اینچنین باشد شرک و بدعت سیئه است بیان باید کرد اول اینکه
مولد رسول صلی الله علیه وسلم که هر سال در ربیع الاول می کنند و اعراس دیگر مشابهت دارد با کفار
در عمل ایشان که من تشبه بقوم فهو منهم وارد است دوم اینکه عرس و ده روز در دهه امام حسین
علیه السلام و تعزیه داری ایجاد روافض است از ائمه معصومین ثابت نیست پس متقابله فرقه مخالف
اعراس بزرگان رواج یافته است و تقلیدی اصل شرعی صحیح نباشد سوم اینکه تعیین روز و تاریخ
برای امری در شرع ثابت نیست و طعام و شیرینی وغیره برده آنجا فاتحه خواندن نیز بدعت است
چهارم اینکه برای روشنی بر قبور در حدیث نهی آمده است و اعراس بزرگان خالی نمیباشد از آن پنجم اینکه
تزیین قبر از غلاف و چادر و گل و گلدسته و فرش و فروش مقبره موجب تقبیل و تعظیم قبور میگردد و نوبت
سجده و طواف میرساند و آن موجب شرک و کفر است ششم اینکه بر مزار و مقابر اولیا نذر و نیاز
می گذارند و نذر لغیر الله حرام است هفتم اینکه حکم شارع برای زیارت قبور نه باب استغفار و دعای مغفرت
اموات است نه برای طلب حاجات هشتم اینکه در اعراس سماع غنا با مزامیر میشود و حرمت مزامیر
اتفاقی فقهای شریعت است پس اولیاء الله با وصف زهد و تقوی اینهمه ممنوعات بچه سبب روا
داشته اند و اگر اصل و جواز امور مذکوره در شرع هست پس برای اسکات منکرین سند آن
از کتاب و سنت می باید حضرت مولانا بعد استماع عرضداشت مذکوره فرمودند که منشای اعتراضات
مذکوره جهلا را ناواقفیت قرآن و حدیث است و علمای واقفین که دیده و دانسته انکار میکنند
تعصب ایشان حق است و الا در شرع جواب هر یک موجود است بخوبی شما مجیب شدن می توانید جواب
اعتراض اول اینکه تهنیت و عرس مولود انبیا از ملت سابق شده آمده است چنانچه نصاری نیز
روز تولد مسیح علیه السلام عرس کلان میکنند و در اسلام هم در شرح شرعة الاسلام تصنیف حسن ابن البیع
در فصل بیست نهم ذکر عرس رسول علیه الصلوة والسلام مندرج است و شارح مذکور از تفسیر
زاهدی نقل کرده است که امیرالمومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه در ماه ربیع الاول روز عرس
رسول صلی الله علیه وسلم بکعبه شریف روح خواجه سرور کائنات و خلاصه موجودات علیه افضل الصلوة

و اکمل التحیات داده بودند از وقت خلفای راشدین تا این زمان در حرمین شریفین عرس آنحضرت
اولاً در ربیع الاول و ثانیاً در رجب که ماه معراج شریف است معین و مقرر است و در بلاد دیگر تقریبات شادی
و سرور مولد شریف بلا تعیین تاریخ در روزه و اکثر روز دوشنبه رائج است و من تشبه بقوم فهو منهم در رسوم
مختصه کفار که در اسلام اصلا نباشد وارد است و الا در رسوم و امور دنیا که درمیان کفار و اهل اسلام
مشترک باشد هیچ سوی تمام سر داشتن و ریش گذاشتن و صبح و شام برای عبادت معین کردن تشبه
ممنوع نیست تا بالا تشبیه مولد شریف آن سرور صلی الله علیه وسلم را با مولد کنهیا مشابه گردانند و جواب
اعتراض ثانی اینکه بنای عرس امام حسین علیه السلام بالکل از آنرو باید داشت که جبرئیل علیه السلام
وحی متواتر شهادت آن امام مظلوم با آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسانید و آن سرور و والدین آن
امام علیهم الصلوة والسلام بیان واقعات مطلع گشته دل کباب و چشم پر آب شده و راه رضا و تسلیم
پیمودند و بعد وقوع شهادت حادثه که بالا ظاهر حضرت ذو الجلال خود اهتمام آن فرموده که خون از
آسمان القدر بارید که بیهقی و ابو نعیم محدث روایت میکنند که هرگاه شهید شد حسین علیه السلام خون
بارید آسمان پس صبح کردیم ما و جبال که خمها و سبوها و هر ظرفی که از آن ما بود پر از خون گردید و
تا بیت المقدس و عراق و شام زیر هر سنگ خون شهید سوده بود و در بعضی روایت تا هفت روز
آسمان گریست و حدوث طیور را بر تعزیه داری و نوحه گری معین ساخت این همه اهتمام از طرف
خدای سبحانه از روی احادیث صحاح ثابت است پس چه تعجب که در ثقلین یعنی در جن و انس
در عشره اول محرم اثر آن باقی مانده باشد و تعجب نیست که این ماتم و تعزیت تا قیام قیامت تمام
نشود پس چونکه مهتمم آن خدا و رسول باشد از بند کردن کسی بند نخواهد شد اگر عرس بندگان مقبول
همچو عرس باشد چه کسی لسعادت علاوه بران شیخ عبدالحق دهلوی رحمة الله علیه در کتاب ما ثبت
من السنة فی ایام السنة مینویسد بعبارت عربی که ترجمه آن اینست اگر کسی گوید که آیا هست برای
این عرف که شائع و رائج شده است در دیار ما در حفظ اعراس مشائخ در ایام وفات ایشان اصلی
یا نه گفتم در جواب سوال مذکور که من همین سوال از شیخ و استاد خود امام عبدالوهاب المتقی
المکی کرده بودم پس جواب داد اما کم اعراس کذائی از طرق و عادات مشائخ کرام است و بنای آن
در سند آن بیان طویل است باز گفتم چگونه باشد تعیین روز خاص نه در ایام دیگر پس فرمود که

ضیافت در شریعت مسنون است قطع نظر از تعیین یوم باید کرد و نظائر آن در شرع بسیار اند
چنانکه مصافحه بعضی مشائخ بعد از نماز و همچو سرمه یوم عاشوره که سنت علی الاطلاق است و بدعت است
از جهت خصوصیت آن یوم بعد ازان گفت امام و استاد ما که بعضی متاخرین از مشائخ مغرب
ذکر کرده اند که روز بکاء اولیاء الله بجناب عزت و حظائر قدس میرسند و رانده از خیر و برکت و فیض و
نورانیت اکثر و اوفر میشود به نسبت دیگر ایام و بعد تامل گفت که این عمل از مستحسنات متاخرین است
والله اعلم انتهی ترجمه کلامه و آنچه میگویند که بر طعام شیرینی وغیره دست برداشته فاتحه خواندن و آنرا
بعد فاتحه تقسیم کردن بدعت است که این طریق در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم و صحابه ثابت نبود
ایشهند دروغ محض و انکار حدیث صحیح است زیرا که در کتاب اثر جندی تصنیف ملا علی قاری که محدث
معتبر است مرویست قال کان یوم الثالث عن وفات ابراهیم بن محمد صلی الله علیه وسلم
جاء ابوذر عند النبی صلی الله علیه وسلم بعذق تمرة یابسة ولبن الناقة وخبز الشعیر فوضعها عند النبی صلی الله
علیه وسلم فقرء النبی علیه الفاتحة مرة وسورة الاخلاص ثلاث مرة وقرء اللهم صل علی محمد انت لها
اهل وهو لها اهل فرفع یدیه ومسح وجهه فامر اباذر ان یقسمها وقال النبی صلی الله علیه وسلم
ثواب هذا الاطعمة لابنی ابراهیم انتهی ترجمه گفت راوی بود روز سوم از وفات ابراهیم پسر محمد
صلی الله علیه وسلم که آمد ابوذر صحابی رضی الله عنه نزد آنحضرت همراه او خرمای خشک و شیر ناقه
و نان جوین بود پس نهاد آنرا نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس خواند آنحضرت بران سوره
فاتحه یکبار و سوره اخلاص سه بار و این درود خواند خدایا رحمت فرست بر محمد آنچنان رحمت که
تو اهل آن هستی و آنچنان رحمت که محمد اهل آن است پس برداشت هر دو دست مبارک را
و مسح کرد هر دو دست را بر روی خود و فرمود ابوذر را که تقسیم کن این را چنانکه بعد ازان فرمود
که ثواب این طعامها برای پسرمن ابراهیم باد فقط پس [illegible] که در اهل اسلام همین کیفیت
فاتحه بلا تفاوت مروج است پس بدعت قرار دادن فعل رسول صلی الله علیه وسلم چه قدر
افترا و بهتان است علمای وهابیه اینچنین حدیث صریح را کتمان می نمایند و مسلمانان فاتحه کننده
را مشرک و مستحق نار میگویند نعوذ بالله من علم لا ینفع و من قلب لا یخشع فقط جواب اعتراض سوم
اینکه دعوی اینمعنی که تعیین یوم برای هیچ کار در شرع ثابت نیست پس تقرر یوم بدعت سیئه باشد

باطل است بدو وجه اول آنکه دلیل وهابیه بر ناروا بودن احداث تقرر یوم برای عرس وغیره وبدعت انگاشتن
آن این حدیث هذا است ایاکم ومحدثات الامور فان کل محدثة بدعة وکل بدعة ضلالة ترجمه بچاؤ آپکو اور
نئے کاموں کو یعنی پرہیز کرو انسے پس ہر نیا کام بدعت ہے اور ہر بدعت گمراہی ہے ومعنی احداث
در حدیث دوم بتصریح ذکر نموده اند من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد ترجمه جس نے نیا نکالا کام بیچ
کام ہمارے کے جو یہ ہے یعنی دین اسلام وہ کام جو نہیں اُس میں سے پس وہ کام رد ہے از هر دو حدیث
تخصیص محدث بدعت سیئه بتحقیق گردید که آنرا شارع گمراهی ومردود میفرماید مدار آن بر احداث چیزی
است که در دین اسلام نباشد اکنون علمای وهابیه انصاف نمایند که تقرر یوم از قسم ما لیس منه چگونه است زیراکه
در کلام مجید تعیین ایام تشریق از فاذکروا الله فی ایام معدودات شده است ودر حدیث صحیح است بارک
یوم السبت ویوم الخمیس وتعیین پنجشنبه وجمعه وشنبه ودوشنبه برای زیارت قبور گشته است چنانچه
در مشکوة شریف مرویست عن محمد بن النعمان یرفع الحدیث الی النبی صلی الله علیه وسلم قال من
زار قبر ابویه او احدهما فی کل جمعة غفر له وکتب برا دوم اینکه نزد محدثین مدار بدعت سیئه وبدعت حسنه
که آنرا سنت الهدی میگویند بر بدی ونیکی امر محدث است وآن بر ازمنهٔ ثلاثه یعنی زمان رسالت
وخلافت وتابعین منحصر نیست بلکه از آدم تا ابد هم حکم کلی واذن عام شارع است هر که ایجاد کار نیک
خواهد کرد بران اجر خواهد یافت که آن سنت الهدی وبدعت حسنه است همچو جماعت در تراویح
وهر که ایجاد کار بد کند بران سزا خواهد یافت همچو قتل هابیل قابیل را وهمچو حسب این حدیث من سن
سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها ومن سن سنة سیئة فله وزرها ووزر من عمل بها وسوای آن
حکم عام است ما رآه المؤمنون حسنا فهو حسن عند الله پس مشائخ کرام وصالحین عظام اهل اسلام
که تعیین روز برای سوم ودهم وبستم وچهلم وبرسی اموات مومنین مقرر کردند دران احداث
چیزی شر وبدی نکرده اند که بدعت سیئه باشد بلکه احداث خیر وبرکت کرده زیراکه قرائت قرآن
یا خواندن درود وکلمه یا اطعام مساکین یا ارسال ثواب شیرینی وطعام وقرآن وغیره بارواح اموات
سراپا خیر وهدایت است نه چیزی دیگر پس تقرر یوم بنابر تقریبات مذکوره داخل سنت الهدی
وبدعت حسنه وباعث اجر عظیم شد ودر ممانعت اینچنین حسنات مانع الخیر شدن است نعوذ بالله
منها وآنچه علمای وهابیه در تعریف بدعت بمسائل خود نا نوشته اند که بدعت آنست که بود تا

پیغمبر و خلفای و تابعین احداث شده باشد این تعریف غلط و خلاف واقع و مخالف کلیات قرآن
و احادیث صحاح است زیرا که هر دو قسم بدعات حسنه و سیئه پیش از زمانه رسول صلی الله علیه وسلم
و در عین زمان آنحضرت و هم در عهد خلفای راشدین و هم در عصر تابعین و تبع تابعین شده آمده است
احداث بدعت حسنه مثل جماعت تراویح و ترویج اعراب قرآن و تصانیف کتب و احداث بدعت سیئه مثل عقاید
روافض و خوارج و تفریق امت به هفتاد و سه فرقه و آینده هم ایجاد و احداث بدعتهای نیک و بد جاری
خواهد ماند بحکم احکام کلی خدا فافعلوا الخیر لعلکم تفلحون فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة
شرا یره و من یکن سنة حسنة فله اجرها کما مر جواب اعتراض چهارم اینکه نهی چراغ افروختن بر قبور
در ابتدای اسلام بجهت تضییع مال بود و بجهت اینکه قبور را بطور یهود و نصاری مسجد و معبد نگردانند
و بجهت کراهت یا حرمت دور آن وقت خطا که در مقابر کجا بود که در آن روشنی و فرش وغیره تکلفات
کرده شود و در زمانه اخیر که تعمیر مقابر و مشاهد اولیا و علما و احترام و اهتمام بزرگان شد بنظر اعلاء
شان و بجهت انقیا و اهل ایقان این امور از مستحسنات متاخرین گردید چنانچه از زمانه صحابه تا حال
روشنی شمع و قنادیل در روضه منوره آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بر مرقد مقدس حضرت فاطمه
علیها السلام و در بیت المقدس که قبور صدها انبیا آنجاست همیشه میشود و در جنة البقیع در روضه
حضرت امام حسن رضی و حضرت عثمان رضی و دیگر شهدا و اولیا هر شب جمعه معمول است همین جهت در کتب
فقه متاخرین نیز رخصت آن داده اند چنانچه مطابق همین جواب قدوة المتاخرین شیخ عبدالحق
المحدث رحمة الله علیه در شرح سفر السعادت نوشته اند که چنینه نقل کرده می آید از ابن عباس
آورده اند که گفت لعنت کند خدا تعالی زنانی را که زیارت قبور کنند و آن کسانی را که قبور
را مساجد گیرند و چراغ افروزند و گفته اند که نهی از چراغ افروختن بر قبور از جهت تضییع مال است
که در وی هیچ فائده احدی نیست چنانچه نهی از مساجد گرفتن قبور بجهت اشتباه است چه در صحیح
آمده که لعنت کند خدا تعالی یهود را که گرفتند قبور انبیای خود را مساجد و نماز گذاردن در مواجه
قبر مکروه است و بعضی در مقبره نیز مکروه داشته اند تنبیه آنچه مصنف ذکر کرده حق است و احادیث
صحیحه درین باب وارد و اصل سنت در زمان نبوت و خلفای راشدین و صحابه همین بود لیکن
بعد از آن این تکلفات در مقابر پیدا شده و مفاخرت و مباهات بدان راه یافته و آخر زمان

بیست اقتصار نظر بر عوام ظاهر مصلحت در تعمیر و ترویج مشاهد و مقابر مشائخ اعلام بدین چیزها افزوده شد
تا آنجا است و شوکت اهل اسلام و آثار صلاح پیدا آید خصوصا در دیار هندوستان که اعدای دین
از هنود و کفار بسیار اند و در ترویج و اعلای شان انتظامات باعث رعب و انقیاد ایشان و تیز
احوال اعمال و اوضاع که در زمان سلف مکروهات بوده در آخر زمان از مستحسنات گشته و اگر
جهال عوام چیزی کنند یقین که از رواج بزرگان ازالت آن راضی نخواهد بود و ساحت کمال و دیانت ایشان
منزه است از آن و دفن در جوار قبور صلحا مقصود و مشهود و در ساحت عزت ایشان موجب برکت
و نورانیت و سکونت است و زیارت مقابر متبرکه و دعا در آنجا متوارث است امام شافعی گفته است
که قبر موسی کاظم سلام الله علیه و علی آبائه الکرام تریاق مجرب است برای اجابت دعا و در زیارت
قبور اقدام اهل آن را در استقبال و جلوس و آداب همان حکم است که در حالت حیات بود
قال الطیبی و در بعضی از این امور مذکوره به بعضی وجوه در کتب فقه متاخرین توسعی و ترخیصی میتوان یافت
فقها و علی هذا القیاس جواز انداختن گل و سبزه و غیره تر و تازه بر قبور از جواب استفتاء محرره حاجی
مولوی محمد احسن علی صاحب محدث هاشمی مغفور و مولوی ابو البرکات عرف مولوی تراب علی
صاحب حامی الحرمین و ذاکر حدیث رسول الثقلین و عالم نحریر و جامع معقول و منقول ثابت است
و آن اینست بدانکه جواز انداختن سبزه و گل بر قبر از حدیث و فقه ثابت است و علمای حرمین
شریفین بران اتفاق دارند فی المشکوة مر النبی صلی الله علیه وسلم بقبرین فقال انهما لیعذبان وما یعذبان فی
کبیرة اما احدهما فکان لا یستبرئ من البول واما الآخر فکان یمشی بالنمیمة ثم اخذ جریدة رطبة فشقها بنصفین
ثم غرس فی کل قبر واحدة قالوا یا رسول الله لم صنعت هذا فقال لعله ان یخفف عنهما ما لم ییبسا انتهی
مختصرا شیخ عبد الحق دهلوی قدس سره در ترجمه افاده فرموده که تمسک کنند جماعتی باین حدیث
در انداختن سبزه و گل و ریحان بر قبور انتهی و فی شرح الصدور قال الخطابی هذا عند اهل العلم
محمول علی ان الاشیاء مادامت علی اصل خضرتها او خلقتها و طراوتها فانها تسبح حتی تجف
رطوبتها او تحول خضرتها او تقطع عن اصلها و قال غیر الخطابی فاذا خفف عنهما بالتسبیح فکیف
اذا قرء المومن القرآن قال و هذا الحدیث اصل غرس الاشجار عند القبور انتهی و فی البحر
الرائق یکره قطع الحطب والحشیش من المقبرة الا اذا کان یابسا و لا یستحب قطع الحشیش

الطیب انتہی وفی العالمگیریة وضع الورد والریاحین علی القبور حسن انتہی ۞ بر لبیب پوشیده مباد که
از حدیث مذکوره بدلالت نص صریح لائح میشود که انداختن اشیاء تر و تازه بر قبور موجب تخفیف عذاب
و تفریح روح اہل قبور میشود انتہی ۞ و آنکه میگویند که بوسه قبور و سجده و طواف قبور انبیاء و اولیا شرک
است برین دعوی ہیچ دلیلی از کتاب و سنت ندارند بجز قیاس باین معنی که اموات ہیچگونه حس و
ادراک ندارند بلکه مردگان و قبور شان جمادات بمنزله اصنام ہستند و سجده و طواف اصنام
شرک است پس سجده و طواف قبور آنہا نیز شرک باشد باید دانست که ممنوعات شرعی سه قسم اند
یکی حرام که ارتکاب آن معصیت و گناه کبیره باشد ہمچو سرقه و زنا و شرب خمر و ترک نماز و روزه وغیره
تا الفضل خدا که مباشر آن مومن فاسق است دوم کفر ہمچو اختیار ملت دیگر غیر از اسلام بحکم و من یبتغ
غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مگر آنکه بیرون از آن مقبول است سوم شرک که بحکم ان الله لا یغفر ان یشرک به
ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء وحکم آن حبوط عمل در دنیا و خلود نار در آخرت است و این شرک
نقیض توحید است که منحصر است در عبادت غیر خدا باعتقاد الوہیت معبود اکنون بر حکم سجده آنچه
در شریعت است گوش باید داد اگر ساجد معتقد الوہیت و معبودیت مسجود است این را سجده تعبدی
میگویند سجده تعبدی برای غیر خدا موجب کفر است نه شرک انسان باشد آن مسجود خواه حیوان
و جماد مرده باشد خواه زنده مثنی باشد خواه ولی و اگر ساجد معتقد الوہیت و معبودیت مسجود نیست
آنرا سجده تحیت و تعظیم میگویند و سجده تحیت و تعظیم برای غیر خدا موجب کفر نیست بلکه جواز آن در شریعت
ثابت است در قرآن مجید اول اندر سوره بقره دوم سوره اعراف و سوم در سوره حجر و چہارم در سوره
ص امر است برای سجود ملائکه مر آدم علیه السلام را بقوله تعالی و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا
الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین ترجمه یاد کن که گفتیم فرشتگان را تا سجده کنند برای آدم
پس سجده کردند ہمه ملائکه مگر ابلیس که انکار کرد و سرکشی نمود و پس از کافرین شد پنجم در سوره یوسف
الله تعالی حکایت میفرماید و رفع ابویه علی العرش وخروا له سجدا ترجمه یعنی بر داشت یوسف علیه السلام
والدین خود را بر تخت و پیش او افتادند آنہا سجده کنان برای یوسف علیه السلام و جمله مفسرین سوی
بیضاوی اتفاق دارند برانکه سجده ملائکه مر آدم را سجده تحیت و تعظیم بود و بیضاوی که از لفظ
اسجدوا سجده تعبدی مراد گرفته است که سجده برای خدا بود و آدم علیه السلام سمت قبله بود

قول قاضی را دیگر مفسرین رد کرده اند که اگر سجده برای خدا می بود ابلیس از سجدهٔ خدا انکاری و ابا نکرده
بل تمام روی زمین تا شش هزار سال سجده کرده است بلکه خطا از ابلیس همین شد که سجدهٔ تعظیمی را
سجده تعبدی پنداشت و آنکه میگویند که در ملت سابق سجده تعظیم جائز بود و در ملت محمدی حرام و منسوخ
شده است جوابش اینکه ناسخ قرآن خود قرآن میشود یا حدیث متواتر نزد حنفی و نزد شافعی حدیث
متواتر نیز نسخ قرآن کردن نمی تواند کدام آیت ناسخ این حکم در قرآن شریف نیست و نه حدیث متواتر
مگر حدیثی بدین مضمون وارد است که هرگاه شتر سجده کرد با آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه استجازت
کردند که ما هم سجده بکنیم آنسرور علیه الصلوة والسلام فرمودند که من برای سجده خود امر نمیکنم والا امر
میکردم زوجه را برای سجده زوج خود از آن حدیث ممانعت ثابت نمیشود به سه وجه اول اینکه حدیث
احاد است و از احاد هیچ مذهب ثابت بالقرآن منسوخ نمیشود دوم اینکه لفظ امر نمیکنم دلیل عدم
جواز است والا امر رسول صلی الله علیه وسلم واجب می شد سوم اینکه در حدیث لاتسجدوا به لفظ
نهی نیامده و نه وعید در حق ساجد غیر خدا وارد شده و فقهای غیر اصولیین که منسوخی آیت بحدیث کرده
فهمیده اند دیگر فقهای اصولیین تخطیهٔ ایشان کردند که برای نسخ قرآن حدیث متواتر شرط است نه حدیث
نه احاد و ممانعت بعضی علما برای سجده تعظیم بنابر مصلحت اینچنین است که عوام فرق نمیدانند مبادا
گمان برند که سجده تعبدی نیز برای غیر خدا جائز است والا دیگر فقهای محققین در کتب خود تفصیل
هر دو قسم نوشته اند چنانچه در فتاوی فصول عمادی که نهایت معتبر است درین باب آنچه مرقوم است
درذیل نقل کرده می آید فی مجموع النوازل واما اذا سجد لهولاء فقال الفقیه ابوجعفر رحمه الله
من قبل الارض بین یدی سلطان او امیر او سجد له فان کان علی وجه التحیة لا یکفر ولکن کان
آثما مرتکبا للکبیرة وتکلموا فی ان سجدة الملائکة کانت لمن قال بعضهم کانت لله تعالی ولاکن التوجه
الی آدم علیه السلام تشریفا وتکریما له کالقبلة لنا فی الصلوة فان صلوتنا لله تعالی والتوجه الی الکعبة
کان تشریفا لها وقال بعضهم لا بل کانت السجدة لآدم علیه السلام علی وجه التحیة والاکرام ثم
نسخت بقوله علیه السلام لو امرت احدا ان یسجد لاحد لامرت المرأة ان تسجد لزوجها وانما اثم علی وجه
التحیة لانه ارتکب ما هو محرم ومنهی عنه دلت علی ذلک مسئلة ذکرها فی واقعات الناطفی رح وهی
ما اذا قال اهل الحرب لمسلم اسجد للملک والا قتلناک فالافضل ان لا یسجد وان اراد ان یسجد

فنية التحية فالافضل له ان يسجد فهذه المسئلة تؤيد ما ذكرنا فمن سجد للسلطان على وجه التحية انه لا يكفر
بهذا اذا سجد بنية التحية وان سجد بنية العبادة للسلطان او لم تحضره النية كفر هذا الكلام
في السجدة ۱۲ و مانند سجده تحيت و تعظيم حال تقبيل قبور صالحين است زيرا كه در كتب معتبره بالاتفاق
نوشته اند كه كيفية زيارة القبور مثل زيارت اهل آن در حال حيات است يعنى هر قدر كه بهر قسم
تعظيم و تكريم صالحين كه در حيات شان تخصيص عمل مى آورده باشند همان معامله بعد وفات شان
با قبور صالحين بكنند موافق روايت مفصله ذيل كيفية الزيارة كزيارة ذلك الميت في حياته
من القرب والبعد مختار الفتاوى من كتاب الكراهية وكذا في جامع الرموز وكذا في فتاوى
عالمگيرى قال العلماء اعلم ان زيارة الميت كزيارة في حال حياته ليستقبله بوجهه فان كان في حياته
اذا زاره يجلس منه على البعد لاجل التعظيم فكذلك في زيارة قبره يجلس على البعد وان كان يجلس منه
على القرب يجلس بقربه مرقاة المصابيح شرح مشكوة المصابيح لا اشرف وضع اليد على المقابر
سنة ولا مستحبا ولا نرى بأسا بكذا وجدنا من غير نكير من السلف عمدة الاحكام في كتاب الكراهية
تقبيل قبر دست شد كه مثل بوسه است كذا في بيان عارفين لا بأس بتقبيل قبر والده لما ذكر
في كفاية الشعبي ان رجلا جاء الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله اني حلفت ان اقبل
عتبة الجنة والحور العين فامره النبي صلى الله عليه وسلم ان تقبل رجل الام و وجه الاب فقال
يا رسول الله لم يكن لي ابوان فقال قبل قبرهما قال خط خطين و انو احدهما قبر الام والآخر قبر الاب
فقبلهما فلا تحنث في يمينك در فتاوى كفاية الشعبي مرويست كه مردى آمد نزد رسول صلى الله
عليه وسلم و گفت يا رسول الله من قسم خورده ام كه بوسه بهم آستانه جنت را و حور عين جنت را آنحضرت
صلى الله عليه وسلم او را فرمود كه بوسه ده بر پاى مادر و بر پيشانى پدر خود باز گفت
سائل مرا مادر و پدر نباشند فرمود پس بوسه ده قبر والدين را عرض كرد نميدانم قبر
آنها كجا است فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم خطى بر زمين كشيده شان دو قبر بانيت
كن كه يكى قبر مادر است و ديگر قبر پدر پس بوسه ده آن هر دو را حانث نباشى در
يمين خود پس جائيكه بقبول نبى صلى الله عليه وسلم از بوسه دادن آن زمين قبر فرضى حنث قسم
مرتفع ميشود پس چه جائيكه انبيا و اوليا اندران مدفون باشند تعظيم [illegible]

که نزدیک بوده بر آمدند باز چون دران مطلب نیافتند از ان کوه فرود آمده و در نشیب میدان دویده بر
کوه مروه آمدند همین قسم هفت بار گردش کردند حقتعالی معیت ناصره خود با ایشان ظاهر نمود و آب زمزم
از غیب جوشید و اثر آن معیت شد که هر که بآن بازدگان اقتدا نمود و درمیان این هر دو کوه بدستور
آنها برآید و فرود آید و سعی دود نماید مقبول جناب خداوندی میشود و از ان باز هر دو کوه که تینها نه کفار بوده
و پرستش صنم اساف بر صفا و نائله بر مروه میشد محل اجابت دعا گردیدند تا بحدیکه هر دو کوه حالا
من شعائر الله یعنی علامت و نشان رسیدند نزد خدا فقط حاصل شان نزول آیه کریمه از روی دلالت الفهم
اینست که هرگاه بمجاورت و برکت صابرین و شاکرین و متحملین مصائب در چند روز کوهستان بحقیقت
و کوهستان یهود و نصاری از شعائر الله گردید مقاماتی که دران عشاق الهی در جهاد اکبر نفوس خود را
فانی ساخته و بترک لذات و مرغوبات روحانی و جسمانی خویشتن را در بلاها و مصائب انداخته باشند
و در انتقام جسم و جان آنها مدفون و موجود باشند دران مقاما ست چه قسم ظهور معیت خداوند و نزول رحمت
رحمات خواهد بود پس مقابر و مقاعد اولیاء الله الصابرین الفانین فی الله والباقین بالله بلاشبهه
از شعائر الله است فالاحتیاج علیه ان یطوف الزائر بها ظهور ارادت الهی است بصفت طواف بمقابر
بعض اولیا علی الدوام والاستمرار لیل و نهار میباشد که مانند کعبه که یکساعت در شبانه روز خالی
از طواف نمی باشد و بر مقابر بعضی در ایام عرس اجتماعات مدام میباشد لهذا فقهای محققین این طواف
را از آداب زیارة القبور داخل کرده اند چنانچه در فتاوی مجمع البرکات نقلا عن مطالب المؤمنین
مرقوم است یقوم عند وجه المیت ویضع یده الیمنی علی تربته ویقول اللهم اغفر له
فانه قد افتقر الیک وان کان قبر صبی صالح ویمکنه ان یطوف حوله ثلاث مرات فعل ذلک
ترجمه و ایستاده شود زائر مقابل روی میت و بنهد دست خود را بر تربت و بگوید بارخدایا بیامرز
این میت را این طریق زیارت عامه مسلمین است و اگر قبر صالح باشد و ممکن باشد طواف گرد او
پس باید کرد طواف سه بار همچنین است در دیگر کتب محققین فقط جواب سوال ششم و هفتم
که در مقدمه عدم جواز استغاثت و استمداد از انبیا و اولیا و شرک بودن نذر و نیاز آنهاست اینکه
فرقه وهابیه چنانکه توحید و شرک شرعی از قرآن و حدیث نفهمیده اند همچنان معنی عبادت و استعانت
و نذر و نیاز از کتاب و سنت نفهمیده و در غلطیها افتاده و برخلاف قرآن و حدیث در کتب و رسائل

خود ہا نوشتند چنانچہ در نصیحت المسلمین منسوب کہ اپنی حاجتوں اور مرادوں کے واسطے نذریں ولیوں
اور پیغمبروں کی ماننی اسلام میں شرک ہے جیسے بت ماننے کے واسطے قرآن شریف اترا اور پیغمبر
کافروں سے لڑے اور قرآن میں ہزاروں جگہ اس کا بیان ہے فقط برای اثبات این دعوی
از قرآن یا حدیث صحیح ہیچ نص بدین مضمون درکار بود کہ در آن حکم صراحۃ باشد کہ نذر و نیاز انبیا و اولیا
و استمداد و استعانت از ایشان شرک است کسی نکند لیکن ہیچ نص در کتاب و سنت کجا است کہ
بیارند ناچار از قیاس ہیچ بدین دعوی استدلال میکنند بدین طور کہ آیات قرآنی کہ در شان مشرکین
و عابدین اصنام در تقریر عدم اختیاری بتان وارد اند گویا کہ مصداق آن آیات انبیا و اولیا
نیز ہستند چنانکہ در آیہ کریمہ ولا تدع من دون اللہ ما لا ینفعک ولا یضرک و لا تدع مع اللہ الہا آخر
ترجمہ بخوان معبودان غیر خدا را کہ نفع رسانند نہ ضرر و مخوان ہمراہ اللہ الہی دیگر را سوا ہمچنین
و در دیگر آیات کہ بہمین مضمون نازل اند مستعمل بمعنی از دعا و رجای نفع و ضرر از الفاظ من دون اللہ
کرده است چون انبیا و اولیا در من دون اللہ داخل اند پس ہر قدر احکام و آیات کہ در شان
اصنام اند شامل انبیا و اولیا علیہم السلام ہم نذر و نیاز و استمداد و استعانت از اصنام شرک کفر
پس سبب شفاعت از انبیا یا استعانت در حاجت از اولیا نیز شرک خواہد بود باید دانست کہ این
استدلال و قیاس انبیا و اولیا بر اصنام باطل است بچند وجوه اولا معنی شرک نفہمیدند چنانکہ تفصیلش
آن گذشت ثانیا معنی عبادت و استعانت نفہمیدند ثالثا معنی دعوت و اتخاذ و جعل کہ درین
آیات مذکور است از محاورہ حدیث و تفسیر ندانستند لاجرم از اصطلاح شرعی در معنی الفاظ
مذکور ہر قوم سنگ و چوب را بمعنی آیات کہ در آن قیاس و نہی جاری کرده اند واضح خواہد شد
مخلصش اینکہ توحید عبارت است از اعتقاد و اقرار وحدانیت خدا در صفت معبودیت پس
شرک کہ نقیض اوست عبارت شد از اعتقاد یا اقرار معبودیت غیر خدا فقط نذر و نیاز و جزوی چند
را در آن دخلی نیست بقولہ تعالی لا الہ الا اللہ و انما اللہ الہ واحد و انبیا علیہم السلام صرف برای
دعوت ہمین اعتقاد توحید و ابطال شرک بمعنی مذکور مبعوث شده اند و کلام اللہ شریف نیز برای
ہمین مطلب نازل شده است و جہاد و قتال کفار بجہت استنکاف کلمہ طیبہ شده بوده باشد چنانکہ
قولہ تعالی انہم کانوا اذا قیل لہم لا الہ الا اللہ یستکبرون و بقولہ صلعم امرت ان اقاتل الناس

معنی بقول لا اله الا الله پس باطل شد دعوی اجمعنی که حاجتین اور مرادین پیر او پیغمبر کی مانتی اسکا
نام تو شرک ہے کہ جسکے مٹانے کے واسطے قرآن اوترا او پیغمبر کافروں سے لڑے فقط وجہ غلطی
در معنی عبادت و استعانت بدین سبب است که عبادت عبارت است از نہایت تعظیم با اعتقاد
استقلال معبود در حکومت و قدرت و خلق ہر شے بحکم آیہ کریمہ لا اله الا ہو خالق کل شیء فاعبدوه
ترجمہ یعنی نیست ہیچ معبود مگر الله تعالی که خالق ہر چیز است پس ہمان را عبادت کنید پس تعظیم که
باین اعتقاد نباشد برای ہر چیز که کنند عبادت نخواہد بود و ہرگاه معنی عبادت متحقق نشد در تعظیم غیر
خدا شرک ہرگز نیاید چنانکه تعظیم انبیا و کعبه شریفه و صفا و مروه و غیره شعائر الله بامور شرعی است و معنی
لغوی استعانت طلب یاری و مددگاری است از ہر کسی که باشد صفت عام است مر خدا و غیر خدا را
یعنی خدا این صفت را مثل عبادت بذات خود مختص نساخته بلکه اجازت آن ہر کس داده بقوله
تعالی تعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان ترجمہ معاونت کنید یکدیگر را در کارہا
نیک و پرہیزگاری و معاونت مکنید بر گناه و سرکشی و در آیت دیگر میفرماید و استغفر لذنبک وللمؤمنین
والمؤمنات ترجمہ یعنی طلب آمرزش کن از خدا برای گناه خود و برای مؤمنین و مؤمنات درین
آیت حکم اعانت است پیغمبر را برای مدد مؤمنین در مغفرت و در آیت دیگر است ولو انہم اذ ظلموا
انفسہم جاءوک فاستغفروا الله واستغفر لہم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما ترجمہ اور جو گنہگار تھے
کہ ظلم کیا انھوں نے جانوں اپنی پر تیرے پاس آویں اور اللہ سے معافی چاہیں اور رسول
بخشش چاہے انکی ہر آئینہ پاوینگے تم اللہ کو توبہ قبول کرنے والا اور رحم والا درین آیت
تصریح است باشارہ بدل توبہ جاءوک پس بخشش آنہا منحصر بر رجوع آنہا طرف پیغمبر و مرضی پیغمبر است
و در آیت دیگر میفرماید و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی
ولیؤمنوا بی لعلہم یرشدون ترجمہ اور جس وقت سوال کریں بندے میرے مجھسے پس میں نزدیک
ہوں قبول کرتا ہوں دعا پکارنے والے کی چاہیے ایمان لاویں ساتھ میرے شاید کہ راه
پانے والے ہونگے و درین آیت تعلیم است که ای محمد بندگان ما برای اجابت دعا
از من طلب خواہند پس در آیات سابق ثابت است بود که بندگان برای آمرزش گناه و حصول
حاجت خود رجوع بتو خواہند کرد شاید که استغفار کنی پس مؤمنین و مؤمنات را الله تعالی بحکم استغفار

واستشفا بتوسل وتوسط پیغمبر صلعم واو خود پیغمبر صلعم طریق دعا از خدا یاست خود تعلیم فرمود چنانکه در
حصن حصین است ومن آداب الدعاء ان یتوسل الی الله بانبیائه وبالصالحین من عباده ترجمه
جمیع انبیا وصالحین وعباد احیا واموات شامل شدند زیراکه در عالم حیات نبی سوای یکی نبی نباشد
پس انبیا سابقین که اموات اند در توسل شامل شدند ودلیل دیگر حدیث که در جذب القلوب منقول است
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قبر فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنهم
شده برای توسیع قبر ومغفرت فاطمه دعا کرده وفرمود اللهم بحق نبیک والانبیاء الذین من قبلی اغفر لها
ووسع مدخلها الی آخره پس استعانت وتوسل بانبیا سابقین که اموات بودند از قول وفعل آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ثابت گردید وتوسل بعباد صالحین در حدیث سابق گذشت، وآنچه میگویند که ندا
بلفظ یا با انبیا واولیا شرک است چو یا شیخ عبد القادر برای رد این زعم دو حدیث نقل میکنم که سبب
حجت است وسند العمل مقرر کرده رسول است صلی الله علیه وسلم اول طبرانی از رسول الله صلی الله
علیه وسلم روایت میکند اذا ضل احدکم دابته او اراد عونا وهو بارض لیس بها انیس فلیقل یا
عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی فان لله عبادا لا تراهم ترجمه در
شرح حصن حصین مرقوم است فرمایا آنحضرت صلی الله علیه وسلم نے کہ جب کوئی کچھ چیز گم کرے
یا چاہے مدد اور حال یہ کہ وہ ایسی زمین میں ہو کہ کوئی انیس اور ہمنشین اوسکا نہیں پس
چاہیے کہ کہے یا عباد الله اعینونی پس الله تعالی کے بندے ہیں کہ تم انہیں نہیں دیکھتے اور بعض شارح
نے بعض علمای ثقات سے نقل کیا ہے کہ یہ حدیث حسن ہے اور محتاج ہیں اسکے تمام مسافر
اور مشائخ سے روایت ہے کہ یہ مجرب ہے اس مقدمہ میں اور نزدیک ہے ساتھ اسکے فتح
مقصود کذا ذکر القاری والعلی انتہی، حدیث دوم در جذب القلوب منقول است که ضریر البصر از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مستدعی دعا شد، رسول صلی الله علیه وسلم او را تعلیم فرمود که وضو کرده دو رکعت نماز
بگذارد واین دعا بخواند او خواند فورا بینا گردید دعا این است اللهم انی اسالک واتوجه الیک بنبیک
محمد نبی الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی ربک فی حاجتی لتقضی لی اللهم فشفعه فی
هذا حدیث حسن صحیح وکذا البیهقی ترجمه دعا [illegible] از خدا [illegible] من سوال [illegible]
مشتوم [illegible] توسل پیغمبر [illegible] الرحمة است [illegible]

بسوی رب تو در حاجت خود که هست تا قضا کند الله تعالی انجاحت را برای من خداوندا قبول کن
توسفارش پیغمبر را در حق من سوال اگر کسی گوید که در معنی عبادت آنچه نوشته شد که تعظیم به عنوان
برای هر کدام که کنند اگر با اعتقاد الوهیت معبود و مسجود باشد عبادت است و کردن آن قسم تعظیم برای غیر خدا
شرک است لیکن آن به اعتقاد برای انبیا و اولیا کسی نمیکند و اگر تعظیم بلا اعتقاد الوهیت باشد لهذا
تحیت و تکریم است و عبادت نیست و کردن آن برای غیر خدا جائز است اعتقاد الوهیت به معظم الیه
در عبادت کدام دلیل شرط می کند جواب گوییم که دلیل ما برای اشتراط مذکور در کلام الله قصه
حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام است که نصاری و عیسویان هر دو تعظیم حضرت مسیح میکنند زیرا که
عیسویان در قرآن میخوانند که حضرت عیسی نیز من جمله انبیای اولو العزم هستند که در روز میثاق برای ایمان
نصرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم عهد و پیمان کرده اند چنانچه خدا خبر میدهد از آن در آیه کریمه و اذ اخذنا
من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح وابراهیم وموسی وعیسی ابن مریم ترجمه یعنی یاد کن ای محمد
چون گرفتیم ما از پیغمبران عهد ایشان را و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم الی آخره
پس چه سبب است که خدا عیسویان را بتعظیم عیسی مومن کرد و نصاری را بسبب تعظیم عیسی علیه السلام
کافر خوانده در قوله سبحانه و تعالی لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم ترجمه یعنی هر آینه کافر شدند
کسانیکه قائل شدند باینکه تحقیق خدا همان عیسی پسر مریم است و بجای دیگر میفرماید لقد کفر الذین قالوا
ان الله ثالث ثلاثة ترجمه یعنی هر آینه کافر شدند کسانیکه گفتند یعنی معتقد شدند که خدا سوم از ارواح
ثلاثه است یعنی عیسی و مریم و جبرئیل علیهم السلام پس از این قصه بعد تامل ثابت گردید که تعظیم یک
شخص است و وی تعظیم داشته و احساس مسیح علیه السلام پس چه سبب عیسویان مومن پاک شدند
و نصاری در همان فعل کافر شدند علت کفر شان نیست مگر اعتقاد الوهیت و ثبوت عیسی علیه السلام
فرق همین است که نصاری الوهیت را در عیسی منحصر کرده بقصد تعظیم تعبدی می کنند لهذا کافر شدند
و عیسویان عیسی را بنده خاص خدا دانسته تعظیم تحیتی میکنند لهذا مومن شدند سوال اگر کسی گوید
چنانکه نصاری حضرت عیسی را عین خدا دانسته عبادت می کنند موحدین هم پیغمبر عیسی را عین خدا
میدانند پس تعظیم او عین تعظیم خدا شد و بقول شما همین عبادت است جواب گوییم اعتقاد وحدت
بحکم لا اله الا الله برای هر دو مرتبه تقیید و اطلاق است یعنی مطلق و مقید هر دو واحد است اعتقاد

معبودیت بحکم لا اله الا هو خالق کل شی فاعبدوه مقید است بقید اطلاق یعنی هر مقید با وصف عبدیت
معبودیت چنانکه شمس و قمر غیر خدا نبوده بلکه عین او نیستند نهی آمد با سجده شان در قوله تعالی
لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذی خلقهن فانهم فانه منزلة اقدام الموحدین الجاهلین ترجمه سجده مکنید
آفتاب و مهتاب را بلکه سجده کنید خدای را که خالق آنهاست یعنی آفتاب و مهتاب فقط وجه غلطی
ورنه فهمیدن محاوره شرع اینست که لفظ دعوت و اتخاذ و جعل هر جا که در قرآن و حدیث آمده است
مراد از آن اقرار مع الاعتقاد است الوهیت مدعوله نه صرف خواندن و آواز دادن قال الله تعالی
ومن یقل منهم انی اله من دونه فذلک نجزیه جهنم ترجمه یعنی هرکه اعتقاد کند از فرشتگان که منم الله سوا
خدا پس او را جزا خواهیم داد دوزخ و همچنین لا تقولوا ثلثة ولا تتخذوا الهین اثنین انما هو اله واحد ترجمه یعنی
اعتقاد مکنید سه خدا و معبود مگیرید دو خالق را که نیست خالق مگر خدای واحد و همچنین در من یدع مع الله
الها آخر مراد از دعا اعتقاد اله آخر است نه صرف آواز دادن اگر محاوره شرعی و معنی الفاظ مذکوره
وهابیه می فهمیدند نمی گفتند که در آیات مذکوره اولیا و انبیا در من دونه شامل اند بسبب انکشاف وجوه
غلطی ثلثه مذکوره واضح گردید که استدلال علمای اینها از آیات مذکوره بشرک فهمی استعانت و شامل
کردن انبیا را در خطاب اصنام باطل است بوجوه شتی اول اینکه اگر بالفرض انبیا و اولیا در لفظ
من دون الله داخل باشند لیکن مدار معنی و منشاء شرک در آیات مذکوره بر دعوت و اقرار با اعتقاد
الوهیت مدعوله است زیرا که یهود و نصاری اصنام خود را اله میدانستند و میگفتند که شفیع ما اند [illegible]
چنانکه الله تعالی مقوله آنها میفرماید ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی و هؤلاء شفعاؤنا عند الله پس
وجه شرک در اینها اقرار الوهیت اصنام و عبادت آنها بود نه چیزی دیگر پس کدام مسلمان است
که برای انبیا و اولیا اقرار الوهیت میکند یعنی لا تدع مع الله الها آخر یعنی [illegible] دوم اینکه
الله تعالی در آیات مذکوره معبودان کفار لا ینفعهم ولا یضرهم میفرماید اگر مصداق این آیات انبیا را
گردانند معلوم شد که انبیا نیز لا ینفع ولا یضر هستند حالانکه انبیا رحمة للعالمین شفیع المذنبین هادی للضالین و سراپا
خیر و برکت و دافع ضرر و مضرت اند انبیا را لا یضر و لا ینفع انگاشتن چه قدر با ایمان منافی است
سوم اینکه مطلقه عجز و مجبوری همه مستلزم انکار نبوت است زیرا که حق تعالی اصلاح و انتظام عالم
بدست انبیا سپرده بدون قدرت تام و تصرف عام ممتنع است که از وی کار نبوت راست آید

بود ثبوت قدرت و تصرف اولیا از کتاب و سنت انکار اگر از نا واقفیت معنی ولی و کرامت و خوارق
عادات است پس بر منکرین واجب است که بر انواع کرامت و خوارق عادات و بر معنی ولی و صالح
وقوف پیدا کنند مولوی جامی قدس سره السامی در نفحات الانس می‌نویسد انواع خوارق عادات بسیار است
چون ایجاد معدوم و اعدام موجود و اظهار مستور و مغیبات و شراهم ظاهری و اجابت دعا و قطع مسافت
بعیده در مدت اندک و اطلاع بر امور غایبه از حس و اخبار آن و حاضر شدن در زمان واحد در اماکن مختلفه
و احیاء موتی و اماتت احیا و استماع کلام از نباتات و جمادات از تسبیح وغیره و انتصار طعام و شراب
در وقت حاجت بی اسباب ظاهره و دیگر اعمالیکه خلاف قیاس و مخالف واهمه باشد مانند آنکه بر آب رفتن
و بر هوا پریدن و تسخیر حیوانات وحشی این کرامتهای عامه اند اما اخص کرامتهم العنایة الازلیة التی
سبقت لهم التوفیق حتی ختم اوائل انفسهم فتلک الکرامة معتبر و عندنا در تفسیر فتح العزیز مولانا شاه عبد العزیز
قدس سره در معنی صالح و ولی می‌نویسند صالح آنکه هر دو قوت نظریه و عملیه او از مرتبه کمال انبیا
پست تر افتاده لیکن بسبب کمال متابعت ظاهر خود را از معاصی پاک کرده باشد و باطن خود را از
اعتقادات فاسده و اخلاق ذمیمه دور داشته از یاد حق [illegible] کرده باشد که گنجایش چیز دیگر در آن
نماند و نام ولی هر چند شامل این هر سه گروه است لیکن تخصیص این لفظ بر صالحان اطلاق کرده میشود
و بر چیزیکه شامل این چهار فرقه است یعنی انبیا و صدیقان و شهدا و صالحین از علامات ولی آنست
که حضرت حق ایشان را دوست میدارد و تکفل رزق ایشان میفرماید چنانکه ممتاز از همه ایشان
باشند و از اعدای خود ایشان را حفظ میدارد و دشمن ایشان می باشد و رعب ایشان در نفوس
ایشان غرقی میدهد که بسبب آن عزت و حرمت ملوک و امرا راضی نمیشوند و همت ایشان را
بلند میفرماید پس راضی نمیشوند تا آنکه بقاذورات دنیا آلوده گردند و لباس ایشان را مشهور میسازد
پس ایشان را خبر یا معلوم میشود که تغیر ایشان از ارباب نظر و فکر بآن نرسند مگر بعد شدید و سعی
طویل و سینه ایشان را کشاده میسازد پس محنتهای دنیا و مصیبتهای آن و دردها و افات و دیگر
تکلفات و شدائد تنگدل نمیشوند و تیر دعای ایشان هیچ میدهد که در قلوب سرکشان و جباران
تاثیر میکند و برکت در کلام و در افعال و در انفاس و در مکانات ایشان و در صحبتیان ایشان
اولاد و نسل ایشان و در زیارت کنندگان ایشان پی در پی ظاهر میگرداند و منزه خود ایشان را

جاهی و مرتبهٔ می بخشند که دعای مستجاب میشود بالکه هرکه در حاجتی بایشان توسل نماید حاجت او روا
بکند و خصوصیات و علاماتی که ایشان را در عالم برزخ بواقعست قیامت و در عالم ملکوت میدهند
از ان قبیل نیست که عوام مومنین بآن استدلال توانند کرد الا بعد از مشاهدهٔ آن عوالم انتهی و گمان
میکنند که در نذر و نیاز بدین سبب است که فرق درمیان نذر الله و نذر غیر الله نکرده اند حالانکه تفصیل
هر دو قسم در کلام الله موجود است و فقها نوشته اند چیزیکه بدان تقرب الی الله بلا واسطه منظور
باشد همچو روزه و نماز و اعتکاف و حج و تلاوت قرآن این قسم نذر عبادت است و مخصوص بالله
و برای غیر الله جایز نیست بحکم قوله تعالی وما انفقتم من نفقة او نذرتم من نذر فان الله یعلمه وما
للظالمین من انصار ترجمه جو خرچ کروگے کوئی خیرات یا قبول کروگے کوئی منت سو اللہ کو
معلوم ہے — مولوی عبد القادر در ترجمهٔ قرآن فائده می نویسند یعنی منت قبول کی تو
واجب ہوگئی ادا نکرے تو گنہگار ہے پس اقسام نذر چهار نوع منحصر کرده اند یکی نذر الطاعة همچو صوم
و صلوة و اعتکاف که ادای آن واجبست دوم نذر المعصیت مثل کاریکه شرعاً حرام است همچو
سرقه و زنا وغیره ایفای آن واجب نیست سوم نذر مکروه مانند ترک نفل وغیره فعل مباح چهارم
نذر مباح و این قسم نذر مباح را فقها پنج صورت نوشته اند و جواز آن بالاتفاق فتوی داده اند
یکی اینکه شخصی بدل خود نیت کند که اگر الله تعالی فلان مراد من برآرد اینقدر روزه یا نماز نفل
ادا کنم یا فلان قدر جنس بنام خدا صرف نمایم دوم اینکه بگوید یا الله اگر بحرمت رسول خود یا به برکت
فلان ولی دوست خود کار من درست کنی اینقدر طعام نذر تو بفقرا بدهم سوم اینکه متوجه بروح
نبی یا ولی شده بگوید یا نبی الله یا ولی الله همت نما و از الله مراد من بخواه اگر مطلب من برآید فلان
قدر نقد و جنس صدقه کرده ثواب آن بتو خواهم بخشید چهارم اینکه بگوید که اگر مراد من بتوجه
فلان بزرگ حاصل شود بفقرای فلان بزرگ و مجاوران درگاه او اینقدر نقد و جنس خواهم داد
یا فلان قسم طعام خواهم خورانید بحکم هر چهار صورت در شرع اینکه نذر صحیح است و ایفای آن
اگر ادا نخواهد کرد نذر کننده گنهگار خواهد شد بحکم ما للظالمین من انصار ترجمه خدا و دوستان
خدا مدد او نخواهند کرد پنجم اینکه بگوید یا الله اگر حاجت من برآید پنج ماه و فقرای درگاه فلان بزرگ
را طعام خورانم یا برای روشنی مسجد یا خانقاه او روغن بفرستم یا بوریا وغیره فرش مسجد یا خانقاه

فلان ولی خیرات دہم یا فلان قدر شیرینی یا حلوا بدرگاه فلان بزرگ رسانم و در ینصورت اختلاف است
بعضی فقها میگویند که شرط اول یافته نشد یعنی بودن نذر از جنس واجبات باشد و رسانیدن طعام
یا شیرینی بدرگاه یا روشنی یا درستی فرش خانقاه شرعًا از قسم واجبات نیست پس نذر صحیح نباشد
و واجب الادا نخواهد بود که بهیچگونه گناه معصیت هم لازم نمی آید و بعضی میگویند که در صورت مذکوره نذر
للّٰه و نفع برای فقرا است و ذکر ولی و درگاه و خانقاه برای مصرف صدقات است پس نذر صحیح است
و ایفای آن واجب ششم اینکه بدرگاه کدام بزرگ رفته غلاف مزار او برداشته بطرف روح او
متوجه گشته بگوید که اگر مراد فرزندی یا فلان حاجت من برآری اینقدر نقد و یا جنس نذر تو ادا نمایم
اینقسم نذر بالاجماع حرام است و ادایش لازم نمی آید و اگر ادا کند خوردن شئ منذور هم غیر جائز
مگر بحالت اضطرار فقیر محتاج را و برای اغنیا قطعًا حرام است تفصیل این احکام در کتب معتبرهٔ فقهی موجود
است کما فی بحر الرائق پس فرقه وهابیه برخلاف حکم شارع میگویند که نذر و نیاز مطلقا حرام است
و نذر کنندگان مشرک اند این دعوی ایشان باطل محض است زیرا که در پنج اقسام مباح همین نیاز
و هدیه و مناجات و استعانت است و در آن تقرب الی اللّٰه بواسطه انبیا و اولیا منظور میباشد و در قسم
نذر شئ منذور را تحفه و هدیه و شکرانه میگویند و اینقسم نذر و نیاز را اللّٰه تعالی برای رسول خود مقرر نموده
تاکیدًا میفرماید یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجوٰیکم صدقة ذلک خیر
لکم واطهر فان لم تجدوا فان اللّٰه غفور الرحیم ترجمه ای ایمان والو جسوقت مشوره کرو تم یعنی جی
کی بات کہو تم رسول سے پہلے آگے رکھو کچھ صدقہ کہ یہ تمہارے واسطے بہتر ہے اور پاکیزگی
ہے اور اگر نہ پاؤ تم کچھ نذر کرنے کو تو اللّٰه بخشنے والا ہے اور رحم والا ہے مطابق ہمین حکم
دستور مقرر شده است که هرگاه کسی حاجت خود بحضور نبی یا ولی در پیش نموده استعانت و استمداد
در آن خواهد لازم است که خالی نباشد چیزی بطریق نیاز و هدیه پیش کند یا شکرانه آن تحصیل
مراد قبول نماید و بعد حصول مطلب بطریق وجوب ادا کند لیکن ادب نیست که تقرب الی اللّٰه
را از دست نهد و بگوید که اگر کار من درست خواهد شد در شکرانه آن اینقدر طعام یا نقد و جنس
متصدق کرده ثواب آن بروح فلان بزرگ خواهم بخشید و مطابق ما قلنا است آنچه مولانا
شاه عبد العزیز قدس سره العزیز در جواب مستفتی نوشته اند بدین عبارت نذر اولیا که برا

مناجات در نماز ہمیشہ بہ مضمون تمنا میکردہ باشند کہ اگرچہ استعانت از غیر تو میشوانند شد لیکن با ہمہ ہم از غیر تو مستعین نشویم این کلام مثل آنست کہ نوکر و چاکر با آقای خود گوید کہ اگرچہ من بندہ با شما ببے مراچون تو خواجہ نباشد کسی ۞ بالجملہ مضمون اختصاص طلبی از طرف خدا نیست زیرا کہ اختصاص طلبی را دو چیز ضرور است یکی امر تعمیل آن فعل خاص برای خدا دوم نہی ازان فعل بغیر خدا چنانکہ در عبادت امر فرمود لا الہ الا ہو خالق کل شیء فاعبدوہ و نہی ہم فرمود برای عبادت غیر در قولہ تعالے فمن کان یرجو لقاء ربہ فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادۃ ربہ احدا ترجمہ سردو مثیر گذشتہ است پس جہلا در مجالس وعظ خلط میکنند در عبادت و استعانت کہ ہر دو یکجا واقع اند و قاعدہ اختصاص طلبی کہ شرط توحید است بفہم ایشان نیامدہ لہذا در قیاس خود عبادت و استعانت را یکسان پنداشتہ و ندانستند کہ در قرآن شریف برای عبادت غیر خدا نہی و برای استعانت از غیر خدا امر وارد است فقط علی ہذا القیاس بر انکار شفاعت انبیا و اولیا در دنیا و آخرت استدلال میکنند بآیہ من ذی الذی یشفع عندہ الا باذنہ میگویند کہ ازین آیہ معلوم میشود کہ ہرگاہ در قیامت پیغمبر با اذن خواہد کہ سفارش فلان کس آنوقت برای شفاعت آن کس دعا خواہند کرد بدون اذن سفارش کسی کردن ہمی تواند نہ در دنیا و نہ در عقبے و ہمچو شفاعت بالاذن عام است بتخصیص انبیا چیست یعنی در قیامت برای صالحین و حافظین و شہدا و اطفال صغار کہ مردہ اند اذن خواہد شد و بعد اذن شفیع میتوانند شد و ہمچنین قیاس بر نفی ہدایت عام دلیل میگیرند قولہ تعالے را انک لا تہدی من احببت ولکن اللہ یہدی من یشاء وہو اعلم بالمہتدین ترجمہ تحقیق تو ہدایت کردن ہمی توانی آن کس را کہ خواہی اما خدا ہدایت میکند ہر کرا خواہد کہ او داناست از راہ یابندگان صفحہ پنجم نصیحۃ المسلمین میں چھاپا ہے اور یہ جاننا چاہیے کہ جا ـــ پیغمبر کے دو کام ایک تو دنیا میں ہدایت دوسرے آخرت میں گنہگاروں کی شفاعت سو ان دونوں میں بھی اللہ نے حضرت کو بالکل اختیار نہیں دیا اور صفحہ چھٹے میں لکھا ہے اور اس زمانے کے نادان لوگوں میں ایسا عقیدہ ہے انبیا اور اولیا کے ساتھ کیا ہے کہ اللہ کی بڑائی اور مالکی جیسی چاہیے دلوں میں نہیں رہی وہاں کی مرادیں انہیں سے مانگتے ہیں اور آخرت میں بھی امید شفاعت انہیں سے رکھتے ہیں فقط دلیل مطلب اختیا

درہر دو کار مذکور آیہ مسطورہ را آوردہ اند خلاصہ کلام شان دران کتاب ہمین است کہ ہرگاہ پیغمبر
بی اذن در دنیا و آخرت ہیچ اختیار ندارند و بعد اذن ہر یک ماذون سوای پیغمبر نیز شفاعت کردن
میتوانند شد و پیش از اذن امید شفاعت در جای استعانت در دنیا شرک است پس رجوع مسلمانان
با چنین نبی غیر مختار بجز ابتلای شرک سودی نیست یا معشر المسلمین حذر کنید ازین نصیحت کہ ازان
انکار شفاعت مطلقہ و ایذای پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم لازم آید و در حق موذی پیغمبر و منکر شفاعت
اللہ تعالی میفرماید ان الذین یؤذون اللہ و رسولہ لعنہم اللہ فی الدنیا والآخرۃ واعد لہم عذابا الیما
ترجمہ تحقیق کسانیکہ ایذا دادند خدا و رسول را لعنت میکند خدا ایشانرا در دنیا و آخرت و مہیا کردہ است
عذاب دردہندہ جواب آیہ من ذا الذی یشفع عندہ اینست کہ آیہ مذکور در حق مشرکین وارد
شدہ است کہ شفاعت در حق آنہا ممنوع است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم را در قرآن مکرر حکم شدہ است
کہ برای مشرکین استغفار مکن بقولہ تعالی ان تستغفر لہم سبعین مرۃ فلن یغفر اللہ لہم ترجمہ اگر برای
مشرکین استغفار خواہی کرد ہفتاد مرتبہ ہرگز نخواہد بخشید خدا آنہارا و بجای دیگر میفرماید و ما کان
للنبی والذین آمنوا معہ ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی من بعد ما تبین لہم انہم اصحاب الجحیم
ترجمہ اور نہیں پہونچتا ہے نبی کو اور مسلمانوں کو کہ بخشش مانگیں واسطے مشرکین کے اور
اگرچہ وہ ناتے والے ہوں جب کھل چکا اونپر کہ وہ دوزخ والے ہیں و اگر مورد آیہ مذکورہ
مشرکین نباشند پیغمبر ما صلی اللہ علیہ وسلم شفاعت مطلقہ برای امت خود در دنیا و آخرت و دیگر
انبیا در آخرت ماذون شدہ بودند شفاعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم محتاج باذن جدید نیست بلکہ
در حق مشرکین و آیہ دوم یعنی انک لا تہدی الی آخرہ در حق ابیطالب عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
وارد است مولوی شاہ عبد القادر صاحب قدس سرہ شان نزول آن نوشتہ اند کہ آنحضرت صلعم
بیار [illegible] کوشش بسی کردند کہ وقت مرگ کلمہ بگوید او قبول نکرد این آیت نازل شد یعنی ہرچند تو میخواہی
کہ عم تو ایمان آرد لکن در علم الہی او از مہتدی نیست کار تو ہدایت و رہنمائی بود تو آنرا ادا کردی
از عدم قبولش غمگین مباش و ہمچنانست مثل حضرت نوح علیہ السلام است قال اللہ تعالی ونادی
نوح ربہ فقال رب ان ابنی من اہلی وان وعدک الحق قال یا نوح انہ لیس من اہلک انہ عمل غیر صالح فلا تسئلن
ما لیس لک بہ علم ترجمہ ہرگاہ ندا کرد نوح رب خود را کہ ای رب پسر من اہل من است و وعدہ

وحق است فرمود خدا ای نوح پسر تو اهل تو نیست بلکه عمل او غیر صالح است پس سوال مکن مرا از چیزیکه
نیست ترا علم بدان یعنی پسر تو مهتدی نیست غم مخور بهمان قسم تسلی خاطر حبیب خود درین آیت منظور
نه ممانعت بلا اذن زیرا که در آیت دیگر برای هدایت مطلقه که محتاج اذن نباشند تصریح فرموده است
قال الله تعالی یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا وداعیا الی الله باذنه وسراجا منیرا
وبجای دیگر وما ارسلناک الا رحمة للعالمین وبجای دیگر انما انت منذر ولکل قوم هاد واینهمه آیات
دلالت میکنند بر اینکه هدایت آنحضرت برای ثقلین مقید باذن نیست زیرا که هدایت که منسوب
بطرف میباشد آن بمعنی اراءة الطریق یعنی رهنمای است نه ایصال علی المطلوب وهدایت که
منسوب الی الله می باشد آن بمعنی ایصال علی المطلوب است پس در آیه انک لا تهدی نفی هدایت
موصله است والا هدایت بمعنی رهنمای در هیچ حال از پیغمبر صلی الله علیه وسلم مسلوب نیست ونخواهد بود
کسانیکه در علم الهی سعید ومهتدی هستند از هدایت پیغمبر ایمان می آرند وکسانیکه شقی وغیر مهتدی در
علم الهی اند وآنها قبول میکنند مگر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمقتضای حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم
ترحم میخواست که برحمت عامه وهدایت تامه تهود کافر جن وانس را مومن گرداند وگردن ایشان
از ربقه کفر وشرک برآرند لیکن حقتعالی عنان مرکب آن هادی الثقلین کشیده فرمود افانت تکره الناس
حتی یکونوا مومنین ترجمه آیا اکراه میکنی خلق را که همه مومن شوند لعلک باخع نفسک الا یکونوا
مومنین ترجمه شاید که تو خفا خواهی کرد نفس خود را بر اینکه آنها ایمان آرند بعد این نصیحت حقتعالی
بمشیت ازلی خود مطلع ساخت لو شاء ربک لامن من فی الارض کلهم جمیعا ترجمه اگر میخواست
رب تو هر آئینه ایمان می آورد هر که در زمین است همه ها لو شاء الله لجعلکم امة واحدة ولکن یضل
من یشاء ویهدی من یشاء ترجمه اگر میخواست خدا هر آئینه میگردانید شمارا گروه واحد ولیکن گمراه
میکند هر کرا میخواهد وهدایت میکند هر کرا میخواهد دیگر حجت منکرین استعانت اینست که اموات
سماع کلام احیا نمیکنند پس رجوع بآنها برای استعانت واستمداد بیفایده است ودلیل عدم سماع
قوله تعالی است وانک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین ترجمه پس هر آئینه
تو نمیتوانی شنوانید مردگان را ونمیتوانی شنوانید گران گوش را آواز خواندن وقتیکه روی بگردانیده
پشت داده جوابش اینکه این آیت در حق کفار احیا وارد است الله تعالی کفار را تشبیه میدهد

با موافقت و کران گوش یعنی چنانکه اموات کلام میشنوند و عمل نمیکنند همچنین حال ایشانست که توقع عمل
از اینها نیست پس وعظ و نصیحت پیش اینها چنان است که پیش مردگان در این آیت نفی سماع
اموات کجاست بلکه با یوسی عمل اینهاست و مراد از استماع استماع سمع قبول است چنانچه در آیت
دیگر است الهم اذان یسمعون بها ام لهم اعین یبصرون بها ام لهم قلوب یعقلون بها ترجمه از استفهام
نفی گوش و چشم و دل در کفار مفهوم میشود لیکن در واقع اینها گوش و چشم و دل میداشتند مگر آن
دیده و شنیده چون مفید اینها نبود آنرا بمنزله کوری و کری شمرد حاصل اینکه خدا تعالی در آیت مذکور نفی
استماع میکند و استماع صفت پیغمبر است نه صفت مخاطب که کفار بودند از نفی استماع نفی سماع اموات
فهمیدن نادانی است لهذا عقیده نه اخلاف کتاب و سنت و مخالف اجماع امت است محدثین
و فقهای محققین برای اثبات سماع اموات و امداد و اعانت اینها مثل عالم حیات کتب و رسائل
مرتب ساخته اند درین زمانه متاخرین درین باب کتاب سبیل النجاح الی تحصیل الفلاح تصنیف
زبدة العلما حاجی ابو البرکات حضرت مولوی تراب علی صاحب زید رشده کافی و وافی است بنابر
اسکات منکرین چند احادیث و آیات که بر سماع اموات صریح الدلالة اند نقل کرده می آید قال
الله تعالی ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما
اتهم الله من فضله ترجمه نمیگوئید مرحق کسیکه کشته میشود در راه خدا که ایشان مرده اند بلکه
زنده اند نزد پروردگار خود روزی داده میشوند در آنحال که خوشنود هستند به نعمتهای
که داده است اینها را خدا از فضل خود اتفاق هست جماعة علما را برانیکه این حکم خاص برای شهدا
نیست بل شامل است جمله صالحین و اولیا متقین را که در جهاد اکبر بنفس شهید گشته اند و بحکم
ان اولیاء الله لا یموتون بل ینقلبون من دار الی دار ترجمه یعنی دوستان خدا نمی میرند او آنها
شان بل نقل میکنند از دار دنیا بطرف دار برزخ و از عالم برزخ بعالم آخرت و از جمله احادیث
که یکی اینست روی احمد و ابن ابی الدنیا و طبرانی فی الاوسط و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان المیت یعرف من یغسله ومن یحمله ومن یکفنه ومن یدلیه
فی حفرته ترجمه تحقیق مرده می شناسد کسی را که او را غسل میدهد و بر میدارد و کفن میدهد و بلحد
داخل میکند او را در قبر و روی عن ابو هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من

عبد یمر بقبر رجل یعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفه ورد علیه علیه السلام کذا فی خزانة الروایات واحیاء العلوم
واخرج ابن ابی الدنیا فی کتاب القبور عن ام المومنین عائشه رضی الله عنها قالت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما من رجل یزور قبر اخیه ویجلس عنده الا استانس ورد علیه السلام حتی یقوموا ترجمه
فرمود رسول صلی الله علیه وسلم نیست مردی که زیارت میکند قبر برادر خود را ومی نشیند نزد قبر او مگر
آرام میگیرد اهل قبر بوی وجواب سلام میدهد بوی تا آنکه استاده شود زائر وعلی هذا القیاس صدها
حدیث وارد اند در این باب بلکه سماع اموات کلام احیا را براولیا منحصر نیست بلکه اموات کفار
نیز می شنوند مگر جواب نمیدهند برین مطلب دال است گفتگو رسول صلی الله علیه وسلم با کفار کشته
شده بودند در جنگ بدر که آنحضرت بر سر ایشان استاده هریک را بقید نام وبقید ولدیت که ای فلان
وای فلان آیا یافتید آنچه بشما وعده کرده بود رب شما تا اینکه حضرت عمر رضی الله عنه استعجابا گفت
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم اتکلم اجسادا لا ارواح لهم ترجمه یعنی یا رسول الله آیا کلام میکنید
از لاشه ها که نیست جان برای آنها یعنی چون نمی شنوند آنها پس کلام چه فائده دارد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرمود والذی نفس محمد بیده ما انتم باسمع منهم لما اقول ترجمه یعنی قسم بذات است که جان محمد
در قبضه قدرت اوست نیستند شما سامع تر از ایشان مقوله مرا لیکن جواب نمیدهند فقط این حدیث
طویل الذیل در صحیح بخاری وصحیح مسلم موجود است وهمچنین دیگر احادیث که در باب زیارت قبور
واحترام وتعظیم اهل آن مثل احترام وتعظیم آنها در حین حیات در کتب صحاح وارد اند جواب سوال
هشتم که متضمن طعن بر اعراس بزرگان بعلت سماع غنا ومزامیر است اینکه فی التحقیق در عرس
بعضی بزرگان سماع غنا ورقص طوائف وغیره بوضع غیر جائز نیز میشود لیکن عذر آن بچند وجه شده
می تواند اولا اینکه بزرگان برای امور نامشروع وصیت نکرده اند تا مورد طعن باشند ثانیا
احکام جواز وعدم جواز شرعی در حق احیا است ودر حق اموات نیست ثالثا همت بزرگان را فائده
خلق مبذول است فیض دنیا کسی گیرد یا فیض عقبی واهل حاجات در روز [illegible] باشند
بعد حصول مراد خود با اکثر ارباب نشاط وغیره برای ایفای نذر ونیاز خود میرسانند اصل آن در حدیث
موجود است در صحیح ترمذی عن بریدة ابن الحصیب الاسلمی رضی الله عنه مرویست قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لما جاء عن بعض مغازیه جاءته جاریة سوداء فقالت یا رسول الله انی کنت

نذرت ان ردک الله سالما ان اضرب بین یدیک بالدف واتغنی فقال لها ان کنت نذرت
فاضربی والا فلا مختصراً ترجمه از بریده ابن حصیب اسلمی رضی الله عنه روایت آمده که بدرستیکه پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم برگاه مراجعت کرد از بعض غزوه خود آمد کنیزکی سیاه فام پس گفت ای پیغمبر خدا
بدرستیکه من نذر کرده بودم که اگر باز گرداند خدا ترا تندرست دف زنم روبروی تو وسرایم پس فرمود
او را رسول صلی الله علیه وسلم اگر نذر کرده ای بزن والا فلا ودر شرح شیخ عبدالحق محدث دهلوی
رحمة الله علیه ودیگر علما در ترجمه این حدیث نوشته اند که حکم بایفای نذر دلیل است برا باحت مطلقه
چه اگر غنا ودف زنی حرام بودی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برای ایفای نذر بدان امر نکردی
بل بنا بر کفاره نذر ارشاد فرمودی چراکه کفارهٔ یمین ونذر حرام منصوص بنص قرآنی است حکمی بخلاف
آن از پیغمبر خدا امکانی نداشت آنحدیث از صحاح طویل الذیل است هر خلفای راشدین رسماع
این زن بحضور رسول شریک مانده اند ابد اشریعت آوری حضرت عمر رض برخاست کرده بود برای
اثبات جواز غنای زن بنا بر ایفای نذر اینقدر مختصر نقل کرده شد حدیث دیگر روی الحافظ محمد بن
طاهر فی کتاب صفوة التصوف بسنده الی عبدالله ابن ملیکة ان عائشة رضی الله عنها حدثته انه
کانت عند النبی صلی الله علیه وسلم امراة تغنی فاستاذن عمر بن الخطاب رضی الله عنه فالقت
الدف وقامت فدخل عمر والنبی یضحک فقال بابی انت وامی ما یضحکک یا رسول الله صلعم فذکر
الخبر فقال لا ابرح حتی اسمع ما کان یسمع رسول الله صلی الله علیه وسلم فسمع ترجمه روایت میکند
حافظ محمد بن طاهر در کتاب خود صفوة التصوف است باسناد خود شکل که مسلسل است
تا عبدالله ابن ابی ملیکه گفت بدرستیکه عائشه رضی الله عنها حدیث کرده است او را که تحقیق بود
زنی نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که تغنی میکرد پس طلب اذن کرد عمر ابن الخطاب رض
پس بینداخت مغنیه دف را وبرخاست وپس داخل شد عمر رض در احال که نبی صلی الله علیه وسلم
ضحک میکرد پس گفت عمر ابن الخطاب قربانت شود پدر ومادر من یا رسول الله چه چیز بخنده
آورد ترا پس ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم صورت حال پس گفت عمر رض نخواهم رفت
تا که بشنوم از آن قسم که شنیده شده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم که پس شنید چون ازینجا
ثابت گردید که حضرت عمر رض باین اصرار بحضور النبی سماع غنا با دف که بقول حضرت صدیق اکبر

بمزامیر الشیطان معبر بود کردند و در آن وقت هیچکدام تقریب اعیاد و ولیمه و ختان و غیره مشروط نفسانی بود
پس در این مقوله حرمت و معصیت اصلا نماند پس هر که سماع حضرت را انکار میکند گویا تکذیب این احادیث
صحاح مینماید فویل یومئذ للمکذبین و اگر منکرین با چنین احادیث صحیح ایمان نیارند فبای حدیث بعده
یومنون هر چند اباحت مطلق غنا و مطلق مزامیر که وقت بعض از آن مطلق است اخبار مذکوره
کفایت میکند و هیچ مسلمانی را انکار آن نمیرسد اما جواب طعن منکرین که حرمت مزامیر است باقی ماند
تحقیق این مسئله اگر مطلوب باشد در نغمه عشاق مولفه راقم الحروف به بیند افاده ثالثه باب حرمت
در اقسام و احکام معازف و مزامیر است در نغمه عشاق مفصل است مختصر او اینجا نوشته می آید
بدانکه تعداد اقسام مزامیر و تشریح بسائط و مرکبات آن و تبیین آنکه کدام ساز از که ایجاد
شده و فائده اش چیست و موجدش کیست بر ذمه اهل موسیقی است اما در اینجا ایراد اجناس اربعه
آن که اهل شرع در حل و حرمت آن گفتگو کرده اند ضرور افتاد واضح باد که عقلا اجناس ساز
از چهار قسم بیرون نیست یکی آنکه تار داشته باشد از زر دوده یا ابریشم خواه آهنی و برنجی اهل هند آنرا
تتری گویند مانند بین و طنبوره و رباب و قانون و مثل آن دوم آنکه تار نداشته باشد و مجلد بود
از چرم هر دو طرف یا یکطرف و آنرا آنده گویند مثل نقاره و طبل و مردنگ و دائره و دف سوم آنکه
تار و چرم هر دو نداشته باشد و دو ساز را بهم زنند و بنوازند یا آنرا مجوف داشته اندرونش چیزی
بینداختند که بحرکت آن آواز دهد و آنرا گهن گویند مانند صنج یعنی جهانجه و منجیره و گهونگرو و گهنته یا اندرونش
اهل صناعت چیزی دارند که بقوت آلات و اجزای درونی باندک حرکت آواز دهد چون ارغنون
که در انگریزی ارگن مشهور است چهارم آنکه بکشش دم بدهان نوازند و آنرا سکهر خوانند مثل
نی و شبابه و سرنای و قرنای و نفیری و غیره این بود تحقیق معنی لغوی و اصطلاحی معازف
و مزامیر و اقسام آن اکنون باید شنید حال احکام آن مشهور اینست که ملاهی و مزامیر مطلقا
کلها حرام قطعی است و شنیدن آن گناه کبیره است و تردد و آبیه شرک است و این تعمیم را
بمنزله اجماع می پندارند و این حکم کلی نزد محققین و محدثین و فقها غلط است و منشای غلط
و تابعین و مدعیان اتفاق و اجماع حرمت غفلت از چند امور و بیرا ست اول آنکه معنی حرام مطلق
و حرام قطعی نفهمیده اند مطلق آنست که جمیع اجناس اقسام آن بحکم شارع ممنوع باشد و

سماع آن و دف و تار همه مزامیر و معازف را بقول خود داخل کرده اند حتی که دف و عود و بربط و شبابه
را که صحیح الاباحة بالاتفاق اند هم داخل نموده اند و آنچه از قول ابن حزم و عبد الله ابن عمر و عبد الله
ابن جعفر و ماوردی و رویانی و ابن طاهر و حلیمی و رافعی و خطابی و محمد یحیی و جاحظ می علیهم الرضوان
استفاده میگردد و اتفاق اهل مدینه بران نقل میکنند اینست که عود حلال است و صحیح نشده است در
تحریم آن حدیثی و بحسب قول اهل لغت چنانکه ورد و اجیا است عود شامل است ستار را و تار را و او تا
شامل است جمله مزامیر را حتی که شبابه و یراع را نیز که بخصوص آن حدیث نهادن وی صلی الله علیه
وسلم هر دو انگشت را در گوش ورود یافته و همچنان انتهی هر که بدیده تحقیق در اقوال امام حاوی و ابن همام
مصنف بحر الرائق که هر یک از ائمه مقتدای مذهب حنفی و از کبرای دین است نظر خواهد کرد یقین
خواهد دانست که جمیع آلات با غنا چنانکه در معابد کفار و در محفل شراب خواران ناهنجار نواخته شود
حرام است و مع الغنا چنانکه در محافل صوفیه صافیه بلا اقتران مسکرات شرعی حلال است لما مر من
قول الحاوی من ان الملاهی انما حرام کعود و طنبور و معزفة و مزمار و طبل و ما الهی بصوت مطرب
اذا انفرد او مکروه وهو [illegible] فیه الغنا طربا و لم یطرب منفردا کالدف و القصب یکره مع الغنا لا
وحده انتهی و کذا من قول العمرانی المحرم هو المطرب من غیر غنا کعود و طنبور و طبل و مزمار و رباب
وما اشبهها ترجمه بی آنچه گذشت از قول حاوی که از قدمای فقهاست ازینکه تحقیق که آلات لعب
یا حرام است مثل عود و طنبور و معزفه و طبل و مزمار و آنچه در لهو آرد یا و از طرب دهنده وقتیکه تفرد
کنند بضرب آن بغیر غنا و از نه قسم دوم مکروه است و آن اینست که زائد میشود بدان سرود
از روی طرب و طرب نمی دهد بغیر غنا مطرب نمی باشد چنانکه جمانچه و یا قصبی مکروه است
با غنا نه بغیر غنا تمام شد قول حاوی و همچنین است از قول عمرانی که فقیه معتبر است حرام از قسم ملاهی
همانست که طرب دهد بغیر غنا مثل عود و طنبور و طبل و مزمار و رباب و آنچه مشابه باشد بانها یعنی این
اهتمام بغیر غنا اگر نواخته شود حرام است و مع الغنا حرام نیست سوال اگر کسی گوید که دف و تار و مزامیر
مخصوص بملاهی است و اختصاص اهل شرب دارد پس بجهت تشبه بآن قوم نیز حرام گفتن
می باید جواب اختصاص اینها باهل شرب و اهل ملاهی نیست بلکه استعمال و بیع و شری اینها
مسلمین را جایز است و بالاتفاق آن [illegible] در شرع لازم می آید بحسب روایات مفصله ذیل قال

ابن همام مصنف فتح است نه بحر الرائق

صاحب الہدایۃ وقال ومن کسر لمسلم بربطاً او طبلاً او مزماراً او دفاً او اہرق لہ سکرا او منصفا فہو
ضامن وبیع ہذہ الاشیاء جائز وہذا عند ابی حنیفۃ وقالا لا یضمن ولا یجوز بیعہا وقیل الاختلاف
فی الدف والطبل الذی یضرب لہواً فاما طبل الغزات والدف الذی یباح ضربہ فی العرس یضمن
باتلافہ من غیر خلاف من باب الغصب فی شرح الوقایہ ہم ویضمن بکسر معزفۃ واراقۃ سکر ومنصف
شئی المعزف آلۃ اللہو کالطنبور والمزمار ونحوہما وہذا عند ابی حنیفۃ رحمہ اللہ وعندہما لا یضمن و
لا یجوز بیعہا وعند ابی حنیفۃ رحمہ اللہ انما یضمن قیمتہ ففی الطنبور یضمن الخشب المنحوت واما طبل الغزات
والدف الذی یباح ضربہ فی العرس فمضمون بالاتفاق ترجمہ شارح مختصر وقایہ میگوید کہ معزف آلہ
بازیست چنانکہ طنبور ومزمار ومانند آن ضامن میشود انسان بشکستن آن نزد امام ابوحنیفہ و
صاحبین میگویند کہ ضامن نمیشود وجائز نیست بیع ہمچو اشیا آنامام صاحب میگویند کہ در شکستن طنبور
قیمت چوب تراشیدہ را ضامن میشود لیکن شکستن طبل غازیان ودف کہ مباح است نواختن
آن در عرس وشادی ضامن میشود باتلاف آن باتفاق امام وصاحبین وفی المغنی ابن
قدامۃ الملاہی نوعان محرم وہو الالات المطربۃ بلا غناء کالمزمار والطنبور ونحوہ لما روی ابو
امامۃ رض انہ علیہ السلام قال ان اللہ بعثنی رحمۃ للعالمین وامرنی بمحق المعازف والمزامیر والنوع
الثانی مباح وہو الدف فی النکاح وما فی معناہ ماکان من حادث سرور ویکرہ غیرہ فتح القدیر
من باب من لا یقبل الشہادۃ ترجمہ ودر کتاب مغنی تصنیف ابن قدامہ است کہ آلات لہو دو قسم اند
یکی حرام وآن مزامیر مطربہ اند کہ نواختہ شوند بغیر غنا چنانکہ نی وطنبور ومثل آن برای حدیثے
کہ روایت کردہ است ابو امامہ رض تحقیق کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود تحقیق اللہ تعالی
برانگیختہ است مرا رحمۃ برای عالمین وحکم کردہ است مرا برای محو کردن معازف ومزامیر
ونوع ثانی از آلات مباح اند چنانکہ دف در نکاح وآنچہ در معنی نکاح باشد از قریب حدید کہ موجب
سرور باشد ومکروہ است غیر آن روایت میکند آنرا صاحب فتح القدیر در باب من لا یقبل
الشہادۃ سوال اگر کسی گوید کہ از احادیث واخبار کہ در دلائل اباحت ذکر کردہ شد سماع دف
از آنحضرت وسماع عود وبربط وطبل غزات ودف حجاج از صحابہ وتابعین باختلاف اقوال
ثابت گشتہ اما طبل وطبلہ وڈھولک وپکھاوج وسارنگی وستار وطنبورہ وغیرہ آلات مخترع

اہل هند که در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود اباحت آن چگونه ثابت شد جواب گویم که موافق
مذهب حنفی اباحت آن محتاج دلیلی نیست زیرا که بر ضابطهٔ حنفیه اصل در اشیا اباحت است حرمت
هیچ چیز ثابت نمیشود مگر بود دلیل و نص در خصوص آن چنانچه علمای حنفیه در حدیث انکحت نذرت فاتی
واعلنوا النکاح بالدفوف تصریح نموده اند که امر برای استحباب و سنیت دف زدن است والا اباحت
غنا و دف زدنی محتاج امر نبود اما بر مذهب شافعی رحمة الله علیه که نزد وی اصل در اشیا حرمت است
احادیث مذکوره و فعل رسول صلی الله علیه وسلم برای اباحت مطلق مزامیر کفایت میکند زیرا که
بود دلیل و نص در یک فرد اباحت مطلق ثابت میشود اما دیگر اقسام مزامیر که نص شرعی در حل و
حرمت آن وارد نیافته باشد مسکوت عنه ماند اکثر علمای حنفیه موافق اصول خود به اباحت آن
قائل شدند و بعضی ساکت ماندند و علمای شافعیه قیاس خود جاری کرده چیزی که از جنس دف و
طبل و عود و شبابه یافتند به اباحت آن تصریح نمودند و در آنچه نهی یافتند هیچ کوبه و طبل مخنثین که آنرا
ڈهنگی و ڈهول گویند آنرا حرام گفتند و از باقی سکوت فرمودند پس مقید به مزامیر هم مثل غنا مجتهد فیه باشد
و نیست انکار در مجتهد فیه **سؤال** آنچه نوشتند که مزامیر مقترن با منکرات شرعی حرام است و بغیر
اقتران منکرات حلال منکرات شرعی کدام کدام که در محافل صوفیه نباشد **جواب** مقصود از
اقتران منکرات اینست که فعل الاصل نیز با اسباب محرمه و عوارض منکره حرام میگردد چنانچه حرمت
نماز در اوقات مکروهه و کراهت عبادت به نیت ریا و سمعه معروف و مشهور است پس غنا که
حال اباحت و نسبت آن ثابت گردید با اسباب محرمه و عوارض ممنوعه حرام میگردد و محرمات
غنا را در چهار انواع منحصر کرده اند یکی آنکه وجه حرمت در مغنی و مستمع باشد هیچو سرائیدن زن اجنبیه
روبروی نامحرمان بلا حجاب که آنانرا بخوف فتنه دیدن صورت و شنیدن آواز وی جائز نباشد
بحکم حدیث ابی امامه رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله حرم القینة وبیعها وثمنها
وتعلیمها والاستماع الیها ترجمه روایت می کند ابوامامه رضی الله عنه از رسول الله
صلی الله علیه وسلم بدرستیکه خدا حرام کرده است زنان سرود کننده را از روی
پیشه چنانکه دومنی یا کسبیان می باشند و حرام کرده است خرید و فروخت
مغنیات را و قیمت آن را و حرام است تعلیم آنها و شنیدن سرود آنها بموجب حدیث

مذکوره شنیدن غنای طم القان و دیدن رقص و صورت آنها حرام است پس اگر زن جوان سال
اجنبیه در پس حجاب سراید یا مشکوه خواه جاریه مملوکه یا عجوزه که خوف فتنه و نظر شهوت بر و نباشد بلا حجاب
نیز بسبب آنچه سماع آنها حرام نخواهد بود کما نقل عن فتاوی البیان عن عثمان رضی الله عنه کانت عنده جاریتان
تغنیان فلما کان وقت السحر قال امسکا هذا وقت الاستغفار ترجمه در فتاوی البیان حدیث است از
حضرت عثمان رضی الله عنه که بودند نزد عثمان رضی الله عنه دو کنیزکان
که می سرایند پیش وی بشب پس هرگاه وقت سحر میشد میگفت آنها را که حالا سکوت کنید این وقت
استغفار است و در کتاب کشف القناع عن اباحة السماع مذکور است که اول ترمذی بضعف
حدیث اشارت کرده و بر تقدیر صحت او از فتنه جاریه است که بسرایند برای رجال در مجلس شراب خوار
و اما غنای جاریه برای مالک خود و همچنین غنای اجنبیه نزد عدم فتنه پس قائل نیست کسی بدان
بتحریم مطلق سماع قسم دوم آنکه وجه حرمت در مسموع باشد یعنی کلامیکه سرایده شود مشتمل باشد بر
معشوقی که سماع آن شرعا حلال نیست همچو مدح آن حسینه جمیله مغنیه و صفت شراب که هیجان رغبت
آنکه بسوی شراب خواهد شد باشد مسموع مذکور بر اهانت دین و سوء ظن نسبت انبیا و اولیا همچنانچه
در فتح القدیر است ان التغنی المحرم ما کان فی اللفظ ما لا یحل کصفة المرأة المعینة الحسنة و صفة
الخمر المهیج الیها والدیریات والحانات والهجا لمسلم او ذمی اذا اراد المتکلم هجاه لا اذا انشد الشعر
للاستشهاد او لیعلم فصاحته و بلاغته ترجمه تحقیق غنائی حرام آن است که باشد در الفاظ چیزیکه حلال
نیست شنیدن آن شرعا چنانکه تعریف آن خوبصورت مغنیه و وصف شراب که برانگیزد سماع
آن رغبت بطرف شراب یا وصف میخانه و بتخانه یا هجو مسلم یا ذمی وقتیکه اراده کند متکلم با آن
هجو را نه خواندن شعر برای مثال و استشهاد یا برای تعلیم فصاحت و بلاغت قسم سوم اینکه وجه
حرمت در مستمع باشد یعنی سامع بهوای نفسانی که شرعا روا نباشد سماع غنا کند تا بقوت سماع
آن هوای حرام در نفس وی بیفزاید چنانکه شرابیان خمر بذوق شراب و زانیان بشوق جماع
و عشاق فساق بیاد معشوقان مجازی و کفار و مشرکین در معابد بتخانه ها می شنوند و همین اقسام غنا
و مزامیر در حدیث شریف نهی آمده که نا فهمان آن را دلیل حرمت غنای مطلق و مزامیر مطلق
می پندارند حالانکه آن خاص اقسام مسکرات شراب وغیره است عن ابی امامة رضی الله

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله بعثنی رحمة للعالمین وامرنی بمحق المعازف والمزامیر
والاوثان وامر الجاهلیة الی آخره ترجمه گفت ابو امامه گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم بدرستیکه
برانگیخته است خدا مرا رحمت برای عالمین و حکم کرده مرا برای دور کردن معازف و مزامیر و اصنام
و رسوم جاهلیت کفر و شرک پس این حدیث دلالت میکند بر حرمت غنا و معازف و مزامیر که در مجالس
شرب خمر و زنا و غیره منکرات باشد مطلقا بدلیل آنکه فقهای محققین نیز در روایات خود همین
اسباب حرمت نوشته اند چنانچه در شرح بزدوی مسمی بالنوری تصنیف ابو القاسم محمد ابن عبد الله دمشقی
مرقوم است اعلم ان السماع الذی یختلف علمائنا فی حقه هو ما کان علی سبیل اللهو واللعب کما یسمع الفساق
وشاربی الخمر وتارک الصلوة فاما من یسمع الغناء و هو صائم و دائم الصلوة الا تارک لورده و قراءت القرآن
فانه حلال بلا خلاف بلا فی الشرح الکافی ترجمه بدانکه تحقیق سماع غنا بنیکه اختلاف کرده علمای
آن غنا همانست بطریق لهو و بازی باشد چنانکه مردم فساق و شراب خواران و بی نمازان میشنوند
ولیکن کسی که صائم و نماز گذار و انچی باشد و تارک نماز و تارک ورد و تارک تلاوت قرآن نباشند
پس سماع برای او حلال است بلا خلاف همچنین حکم است در شرح کافی قسم چهارم آنکه وجه حرمت در
استعمال آلات غنا باشد و آن بر نظر می شود که رباب و چنگ و ستار و طنبور و بربط و سارنگی
و دهل و غیره مزامیر بغیه غنا نوازند چنانکه رسم کفار و مشرکین از اعراب عرب در ابتدای اسلام بود است
که بوقت طعام و شراب خواری صرف مزامیر می نواختند و الحال نیز در کفار و سلاطین فرق
که بوقت طعام روشن چوکی می نوازند و همراه آن غنا نمی باشد موجب حرمت انکه بجهت تشبیه
شراب انچه لوازمه و رسوم شراب خواری بود آنهمه را حرام کردند چنانچه ظروف شراب که نقیر و مزفت
و دبا یعنی جام و صراحی وغیره اسباب شراب همه حرام شده بود و مشغول آن زدن مزامیر بغیه غنا چنانکه
رسم کفار در ایام جاهلیت بود حرام کردند تا بملاحظه آن شراب یاد نیاید و ذوق و طرب مزامیر
رغبت بشراب ننمایند و بعد ترقی اسلام که حرمت و نجاست شراب در ذهن مسلمین مستقر گردید حکم
کراهت ظروف وغیره تشبیه شراب حرام شده بود و در آن حرمت ذاتی نبوده است فاستعملوها
پس استعمال کنید بشرطیکه مشابهت بهیئت کفار نباشد چنانچه در کتب فقه با جمیع اوانی خمر تعریج آنرا
مگر استعمال آن در مباحات نیز اگر تشابه بوضع میخواران باشد ممنوع شد قال صاحب الهدایه

لو رایت جماعة جلسوا واحضروا آلة الشراب واقداحه وصبوا فیه السکنجبین ونصبوا ساقیا یدور علیهم ویسقیهم
ویجیب بعضهم بکلمات من عادة شربهم حرم ذلک ترجمه گفته مصنف زواجر برای همین تشبیه بهیئت میخواری
است اگر ببینی تو جماعت مسلمین را که در مجلس حاضر کرده اند ظروف شراب خواری را همچو جام و گیلاس
وغیره و بآن انداختند دران سکنجبین و شیره وغیره چیز مباح را و قائم کنند یک ساقی که دور کند بران مسلمانان
وجواب دهد بعضی آنها بالفاظیکه عادت میخواران بود حرام است نوشیدن شیره وغیره نیز برای
تشبیه بکفار علی هذا القیاس اگرچه در مجلس شراب نباشد و مزامیر بغیر غنا نوازند چنانکه می نواختند
وقت شراب خواری پس شاید بمزید احتیاط و برای تشبه بآن هیات در مجلس غیر شراب نیز آن مزامیر
بلا غنا حرام کردند فی الفوائد استفتی الامام عین الدین عن سماع صنع فی زماننا مع الآلات
قال انه مباح وقال مجتهد العصر والزمان امام فخر الدین شیرازی رحمة الله علیه
المزامیر موجد للاصوات الموزونة فهو بالنظر الی نفسه مباح وذکر الامام انما الحرمة
لعلة اخری وهو التذکر عند شرب الخمر کما روی الثقات عن النبی صلی الله علیه وسلم
اذا حرم الخمر حرم المزامیر اذ الناس یضربون وقت شربه فحرم ضربه لتذکره ایضا و
هو فیسبح لمعنی فی غیره فاذا کانت هذه المفقودة یفقد الحرمة ایضا ولهذا یباح ضرب
الدف فی الحرب والعرس وضرب الصنج للاوقات الخمس بحیث ان الحکم یتغیر بتغیر
العلة واذا کانت النفس متوجهة بالصوت والنکا مشتاقة لمشاهدته تعالی
فاصوات المزامیر داعیة من الکدر الی الصفا ومرفعة من السفل الی العلی
اذ الصوت الحسن وهو قوة الارواح وقوتها فی عالم الملکوت

ترجمه در فتاوی قواعد مرقوم است که از امام عین الدین استفتا کرده شده بود از سماعی که رواج
یافته در زمان ما مع آلات مزامیر گفت امام تحقیق مباح است و گفت مجتهد العصر والزمان امام
فخر الدین شیرازی رحمة الله علیه که مزامیر موجد است برای آوازهای موزون پس آن بنظر ذات
خود مباح است و ذکر کرده است امام که حرمت در مزامیر بعلت عارضی است و آن تذکر است
نزد شرب خمر چنانکه روایت کرده اند [illegible] از نبی صلی الله علیه وسلم که حرام شد خمر حرام کرده شده
مزامیر [illegible] وقت شرب خمر پس حرام کرده شد نواختن آن بجهت یاد

نهد پس مزامیر قوی است بآنکه باعث میشود و غیر آن که شراب است پس بقضیه آن علت مفقود خواهد شد
حرمت نیز و تعین حرمت مباح است دف زدن وقت در عقد و در شادی و زدن دف برای اوقات خمسه زیرا که
حکم متغیر میشود بتغیر علت هرگاه که باشد نفس مستعد بآواز کی آماده شود برای مشاهده حقتعالی پس
اصوات مزامیر باعث اند نفس را از کدورت بطرف صفا و رافع است آنرا از پستی بطرف بلندی
زیرا که صوت حسن غذای روح است و قوت آن در عالم ملکوت و مطابق روایت مذکوره در
احیاء العلوم امام محمد غزالی زوال حرمت عارضی از مزامیر بعلت شراب خواری مذکور است و
همچنین در فتاوای ابراهیم شاهی و در فتاوای غیاثیه مرقوم است در نقل عبارت هر کتاب طوالت
دامنگیر است [?] سوال اگر کسی گوید که در مجالس صوفیه امارد خوبصورت و بی ریش می نشینند
و الامرد کالنساء مشهور است پس باید که بجای امارد بطور قسم اول حرام باشد جواب ش اینکه الامرد
کالنساء در حکم تحریم نظر شهوت است یعنی چنانکه نظر بد بطرف نساء حرام است همچنان نظر بد بطرف
امرد حرام است اما منع از استماع صوت امارد و شنیدن آواز و نظر نیک یا دیدن خوبرویان وارد [?]
بلکه مولوی جامی قدس سره السامی در نفحات الانس منسوب شد که شیخ روزبهان بقلی قدس سره
در کتاب الانوار فی کشف الاسرار آورده است که قوال باید که خوبرو بود که عارفان [?] در مجمع سماع
بجهت ترویح قلوب سه چیز محتاج اند رائحه طیبه و وجه صبیح و صوت ملیح و مطابق آن امام غزالی
رحمة الله علیه در کیمیای سعادت نوشته که آواز زنان عورت نیست و روی کودکان لیکن
نگریستن در روی شهوت که جائیکه بیم فتنه باشد حرام است انتهی الحمد لله علی احسانه که محفل سماع
حضرت مولانا از جمیع اقسام منکرات مذکوره خالی و معرا و شرائط ملازمه شریعت و طریقت است
و جملی مهیا شده [?] مستوجب رحمت رحمان است آنرا عرس [?] حضرت مولانا قدس سره
این بود حال اول در ماه شوال بین الاصحاب مشورای [?] شد که مولانا قدس سره العزیز
اقسام سماع عرس بیان کرده اند برای عرس شریف کدام قسم اختیار کرده شود اکثر یاران گفتند
که چون حال [?] است و سجاده والی وارث مولانا نیست در حالت بجز قسم ادنی که بایست [?]
شود و بکار [?] این خدام گفت که برای قسم ادنی ولم اقبال نمیکنند و اغلب که
پسند حضور نباشد و در قسم اعلی نیز پای امام حسین علی نبینا و علیه السلام است اندرین حال

بر خیر الامور اوسطها عمل باید کرد علاوه برین حکم حدیث دران تقلید پیران پیر حضرت خواجه بزرگ اجمیری
علیه التحیة والسلام است که از یکم رجب تا ششم روز وصال در اجمیر شریف ایام عرس مقرر اند و حسن اتفاق
اینکه تاریخ وصال حضرت مولانا نیز ششم ذیقعده واقع گشته پس از یکم تا ششم ایام عرس قرار داده
رقعجات بطور اشتهار از شاهجهان آباد تا الہ آباد و بنارس بسبیل ڈاک ارسال یافت و بعد نماز
جمعه که اکثر مریدین سکنه لکهنؤ حاضر بودند اعلام کردم که حضرت مولانا بمقتضای کمال توکل کار حیات
و وفات خود را بسپرد خدا فرمودند مصرعه خدا خود میر سامانست ارباب توکل را؛ لیکن باقتضای
نقصان همت و لازمه بشریت مستحسن مینماید که آنچه مریدین و مخلصین شهر بروز معین فاتحه و نیاز حضرت
در گوز باشند آنمقدار حسب مقدور خود بدوکان شیخ هینگا و محمد بخش مودی سرکار رهاقی جمع ساخته
تا اتمام عرس لیل و نهار حاضر مانده یکجا خورده و نوش نمایند تا اختتام عرس لنگر و مطبخ رحمانی
بر عام و خاص جاری ماند و بجز اوقات نماز و خوردن طعام شبانروز هنگامه سماع گرم باشد
اخوی خلیفه فتح علی شاه صاحب و اکثر خیر اندیشان این رای پسند فرمودند و بعضی عقلا گفتند
که در حالت توکل و بی سامانی دعوت عامه و محفل مستمره تا شش یوم شبانروز از قسم محالات
عقلیست و بعضی صاحبان بدگمانی بردند که مولوی نوزادنه و خلیفه صاحب بتدبیر جمع کردن نقد
برای خود ما کرده اند لیکن دریافت کردم که تجویز مذکور بحضور مرشدنا مولانا پسند و منظور
گردیده گفتم سه غرض ز دنیا و عقبی قبول خدمت است و بس و غیر چه باک است اگر پسند توام
شتاب لنذور بطور فهرست بقید اسمای مریدین طیار کردم هرکدام مرید مخلص باشنده شهر
بهرچه بنام عرس آورد در آن کتاب نوشته از دست خلیفه صاحب بدوکان مودی مذکور جمع
نمایند هم از شیخ مودی گفته شد که بعنوان تخمینا دو صد روپیه یومیه گرفته خواهد شد و سوای مصرف
سه روزه [illegible] هزار روپیه سرمایه دوکان داشته باشی چون شیخ بهینگا نیز مرید و معتقد بوده
و سائیان [illegible] در حین ایام عرس از نزد خود طیار کرده صد من [illegible] نفیس و مائده وارد
شکر و روغن [illegible] شود [illegible] اول بنام وا که هر قدر صرف شود برای خوشنودی
[illegible] حضرت ما شاه و پیشانی حضرت بسازند از عنایت مولانا همه چیز موجود دادم چون خلیفه
[illegible] چند کسان ذمی مقدور [illegible] نیز بودند [illegible] صد روپیه برای جمع کردن در دوکان مذکور

آورده‌اند دران زمره محمد نذر علی خان بهادر و غلام حسین تاجر لشهنا و قاسم علی و حسن علی و یوسف علی
وغیره اقربای او و منشی رامدیال و کشن دیال پسران لاله لچهمن لال سابق الذکر و چودهری
سرفراز احمد رئیس ردولی و سید کرامت حسین صاحب همشیره زاده سید غلام علیخان بهادر از وزرای
عظام راجای بیلی و مولوی حافظ کرم احمد صاحب خیرآبادی میر منشی بیت الوزارت شاه اوده
از جمله معتقدین با اخلاص که از ده دوازده سال شریک عرس میشوند و بعقیدت و ارادت مداوم
حاضرباش درگاه عالم پناه است مسماة چهوٹی خانم عرف چهوٹے صاحب قوم افغان است وطن
قدیم بزرگانش پیشاور و مولدش شاهجهان آباد و بعد فوت شوهر مقدم خود از شاهجهان آباد و براده
بطرف عظیم آباد وغیره دیار مشرق سیاحت کرد و با مستر بان نامی انگریز جلیل القدر اتفاق مناکحت
افتاد و از و فرزندی پیدا شد که ملازم سرکار کمپنی است و مبلغ   روپیه مشاهره دارد و بعد چندی
سید بعد فوت شوهر ثانی مذکور تارک الدنیا شد و در کوچه جهان آباد با سید بدرالدین شاه قادری
عقد بیعت نمود و چندگاه استفاده بود اشته حسن نیت و صدق طویت صحبت اولیا و فقرا پیدا کرده
و پارسا گردید چنانچه از زمان ورود لکهنؤ در هر دو درگاه حضرت مولانا و جناب مخدوم شاه مینا
صاحب قدس سرهما همیشه حاضر میباشد و مبلغ یک یک صد روپیه در هر دو عرس نذر میکند و سوای
آن در هر سال ده بیست محفل عام و بذل طعام بخوبی تمام میکند و مشغولی نماز و روزه و ذکر و شغل
درولیشانه مصروف الاوقات است عاقبتش محمود باد فقط بخدمت صاحبین مذکورین گفته شد
که تجویز فراهمی نذور برای کسانی بود که مصارف یک روز برداشت کردن نمی توانند و شما هر یک از
فضل الهی استطاعت عرس مستقل میدارند برای شما مصلحت اینست که تاریخ ششم برای خلیفه صاحب
گذاشته دیگر پنج روز را با یکدیگر تقسیم کرده حسب دلخواه انصرام سعادت عرس نمایند چنانچه شب روز
اول میان غلام حسین مذکور و تاریخ دوم و سوم لاله لچهمن لال و چهارم و پنجم محمد نذر علی خان
نامزد خود ساختند و دیگر صاحبان در تاریخ ششم شریک خلیفه صاحب شدند و در تاریخ اول غلام حسین
مذکور بعده ... دستور العمل شد فهرست ضروریات مفصله ذیل نوشته داده
طعام حسب اقسام در یک قسم ... برای روشنی بهار و باتی موم ... کندن تا دیل ... چراغان ...
جوژه های سبز برای سادات ... جوژه های ... مشائخ ... صرف ... مصارف ...

امامت نماز جمعه و شنبه بهتر از وقت ادا فرمودند بعد ازین حسب معمول قصد درس مثنوی شریف و
کلام الله مجید کردند مگر حواس و اعضا در قابو نبودند باز و جبیره بر بستر استراحت افتاده کلمات یاس
از زندگی بر زبان مبارک راندند و آن شوره خواستند چون مردم متفکر و هم و استفسار تامل کردند مضمون
مع بیار باده که مینای عمر لبریز است ۰ مریض را دم آخر چه جای پرهیز است ۰ بر زبان مبارک لفظ شنیت
قطع تعالیٰ گذشت که دوشنبه نزد حضرت محبوب ترین ایام است شاید امروز روز کوچ باشد لبیده زبان
از گفتگو فرو بسته مشغول بذکر قلبی شدند اسهال وحمی اشتداد گرفت و در هر روز یکی آورده و بیهوشی
ظاهری غلبه کرد معهذا هرگاه وقت نماز می آمد نام نماز شنیده بر می خاستند وضو یا تیمم کرده رو بقبله نشسته
ادا آن به ادای رکوع و سجود آخر به اشارت هر یک رکن می پرداختند. و برای امامت نماز ظهر دوشنبه کمترین
شاه محمد نور الله را امر کردند از آن وقت نماز جماعت از آنحضرت ادا شدن نتوانست و بنماز باطن که
معراج المؤمنین است مستغرق شدند تا صبح آن روز دوشنبه مکان احاطه ملحقه مسجد که از منتظم الدوله
بقیمت مبلغ ده هزار روپیه خریده شده بدستور سابق بود یعنی اندرونش چند قطعه مکانات پخته و خام
و همه بر یک قطعه چاه واقع و زمین آن از صحن مسجد بقدر دو نیم بالشت در پستی داشت مرکوز خاطر
حضرت بود که همگی مکانات احاطه از بیخ و بن برکنده زمین آن هموار برابر صحن مسجد کرده شود و از آنجا
که با ضعف حرکت در تطهیر کم از عشره امکان نداشت از کرامت آنحضرت آن روز دوشنبه محمد علی خان
سپاهی داروغه اصطبل سلطانی که مرید حضرت است چند کسان بیلداران و مزدوران طلبیده به
کندیدن مکانات مذکوره معین ساخت و خود نیز با یاران خدمت کمربسته ایستاده شدن از بعد امروز
از دل و جان مردم با هیبت از غیب در بیگار مشغول شدند در عرصه دو نیم پاس همه مکانات را از بیخ و بن
برکنده چوب و خشت آن علحده نموده و چه چه تا آنجا که شستند زمین برابر صحن مسجد هموار کرده تخته تخته و
همچنین آراستند باغبانان شهر از خود دویده بیلچه یا کشیده تمام زمین را آینه رو ساختند و سقه های
بیشمار ورسیده آب پاشی قرار واقعی کردند و محاذی در وسطی مسجد مکان قبر شریف تجویز نموده بر آن
شامیانه نافه سبز ایستاده کردند و در عرصه وقت عصر آمد چون برای نماز عصر تیمم کردند پرسیدند
که امروز پنجشنبه است سوال گنج قدرت الله بکی از خدمتیان حضار عرض نمود که امروز دوشنبه بود
آخر گردید شب سه شنبه آغاز شده بیان سکوت فرموده نماز عصر به اشارت گذارده بعد ازین تیمم

همگنان را الیقین گردید که انتظار جمعه خواهند کشید و درین ایام غلبهٔ استغراق حضرت ما مورنا در ظهور رسید
که موجب حیرت حضار گردید اول اینکه مرزا کلن بیگ صاحب مهونوی که از مریدان قدیم و مخلصان
صمیم اند سر بالین مبارک حاضر بودند بدل خود گفتند که من قصیده برده حفظ کرده‌ام و هم افسوس است که
این قدر سعادت نیافتم که بسمع مبارک حضرت رسانیده اجازت کمل بگیرم حضرت مولانا بعد اشتغال
بیهوشی بر خطرهٔ شان مشرف شده فرمودند که مرزا کلن بیگ گر قصیده یاد کرده اید بخوانید تا بشنوم حسب الارشاد
مرزا موصوف قرات آن شروع نمودند ارشاد شد چنانکه ترتیل و تدریج بخوانید که من بخوانم چنانچه
بیت اول قصیده تبرکاً بحال ثانی و ترتیل خوانده نشان دادند و عند القرات هر جا که غلطی بود تصحیح کردند
بعده ارشاد کردند که اجازت قصیده طیبه با ایشان و اولاد ایشان و جمله مریدان و طالبان و دوستان
شود و دادم اجازةً کاملةً وشاملةً مستمرةً الی یوم القیامة دوم اینکه مریدان شب مرزای ممدوح حضور
عرض کردند که خداوند نعمت هر وقت بر زبان مبارک می رانند که اجل ما در رسیده است و بدست
ما خلایان چنین است ؎ هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ؛ ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما ؛
فرمودند بلی ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما و این مصرعه تا دیر مکرر بر زبان مبارک رفت میان اسدالله
صاحب مرید و تلمیذ خاص که چند مدتی خدمت و پا کوبی اختصاص کلی داشتند بخوش آوازی غزل
حافظ علیه الرحمه غزل ساقی بنور باده بر افروز جام ما ؛ مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما ؛
خواندند به تکرار ؎ هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ؛ ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما ؛
کیفیتی ماند که ما و انیم و دل ؛ و چنان مفهوم شد که حضرت ناصبوری عشاق در مهاجرت خود دریافته
افاضت تسلیه و تسکین و ایجاد قوهٔ تحمل و تمکین بر قلوب حضار می کنند حقا که بعد وقوع واقعهٔ [illegible]
علیای آن قطب الواصلین مهجورین بیقرار و مریدین سوگوار را دستگیری فرمود و الاکسی هیچ
اختیار نداشت ؎ ہو سکے نہ حول و قوۃ اگر تیرے درمیان ؛ ہم سے ہو سکے سو نہ ہو سکے
کبھو ہو ؛ سوم اینکه بروز سه شنبه در حجره تشریف داشتند بوقت زوال دو پهر تغیر حال مفهوم شد
کمترین خدام محمد نواز الله گذارش کرد که پیر و مرشد را خوب معلوم است که در مرض الموت پیغمبر علیه الصلوٰة
والسلام با خالق اکبر سبحانه بتوسط حضرت جبرئیل علیه السلام چه قسم سوال و جواب داشتند و ما دامیکه
از طرف [illegible] است خود اطمینان کلی حاصل نکردند اقبال نقل از دنیا نفرمودند پس قبله و کعبه را که بر قدم

رسول صلی الله علیه وسلم هستند نیز می باید که بدون اطمینان نجاح وفلاح حالهٔ توسلان اقبال جلت
از بیچان نفرمایند بعد تامل ارشاد کردند برای توسلان و دوستان بل برای دشمنان خود نیز این
بیت عرض کردیم ؎ دوستان را کجا کنی محروم ؛ تو که با دشمنان نظر داری ؛ بعد ازان روز در حجره
تشریف می داشتند کمترین خدام محمد نور الله دست حق پرست گرفته نبض می دید از راه کرامت فرمودند
که مولوی صاحب ما خواهند بود عرض کردم بلی غلام حضور است از راه شفقت ارشاد شد که مثل سیوطی
کجا پیدا خواهند شد رحمة للعالمین است مصرعه هست دانا رحمة للعالمین ؛ کمترین گذارش کرده ؎
ترا هیچ بنده نبیند کسی ؛ مرا چون تو خواجه نباشد کسی ؛ این سخن شنیده تبسم پیدا شده مستغرق شدند
بعد ادای نماز سه شنبه معمول قدیم بوده است که تا اذان عشا رو بقبله نشسته مراقب می شدند ازین رو
نیز موافق عادت قدیم بغیر تکیه و بلا اعانت غیری بقصد مراقبه نشستند از بسکه اعضا در قابو نبود سر
مبارک مائل بزمین می شد بسیار عرض کرده شد که در نماز عشا دیر است تا اذان عشا تکیه
دراز شوند مقبول نیفتاد هرگاه یقین گشت که خلاف معمول بدون فراغ عشا استراحت نخواهند فرمود
بنده نور الله اذان خوانده که فرح تمیم حضور در پیش کرده در عین ضعف و بیهوشی دست کشیده فرمودند
که هنوز وقت عشا نرسیده است عرض شد که اذان عشا خوانده اند ارشاد کردند که قبل از وقت
شده است عند التحقیق معلوم شد که فی الحقیقت اذان قبل از وقت شده بود بعد عشا تکیه کرده
گفتند سبحان الله با بیداری اوقات در عین بیهوشی آگاهیست خوشا بحال بیداری و بیهوشی یار
روز چهار شنبه تخمینا یک پاس روز برآمده در حجره شریف بحالت استغراق دراز بودند یکبار برخاسته
نشستند و حالت جذبه آنوقت غالب کرده در آن حالت گویا اضطراب کرده می گفتند تخفیف عنا
ربنا من العذاب بسیار استغفار نمودند و تخفیف یا رحیم نقصان بود و این کلمه را مکرر بزبان
راندند بعده در جوش آمده گفتند که کجاست و تیغ تو مرا باید از دهان تا سر گردانم آنرا بعده در تاب
چهره صبح آید از جلال دست بالا کرده فرمودند که مرا بخیزانید چنانچه باعانت شاه هدایت احمد
صاحب و فتح علی شاه صاحب و غیره صاحب برخاسته ایستاده شدند و فرمودند که مرا بیرون بیرید
که کجا ببینم ارشاد شد که در دروازه داخل اندرون حجره باعانت مردم تا صحن مسجد آمده نشستند و باز
برخاسته بحجره رفتند باز در صحن آمده گفتند حق حق یا رحیم و فرمودند تا سر گردانم بعد این حرکت

از مرحوم همراهی پرسید که سواری کیست گفتند رسول صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم برای دیدن محمد کوی
عبد الرحمان تشریف آورده‌اند منشی مذکور میگوید که باستماع این خبر در مکان مذکور بطرف شمالی دویدم معاینه
کردم که بالای سنگ ره چبوتره شرقی مسجد است حضرت مربع نشسته اند و از تابانی چهره مبارک
آنحضرت صلی الله علیه وسلم حوالی چبوتره روشن و تابان گردید خواستم که خود را زیر قدم مبارکش
اندازم فوراً از نظر غائب شدند چنانچه منشی مذکور از خواب فوراً برخاسته در مسجد آمده به غایت
متحیر داشت دوست مرحوم حصار گرفته نشان میداد که والله بالله همین وقت حضرت صلی الله علیه
وسلم اینجا نشسته دیده ام فقط اطبا و حکمای شهر هر گاه می آمدند این حالت و نبض ملاحظه کرده متحیر
میشدند که گفتند نبض مثل صحیح البدن و روح شادان بی رنج و بزرگ است سوای اختلال حواس
از ادراک ظاهر چرا است چون مرحوم حضرت را خیال نماز بود و استقبال قبله هر وقت منظور داشتند
لهذا بستر خواب شرقاً و غرباً گسترده شده بود تا به سجده برخاست روبقبله نشستند لیکن حضرت بران بستر
خواب نکردند با وجود بیهوشی از نماز مغرب تا عشا نشسته ماندند بعد فراغ عشا تواستیم که به بیجان
حال هر باز شوند هر مرتبه که غلطانیدم باز نشسته برخاستند بسبب آنکه بالطرف قبله دراز میشدند آنگاه
بستر را جنوباً و شمالاً گستردیم استراحت به اطمینان فرمودند آخر شب حفاظ گرداگرد نشسته تلاوت
سوره یٰس و سوره ملک وغیره تا وقت اشراق کردند باستماع قرآن سکوت از کلهم هم گردید
معلوم استند که روح منتقل شد چون نبض بدستور بود بنده درگاه محمد نور الله در گوش باواز بلند عرض کرد
که روز جمعه است تهیه غسل و نماز هست یا نه از کمال بشاشت چشم وا کرده فرمودند که مرا برخیزانید
و هر دو دست بالا کرده اراده نشست نمودند بادنی اعانت چنان سبک و شاد برخاسته نشستند
که گویا همین وقت خفته بودند و آب برای وضو طلب کردند کلوخ تیمم پیش نموده شد آنرا دست
زده اشارت بطلب آب فرمودند چون طشت و آب وضو آوردند خواهش سواک معلوم شد
چنانچه مسواک نو آورده شد سواک بدست گرفته بترتیب و استیعاب تمام وضو میکنانیدند و ادعیه ماثوره باواز
بلند میخواندند و کلمه شهادت حضرت بزبان مبارک میگفتند پس از تکمیل وضو حضرت بر بستر دراز شده
باز مستغرق گشتند و به حالات اشارت رفت تا کلام حمد و ثنا و نعت رسول خدا صلی الله علیه
وسلم تا یکپاس روز برآمده سرآنیده ابده قراءت کردند ایستاده سوره قرآنی با بیان تمام تا دو پهر

میخوانند بعد نماز جمعه شاه هدایت احمد صاحب نبیره شیخ العالم قدس سره و مولوی محمد احمد جانشین
مولوی انوار الحق وغیره مشائخ کرام گرد حضرت بطور حلقه نشسته ذکر جهر شروع کردند در نیم ساعت چشم مبارک
تیره شد نماز و ذکر قلب و حرکت نبض بدستور جاری بود درین حالت کنیزان قبر و طیاری مکان غسل
وغیره شروع کنانیده شد همه مردم موافق و مخالف را خطره اشتباهی خطور کرد دیده که حضرت رضی الله عنه
انتظار جمعه میداشتند جمعه آخر میشود همچو خطور این خطر همه چشم وا کرده خمیازه گرفتند شعله نورانی
بر چهره مقدس مستولی گردید که نظر بینندگان تاب دیدنش نیاورده چشم حق بین از کتاب باز کرده
زیر لب بلفظ ادا شده گفتند نظم این گفت و ز گفتگو خموش شدید ؛ از شربت وصل جرعه نوشیده ؛ نعش
از در استقامت افتاده ؛ طبع از روش سلامت افتاده ؛ ابر ز زمین سیاه برخاست ؛ کز سینه برد آه
برخاست ؛ روز هم ز فراق بر سر آید ؛ کین روز به بخت من در آمده ؛ در خاک نشاندم روزگار هم ؛
افتاد خزان به نوبهار هم ؛ تو بگذری و مرا گذاری ؛ این نیست طریق دوستداری ؛ هر چند جهان همه
خیال است ؛ در خواب و خیال ما مثال است ؛ خو کرده بخیال چون شکیبم ؛ خود را بخیال چون فریبم
بی وصل تو زندگانیم چیست ؛ صد خنده مرگ بر چنان زیست ؛ نقش تو هم فلک در شستم ؛ کز آب
چه کند سپهر نوشتم ؛ آنرا که شد این فسانه در گوش ؛ شد خواب ز دیده اش فراموش ؛ ای جان
صد هزار چو ما فدای جان تو ؛ هر دم هزار تحفه دعا بر روان تو ؛ همچو رجوع روح به عالم قدس که یک پاس روز
باقی مانده یوم جمعه و ششم ذیقعده سنه ۱۲۴۵ هجری اتفاق افتاد عالم ته و بالا گردیده و صدای فریاد
و فغان بعرش برین رسیده بخوف هلاکت و بنابر حضار جسد مطهر را همه شب خواب بعجلت برداشته
در حجره خاص بردیم بعد تغسیل و تکفین بر سر جنازه نهاده خواستیم که درون مسجد نماز خوانده در قبر
که درون احاطه و بیرون صحن مسجد طیار بود ببریم جنازه بلند از دستها شده بطرف شرق که در آنجا
قریب ده هزار مردم مشتاق قدمبوس و دست بوس ایستاده بودند روان گردید هر چند ما مردم
بطرف مسجد میکشیدیم منضبط و اعاده آن هیچکس قدرت نیافت بطریقة العین در تمام احاطه
و گرد قبر گردیده باز در مسجد پیش محراب رسید والله باشد که این حرکت قسری خلاف مراد یا سعی
حاملین جنازه بود درین حرکت کمتر کسی باشد که دست او بسر جنازه یا چادر که بالای آن بود نرسیده باشد
بعد نماز جنازه و عمل اسقاط مرقد منور گذاشته جسد مطهر مصفی و منور ساختند و سوای جمعا

ولایت حضرت مولانا دیا ئم بسته شد اصلا طاقت گویائی در خود نیافتم بر جرأت خود نادم شدم و از فوت
عظمت حضرت مولانا بدلم منقش گردید هر چند از باعث موانع چند و چند در حین حیات حضرت مولانا
از شرف بیعت محروم ماندم لیکن حضرت مولانا خاکسار را در عالم رویا بشرف بیعت خود مشرف
فرمودند تفصیل برین منوال است حکایت میرزا موصوف میگویند که بعد رحلت حضرت مولانا
از جهان در عالم رویا دیدم که من در مسجدی وضو نموده در تهیه گذاردن نمازم که ناگاه حضرت مولانا
از حجره مبارک تشریف آورده و بکمال عنایت دستم بدو دست مبارک خود مستحکم گرفتند گویا
بیعت میگیرند عرض نمودم که بطفیل آنحضرت مغفرت عقبی میخواهم فرمودند که تو کثرت درود شریف خوانی
می داری مفید مغفرت است بعد از آن ارشاد گردید که شخصی قصیده در تعریف پادشاه وقت
گفته است چیزی صله آن یافته است یا نه عرض نمودم که مرا آگاهی نیست چنانچه صحیح آن بعد تحقیق حال
از مولوی انور علی مرید حضرت مولانا که برای تعلیم پسران میرزا آغا جان و میرزا جان همکانم
سکونت میدارند بیان کردم اوشان گفتند که بکمال عنایت رحمانی بر حال شما مبذول گردید که
حضرت مولانا در عالم رویا داخل در سلسله خود فرمودند از اثر و برکت مولانا عقیدت وحدت وجود
بدلم منقش گردید و هیچ شکی باقی نمانده لهذا محبت حضرت مولانا روز بروز در باطنم می افزاید
غرضکه میرزا صاحب موصوف شب و روز اوقات خود را بیاد حق و محبت و عقیدت پیر و مرشد
بر حق بخوشحالی تمام بسر می نمایند و میرزا آغا جان پسر کلان و میرزا جان پسر دوم فرزند میرزا صاحب
موصوف سعادتمند ازلی و ذی علم و استعداد ناظم و ناثر بعنایات رحمانی بطور والدین گو از وجود
اعتقاد راسخ بر وحدت وجود و محبت صادق با حضرت مولانا میدارند یقین است که بدیر وقت معهود
داخل سلسله عالیه رحمانیه شوند حکایت رویای صادقه میرزا آغا جان خلف رشید
میرزا فاضل بیگ صاحب روزی بسمی تحسین علی خان خواجه سرای شاهی از امجد علی شاه
عرض نمود که آنحضرت با وجود چنین اتقا پوشاک از دست سنی می پوشند مرا حکم فرمایند که او را
داخل مذهب ائمه معصومین نمایم چنانچه خواجه سرا مذکور بهاتوقت نزد والدم آمده از طرف پادشاه
باین نوع پیام کرد که پادشاه تربیت شما بسیار نموده میفرمایند که فاضل بیگ مذهب را حق میداند
یا باطل اگر حق میداند خوشی ما است که آنرا اختیار سازد و در حق او عنایت بیشتر خواهد شد در جواب آن

والدم عرض کنانید که اگر سبب حضرت را حق نمیدانستم یا انکاری مرکاب ساختم لیکن هوش و حواس
والدم بجا نماند مضطرب گردیده درخانه آمده اجمال از ما یاران بیان کردند کمال تردد و تفکر لاحق حال
ما یاران گردید آخرش قریب دو گهری شب گذشته بمعیت انور علی استاد خود باستانه حضرت مولانا
رسانیده عاجزانه التماس نمودم بحال شب و عالم رویا دیدم که روبروی بادشاه وقت روبکاری گفتگوی
مذهب از والدم درپیش گردید دران اثنا حضرت مولانا تشریف آورده بطرف بادشاه وقت
اشاره نمودند که ترا ازین گفتگو چه سروکار [illegible] هیچ آن حال خواب انور علی بیان نمودم اوشان گفتند
که حضرت مولانا بمانید شمار سیدند حالا هیچ گفتگوی مذهب کاهی پیش نخواهد آمد هرچند والدم را
همین خیال بود که علی الصباح بروقت مجرا بادشاه وقت ازین گفتگوی مذهب پیش خواهد نمود
عجب ماجرا [illegible] واحد اسباب بادشاه از باعث ناسازی طبیعت [illegible] دستور از محل بیرون تشریف
نیاوردند و بعد آن هم دریافت گردید که از خواجه سرا جواب گفتگوی والدم شنیده متبسم شده فرمودند
که من اول از تو گفته بودم که او هرگز هرگز اقبال مذهب سنی نخواهد کرد فقط چون عنایت حمانی
همیشه بر حال مرزا موصوف مرعی مانده تازه تائید حمانی اینست که بمجرد حاشیه و ملاحظه ملفوظات
حضرت مولانا از دل مرزا صاحب موصوف بی خوش [illegible] افتاد و قطعه تاریخ یکی بقید اسم معاوده
تاریخ و دوم بتعریف ملفوظ شریف بکمال خوبی برامدند گویا الفاظی حمانی بود قطعه تاریخ در

تعریف ملفوظ مظهر حق واقف سر علن ؛ عبد الرحمان رشک شبلی زمن ؛ افضل و
اکمل امیر المومنین ؛ اورع و اتقی و ذی خلق حسن ؛ کیا ہوا ملفوظ حضرت کا زعم ؛ شہرستان
وصل و ذو المنن ؛ وصف میں جس کے ہوئی تاریخ سال ؛ آیا سحر فیض ہے یہ موج زن

قطعه تاریخ معه اسم کتاب تاریخ سال باعث [illegible] ملفوظ شریف به مولوی انور علی شاگرد
[illegible] عالم با عمل ؛ در کمال از همسران برده سبق ؛ ختم شد از فیض روح پاک آن
[illegible] الفلق [illegible] معه تاریخ سال ؛ گفت فاضل [illegible] اسرار حق

سے [illegible] معتقدین با اخلاص [illegible] شیخ انور علے ابن شیخ بدهو
[illegible] قصبه بجنور اند از عنفوان جوانی در لکهنو اقامت ساخته تحصیل علم فارسی و خیری صرف و نحو
و فن [illegible] خوش نویسی [illegible] بکمال [illegible] رسانیده و بخدمت بزرگان حسن عقیدت

از سن تمیز داشتند چنانچه در محفل الطالبین در صحبت جناب مولانا مدام شریک می شدند. در ماه ذیقعده سنه
در زمان استغراق و توجه حضور بعالم بقا مشرف بیعت شده بودند و بعد از ان خلجانی داشتند که در سه حالت
بیعت کامل شد یا ناقص حضرت مولانا را شناخته در سلسله مریدین داخل کردند یا نه بنا بر رفع خلجان تذکر
ثانی الحال حضرت مولانا قدس سره در عالم رویا که بقبول بیعت مشرف فرمودند و معنی کلمة التوحید که از
خصائص حضرت بودند تعلیم نمودند چنانچه تذکره آن در ترقیم یافته است
از انوقت آن سعید ازلی را عشق و محبت پیر و مرشد آنقدر پیدا گردید که از ابتدای مشرف شدن به بیعت
تا تالیف ملفوظ شریف عرصه بیست و دو سال گذشته هر روزه به مزار فائض الانوار آمده بشرف زیارت
پیر و مرشد خود مشرف میشوند و گاهی بدون ضرورت لاحقه ناغه نمی سازند و هم در اثنای تالیف ملفوظ شریف
در صحبت فقیر حاضر باشی کردند و بتکمیل ملفوظ شریف ابرام نموده در تبییض تسوید کم شریک غالب شدند
چنانچه تاریخ انوار الرحمان که از نتایج طبع وقاد تابنده گوهر صدق و صفا و آب گوهر مجد و اعتلا مرزا فاضل بیگ
صاحب که مرقوم بالا است بران دلالت میکند الحمد بعد علی احسانه که سعی شیخ انور علی موصوف
بدرجه خصوص مشکور گردید و حضرت پیر و مرشد نیز در عالم رویا بخوشنودی خاطر اقدس در تقدیم این حسن سعی
اشارت و بشارت فرمودند دیگر احسان خدای سبحانه بر ینکه شیخ صاحب موصوف را از همت پیر
همت با وصف کم علمی فهمید عقیده وحدت وجود آنچنان نصیب گردید که علمای و فضلای زمانه که ازین
دولت محروم اند رشک می برند و بسبب همین چاشنی توحید رسائل توحید مصنفه حضرت مولانا
هدایت الوهابین و مثنوی مولوی معنوی را از کاتب الحروف خوانده استعداد وافی بهم رسانیدند
اللهم زد فزد وزد ولا تنقص فی حاله وقاله و تحفظه و محمد قاسم همشیره زاده خود را بفرزندی گرفته در تعلیم چنان
سعی نمودند که از تحصیل عربی و فارسی و هم از توانائی خوشنویسی استعداد وافی بهم رسانیده باهمه ارادت
و عقیدت بشرف بیعت میان فتح علی شاه صاحب خلیفه جانشین حضرت مولانا و مرشدنا مشرف گردانیده
داخل سلسله عالیه گردانیدند یکی از مریدین خاص و معتقدین با اختصاص محمد حسین علیخان
مشتاق صحبت با این تعلیم علی خان قوم افغان ورک زئی از روسای بنجاب ...
آنکه راست خان ... احوال خود به عنوان ظاهر کردند که در ولایت ... بزرگان ما از قدیم ...
اقوام خود ها بودند و ... امتیاز تمام داشتند در عهد سلاطین ... آمده

وجاگیر شدند منجمله شان نواب مکارم خان بهادر و نواب شمشیر خان بهادر بهمراهی نواب منور علی خان
بهادر صفدر جنگ هرگاه بعنایت صوبه اوده رونق افزای این ممالک شده بودند درین ملک آمده
جاگیردار خالص پور و بختیار نگر و غوث گنج شدند چنانچه نواب شمشیر خان بهادر و نواب مکارم خان بهادر
نسبت تا تهالی و نواب مراد شیر خان بهادر مالک قصبه گنج مراد آباد نسبت داد و تالی میرسید از آغاز
ورود این ملک تا زمان نواب شجاع الدوله بهادر وزیر الممالک جمله بزرگان ذوی الاقتدار بودند
در زمان اخیر وزیر الممالک و ضبطی ملک و جاگیر احتیاج روزگار افتاد و بعمر هفت ساله بوده باشم
که والد ماجدم انتقال کردند والده ماجده بکمال ناز و نعمت پرورش نمود باندیشه اینکه رنج و مشقت
تحصیل علمی بر خاطر عاطرم نگردد در مکتب و مدرسه نفرستاد تا اینکه بیست ساله شدم و بطور خود آمد و رفت
لکهنؤ بوضع سیر و تماشا شروع کردم اتفاقاً شهره درویشی حضرت مولانا شاه عبد الرحمن قدس سره
بگوش رسید روزی در مسجد ایشان حاضر شده نماز در عقب مولانا گذاردم و در دل لذتی یافتم
رغبت حضوری پیدا شد چنانچه هرگاه در لکهنؤ می آمدم اکثر بحضور حاضر میشدم روزی مولانا از بنده
پرسیدند که از چند مدت نماز میگذاری عرض کردم که از عمر هفت سالگی آن وقت خدای تعالی حضرت
مولانا را متوجه عنایت نمود یک دو ته پاشه تار و پرو نهاده بود فرمودند بیا تا ترا مرید کنم من دست دراز
کردم بعد ایجاب و قبول چند پاشه از آن دو ته برداشته از دست مبارک بدهان من نهادند از خوردن آن
کیفیتی در رگ و ریشه من سرایت کرد که عشق و محبت مولانا قدس سره بدل و جان چسپید عند الطلب
شغل و اشتغال ارشاد شد که وقت مراقبه پیش من نشسته باشی چشم بند کرده و زبان بکام
چسپانیده گوش باید کرد که دلم چه میگوید هرگاه آواز الله الله از دل بگوش میرسد و در تسبیح دم
دراقراتش (?) آن باید کوشید یعنی در یکدم هرقدر تکرار اسم ذات که مسموع شود و در دم دیگر بران
باید افزود از آن کیفیت فنا و بیخودی پیدا خواهد شد چنانچه چنان کردم در تحصیل آن محویت و بیخودی
آنچنان مشغول میگردید که در اعضا و قوای خود طاقت تحمل آن نمی یافتم بحضور پر نور عرض حال
نمودم ارشاد شد که انشاء الله تعالی بتدریج طاقت تحمل آن خواهد گردید در صحبت چند ماه حال
من متغیر گردید بطبیعت دنیا و ما فیها التفات نماند ذوق و شوق ترک دنیا غالب گردید همین حال
در خانه خود رفته بودم والده ماجده حال دیده بسیار داویلا نمود که پسرم از صحبت مولانا از کار دنیا

رفت عاجزنالی بسیار نویسانیده عرضی خود بدست مبارک نامی سفید باف بخدمت حضرت مولانا فرستاد
حضرت بعد ملاحظه عرضی زبانی قاصد مذکور گفته فرستادند که او را پیش من بفرستند فردای آن مادرم
بسواری پالکی همراه مبارک مذکور بحضور مولانا فرستاد حضرت مولانا بعد استفسار خیریت فرمودند که والده شما
بسیار زاری نالی کرده میخواهد که شما سعی باطن گذاشته بطرف دنیا ساعی باشند لهذا میگویم که شغل کور
باید گذاشت و در کار دنیا مستعد باید شد عرض کردم که من بعلم دلی هنر محض هستم و مطلق عقل معاش
ندارم از من کار دنیا هم نخواهد شد ارشاد شد که هر که دنیا خواهد داد عقل معاش و استعداد هرگونه نیکی خواهد داد
بعد ارشاد هر یک نان دال مونگ شاه عنایت کردند که بحضور مجرد خوردن آن ذوق و شوق که در
دل بود ذکر از هر یک اعضای شنیدم مسدود گردید و طلب و تلاش دنیا پیدا شد بیاسه سانحه
دنیا نیز از امداد و اعانت حضرت پیر و مرشد برحق شده بود از آغاز لغایت حال هرگاه بحالت
اضطرار در حیات و بعد وفات بروح مقدس رجوع کرده ام و میکنم فوراً فریاد رسی میفرمایند
تفصیل آن بسیار طول و طویل است مگر چند حکایت بر خود گذشته متضمن کرامت ذات عالیات
حضرت قطب زمان بحکم اما بنعمة ربک فحدث بیان می نمایم حکایت اول آنکه در آغاز ملازمت
روزگار یکصد و بست پنج روپیه بهم رسانیده محمد عثمان خان رساله دار داده اسامی یک سوار
مقرر کردم بعد چند روز رساله دار لوبایتهادی نموده خواستگار و نیم صد روپیه شد حضرت مولانا
اجمال شنیده فرمودند که یکصد و بست و پنج روپیه واپس بگیر خدا اشمارا بلا صرف روپیه اسامی سوار
خواهد داد بعد چند روز حضرت مولانا رقعه خود بنام محمود خان قندهاری رساله دار عنایت
کردند که مرا اسامیان سوار که از سرکار یافته اند یک اسامی محمد حسین علی خان برادر محمود خان
بعد ملاحظه رقعه بلا صرف چیزی اسامی سوار بنام جاری کنانید حکایت دوم آنکه در زمان ریاست
نواب معتمد الدوله بهادر فقیر محمد خان رساله دار مرا بمشاهره بست پنج سوار نموده بمنصری تحصیل
بدیع الدوله بمعرفت پسر او فرستاد بعد از مولانا اجازت گرفته در سال تحصیل محال مذکور کردم
زر سرکار بکمال حسن انتظام وصول نمودم و دو چهار هزار روپیه را متمتع شدم در بین ایام معتمد الدوله
متغیر گردید و فقیر محمد خان و جمله متوسلان او تغیر و تبدیل شدند مرا هم از علاقه منصری ریاست شد
بحضور مولانا رجوع نموده عرض کردم که فقیر محمد خان همراه محسن من بود و از تغیری نواب معتمد الدوله

هیئت و خلق در اصل لغت بمعنی تقدیر و اندازه است و دل آدمی را مقدار و کمیت نیست و
قسمت پذیر نیست اگر قسمت پذیر بودے روا بودے که در یک جانب وی علم بودے و بجانب
دیگر جهل بودے و او در یک حالت عالم بودے و هم جاهل و این محال است و این روح
با آنکه قسمت پذیر نیست آفریده شده است و خلق آفریده شده را نیز گویند چنانکه تقدیر را گویند
پس بدین معنی از جمله عالم خلق است و بدان معنی از عالم امر است نه از عالم خلق پس کسانے که
پنداشتند که روح قدیم است غلط کردند و کسانے که گفته اند که روح عرض است هم غلط کرده اند
که عرض را بخود قیام نبود و تبع بود و جان اصل آدمی است و قالب تبع وی است عرض تبع
چگونه باشد و کسانیکه گفته اند جسم است هم غلط کردند که جسم قسمت پذیر بود و جان قسمت پذیر نیست
اما آن روح که ما آنرا دل میگوئیم محل معرفت حق تعالی است و بهائم را این روح نباشد
و این نه جسم است نه عرض بلکه گوهریست از گوهر فرشتگان و حقیقت شناختن آن دشوار است
و در شرع رخصت آن نیست بعد مجاهده علم آن حاصل آید انتهی ٭ اکنون باید دانست که
حق تعالی وجود را در عالم امر یعنی تنزیه و عالم خلق یعنی تشبیه جلوه گر نموده است و از اجزای عشره
هر دو عالم نسخه جامع مرکب کرده است آن پنج جزء که از عالم امر اند آنها قلب و روح و سر و
خفی و اخفی است و آن پنج که از عالم خلق اند آنها نفس و خاک و آب و آتش و باد
و مجموعه این را [illegible] بجهت جمعیت اجزای هر دو عالم امر و خلق انسان را بعالم
صغیر موسوم گشت و عرش و مافوق آنرا عالم کبیر گویند اگرچه انسان کامل از عالم کبیر هم اکبر است
چنانچه مولوی معنوی قدس سره در مثنوی شریف فرموده اند سه پس بصورت عالم اصغر
توئی ٭ پس بمعنی عالم اکبر توئی ٭ لیکن مافوق العرش را عالم کبیر بدینجهت میگویند که
آن عالم بمنزله اصل افتاده است عالم صغیر را یعنی اصول لطائف عشره که ترکیب انسان
از آن واقع شد فوق العرش هستند تجلی حق بران اصول در عالم امر می افتد و عکس
و ظلال آن اصول بر لطائف متعینه عالم خلق می افتد همچو شعاع آفتاب بر زمین چنانچه
در خاندان حضرات نقشبندیه آغاز سلوک مشغولی لطائف سته یعنی قلب و روح و سر
و خفی و اخفی و نفس میکنند و انتها و سیر اصول لطائف عشره هم مینمایند چنانچه اصل اصل نفس

اصل قلب است و اصل اصل باد و اصل روح است و اصل اصل آب اصل سر است و همچنان
تا اصل خفی است و اصل اصل خاک اصل اخفی است حاصل اینکه لطائف خمسه عالم امر ظلال
اسمای الٰهی اند که تعبیر از ان بولایت صغری می کنند و اصل لطائف خمسه خلق انوار ظلال اسما هستند
لهذا اصل لطائف امر اصل الاصل لطائف خلق شدند اگر تفصیل محلات لطائف مذکوره در جسم
انسان و تشریح الوان آن و طریق مشغولی هریک مطلوب باشد حضرت مولانا قدس سره در مکاتیب
حواله فرموده اند بخوف اطناب در ینجا مندرج نساختم **فصل دوم** در ذکر مخلوقیت روح و کیفیت
آفرینش آن که در شرع ثابت گشته و اینکه در آدمی روح واحد است یا ارواح متعدده و انشاء آن
چند است باید دانست که امام محمد غزالی رحمة الله علیه در دقائق الاخبار نوشته اند قد جاء فی الخبر
ان الله خلق شجرة ولها اربعة اغصان فسمها شجرة الیقین ثم خلق نور محمد صلی الله علیه وسلم فی حجاب
من الدرة البیضاء ومثاله کمثل الطاوس ووضعه علی شجرة الیقین فسبح علیها مقدار سبعین الف سنة
ترجمه تحقیق آمده است در حدیث که تحقیق الله تعالی پیدا کرد درختی را که برای آن چهار شاخ
بود و نام کرد آن را شجرة الیقین پس پیدا کرد نور محمد صلی الله علیه وسلم را در حجاب مروارید سپید
و متشکل کرد آنرا بصورت طاوس و نهاد آن را بر شجره یقین پس تسبیح کرد آن نور بران شجره هفتاد هزار
سال ثم خلق مرآة الحیاء ووضعها باستقباله فلما نظر الطاوس فیها صورته شاهد احسن صورة
وازین هیئة فاستحیی من الله تعالی فسجد خمس سجدات فصارت تلک السجدة فرضا موقتا فامر الله
تعالی الخمس صلوة علی محمد وامته والله تعالی نظر الی ذلک النور فعرق حیاء من الله تعالی
فمن عرق رأسه خلق الملائکة ومن عرق وجهه خلق العرش والکرسی واللوح والقلم والشمس والقمر
والحجب والکواکب وما کان فی السماء ومن عرق صدره خلق الارواح الانبیاء والرسل والعلماء
والشهداء والصالحین ومن عرق ظهره خلق البیت المعمور والکعبة والبیت المقدس ومواضع المساجد
ومن عرق حاجبیه خلق امة من المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات ومن عرق اذنیه
خلق ارواح الیهود والنصاری والمجوس وما شبه ذلک ومن عرق رجلیه خلق الارض من المشرق
الی المغرب وما فیها ترجمه پس پیدا کرد خدا آئینه حیا را و نهاد آنرا روبروی آن طاوس پس چون
نظر کرد طاوس دران آئینه دید صورتی حسین تر و شکلی مزین تر پس حیا کرد از الله تعالی و سجده

کرد پنج بار پس گرد بد بهان سنه فرض پنجوقتی پس حکم کرد خدا تعالی نماز پنجگانه بر محمد صلی الله علیه وسلم و امت
و نظر کرد الله تعالی بطرف این نور پس عرقناک شد از حیای خدا تعالی پس آفرید خدای سبحانه از عرق
سر وے فرشتگان را و از عرق روی او عرش و کرسی و لوح و قلم و شمس و قمر و پرده هائے عظمت و
ستارگان و هرچه در آسمان هست و آفرید از عرق سینه ارواح انبیا و رسل علیهم السلام و علما و شهدا
و صالحین را پیدا کرد از عرق پشت بیت المعمور و کعبه و بیت المقدس و جاهای مساجد را و از عرق
ابروهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیدا کرد امت وی را از مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
و از عرق هر دو گوش پیدا کرد ارواح یهود و نصاری و مجوسی را و آنچه مشابه آنست و از عرق هر دو پای
مبارک پیدا کرد زمین را از شرق تا غرب و هرچه در آنست ثم امر الله لنور محمد صلی الله علیه وسلم
انظر الی امامک فنظر نور محمد صلی الله علیه وسلم فرای من امامه نورا و من ورائه نورا و عن یمینه
نورا و عن یساره نورا و هو ابو بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم اجمعین ثم سبح سبعین الف سنة
ثم خلق نور الانبیاء من نور محمد صلی الله علیه وسلم ثم نظر الی ذلک النور فخلق ارواحهم فقالوا لا اله
الا الله محمد رسول الله ثم خلق قندیلا من العقیق الاحمر یری ظاهره من باطنه ثم خلق صورة محمد
صلی الله علیه وسلم کصورته فی الدنیا و وضع فی هذا القندیل قیامه کقیامه فی الصلوة ثم طافت الارواح
حول نور محمد صلی الله علیه وسلم فسبحوا و هللوا مقدار مائة الف سنة ثم امر الارواح لینظروا الیه کلهم فمنهم
من رای راسه فصار خلیفة و سلاطینا بین الخلائق و منهم من رای جبهته فصار امیرا عادلا
و منهم من رای عینیه فصار حافظا لکلام الله الی آخر الحدیث ترجمه پس حکم کرد خدا تعالے
برای نور محمد صلی الله علیه وسلم که نظر کن به پیشگاه خود پس دید صلی الله علیه وسلم رو بروی خود
نورے و بطرف پشت خود نورے و بجانب راست خود نورے و بجانب چپ خود نورے
و هر چهار نور که بود نور ابو بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم بود پس تسبیح کرد آن نور هفتاد هزار
سال پس آفرید خدا نور انبیا را از نور محمد صلی الله علیه وسلم پس نظر کرد الله تعالی بطرف نور مذکور
پس آفرید از آن نور ارواح انبیا را پس گفتند آنها مضمون کلمه طیبه را یعنی نیست معبودے غیر خدا
مگر علیم اقرار کردن محمد رسول الله است پس آفرید خدای سبحانه قندیلی از عقیق سرخ چنان شفاف
که دیده میشد حال باطن آن از ظاهرش پس آفرید صورت شخص محمد صلی الله علیه وسلم چنانکه بود

صورت و شکل و شمائل آنحضرت در دنیا پس شما وآن تصویر شریف را در قندیل نذلور [illegible] صورت قیام
وی صلی الله علیه وسلم در نماز این طواف کردند ارواح انبیا گرد نور محمد صلی الله علیه وسلم پس تسبیح
و تهلیل می کردند یعنی سبحان الله ولا اله الا الله و در طواف میخواندند تا صد هزار سال پس امر کرد خدا تعالی
ارواح کل بنی نوع آدم را تا بنظر ابطلاعت تصویر آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نظر کردند کل ابدان آن
صورت وی علیه الصلوة والسلام پس بعضے از ایشان دیدند سر مبارک آنحضرت را پس او در دنیا
خلیفه و سلطان شد و بعضے از ایشان دیدند پیشانی مبارک وی را علیه السلام پس او در دنیا امیر عادل شد
و بعضی از ایشان دیدند سر و چشم منور وی علیه السلام را پس او در دنیا حافظ شد علی هذا القیاس و بقیه
جمیع اصناف انسان بعضی پیشه و کمال آنها مذکور است بخوف اطناب بر این قدر اقتصار کردیم
پس از مضمون حدیث شریف ثابت گردید که خلقت روح مطلقاً از نور محمدی است صلی الله علیه وسلم
و نور محمدی عین نور الله است تبارک و تعالی و همین است اعلی از امر رب در آیت قل الروح من
امر ربی بعد از تحقیق خلقت روح باید که آدمی را سه روح است یکی نباتی که موجب نشو و نما است
دوم حیوانی که بسبب آن حس و حرکت دارد سوم روح انسانی که عبارت از نفس ناطقه است
و این روح بیچ موجودی با و شریک نیست حقتعالی این روح را بخود اضافت کرده فرموده است
نفخت فیه من روحی و علو درجه آدمی از سایر موجودات و عجائب و غرائب که از وی واقع میشود بواسطه
این روح است وگرنه اکثر موجودات بلکه اکثر حیوانات از حیثیت جسم از وی زیاده اند و روح
نباتی و حیوانی که از جسم متولد شد بعد فنا و بدن فانی میگردد و نفس ناطقه ابدی است تا و اسیکه
جسم عنصری فاسد نشد در این بدن تصرف و تدبیر میکند و علاقه او با جسم ورای خروج و دخول
و اتصال و انفصال است چنانچه معیت خدا تعالی با اشیاء لهذا نبی صلی الله علیه وسلم فرموده است
من عرف نفسه فقد عرف ربه از این نفس که در حدیث واقع شده مراد همین روح است و شیخ علی الخواص
در فتوحات مکیه میفرماید که اهل تحقیق در بیان کیفیت روح دو فرقه اند گروهی بر آنند که روح در اصل
یکی است که از آن روح کل میخوانند و اول از واجب تعالی اسمه این روح صادر شده است و این
جسد بی بعد و هم و مجهول الکیفیت است و این روح بنابر اختلاف عبارات اسامی مختلفه دارد
[illegible] از آن بحقیقت محمدی صلی الله علیه وسلم تعبیر میکنند و گاهی عقل اول و تعین کل و قلم اعلی گویند

الی غیر ذلک و طریق ... ارواح جزئیه از ان اینچنین ست که هرگاه جسم انسانی تسویه یافت پرتو از ان
روح کل برین جسم می افتد و بواسطه آن آثار حیات در تن پیدا میشود چنانچه جسم صیقلی مثل آئینه وغیره
بمقابله آفتاب روشن میشود و در وقت موت روح جزئی رجوع میکند باصل خود که روح کلی است
و هر چند روح کل مجرد و بسیط است و تجزی و تبعیض را در وی راه نیست لیکن باعتبار تعدد اجسام متعدد است
چنانچه پرتو نور آفتاب چون بر روی زمین می افتد در حد ذات قابلیت تجزی ندارد و تبعیض را و باعتبار
اماکن است و چون میان زمین و آفتاب تقابل نماند که شرط انارت و اضاءت است شعاع آفتاب باصل
خود رجوع میکند همچنین ارواح جزئیه بعد از انتقال از ابدان باصل خود که روح کل است واصل میشود
و در انجا ارواح جزئیه را از یکدیگر امتیاز نیست چنانکه آب بحر را مثلا در ظروف متعدده بند از ند آب
مذکور باعتبار ظروف منقسم میشود اما چون ظروف بشکنند و آب به بحر رجوع کند امتیاز نماند و همین
تفصیل را مولوی معنوی قدس سره در مثنوی شریف میفرمایند ع منفرق شد آفتاب جانها
در درون روزن ابدانها، چون نظر بر قرص داری خود یکی است، و آنکه شد محجوب ابدان در شکی است
تفرقه در روح حیوانی بود، نفس واحد روح انسانی بود، گفت حق رش علیهم نوره، مفترق
هرگز نگردد نور او، ع روح انسانی که نفس واحد است، روح حیوانی سفال جامد است، عقل خ
از مغز این آگاه نیست، واقف این سر بجز اشد نیست **فصل ثانی** در بیان آنکه مقر ارواح
پیش از تعلق ابدان کجا بود و بعد از انتقال قرارگاه آن تا یوم النشور کجاست محققان کامل
ارباب کشف و شهود اند و کشف ایشان مقتبس از مشکوة نبوت و بر وجدان اینجانب و گواه
... اند کتاب و سنت آنکه ما ابدان را در اجسام عنصریه منحصر یافتیم مالک این روح را
دو بدن است عنصری و مثالی و بدن عنصری فاسد میشود و بدن مثالی قابل خرق والتیام نیست
تا در نشاء دنیاست با این بدن تعلق میدارد و بعد از فنا این بدن با آن بدن مثالی لطیف
متعلق است الا ما شاء الله و در قیامت چون حشر ابدان شود باز ببدن عنصری تعلق گیرد
چنانچه قبل ازین داشت و این معنی بدون تفتیش همه عالم معلوم است که چون خود را بخواب میبیند
مقرر است که بدن عنصری معطل میشود و آن بدن دیگر است که در خواب دیده میشود و بحالت
روح تدبیر میکرد و بدن میکند اگر ترک تدبیر بدن عنصری بکند فاسد میشود و قابل تدبیر نمی ماند چنانچه

موت عبارت همین ترک تدبیر است و بعضی کسان را سکته میشود که از ایشان چیزی ادعا
میگویند و روح در عالم مثال سیر میکند و عجائب عالم ملکوت می بیند و علاقه او بدین بدن باقیست
تا فساد نه پذیرد و قابل تدبیر بماند بعد از آن رجوع بدین بدن عنصری میکند **فائده** در ذکر اینکه روح بعد
حیات انسانی از این بدن عنصری میتواند کرد یا نه کمل اولیاء و حکما را حالتی است که آنرا انسلاخ و
انخلاع روح خوانند و این موت اختیاری است که بریاضت حاصل میشود که ارواح ایشان
تا ده دوازده روز بلکه زیاده ترک بدن کرده در تصرف و تدبیر جسم مثالی میمانند و موت و احوال آن
برایشان بسیار آسان است و این را موت اختیاری خوانند و حدیث موتوا قبل ان تموتوا
متوجه همین است و کمال و نقصان آدمی مبنی از اختلاف استعداد این روح است چنانچه
بعضی بمرتبه ولایت و نبوت رسیدند و بعضی در کفر و جهل ماندند این کمال و نقصان راجع
باختلاف استعدادات ارواح است و گرنه از حیثیت ابدان باهم مساوی اند **فصل ثالث**
در ذکر اینکه آفرینش ارواح مقدم بر هستی بدن و تخلیق جسم میشود یا پیش از پیدایش جسم قال
فی ملخص کتاب الروح لابن القیم اختلف فی تقدم خلق الارواح علی الاجسام و تاخیرها عنها علی قولین
ترجمه گفته است در کتاب الروح تصنیف ابن قیم اختلاف کرده شده است در تقدیم خلق جانها
بر ابدان و تاخیر آن به دو قول گروهی تقدیم ابدان بر ارواح میگویند دلیل آنها قوله تعالی
هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا ترجمه آیا گذشته است بر آدمی زمانه از
دهر که نبود هیچ شی ذکر کرده شده و آیه دیگر اینکه ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه
نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام
لحما ثم انشاناه خلقا آخر ترجمه و بدرستیکه پیدا کردیم از گل خشک پس گردانیدیم آنرا نطفه در قرارگاه
آن پس آفریدیم نطفه را علقه پس گردانیدیم علقه را مضغه یعنی پاره گوشت پس گردانیدیم مضغه را
استخوان پس پوشانیدیم استخوانها را گوشت و پوست پس پیدا کردیم آنرا مخلوق دیگر این هر دو
آیت دلیل تقدیم خلق اجسام بر ارواح و دلیل قول ثانی یعنی تقدیم ارواح بر اجسام از
قرآن مجید آیة اخذ میثاق است و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی
انفسهم الست بربکم قالوا بلی الی آخره چنانچه مذکور که معنی آن در شرح کلمه گذشت و از حدیث

عمر بن عبسه مرفوعا ان الله تعالی خلق ارواح العباد قبل العباد بالفی عام فما تعارف منها ائتلف
وما تناکر اختلف ترجمه تحقیق الله تعالی آفریده است ارواح بندگان را پیش از اجسام ایشان دو هزار
سال پس کسانیکه شناختند یکدیگر را در ازل اتحاد و انس گرفتند درین عالم و کسانیکه نشناختند
یکدیگر را در آن عالم مختلف شدند درین دنیا این آیه و حدیث دلیل تقدیم خلق ارواح است بر
ابدان و همین طرف رفته اند اهل کشف و وجدان چنانچه مولوی معنوی قدس سره در مثنوی بیت
از حال ارواح خبر میدهند ∴ طوطی کاید ز وحی آواز او ∴ پیش از آغاز وجود آغاز او ∴ اندرون تست
آن طوطی نهان ∴ عکس او را دیده تو برین و آن ∴ میبرد شادیت را تو شاد ازو ∴ می پذیری ظلم را
چون داد ازو ∴ ای که جان را بهر تن تو سوختی ∴ سوختی جان را و تن افروختی ∴ باید دانست که روح و
عقل و نفس ناطقه و قلم اعلی و حقیقت محمدیؐ و قلب و جوهر نورانی متحد بالذات اند و تفاوت
بالاعتبار اند و بعبارت اختلاف مراتب اعتباری اشیا المولوی معنوی قدس سره ∴ این تفاوت
عقلها را نیک دان ∴ در مراتب از زمین تا آسمان ∴ هست عقلی همچو قرص آفتاب ∴ هست عقلی کمتر
از ذره شهاب ∴ هست عقلی چون چراغ سرخوشی ∴ هست عقلی چون ستاره آتشی ∴ ای خنک
آنکس که عقلش نر بود ∴ نفس زشتش ماده و مضطر بود ∴ وای آن عقلی که او ماده بود ∴ نفس زشتش
نر و آماده بود ∴ لاجرم مغلوب باشد عقل او ∴ جز سوی خسران نباشد نقل او ∴ عقل دو عقل است
اول مکسبی ∴ که در آموزی چو در مکتب صبی ∴ از کتاب و اوستاد و ذکر و فکر ∴ از معانی و ز علوم
خوب و بکر ∴ عقل تو افزون شود بر دیگران ∴ لیک تو باشی ز حفظ او گران ∴ لوح حافظ باشی اندر
گشت ∴ لوح محفوظ اوست کو زین در گذشت ∴ عقل دیگر بخشش یزدان بود ∴ چشمه آن در میان
جان بود ∴ چون ز سینه آب دانش جوش کرد ∴ نه شود گنده نه دیرینه نه زرد ∴ گر ره نبعش بود بسته
چه غم ∴ کو همی جوشد ز خانه دمبدم ∴ عقل تحصیلی مثال جویها ∴ کان رود از خانها در کویها ∴ راه
آبش بسته شد شد بی نوا ∴ از درون خویشتن جو چشمها ∴ فصل رابع در ذکر اینکه مستقر الارواح
از ابتدای پیدایش تا یوم البعث عالم برزخ است و تحقیق عالم برزخ و بهشت و دوزخ آن باید دانست
که شیخ اکبر محی الدین علی العربی قدس سره درین باب رساله نوشته مشتمل بر احکام دار برزخ و احکام
آخرت و تنقیح دوزخ و جنت اندر وی کتاب و سنت و مکاشفات و وجدان اهل کشف

نوشته اند اگرچه بعبارت عربی دقیق است لیکن درینجا بنابر سهولت طالبین خلاصه آن بعبارت
فارسی نوشته می آید بدانکه حقتعالی وجود خود را تقسیم کرده است بر سه عالم دنیا و برزخ و آخرت و این
عوالم ثلاثه ملک و ملکوت و جبروت نامیده شد یعنی دنیا عبارت از عالم ملک و برزخ از ملکوت و
آخرت از جبروت است و پیدا کرد انسان را از مجموع هر سه عوالم مذکور پس گرفت جسم را از عالم ملک
شهادت و نفس را از عالم ملکوت و روح را از عالم جبروت و تا هم بنا مجموع این هر سه جزا را با انسان لکن چون
تا وقتیکه انسان در عالم دنیاست حکم بر جسم ظاهر او است و نفس و روح زیر حکم جسم مخفی اند یعنی هر سه او
یعنی نفس و روح بواسطه جسم پس حقتعالی تعینات کرده است برای نقل برزخ از هر یک عالم مع
یعنی روح با نفس و اینها تعیناتی او در دنیا بقدر مقدر مشخص میباشد بعده از عالم او را نقل کنند
بطرف عالم برزخ تا روز حشر و نشر در آن عالم خواهد ماند بعد قیامت همه ارواح را از عالم برزخ بطرف
عالم آخرت نقل خواهند کرد و در آن عالم اهل جنت در بهشت و اهل نار در دوزخ ابدالآباد خواهند ماند
پس برای نقل از دنیا موت را بواسطه حضرت عزرائیل موکل ساخته است که قبض نفوس و ارواح
از جسم میت کرده در دار برزخ میرسانند درین نقل تبدیل جسم مثالی از جسم عنصری میشود چنانچه در
آیه کریمه بما قادرین علی ان نبدل امثالکم و ننشئکم فیما لا تعلمون اشارت برزخیه اجسام است
و دار برزخ یک عالم مستقل است درمیان عالم دنیا و عالم آخرت و آن نیز دو قسم است یکی
همه ارواح بعد خلقت ازلی در آن عالم موجود اند و از آن عالم بعد آفرینش جسم به تدریج نقل کرده
متعلق جسم میشود تا حیات دنیا و برزخ ثانی آنست که ارواح بعد نقل از عالم دنیا در آن عالم فراهم
میشوند تا یوم النشور و از آن عالم نقل بعالم آخرت خواهند کرد نه بطرف دنیا و در برزخ ثانی بهشت
و دوزخ اند سوای بهشت و دوزخ که در عالم آخرت قرارگاه دائمی خواهد بود فرق در جنت و نار برزخ
و آخرت همین است که تعذیب و تنعیم برزخیه را انتهایی است ما دام السموات والارض یعنی تا بقای
زمین و آسمان و قیام قیامت همه ارواح را از جنت و نار برزخیه بعالم آخرت نقل کنانیده خواهند شد
چنانچه در آیه کریمه فاما الذین سعدوا ففی الجنة خالدین فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء
ربک مراد از جنة همین جنت برزخیه است و همچنین در آیه ثانی و اما الذین شقوا ففی النار لهم فیها
زفیر و شهیق خالدین فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربک مراد از نار جهنم برزخیه

است نه دوزخ اخرویه وعلمای ظاهر درین آیات وهرجا که ذکر جنت ونار در قرآن است جنت ونار اخرویه
می فهمند وحال عالم برزخ ووجود جنت ونار برزخیه برایشان مکشوف نشده است شیخ اکبر قدس سره درین باب
درین مقدمه متفرد اند حضرت مولانا قدس سره می فرمودند که درین تحقیق حق بجانب شیخ
اکبر است رحمة الله علیه زیرا که احکام جنت ونار در کلام الهی دو قسم است احکام اینها
اوصاف در جنت ونار آخرت نمیتوانند شد پس اختلاف احکام وآثار دلالت میکند بر اختلاف نار
وجنت در عالم برزخ وآخرت مثلاً تعذیب وتنعیم اشقیاء وسعداء را با دوام السموات والارض
مقید وحد کردن دلالت میکند بر اینکه بعد فنای السموات والارضین آن حکم منقضی خواهد شد پس این حال
در جنت ونار دار برزخ خواهد بود نه در آخرت که مکث آنجا دائمی است وهمچنین قوله تعالی ولهم رزقهم
فیها بکرة وعشیا وکذا النار یعرضون علیها غدوا وعشیا دلالت میکند بر بودن صبح وشام در آن جنت
ودوزخ ودر صفت الآخرة وارد است لا یرون فیها شمسا ولا زمهریرا یعنی در جنت اخرویه آفتاب و
سردی زمهریر که از لوازم زمین وآسمان دنیاست نخواهد بود پس صبح وشام هم نباشد وبالجمله
بر مغایرت جنت ونار برزخیه از بهشت ودوزخ اخرویه قصه حضرت آدم وحوا علیهما السلام است که ایشان
بحکم یا آدم اسکن انت وزوجک الجنة سکونت فرمودند در جنت تا ثبت بعد ازان ارتکاب
هر دو بحکم فاخرجهما مما کانا فیه اخراج واقع گردید قوله تعالی لا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین که
قوله فاکلا منها فبدت لهما سوآتهما دلالت میکند بر اینکه اینهمه معاملات در جنت اخرویه نبوده است
زیرا که صفت جنة الآخرة وارد است اکلها دائم لا مقطوعة ولا ممنوعة یعنی میوهای آن دائمی است
وحکم منع خواهد شد از خوردن میوه آن ممانعت نخواهد شد ونیز دخول آن خروج نیست ودر آن
اشتباه زوال وبدا نخواهد شد وشیطان دران داخل شدن نمیتواند وآن دار الکرامة والخلود
است که تیار شده است برای محمد صلی الله علیه وسلم وحرام است بر دیگری قبل دخول آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ومعاملاتی که با حضرت آدم وحوا شده همه بر خلاف احکام جنت اخرویه اند وهر چند
این مسئله بسیار طویل وعریض است اما برای ترجیح قول شیخ اکبر وتحسین رای حضرت
مولانا قدس سره مناسب لباب [illegible] احادیث درین مقام نقل کردن واجب افتاد
قال ابو السعود ان خلق آدم علیه السلام کان فی [illegible] الارض واسکن

علیه عزیز من دوستی بشنو که چگونه روشن گردانیده است جل و علا پیش از خلقت واحد فرد صمد
و قیوم بود و هست ارادت چون خواست که وحدانیت آشکارا کند اول روح پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بیافرید و نور دل نور خدای عز و جل است قال النبی صلی الله علیه وسلم انا من نور الله تعالی والمؤمنون
من نوری یعنی که من از نور خدا تعالی ام و مومنان از نور من اند فاما از پیش این نور دل [illegible]
و هشتاد هزار سال درازی بود و صد لک هشتاد هزار سال پنهان بود حاکیا عن الله تعالی میفرماید
لا یسعنی فی الارض ولا فی السماء ولکن یسعنی فی قلب عبد المؤمن از بهر این مراد و وسعت نور دل آن است
چنانچه خدا تعالی میفرماید اینست فراخی قدرت من در دل بنده مومن که نور دل است حضرت
عزت این دل را هفت هزار سال در قبضه قدرت خود پرورش میداد و کلمه محبت میخواند
که یا عبدی انت عاشقی و انا عاشقک یعنی ای بنده من تو عاشق منی و من عاشق توام و محبت [illegible]
و در نه صد هزار سال نظر کرامت و کشف انوار تجلی میکرد و بعد از نه صد هزار سال از قبضه قدرت
جدا گردانید این نور دل التماس کرد الهی سیدی و مولائی بنده را طاقت فراق نیست چندین هزار
سال بعشق و محبت خود پرورش دادی اکنون جدا میتوانم شد فرمان حضرت رسید که ای بنده
مومن ترا با خود است خود کاری نیست فاما برای اظهار وحدانیت خود آفریدیم بعد از آن نور دل
از درد فراق نه صد هزار سال دیگر در عالم تحیر مشغول ماند بعد از آن در فراق و جدائی از نظر رحمت
جدائی چندان آب از دیده ریخت که دریا گشت آن را آب حیوان گویند حضرت عزت تازیانه قهر نور دل را
[illegible] قهر باد و آتش پیدا شد و از سختی تازیانه زدن آتش محبت یکی نور [illegible] دوم گندم
پیدا شد بعد از این نور دل نه صد هزار سال چرخ می زد و اجزای نور دل ذره ذره میشد بعد از آن
اجزای نور دل را حضرت عزت سه قسم گردانید اول سرها آفرید و از قسم دوم جانها و از قسم سوم نورها
آفرید و نور دل را امتحان گردانید فرمود انا عند المنکسرة القلوب لاجلی حضرت جل جلاله [illegible]
[illegible] بعد از آن حق تعالی بقیه اجزای نور را گوهر دل گردانید و گوهر دل را [illegible]
[illegible] مشغول [illegible] تا مقام فراموش کرد و حضرت عزت باز بقیه اجزای نور دل [illegible]
دو گوهر گردانید آفریدگانا [illegible] گوهر [illegible] هزار سال دیگر در نظر حکمت پرورش داد اول از آن
گوهر آسمانها و زمینها آفرید و از دوم گوهر عرش و از سوم گوهر کرسی و چهارم لوح و از گوهر پنجم قلم و

واز گوہر ششم بیت المعمور واز ہفتم گوہر دوزخ واز ہشتم گوہر بہشت واز نہم گوہر پس واز دہم گوہر قہر
آفریدگار عالم جل جلالہ ازین دہ گوہرہا دل آفریدہ است چنانچہ در خبر است قلب المومن اکبر من العرش
واوسع من الکرسی یعنی چنین باشد کہ دل مومن بزرگ تر است از عرش وفراخ تر است از کرسی
این گوہررا ازجہت دو معنی اکبر خواستند یکی آنکہ دہ گوہر گنجینہ این گوہر اند دوم حضرت عزت این گوہر را
گنج خویش گردانیدہ ودرین گنج ہفت گنج دیگر است ودر ہر گنجی گوہرہا نہادہ است گوہر اول گنج عشق
است ودوم گوہر محبت است سوم گوہر سر چہارم گوہر روح پنجم گوہر معرفت ششم گوہر فضل ہفتم
گوہر ذکر حضرت جل جلالہ این ہفت گنج گوہر دل اچندین ہزار سال در عالم غیب پنہان داشت تا
خاک آدم جمع گردانید وخمیر کرد چنانکہ من اللہ تعالی اخمرت طینت آدم بیدی اربعین صباحا حق تعالی
گل آدم را بید قدرت خویش چہل صباح خمیر کرد بعد از ان ترکیب قالب کرد ودر قالب سینہ آفرید
واین گوہر گنج دل را لطاق سینہ نہاد وجملہ اسمارا معلوم گردانید وعلم آدم الاسماء کلہا مہتر جبرئیل
علیہ السلام بحکم فرمان رب العزت این دانہ گندم را در بہشت نہاد وبجرد نہادن فی الحال درخت
خوشہ دار گشت وہر یک خوشہ مثل سر وکلات وہر دانہ مثل بیضہ شترمرغ بود ودرون گندم مثل شہد
وشیر نہاد واین برای حجاب آدم صلوۃ اللہ علیہ را نہادہ اند تا گوہر عشق بجنبید وگوہر محبت جلوہ
گردید وگوہر سر جمیع علوم آگاہ گردانید وگوہر روح در تحیر یابد وگوہر معرفت حق را بخود شناخت
وگوہر قصر سلطنت خود روشن نمود وجملہ اعضا در تحرک آمدند وعطسہ زدند وگوہر ذکر وثنای حضرت
وحمد باری تعالے بجا آوردہ وہفت گوہر خاصے را انبار گرداند

ذیل الکل اوراد رکعت یازدہم ودوازدہم

خداوندا بحق مرسل پاک	شفیع ہر دو عالم شاہ لولاک	بحق شیر حق شاہ حق آگاہ	علی مرتضی مقصود [illegible]
بحق مردم خشندہ بہرہ	حسن بصری بصر افروز بینش	بحق عبد واحد واحد ہم	فضیل ابن عیاض [illegible]
بحق حضرت ابراہیم ادہم	[illegible]	بحق بو [illegible] مرعشی نام	بحق [illegible] عارف نام
بحق شاہ دین علو ممشاد	کہ بو اسحاق [illegible]	بحق ابدال [illegible]	[illegible]
بحق خواجہ [illegible]	[illegible]	بحق [illegible]	[illegible]

آنحضرت بعضے بعضے مریدان نماز جماعت مغرب همراه حضرت ادا کرده بعد آن افطار میکردند و بسیار
تقلید آنحضرت در افطار کرده همراه حضرت مولانا نماز جماعت مغرب ادا می ساختند حضرت از اوشان
بسیار راضی میشدند و افطار روزه بر کدامی چیز معین نبود گاهی از خرما یا از شربت و گاهی از نان غیره
واین الفاظ بر وقت افطار بر زبان مبارک میگذشت

بعد افطار روزه بلا تامل نماز جماعت مغرب با
ادا نموده تناول طعام میفرمودند بعد دو گهری شب گذشته حضرت مولانا نماز جماعت فرض عشا
بنفس نفیس خود ادا نموده بعد ادای دو رکعت سنت باقتدای حافظ غلام علی صاحب که از مریدان
حضرت بودند در بست رکعت نیم سیپاره قرآن شریف سماعت میفرمودند بعد آن سه رکعت نماز وتر
بجماعت ادا نموده استراحت میفرمودند دستوری قدس سره این بود شب دهم از سوره والضحی
تا سوره فاتحه که بست دو سوره میشوند برای شب یازدهم که شب ختم قرآن مجید می بود می گذاشتند و ارشاد
میشد که ختم قرآن شریف بشب طاق بهتر است وعلاوه آن سامعان را از باعث ختم قرآن مجید و
خواندن پنج آیت و تقسیم شیرینی وغیره تا سیاقی فراغت میشود و طریق ختم قرآن حسب تجویز آنحضرت
اینست که بست دو سوره در بست رکعت حافظ موصوف ادا می کردند باین طریق تسبیح اول
در رکعت اول سوره والضحی و الم نشرح و در رکعت دوم فقط سوره والتین و در رکعت سوم و چهارم
سوره اقرء و انا انزلنا تسبیح دوم در رکعت پنجم و ششم سوره لم یکن الذین و اذا زلزلت و در رکعت هفتم
و هشتم سوره والعادیات و القارعه تسبیح سوم در رکعت نهم سوره الهاکم و والعصر و در رکعت دهم سوره
ویل لکل و در رکعت یازدهم و دوازدهم سوره الم تر کیف و لایلاف تسبیح چهارم در رکعت سیزدهم و
چهاردهم سوره ارایت الذی و انا اعطینا و در رکعت پانزدهم و شانزدهم سوره قل یا ایها الکافرون
و اذا جاء تسبیح پنجم در رکعت هفدهم تبت یدا و در رکعت هژدهم بعد سوره فاتحه بسم الله تمام خوانده
سه بار قل هو الله احد خوانده و در رکعت نوزدهم و بستم سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
و از شب دوازدهم بنفس نفیس بست رکعت تراویح بزودی و مستعدی تمام ادا میفرمودند و طریق خواندن
نماز تراویح آنحضرت به طریق طریق اول تسبیح اول در شفع اول سوره الم تر کیف و لایلاف و در
شفع دوم صرف سوره اخلاص در شفع سوم سوره ارایت الذی و انا اعطینا و در شفع چهارم صرف

سوره اخلاص و در شفع پنجم قل یا ایها الکافرون و اذا جاء و در شفع ششم صرف سوره اخلاص و در شفع
هفتم تبت یدا و سوره اخلاص و در شفع هشتم صرف سوره اخلاص و در شفع نهم صرف سوره اخلاص و
در شفع دهم سوره معوذتین طریق دوم در شفع اول سوره الم تر کیف و سوره اخلاص و در شفع دوم
سوره لایلاف و سوره اخلاص و در شفع سوم سوره ارأیت الذی و سوره اخلاص و در شفع چهارم
سوره انا اعطینا و سوره اخلاص و در شفع پنجم سوره قل یا ایها الکافرون و اذا جاء و در شفع ششم
سوره تبت یدا و قل هو الله و در شفع هفتم و هشتم و نهم صرف سوره اخلاص و در شفع دهم معوذتین
طریق سوم ابتدا از اول شفع تا نهم شفع سوره اخلاص و در شفع دهم معوذتین و در شب بیست یکم
و بیست سوم و بیست پنجم و بیست هفتم در نه شفع انا انزلنا و سوره اخلاص و در شفع دهم معوذتین و در شب
بیست هفتم در نه شفع انا انزلناه و در شفع دهم سوره معوذتین می خوانند و بعد هر ترویحه یک مرتبه این دعا
سبحان ذی الملک والملکوت سبحان ذی العزة والعظمة والقدرة والکبریاء والجبروت سبحان الملک
الحی الذی لا یموت سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة والروح خوانده برمیخاستند. اللهم اجرنی من النار
یا مجیر یا مجیر یا مجیر خوانده بعد شفع سوم مقرر بوده بعد فراغ از ترویحه دوم دعای معمولی خوانده
برمیخاستند و این دعا میخوانند اللهم اعذنا من النار یا معیذ یا معیذ یا معیذ و بعد فراغ تسبیح ترویحه
سوم اللهم اعتقنا من النار یا مغیث یا مغیث یا مغیث و در ترویحه چهارم و پنجم اگرچه دعای دیگر بود
لیکن تصحیح و تنقیح الفاظ آن بهم نرسیده و در قیام همین دعای مرقوم الصدر می خواندند و وقت
برخاستن و آخر بعد فراغ تراویح دست بدعا میشدند و سه رکعت وتر بجماعت ادا می فرمودند و طریق
ادای قرأت وتر حضرت مولانا در رمضان شریف گاهی الم نشرح و قل یا ایها الکافرون و سوره
اخلاص و گاهی انا انزلناه و سوره قل یا ایها الکافرون و سوره اخلاص و گاهی والعصر و انا اعطینا
و قل هو الله همین طور بود و بعد استراحت می نمودند در ایام گرما بعد نصف شب و در ایام سرما از سوم
حصه شب بیدار گشته تهجد ادا نموده و بعد تسبیحات سجده و غیره فراغت کرده قدری شیر خواه
شیر برنج خواه از قسم دیگر قریب یک گهڑی شب باقی مانده تناول فرموده باز بوظائف معمولی مشغول
می شدند و گاهی چنین اتفاق هم می بود که قریب دو گهڑی شب باقی مانده قدری آب نوشیدند
[illegible] برای خوردن سحر اجازت داده اند اگر از ایشان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ تَحَيَّرَتْ عَنْ اِدْرَاكِ كُنْهِهٖ عُقُوْلُ الْعُقَلَآءِ وَ
تَحَيَّرَتْ فِيْ بَيْدَآءِ اُلُوْهِيَّتِهٖ اَوْهَامُ الْعُلَمَآءِ وَنَشْهَدُ اَنْ لَّا
اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَاشَرِيْكَ لَهُ الْمَوْصُوْفُ بِالْفَضْلِ وَالْعَطَآءِ
وَاِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ وَنَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا
عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ اَفْضَلُ الْاَنْبِيَآءِ وَالْاَوْلِيَآءِ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ وَعَلٰى اٰلِهِ الْاَصْفِيَآءِ وَاَصْحَابِهِ الْاَتْقِيَآءِ خُصُوْصًا عَلٰى
اَوَّلِ الصَّحَابَةِ وَاَفْضَلِهِمْ بِالتَّحْقِيْقِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ اَبِيْ بَكْرِ
الصِّدِّيْقِ وَعَلٰى اَعْدَلِ الْاَصْحَابِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عُمَرَ ابْنِ
الْخَطَّابِ وَعَلٰى جَامِعِ اٰيَاتِ الْقُرْاٰنِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عُثْمَانَ
ابْنِ عَفَّانَ وَعَلٰى اَسَدِ اللّٰهِ الْغَالِبِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيِّ ابْنِ
اَبِيْ طَالِبٍ وَعَلَى الْاِمَامَيْنِ الْهُمَامَيْنِ السَّعِيْدَيْنِ الشَّهِيْدَيْنِ
اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ اَبِيْ مُحَمَّدِ نِ الْحَسَنِ وَاَبِيْ عَبْدِ اللّٰهِ الْحُسَيْنِ وَعَلٰى
اُمِّهِمَا سَيِّدَةِ النِّسَآءِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَآءِ وَعَلٰى عَمَّيْهِ الْمُكَرَّمَيْنِ
بَيْنَ النَّاسِ حَمْزَةَ وَالْعَبَّاسِ وَعَلٰى سَآئِرِ الْمُهَاجِرِيْنَ وَ

الانصار والتابعين الابرار الاخيار الى دار القرار وسلم

تسليما كثيرا ۞ ايها الصائمون رحمكم الله قد بلغ

المرسلون ۞ ووعظ الواعظون وعن هذه المصيبة انتم

غافلون قد فاتكم الشهر المبارك شهر رمضان انا لله وانا

اليه راجعون الوداع الوداع يا شهر رمضان الوداع الوداع

يا شهر السرور والفراق الفراق يا شهر الفضل والامتنان الوداع

الوداع يا شهر امة النبي اخر الزمان السلام عليك يا شهر

الصيام السلام عليك يا شهر القيام السلام عليك يا شهر

الايمان السلام عليك يا شهر القران السلام عليك يا شهر

الانوار السلام عليك يا شهر الغفران السلام عليك يا شهر

الدرجات والنجاة عن الدركات السلام عليك يا شهر القانتين

العابدين السلام عليك يا شهر العارفين فاتقوا الله يا

اولي الالباب لعلكم تفلحون انه تعالى جواد كريم

ملك بر رؤف الرحيم ۞ جلسه کند الحمد لله نحمده و

نستعينه ونستغفره ونؤمن به ونتوكل عليه و

نعوذ باللہ من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا
من یہدہ اللہ فلا مضل لہ ومن یضللہ فلا ہادی
لہ تنبہوا قلوبکم بالآیات وصلوا علی محمد ن المصطفی
صاحب الشفاعات ان اللہ وملٰئکتہ یصلون علی
النبی یا ایہا الذین اٰمنوا صلوا علیہ وسلموا تسلیما
اللہم صل علی سیدنا محمد وعلی اٰل سیدنا محمد بعدد
من صلی وصام اللہم صل علی سیدنا محمد وعلی اٰل سیدنا
محمد بعدد من قعد وقام وصل علی جمیع الانبیاء
والمرسلین وعلی الملٰئکۃ المقربین وعلی عباد اللہ
الصالحین برحمتک یا ارحم الراحمین اللہم انصر
من نصر دین محمد واخذل من خذل دین محمد
ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم عباد اللہ ان
اللہ یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربٰی و
ینہی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون
اذکروا اللہ الجلیل یذکرکم وادعوہ یستجب لکم

ولذكر الله تعالى اعلى واولى واعز واجل واتم واهم واكبر

خطبة عيد الفطر

بسم الله الرحمن الرحيم

الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله والله اكبر الله اكبر ولله الحمد
سبحان من نور قلوب العارفين بسراج الهداية والعرفان
وجعل خلوف افواه الصائمين على نفح المسك والزعفران
وشرح صدور الصائمين بنور المعرفة والايمان واكرم
عبادة المؤمنين بصيام شهر رمضان وبشرهم في الجنة
بالحور والقصور ونعيم الالوان الله اكبر الله اكبر لا اله
الا الله والله اكبر الله اكبر ولله الحمد سبحان من فتح على
الصائمين ابواب الرحمة والرضوان وانعم على من
اقام فيهم الجنان ووعدهم بلقائه جزاء الصائم
افضل انواع النعم بالفضل والاحسان الله اكبر الله
اكبر لا اله الا الله والله اكبر الله اكبر ولله الحمد سبحان من
وعدهم بدخول باب من ابواب الجنان كما الصابر

نبیُّ اٰخرِ الزّمانِ اِنَّ لِلجنّۃِ بابًا یُقالُ لہُ الرَّیّانُ لایدخُلُہُ
اِلَّا الصّآئِمُونَ شہرَ رمضانَ وَاَوْجَبَ علٰی ذاتِہٖ جزاءَ
صِیامِہِمْ بِالکرمِ والامتنانِ اللّٰہُ اکبرُ اللّٰہُ اکبرُ لآ الٰہ
اِلَّا اللّٰہُ واللّٰہُ اکبرُ اللّٰہُ اکبرُ وللّٰہِ الحمدُ سُبحانَ مَنْ اَنزلَ
الفُرقانَ علٰی نبیّہٖ فی اشرفِ لیلۃٍ مِّنْ لیالی شہرِ
رمضانَ وجعلَ قیامَہَا خیرًا مّنْ قیامِ الفِ شہرٍ بلاظنٍّ
وَّحُسبانٍ وارسلَ فیہِ الملٰٓئکۃَ بتبلیغِ السّلامِ علٰی
کآفّۃِ اہلِ الاسلامِ والایقانِ اللّٰہُ اکبرُ اللّٰہُ اکبرُ لآ الٰہ
اِلَّا اللّٰہُ واللّٰہُ اکبرُ اللّٰہُ اکبرُ وللّٰہِ الحمدُ سُبحانَ مَنْ شرّفَ
یومَ العیدِ وللموسمِ الجدیدِ علٰی سآئرِ الازمانِ وَ
الاکوانِ وبشّرَ الصّآئمینَ بِاِدخالِ الجنانِ والاعتاقِ
مِنَ النّیرانِ ونشہدُ اَنْ لآ الٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وحدہٗ لاشریکَ
لَہٗ ونشہدُ انّ محمّدًا عبدُہٗ ورسولُہٗ اعلموا اَنَّ یومکم
ہٰذا یومُ عیدِ الفطرِ یومٌ عظیمٌ شریفٌ عظّمَ اللّٰہُ تعالٰی
بِختمِ الصّیامِ وشرّفَ بالقیامِ فاِنَّ صدقۃَ الفطرِ

واجبة على كل مسلم ومسلمة عن غني ذي نصاب
وقال النبي عليه السلام صوم المرء معلق بين
السماء والارض حتى تؤدوا صدقة الفطر عن انفسكم
وعبيدكم وامائكم واولادكم الصغار من كل نفس
صاع من بر او صاعا من شعير او صاعا من زبيب
او قيمة ذلك وجبت الصدقة من اول صبح يوم
العيد حتى تؤدوا صلوتها والافضل اداؤها قبل
خروج الشمس وقال النبي عليه السلام من صام
شهر رمضان من اوله الى اخره خرج من ذنوبه كيوم
ولدته امه ليس العيد لمن لبس الجديد بل العيد
لمن عفي الخطايا والذنوب بارك الله لنا ولكم في
القران العظيم ونفعنا واياكم بالايات والذكر
الحكيم انه تعالى جواد كريم ملك بر رؤف رحيم
جلسه كند الحمد لله نحمده ونستعينه
ونؤمن به ونتوكل عليه ونعوذ بالله من شرور انفسنا

ومن سيئات اعمالنا من يهده الله فلا مضل له و
من يضلله فلا هادي له ونشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شريك له ونشهد ان محمدا عبده ورسوله صلى الله تعالى
عليه وآله وسلم خصوصا على اول الخلفاء بلا ريب افضلهم
بالتحقيق امير المؤمنين ابي بكر الصديق وعلى الناطق
بالحق والصواب امير المؤمنين عمر ابن الخطاب وعلى جامع
آيات القرآن امير المؤمنين عثمان ابن عفان وعلى اسد
الله الغالب امير المؤمنين علي ابن ابي طالب وعلى الامامين
الفاضلين امير المؤمنين ابي محمد الحسن وابي عبد الله
الحسين وعلى امهما سيدة النساء فاطمة الزهراء وعلى عميه
من [illegible] الشهيدين بين الناس ابي عمارة حمزة
وابي الفضل العباس وعلى من تابعهم من الناس وسلم
تسليما وعظم تكريما كما قال الله تعالى تسليما
اللهم صل على محمد وعلى آل محمد بعدد من صام وقام
اللهم صل على محمد وعلى آل محمد بعدد من صلى وصام

اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَ

الْمُسْلِمَاتِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ فرود آيد

اَللّٰهُمَّ شَيِّدْ أَرْكَانَ الدِّينِ الْمُبِينِ بِخُلُودِ سَلْطَنَةِ سُلْطَانِ

هٰذَا الزَّمَانِ اَللّٰهُمَّ وَفِّقْهُ لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضٰى وَاجْعَلِ اسْتِقْلَالَهٗ

فِي أُمُورِ الدِّينِ وَالدُّنْيَا أَكْمَلَ وَأَوْفٰى اَللّٰهُمَّ انْصُرْ مَنْ نَصَرَ دِينَ

مُحَمَّدٍ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَ دِينَ مُحَمَّدٍ عِبَادَ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ

بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبٰى وَيَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَاءِ

وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ اُذْكُرُوا اللّٰهَ تَعَالٰى

الْعَلِيَّ الْعَظِيمَ الْجَلِيلَ الْجَبَّارَ يَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوهُ عَلٰى نِعَمِهٖ

يَزِدْكُمْ وَيَهْدِكُمْ وَادْعُوهُ يَسْتَجِبْ لَكُمْ وَلَذِكْرُ اللّٰهِ تَعَالٰى

أَعْلٰى وَأَوْلٰى وَأَحْرٰى وَأَعَزُّ وَأَجَلُّ وَأَهَمُّ وَأَكْبَرُ

خطبۂ عید الاضحٰی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اَللّٰهُ أَكْبَرُ اَللّٰهُ أَكْبَرُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ أَكْبَرُ اَللّٰهُ أَكْبَرُ وَلِلّٰهِ

الْحَمْدُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهٗ شَرِيكٌ فِي

الملك ولم يكن له ولي من الذل وكبره تكبيرا الله اكبر الله اكبر
لا اله الا الله والله اكبر الله اكبر ولله الحمد سبحان من جعل
قبلة للمصلين الكعبة البيت الحرام الله اكبر الله اكبر لا اله الا
الله والله اكبر الله اكبر ولله الحمد سبحان من شرف الحاج والمعتمر بالسعي
والرمل في الاحرام الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله والله اكبر
الله اكبر ولله الحمد سبحان من عظم الكعبة بطواف الانبياء
والرسل والملئكة وسائر الانام وجعل المسلمين غمرتهم مغفورين
للذنوب والاثام الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله والله اكبر الله اكبر
ولله الحمد ايها الناس اعلموا ان يومكم هذا يوم شريف ويوم
اراد فيه ابراهيم خليل الله ذبح ابنه لامتثال العزيز الحكيم
فقال وفديناه بذبح عظيم اعلموا ان الاضحية واجبة من
كل مسلم حر مالك نصاب في يوم العيد الاضحى عن نفسه
لا عن اولاده الصغار فاذبحوها عن كل واحد منكم
شاة او معزا وعن سبعة بدنة او بقرة من غير نقصان
فاحش في اعضائهن ولا يجوز لاهل الامصار الذبح

حتیٰ یُصلی الامامُ صلوٰۃ العید قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم سمّنوا اضحایاکم فانّہا علی الصراط مطایاکم وعن علیٍ
کرم اللہ وجہہ لیس العید لمن لبس الجدید ولکن العید
لمن امن من الوعید ولیس العید لمن رکب علی المطایا
لکن العید لمن غفر عن الخطایا اِنّ احسن الکلام
وابلغ النظام کلام اللہ الملک العزیز العلّام من عمل صالحًا
فلنفسہٖ ومن اساء فعلیہا وما ربک بظلّامٍ للعبید بارک
اللہ لنا ولکم انّہ تعالیٰ جوادٌ کریمٌ ملکٌ برٌّ رءوفٌ رحیم

جلسہ کند الحمد للہ الحمد للہ نحمدہ حمدًا کثیرًا
کما امر ونشہد ان لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ ارغامًا
لمن جحد بہٖ وکفر ونشہد ان محمدًا عبدہ ورسولہ سید الانس
والبشر صلی اللہ علیہ وعلیٰ اٰلہٖ واصحابہٖ وسلم اِنّ اللہ وملٰئکتہ
یصلون علی النبی یاایہا الذین اٰمنوا صلوا علیہ وسلموا
تسلیمًا اللّٰہم صل علیٰ محمدٍ وعلیٰ اٰل محمدٍ بعدد من صلی علیہ
اللّٰہم صل علیٰ محمدٍ وعلیٰ اٰل محمدٍ بعدد من لم یصل علیہ

ثم السلام من الحق الحقيق على الخليفة العتيق الامام على التحقيق
قاتل الكفرة والزنديق امير المؤمنين ابی بکر الصدیق رضی الله عنه
ثم السلام من الملك الوهاب على الفاروق الاواب الذي كان رأيه موافقا
للوحي والكتاب امير المؤمنين عمر ابن الخطاب رضي الله عنه ثم السلام من
الملك الديان على امير الامان ذي النورين والبرهان امير المؤمنين عثمان ابن
عفان رضي الله عنه ثم السلام من الملك الولي على الامير الوفي قالع خيبر
ابن عم النبي اسد الله الغالب امير المؤمنين علي ابن ابي طالب رضي الله عنه وعلى
الامامين الهمامين السعيدين الشهيدين اميري المؤمنين ابي محمد الحسن وابي عبد الله
الحسين رضي الله عنهما وعلى امهما سيدة النساء فاطمة الزهراء رضي الله عنها
وعلى عميه الكريمين بين الناس الحمزة والعباس رضي الله عنهما وعلى الستة
الباقية من العشرة المبشرة رضوان الله عليهم اجمعين وسائر الفرق المهاجرين و
الانصار والتابعين الابرار الاخيار الى دار القرار وسلم تسليما تسليما اللهم
انصر من نصر دين محمد صلى الله عليه وسلم واخذل من خذل دين محمد صلى الله عليه
وسلم ان الله يامر بالعدل والاحسان وايتاء ذي القربى وينهى عن الفحشاء والمنكر و
البغي يعظكم لعلكم تذكرون واذكروا الله العظيم الجليل يذكركم ولذكر الله تعالى
اعلى واولى واعز واجل واكبر

تمت